توانا بود هر که دانا بود

از سلاجقه تا صفویّه

تألیف - نصرت الله مشکوتی



بسرمایهٔ کتابخانهٔ ابن سینا

تهران ۱۳۴۳

چاپخانه بانک بازرگانی ایران

یکهزار نسخه ازاین کتاب بسرمایه کتابخانه ابن‌سینا روی کاغذ ۷۰ گرمی تحریر
بدستور وزارت فرهنگ درچاپخانه بانك بازرگانی ایران طبع شد

فهرست مندرجات

بسمه تعالی

مقدمه

کتاب حاضر که اینك دردسترس خوانندگان محترم قرارمیگیرد مشتمل است بر تاریخ اوضاع سیاسی واجتماعی وصنعتی وادبی پنج قرن ایران (۴۲۹-۹۰۵ هجری برابر ۱۰۲۷-۱۴۵۲ میلادی) یعنی اززمان تأسیس سلسله سلاجقه تا آغاز دورهٔ صفویه.

دراین پنج قرن کشورایران دچاریك رشته انقلابات داخلی و تهاجمات شده که هر چند نتیجه ظاهری آن هرج ومرج وکشت وکشتار فراوان بود، ولی موجب تحولات اجتماعی عمیق نیز گردیده است. ظهور سلاجقه درتاریخ ایران بمنزله یکی ازنهضت‌های عظیم سیاسی بشمارمیرود، درزمان همین سلسله است که وحدت ملی وحاکمیت اداری در کشور برقرار گردید. زیرا بنا بشرحی که در پایان فصل سلاجقه ثبت شده‌است ، برای مدت مدیدی به حکومت ملوك الطوایفی و طغیان و عصیان گردنکشان که در گوشه وکنار مملکت هر روز علم استقلال برافراشته و یاداعیه سلطنت وامارت داشتند پایان داده شد. درچنین دوران تاریخی است که شهریاران سلجوقی نیز توانستند برخلاف فرمانروایان آل بویه و سلاطین غزنوی حوزه متصرفات خودرا ازشر مداخلات نابجای خلفای بغدادهم رهائی دهند .

ازاقدامات اساسی پادشاهان سلجوقی یکی انتخاب زبان فارسی بعنوان زبان رسمی در دربار ایران، و دیگر تجدید آداب وسنن وتمدن عمومی دوره ساسانیان است.

ازاهم نتائج این روش سیاسی، رونق واشاعه زبان پارسی در سراسر ایران و ظهور شاعران سخن‌سرا ودانشمندان است که توانستند با سرودن اشعار نغز ونگارش کتب و رسائل فراوان به گنجینهٔ گرانبهای ادبیات وعلوم گوهرهای درخشنده و جاودانی بیفزایند .

سبب تألیف این کتاب :

در اوائل سال ۱۳۲۹ خورشیدی ادارهٔ کل نگارش وزارت فرهنگ تصمیم گرفت یك دوره تاریخ مفصل ایران ازصدر اسلام تا عصر حاضر منتشر کند که شامل اوضاع سیاسی واجتماعی وصنعتی وادبی ایران باشد تا برای مطالعه دانش آموزان ومراجعه اهل تحقیق سودمند باشد، ازاین رو تهیه وتدوین تاریخ سلاجقه تا آغاز حکومت ترکمانان و روی کارآمدن صفویه بعهده مرحوم مهدی رهنما که ازدبیران فاضل وکارآزموده وازخاندان علم وزهدوتقوی وامانت و صداقت بود واگذاشت. باکمال تأسف این مردفرهنگی شریف و دبیرمجرب پیش از آنکه بتواند باین تعهد تاریخی عمل کند و درطریق برآوردن این آرزوی بزرگ گامی بردارددر عنفوان جوانی بناکامی درگذشت[1]

سپس عده‌ای از دوستداران آن شادروان و اولیاء وقت وزارت فرهنگ از نگارنده خواستند طرحی راکه آن جوان ناکام بابصیرت ووقوف کامل وذوق واطلاعات کافی و وافی برای نوشتن تاریخ مذکور پی ریزی نموده بوددنبال کنم، اخلاص وارادت قلبی این جانب به آن فقید سعید باعث شدکه پیشنهاد دوستان راپبذیرم . باین امیدکه شاید بتوانم بیاری خداوند متعال وبحکم آشنائی قدیم وهم صحبتی دوران تحصیل تعهدآن دوست وبرادر از دست رفته را بانجام رسانم.

بر حسب وظیفه‌ای که ادارهٔ کل نگارش وزارت فرهنگ به‌عهدهٔ اینجانب محول ساخت می‌بایست تاریخ دوران سلاجقه وخوارزمشاهیان وتیموریان رادریك مجلد باصفحات محدود ومعین آماده سازم. برای اینکه بکلیهٔ وقایع ایران درطی دوران فرمانروائی این سه سلسلهٔ مهم که ازادوار پرنشیب وفرازتاریخ ایران محسوب میشودتوجهی شده باشدتاآنجاکه اوراق کتاب گنجایش داشت به‌سلسله‌های کوچك وبزرگ محلی مانند اتابکان، طوایف لر بزرگ و کوچك، آل جلایر، آل مظفر، آل کرت و سربداران که در نواحی مختلف ایران حکومت وامارت داشتند درکمال اختصار اشارت شد.

ضمناً چون ادارهٔ کل نگارش بنابردرخواست اهل ادب علاقمند بودکه قسمتی ازمقالهٔ فاضلانهٔ استاد وعلامهٔ فقید محمد قزوینی طاب‌ثراه که در تحت عنوان ممدوحین شیخ سعدی علیه‌الرحمه در سال ۱۳۱۶ خورشیدی در سعدی نامه ازطرف وزارت فرهنگ منتشرشده و با گذشتن مدتی نزدیك به سی سال نسخ آن نایاب گردیده بود تجدید چاپ شود به‌این‌جانب پیشنهاد نمودکه این‌مقالهٔ ارزنده راکه حاوی مستندات تاریخی وادبی دوران اتابکان فارس‌است درپایان کتاب بطبع رساند. دراجراء این پیشنهاد بطبع قسمتی ازمقاله نیز

۱ـ تاریخ فوت آن شادروان دربیست‌وپنجم آبانماه سال ۱۳۲۹ خورشیدی میباشد. از مرحوم مهدی رهنمادرحدودبیست صفحه ازاوائل تاریخ سلجوقی بجامانده بودکه عیناً در آغاز فصل مربوط گنجانده شد .

اقدام شد منتها بجای الحاق در خاتمهٔ کتاب عیناً در فصل اتابکان فارس وشرح احوال شیخ شیرازی بچاپ رسید، وازاین طریق افتخاری بزرگ نصیب این مجموعهٔ حاضر گردید.ـ

درباب تشکیل دولت مغول وحکومت ایلخانان درفصل هشتم به ذکر کلیاتی درباهٔ حملهٔ چنگیز و نتائج آن اکتفا شدوحق همین بود، زیرا باچاپ وانتشار تاریخ کامل و ارزنده مغول بقلم شادروان استاد عباس اقبال آشتیانی علیه الرحمه نگارنده سزاوار ندانست که در آن باب وارد بحث وفحص شود.

درشرح حال امیر تیمور وتأسیس سلسلهٔ تیموری وسایر شاهزادگان مغولی این خاندان درهندوستان ومحاربات وجنگهای خونین ویورش آنان بسرزمین‌های آبادوغلبه بردشمنان و سایر اقوام وترکمانان قراقویونلو وآق قویونلو تا آنجا که ممکن بود ازتشریح منازعات ووقایع ناگوار وهائل آن ایام مانند برپاساختن ازکله مناره‌ها وغیره صرفنظر گردید، درمقابل سعی شد که علل حوادث مهم تاریخی آن دوران وحشتناك راتاحدود امکان وتوانائی برشته تحریر آرد، ودرمقابل بلاها وصدمات غیرقابل جبران وجانگزائی که در آن روزگار تیره بر پیکر ایران وایرانیان واردشد درمعرفی وتوصیف آثار و ابنیه‌ای که ازآن عصر باقیمانده به بسط و شرح پرداخته شود تاازاین رهگذر خاطرارجمند خوانندگان دچار ملالت وتأثر نگردد.

در آخر هرفصل ودوره‌ای بنا باقتضا سعی شد بشرح آثارتاریخی ومعماری وصنعتی و فنون یدی وشاهکارهای هنری، واحوال برخی ازمشاهیر شعراء وادباء وعلماء و مورخین و وزیران آن روزگار بارعایت ایجاز واختصار اشارت شود.

در وصف وشرح ابنیه تاریخی وسایر رشته‌های فنون یدی وهنرهای ظریفه تاحدودامکان دقت کافی بکاررفت که کلیه مباحث کتاب مبتنی براسناد وکتب باستان‌شناسان ومحققین علوم باستانی باشد تاشاید برای مشتاقان شناسائی این مفاخر ملی فصل مربوط به این قبیل آثار بمنزله راهنمای مختصری درآید.ـ

درپایان ازدرگاه ایزد توانا وقادریکتا خواستاراست که این خدمت ناچیز در محضر دانشمندان وارباب علم تاریخ ودانشجویان موردقبول افتد. امیدواراست که در تجدید چاپ کلیه نواقص واشتباهاتی که ازباب عنوان مطلب یاازطریق چاپ روی داده در معرض تجدید نظرو تصحیح قرار گیرد.

نصرت‌الله مشکوتی

تهران . شهریورماه هزار وسیصد وچهل وسه خورشیدی

فصل اول

سلجوقیان

۴۲۹ - ۵۹۰ هجری

آل سلجوق که در آغاز کار بسپاهیگری و کثرت عدد وشوکت وقوت بسیار ودارا بودن تمول سرشار واحشام فراوان معروف بودند درعین حال هم نیز مردمانی جنگجو ومسلمان بشمار میرفتند . وهمچنین دررعایت جانب احکام اسلام و دینداری تعصب بسزا داشتند .

در اوائل کار بحکم طبیعت واحتیاج برای تهیه جا ومسکن و چـراگاه ازترکستان عازم ولایت ماوراءالنهر شده ودرطی‌سال زمستان را درناحیه نوربخارا وتابستان را دربلاد سغد سمرقند میگذرانیدند .

سلجوقیان راباید‌قبیله‌ای‌ازترکان‌ساکن خوارزم (حوالی دریاچه‌آرال‌کنونی) دانست که نام اصلی طایفه‌آنان‌آغز بوده است‌که بعداً مخفف شده وبلفظ غز درآمده .

بطوریکه در تاریخ حبیب‌السیر فصل طبقهٔ سلاجقه ذکر شده است قبائل اطراف دشت خزر را که همین طبقه سلجوقیان باشند **تمر بالیغ** یعنی سخت‌کمان هم میخواندند ایـن طبقه بداشتن رأی ثاقب وتدبیر واصابت نظر وشجاعت وشهامت شهرت داشتند بطوریکه ملك خزر بدون مشورت **دقاق** نام که سرکردگی طبقهٔ سلجوقیه را داشت‌کار مهمی را انجـام نمیداد تا آنکه مابین **ملك خزر و دقاق** رنجشی حاصل‌شد وهر دو بر روی یکدیگر تاختند و نزدیك بودکه در اثر این رنجش کار بزد و خورد کشدکه با وساطت جمعی از بزرگان دوطرف رفع‌رنجش‌بعمل‌آمدازاین‌ببعد برشهرت امیردقاق روز بروز افزوده میشد.

چون دقاق درگذشت ملك خزرپسر سلجوق راکه درسن رشد وتمیز بود مورد عنایت قرارداد واورا سیاشی بمعنی‌مقدم‌الجیش نامید‌طولی نکشید‌که مابین‌سلجوق‌وملك‌خزراختلافی بروزکرد درنتیجهٔ همین اختلاف و دوری سلجوق از **دربار ملك خزر** است‌که موجبات شهرت وبلندآوازگی سلجوقیان فراهم شد . سلجوق بزودی قبول مذهب اسلام نمود و بـه تبعیت وی جمیع اقرباء وملازمان اوبدیانت اسلام درآمدند دراین تاریخ سلجوق‌که بعداً طایفهٔ‌آن بنام رئیس‌آن‌شهرت یافتند درشهرجند ازبلادکنارسیحون توقف اختیارنمود وچون آوازهٔ شهرت اوبلند شد وبحمایت ازحاکم شهر جند درموضوع تأدیه خراج برآمد ومانع

شد که قوم مسلمان جند خراجگزار کفار **خزر** شوند جمعی از ترکان بعنوان جهاد با کفار بدو پیوستند درنتیجه ملوك ترکستان وماوراءالنهر ازدرمسالمت و دوستی باسلجوق درآمدند درهمین ضمن امیرابراهیم سامانی که از **ایلك خان** دوچارشکست وانهدام شده بود دست مساعدت بجانب سلجوق درازکرد . درنتیجهٔ همین مساعدت است که **امیرسامانی** تلافی شکست خودرا از **ایلكخان** نمود سلجوق باحشمتی هرچه تمامترازجند حرکت نمود ودر نواحی بخارا منزل گزید وچون اومرد فرزندانش درقریهٔ نورازقرای شمال شرقی بخارا ساکن گردیدند و از این تاریخ ببعد روز بروز بر شوکت و عزت خود افزوده تا اینکه توانستند بر غزنویان قیام کرده و بتشکیل دولت معظم سلجوقی نائل گردند .

بعدازمرگ سلجوق چهار پسر او میکائیل ـ اسرائیل ـ موسی ـ یونس اساس سلسلهٔ سلاجقه راکه ازسلسله‌های معروف تاریخ ایران است بنیان نهادند .

میکائیل دردوران جوانی درحین محاصرهٔ قلعه‌ای ازقلاع ترکستان بزخم تیری کشته شد وازاو دوپسر ماند بنام **چغری** و **طغرل** .

این دوپسر پس ازمرگ پدرقبیله خودراکه بسلاجقه معروف شده بود ازناحیهٔ جند کوچ داده عازم حدود بخارا پایتخت سامانیان شدند ودرنزدیکی آن شهراقامت گزیدند اما سامانیان که ازهمسایگی طایفه‌ئی باین قدرت وکثرت عدد وحشت داشتند بزودی ایشان راâز آنجا راندند وسلاجقه بتوران رفتند ودر آنجا اقامت گزیدند تامقارن استیلای **ایلكخان** بر بخارا .

دراینموقع دوپسر میکائیل باقبیلهٔ خود ازتوران بقریهٔ نور ازقرای نزدیك بخاراآمدند ودرآنجا مقیم شدند .

از این پس طغرل بیك که نام اسلامی آن محمد وچغری بیك که نام اسلامی آن داود است دست بدست یکدیگرداده وباگردآوردن عده‌یی ازتراکمه واطرافیان خودموجبات نگرانی حاکم سمرقند وبقراخان حاکم چین وختارا فراهم وپس ازمدتی رفت وآمد دوبرادر بدربار بقرا خان ، چون بقراخان قصد جان طغرل وچغری را نمود بین آنان منازعه درگرفت . ایلك خان برای دفع شر این دوبرادر دست بلشگرکشی زد . چغری بیك ازموقع استفاده نمود با لشگری آماده ازجیحون عبور نموده روی بخراسان آورد وازآنجا بشهرری شتافت و ازری قصد روم را نمود دراین مسافرت غنائم فراوان تحصیل وسپس روی بنواحی مروآورد و در بخارا بار دیگر دوبرادر بیکدیگر پیوستند .

درهمین موقع است که سلطان محمود صیت آوازه سلجوقیان راشنیدودرنتیجه ازدردوستی

باآنان درآمد وبرای استحکام دوستی اسرائیل سلجوقی برسالت نزد محمود رفت وپس از مدتی محمودآنرامقید گردانید ودرزندان درگذشت وسپس باسلطان مسعود بمبارزه پرداخته وطولی نکشیدکه **ولایاتی** که ذکر میشود تصرف وتسخیر نمودند.

ازسلاجقه سه طبقه دراین ولایات بحکمروائی پرداختند:

۱ ـ طبقهٔ اول درخراسان وعراقین وفارس وآذربایجان.

۲ ـ طبقهٔ دوم درکرمان.

۳ ـ طبقهٔ سوم در روم.

سلطان طغرل اول ۴۲۹ ـ ۴۵۵ هجری

شهرت سلجوقیان ووسعت اقتدار طغرل سلجوقی موجب شدکه سلطان مسعود غزنوی برای جلوگیری ازتوسعه روزافزون قلمرو این طبقه واستحکام سلطنت خـود باتهیهٔ لشگر فراوان بمقابلهٔآنان دراطراف شهر **نسا** بشتابد بااینکه در مقابله نسا مسعود ولشکریان وی دوچار هزیمت شدند وخواستند ازدرمصالحه باطغرل درآیند معذالك دوسردار سلجوقـی به پیمان مسعود غزنوی اطمینان نیافته وبفکرافتادندکه هرچه زودتر بساط غزنویان رابرچینند ازاین روسلطان مسعود غزنوی یکی ازسرداران بنام ومجرب وجنگی خودراکه بنام سیاشی شهرت داشت بسرکردگی لشگریان خود مأمور مقابله باطغرل نمود دراین محاربه سیاشی تاب مقاومت نیاورد وازحدود **نسا** بجانب هرات روبرگردانید و مجدداً درمـرو بالشگر سلجوقی بمقابله شتافت درمرو هم بار دیگر سیاشی دوچار شکست شد وچون در خود تاب مقاومت ندید حاکم جرجان راکه مردی سلاحی بود دررأس لشگرگماشت واورا تحریص بمقابلهٔ سلجوقیان نمود حاکم جرجان در این مقابله جان داد سیاشی‌که وضع را چنین دید وغلبهٔ سلجوقیان را دراطراف ملك خراسان مشاهده مینمود روبغزنیـن آورد و جریان شکست را باطلاع سلطان رسانید بار دیگر در مرو سیاشی با لشکریان جرار سلطان طغرل روبرو شد دراین مقابله هم شکست متوجه سلطان مسعودگردید. وآفتاب سلطنت غزنویان دوچار افول‌شد سپس‌سلطان‌طغرل روبمرکزخراسان نیشابور برد. وبااعزازکامل‌مقدم‌آنرا گرامی‌داشتند و سرباطاعت وی‌آوردند وبدین‌ترتیب طغرل‌فرزند میکائیل درسال۴۲۹ هجری برتخت جلوس‌کرد وخودرا سلطان خواند وتاریخ جلوس طغرل درنیشابور و اجرای آداب خطبه سلطنت بنام وی یعنی شوال ۴۲۹ را باید ابتدای سلطنت سلجوقیان نامید.

طغرل بلافاصله پس‌ازجلوس‌براریکهٔ سلطنت برادرخودچغری بیك را بتسخیر**هرات** مأمورگردانید وپس از تصرف‌هرات و مـرو سلطان مسعود شخصاً بمقابله شتافت درایـن هنگام سلطان طغرل بکومك برادر خود شتافته واین دوسردار سلجوقی و سلطان‌مسعود در محل دندانقان بجنگ‌سختی پرداختند دراین جنگ هم فتح باسلاجقه بوده لشگریان مسعود

دوچار هزیمت شدند وچون خبر مرگ سلطان مسعود شایع گشت بلخ را بتصرف آورده و سپس برتمامی خراسان ودانقان وجرجان وری وبلاد عراق دست یافتند و همچنین در سال ٤٤٦ بفتح آذربایجان و سایر حدود آن نواحی توفیق حاصل نمودند بعداً بدارالعلوم بغداد شتافت وباخلیفه قائم عباسی **بیعت** کردوخلیفه طغرل را بلقب سلطان **رکن الدین** یمین الدوله ملقب ساخت ودرهمین زمان میباشدکه طغرل دست ملك رحیم دیلمی را از تصرف دربغداد کوتاه ساخته وهمچنین برابراهیم برادر مادری خودکه علم طغیان برعلیه طغرل درهمدان برافراشته بود غلبه کرد .

بااینکه درهمین اوان چغری‌بیك درخراسان‌درگذشته بود وپسرش الب ارسلان بجای پدر برمسند حکومت تکیه زده بود بیاری برادر زاده خود بطرف عراق عازم شد و پس‌از آنکه طغرل و الب‌ارسلان در شهر ری بیکدیگر پیوستند بجانب همدان برای سرکوبی ابراهیم شتافتند ابراهیم درنتیجه دوچار هزیمت گردید ودرحال فرار وعقب نشینی باشارت طغرل کشته شد .

پس ازختم غائله ابراهیم **بساسیری** [1] که فرصتی مناسب بدست‌آورده بود ببغدادحمله برد قائم خلیفه چون تاب مقاومت نداشت دارالخلافه را ترك نمود **بساسیری** درذی‌القعده ٤٥٠ هجری بپایتخت‌عباسیان وارد شد وبنام **المستنصر بالله** فاطمی‌خطبه خواند ونام بنی عباس باین ترتیب دربغداد ازخطبه حذف شد .

اماطغرل که ازجانب ابراهیم فراغت یافته بودبسرعت خودرا ببغداد رساند ودرنتیجه جنگی‌که با بساسیری نمود بساسیری بقتل رسید وسراورا بتاریخ نیمه ذی‌الحجه ٤٥١ بامر طغرل ببغداد پیش قائم خلیفه فرستادند وبدین ترتیب شر بساسیری ودوره استیلاء فاطمیان بر بغداد بپایان رسید .

ضمناً برای اینکه توضیحی دراطراف فتنه بساسیری داده شود بایستی اشارتی باوضاع دارالخلافه وآذربایجان والجزیره مقارن استیلای طغرل نمود وبطور اختصار میتوان گفت که اوضاع دارالخلافه‌وبلادالجزیره وآذربایجان دراین‌ایام صورت نامطلوبی داشت خلافت بغداد باالقائم بامرالله (٤٣٢ - ٤٦٧ هجری) خلیفه عباسی بود لیکن زمام امور واختیار خلافت دردست یکی ازغلامان سابق بهاءالدوله دیلمی بنام ابوالحارث ارسلان بساسیری‌که فرمانده لشگریان ترك بود باقی ماند تااینکه بشرحی‌که گذشت بقتل رسید .

خلفای فاطمی‌که درسال ٢٩٧ هجری درحدود تونس‌کنونی دولتی تشکیل داده ودر

---

١ - ازسپهسالاران لشگر بغداد بودکه برعلیه خلیفه قائم بامرالله قیام نمود و اطاعت بخلیفه مصرالمستنصر باللهکرد بغداد رابگرفت وخلیفه رااسیر کرد. نقل‌ازسلجوقنامه نیشابوری کلاله خاور ١٣٣٢ . تهران.

۳۵۶ هجری بروادی نیل دست یافته وشهر قاهره را بیادگار فتح آن سرزمین ساخته وپایتخت خود قرار داده بودند همه وقت میل داشتند که دامنه استیلای خود را بر شرق نیز بسط دهند و خلافت عباسی را یکسره براندازند واین مقام رابعلویان که فاطمیون خودرا بایشان منتسب ساخته بودند واگذارند .

طغرل درمحرم سال ۴۴۶ هجری بآذربایجان آمد پس ازتصرف آنجا گنجه و**ملازگرد** را مسخر ساخته بآذربایجان برگشت وازآنجا بری رفت .

بطور خلاصه پس از برافتادن قدرت غزنویان ازخراسان سران سپاهی سلجوقی ممالك مفتوحه را بترتیب زیر بین خود تقسیم کردند :

۱ ــ ازنیشابور تاساحل جیحون و ماوراءالنهر نصیب چغری گردید که سپس بخارا و بلخ را هم مسخر ساخت .

۲ ــ قهستان وجرجان سهم برادر مادری طغرل ابراهیم گردید .

۳ــ هرات وپوشنك وسیستان وبلادغور را بهپسرعم طغرل وچغری وملك خزرسپردند .

۴ ــ ریاست کل سلاجقه یعنی مقام سلطنت به عهده طغرل که نام و لقب وکنیه اسلامی او رکن الدین ابوطالب محمد است واگذارکردند .

بدین ترتیب فتح گرگان وطبرستان درسال ۴۳۳ هجری که مصادف باختم زمان سلسله زیاری درآن سامان است رویداد و آخرین پادشاه زیاری در این موقع انوشیروان زیاری بودکه در حدود سال ۴۳۳ ابوکالیجار خال خود را دستگیر نمود وخود مستقل شده بود و اعتنائی بطغرل نمی‌نمود .

فتح خوارزم و ضمیمه شدن آن حدود را که در زمان طغرل رویداد باید در سال ۴۳۴ دانست سپس بلاد قزوین و ابهرو زنجان ودیلم و طارم بتبعیت طغرل سلجوقی در آمد و پسران **علاءالدوله کاکویه** هم چون متوجه شدند که از عهده سلطان مقتدری مانند طغرل بر نمی‌آیند غیر از تسلیم ممالك خود چاره‌ای ندیدند .

پس از شکست ابراهیم نیال وتصرف همدان وجمیع بلادمغرب ایران والجزیره نوبت تسخیر اصفهان رسید طغرل درمحرم سال ۴۴۲ هجری اصفهان رادرمحاصره گرفت ویکسال تمام شهررا درمحاصره داشت وضمناً لشگری نیزازآنجا بطرف فارس فرستاد عاقبت درمحرم سال ۴۴۳ هجری اصفهان را مسخر ساخت ودولت دیالمه کاکویه را ازآنجا براندخت وابومنصور را بحکومت یزد وابرقو فرستاد .

آخرین بازمانده سلسله آل بویه ملك رحیم پسر امیرابوکالیجار بودکه در ۴۴۰ هجری بجای پدر بامیری کرمان و فارس و خوزستان و عمان و عراق عرب رسیده بود لیکن دولت او دارای قدرت و استحکامی نبود زیرا هم ازطرف مدعیان داخلی تضعیف میشد و هم

یارای مقاومت درمقابل طغرل و البارسلان را نداشت بالاخره در سال ٤٤٧ هجری اسیر طغرل شد و باین ترتیب سلسله آل بویه نیز خاتمه یافت .

طغرل دراوایل سال ٤٥٥ از بغداد بسمت ری حرکت کرد ودر این شهرمریض‌شد و کمی بعد درآنجابسن هفتاد سالگی درهشتم رمضان سال ٥٥٥ مرد مدت سلطنت اواز شوال ٤٢٩ الی رمضان ٤٥٥ قریب ٢٦ سال طول کشید .

وزیر مشهور طغرل ابو نصر منصور بن محمد **کندری** است از اهل قریه کندر نیشابور که عمیدالملک لقب داشته عمیدالملک بوفورعقل ودانش وکیاست مشهور بوده ومدت بیست سال تمام بانهایت فضیلت امورمملکت را اداره مینموده است تااینکه درزمان پادشاهی‌البارسلان مورد مؤاخذه واقع شد و زندانی گردید و سپس بسعایت خواجـه نظام الملک وزیر شهید گردید .

عمیدالملک‌از وزراء بزرگ سلاجقه وازمنشیان بزرگ دو زبان عربی‌وفارسی بوده‌و بیشتر رونق دولت طغرل مدیون کفایت وکاردانی آن مرد بزرگ نامی بوده‌است.

معروف است هنگامیکه عمیدالملک در دست جلاد شربت شهادت مینوشید بجلاد گفت چون ازاین‌کارفارغ گردی اززبان من بعرض سلطان رسان‌که بسبب عنایت عمت طغرل بیك بمنصب وزارت وحکومت رسیدم وبجهت عدم شفقت تو بدرجه شهادت و نعمت **جنت** نائل‌وبا وزیرصاحب تدبیر بگوی‌که دردودمان سلجوقیان بدعتی زشت پدیدآوردی زود باشد هرچه در باره من اندیشیدی در حق اعقاب تو بوقوع انجامد و چنانکه در تاریخ ملاحظه‌می‌کنیم سرنوشت نظام الملك همان شدكه برعمیدالملك رفت .

البارسلان ٤٥٥ ـ ٤٦٥ هجری

طغرل اول پس‌ازاینکه درری درگذشت سلیمان یکی از فرزندان برادرخویش داود چغری بیك راکه با مادرش درخدمت او بودند بعنوان جانشینی خود اختیار نمود وعمید-الملك کندری پس‌از مرگ طغرل‌سلیمان را باین عنوان تقویت نمود وبنام اوخطبه خواند . چغری بیك که درایام‌حیات‌طغرل برقسمتی‌ازممالك‌سلاجقه یعنی‌ماوراءالنهر وخراسان امارت داشت‌وآن نواحی رادرمقابل تعرضات خانیان وغزنویان دفاع میکرد درسال ٤٥١مرد واز چهارپسرش البارسلان(قاورد. یاقوتی. سلیمان. البارسلان)درایران شرقی جای اوراگرفته بود زوجه‌اش باسلیمان بخدمت طغرل آمده بودند .طغرل مادر سلیمان راپس ازفوت برادر بعقد ازدواج خود درآورده بود وباصرار همین زن بودكه طغرل سلیمان رادرسلطنت وارث خود قرار داد .

چون خبرمرگ‌طغرل بخراسان رسید الب ارسلان از اطاعت برادر خود سلیمان سر پیچید وبدستیاری وزیر نامی خویش ابوعلی حسن‌بن اسحاق طوسی‌یعنی خواجه نظام‌الملك

خود را وارث طغرل خواند وجمعی از امراء سلجوقی نیز جانب او را گرفتند وعمیدالملک کندری هم نیز در ری خطبه پادشاهی را بنام الب ارسلان خواند وسلیمان را عنوان ولیعهدی داد تا شاید بدین وسیله وزارت سلاجقه ازدست او بیرون نرود.

قتل عمیدالملک در ذی الحجه ۴۵۶ - پس از جلوس بسلطنت الب ارسلان باخواجه نظام الملک از نیشابور بقصد دفاع پسر عم پدرش شهاب الدوله قتلمش بن اسرائیل که بادعای سلطنت برخاسته و برری مستولی شده بود حرکت کرد قتلمش در معرکه جان سپرد الب ارسلان و نظام الملک در آخر محرم سال ٤٥٦ به ری وارد شدند و عمیدالملک بعذرخواهی بخدمت خواجه نظام الملک آمد و ٥٠٠ دینار بعنوان پیشکش تقدیم نمود و چون ازحضور سلطان و وزیر رفت اکثر سپاهیان در رکاب او بحرکت آمدند سلطان و وزیر ازاین مسئله اندیشناک شدند والب ارسلان ظاهراً بسعایت خواجه امرداد تا عمیدالملک رادستگیر ساخته درزندان افکند تاآنکه بشرحی که گذشت در ذی الحجه سال ٤٥٦ بدستور سلطان و وزیر آن دستورفاضل را کشتند وسر اورا بکرمان نزدخواجه نظام الملک فرستادند.

الب ارسلان مملکتی راکه ازعمش بارث یافته بود از دو طرف مغرب و شمال شرقی وسعت بخشید و در ظرف ده سال سلطنت بکفایت و تدبیر خویش حدود دولت سلاجقه را بکنار سیحون وساحل دریای مدیترانه رساند وجمیع مدعیانی که بشرح آتی داعیهٔ سلطنت و مخالفت داشتند از میان برد عم خود را که بر هرات امارت داشت و از الب ارسلان اطاعت نمیکرد مغلوب ومطیع ساخت ودر بازگشت از هرات چغانیان رامسخر وبه نیشابور مراجعت نمود.

پس ازآسایش خاطر ازجانب ماوراءالنهر وخراسان الب ارسلان بعزم جهادعازم بلاد ارمنیه وحدود ممالک روم شرقی شد و قسمت اعظم بلاد مابین دریاچه‌های وان و اورمیه را مسخر ساخت وبسیاری ازقلع وبلاد گرجستان وارمنستان رامتصرف شد.

بعد از این فتوحات الب ارسلان باصفهان آمد واز آنجا بکرمان رهسپار گردید و برادرش قاوردبن چغری که ازسال ٤٣٣ امیر این دیار شده بود باستقبال سلطان شتافت و الب ارسلان پس از اطمینان از نظام آنحدود بپایتخت خویش مرو برگشت ودر آنجادختر طمغاج خان تورانی را بازدواج پسرخود ملکشاه درآورد و دختر سلطان ابراهیم غزنوی را هم برای یکی دیگر از پسران خودگرفت وباین ترتیب بین سه‌خاندان سلجوقی وخانی وغزنوی رابطه قرابت برقرارگردید.

فتح ملازگرد در سال ۴۶۳ هجری

در سال ٤٦٢ امپراطور روم شرقی رومانوس دیوجانس با لشگری عظیم بحمله بلاد شام پرداخت و امیر حلب را مغلوب ساخت و این امیرکه تااین تاریخ‌خودرامطیع و پیرو

خلفای فاطمی مصر قرار داده بودچون انحطاط شوکت فاطمیان ودولت روزافزون ارسلان را مشاهده کرد از علویان مصری روگرداند وقبل ازآنکه گرفتار حمله البارسلان شوددر سال ۴۶۳ در حلب بنام قائم عباسی و البارسلان خطبه خواند ـ رومانوس برای فتح بلاد ارمنستان وحدودممالك رومدر سال ۴۶۳ بادویست هزارسپاهی مرکب ازیونانیان وگرجیان و مردم بلغار و روسیه بآسیای صغیر آمد و در شهر ملازگرد (مابین دریاچه **وان** و **ارزنةالروم**) در شمال اخلاط اردو زد .

البارسلان با وجود آنکه در نزدیکی اخلاط بر مقدمه سپاه رومانوس غلبه یافت از آنجاکه از قلب لشگریان خود بیمناك بوداز امپراطور طلب صلح کرد لیکن امپراطور مغرور گفت که در شهر ری با یکدیگر صلح خواهیم نمود البارسلان عزم خود را جزم نمودکه بعنوان مجاهدی که جزفتح یاشهادت جویای مقصود دیگری نیست باهمراهان خودکه سوارانی متعصب وچابك بودند بنام دفاع ازاسلام در نزدیکی ملازگرد بررومیان تاخت وتاز نمود با وجودکمی عده بقدری از عیسویان کشته شدند که بی اغراق زمین ازکشته پوشیده شد و امپراطور بدست غلامی ضعیف در چنگ و اسیر افتاد او را پیش الب ارسلان آوردند سلطان ابتداء سه تازیانه بر او زد وگفت چرا بدعوت صلح من جواب ندادی امپراطور از شدت تأثر پاسخ دادکه دست از سرزنش من بدار هر چه خواهی کن البارسلان در مقابل گرفتن ۱,۵۰۰,۰۰۰ دیناراورا عفوکرد وبا وی صلحی بمدت ۵۰ سال منعقد نمود رومانوس دیوجانس را بااحترام لازم بکشور خود برگرداند .

فتح ملازگرد یکی از وقایع مهم تاریخ آسیای غربی است چه از این تاریخ ببعد رومیان که از اواسط عهد اشکانی همواره در ارمنستان اعمال نفوذ میکردند وبا وجود مجاهدات پادشاهان اشکانی و ساسانی و مسلمین هنوز دست تسلط و چشم طمع ایشان از این ناحیه برداشته نشده بود دیگر روی این بلادرا ندیدند بلکه پس از این واقعه نواحی آسیای صغیر هم بتدریج ازکف ایشان بدر رفت وتمدن یونانی و آداب عیسوی که با پشتیبانی امپراطور قسطنطنیه تاحدود آران وآذربایجان دامنه نفوذ وراه رسوخ داشت با فتح ملازگرد وشروع استیلای ترکان سلجوقی روبزوال کرد وتمدن و آداب اسلامی و زبان فارسی متدرجاً جای آنها راگرفت .

در همین موقع البارسلان بصوب نیشابورکه مرکز امارتش بودروانه شد ودر آنجا اجتماع بزرگی از امراء وسران و سرکردگان بیاراست وفرزند ارشد خود راکه سلطان ملکشاه باشد بولیعهدی خود منصوب گردانیدسپس برای غلبه بر یکی از یاغیان بنام بفارغ که در حدود خوارزم علم طغیان برافراشته بودحرکت نمود و پس از محاربه سختی که در حوالی خوارزم روی داد بفارغ مغلوب گردید بدین ترتیب حکومت خوارزم را به فرزند

دیگر خود ارسلان‌شاه تفویض کرد و بشکرانه‌غلبه بررومیان وسایر گردنکشان روی بجانب خراسان ومشهد برد وپس‌اززیارت مشهد واقامت چندی در رادکان به‌نیشابورمراجعت‌نمود.

شهادت الب‌ارسلان دردهم ربیع‌الاول ۴۶۵ هجری- طمغاح خان‌پادشاه توران در اواخر عمر سلطنت را بپسر خود شمس‌الملك نصر واگذاشت چون اوبسال ۴۶۰ وفات یافت شمس‌الملك مستقل گردید و باسلاجقه ازدر عصیان درآمد در ابتداء سال ۴۶۵ الب‌ارسلان برای سرکوبی‌وضمناً کشورگشائی با ۲۰۰,۰۰۰ سپاهی ازجیحون گذشت وقلعه برارم‌راکه درکنار رودخانه بودبتصرف درآورد وچون کوتوال‌آن‌قلعه راکه یوسف نام‌داشت دست بسته پیش سلطان آوردند یوسف در هنگام سخن‌گفتن شروع بدرشتی نمود و بخشونت پرداخت الب‌ارسلان بنگهبان گفت‌که اورا رهاکنند تا خود هلاکش‌کند وچون تیر سلطان که بقصد هلاکت یوسف رها شده بودکاری واقع نشد و خطا رفت یوسف باکاردی‌که همراه داشت زخمی‌کاری برالب ارسلان زد وچهار روز بعد سلطان ازآن زخم‌مرد ونعش او رادر مرو بخاك سپردند.

بطور خلاصه ولادت الب‌ارسلان در شب جمعه دوم محرم سال ۴۲۱ بودکه بر حسب وصیت‌عم خود درماه رمضان ۴۵۵ بسلطنت‌رسید وازطرف‌خلیفه‌القائم بامرالله بلقب‌عضدالدین برهان امیرالمؤمنین ملقب گردید و در مدتی توانست‌که ازکنار دجله بغداد تا جیحون را بتصرف خود درآورد این سلطان درسخاوت ونصفت آنی فروگذار نمیکرد وپیوسته مجلس ومحضر او بوجودعلماء وفضلاء مشحون بود شهادتش درسن‌چهل ویکسالگی وددربیع‌الاول ۴۶۵ اتفاق افتاد و قریب دهسال پادشاهی نمود و وزارتش بعهده خواجه نظام‌الملك بوده است.

ازجمله افاضل عصر الب‌ارسلان ابوبکر عتیق بن‌محمدالهروی که‌مشهور به‌سورآبادی است میباشد این مرد فاضل درزمان دولت او تفسیری بلغت فارسی تألیف نمود. ازاعیان این دوره سلطان ابوعلی خان بن سعید است‌که مدرس مرو هم نیز بوده است این مدرس متعین‌که بعلو همت وسخاوت شهره دوره سلاجقه بوده در سال ۴۶۳هجری‌درگذشته‌است.

معزالدین ملکشاه فرزند عضدالدین الب‌ارسلان

بعداز شهادت سلطان الب‌ارسلان بواسطه اهتمام و کاردانی خواجه نظام‌الملك امراء و ارکان دولت سلجوقی برسلطنت ملکشاه اتفاق‌کردند و او را با اعزاز واحترام بر تخت جهانداری نشاندند و ازطرف خلیفه بغداد بنام جلال‌الدوله والدین امیرالمؤمنین نامیده شد این سلطان علاقه کاملی بآبادی شهرها و سیر وسفر در بلاد و شکار حیوانات داشت و بشرحیکه خواهیم گفت‌کلیه بلادی راکه در اختیار داشت به نزدیکان خود واگذار نمودکه

در اداره آن سهیم باشند .

تاریخ جلالی که در تقاویم مورد استفاده است منسوب باین سلطان است وهمچنین معزی شاعر که تخلص خود را بنام این سلطان درآورده است از شعرای دربار ملکشاه محسوب شده ـ وفات ملکشاه درشوال سنه ٤٨٥ در بغداد اتفاق افتاد و امراء واعیان جسد آنرا باصفهان حمل نمودند ودر دارالملکش مدفون ساختند . ملکشاه درسن ۳۸ سالگی پس از بیست سال سلطنت درگذشته است وزارت آن بعهده خواجه نظام الملك بوده است لیکن در اواخر از خواجه رنجید تاج الملك ابوالغنائم را بوزارت انتخاب کرد .

ملکشاه با پدرخود در لشگرکشی بماوراءالنهر همراه بود پس از وفات الب ارسلان با خواجه نظام الملك وسپاهیان خود بخراسان برگشت وچون شنید که عمش عمادالدوله قاورد بادعای سلطنت برخاسته و عازم تسخیر ری وبلاد جبل است بعجله خود را به ری رسانید و بیاری امراء عرب حله وموصل در نزدیکی همدان باسپاهیان قاورد روبروشد وبالاخره بر او غلبه کرد وقاورد را گرفت وشبانه اورا بصوابدید خواجه نظام الملك گشت لیکن کرمان و عمان و سواحل دریا همچنان بارث تا سال ٥٨٣ درخاندان قاورد بود و این خاندان را **سلاجقه کرمان** میخوانند .

امیر عزالدوله محمود بن نصر صالح که مدت دوسال بنا بامر خلفای عباسی درحلب حکومت مینمود در این موقع بدست امراء خود کشته شد چون خبر درگذشت عزالدوله بملکشاه رسید ملکشاه برادر خود را به تسخیر بلاد شام مامور ساخت تا اینکه درسال ٤٧١ حلب و دمشق بحیطه تصرف سلجوقیان درآمد وهم دراین سال تسخیر سمرقند مورد توجه سلطان ملکشاه واقع شده وبر حاکم آن دیار که سلیمان نام داشت غلبه نمود و او را مقید ساخته باصفهان اعزام داشت .

دراین سفر سلطان ملکشاه ترکان خاتون دختر طمغاج خان فرزند بقراخان را بحباله نکاح خویش درآورد .

سپس درسال ٤٧٩ سلطان ملکشاه ازاصفهان متوجه شام شده و از آنجا ببغداد رفت و بعداً برای زیارت حج شتافت در این سفر سلطان باحداث ابنیه خیریه بسیاری از قبیل رباط و سرا همت گمارد.

ملکشاه قبل از آنکه بسلطنت برسد یعنی درایامی که باتفاق پدرخود درالجزیره وارمنستان بجنگ مشغول بود یکی از امرای ترك خوارزمی خودرا با عده‌ای سپاهی بتعرض بلاد شام وفلسطین که اهالی آن نواحی تحت امر مستنصر فاطمی بودندفرستاد وایشان درسال ٤٦٣ به بیت المقدس شتافتندودمشق رادر محاصره گرفتند لیکن دراین تاریخ بفتح آنجا نایل نیامدند وتا سال ٤٦٨ هرسال تعرض خودرا نسبت بآنجا تجدید میکردند تاآنکه بالاخره دراین سال دمشق

رافتح نمودند اما بعلت ظلم واجحاف بمردم ودفاع لشگریان فاطمی کاری ازپیش نبردند وبشام برگشتند .

درسال ٤٧٠ ملکشاه برادر خود تتش راکه تاج الدین لقب داشت مأمور شام کرد و باواجازه دادکه هرچه ازاین بلاد را بفتح بگشاید درقلمرو خود بیاورد . تاج الدین تتش ابتدا حلب را محاصره وچون در این تاریخ سپهسالار اردوی فاطمی بشام آمده ودمشق را محاصره کرده بودتتش بدعوت محصورین برای نجات آنان رفت ومصریان ازشنیدن این خبر گریختند تتش دمشق را درسال ٤٧٢ متصرف گردید وسلسلهٔ **سلاجقه شام** راتأسیس کرد .

فتح انطاکیه

ملکشاه حکومت ولایات قونیه وآق سرا از بلاد آسیای صغیر راکه بدست ترکان سلجوقی فتح شده بود بپسرشهاب الدوله قتلمش فرزند اسرائیل پسرعم طغرل اول و چغری یعنی سلیمان واگذاشته بود واین سلیمان مؤسس شعبه سلاجقه روم است .

سلیمان بن قتلمش بربندر انطاکیه که از اواسط قرن چهارم بتصرف رومیان شرقی درآمده بود حمله برد وآنجارابنام ملکشاه فتح کرد وبرحوزهٔ حکومتی خویش افزود فتح انطاکیه حدود ممالك سلجوقی را از طرف مغرب بکنار دریای مدیترانه رساند . مابین بلادتاج الدوله تتش مالك دمشق ومؤسس شعبهٔ سلاجقه شام وقلمرو سلیمان بن قتلمش امیرقونیه وآق سراوانطاکیه و بانی شعبه روم فقط دیار حلب فاصله بود حلب دراین تاریخ ضمیمه موصل محسوب میشد سلیمان خواست پس ازفتح آنطاکیه آنجا راهم بگیرد لیکن مردم تتش را بضبط آن شهردعوت کردند وباین شکل مابین دوسردارسلجوقی جنگ درگرفت وسلیمان درتاریخ صفر ٤٩٧ بدست تتش کشته شد وحلب بتصرف تتش درآمد .

سلطان ملکشاه درماه جمادالاخری همین سال ٤٧٩ ازاصفهان عازم الجزیره وشام شد وازراه موصل ببلاد دره علیای فرات رفت وبعضی ازقلاع آن نواحی راکه هنوز دردست رومیان بودگرفت وسپس بحلب آمدولی قبل ازآنکه برادرش برسد شهررارها نمودو بشام رفت .

فتح ماوراءالنهر درسال ۴۸۲ ــ درروزگارخانی احمدخان برادرزاده شمس الملك که جوانی ستم پیشه ومتعدی بود جماعتی ازروحانیون ماوراءالنهر ازدست او بملکشاه شکایت کردند وسلطان را درسال ٤٨٢ بضبط بلاد احمد خان دعوت نمودند ملکشاه باتفاق خواجه نظام الملك از اصفهان بخراسان آمد وپس ازجمع سپاهی بماوراءالنهر حمله برد بخارا و سمرقند راگرفت وبراحمد خان دست یافت واورا باسیری باخود نگاهداشت وپس ازسپردن سمرقند به یکی ازگماشتگان خویش شهر اوزجند رانیزمسخر کرد وامیرخانی کاشغر بخدمت سلطان آمد وقبول کرد که خطبه وسکه را درحوزه حکومتی خود بنام سلطان مزین سازد .

درهمین سفرمشهور ملکشاه بماوراءالنهر وکاشغر بودکه خواجه نظام الملك دستمزد

ملاحان جیحون را برخراج انطاکیه نوشت ملاحان برسم دادخواهی نزد سلطان شکایت بردند وچون پادشاه ازخواجه حکمت این دستور را پرسید خواجه‌جواب داد که منظوراین بود که بعد ازما سالیان دراز ازتوسعه وبسط کشور ماسخن گویند وهمچنین مردم بدانند که امپراطور خراج سالانه را درحدودکاشغر بسلطان سلجوقی تسلیم نموده است .

درهمین مسافرت ومقابله امپراطور روم است که برای سلطان ملکشاه حادثه‌ئی رخ داد که منجر باسیر شدن او گردید سپس باحکمت وتدبیر خواجه مستخلص شد وبطور خلاصه شرح آن چنین است : روزی سلطان ملکشاه در شکارگاه بدست عده‌ئی از سپاهیان روم اسیر گردید سلطان که خودرا گرفتار دید بسپاهیان تابع خود دستور داد که دراین جمع من را هم مانند خود وانمود کنید وهیچگونه تشریفاتی بعمل نیاورید تاباشد که مراهم یکی ازافراد شکارچی تصور نمایند وچون خبردستگیری پادشاه بخواجه رسید فوراً خواجه باتدبیر شهرت داد که سلطان ازشکارگاه مراجعت نموده وکس نزد قیصر روم فرستاد که عده معدودی از افراد ماکه قصد شکار را داشته بودند گرفتار سپاهیان رومی شده تقاضای استخلاص آنان را نمود قیصر روم هم دستور استخلاص آن عده راکه سلطان ملکشاه هم درمیان آنان بود صادر کرد .

درمراجعت ملکشاه بخراسان ترکان‌جنگی که درخدمت ملکشاه میزیستند ودرسمرقند مانده بودند بعلت نرسیدن وظیفه خود شوریدند ملکشاه بعجله از خراسان بماوراءالنهر آمد وشورشیان وامیر خانی فرغانه راکه با ایشان همدست شده بود مطیع ساخت وباصفهان رفت .

قتل خواجه نظام‌الملك در دهم ماه رمضان ۴۵۸ هجری

بطوریکه نقل‌شده دراواخر دولت سلطان‌ملکشاه میان‌ترکان خاتون وخواجه‌نظام‌الملك روز بروز بر شدت‌کدورت افزوده میشد زیراکه ترکان خاتون میخواست که پسرش محمود باوجود صغر سن بولیعهدی انتخاب شود وخواجه سلطان را تشویق مینمود که برکیارق را بولایتعهدی خود انتخاب‌کند بنابراین ترکان خاتون همواره از خواجه و عملیات او نزد سلطان شکایت مینمود وچنان وانمود میکردکه خواجه نظام‌الملك اعتنائی باوامر و نظریات سلطان نداشته وجنبه مالك‌الرقابی بخود گرفته است وچون در روزگارآخرسلطنت ملکشاه خواجه نظام‌الملك دوچار پیری وضعف شده بود قسمت عمده‌کارهای‌کشوری بتوسط فرزندان متعدد اوکه‌گویا زاید بر۱۲ نفر بودند و همچنین‌کسان وبستگانش‌اداره میشد وایشان‌هم بعلت نفوذی‌که خواجه بسبب سوابق طولانی و تدبیر وکاردانی دردستگاه سلاجقه داشت غالباً ازجاده انصاف واعتدال منحرف میشدند و درامور بااستبداد و تحکم عمل مینمودند و حتی جماعتی از وزراء وعمال مهم دیوانی به تحریك ترکان خاتون وحس رقابت‌آتش نقار رابین

شاه و وزیر دامن میزدند تا بجائی که سلطان را بطوری نسبت بخواجه خشمناك و متغیر ساختندکه روزی برای وزیر خویش‌پیغام داد : «که اگر ترا درملك باماشرکتی هست باز نمای والا به‌چه‌جهت بدون رأی‌وتصویب‌وفرمان مااولاد خودرا بامارت ولایات نامزدکرده ووراه‌استقلال میروی ودرامور ومنافع مملکت بدون صوابدید مادخل وتصرف میکنی اگر من بعد ترك این رویه ننمائی دستور خواهم داد تادستار ازسرو دوات ازپیش دست توبردارند خواجه جواب دادکه استاد قضا دستار ودوات مرا باتاج وتخت تودرهم بسته وهر دو بهم محتاجیم . »

ازوزراء دستگاه ملکشاه کسانیکه بیش از همه دراستیصال نظام‌الملك سعی داشتند سه تن بودند : تاج‌الملك سابق‌الذکر که دراین ایام وزارت ترکان خاتون زوجه ملکشاه و ریاست دیوان سلطانی را داشت .

همچنین مجدالملك‌قمی رئیس دیوان استیفا وسدیدالملك . ازاین سه‌تن گذشته ترکان خاتون هم‌که جانشینی سلطان را برای پسرخرد سال خود محمود میخواست وخواجه با آن مخالفت داشت با این مخالفین همدست بود و میکوشیدکه تاج‌الملك شیرازی بجانشینی نظام‌الملك منصوب شود تامنظور اصلی وی حاصل گردد .

لیکن ملکشاه باتمام این جریانات قلباً مایل نبودکه دست خواجه وکسان او را از کارها بنا بمصلحت ملك وبیم ازتولید اغتشاش‌کوتاه نماید بخصوص‌که جماعتی از لشکریان جداً ازخواجه وفرزندان اوحمایت میکردند .

تااینکه دراواخر سلطنت ملکشاه مابین شحنه مروکه ازخواص بندگان سلطان بود و شمس‌الملك‌عثمان یکی ازپسران خواجه نزاع شد وسلطان براثرشکایت شحنه‌مرو تاج‌الملك ومجدالملك را پیش خواجه فرستاد وبشرحیکه گذشت به خواجه پیغام داد وخواجه رنجیده درمقابل پیغام ملکشاه جواب فرستاد وگفت :

«باسلطان‌بگوئیدکه تونمیدانی‌که درملك‌شریك توام وباین مرتبه بتدبیرمن رسیده‌ای وبریاد نداری‌که چون سلطان شهید الب ارسلان کشته شد چگونه امراء لشکررا جمع‌کردم وازجیحون بگذشتم وازبرای توشهر بگشودم واقطار ممالك شرق‌وغرب را مسخر گردانیدم دولت‌آن تاج براین دوات بسته است - هرگاه این دوات برداری‌آن تاج بردارند » .

ملکشاه بااینکه ازاین پیغام سخت خواجه رنجید لیکن درعزل خواجه اقدام نکرد وظاهراً درپی فرصتی بهتر بود بشکلی دیگر بدفع اوقیام‌کند درهمین تاریخ ملکشاه از اصفهان‌بسمت بغداد حرکت‌کرد ونظام‌الملك در رکاب بود درحدود صحنه‌کرمانشاه جوانی

که شهرت داشت ازفدائیان اسماعیلی وحسن صباح بود واورا ابوطاهر اوانی میگفتند در دهم رمضان ۴۸۵ در حین تقدیم عرضحال باکاردی خواجهرا ازپای درآورد وبطوریکه در تواریخ ضبط نمودهاند اولین خونی بودکه ملاحده کردند نقل استکه نظامالملك بعد اززخم کارد قطعهئی بنظم کشید ونزد سلطان فرستاد وچنین استآن قطعه :

یك چند باقبال تو ای شاه جهاندار — گـرد ستم از چهره ایـام ستردم
طغرای نکو نامی و منشور سعادت — پیش ملك العرش بتوقیع تـو بردم
آمد ز قضا مدت عمرم نـود و شش — اندرسفر از ضربت یك کارد بمردم
بگـذاشتم آن خدمت دیرینه بفرزند — او را بخـدا و بخداوند سپردم

خواجه قریب بهبیست وهشتسال پیوسته درعهد الب‌ارسلان وملکشاه خواجه بزرگ وسیدالوزراء بود و جمع حل وعقد امور دولت بزرگ وسیع سلجوقی از کاشغر تا انطاکیه بکفایت وسیاست او انجام میپذیرفت تولد او بسال ۴۱۰ اتفاق افتاده خـواجـه نظامالملك مشهور ترین وزرای‌ایرانی بعدازاسلام است چه علاوه برکاردانی وحسن اداره مردی نیکو سیرت بودوازخودآثارخیریه بسیار بجا گذاشت ودرغالب بلاداسلام باحداث مساجد ومدارس اقدامکرد وازاین جمله درطوس وهرات و نیشابـور وبغداد مـدارسی بنام نظامیه ساختکه مشهورترینآنها نظامیه بغداد است احداث ابنیه دیگری‌دراصفهان (بشرحیکه بعداً خواهیم دید) و بغداد وکربلا و سایر بلاد تامدتی نام نظامالملك را زنده میداشت و شعرا در مدح اوقصاید فراوان سروده وعلما وفضلا بنام این دستور بزرگ‌کتابها نوشتهاند .

نفوذ خواجه در دستگاه سلجوقیان باقتل اوازمیان نرفت چه فرزندان متعدد وی در ایام ملکشاه وسلاطین دیگر سلجوقی مکرر بوزارت ومشاغل‌عمده دیوانی رسیدند واین‌حال تاآخر عهد سلجوقیان برقرار بود .

بی‌مناسبت نیستکه دراینجا بیت اول رباعیکه بوسیله حکیم انوری درمرثیه خواجه سروده شده ضبط شود :

حامـی جهان ز جور افلاك برفت — او رفت و سعادت ازجهان پاك برفت

درگذشت ملکشاه درنیمه شوال ۴۸۵ هجری

بعدازقتل خواجه ملکشاه ازکرمانشاه ببغدادآمـد تاج‌الملك را بجـای خواجه سمت وزارت داد وکمی بعد یعنی‌درنیمه شوال این سال اورا بوضعیکهکسی ندانستمسموم‌کردند وطرفداران‌خواجهکه سلطان را درقتل مخدوم‌خود سهیم میدانستند چون ملکشاه مرد مردم چندان‌ازمرگ اومتأثر نشدند ومرگ‌سلطان را پس‌ازخواجه‌نظام‌الملك‌چندان مهم نشمردند و این واقعه بعد از سیزده روزاز شهادت خواجه بود چنانکه معزی شاعر دراین باب چنین

سروده است:

رفت دریکدم بفردوس برین دستور پیر　　شاه برنا از پی او رفت درماه دگر
کردناگه قهریزدان عجز سلطان آشکار　　قهر یزدانی ببین وعجز سلطانی نگر

بدون‌شك ملكشاه از سلاطین‌مشهور سلجوقی است درعهد او متصرفات دولت سلجوقی بمنتهای‌وسعت وعظمت‌خود رسیده چه ازحد چین‌تامدیترانه وازشمال خوارزم ودشت‌قبچاق تا ماوراء یمن بنام اوخطبه میخواندند و امپراطور رم شرقی وامراء عیسوی گرجستان وابخاز باوخراج وجزیه میداده. اصفهان درعهد او وخواجه نظام‌الملك ازمهمترین بلاد دنیا ویکی ازآبادترین‌آنها بود واین پادشاه ووزیر وعمال و اعیان دیگر سلجوقی در آن شهر ابنیه بزرگی ساخته بودندکه هنوزآثارآنها برجاست ـ رونق دوره سلطنت ملکشاه‌که خود نیز پادشاهی باکفایت‌ودیندارو‌عادل بودچنانکه گفتیم‌تاحدی مدیون‌کفایت‌خواجه وپسران‌اوست.

ازکارهای‌مشهور ملکشاه اقدام باصلاح‌تقویم وبستن زیجی است دراصفهان بسال ۴۶۷ که درآن حکیم‌وشاعر عالیمقدار ابوالفتح‌عمر بن‌ابراهیم خیام نیشابوری نیز شرکت داشته واین تقویم همان است‌که بتقویم جلالی شهرت یافته است .

برکیارق ۴۸۵ ـ ۴۹۸

بعد از مرگ ملکشاه ترکان خاتون و تاج‌الملك وفات سلطان را پنهان کردند و محرمانه ازامرای اطراف برای بسلطنت رسانیدن محمود پسر خـرد سال ملکشاه‌که قریب چهارسال وکسری‌داشت همت‌گماشتند ومقتدی‌خلیفه‌هم‌که دراول راضی بپادشاهی‌محمودنبود دراثرالحاح واصرارترکان خاتون‌که دربغداد بود موافقت نمودکه محمود نام پادشاهی بر خودگذارده وقائم مقام پدر شود .

پسرارشد ملکشاه برکیارق‌که مادرش زبیده خاتون نواده چغری بیك بود درتـاریخ فوت پدر در اصفهان اقامت داشت و چون ترکان خاتون سپاهی متعاقب برکیارق بـاصفهان اعزام داشت برکیارق بمصلحت بعضی ازسپاهیان خواجه نظام‌الملك اصفهان را ترك نموده نزد تنش رفت وتنش برکیارق را به ری برد ودرآنجا بحکمروائی پرداخت . چون خبر دوری برکیارق ازاصفهان به ترکان خاتون رسید و میدانست‌که باوجود بـرکیارق سلطنت پسرش محمود بجائی نخواهد رسید لذا باتفاق محمود وتاج‌الملك بـاصفهان‌آمدند و پس از تسخیرآن شهر وجمع سپاهی‌بجنگ بابرکیارق عازم شدند درمرتبه اول‌مابین ترکان خاتون وبرکیارق امربمصالحه انجام شد بدین‌ترتیب‌که پانصد هزار دینار ازثروت سلطان ملکشاه تسلیم برکیارق گردیدکه اوترك محاصره اصفهان نماید برکیارق پس‌ازاخذ وجه مجدداً در

مقام مقابله حاضر شدجنگ بین دواردوی دراواخر ذی الحجه سال ۴۸۵ درنزدیکی بروجرد اتفاق افتاد وفتح نصیب برکیارق شد ترکان خاتون باصفهان گریخت وبرکیارق درعقب او بمحاصره اصفهان آمد تاج الملك درحین جنگ به بروجرد گریخت لیکن دستگیر شد وعاقبت مقتول گردید وبرکیارق هم بهمدان گریخت و ازآنجا بآذربایجان رفت وبعداً بسهولت بر اصفهان دست یافته مخالفین خودرا بکلی مغلوب ساخت ورسماً بجای پدر نشست ووزارت خودرا بیکی ازپسران خواجه که دراین تاریخ دراصفهان بود یعنی عزالملك حسین واگذار نمود .

برکیارق وعزالملك درتاریخ ۱۷ ذی القعده ۴۸۶ ببغداد آمدند ومقتدی خلیفه در ۱۴ محرم سال بعد اورا سلطان خواند وباولقب رکن الدین داد واتفاقاً روز بعد خلیفه مرد و جانشین او مستظهر نیز سلطنت برکیارق را تأیید وتصدیق نمود .

تاج الدوله تتش بحلب حمله برد وامرائی راکه بابرکیارق موافقت کرده بودند کشت وبار دیگر حلب و الجزایر و دیاربکر و آذربایجان وهمدان را مسخر نمود و در همدان فخرالملك ابوالفتح مظفر پسرارشد خواجه نظام الملك بخدمت اورسید وتتش نظر بمیل مردم بخاندان نظام الملکی اورا بوزارت خود برگزید .

برکیارق درشوال ۴۸۷ ازراه موصل بجنگ عم خود تتش عازم کردستان شد ولی از تتش شکست خورد وباصفهان فرار نمود پس ازمراجعت باصفهان مجدداً عزم مقابله با تتش را نمود ودرجنگی که درحدود همدان وری میان ایشان اتفاق افتاد تتش گرفتار شده ودر قلعه تکریت محبوس گشت ودرزندان درگذشت وبدین ترتیب رفع شر تتش را نمود .

درجنگ ری فخرالملك برادر بزرگتر مؤیدالملك که سمت وزارت تتش را داشت اسیرسپاهیان برکیارق شدواو که آرزوی صدارت سلطان ورسیدن بمقام پدر را داشت بادشمنان برادر همدست شد .

زبیده خاتون مادر برکیارق ومجدالملك قمی مستوفی بالاخره سلطان رابعزل مؤیدالملك واداشتندوفخرالملك رابوزارت برکیارق رساندند ومجدالملك باداشتن سمت وزارت زبیده خاتون ودیوان استیفاء درحقیقت برهمه کارها مسلط گردید وزارت فخرالملك فقط اسمی خالی بود .

چون برکیارق ازعصیان یکی ازاعمام خود ارسلان ارغو درخراسان اطلاع یافت لذا بطرف خراسان شتافت لیکن قبل ازآنکه بخراسان نزدیك شود ارسلان شاه ارغوبدست یکی ازغلامانش بقتل رسیده بود بدینجهة برکیارق باکمال سهولت به تسخیر خراسان نایل شد و در همین سال ۵۰۰ هجری ولایت خراسان را به برادر خود سنجر پس از هفت ماه اقامت دربلخ باالقاب ملك وناصرالدین برگذار نمود وفخرالملك را نیز ازکار برانداخت و مستقلا وزارت خود را بمجدالملك قمی واگذاشت فخرالملك در نیشابور منزوی شد

لیکن این انزوا طولی نکشید زیرا که سنجر درهمین سال ٤٩٠ اورا بوزارت خود برداشت وفخرالملك تاعاشورای سال ٥٠٠ که تاریخ قتل او بدست فدائیان اسماعیلی است همچنان وزیر سنجر بود .

قیام محمد بن ملکشاه بر بر کیارق.ـ مؤیدالملك بعداز آنکه ازوزارت بر کیارق معزول شد بقصد کشیدن انتقام ازمجدالملك قمی وسلطان پیش محمد برادردیگر سلطان که بر آران و گنجه حکومت داشت رفت واوراکه باسنجر ازیك مادر بود بقیام بر بر کیارق برادر پدری خود واداشت وخود بسمت وزارت محمد اورا بطرف همدان وری حرکت داد تا آنکه درشوال ٤٩٢ از گنجه بخیال مقابله با بر کیارق عازم شدند بر کیارق بسرعت سپاهیانی جمع آوری نموده وبرای دفع برادر ازری متوجه زنجان شد در اثنای راه اعاظم امراء قصد قتل مجدالملك قمی رانموده وبر بر کیارق قیام نمودند و چون وجود مجدالملك مانع حصول منافع عده بیشماری شده بود جداً قصد جان آنرانمودند مجدالملك ناچار شدکه به بر کیارق پناه آورد وچون پناه گرفت بر کیارق حاضر نشدکه مجدالملك را تسلیم عاصیان سازد لیکن مخالفین مجدالملك جسارت نموده بخیمه مجدالملك ریختند واو را درتاریخ ١٨ شوال ٤٩٢ قطعه قطعه نموده و سر او را برداشتند بطرف اردوی محمد و مؤیدالملك بردند .

بدین ترتیب محمد درخرقان نام سلطنت اختیار نمود و از طرف خلیفه عباسی هم بلقب غیاث‌الدنیا والدین نامیده شد ودر١٧ ذی‌الحجه ٤٩٢هجری بسلطنت شناخته شد .

بر کیارق بعد ازاینواقعه ناچار ازراه ری و قهستان باصفهان گریخت و چون مردم اورا بآنجا راه ندادند عازم خوزستان شد درآن ولایت امیر ایاز غلام ملکشاه بوی پیوست وپس ازجمع سپاهی مجدداً درسال ٤٩٤ باسلطان محمد بجنگ پرداخت بطور خلاصه ما بین محمد و بر کیارق پنج نوبت برسر سلطنت جنگ درگرفت ودرجنگ پنجم‌ما بین دو برادر (هشتم جمادی‌الاول سال ٤٩٦ هجری) قراردادی بامضاء رسید بدین ترتیب ، که دیاربکر وشام وآذربایجان ومغان وارمنستان و گرجستان ازآن سلطان محمد باشد و سایر ولایات درتسلط بر کیارق باقی‌مانند وهچیك‌ازبرادران درقلمروخود نام دیگری‌رادرخطبه مذکور نسازند وتاآخرحیات بر کیارق (ربیع‌الاخر (٤٩٨ هجری) که درراه بغداد مریض گشت و دربروجرد فوت نمود بهمین قرار رفتار شد

قبل از فوت بر کیارق پسر کوچك خود ملکشاه راکه چهار سال‌وهشت ماه سن داشت بجانشینی برگزید وامیر ایاز سپهسالار اردوی‌خویش را باتابیکی او منصوب نمود.

بر کیارق که ارشد پسران سلطان ملکشاه بود درحین فوت بیش از ٢٥ سال نداشت ومدت ١٢ سال وچهارماه سلطنت کرد اومردی کریم وعاقل وصبور وجنگی بود بیشتر ایام

سلطنت او صرف کشمکش و محاربه شد وبااینکه صدمات فراوان و شکستهای موحش دید معذالك چون مردی شجاع بود آنی دست از وصول بمقصود نکشید تا بالاخره توانست که براغلب مشکلات زمان خود فائق آید .

سلطان ابوشجاع غیاث‌الدین محمد (۴۹۸ـ۵۱۱)

پاره‌ای ازمورخین معتقدند که دوره سلطنت برکیارق را بایستی مقدمه تجزیه دولت سلجوقی دانست زیراهم در این موقع است که برکیارق باآنکه رسماً جانشین ملکشاه و الب ارسلان سلجوقی بود لیکن جز بربلاد جبل و اصفهان و عراق عرب وقسمتی دیگر از ازممالك‌وسیعه سلجوقی مستقیماً حکومت نداشت وسایرنواحی اکرهم بظاهرازسلطان اطاعت میکردند فقط اسمی‌بودودرحقیقت مستقل بودند شام را پسرتاج‌الدوله قتلمش اداره میکرد وبلاد روم را فرزندان سلیمان‌بن قتلمش‌وکرمان را اولاد قاورد دیاربکر وارمنستان توسط اتابکان وامرای سلجوقی ازحوزه اقتدار اوخارج بود شمال سفید رودگیلان راهم برادرش غیاث‌الدین محمد وایران شرقی وماوراءالنهر رابرادر دیگرش سنجرتحت‌امرخود داشتند مخصوصاً محمد وسنجرکه هرکدام خود را درقلمرو خویش مطلق‌العنان میدانستند واین کیفیت درحقیقت دولت عظیم سلاجقه راتجزیه‌کرد ودیگر هیچگاه‌آن صورت واحدی راکه درعهد طغرل‌والب‌ارسلان وملکشاه داشت حاصل نشد مگراندك زمانی درایام سلطنت سلطان سنجرکه بعداً بدان اشاره خواهیم‌کرد.

سلطان غیاث‌الدین محمد سومین پسرجلال‌الدین ملکشاه است‌که ازسنجر و محمود بزرگتر وازبرکیارق‌کوچکتر بود اووسنجر ازیك مادر بودند وبرکیارق از مادری دیگر ومحمود نیزازمادری دیگر بود .

پس‌ازوفات برکیارق امیرایاز سپهسالار لشگرسلطان پسراوملکشاه راببغداد برد واز خلیفه برای‌اوبیعت گرفت امامحمدکه درآن تاریخ بمحاصره موصل مشغول بود ازآنجا به بغدادآمد وایازبالاخره بصلاحدید وزیر خود باسلطان محمد صلح‌کرد ونزاعی بین محمد وملکشاه پسربرکیارق برخاست اماکمی بعدچون ایازراه نفاق وخیانت میرفت سلطان‌اورا کشت وملکشاه رامحبوس ونزد خود نگاهداشت وازاین تاریخ سلطنت او مسلم شد وسنجر که ازسال ٤٩٠ بحکومت خراسان و ماوراءالنهر منصوب بود و همواره جانب محمدرا رعایت میکردبمیل تمام ریاست وسلطنت برادررا برخود شناخت وهیچگاه ازاطاعت وحکم اوبیرون نرفت .

درتاریخ ٥٠١ هجری میان سلطان وسیف‌الدوله‌که امارت حله وبعضی ازبلاد عرب را داشت جنگ سختی درگرفت وسلطان محمد غالب شد دراین ایام‌کار احمدبن عبدالملك

عطاش یکی ازرؤساء اسماعیلیه ویاران او که درشاهدزاصفهان پایتخت دولت سلجوقی جای داشتند سخت بالاگرفت و محمد دید که در قلب پایتخت او آشیانه فساد عجیبی برپاست بدینمعنی که باطنیان اسماعیلی ودعاة پس از کشته‌شدن خواجه نظام‌الملك ومرك ملکشاه از جنگهای دائمی بین برکیارق ومحمد واوضاع بالنسبه مغشوش ممالك سلجوقی استفاده کرده ودرنقاط مختلفه به تبلیغات علنی وقتل‌وآزار مخالفین‌پرداختند وازهمه بدتر آنکه دراصفهان پایتخت سلجوقی درایامی که‌بین محمود وبرکیارق ومحمد برسر تصرف‌آن نزاع درمیان بودجسارت باطینیه‌بآنجا رسید که مردم‌را بانواع‌حیل (که‌شرح آن‌بعداً خواهدآمد) به‌بعضی منازل میبردند ومحبوس یامقتول میکردند بدینجهة محمد امرداد تاشاهدز را در محاصره گرفتند عاقبت احمد در سال ۵۰۰ هجری تسلیم شد محمد او و پسرش راکشت وشاهدز را خراب‌کرد وچون سعدالملك ساوجی وزیر سلطان را متهم بهمدستی باطنیان‌کردند سلطان محمد پس‌ازتحقیق واطمینان برحسن روابط وزیر خود واحمد عطاش وکشف توطه ئی که برای کشتن سلطان بوسیله فصاد تعبیه نموده بودند دستور داد سعدالملك وکسان او را هم هلاك‌کردند درنتیجه چون احمد عطاش‌ازجریان‌کشف توطئه وکشته شدن سعدالملك اطلاع داشت ازدرتسلیم درآمده سلطان محمد احمدعطاش را مقید ساخت وپس از مدتی اقامت دراصفهان بهلاکت رسیدوچون مردم برحرکات وقتل‌وغارت‌آنان اطلاع‌کامل یافته (ملاحده دراصفهان همه روزه عده‌ئی از مخالفین خود را باحیل مختلف بمنازل مخفی برده‌آنها را میسوزاندند ودرنتیجه این عمل وحشیانه چنان رعب وهراس درمردم اصفهان تولید شده‌که هیچکس برجان خود و دیگری ایمن نبود تاآنکه محل جنایات‌آنان بوسیله زن‌گدائی در حین‌گدائی‌کشف‌شد) وچون عملیات‌آنان برمردم روشن‌شد عامه اصفهان برآنان شوریدند وجمع‌کثیری ازاسماعیلیه را درآتش انداختند .

سلطان محمد دراواخر حیات‌سفری بهندوستان نمود دراین سفر بود که ضمن‌کشتن عده زیادی‌ازهندوان‌بت سنگی سنگینی بیادگارازهند باصفهان‌آورد واینك‌آن بت درآستانه مدرسه‌ئی‌که اکنون دراصفهان باقی‌است وجود دارد و همچنین درسال ۵۰۹ بعزم خارج کردن صلیبیون‌که ازتاریخ سال ٤۹٤ هجری بسواحل شام وفلسطین مستولی بودندلشگری بآن‌سرزمین‌فرستاد لیکن بعلت نفاقی که‌مابین‌امراء مسلمان الجزیره‌وشام وجودداشت این لشگر دوچار شکست‌گردید وشکست ایشان باعث تقویت موقتی عیسویان صلیبی‌گردید .

وزارت سلطان محمد چندگاه بافخرالملك مظفربن نظام‌الملك تعلق داشت‌که بعداً بخدمت سلطان سنجر پیوست وبزخم یکی‌ازفدائیان‌کشته شد ونیز چندی ضیاءالملك احمد که درهمین تاریخ به نظام‌الملك ثانی ملقب شده وزارت محمد را برعهده داشت .

سلطان در موقع احتضار پسر چهارده ساله خود محمود را نامزد سلطنت‌کرد و روز

بعد ازفوت سلطان بنام اوخطبه خواندند ومستظهر خلیفه نیزامر داد تادربغداد نام محمود را بسلطنت درخطبه داخل نمودند .

سلطان محمود که درهنگام فوت ۳۷ سال بیش نداشت پادشاهی بود شجاع و عـادل نیك‌رفتار ومسلمان همواره درتقویت دین‌اسلام ومقابله‌کفار وخاموش کردن یاغیان میکوشید ودرتحکیم مبانی اسلام جدی بلیغ داشت بطوریکه مبارزاتش با ملاحده وباطنیان خود از این جمله سرچشمه گرفته است .

چون بطوریکه درایام سلطنت سلاجقه ملاحظه شد اغلب نام فرقه اسماعلیه وباطغیان بمیان میآمد لذا مناسب است‌که مختصری درباب تاریخچه این فرقه وظهور و عقایدآنان گفته شود .

اسماعلیه و ظهور دعوت جدید .

اسماعلیه قومی هستندازشیعیان آل علی‌که پس‌ازفوت امام هشتم بجای امام موسی‌کاظم برادر اواسماعیل را امام هفتم می‌دانستند ومی‌گفتند اسماعیل پنهان شده وائمه بعدازاوهمه پنهانند ودروقتی‌که مصلحت باشد ظاهرخواهد شد بهمین علت این گروه شیعه را اسماعیلیه یا بعلت‌آنکه فقط بهفت امام قائل بوده‌اند سبعیه میخواندند[1].

درباب‌امام عقیده اسماعیلیه این بود که چون‌عقل بشربرای معرفت‌خداوندکافی‌نیست شخصی بعنوان امام باید مردم را مانند معلم ازراه آموزش وتعلیم باین معرفت‌آشنا وآگاه سازد بهمین‌مناسبت است‌که اسماعیلیه را تعلیمیه نیزمی‌گویند. درخصوص شریعت اسماعیلیه چنین عقیده داشتندکه اسلام دارای ظاهر وباطنی است اگرکسی بر باطـن شریعت وقوف حاصل نماید وظواهر رامهمل گذاشت بحثی براونیست بهمین دلیل غالب احکام شریعت را بوجهی تاویل‌وتفسیرمیکردند وبرای‌هریك ازعبارات غیرآن‌باطنی میساختند وعلت شهرت ایشان بلقب باطنیه وباطنیان نیز همین است .

پس ازاسماعیل‌بن‌جعفرصادق مبلغین‌مذهب اسماعیلی‌ودعاة ایشان درجمیع بلاداسلامی منتشرشدند وعلناً یادرخفا مردم را باین دین خواندند و در پاره‌ای مـواقع بگـرواندن امراء وسلاطین وقبائل ومردم بلادی در شرق وغرب توفیق یافتند و مهمترین پیشرفت‌کار ایشان قبل از اهمیت یافتن سلسله فاطمیان در آفریقا قیام قرامطه است‌کـه درسال ۴۷۸ هجری ظهورکردند وبربسیاری ازشهرهای عراق وشام وعمان وبحرین استیلاء یافته ومکه راگرفتند ومدتها اسباب‌آزار وکشتار مسلمین دراین نواحی بودند .

درایران وماوراءالنهر اسماعیلیه اگرچه درایام‌امارت امیرنصربن احمد ودربدوکار دیالمه‌آل زیار دردستگاههای دولتی رخنه ونفوذی یافتند لکن بعلت برروی‌کارآمدن ترکان

(۱) برای اطلاع کاملا از تاریخ ملاحده بجلد سوم جهانگشای جوینی مراجعه شود :

متعصب غزنوی وسلجوقی نتوانستند ازخود دولتی تشکیل دهند فقط دعاة وپیروان آن مذاهب درپناه کوهها وقلاع مستحکم میزیستند و ازآنجا تعالیم دینی خود را بمردم میرساندند ـ امادرمغرب یعنی آفریقا برخلاف کارایشان پیشرفتی بزرگ حاصل کرد وبسال ۲۹۶ هجری در تونس دولتی تشکیل دادند وبرای آنکه ائمه ایشان باعلویان ایران مشتبه نشوندخودرا به حضرت فاطمه دختر حضرت رسول (ص) منتسب ساخته ونام فاطمیون برخود گذاشتند وبشرحی که میدانیم بتدریج بر مصر وقسمت عظیمی از شام وعربستان مسلط آمدند ودرعهد ارسلان بسیاسیری مدت یکسال هم دربغداد بنام خود خطبه میخواندند .

بعدازمرگ المستنصر بالله خلیفه فاطمی مصر (۴۲۸ـ۴۸۷ هجری) مابین دو پسرش نزار ومستعلی برسرخلافت نزاع درگرفت و نتیجه این اختلاف آن شد که اسماعیلیه بدو گروه منقسم گردیدند .

نزاریه طرف نزار راگرفتند ومستعلویه طرف مستعلی را نزار هیچگاه بخلافت نرسید ومغلوب واسیر برادر گشت ودرهمین حال مرد لیکن یارانش دراطراف پراکنده شدند ومردم را بخودخواندند این دعوت نزاریه را دعوت جدید میخوانند . درایام خلافت مستنصر از کسانیکه بدین اسماعیلیه درآمدند شخصی بود بنام **حسن بن صباح** ازمردم شهرری که بطور صحیح نام ونسب اومعلوم نیست .

حسن درسال ۴۶۹ هجری ازری باصفهان و ازآنجا بآذربایجان وشام رفت ودر ۴۷۱ سفری بمصر کرد ویکسال ونیم درآنجا ماند ودرسلک جماعتی درآمد که طرفدار خلافت نزار بودند وبااین عقیده بمشرق برگشت وازاواخر سال ۴۷۳ بدعوت مردم ایران بخدمت اسماعیلیان نزاری پرداخت ودرهشتم رجب ۴۸۳ برقلعه الموت (الموت مخفف آله موت، آله موت یعنی عقاب آموخت چه آله بلغت دیلمی بمعنی عقاب است وعلت آنکه آنرا بااین اسم خوانده اند آن است که یکی ازامراءشکار دوست دیلم روزی عقاب خودرا درپی شکار سرداد وعقاب براین موضع نشست امیر آن موضع را برای بنای قلعه بسیار مناسب دیدو آنرا بهمین سبب راهنمائی عقاب آله آموخت والموت نامید ترجمه این کلمه بآشیانهٔ عقاب غلط است .) استیلا یافت وآن نقطه را مرکز دعوت ومقراقامت خودقرارداد ویاران اوغیراز این قلعه دراکثر نقاط صعب الوصول کوهستانی شمال مشرق ایران ازحدود آذربایجان تاکرمان مخصوصاً درناحیه دیلم وقومس وقهستان پناهگاههای محفوظی داشتند ودرزیردست سران اسماعیلی ایران ومحتشمان این قلاع جمعی مردم جان بازفداکار بنام فدائی بودند که اسماعیلیه غالباً بتوسط ایشان دشمنان زیاد خودرا از رؤساء کشوری ودینی وامراء وپادشاهان میکشتندواین عمل وحشت غریبی درسراسر ممالک سلجوقی تولید کرده بود بخصوص که گاهی بعضی ازامراء و سلاطین هم بوسیله اسماعیلیه درکشتن

دشمنان خود شرکت ودست داشتند وچنین شهرت میدادند که فدائیان اسماعیلی بآن مبادرت ورزیده اند.[1]

---

۱ ـ تا آنجا که اطلاع بدست آمده اسماعیلیان دو شعبه بوده‌اند :

۱ ـ شعبه اول طبقه‌ئی از اولاد اسمعیل بن امام جعفر صادق علیه‌السلام که در مغرب و مملکت مصر پادشاهی کرده‌اند چهارده تن مدت حکومتشان دویست وشصت سال این طبقه هر چند در ایران پادشاهی نکرده‌اند اما چون اعیانشان در ایران حکومت کردند لذا بطور اختصار باسامی آنان اشاره میشود :

ابوالقاسم محمد بن عبداله نخستین کسی است که از این طبقه متصدی منصب حکومت گشت عقیده باطنیه بر آن است که محمد مهدی که در اخبار آمده همین ابوالقاسم محمد بن عبداله است. القائم بامر الله ـ المنصور بقوة الله ـ المعز الدین الله ـ العزیز بالله ـ الحاکم بامر الله ـ الظاهر بالله ـ المستنصر بالله المستعلی بالله ـ الامر باحکام الله. ـ الحافظ لدین الله ـ الظاهر بالله ـ الفایز بالله ـ العاضد لدین الله که آخرین حکمران طبقه اسماعیلیه مصر بشمار میرود.

۲ ـ شعبه دوم که آنان را ملاحده نیز خوانند وتعدادشان هشت نفر میباشد ومدت حکومتشان صد و هفتاد سال است.

حسن صباح بن علی بن محمد بن جعفر بن محمد الحمیری است پدر حسن از یمن بکوفه آمد و از کوفه بقم برفت واز قم بری و حسن آنجا از مادر بوجود آمد ظاهر اسمت صلاح و ورع داشت و همواره قواعد شرع را محافظت کردی و بر حدود شرعیه قیام نمودی و تا بحدی درین باب بجد بود که پسر خود را بجهت خمرخوردن هلاك کرد واو شیعه اسماعیل بن امام جعفر صادق علیه‌السلام بود و بجهت اولاد او دعوت کرد و اعتقاد اهل تعلیم داشت در شهر رجب سه ۴۸۳ بقلعه الموت رفت وکار او آنجا قوت گرفت و اهل الموت بقول او فریفته شدند و دعوت او را پذیرفتند و او را بر خود حاکم کردند و مردم دیگر قلاع قهستان بدعوتش در آمدند و در ذیقعده سنه ۴۹۵ قلعه لمسر نیز بتصرف گرفت و سلطان سنجر سلجوقی از سر خصومت او در گذشت وکار او عروج تمام یافت و طریق زهد و انزوا مسلوك میداشت و تصانیف می‌پرداخت و معانی اصول و فروع محمدی را تاویلات کرد ومدت سی وپنج سال درحکومت بماند ودر شب چهارشنبه هشتم ربیع‌الاول سنه ۵۱۸ فوت شد در ایام دولت او بسیاری از اهل اسلام که برکیش حسن منکر بودند بزخم فدائیان کشته شدند ـ کیا بزرگ امید رودباری در ایام حسن صباح امیر لشکر بود چون حسن را روزگار بانجام رسید او را ولیعهد کرد و او نیز در ظاهر شریعت مجد بود واقاویل حسن صباح را متبع دانستی و بر آن اصرار نمودی مدت چهارده سال و دو ماه حاکم رودبار و قلاع ملاحده بود در ۲۶ جمادی‌الاخر سنه ۵۳۲ وفات یافت.

محمد بن بزرگ امید بحکم وصیت پدر قائم مقام اوگشت ظاهر شرع رعایت کردی و اورا پسری بوء حسن نام بد اعتقاد در خفیه به متاهی مشغول شدی و مردم را نیز رخصت دادی و قرآن مجید را تاویلات باطل کردی و دعوی امامت نمودی چون پدرش از آن آگاه شد مردم را جمع کرد وگفت حسن پسر من است و ما دیلیم و امام نیستم و هرکس که در حق ما اعتقاد امامت دارد باطل است و او را محبوس کرد و مردم را بوی راه نداد محمد بیست و چهار سال و ششماه حکومت کرد و در سوم ربیع‌الاول ۵۵۸ درگذشت.

حسن بن محمد بعد از پدر حکومت باو تعلق گرفت وبنیاد الحاد نهاد ودعوی امامت کرد ودر ۱۷ رمضان، سنه ۵۵۹ درپای قلعه‌الموت مردم را جمع کرد منبری نهاد و چهار علم سرخ وزرد و

دنبالهٔ پاورقی در صفحه بعد

سلطان معزالدین سنجر (۵۱۱ ـ ۵۵۲).

بعداز مردن سلطان محمد ملك ناصرالدین سنجر که از سال ۴۹۰ بر خراسان و

بقیه پاورقی صفحه قبل

سفید وسبز برچهاررکن منبر برافراخت وبرمنبر رفت وخطبه خواند وگفت من امامم وتلکیف از جهانیان برداشتم وامر شرعی از ظاهر مرفوع گردانیدم واین دور وزمان قیامت است ظاهر را اعتباری نمی باید کرد وازمنبر فرود آمد وافطار کرد وآنروز را عیدالقیام نام نهادند وتاریخ عالم را از آن روز گرفتند وبتاریخ هجری ملتفت نشدند و در عمارات عالی که بعدازآن تاریخ ساختند عیدالقیام نوشتند وحسن را علی ذکره السلام لقب نوشتند کارالحاد درزمان اورواجی تمام یافت واودرپادشاهی چهارسال بماند ودرسنه ۵۶۱ بردست برادر زن خود کشته شد ودر قلعه لمسر بدوزخ رفت .

خواند محمد بن حسن بن محمد بعد ازپدرپادشاه شد وقاتلان پدر رابکشت ومدت چهل و شش سال سلطنت کرد کارالحاد درزمان اووقت تمام گرفت وشعائراسلام ازآن دیار برافتاد و او در ۱۰ ربیع الاول سنه ۶۰۷ بمرد بعضی گفتند پسرش جلال اورا زهرداد .

خواند جلال الدین حسن بن محمد بعدازپدر پادشاه شد ازطریقه پدر وجد تبرا نمود و از جاده شریعت غرا تجاوز نکرد وصفای اعتقاد خود بدارالخلافه بازنمود تاعلماء وفقها برصحت اسلام اوگواهی دادند اورا جدیدالاسلام خواندند واوبتلقین علمای قزوین براسلاف خود لعنت کرد تا مردم را مسلمانی اومحقق شد وفرمان داد تادرهردهی ازدههای رودبار مسجدی و حمامی بناکردند ورسم اذان واقامت ونمازتازه کردند چون یازده سال ونیم درپادشاهی بماند درمنتصف رمضان سنه ۶۱۸ درگذشت ولادتش درسنه ۵۵۲ بود .

خواند علاءالدین محمدبن جلال الدین بعدازپدر پادشاه شد ترك مذهب پدر ورسم مسلمانی کرد وباسرااباحت واباطیل والحاد رفت مدت سی وپنجسال ویك ماه درپادشاهی بماند ودر سلخ شوال سنه ۶۵۳ بردست حسن مازندرانی که منظور اوبود گشته شد مولاناشمس الدین ایوب طاوسی قزوینی جهت مرثیه اواین دوبیت گفته :

چون بوقت قبض روحش دید عزرائیل مست

برد سوی قمطریران تا خمارش بشکند

کاسه داران جهنم آمدندش پیش باز

تا نشاط دوست کامی در کنارش بشکنند

درایام اوجر ماغون نوئین بقهستان آمد وقلاع ملاحده را در حصار گرفت و در زمان او خواجه نصیرالدین طوسی را باکراه واجبار بقلعه الموت بردند وتاآخرزمان رکن الدین آنجا بود.

خواند رکن الدین خورشاه بن علاءالدین محمد بعد ازپدر بپاشاهی نشست حسن مازندرانی را بقصاص پدر بکشت چون یکسال درپادشاهی بماند هولاکوخان بجنگ اورفت حربی عظیم کردند خورشاه دانست که طاقت مقاومت ندارد از قلعه میمون دز بیرون آمده بجانب هلاکو پیوست واین صورت درسلخ شوال سنه ۶۵۴ بود هلاکوخان بفرمود تاقلاع ملاحده را از بنیاد برانداختند در مدت یکماه پنجاه قلعه حصین چون الموت ومیمون دز وغیرهما خراب کردند ازقلاع ملاحده هیچ آبادانی نماند هولاکوخان خواند رکن الدین را بخدمت منکوقاآن بطرف خطای فرستاد چون بماوراءالنهر رسیدند ازجانب منکوقاآن فرمان رسید اورا درراه بکشتند ودولت ملاحده الموت باخر رسید قلعه الموت که دارالملك ملاحده بوددرسنه ۲۴۶ بفرمان داعی کبیرحسن بن زیدالحسینی که پادشاه آن ولایت بود بناکردند .

نقل ازلب التواریخ

ماوراءالنهر امارت میکرد ودراین‌مدت اورا فتوحاتی بزرگ نصیب‌شده بود ازاطاعت‌امر برادرزاده چهارده‌ساله‌خود محمود و قبول عنوان سلطنت‌او استنکاف ورزید وخودرا بالقاب پدرخویش سلطان ملکشاه معزالدین وسلطان‌خواند .

مدت حکمداری سنجر که قریب‌شصت‌ودوسال‌طول کشیده بود بدو دوره تقسیم‌میشود یك دوره ازسال ۴۹۰ تا ۵۱۱ هجری که سنجر عنوان‌ملکی ودرخدمت‌برادران فقطامارت‌داشته وبنام ناصرالدین ملقب بوده‌است .

دوره‌دوم‌ازسال ۵۱۱ تا۵۵۲ هجری که ایام‌سلطنت‌وریاست او برجمیع‌ممالك‌سلجوقی باالقاب معزالدین وسلطان‌السلاطین و امثال آنها بوده و قبل از این تاریخ سنجررا ملك مشرق میخواندند .

دوره امارت سنجر (۵۹۰-۶۱۱)

اولین‌واقعه مهم‌دوره امارت ملك‌ناصرالدین‌سنجر پس‌از دفع فتنه ارسلان ارغو فتح **طخارستان وترمذاست بسال ۴۹۱که سنجر آنحوزه را** بامارت نشینی‌خود افزود وبعدازآن جنگ پوژگان‌است‌که درطی سلطنت برکیارق بآن‌اشاره کردیم وسنجر در این واقعه‌که بسال ۴۹۳رخ‌داد. بیاری برادرزاده‌خودمحمدبرخاسته وبرکیارق و امیرحبشی‌را را مغلوب‌ساخته‌است .

درعهد سلطنت‌برکیارق‌امارت**خانیه** دردست سه‌تن ازافراد این‌خاندان‌کشت‌وایشان همواره سلطنت وریاست برکیارق‌را تصدیق‌داشتندتاآنکه درایام سفرسنجر بمعیت‌برادرخود بغداد (سال۴۹۵)قدرخان جبرئیل‌ازنبودن‌سنجراستفاده کردوبهمدستی یکی ازامرای‌سنجر مصمم به‌تسخیر خراسان‌شد.

سنجر بمقابله قدرخان‌شتافت‌وقدرخان‌اسیرشد وبامرسنجر بقتل‌رسید وسنجرخواهر-زاده‌خود محمدتکین‌راکه ازطرف پدرازخانیه‌بود وازترس‌قدرخان درمرو میزیست بالقب ارسلان خان بخاقانی سمرقندگماشت و ماوراءالنهر مستقیماً مطیع سنجرشد .

ازفتوحات مهم‌سنجر دردوره امارتش یکی فتح غزنین‌است که در ۲۰شوال ۵۱۱ در تاریخ سلطنت بهرامشاه غزنوی رخ داده است دوره سلطنت سنجر ازذی‌الحجه ۵۱۱ تا ربیع‌الاول ۵۵۲ هجری است .

درسال ۵۱۳ سلطان‌محمود برادرزاده سلطان‌سنجر که از عنوان سلطنت سنجرشاکی بود وخیال‌میکرد که عم‌اوبااونیزهمان معامله‌راخواهدکرد که باپدرش‌محمدداشت به‌تحریك وزراء و امرای عراق و حله باسپاهی فراوان بری‌آمد ولشگر عراق وعرب نیز در اختیار او بودند .

سلطان سنجر بهمراهی شهاب‌الاسلام وزیرخود که برادرزاده خواجه‌نظام‌الملك بود وامراء سیستان ویزد بمقابله سپاهیان محمود شتافت ودرجنگی که درتاریخ ۱۲ جمادی‌الاول ۵۱۳ درساوه اتفاق‌افتاد برادرزاده خودرا شکستی سخت‌داد و محمود باصفهان گریخت سنجر بهمدان آمد وخلیفه دربغداد نام‌محمودرا ازخطبه انداخت و بنام سلطان سنجر خطبه خواند بلافاصله محموددچار ندامت‌شد وروی‌عجز بسلطان‌سنجر آورد سنجر ازتقصیر محمود گذشت حکومت ایالات عراق‌عرب‌را بوی‌واگذارنمود مشروط برآنکه درخطبه نام‌سلطانرا برنام‌محمود مقدم گذارد .

سنجر باردیگر نیز دراثر مخالفت ارسلانخان بسمرقند حمله‌برد و آنجارا در سال ۵۲٤ تصرف وبغارت‌داد ماوراءالنهررا بخاقان ابوالقاسم محمود سپرد واین‌خاقان تاآخر سلطنت‌سنجر مطیع اوبوده .

دراین‌موقع سلطان‌مسعود برادرزاده‌سنجر که درحدودعراق‌امارت‌داشت‌دست‌بطغیان برداشت وچون این‌خبر رسید سلطان‌سنجر درحدود دینور بمقابله باآن‌شتافت دراین‌پیکار سخت که ازطرفین‌عده کثیری بخاك‌وخون کشیده‌شدندغلبه‌نصیب‌سنجر گردید مسعود که وضع‌را چنین دید ازدر پشیمانی درآمد مورد عفو سنجر قرارگرفت ومجدداً بحکومت عراق‌عجم و آذربایجان‌منصوب‌شد وامارت‌عراق‌عرب وبغدادرا به‌برادر دیگرش‌طغر بیك محمد واگذار نمود وخود بجانب خراسان بازگشت .

و چون برادر زاده دیگرش سلطان بهرامشاه غزنوی در غزنین سرازاطاعت پیچید سلطان بسرکوبی‌آن قیام‌نمود لیکن قبل ازمقابله بهرامشاه بدیدن سنجرشتافت وعذرتقصیر خواست وخراج مقرر را تسلیم‌کرد .

سپس متوجه‌مردم قراختای ودولت قراختای بشرح زیر گردید :

فصل دوم

تأسیس دولت‌های قراختائی و خوارزمشاهی

درحدود ۵۱۸ – ۵۱۲ هجری طایفه‌ای اززرد پوستان ساکن اراضی شمال کوههای تیانشان مابین دو دریاچه بلخاش وایسی‌گول بنام قراختائی به‌تشکیل دولت وسیعی موفق آمدند پادشاهان قراختائی راگورخان یعنی خان خانان میخواندند وگورخان لقب عمومی پادشاهان قراختائی است پایتخت این دولت تازه شهر بلاساغون بود .

گورخان خطائی که درکتب‌اسلامی بمناسبت یك‌چشم داشتن اورا اعور یادکرده‌اند پس ازمطیع‌ساختن قبایل ترك قرقیزمتوجه بلادکاشغر وختن شد حکمران‌کاشغرویراشکستی فاحش داد ولی بار دیگر ترکان قراختائی درسال ۵۳۱ بممالك اسلامی هجوم‌کرده وحشت غریبی درسراسر اینکشور فراهم ساختند همین‌امرموجب شدکه بعضی‌ازامراء‌ورجال دولت

سلجوقی موجبات وحشت وترس سلطان را از توسعه روز افزون قراختائیان باعث شوند و درنتیجه سلطان سنجر را وادار نمودندکه درسال ۵۳۵ با قریب ۱۰۰۰۰۰ سپاه جنگی بماوراءالنهر حرکت کرد وبنا بشکایت خاقان محمود از ترکان قرلق برسرایشان تاخت با آنکه قراختائیان تقاضای تجدید خدمتگزاری وعذرخواهی کردند درمزاج سلطان مغرور مؤثر نیافتاد دراین ضمن عده‌ئی از مردم شریر نزد گورخان که پادشاه قراختای بود رفته اورا بمقابله باسلطان سنجر تحریص نمودند درنتیجه جنگ عظیم وصعبی در قطوان شش فرسخی سمرقند درسال۵۳۶ بین طرفین روی‌داد قراختائیان وترکان قراق‌سپاهیان سنجر را شکستی بزرك داده واکثر ایشانرا ازدم شمشیر گذراندند و زوجه سلطان گریخت در این جنگ تلفات لشگری وضایعات مالی فراوانی بـه سنجر وارد شد و خـاقـان محمود ماوراءالنهر را ازدست داد و گورخان پس‌ازسمرقند بربخارا نیز استیلاء یافت .

شکست قطوان که‌اولین وبزرگترین مغلوبیت شدید سلطان سنجر بود برای اوسخت گران تمام شد چه علاوه بروهنی که اورا از این بابت فراهم آمد موجبات زوال شخصیت واقتدارآن‌درممالك دست نشانده گردیده وازاین واقعه بسیارمهموم ومغموم گشت زیرا بعداً بشرحی که‌خواهیم دیدآتسز باز قدم دراه طغیان گذاشت وممالك شرقی اوازکاشغر تابخارا نه تنها ازدست اوبیرون رفت بلکه سراسر بلاد اسلامی مطیع و خراجگزار پادشاهی‌کافر گردید وتاوقتی که علاءالدین محمد خوارزمشاه دولت قراختائی را درحدود ۶۰۹ منقرض نمودکاشغر و ماوراء النهر همچنان تابـع گور خانیان بودند و خـانیان افراسیابی بایشان باج میدادند .

سلطان‌سنجرپس ازشکست قطروان سه‌مرتبه‌دیگر(۵۳۸_۵۴۳) بخوارزم‌لشگر کشید در مرتبه اول شکست یافت و در مرتبه دوم و سوم چون‌آتسز از در عـذرخواهـی درآمد اورا بخشید .

اما خوارزمشاهیان جدید فرزند غلامی ترك میباشند انوشتکین نام‌که او را یکی از امراء سلجوقی در غرچستان خریده بود و بهمین جهت او را انوشتکین غرجه میگفتند ـ انوشتکین بر اثر لیاقت وکفایت در دستگاه ملکشاه ترقی یافت و بشحنگی خوارزم منصوب شد .

درسال ۴۹۰ موقعیکه امیرحبشی‌ازطرف برکیارق بامارت‌خراسان مامورشده‌بوداین امیر پسر انوشتکین غرچه یعنی قطب‌الدین محمد را بحکومت خوارزم فرستاد وقطب‌الدین محمد لقب‌خوارزمشاه یافت واو مؤسس سلسلهٔ خوارزمشاهی است وسال ۴۹۰ هجری‌ابتداء ظهور دولت ایشان است.

بعداز مرگ محمد خوارزمشاه سنجر مقام‌اورا بآتسز داد وآتسز که لقب ابوالمظفر

علاءالدوله اختیار کرد وبسیرۀ پدر تاحدود سال ۵۳۰ همچنان‌خدمتگزار ودراطاعت سنجر بود ودر سال ۵۲۹ که سنجر برای تنبیه بهرامشاه بغزنین حرکت نمود آتسز نیز دررکاب بود لیکن درسال ۵۳۰ برسنجر عاصی شد ودر صدد تشکیل دولتی مستقل برآمد و بعد از مراجعت از غزنه بقصد فتح خاك جند و دره سفلای جیحون لشگریانی‌بآن سمت برد و آن نقاط راکه مطیع‌سلطان بودند بتصرف‌خود درآورد.

سنجر باسپاهی فراوان درمحرم ۵۳۳ ازبلخ بقصد خوارزم حرکت نمود ودرجنگی که درنهم ربیع الاول ۵۳۳ درجنب هزاراسب اتفاق افتاد فتحی بزرگ‌کرد وازسپاهیان آتسز قریب به هزار تن‌کشته شدند ـ آتسز گریخت اما پسرش بدست سنجر افتاد و او را بفرمان سلطان گردن زدند ـ سنجر خوارزم‌را به‌برادر زاده خود غیاث‌الدین سلیمان پسر سلطان غیاث‌الدین محمد سپرد وبخراسان برگشت.

آتسز پس‌از مراجعت سنجر بخوارزم روانه‌شد وچون مردم آنجا ازرفتار لشگریان سلجوقی ناراضی بودند باوکمك کردند و خوارزمشاه غیاث‌الدین سلیمان را از ملك خود رانده وبار دیگر بحکومت نشست وچون ازسلطان ترس داشت درذی‌الجمعه ۵۳۵ سوگند نامه‌ای پیش سنجر فرستاد وبا یادکردن قسمهای غلیظی بمطیع ماندن نسبت بسلطان متعهد شد .

طایفه غز وفتنه آنان در سال ۵۴۸ هجری

درزمان سلطان سنجر چهل‌هزار خانه‌وار که مشهور بحشم داران غز بودند درحدود ولاث بلخ سکونت داشتند و قبل از آن در حدود ماوراءالنهر سکنی اختیارکرده بودند تا اینکه قراختائیان آنانرا وادار بهجرت‌کردند .

این طایفه حشم‌دار هرسال بیست هزارگوسفند برسم پیشکش تقدیم سلطان مینمودند تااینکه در صدد برآمدند که از تقدیم‌گوسفند سالانه خودداری نمایند و چون این موضوع باطلاع سلطان سنجر رسید امیر قماج والی بلخ را مأمور نمودکه پیشکش سالانه‌را ازغزان بستاند امیر قماج و پسر او چون اهانت غزان را بفرستاده خود دیدند درصدد محاربه با آنان‌برآمدند اتفاقاً درحین شکار بدست غزان گرفتارشدند بعداز این‌جریان سلطان‌سنجر ترکان غز را به‌ترك حدود بلخ تهدید نمود غزان ازدر عذر خواهی درآمده وحاضر شدند که‌علاوه‌بر پیشکشهای سالانه مبالغی خطیر بابت خون بهاء والی بلخ وپسراو تقدیم سلطان نمایند مشروط برآنکه سلطان مانندگذشته با آنان برأفت و ملایمت رفتار نماید وبا اینکه سلطان ازگوشمالی آنان چشم پوشید لیکن بنابر مصلحت واغواء درباریان تصمیم گرفت‌که بهر نحوی است آنان را تنبیه نماید سلطان با لشگری قریب صد هزار نفر بدفع آن طایفه همت‌گمارد ولی بعلت سستی ونقاری‌که دربین سپاهیان آن روی داد بسختی دوچار شکست

شد و همین شکست مقدمهٔ واقعی خرابی و اضمحلال شهرهای خراسان شد بطوریکه جمع کثیری ازامرای لشگر وی بقتل رسیدند وسلطان وزوجه‌اش بدست ترکان غز اسیر افتادند واین جماعات خونخوار بیابان نشین غارتگر شهر مرو راکه‌در نهایت آبادی وثروت بود در مدت سه شبانه روز چنان غارت وخراب نمودندکه اثری از آبادی وآبادانی آن باقی نماند ودرهمین شهر است که عده بیشماری ازفضلاء ومسلمین را بشهادت رساندند بطوریکه در تمام شهرهای خراسان اثری‌از آبادی وقریه‌ئی نماندکه از قتل وغارت و خرابی این قوم وحشی درامان باشد .

سلطان سنجر و همسرش مدت چهار سال دردست ایشان‌باسارت گذراندی وبا اینکه گاهگاهی وسایل فرار مهیا میشد بعلت زندانی بودن ترکان خاتون حاضر نمیشد که ترك اسیری نماید پس از فوت ترکان خاتون ۵۵۱ سلطان سنجر با کومك امیر احمد قماج که حاکم ترمذ بود بر طبق نقشهٔ قبلی از شکارگاه فرار نمود . و خود را از شر ترکان غز مستخلص ساخت و بلا فاصله باکشتی به قلعه ترمذ پیاده و پس ازچند روزی‌که درآن قلعه بود بجانب مرو بهمراهی باقیماندگان لشگریانش روانه شد .

ازامراء سلطان سنجر آنانی که‌در حین گرفتاری سلطان جانی بدربرده بودندباتفاق وزیرسلطان خواجه طاهربن فخر الملك سلیمان شاه پسرسلطان محمدرا بسلطنت برداشتند ولی چون این سلطان تاب زد وخورد باغزرا نیاورد وفخرالملك وزیر اوهم مرد نتوانست در خراسان بماند ودر صفر ۵٤۹ بعراق برگشت . ـ

وفات سلطان سنجر در۲۴ ربیع‌الاول ۵۵۲ هجری ـ اسارت سلطان سنجر وزوجه او در دست ترکان غزوتأثراوازاین گرفتاری وضعف پیری وظهورسرکشان و خرابی شهرها و تفرقه سپاهیان و مرگ ترکان خاتون بتدریج سلطان سنجر را از پای در آورد مخصوصاً هنگامیکه بشهرمرو پایتخت خودکه شاه‌جهان نام گذاشته بود وارد شد وآن شهر معمور بی‌نظیر را تل‌خرابی یافت بی‌نهایت غمگین شد تا آنکه در سال بعد یعنی در ۲٤ ربیع‌الاول در مرو در سن هشتاد ودو سالگی پس از مدتی امارت وسلطنت (قریب شصت و یکسال) درگذشت ودر همانجا مدفون گشت .ـ

سلطان‌سنجر یکی ازبزرگترین سلاطین ایران است وی علاوه برآنکه مردی‌شجاع وکریم ورعیت دوست بوده ودرآبادی ورفاه حال مردم وبسط‌امنیت جد بلیغ داشته همواره تا آنجاکه‌ممکن بوده است ازجنگ و خونریزی برحذر بوده وبهرکسی در فراخور حال و مقام منصبی اعطاء مینمود .

سلطان‌سنجر بجز دردو واقعه ازجمیع‌محاربانی که در مدت امارت‌وسلطنتش اتفاق‌افتاد

پیروزدرآمدوازکاشغر تادریای مدیترانه وقبچاق تاساحل‌هرموزبنام اوخطبه میخوانده‌اند و از حدود ۵۱۱ که سال جلوس اوست تا هنگام مرگ سلاطین خوارزم و غزنین و عراق و تاجنك قطوان امرای کاشغر و ماوراءالنهر همه دست نشانده او بودند و بدربار او خراج میفرستادند ـ سرزمینهائی که این سلطان را در غزنه وماوراءالنهر وغور و خوارزم نصیب گردید هیچیك از سلاطین سلجوقی را دست نداد . مخصوصاً درسمت مشرق وشمال شرقی با ضمیمه‌کردن بلاد امراء غزنوی و غوری ودره‌علیای سیحون حدممالك سلجوقی را توسعه داده است.

موضوع دیگری‌که نام سنجر را در تاریخ ادبیات ایران بلندآوازه‌کرده توجه‌کامل او بشعر فارسی وصلات و عطایائی است‌که بگویندگان و سرایندگان این زبان و فضلای دیگرمیرسیده‌است مدایحی‌که از او گفته شده شاید برای هیچیك از ملوك دیگر گفته‌نشده باشدهمچنین کتبی‌که بنام‌او تألیف یافته بیشمار است مخصوصاً که دونفرازبزرگترین سخن سرایان زبان‌فارسی‌یعنی‌امیرالشعرا محمدبن‌عبدالملك معزی نیشابوری وحکیم اوحدالدین علی‌بن محمد انوری ابیوردی ذکر بلند او را با قصاید خود جاودان ساخته‌اند شعرای دیگر نیز مانند ادیب صابر ترمذی وکمال الدین‌کمال بخارائی و فریدالدین عبدالواسع جبلی‌وسید اشرف حسن‌بن ناصرغزنوی وحکیم سنائی ازاومدحها گفته‌اندکه در فصل‌مربوط بخود بآنها اشاره خواهیم‌کرد .

وزراء سلطان سنجر ـ

درابتداء دولت سنجر عبدالمجید ملقب به‌مجیرالملك که‌مردی دانشمند و باکفایت‌بود منصب وزارت یافت در اعتلاء نام سلطان سنجر و اداره امور مملکت وجمع درآمد گامهای بلندی برداشت تا اینکه همین ترقی وحسن‌کفایت ولیاقت او موجب تحریك حاسدان شده بالاخره فخرالملك از عران نزد سلطان سنجر آمده بانواع وسائل متشبث‌گردید تا اینکه مجیرالملك را از وزارت خلع نمود واو را ببهانه رسالت بغزنین نزد سلطان بهرامشاه غزنوی فرستادند و در نزد بهرامشاه باقی ماند تاآنکه درآنجا درگذشت .

پس‌از مجیرالملك فخرالملك بمسند وزارت سنجر رسید و طولی نکشیدکه بشهادت رسید وپسرش صدرالدین محمدقائم جانشین پدرشد وازفرط‌کبر وغرور وجمع مال موجبات خشم سنجررا فراهم ساخت عاقبت نیز بعلت تصرف جواهرات آل‌سبکتکین‌که بدون اجازه سلطان اقدام‌نموده‌بود برحسب دستورسنجر کشته‌شد.

پس‌از صدرالدین محمد شهاب‌الدین اسلام عبدالرزاق طوسی که از نزدیکان خواجه نظام‌الملك بود و از زمره علماء اسلام بشمار میرفت بمقام وزارت رسید و هنگامیکه سلطان سنجر در عراق عجم بود درگذشت .

پنجمین وزیر سنجر شرف الدین ابو طاهر سعد بن علی قمی است که در سال ٤٨١ از طرف خواجه نظام‌الملك عامل مرو شده سپس مدتی امیر دیوان مادر سلطان سنجر بود تا آنکه بوزارت سلطان سنجر انتخاب گردید مرقد شرف‌الدین در جوار حضرت رضا (ع) در مشهد است ودارای موقوفات معتبری میباشد.

پس از مرگ شرف‌الدین محمد بن سلیمان کاشغری که‌در بدو امر بشغل تجارت‌مشغول بود بوسیلهٔ امیر قماج بمنصب وزارت رسید ودر باب تهنیت همین وزیر است که امیر معزی گفته است:

صدرنیك اختر محمد بن سلیمان آنکه هست چون‌محمد دین‌پرست وچون‌سلیمان ملك‌دار
باغ ملت را زرسم او پدید آمد درخت سال دولت را زعدل او پدید آمد بهار

دراواخر سلطان سنجر نسبت باو تغییر حال داده مأمور ترکستان شد لیکن دراثنای سفر بعلت پیری درگذشت.ـ

سپس دوره وزارت به‌معین‌الدین ابونصر احمدکاشانی رسید.

معین‌الدین دراوایل حال منشی دیوان سلطان محمود ومستوفی ممالك عراق وآذربایجان بود بعداً ازجانب سلطان سنجر بحکومت ری منصوب شد سپس بمنصب وزارت واداره امور کشور پرداخت این وزیر که بزهد وتقوی شهره دوره سنجر است در تمام مدت وزارتش سعی کافی در بسط عدل وانصاف داشت ونیز درانشاء ابنیه و احداث بقاع درکلیه نقاط کشور همت گمارد چون معین‌الدین همواره درترویج مذهب اسلام میکوشید پیوسته سلطان را بر خلع واستیصال ملاحده تشویق مینمود ازاین رو ملاحده که خودرا در مقابل دشمن دیندار ثابت قدمی دیدند متوسل بحیله‌می‌شدند که هرچه‌زودتر این وزیر عادل‌راازبین نیز بردارند ازاین رو دو نفر ازفدائیان ومعتمدین ملاحده بدستور اسمعیل که اداره امور ملاحده با او بود مأمور شدند که خود را بعنوان مهتری ومراقبت چهارپایان درطویله معین‌الدین وارد تا در موقع فرصت کار این وزیر را بانجام رسانند اتفاقاً در نوروز سالی که معین‌الدین برای حضورپادشاه‌خودرا مهیا مینمود این دونفر ازموقع استفاده نموده در حینی که خدمه وزیرمشغول جداکردن دواسب سرکش ازیکدیگر بودند باضربه‌کاردی معین‌الدین‌را از پای درآوردند واین وزیرعادل مسلمان را شهید ساختند.

پس‌از معین‌الدین‌نوبت وزارت به‌نصیرالدین‌محمد بن مظفرالدین خوارزمی که‌ازفقهاء شافعی بشمار میرفت رسید کتاب مصابر نصیری تصنیف قاضی عمر بن سهلان ساوجی در علم حکمت ومنطق بنام این‌وزیر است وچون اغلب اوقات‌آن صرف اکتساب علم ومعارف میشد وفرصت‌آنرانداشت که بامور وزارت رسیدگی دقیق‌وکامل نماید ازمنصب‌وزارت معاف گشت بعداً بعلت سعایت درباریان خود وفرزندش دوچار زندان شدند.

پس از برکناری نصیرالدین خلعت وزارت نصیب قوام‌الدین ابوالقاسم که مردی سخی ومتهور و درعین حال خونخوار ومنتقم بود گردید این وزیر در سخاوت وکرامت شهرت بسزائی داشت لیکن چون بر قتل اکابر و اعاظم دلیری مینمود و اغلب برای فضلاء وامثاء دربار که باوی مختصر گفتگو و مخالفتی مینمودند تولید زحمت ورنج وحبس میکرد چندان مورد اطمینان وتوجه مردم هوشمند زمان خود نبود تااینکه بهپیروی از خبث طینت خود درصدد آزار عین القضاة همدانی که اعلم علمای زمان خود بود پرداخت ودستور داد بمناسبت مختصر کدورتی که ازقاضی همدانی درمباحثه‌ئی حاصل کرده بود عین‌القضاه را در مدرسه‌ئی که درآنجا تدریس مینمود بشهادت رساندند و از آنجاکه در ریختن خون ناحق مردم دلیری بخرج داده بود طولی نکشید که خودگرفتار منتقم حقیقی شده سلطان سنجر اورا ازمنصب وزارت خلع گردانید وبدست سلطان طغرل بن ملکشاه بقتل رسید آخرین وزیر این سلطان نامی ناصرالدین طاهر بن فخرالملك بن نظام الملك بعد از عزل وحبس قوام‌الدین بمنصب وزارت نشست وهم درایام وزارت این وزیر است که غائله غز رویداد وناصرالدین درگذشت .

بدین ترتیب در زمان سلطنت سلطان سنجر منصب وزارت آنرا هشت تن بشرحی که ذکرشد بعهده داشتند وچون اکثراین وزیران مردمانی دانشمند ولایق بودند و از طرفی شخص سلطان سنجرپادشاهی بودکه حامی اهل‌ادب وشعر وفضلاء بود در دوران اوچندتن ازرجال‌مشهور علم‌وادب برخاستندکه برخی ازآنان درحکم شعراء دربار مداحان سنجری محسوب میشدند اینك بطورخلاصه به نامی‌ترین فضلاء وشعراءآن عهد اشاره مینمائیم .

امیرالشعراء محمدبن‌عبدالملك معزی نیشابوری ـ از جمله شعراء واهل فضیلت که در زمان سلطان سنجر بعالیترین درجه احترام ومقام امیرالشعرائی دربار رسید محمدبن عبدالملك است که بعلت ملازمت پدر سلطان سنجر ویابروایت دیگر بجهة انتساب بدربار معزالدین سنجرخودرا بتخلص معزی نامیدوباتفاق مورخان آنچه معزی را ازدولت سلاجقه حاصل شدکمتر شاعری را دست داده آنچه‌که ازشرح حال این شاعر نامی معلوم میشود بی‌نهایت درنزد سلطان سنجر مورد احترام بوده وهمواره‌آثار منظوم‌آن جلب توجه خاص سنجررا مینموده است : چنانکه بنابنوشتهٔ حمدالله مستوفی درتاریخ گزیده هنگامیکه سلطان سنجر ببازی چوگان اشتغال داشت اسب سلطان خطاکرده سلطان را بزیرانداخت معزی بالبداهه این رباعی منظوم راساخت وتقدیم سلطان نمود :

شاها ادبی کن فلك بد خو را — کو چشم رسانید رخ نیکو را
گر گوی‌خطاکردبمن‌بخش‌اورا — وراسب خطاکرد بچوگان بزنش

سلطان اسب باوبخشید و معزی رباعی دیگری درسلك نظم کشید :

رفتم بـر اسب تـا بجرمش بکشم | گفتا که نخست بشنو این عذرخوشم
نـی کاو زمینم که جهان بر گیرم | نه چرخ چهارمم که خـورشید کشم

علت درگذشت معزی را رهاشدن تیرخطائی ازدست سلطان سنجر میدانند .

حکیم اوحدالدین علی بن محمد انوری ابیوردی.

حکیم انوری معاصر سلطان سنجر بوده واو ملقب باوحدالدین است از زمره اعاظم سخنوران زبان فارسی است دراندك زمانی صاحب مقام شامخی درنزد سلطان سنجر گردید وقصیده معروف او درمدح سلطان سنجرمعرف پایه عالی شعر وشاعری این حکیم میباشد .

گر دل و دست بهر گان باشد | دل و دست خدایگان باشد
شاه سنجر که کمترین بنده‌اش | درجهان پادشه نشان بـاشد

وبطوریکه صاحب تاریخ گزیده درشرح حال آن نوشته درآخرعمر این حکیم منزوی شد وازملازمت وشاعری دربارچشم پوشید .

ادیب شهاب الدین صابر بن اسمعیل ترمذی معروف به ادیب صابر.

درزمان خود بصابر بن اسماعیل معروف بوده ازمردم ترمذ بوده‌است که ازشهرهای بزرگ کنار جیحون بشمار میرفته ودرحمله مغول خراب شده است .

مداح خاص سید مجدالدین ابوالقاسم علی بن جعفر موسوی بوده که او را صدر شهر ورئیس خراسان مینامیدند سلطان سنجر سلجوقی اورا برادر خطاب میکرده‌است وازنسل امام جعفرصادق نیز بوده است صابرمدتی مدید قریب سی سال درنیشابور ودرجوار اومتوقف بوده واورا مدح کرده است وبتوسط وی بمداحی سلطان سنجرنایل آمده ونیز مادح سلطان علاءالدوله آتسز هم نیز بوده است بالاخره درزمان آتسز خوارزمشاه که باسلطان سنجرمشغول جنگ وستیزشد (۵۳۳ ـ ۵٤۷) ازطرف سنجرمأمورشد که مخفیانه بخوارزم رفته ازنیات واعمال آتسز سلطان راآگاه سازددرمدتی که صابر درخوارزم بود یکنفر ازفدائیان داوطلب شد که بمرو رفته سلطان سنجر رابهلاکت رساند چون صابرازاین جریان مطلع شد تصویری بعلت آشنائی بفن نقاشی ازآن فدائی کشیده باشرح جریان برای سلطان سنجربمروفرستاد همینکه فدائی بمرورسید باتطبیق آن تصویر شناخته شد وبقتل رسیدآتسز چون پس‌ازتحقیق دریافت که این کار از ناحیه صابر بوده است اورا بمکافات فدائـی در جیحون غرقش نمود (۵٤۷) هجری .

ادیب صابر دارای رقت الفاظ وتازگی مضامین وفصاحت وروانی کلام بوده‌است تغزلات وتشبیهات اورا ازنظرلطف وزیبائی همپایهٔ اشعار فرخی و معزی رسانده‌اند دیوان اشعارش

حاوی قصائد وتشبیهات لطیف و درحدود شش هزار بیت است .

سید عبدالواسع بن غرچستانی متخلص به جبلی اصلا ازمردم غرچستان بوده ودر هرات نشوونما یافته است و معروف است که از هرات بغزنین رفته وچندی مدح سلطان بهرامشاه بن مسعود را نموده بیشتر ایام عمر خودرا در مرو در خدمت پادشاهان سلجوقی بمداحی سلطان محمد ملکشاه و برادرش سلطان سنجر گذرانده جبلی علاوه بر مدایحی که در وصف سلاطین سلجوقی دارد عده زیادی ازامراء آنزمان را مانند جلال الدین واتابك یوسف وفرخ شاه و معین الدین وارسلان شاه را مدح کرده است ولی آنچه مسلم میشوداین است که جبلی درنیمه اول قرن ششم درحیات بوده وسفری بمکه رفته است رحلت اورا بسال ۵۵۵ هجری نوشته اند ـ عبدالواسع ازاجله شعراء نامدار ایران محسوب است درشعر بیشتر دارای قصایدی است که محسنات لفظی رادر آن جمع کرده درشعر تازی دست داشته دیوانش بیش ازهفت هزار بیت میشود وباادیب صابر ترمذی معاشر بوده وبا یکدیگر مشاعرات نیز داسته اند ازقصائد معروف آن :

معدوم شد مروت ومنسوخ شدوفا	وزهر دونام ماند چوسیمرغ وکیمیا
شدراستی خیانت وشدزیرکی عدو	شد راستی عداوت وشد مردمی جفا

دیگرازشعراء این دوره **سوزنی** است که نسب وتاریخچهٔ آنرادر بهارستان ضبط نموده اند سوزنی شاعری هزال وبذله گو بوده وتخلص خودرا اززمان کارآموزی خود نزد استادسوزنی گرفته است .

از شعراء نامی این دوره بایستی **حکیم سنائی و کمال الدین بخارائی وسیداشرف** رانام برد که اشعاروقصاید ومدایح فراوانی ازآنان دیده میشود

بعد از فوت سلطان سنجر چندتن از سلجوقیان قریب چهل سال در نقاط مختلف ایران سلطنت کرده اند که به ترتیب بشرح زیر میباشند :

سلطان مغیث الدین محمود و جانشینانش سلطان محمود که پادشاهی نیکو سیرت و سلیم النفس بوده است در تاریخ ۵۱۱ هجری در عراق بسلطنت نشست وزارت او بعهدهٔ کمال الدین علی که از وزراء کاردان سلجوقی بشمار میرود واگذار شد بس از چهارده سال سلطنت در ۱۵ شوال ۵۲۵ در شهر همدان درگذشت درایام فوت ولیعهدی خودرا به پسرش داود واگذاشت وزارت محمودرا کمال الدین علی که بعقل وکفایت مشهور بود بعهده داشت که بعداً بدست یکی از فدائیان زخمی وبقتل رسید پس ازکمال الدین علی خطیر الملك منصب وزارت یافت ونیز شمس الدین عثمان که وزیری ظالم بود وناصر بن علی که تا زمان وفات پادشاه متکفل وزارت او بودند به ترتیب بمنصب وزارت رسیدند . ـ

پس از محمود باآنکه ناصر درصدد آن بود که داودرا که بولایتعهدی تعیین شده بود

بسلطنت رساند لیکن جمعی ازامراءبدنبال طغرل سلجوقی رفتند واورا بسلطنت برگزیدند وزارت طغرل که شخصاً مردی عادل وسیاس بود بعهده شرف الدین علی گذارده شدطغرل بعدازسه سال سلطنت درهمدان ماه محرم سال ۵۲۹ درگذشت.

ازمهمترین سلاطین سلجوقی که درعداد سلطان سنجر خوانده میشود سلطان مسعود پسر سلطان محمد است که پس از مرگ طغرل باا ینکه عده ئی خواستند داودفرزند محمود را بسلطنت برسانند توفیق نیافته سلطان مسعود درهمدان بسلطنت نشست ازوقایع مهم سلطنت این سلطان جنگ وی با مسترشد خلیفه وراشد پسرش میباشد که درنتیجه هردو مغلوب سلطان مسعود شدند ازآن پس مسعود درعراق عرب وعجم وآذربایجان مستقرشد دردوره سلطنت مسعود اغلب ما بین او وبعضی از اخوان وخویشان منازعاتی رویداده که درجمیع آنان فتح وپیروزی با سلطان مسعود بودمسعود بصفت شجاعت وخیرات ومبرات مشهوربودوپیوسته بادرویشان واهل انزوا بامحبت ورافت رفتارمینمود وفات این سلطان درنزدیکی همدان درغره ماه رجب سال ۵۴۷ درسن ۴۰ سالگی پس از ۱۸ سال سلطنت روی داد . سلطان مسعود آخرین پادشاه ازشیعه سلاجقه عراق وبلکه آخرین فرد متشخص ومعتبر خاندان سلجوقی است چه پس ازفوت اوومرگ سلطان سنجر که قریب ۵ سال بعد ازآن اتفاق افتاد دیگر ازاین دودمان کسی که صاحب نام ونشانی شود برنخاسته است .

از اتفاقات دیگر دوره سلطنت سلطان مسعود گذشته از ورود ببغداد و نشاندن المقتفی بامرالله برمسند خلافت لشگرکشی بفارس میباشد زیرا والی فارس قدم در راه خلاف گذاشته وعلم طغیان برداشته بود بدینجهة سلطان برادر خود سلجوق شاه و اتابك سنقر را بدفع آن حادثه نامزد کرد قراسنقر باکمال دلاوری وتهور شهر شیراز رامسخرساخت وتسلیم سلجوقشاه نمود وخود بملازمت سلطان مسعود مراجعت نمود طولی نکشید که سلجوقشاه و اتابك سنقر هردو درگذشتند در همین بین شیراز از جاده اطاعت خارج شد وفرمانروای ری که بدست سلطان سنجر حکومت یافته علم طغیان برافزاشت لذا سلطان مسعود ناچار شد که فوراً از همدان بسوی ری شتابد اتفاقاً قبل از ورود بری فرمانروای ری سراطاعت بتعظیم آورد وازطرف سلطان بخشیده شد.

سلطان مسعود مجدداً برای دیدار خلیفه عزم بغداد را نمود در غیاب سلطان مسعود مخالفین او که ازجمله همان فرمانروای حق نشناس ری باشد ازموقع استفاده نموده ترتیبی داد که سلیمان شاه برادرسلطان مسعود بشاهی انتخاب شود وباسایرمخالفین همدست شده دراصفهان علم مخالفت برداشتند وچون این اخبار بسلطان مسعودرسید موجب شد که درسرما ازبغداد بسوی اصفهان روانه شد لیکن چون بعلت سرما حرکت او و لشکریانش میسر نبود لذا تاریخ حرکت را به بهار بعد موکول کرد وچون به تبریز رسید خبر یافت که عصیان

کنندگان هر کدام عازم شهری شده‌اند چنانکه شب قبل از محاربه سلیمان شاه باتفاق همان فرمانروای ری که این اغتشاش را فراهم آورده بودند از همدان بسوی ری عزیمت نمودند سایر مخالفین ازجمله محمد ملکشاه باهمراهانش روی باصفهان آوردند پس از این جریان سلطان مسعود بسوی ری روانه شد وچون سلیمان شاه وفرمانروای ری مقدم سلطان مسعود را باحترام قبول کردند سلطان ازسر تنبیه آنان گذشت وپس از برقراری امنیت ورسیدگی باوضاع فارس واعزام عبدالرحمن بسمت فرمانروائی بفارس خود عازم بغداد شد در بغداد بسلطان خبرقتل عبدالرحمن ازناحیه غلامانش رسید که بعلت سوء نیت وتصمیم بعصیان کشته شد . دراین موقع فرمانروای سابق ری بـه پیروی ازخبث طینت خود استفاده نموده بـا المقتفی خلیفه قراردادی نهانی گذاشت که سلطان مسعودرا هنگامیکه بمصلی میرود ازپای در آرد ازقضا در روز معهود بعلت کثرت باران سلطان بمصلی نرفت وجریان این توطئه کشف وباطلاع مسعود رسید مسعود فوراً دستور داد که فرمانـروای شهر ری راکه همواره مورد محبتش بوده وجز حق ناشناسی ازآن چیزی ندیده بود بر کنار دجله بدارآویزند .

چون خبرطغیان حاکم فارس به سلطان مسعود دربغدادرسید بلافاصله باسپاه مختصری روبهمدان شتافت وباکومك عده‌ئی ازسران خود بصوب اصفهان بحرکت آمد وبین دولشگر جنگ سختی روی داد در نتیجه سلطان مسعود غلبه کامل یـافت بعد از ایـن فتح سلطان مسعود مدتی دراصفهان اقامت نمود تاآنکه در غره ماه رجب بسال ٥٤٧ هجری در گذشت ودرهمدان مدفون گردید .

وزارت سلطان مسعودرا به‌ترتیب عمادالدین ابوالبرکات وکمال‌الدین محمدخان بعهده داشتند کمال‌الدین محمدرادر دورهٔ حیاتش تالی ومانند خواجه نظام‌الملك میدانستند زیرا در اداره امور دولت نظری صائب و فکری روشن داشت و چون مانع استفاده سایر امراء از ابواب‌جمعی دولتی میشد عده‌ای براوورشك وحسد بردند تاآنکه بموجب درخواست قراسنقر سلطان مسعود ناچارشد که سر این وزیر با تدبیر راازتن جدانموده نزد قراسنقر ارسال دارد .

دیگر از وزیران دوره مسعودی عزالملك مجدالدین بروجردی است که درسن هفتاد سالگی بمنصب وزارت رسید وچون مردی ستمگر و جاه‌طلب بود طولی نکشید کـه بسعایت برخی از مقربان سلطان مسعود و اتابك قراسنقر زندانی شد پس از آن نوبت وزارت بـه مؤیدالدین مرزبان منشی تعلق گرفت و بعد از آن مقام وزارت نصیب تاج‌الدین ابوطالب شیرازی که از اکابر مردمان فارس بود گردید .

آخرین وزیر سلطان مسعودشرف‌الدین انوشیروان‌بن خالدکاشی میباشد که در فضل و فضیلت شهرت داشت و بسیاری اوقات خود را بمطالعه علوم معقول صرف نمود . و

همواره راه امانت وتقوی می‌پیمود پس ازاحراز منصب وزارت چندی در خدمت المسترشد بالمله خلیفه عباسی بسر میبرد مدت هفت سال عهده‌دار وزارت بود .

کتاب مقامات حریری بنام او تصنیف شده و نیز کتاب نفثةالمصدور ازجمله مصنفات او میباشد .

جانشینان سلطان مسعود

پس از سلطان مسعود سلطان مغیث الدین ملکشاه فرزند محمود که بحسن خلق وشجاعت و سخاوت مشهور بود لیکن بعلت عیش و عشرت فراوان از طرف متنفذین دستگاه مورد فریب واقع شده درضیافتی که ترتیب داده بودند سلطان را گرفته در برجی از قلاع همدان محبوس کردند و بلافاصله برادرش محمد را بر تخت سلطنت نشاندند لیکن ملکشاه پس از مدتی که درزندان بود باکومك یکی از غلامان خوداز زندان فراراختیار کرد وبخوزستان رفت وچون دراین موقع (بسال ۵۵۵) سلطان محمد قوت نمود باصفهان وارد شد مجدداً بر تخت سلطنت جلوس کرد طولی نکشید که در سن سی و دو سالگی پس از سه ماه سلطنت بدرود حیات گفت .

دیگر ازسلاطین این سلسله سلطان غیاث الدین محمد فرزند محمود است که دررعایت جانب اهل علم واحکام شریعت سعی بلیغ داشت لیکن چون دراوایل محرم سال ۵۳۴ بنا بر تقاضای امراء آذربایجان سلیمان شاه فرزند محمدرا بپادشاهی انتخاب کردند سلطان محمد دوچارزحمت شد تا آنکه درسال ۵۵۴ درسن سی ودوسالگی پس از بیست سال سلطنت درگذشت.

ازوزراء دوره سلطان محمد بایستی نام جلال الدین بن ابوالقاسم درکزینی وشمس الدین نیز برده شود .

سلیمان شاه پس از دو سال سلطنت . بعلت وقور در عیاشی بدستیاری اتابك ایلدکز ازسلطنت برکنار و در یکی از قلاع همدان زندانی شد تا آنکه درسال ۵۵۶ پس از چهل و پنج سال زندگانی وفات یافت وزارتش بعهده شهاب الدین حامدی بود .

پادشاهی ملك ارسلان. (۵۵۶-۵۷۱ هجری) اتابك ایلدگز پس ازجلب موافقت امراء سلطان محمد ملك ارسلان را که درآذربایجان بود بهمدان آورده بسلطنت نشاند ملك ارسلان بکومك اتابك ایلدگز وصفات شخصی توانست بامساعدت برادران مادری خود جهان پهلوان محمد وقزل ارسلان که بشجاعت وصلابت مشهور بودند مدت پانزده سال سلطنت نماید وزارت این سلطان بعهده فخرالدین طاهر تنکابنی وقوام الدین وکمال الدین ابوشجاع تعلق داشت .

ازوقایع مهم دوره سلطنت ملك ارسلان طغیان والی اصفهان وحاکم ری وبرداشتن

محمد فرزند سلجوقشاه بپادشاهی است دراین محاربات اتابك ایلدگز که همراه سلطان بود رشادتها نمود ودرنتیجه ملك ارسلان برسلجوقشاه فاتح گردید همچنین حاکم مازندران که بقصد محاربه باملك ارسلان برپاشده بود درجنگی که درناحیه کاك آذربایجان مابین دوطرف روی دادحاکم مازندران دوچار هزیمت شد بعد از آن پادشاه متوجه ولایات عراق وبقصد تخریب قلاع ملاحده که دراین ایام مزاحم وموجبات ناراحتی مردم را فراهم نموده بودند شد ودراندك مدتی کلیه قلاع ملاحده را باخاك یکسان ساخت دراواخر سال ۵۵۹ حسام الدین حاکم ری که دوچار شکست شده بود نزد سلطان تکش که درخوارزم حکومت مینمود روی کرد و پس ازتقاضای مساعدت ازتکش بالشکری که فراهم دیده بسمت ولایت عراق ونواحی قزوین وابهر شتافت دراین موقع سلطان بهمراهی اتابك ایلدگز بتعاقب حاکم ری رفت و چون حاکم ری بمازندران گریخت سلطان برادر مادری خود اتابك نصرة الدین محمد ایلدکز را در سال ۵۶۳ مأمور قلع وقمع حاکم ری نمود اتابك دراین مقابله منهزم برگشت در نتیجه با وساطت اتابك ایلدگز ما بین سلطان ارسلان وحاکم ری مصالحه شد وقرارشدکه اتابك ایلدگز حاکم ری را برای عذرخواهی نزد سلطان روانه سازدکه اتفاقاً حاکم ری قبل ازوصول بحضور سلطان بقتل رسید.

سلطان ارسلان پس ازفراغت ازناحیهٔ حاکم ری حکومت ری را به جهان پهلوان نصرة الدین محمد ایلدکز واگذاشت.

سلطان ارسلان در نیمهٔ جمادی الاخر سال ۵۷۱ درگذشت وپس ازآن نوبت سلطنت به سلطان رکن الدین فرزنداو رسید. ـ

سلطان رکن الدین طغرل ۵۷۱ـ۵۹۰

سلطان رکن الدین طغرل پس ازپدر بسلطنت رسید و درابتداء سلطنت دوچارعصیان محمد فرزند طغرل نوهٔ ملکشاه که در آذربایجان بود شد لذا جهان پهلوان محمد و برادرش قزل ارسلان را مأمور تنبیه وجلوگیری محمد کرد این دوسردار درطیِ دو یورشی که بآذربایجان بردند دفع دشمن نمودند و چون اتابك محمد درسال ۵۸۱ درگذشت فتوری در دستگاه سلطنت طغرل رویداد وهم دراین موقع است که میان سلطان وعمش قزل ارسلان دامنهٔ نفاق واختلاف بالاگرفت وهمین اختلاف موجب سستی ارکان دولت گردید تا آنکه قزل ارسلان درگذشت و فرزند او با جلب حمایت سلطان تکش خوارزمشاه لشگری فراهم آورده برای مقابله با سلطان روی بعراق آورد و پس از محارباتی برسلطان طغرل مستولی گشت واورا کشت ۵۹۰.

وزارت دوره طغرل باکمال الدین ابوعمر ابهری وعزالدین کاشی و معین الدین نیز بوده است.

شرح محاربات و گرفتاری سلطان طغرل سوم کـه آخرین پادشاه این سلسله بشمار میرود و درعین حال پادشاهی جنگجو و شجاع بوده است بسیار غم انگیز وتأثر آور بوده زیرا سلطان طغرل سوم دراواخر دوچار مخالفت شدید قزل ارسلان وفرزند او شد وچون مقدمات انقراض این سلسلهٔ تهیه شده بود سلطان علاءالدین تکش و قتلغ اینانج در حدود شهر ری بمقابله طغرل برخاستند وازقضا وبخت بد سلطان طغرل درمیدان محاربه ازاسب خود برزمین غلطید وبدست قتلغ اینانج گرفتار شد روایت کرده‌اندکه قتلغ سر پادشاه را ازتن جدا ساخت نزد تکش فرستاد وتکش آن سرجدا شدهٔ آخرین شهریار سلجوقی راکه دست قضا بآن تسلیم کرده بود نزد ناصر خلیفهٔ بغداد فرستاد وجسد آنرا در بازار ری بر دار آویختند.۱

ازجمله شعراء دورهٔ طغرل بایستی نظامی ونظامی عروضی را ذکر کـرد و همچنین کمال‌الدین که‌شاعر درباری‌طغرل‌بوده‌است‌بشرح حال آنان اشاره خواهیم کرد :

عوامل قدرت دولت سلجوقی :

بی مناسبت نیست اکنون که تاحدی باوضاع دورهٔ حکومت سلاجقه در ماوراالنهر و توران و درخراسان وعراق آشنا شدیم واین نتیجه بدست آمده کـه ازآغازاسلام تا سال ۴۲۹ هجری سلسله ئی بعظمت سلاجقه وکشوری بوسعت ممالك سلجوقیان تأسیس و ایجاد نشده بود جای آن داردکه مختصری بامتیازات وعوامل تاریخی و جغرافیائی و اجتماعی ونظامی سلجوقیان اشاره شود :

بطوریکه میدانیم توسعهٔ روز افزون وسریع نفوذ نظامی سلجوقیان دراوائل بی‌سابقه بود بدین معنی ازجنگ دندانقان که منجر بشکست سلطان مسعود غزنوی و پیروزی طغرل وبرادرانش شد تا جنگ ملازگرد که درسال ۴۶۳ هجری درمشرق آسیای صغیر بین ارتش سلجوقی ونیروی امپراطوری رم شرقی اتفاق افتاد مشکل بزرگی راکه سلسله های مختلف وحکومتهای متعدد در تمام دوران حیات سیاسی ونظامی خویش نتوانسته بودندانجام دهند درطی این مدت سی سال سلاجقه فیصل دادند وموفق شدندکه سراسر فلات ایران را پیموده وبمرکز آسیای صغیر دست یابند.

شجاعت ورشادت وروش خاص سپاهیان سلجوقی درکلیهٔ نبردهائی که رویداد موجب موفقیت وبلند آوازگی آنان شد و در نتیجهٔ همین عوامل استکه در ایجاد وحدت سیاسی

۱ـ شاعری دراین معنی چنین سرود :

رباعی

امروز ملك جهان دل تنگیست — منصوبه چرخ هرزمان دررنگیست
دی ازسر تو تا بفلك يك‌گز بود — امروز زسر تابه تنت فرسنگیست

فلات ایران بر سایر حکومتهای قبل از دوران خویش توفیق یافتند زیرا پس ازانقراض دولت عظیم ساسانی این اولین بار است که بحکومتهای ملوك الطوایفی و محلی خاتمه داده شده واداره امور ممالك متصرفه درتحت نظم ونسق واحدی درآمد.

اهم علل این موفقیت را بایستی تابع نکات زیردانست.

۱ـ روحیهٔ قوی واستعداد سپاهیگری وشجاعت.

۲ـ کثرت جنگجویان ولشگریان.

۳ـ اتحاد واتفاق کاملی که بین روسای ایلات وامراء متنفذ حکومت میکرد وقدرتهای محلی نمیتوانستند دربرابر مردان بیشمارجنگی مقاومت نمایند.

٤ـ دولت سلجوقی بعد از ساسانیان توانستند با سرعت فوق العاده ئی از صورت حکومت محلی خارج شده ومانند یك قدرت بزرگ جهانی درعصر خود درآیند وتشکیل امپراطوری عظیمی را بدهند که مرزهای آن تا حدود مصر ونزدیك قسطنطنیه پایتخت روم شرقی ادامه یابد.

٥ـ روابط سلاطین سلجوقی و دربار خلفاء بنی عباس بکلی با زمان قبل از سلطهٔ سلجوقیان متمایز بود زیرا در دورهٔ ملوك الطوایفی امراء وحکمرانان ایرانی در زیر نفوذ کامل و تبعیت خلفاء بوده و از لحاظ سیاسی دربار خلفاء حاکم برحکمرانان بشمار میرفت در صورتیکه در دوران عظمت سلجوقیان نه دارای نفوذ سیاسی بودند و نه نفوذ دینی ومذهبی.

با اینکه عقاید مذهب تسنن مورد احترام پادشاهان سلجوقی بود و اغلب آنان بداشتن مذهب حنفی وپیروی ازعقاید آن تظاهر میکردند و همچنین بعضی از وزراء مدبر آنان مانند خواجه نظام الملك که وزیری دیندار ومتعصب بشمار میرفت معذالك برخلاف غزنویان که تعصبات دینی رادرکارامور مملکتداری و طرزرفتار بامخالفین خوددخالت میدادند بهیچوجه این قبیل تعصبات باعث سختگیری سلاجقه ووزراءایشان نسبت بمخالفین مذهبی خودنبود وهمین نکات باطنی واعتقادات قلبی است که علیرغم حلفای فاطمی مصر که شیعه بودند خلافت بنی عباس هم مدتها پابرجا ماند.

٦ ـ قوم سلاجقه بنابشواهد ومستندات تاریخی یکی ازاقوام بسیار مستعد وهوشمندی بودند که درقبول آداب واصول معاشرت وفنون مملکتداری بر سایر اقوام و طوایف مانند تراکمه وتاتار برتری خاصی داشتند زیرا همین که با قدرت نظامی سرزمین ایران را فتح کرده و برحوزه فرمانروائی وسیع خود افزودند طولی نکشید که ازنظر روانی در تحت تأثیرات اصول تمدن ایرانی قرارگرفته و درطریق آزادمنشی وفرهنگ پروری و

ادب‌دوستی که‌ازخصائص قوم ایرانی بشمار است توانستند امنیت‌کامل درناحیهٔ آسیای غربی برقرارسازندوحتی‌تاسوریه‌وشامات ومصر بسهولت ریشه دوانیدند.

وجود خواجه نظـام الملك و سایر وزراء دانشمند وعلماء و دانشمندانی که در عصر آنان میزیستند و مامور اداره امور ملك و مردم بودنـد علت‌العلل پیشرفت های سیاسی و اجتماعی دورهٔ سلجوقیان است بدیهی‌است همین‌حمایت ازفضلاء ومعاریف وارباب علم وهنر است که باعث تقویت مجامع علمی واحیاء هنر و عالم صنعت عهد سلاجقه شده‌است و بدون تردید بایستی گفته شود که تمدن عظیم دورهٔ ساسانی که تاآغاز دورهٔ سلجوقیان روبانحطاط و زوال میرمت دراین عصر باردیگر با جلال وعظمت خاصی‌احیاءگردید بطوریکه میتوان گفت که تمدن دورهٔ سلجوقیان و آثار مشهور آن ازنظر معماری وابنیه وسایر صنایع وهنرهای تزئینی یکی از درخشنده ترین ادوار تمدن عمومی دنیا بشمارمیرود .

اکنون‌که مختصری درمورد علل پیشرفت وامتیازات سلجوقیان بحث شد بنظرمیرسد که لازم باشد اشاراتی درمورد اهم علل تجزیه این دولت وسیع مقتدر بعمل‌آید .

علل موفقیت و تجزیه دولت سلجوقی -

بدون اینکه بحثی ازجزئیات حوادث دوران سلجوقی شود مینوانیم تاریخ این عهد را بسه دوره تقسیم نمائیم :

دورهٔ اول‌که از سال ٤٣١ تا ٤٨٥ طول‌کشیده شامل سلطنت طغرل الب ارسلان و ملکشاه است‌این‌مدت پنجاه وچهارسال را درواقع بایستی دوره بسط وتوسعه مرزها نامید بدین معنی‌که مرزهای مشرق کـه ناحیهٔ جیحون باشد همواره ثابت بود لیکن مرز غربی دوچار تغییرات پی درپی میشد چنانکه پس ازفتوحاتی‌که ملکشاه درناحیهٔ شامات وفلسطین و قسمت اعظـم آسیای صغیر نمـود بلافاصله حکومت این ممالك مفتوحه را بشاهزادگان سلجوقی بعنوان تیول سپرد وبا اعطاء خودمختاری اقوام و خویشاوندان خود را باداره اموراین قبیل مناطق سرگرم وامیدوار میساخت‌و از این فتوحات و واگذاری‌عناوین به بستگان و شاهزادگان فقط يك منظور اساسی و برنامه ئی را تعقیب مینمودکه در لواء آن سیاست بتواند وحدت سیاسی واداری درقلمرو وسیع خودایجادنماید .

بدون تردید برای وصول بچنین هدفی وزراء کاردان اصیل ایرانـی مانند خواجه نظام الملك وعمیدالملك‌کندری و اعضاء ایرانی ومترسلانی‌که دردفاتر وزراء لایق ومدبری مشغول خدمت بودند تأثیر بسزائی دربرقراری امنیت واستقرار اجتماعی ونظام اداری این ممالك داشتند زیرا شهریاران سلجوقی فاقد سابقه ادارهٔ امورکشوری بودند وهمین قبول وزراء ایرانی بخدمت است‌که زمینه موفقیتهای بیشماری را در امور مملکتداری وبسط و

ترویج زبان فارسی و آداب و رسوم و تمدن ایرانی در میان ملل غیر ایرانی و اتباع نقاط مفتوحه پی ریزی و بنیان نهادند.

انشاء و تأسیس مجامع علمی و فرهنگی و مدارس بیشمار و متعددی دراغلب نقاط و قلمرووسیع مانند اصفهان و بغداد ودمشق ومدارس نظامیه که مشهورزمان خود بوده (بعلت تجمع فضلاء و علماء و فقهاء و مصنفین کتب و مدرسین عالم و دانشجویان وطلاب که برهبری عمال ووزراءایرانی دراین مدارس بتعلیم وتدریس وتحصیل اشتغال داشتند) درایجادروح هم بستگی وعلاقه اجتماعی بین افراد مردم حدود ممالك سلجوقی اثرات مهمی داشته است از نکات مهم فلسفی این مدارس ویا مدارس نظامیه بغداد و اماکن مورد بحث و مطالعه این بود که در ضمن بحث وفحص وتحقیق بهیچوجه مقتضیات نژادی و برتری گروه غالب برمغلوب وتعصبی در بین نبود ومنحصراً امر تعلیم و تعلم عمومیت داشت و برخلاف رفتاری که ازجانب خلفاء بفضلاء و علماء میشد در ایران مقدم آنان را گرامی میداشتند و عاری از هرگونه تعصب دینی با آنان رفتارمیکردند بنا براین میتوانیم بگوئیم که یکی از دلایل رونق وشهرت علمی دربار پادشاهان سلجوقی هجوم علماء و دانشمندان و افاضل و اکابر آن عصر از دستگاه خلفای عباسی بایران بوده است که درفراهم ساختن اساس نهضت علمی ایران درقرن پنجم هجری عامل مقتدر ومؤثری بشمارمیرفته.

از نتایج مهم تاریخی این روش عاقلانه سیاستمداران دورهٔ سلجوقی است که تفوق مجدد عنصر ایرانی برعنصر عربی باثبات رسید زیرا تعقیب همین سیره ایرانی و احترام بمقام علم وعالم و رعایت جانب بیطرفی و ایجاد حسن تفاهم است که بتدریج سیاست کلی سلجوقی برعملیات ناهنجارخلفای عباسی غالب شده تا آنجاکه کانون فساد وتفرقه برانداز خلفاء واژگون گردید.

دورهٔ دوم که از ٤٨٥ ـ ٥٥٢ آغاز وپایان میبابد. در این مدت ٦٧ سال سیاست خاندان سلجوقی براین استوار بود که بنا برمقتضیات زمان ومصلحت خانوادگی ولو بظاهرهم باشد دارای وحدت نظر سیاسی ومحلی باشند دراین هنگام وجود سلطان سنجر سلجوقی عامل بسیار مهمی برای اعلام چنین وحدتی بنظر میآید لیکن متأسفانه با اینکه دورهٔ حکومت و امارت وسلطنت سنجر را بایستی از درخشانترین ادوار سلسلهٔ سلاجقه و ایران دانست نیز باین نکته هم معتقد شدکه از همین دوره‌است که اسباب انحطاط و تجزیه دولت سلجوقی وتقسیم نیروهای متشکله آن شروع میشود.

مهمترین عامل و ضربتی که به پیکر ساختمان این سلسله وارد شد و مدتها دوچار آثار شوم و هائل آن بودند مبارزه جدی و سیاسی و علنی وپنهانی مابین سلاطین سلجوقی

وبزرگان این دوران است با زعماء فرقه اسماعیلیه (ملاحده) و فدائیان این طایفه که به نام حشاشین[1] در تاریخ ملاحده شهرت دارند در مدت حکومتشان چنانکه در فصل سابق گذشت تولید رعب وهراس ووحشت عجیبی درمیان خلایق عصر خود نمودند که کمتر واقعه هائلی مردم را دوچار چنین مصیبت عظیمی ساخت .-

یقین است برای پایداری و مقاومت در برابر چنین گروه هولناکی با توجه به گرفتاریهای داخلی که ازجانب یاغیان وگردنکشان و ناراضیان برای پادشاهان سلجوقی پیش آمد مینمود قسمت اعظم نیروی مادی ومعنوی سلجوقیان بهدر میرفت چنانکه ازنتایج مجموع این گرفتاری و بلیات است که مقدمات ضعف و فتور در دستگاه سلاجقه بتدریج ظاهر شد . تا آنجا که سلجوقیان نتوانستند بدرخواست مساعدت ویاری مدافعین سرسخت بیت المقدس در مقابل حمله صلیبیون جواب مثبت دهند و مانع شوند که مسلمین سوریه و فلسطین درمعرض آزار وشکنجه صلیبیون قرار گیرند.

این دوره با مرگ سلطان سنجر سلجوقی پایان مییابد .

آخرین دوره قدرت سلجوقیان از سال ۵۵۲ هجری شروع و تا نیمه قرن هفتم هجری ادامه داشت دراین مدت اغلب وبلکه اکثر ولایات تابعه در دست شاهزادگان و امراء متنفذ محلی بنا بتصویب شهریاران سلجوقی اداره میشد پادشاهان قانع بودند که ازطرف همین حکامی که بظاهر دست نشاندهٔ حکومت مرکزی بودند باج وخراج وپیش-کشیهای وافری درمواقع معین تقدیم شود بدون شك ادامه این رویه موجب بروز رقابت بین حکام وگاهگاهی سبب عصیان و سرپیچی وایجاد ضعف و نگرانی و تجزیه نقاط دور افتاده ازمرکز حکومت و پادشاهی میشد دوام این مراکز قدرت مستقل ولی پراکنده را آغاز ملوك الطوایفی و تشکیل حکومت های دیگری از آل سلجوق بنام سلاجقه عراق و کرمان وشام بایستی دانست .

بطور کلی عدم اطلاع سلاطین سلجوقی از امور مملکتداری هم از علل مهم برچیده شدن اساس این سلسله است خوشبختانه چون اغلب شهریاران این دودمان متوجه این نقص کلی خود شده بودند توانستند با جلب رضایت وزراء ایرانی ومنشیان زبردست تا حدی که موجب اعتلاء نام آنان شد درصدد رفع نواقص دستگاه سلطنت خود برآیند لیکن ازآنجا که حس سعایت وحسادت وبرتری جوئی همواره بین زمامداران آن عصر حکومت مینمود در اثر خبث طینت و کینه توزی اکثر این وزراء دانشمند که ارکان واقعی وحدت سیاسی

۱- بین اسماعیلیه عده‌ای بنام حشاشین بوده‌اند واین عده مأمور قتل مخالفین میشدند و آنانرا بنام قاتل (ASSASSIN) می‌نامیدند .

و اداری ومالی کشور را تشکیل میدادند وازبروز هر گونه اختلاف و ماجرائی جلوگیری میکردند دوجار سرنوشت شومی شده یکی پس از دیگری بشهادت رسیدند و همین رفتار سفاکانه شهریاران سلجوقی است که باعث تزلزل خاطر مردم و تضعیف آنان گردید.

درپایان این فصل بایستی باین نکته توجه نمود که همین تفرقه و پراکندگی دولت عظیم سلجوقی باعث شد که مدتی دوران هرج ومرج برفلات ایران حکمفرما شود تا در زمان سلطان سنجر که بیك رشته کشمکش ومحارباتی ما بین امراء سلجوقی واتابکان منتهی گردید .

فصل سوم

نظری در باب آثار وابنیه وهنرهای ظریفه دورهٔ سلجوقیان واهمیت آن ازنظر معماری وهنری.

چون برخی ازشهریاران سلجوقی مانند:

١ـ طغرل بیك که از سال ٤٢٩ ـ ٤٥٥ هجری

٢ـ الب ارسلان » » ٤٥٥ ـ ٤٦٥ »

٣ـ ملکشاه » » ٤٦٥ ـ ٤٨٥ »

٤ـ سلطان سنجر » » ٥١١ ـ ٥٥٢ »

خودرا حامی ومشوق صنعت ادب و شعر میدانستند لذا میتوان گفت که بعضی ازمهمترین شاهکارهای صنعتی و معماری ایران در مدت یك قرن سلطنت و حکومت آنان و دورهٔ بعد بوجود آمده است.

گذشته از تشویق سلاجقه وجود باکفایت خواجه نظام الملك وزیر عامل مهم ومؤثری در پیشرفت فنون مختلفه ومستظرفه وبالاخص معماری آن عصر بوده است.

اینك بطور اختصار ضمن معرفی اهمیت معماری این دوره بتعدادی از ابنیه مهم تاریخی سلاجقه اشاره نموده در پایان این فصل با نهایت ایجاز در مورد سایر صنایع از قبیل سفال سازی ، فلزکاری، بافندگی ونساجی و تزئینات مختلفه مانند گچبری ونقاشی گفتگو خواهیم نمود:

معماری:

مساجدـ دورهٔ سلجوقیان که ازلحاظ پیدایش آثار تاریخی وصنعتی ومعماری درتاریخ صنایع ایران مرتبه بلندی را حائز ودر واقع دوره تکامل هنر ساختمانی و پیدایش و آغاز انواع تزئیبات وآرایشهای گوناگون میباشد ازدرخشنده ترین ادوار صنعتی اسلامی محسوب و بشمار

میرود تا چند سال پیش که مشخصات ابنیه دورهٔ سلجوقی شناخته نشده بود و تحقیقات عمیقی از جانب علاقمندان شناسائی آثار این عهد بعمل نیامده بود اغلب از اینهمه ایندوره را بادوارد دگر نسبت میدادند لیکن بعداً که آثار این دوره باقرائن تاریخی و سال ساختمان و تام بانی شناخته و بدوره سلجوقیان تخصص داده شد معلوم گردید این سلسله که درمدت یکقرن و نیم بر کشوری که از آسیای مرکزی تا مدیترانه حکومت میکردند چه خدماتی درراه ترقی و احیاء آثار وصنایع مستظرفه نموده‌اند یااینکه قسمت زیادی از این آثار منهدم گردیده و از بین رفته است معذالك نمونه‌های جاودان و زیبنده‌ای که از شاهکار های معماری و هنری دورهٔ سلجوقی برپا مانده و در دسترس مطالعه کنندگان است شاهد مقام بزرك هنری این دوره میباشد ازملاحظه همین آثار باقیمانده هنری است که میتوان بطورکلی بامتیازات صنعتی ونبوغ هنری ومعماری سلجوقی پی برد.

از جمله آثار سلجوقی مسجد جامع قزوین است ومی‌توان گفت یکی از مهمترین و معروفترین آثاریکه تاریخ ساختمانش بطور یقین متعلق باین دوره است بناء قسمتی ازجامع کنونی قزوین میباشد که شامل ساختمان گنبد وشبستان بی نظیری است که بنام بانی آن خماتارش عمادی شهرت دارد.

بنای اصلی زمان سلجوقی که شامل شبستان آن می باشد از نظر استحکام وسعت ساختمان نمونه‌ای ازساختمانهای مساجد کامل اوائل دورهٔ سلجوقی است که از نظر شناسائی فن ساختمان ابنیه مقدس سلجوقی سر مشق کاملی بشمار میرود زیرا این بنا که از نظر تزئینات در نهایت زیبندگی وهنرمندی ساخته شده ازلحاظ استحکام وبنیان ساختمان هم موردتوجه کامل است.

گذشته ازشکل ساختمان گنبد وعظمت شبستان آن این مسجد حاوی عالیترین نمونه مجموعه خطوط کوفی ونسخ ونمایندهٔ فن خوشنویسی قرن ششم هجری است بدین جهته شبستان عمادی دارای کاملترین اقسام تزیین و گچبری وخطوط ظریف وظرافتکاری‌های جالب وخیره کننده است که هر بیننده‌را محو اعجاز هنر خود مینماید در داخل شبستان و بدنه‌های اطراف آن یك رشته کتیبه‌های زیبا که بخط نسخ و کوفی درمتن کل و بوته گچبری شده حاوی تاریخ ساختمان و موقوفات جامع خمار تاش بن عبدالله العمادی که از رجال نامی سلاطین سلجوقی است بنظر می‌رسد.

اهمیت دیگر این بنا گذشته ازجنبه صنعتی آن خدمتی است که بروشن نمودن تاریخ شروع ساختمان مینماید زیرا بطوریکه ازمتن یکی از کتیبه های تاریخی بدنه شمالی شبستان برمیآید ساختمان شبستان و گنبد آن مدت هفت سال طول کشیده (۵۰۷-۵۱٤ هجری) کتیبه‌های دیگری

نیز درداخل گچبری‌های نفیس دیده میشود که هر کدام حکایت از بر عظمت بناوتاریخ وصورت موقوفات این جامع سلجوقی میباشد.

سایر قسمتهای مسجد متعلق به قبل ازدوره سلجوق مانند گنبد هاروتیه وقسمتی از آن متعلق بدوره مغول وصفوی و قاجاریه است .

مسجد جامع عتیق اصفهان

دومین جامعی که میتوان ازنظر اهمیت بعد از بنای جامع قزوین نام برد جامع عتیق اصفهان است که شامل تاریخچه کاملی از معماری وتزئینات دوره اسلامی بوده و نیز سهم بزرگی از آثار دوره سلجوقیان را در بر دارد .

عظیمترین اثر این مسجد که در گوشه جنوبی آن بیادگارمانده از آثارخواجه نظام الملك وزیر مدبر دوره سلجوقی است که از لحاظ معماری آندوره بسیار مهم و معتبر است این ساختمان که بنام صفه صاحب معروف است درزمان سلطنت ملکشاه (۴۶۵-۴۸۵)هجری بنا شده .

گنبد دیگری نظیر آن توسط تاج الملك رقیب خواجه نظام الملك درسمت شمال مسجد احداث گردیده که از نظر صنعت آجرکاری وخطوط کوفی آجری نمونه منحصر بفردی در عالم ساختمانهای تاریخی اواخر قرن پنجم و بلکه سایر قرون بعدنیز میباشد .

این بنا که بنام گنبد خاکی نیز شهرت دارد دارای تاریخ سال ۴۷۱ هجری وخوشبختانه از هرجهة سالم مانده این مسجد درسال ۵۱۵ هجری آتش گرفت ولی بزودی تعمیر گردید چنانکه از کتیبه بالای سر درب قسمت شمال شرقی مسجد مفهوم میگردد از قرار معلوم در زمانی بین این تاریخ وآخردوره سلجوقی مسجد دوباره باسلوب چهار ایوانی بنا گردیده است .. -

ازملاحظه ومشاهده این بنا که دارای آجرکاری بی‌نظیری میباشد چنین بدست میآید که نقشه کامل این بنا قبل از شروع ساختمان در فکر سازنده آن طراحی وتوجیه شده بود مستر اریك شیرودر[1] درکتاب «صنایع ایران» آنرا باکمال وضوح شرح داده وثابت میکند که این گنبد کوچك که قطر آن از داخل بیش از ۱۰ متر نیست باگنبد کاملی که مهندسین پس ازکشف اصول ریاضیات عالی توسط نیوتون تعین نمودند مطابقت. تام دارد پس ملاحظه میشود که شش قرن قبل از زمان نیوتون گنبد کامل از روی اصول ریاضی ساخته شده است و این مطلب افتخار بزرگی است که نصیب معماران دوره سلجوقی گردید .

دیگر بنای مسجد جامع گلپایگان و مناره‌ای است که از بناهای دوره سلجوقی (متعلق بزمان محمدبن ملکشاه است) از حیث نکات فنی و ساختمانی دارای امتیازات دیگری برابنیه هم‌دوره خود میباشد و بطوریکه از طرز ساختمان وآثارباقیمانده آن معلوم

میشود این مسجد هم از مساجد اوایل قرن ششم هجری است که نسبت به برخی از آثار دیگر ایندوره محفوظتر و سالمتر است .

در برسیان اصفهان مسجد کوچکی است بسبك مسجد سلجوقی در اصفهان ولی فقط قسمت گنبد و اطاق آن از این دوره میباشد تاریخ محراب آن ۵۲۸ هجری است .

در زواره واردستان اصفهان دو مسجد از عهد سلجوقیان باقیمانده مسجد زواره در سال ۵۳۰ هجری ساخته شده این مسجد بیشتر ازاین لحاظ شایان اهمیت است که ظاهراً بسبك ساختمان چهارایوانی ساخته شده (۱)

گیچبری محراب کتیبه دور شبستان و تزئینات درون طاقها نمونه عالی از کارهای هنری این دوره بشمار میرود.

مسجد اردستان بتاریخ ۵۵۳ هجری ساخته شده آثاری از ساختمان قدیمی قبل از سلجوقیان مخصوصاً در قسمت غربی مسجد دیده میشود ابنیه دیگری نیز ازاین دوره مانند مناره‌ها و مقابر و مدارس برجامانده وآنچه ازمدارس بنظر میرسد منسوب بدوره خواجه نظام‌الملك وفرزندان او است که در دوره سلجوقیان سمت وزارت داشته‌اند .

از جمله مدارس دوره نظام‌الملك مدرسه و مسجد خواف است که از مدارس نظامیه بشمار میرود و امروز جز چند دیوار ویرانه و قطعاتی از کتیبه‌های کوفی بی‌نهایت زیبا چیزی از آن باقی نمانده است .

۲- برجهای آرامگاه

قسمت دیگر ازابنیه عهد سلجوقی که اهمیت بسزائی دارد برجهای آرامگاه راباید دانست . ساختمان اینگونه برجها در اوائل اسلام در نقاط شمالی ایران معمول بوده و از قرائن امر اینطور استنباط میشود که منشاء آنهم شمال کشور ایران باید باشد .

در عهد سلجوقی ازساختمان اینگونه برجها پیروی گردیده آرامگاههای چندی مانند پیر علمدار دامغان ۴۱۳ هجری و گنبد علی ابرقو ۴۴۶ هجری و چهل دختران دامغان ۴۴۸ هجری و برج معصوم زاده مهماندوست نزدیکی دامغان ۴۹۰ و برج مؤمنه خاتون در نخجوان ۵۸۲ هجری ومیل رادکان در رادکان بین مشهد وقوچان ۶۸۰ هجری و برج کیشمار خراسان متعلق بهمان زمان و برجهای دیگر از جمله برج طغرل در ری احداث نموده‌اند علاوه برپیروی ازسبك معماری ابنیه ایرانی برروی بدنه این برجها هم کتیبه‌های کوفی و تزئینات زیبای دیگری احداث نموده‌اند که منحصراً ابتکار وسلیقه هنرمندان ایرانی

۱- آثار ایران تألیف گدار ص ۲۹۸

آنها را بوجود آورده است .

کسانیکه در ابنیه اسلامی تتبع و بررسی نموده‌اند معتقدندکه خط کوفی برای بکار بردن در ابینه از هرخط دیگری مناسبتر بوده ذوق و سلیقه خاص ایرانی آنرا باقسام و انواع گوناگون در آورده و برای زینت دادن ساختمان ها بکار برده است و درعهد سلجوقی این عمل بطورکامل ومشخص انجام گرفته وسرمشق دوره‌های دیگر شده است .

چنانچه با ملاحظه کتیبه مسجد خواف وبرج‌های آرامگاه پیرعلمداروچهل دختران ومنارها که بعداً ذکرشان خواهدآمداهمیت این شیوهٔ کاملا واضح و ثابت میگردد .

آرامگاههای دیگری نیز از عهد سلجوقی بیادگار بر جا مانده که بشکل مدور یا شش ترك احداث شده اسلوب معماری آنها شبیه بقسمت چهارگوش مساجد دوره سلجوقی است باین معنی که بنای چهارگوشی ساخته ودربالا آن را بهمان سبك که ذکرش گذشت بصورت شش گوش در آورده‌اند و روی آن سقفی قرارداده بالای سقف هم گنبدی داشته که عموماً از بین رفته است .

از اینگونه آرامگاهها فعلا دو عدد در مراغه باقی است که یکی ازآنهاکاملترمانده وبگنبد سرخ معروف است (٥٤٢ هجری) و بطوری که دیده میشود تا اندازهٔ بمساجدعهدسلجوقی شباهت دارد و کنبد دیگری شبیه بآن بوده که فعلا خراب‌تر ازگنبد سرخ است وگنبد غفاریه نام دارد وبازبنای دیگری بهمین طرح واسلوب منتهی بزرگتر درهمدان است که به گنبد علویان موسوم است متأسفانه این بنا دوچارخرابی فراوان شده وگچبریهای نفیسش آسیب دیده‌است .

۳ـ منازه‌ها

قسمت دیگرابینه عهدسلجوقی که شایسته ذکراست ساختمان مناره‌هامیباشددراین باب آنچه تاکنون معلوم شده و احتمال میدهند این است که احدات منازه ابتداء در سوریه معمول بوده‌و بعداً ایرانیان اقتباس نمودندبا این اختلاف که در سوریه منازه‌ها را چهارگوش وبا سنك میساختند ولی در ایران منازه‌ها را مدوربا پایه‌های چهارگوش یا شش گوش احداث کرده‌اند و این سبك بنا را مظهر تزئینات وآجر کاری ظریف و کتیبه‌های کوفی زیبا ومقرنس‌کاری شیوا قرار داده‌اند! در این‌جا برای روشن‌ساختن مطلب نام یکعده از منازه‌های مهم را میبریم :

منازه مسجد جامع دامغان (٤٥٠ با قید احتمال) و منازه تاریخانه دامغان (٢٠ ـ٤١٧) منازه چهل دختران اصفهان (٥٠١) و منازه گلپایگان (ظاهراً اوایل قرن ششم)

مناره بسطام (٥١٤) مناره سمنان (قرن پنجم) مناره ساوه (٥٠٤) و مناره زواره (٤٦١) و مناره مسجد برسیان (٤٩١) و منازه خسروگرد نزدیك سبزوار (٥٠٥) و مناره سین نزدیك اصفهان (٥٢٦)ـ مناره ساربان اصفهان (بین ٥٢٥ـ٥٥٠)ـ و دو مناره طبس.

منارههای زیادی از زمان سلجوقیان باقی است در بین این ابنیه نمونههای عالی آجرکاری دیده میشود انواع منارهها ازکوتاه وضخیم تا منارههای بلند که قسمت بالای آن باریك و ظریف است متعلق باین دوره است.

تزئین این منارهها عبارتست از نقشهای آجرکاری که تکرار شده و گاهی تمام بدنه را میپوشاند تا بمناطق مختلف و قسمتهای هندسی ختم میشود کتیبه روی آن با آجر بطور برجسته ساخته شده است استعمال کاشی برای تزئین مناره در اواخر این دوره نمایان میشود.

در بیان صنعت سلجونی ومعماری آن دوره بدون آنکه شرحی در باره مقبره سلطان سنجر آخرین پادشاه سلجوقی گفته شود کافی نیست این مقبره درمرو (مروشاهجهان) مرکز حکومت سنجر سلجوقی واقعشده بناء آن شامل ساختمان بزرگی است که دورگنبد آن اطاقهائی دارد طبقه پائین آن آجری بشکل چهار کوش و هر ضلع آن ٢٧ متر است که دیوارهای مستقیم آن ببلندی ١٤ مترمیباشد روی گنبد از کاشیهای آبی رنك پوشیده شده.

نتیجه ـ بطورکلی معماری دوره سلجوقیان حائزکمال اهمیت است گذشته از جنبه فنی نکات تزئینی آن جالب توجه میباشد استعمال کاشی رنگی در ابنیه از این زمان شروع و روی بعضی از برجهای مقبرهای نمونههایی ازآن دیده میشود خلاصه آنکه تکامل معماری سلجوقیان بیشتر در تناسب شکل و عظمت و استحکام ساختمان و ابینه است و قسمت دوم آن زیبائی و نقش و نگار و تزئینات آن است که تابع استحکام بنا واقعشده.

سایر صنایع دورهٔ سلجوقیان

١ ـ سفال سازی

پس ازشروع حکومت سلاجقه در ایران صنعت سفال ترقی سریعی نمود که در تمام دوره سلاجقه ادامه یافت و گاهگاهی سبك نو وطرز عمل جدیدی در آن بکار میرفت در اوایل این دوره بساختن سفال اهمیت داده میشد لیکن بتدریج به تزئین ظروف سفالی پرداختند بطوریکه بهترین ترسیم وطرح درزمان سلجوقیان روی ظروف سفالی آنزمان نقش می بست وعالیترین سفالهای دوره سلجوقی که از لحاظ رنك و شکل و ترسیم قابل کمال ملاحظه است متعلق

باواخر این دوره است که تا زمان حمله مغول تکامل آن ادامه داشته است .

اگر چه در بسیاری از نقاط ایران سفال ساخته میشد ولی درکاشان که مرکزساختن سفال ایران بود این صنعت پیشرفت کاملی حاصل کرد از دیگر مراکز سفال سازی شهرری بوده است و همچنین شهرهای ساوه ـ نیشابور ـ شوش ـ تبریز درتهیه‌سفال‌مرغوب‌شهرت داشتند ـ در آق گندنزدیك میانه بین‌تبریز وزنجان سفال سفید رنك ساخته میشدکه اشکال حیوانات‌تاریخی‌روی‌آن‌نقش‌میگردید.

بطور خلاصه میتوان گفت که دوره سلجوقیان ازادواری بوده است که ابتکار ومهارت زیاد در فن سفال سازی بکار رفته اشکال و رنگهای جدید در سفالهای آنها دیده میشود و همچنین برجسته‌کاری با نقشهای قالبی و حکاکی و ساختن ظروف لعاب دارکاشی وکاشی مینائی وطلائی مانندکاسه و بشقابهای شفاف با اشکال‌وصور حیوانات وظروف مشبك گرانبهائی ساخته و پرداخته میشد .

بعقیده برخی از هنرمندان ساختن همین‌ظروف مینائی یا تزئین رنگارنك وطلائی محرك و عامل بزرگی برای تکمیل فن نقاشی و ساختن تصاویر درایران بوده است و تعقیب همین هنر است که در ازمنه بعد درکار مینیاتورسازی وتصاویر ومجالس دستی‌کتب مصور ادامه یافته و باعای درجه ترقی هنری نایل شده

۳ـ فلزکاری

اگر چه مقداری نمونه‌های مفرغی‌ومسی‌ازاین دوره موجود است واشیائی هم‌باشکال مختلف متنوع از فلز ممزوج مفرغ ومس و یـا نقره دیده میشود لیکن از نظر صنعتی اهمیت فـلزکاری سلجوقیان بیشتر شامل نقره کاری آن است هم‌اکنون در موزه ارمیتاژ شوروی‌کتری موجود است که فلز اصلی آن مس است لیکن‌کتیبه روی آن بـا خط‌کوفی نقره کوبی‌شده همچنین درموزه تاریخی‌استکهلم سوئد جام نقره شکیلی میباشدکه بانوشته کوفی تزئین گردیده و دسته آن از مفرغ ساخته شده است .

کارهای مفرغی این دوره دارای اشکال زیاد ومتنوع است وبطورکلی‌با نقره‌آرایش شده وکتیبه‌های ظریف‌کوفی از خصائص فلز کاری زمان سلجوقی است . شمعدانهای‌کوتاه و سنگین که مصور بتصاویر پـرندگان و حیوانات و اقسام آرایشهای‌گل و بوته بـرجسته میباشد متعلق بهمین دوره است .

همچنین بشقابهای نقره زمان سلجوقی در عالم صنعت و آرایش شهرت تاریخی دارند سایر اقسام ظروف مختلفه مانند قاشق وگلاب پاش ـ کمربند ـ زینتهای یراق و دست‌بند و فنجان و سینی و آفتابه و زنجیرهای نقره این عهد مشهورند .

نقره‌کاری زمان سلجوقی بعلت‌ظرافت‌واستحکام‌معروفیت‌جهانی‌دارداگرچه این‌اشیاء

محکم و از نظر شکل و ساختمان بسیار عالی ساخته شده ولی در جزئیات بعضی از نقشه‌ها دقت زیاد بکار نرفته با وجود این بطور کلی نقشه‌ها معرف علاقه هنرمندان و ابتکار صنعتگران نیز میباشد . خط کوفی که مورد استعمال زیاد در صنایع نقره سلجوقی دارد بسیار جالب است و در زمینه و طرز آن تنوع زیادی دیده میشود .

بزرگترین ظرف نقره زمان سلجوقی سینی الب ارسلان است که اکنون در موزه صنایع ظریفه بوستون قرار دارد این سینی هدیه‌ای است که ملکه بپادشاه تقدیم نموده و تاریخ آن سه سال بعد از جلوس الب ارسلان میباشد اسم شاه و ملکه باتمام القاب آنان واسم صنعتگر که به « حسن الکاشانی » موسوم است با خط زیبای کوفی بیك اندازه نوشته شده است شکل سینی مدور پشت آن ساده است و از نقره نسبتاً نازك ساخته شده و شاید دراصل آنرا برای این ساخته‌اند که توی ظرف دیگر یا روی پایه قرار داده شود در داخل لبه سینی در وسط آن کتیبه‌ئی بسیار عالی بخط کوفی حك شده و حاشیه‌ئی دارد و زمینه کتیبه طرحی است از گل که دارای برگهای پنج پر و هفت پر میباشد و نوك آنها پیچیده است این طرح در صنعت سفال و تزئین عمارات آنزمان نیز دیده میشود .

در بالای این حاشیه کوفی يك جفت غاز وبروی یکدیگر نقش شده و پاهای آنها طوری محکم بزمین گذاشته شده که در داخل زمین فرو رفته است در قسمت پائین حاشیه دو بز کوهی بالداری است که نقوش آنان جالب توجه است در طرح و نقش بعضی قسمتها چندان دقتی بعمل نیامده واز این حیث مانند ظروف نقره معمولی میباشد کلیه نقوش با دست کنده شده و علائمی نیست که بنماید از روی اندازه رسم شده باشد این سینی عالی بهترین نمونه صنعت فلزسازی عصر سلجوقی است .

۳ـ بافندگی

اگرچه بافندگی ازصنایعی است که همیشه در ایران مقامی ارجمند داشته ولی برخی ازمحققین معتقدند که از بعضی جهات این صنعت درزمان سلجوقیان ترقی کرد بااینکه بیش از پنجاه قطعه از پارچه‌های آن دورهٔ در دست نیست لیکن ازهمین قطعات باقیمانده نقوش وتصاویر متعدد بدست میآید .

ازنمونه‌های پارچه‌ای که ازاین دوره بدست آمده يك قسم پارچه ابریشمی است که با تغییر نور تغییر رنگ میدهد ونیز یکنوع دیگر از پارچه ابریشمی مشبك و نازکی دیده شده که برروی آن طرح حیوانات وخطوط کوفی بسیار عالی نقش بسته رنگهای آنها عبارتست ازسبز وسفید روی زمینه طلائی وقرمز تیره وقهوه‌ای.

در موزه لوور يك قطعه پارچه ابریشمی سفیدی است که نقشه آن نیز برنك سفید است

وبقدری ریز وظریف بافته شده که نقش آن دیده نمیشود مگر آنکه آنرا از یك طرف نگاه کنند. روی بعضی ازپارچهٔ های ابریشمی طرح مفصل و پیچیده مانندی‌بشکل پرندگان وحیوانات وطیورخیالی با خطوط کوفی مشاهده میشود

لیکن‌در مورد صنعت قالی بافی با آنکه این صنعت در آن عهد معمول بوده است تا آنجاکه اطلاع داریم نمونه‌ای از صنعت قالی بافی دورهٔ سلجوقی تا کنون بدست نیامده است.

۴ـ گچبری

ازملاحظه ومداقه‌درانواع گچبری این‌دوره که‌اغلب مزین‌به شاخ و برگ وگل‌وبوته و تقوس هندسی‌وخطوط‌وکتیبه‌های مختلفه‌کوفی است میتوان. بظراقت و هنرمندی و زیبائی این فن ظریف دورهٔ سلجوقی پی‌برد.

پیچیده‌تروظریفتر ازاین‌نوع گچبریهای‌داخل‌مساجد وروی طاقها گچبریهای مختلف محرابهااست که‌ازاین‌عصر بیادگار مانده‌واین‌نوع گچبریهائی که‌شامل زیباترین‌وظریفترین مجموعه‌گچ‌کاری است دارای‌نقوش مفصل‌پرکار دقیق وخیرهٔ‌کننده‌است که‌دربالای‌محراب و اطراف‌آن خودنمائی می‌کند.

ازاینگونه‌محرابهای قدیمی محراب‌مدرسه‌معروف خارجرد خراسان است که‌درحدود ٤٦٠ ساخته‌شده‌یکی‌دیگر ازمحرابهای‌مشهورمحراب‌امامزاده کراردر بوزون‌اصفهان است که مورخ‌بسال ٥٢٨ هجری‌میباشداین‌محراب‌اکنون در موزهٔ ایران باستان نگاهداری میشود (بوسیلهٔ‌نگارنده‌درسال ۱۳۱۶ بموزهٔ تهران‌منتقل گردید) کتیبه‌آن‌بخط نسخ‌نوشتهٔ شده‌واین کتیبه از اولین نمونه‌های خط نسخ گچبری است که باین شیوه تزئین یافته زیراکه قبل‌از این تاریخ در کتیبه‌ها بدون استثناء خط کوفی بکار میرفته است محراب مزبور "مورد توجه‌کامل باستان شناسان و مخصوصاً کسانی است که با آثار هنری‌و ظریفه سلجوقی سروکاردارند.

محراب‌مسجدجامع برسیان‌وزواره‌اصفهان ازنظر گچبری‌وخطوط‌موردتوجه‌میباشند.

محراب گنبد علویان همدان ازنظر گچبری قابل ملاحظه‌است بعقیدهٔ‌پرفسور پوپ که میگوید: « از جهت نمایاندن مهارت‌در عمل وقشنگی‌نقشه ونفاست و زیبائی درجزئیات از شاهکار های این نوع صنعت محسوب میشود .» نقشه گچبری داخل‌این مقبره با نفیسترین‌نقشه قالیهای شرقی برابری‌میکند.

همچنین‌حاشیه‌زیبای‌کتیبه‌کوفی مدرسه حیدریه قزوین را هم بایستی‌در عداد گچ ـ بری گنبدعلویان‌همدان‌محسوب نمود.

با مطالعهٔ شرحی‌که در این فصل گذشت معلوم شدکه از زمان قتل طغرل تا آغاز

سلطنت محمود بن محمد پایتخت سلاجقه در اصفهان بوده واز دوران محمود تا پایان انقراض این سلسله همدان را بپایتختی انتخاب نموده بودند لیکن سلطان سنجر شهر مرو را که در آن زمان ملقب به مرو شاهجهان شده بوده پایتخت امپراطوری خود قرار داد. این شهر که ممتازترین و آبادترین ناحیه ممالك سلجوقی بوده تا زمان استیلاء وحشیان غز موقعیت سرشار از آبادی ونام بلند خودرا حفظ کرده متأسفانه با انهدام مرو شاهجهان می‌توان بصراحت گفت که آبادترین شهرهای دنیای متمدن آنزمان که از مراکز معتبر علم و هنر جهانی بشمار میرفته ازصفحه تاریخ تمدن عمومی دنیا معدوم گردید.

سلاجقه تا سال ٥٤٨ هجری در ماوراءالنهر وتوران ومدت صد وبیست سال (٥٧٧ هجری) در خراسان وتازمان‌قتل طغرل‌سوم درعراق‌بمدت صد وشصت سال‌سلطنت‌نموده‌اند.

سلاجقه بزرگ شامل شش تن ازسلاطین این سلسله میباشند که بترتیب بایستی طغرل‌اول والب ارسلان‌وملك شاه وبرکیارق ومحمد و سنجر نام برده شود مدت حکومتشان از٤٢٩ ـ ٥٥٢ هجری است.

و نیز حکومت اولاد و اعقاب سلطان محمد را درری وکردستان و همدان که شامل‌نه تن میباشند و بنام سلاجقه عراق شهرت دارند مدت حکومتشان از ٥١١ ـ ٥٩٠ هجری هفتادو نه‌سال‌میشود بشرح‌زیراست که‌بدست‌اتابکان‌آذربایجان منقرض شدند.

اسامی سلاجقه بزرك ومدت حکومت هریك

١ ـ رکن‌الدین‌ابوطالب طغرل	٤٢٩ــ٤٥٥
٢ ـ عضدالدین ابوشجاع الب ارسلان	٤٥٥ــ٤٦٥
٣ ـ معزالدین ابوالفتح ملکشاه	٤٦٥ــ٤٨٥
٤ ـ رکن‌الدین ابوالمظفر برکیارق	٤٨٥ــ٤٩٨
٥ ـ غیاث‌الدین ابوشجاع محمد	٤٩٨ــ٥١١
٦ ـ معزالدین ابوالحارث سنجراحمدبن ملك شاه	٥١١ــ٥٥٢

٢ ـ سلاجقه عراق

١ ـ مغیث‌الدین ابوالقاسم محمود	٥١١ ــ ٥٢٥
٢ ـ غیاث‌الدین داود	٥٢٥ ــ ٥٢٦
٣ ـ رکن‌الدین ابوطالب طغرل ثانی	٥٢٦ــ٥٢٩
٤ ـ غیاث‌الدین‌ابوالفتح مسعود	٥٢٩ ــ ٥٤٧
٥ ـ معزالدین ابوالفتح ملك شاه ثانی	٥٤٧ــ
٦ ـ غیاث‌الدین ابوشجاع محمد ثانی	٥٤٧ ــ ٥٥٤

۷ ـ غیاث‌الدین ابوشجاع سلیمانشاه ۵۵۴—۵۵۶
۸ ـ رکن‌الدین ابوالمظفر ارسلانشاه ۵۵۶—۵۷۱
۹ ـ رکن‌الدین ابوطالب طغرل سوم ۵۷۱ — ۵۹۰

اینك بشرح حال طبقه دیگر سلاجقه که سلاجقه کرمان باشند میپردازیم.

فصل چهارم

سلاجقه کرمان.- (۴۳۳-۵۸۳ هجری).

سلجوقیان کرمان یازده تن بودند که مدت ۱۵۰ سال در کرمان حکومت داشتند اولین سلاجقه کرمان قاورد فرزند جعفر نواده سلجوق است که درسال ۴۳۳ فارس را متصرف شد ودرسال ۴۶۵ با برادرزاده خویش سلطان ملك شاه مخالفت نمود در جنگ اسیر ومسموم گشت مدت حکومت آن ۳۲ سال بود.

پس ازفوت قاورد فرزند اوموسوم به سلطانشاه بفرمان عم خود ملك شاه پادشاه کرمان شد پس از ۱۲ سال حکومت درسال ۴۷۶ فوت نمود.

سپس تورانشاه فرزند قاورد قائم مقام حکومت کرمان شد وپس ازمدت ۱۳ سال حکمرانی درتاریخ ۴۸۹ بدرود حیات گفت بعد از تورانشاه فرزند اوایران شاه بحکومت رسید پس ازپنجاه سال حکومت در تاریخ ۴۹۴ درگذشت. چون ایران شاه فوت نمود نوبت حکومت را ارسلان شاه یافت که اونیز درتاریخ ۵۳۶ دارفانی رابدرود گفت. جانشین اوفرزندش مغیث‌الدین محمد حکمران گردید چند تن ازبرادران خود راکشت ویاکور کرد مدت چهارده سال حکومت کردودر سال ۵۵۱ فوت نمود جانشینی اوبفرزندش طغرلشاه رسید طغرلشاه پس‌ازمدت ۱۲ سال بسال ۵۶۱ درگذشت قریب مدت ۲۰ سال آتش نفاق واختلاف مابین فرزندان ارسلان شاه وتورانشاه روشن بود وهرکدام مدتی بر یکدیگر مستولی وحکومت مینمودندوازعلل موثراز بین‌رفتن سلاجقه کرمان‌همین‌اختلاف‌مابین دوبرادر بوده است که در مدت حکمرانی‌آنان بکرمان‌صدمات موثری وارد شد. آخرین سلاجقه کرمان محمد شاه فرزند بهرامشاه بودکه دوچار مخالفت‌مبارکشاه سلجوقی گردیدو بااینکه محمدشاه ازسلطان‌ارسلان طغرل برای استیلاء برمبارکشاه کومك گرفت ومبارکشاه را متواری ساخت لیکن گرفتارحمله دشمن قوی‌تری مانند ملك دینار که‌ازقوم غزان بود (سال ۵۸۳) شد و بدین ترتیب کرمان بتصرف ملك‌دینار درآمد و سلاجقه کرمان ودولت قاوردیان دوچار انقراض گردیدند. ـ

فهرست اسامی سلاجقه کرمان و مدت حکومت هریك از آنان

۱ ـ قاوردبن جعفر ۴۳۳ — ۴۶۵
۲ ـ سلطان شاه بن قاورد ۴۶۵—۴۷۶

۳ ـ تورانشاه بن قاورد	۴۷۶—۴۸۹
٤ ـ ایرانشاه بن تورانشاه	۴۸۹ — ۵۳۰
٥ ـ ارسلانشاه تورانشاه	۵۳۰ — ۵۳٦
٦ ـ مغیث‌الدین محمد ارسلانشاه	۵۳٦ — ۵۵۱
۷ ـ طغرلشاه بن مغیث‌الدین	۵۵۱ — ۵٦۳
۸ ـ ارسلانشاه بن مغیث‌الدین	۵٦۳ — ۵۷۳
۹ ـ تورانشاه بن مغیث‌الدین	۵۷۲ — ۵۸۳
۱۰ - بهرامشاه بن تورانشاه	
۱۱- محمد شاه بن بهرامشاه	

سلاجقه روم :

درزمانیکه قتلمش فرزنداسرائیل سلجوقی درجنگ باالب ارسلان در گذشت الب ارسلان تصمیم گرفت قتلمش را بکیفر رسانده واز بین بردارد لیکن باشاره خواجه نظام الملك وزیر باتدبیرش سلیمان قتلمش را مأمور نمودکه بلاد روم را بتصرف آورد سلیمان اکثر ولایت شام وآنطاکیه که تاآن زمان دراختیار کفار بود بدست آورد و بروالی حاب شرف‌الدین علی که ازجانب ملك شاه حکومت داشت درنتیجه جنگی غلبه یافت لیکن اطرافیان سلیمان چون اوراترك کردند سلیمان ازترس سعایت کنندگان درنزد الب ارسلان خود را هلاك نمود .

پس ازسلیمان داودفرزند اوقائم‌مقام پدرشد وقونیه را بتصرف آورد پس ازفوت داود قلیچ ارسلان مدت چهل سال بحکومت پرداخت و درحین نزاعی که بایکی از سرداران ارسلان سلجوقی نمود ازاسبش بزمین خورد ودر۵۳۹ درگذشت .

پس ازاوفرزندش سلطان مسعود بحکمرانی رسیدکه آنهم در سال ۵۵۸ درگذشت و مدت ۱۹ سال حکومت کرد . بعداً عزالدین قلیچ قائمقام پدرگردید و مدت بیست سال بکومك ویاری فرزندان رشیدخود حکومت کرد شهر سیواس و قسمتی دیگر از ناحیه روم رامتصرف و حکمروائی آن نقاط را ما بین آنان تقسیم کرد مرکز عزالدین در قونیه بود در سال ۵۷۹ در گذشت وپسر بزرگ خود رابنام غیاث الدین کیخسرو بجانشینی تعیین کرد .

غیاث‌الدین کیخسرو دوچار کشمکش با برادرش رکن‌الدین سلیمان شد در نتیجه غیاث‌الدین پس‌ازمدتی تحصن درقونیه از در مصالحه با برادر درآمد ایکن اطمینان نیافت ترك حکومت نمود .

چون نوبت برکن‌الدین سلیمان رسید ازخلیفه بغداد لقب السلطان‌القاهر یافت و برای تصرف گرجستان اقدام نمودکه دوچار شکست شد پس از۲٤ سال حکمرانی در سال ٦۰۲ بدرود حیات گفت .

دیگر ازسلاجقه روم عزالدین‌قلیچ ارسلان است که درطفولیت بدست امراء بحکمرانی رسید لیکن عده‌ئی بسراغ غیاث‌الدین کیخسرو عموی آن رفته غیاث‌الدین را بقونیه آورده بحکمرانی‌واداشتند درنتیجه عزالدین‌قلیچ محبوس‌عموی خودشد طولی نکشید که غیاث‌الدین هم درجنگی که باکفار نمود کشته شد ۶۰۹ . پس ازاوعزالدین کیکاوس وعلاءالدین کیقباد به ترتیب یکسال ودیگری ۲۶ سال حکمرانی کرده وعلاءالدین کیقباد درسال ۶۳۶ باشاره فرزندش مسموم شد سپس‌فرزنش غیاث‌الدین کیخسرو بحکمرانی پرداخت مدت حکومت‌آن هشت سال است ودر سال ۶۴۴ پس از زد خوردی با یکی ازامراء چنگیزی درگذشت . و رکن‌الدین‌سلیمان‌بمقام حکمرانی‌رسیدوبااینکه برادراوعلاءالدین کیقبادنسبت برکن‌الدین اظهارانقیاد نمود لیکن بعلت بیمی‌که ازعلاءالدین داشت اوراکشت طولی نکشیدکه خود اونیز درسال ۶۶۴ بفرمان آباقاخان پس ازمدت ۲۰ سال سلطنت کشته شد پس‌ازاو کیخسرو فرزند سلیمان که طفل بود قائمقام پدر شدۀ واونیز در سال ۶۸۲ در آذربایجان بقتل رسید سپس نوبت حکمرانی به غیاث‌الدین مسعود که دوچارمخالفت ارغون خان کیخاتو وسولاجو بود رسید و سپس کیقباد فرزند فرامرزکه برادر زاده غیاث‌الدین بود بحکم غاران خان بحکومت روم رسید وطولی‌نکشیدکه بدست غازان، ازبین رفت ودرنتیجه سلسله سلاجقه روم نیز منقرض گردید .

بدین ترتیب حکومت سلاجقه روم (۴۷۰ ـ ۷۰۰ هجری) تاحدود اوایل قرن هشتم دوام داشت تااینکه بدست ترکان بکلی ازبین رفت .

سلاجقه‌شام (۴۷۸ ـ ۵۱۱ هجری) .

درزمان مقتدر خلیفه حکومت بلاد موصل وبعضی ازنواحی‌آن تعلق به ناصرالدوله و سیف‌الدوله داشت ناصرالدوله موصل را مرکز خود ساخته وسیف‌الدوله درشام بحکمرانی پرداخت این دوبرادر نسبت بیکدیگر باکمال محبت و صمیمت رفتار مینمودند وهمواره در تربیت و حمایت علماء وفضلاء می‌کوشیدند تا آنکه والی مصر آخشید لشکری بجانب حلب‌کشید میان او وسیف‌الدوله جنگ سختی رویداد باآنکه یکبار سیف‌الدوله به مصریان غلبه‌کردوعده زیادی‌اسیرگرفت وروی بدمشق برد وباردیگرآخشید حلب راتصرف نمودلیکن بعداً ما بین‌آن‌دو مصالحه برقرارشد وحلب و حمص‌وآنطاکیه بسیف‌الدوله وسایر بلاد شام به‌آخشید تعلق یافت چون‌آخشید فوت نمود حکومت تمام بلاد شام تا آخر عمر درکف سیف‌الدوله آمد پس ازمرگ سیف‌الدوله برادرش ناصرالدین حسن‌که کنیه او ابوالهیجا بود ودر موصل حکومت‌مینمود وارث حکومت برادر گردید طولی نکشیدکه بعلت شدت علاقه به‌برادرخود دوچار اختلال حواس شده وازطرفی‌هم‌فرزندش عمدةالدوله برعلیه پدر درموصل بشورش پرداخت وپدررا درقلعه محبوس ساخت‌ناصرالدوله در همین‌ضمن در

گذشت .

درسال ٤٧١ تاج‌الدین فرزند تتش حلب ودمشق را فتح کرد وبا آنکه مصریان از درمخالفت بااو درآمدند لیکن برلشکرمصریان غلبه یافت .

در سال ٤٧٩ سلطان ملك شاه برای سرکوبی تتش برادرش به حلب شتافت چون یارای مقابله با برادر خود ندید فرار اختیار نمود ملك شاه قیم‌الدولـه را بحکومت حلب منصوب ساخت وخود بجانب بغداد عزیمت کرد تتش پس از مرگ ملك شاه مجدداً بدیار شام وحلب‌رفت قیم‌الدوله سر باطاعت گذاشت سپس بموصل شتافت حاکم موصل راکه ابراهیم نام داشت بحبس انداخت .

پس‌ازدرگذشت تتش ولایاتش مابین پسرانش تقسیم شد بدین ترتیب که وفاق برایالت دمشق ورضوان درحلب حکومت یافتند وپس ازاختلافی که میان دو برادر حاصل شد نتیجه بمصالحه کشید وازسال٤٩٠ ببعد مقرر شدکه وفاق دردمشق نام رضوان برادر بزرگترخود را درخطبه برنام خود مقدم سازد .

رضوان در سال ٥٠٧ در حلب در گذشت پسرش الب‌ارسلان قائمقام او شد . دوره حکومت الب‌ارسلان وفرزندش چندان طولی نکشیدکه هردو درگذشتند سپس مدتی‌حکومت باابن بهرام بود تااینکه در محاربه بـا کفار (٥١٨) ابن‌بهرام کشته شد و پسرعمش که در ماردین حکومت میکـرد جسد اورا بحلب منتقل ساخت وحلب را بتصرف درآورد و مدتی وضع حکومت سلاجقه شام دوچـار اغتشاش شد و بعضی ازسرکردگان و امراءکه درسلك ممالیك‌تاج‌الدوله‌تتش‌بودند وهمچنین تاج‌الملك وشمس‌الملوك بحکومت پرداختند وآخرین آنان‌که اسمعیل شمس‌الملوك ومحمود والـی دمشق باشد اولـی بعلت ظلم و جور فراوان و دومی‌بواسطه تجاوزکاری نتوانستندکاری ازپیش ببرندتاآنکه‌شمس‌الملوك‌دردمشق بسال٥٢٩ کشته شدومحمودهم که بالحافظ‌الدین‌الله ملقب شده بود مسموم گردید بدین ترتیب حکومت دمشق‌بگماشتگان‌خلفای‌اسماعیلیه تعلق گرفت ودرسال ٥٤٩ بساط سلطنت سلاجقه شام بطور کلی برچیده شد وعنان ملك‌آنان بدست نورالدین محمد واتابك زنگی منتقل گردید .

فصل پنجم
اتابکان

سلاطین سلجوقی فرماندهی امور لشکری واداره سپاهی خود را بعده‌ای ازترکان که امتحان خود را درجانبازی وصمیمت وفداکاری بمنصه ظهور رسانیده ودر راه اطاعت و انجام اوامر از هیچگونه جانبازی دریغ نمیکردند واگذار مینمودنـد ضمناً هرکدام از سلاطین و وزراء وعمال دستگاه سلاجقه عده‌ای از اینقبیل ترکان فداکار را بعنوان

غلامان اختصاصی درخدمت خود پذیرفته وبخدماتی که مناسب حال وفراخور استعدادشان بود میگماردند.

دراین بین عده‌ای از غلامان خاصه و ترکان آزموده ازتوجه وعنایات شهریاران سلجوقی وفرصت وقرایت بادستگاه استفاده نموده بمیزان استعدادولیاقتی که داشتند بتدریج ازپایه غلامی وخدمه خاصه بمقامات و مناصبی نایل میشدند وازآنجاکه سنت وعادت سلاجقه براین جاری شده بودکه شاهزادگان و اولاد خوردسال خود را برای فراگرفتن امور جنگی ودلاوری یادرموقع فرستادن بنقاط مختلفه کشور بمنظور حکومت به‌ترکان می‌سپردند ودر واقع ترکان وظیفه سر پرستی شاهزادگان را بعهده میداشتندآنان را درکلام ترکی اتابك (پدر بزرگ) مینامیدند.

آتا بمعنی - پدر وبك بمعنی بزرك است.

بدین ترتیب اغلب ازاین اتابکان همان طورکه گذشت ازمقام ومنزلت وهمجواری با شاهزادگان استفاده کرده هرکدام درناحیه‌ئی ازممالك سلجوقی برای خود دست بتشکیل دولتی میزدند.

ازاین سلسله‌ها آنچه باتاریخ ایران ارتباط دارد سلسله اتابکان فارس وآذربایجان ولرستان وسلسله خوارزمشاهی است که اینك بشرح هرکدام ازآنان اشاره مینمائیم.

اتابکان آذربایجان -موسس این سلسله شمس‌الدین ایلدگز اتابك و شوهر مادر ارسلانشاه بود نامبرده جزءغلامانی بودکه درایام دولت‌سلطان‌مسعود سلجوقی‌ازدشت‌قبچاق بوسیله بازرگانی‌خریداری شده و چون به سلطان مسعود رسید بعلت‌کراهت منظرمورد توجه نبود تاآنکه شمس‌الدین ایلدگز را باداره امورآشپزخانه واداشتند پس از چندی که آثارکفایت ولیاقت از مشارالیه دیده شد در دربار سلطان مسعود تقرب‌یافت وبنا بتصویب سلطان دختر برادر طغرل که برادرزاده سلطان بود بحباله نکاح‌شمس‌الدین‌درآمد.دازاین‌ببعد درسلك‌امراءوحکام‌واردشدوسپس بحکومت آذربایجان‌منصوب گردیددراین‌مأموریت بانهایت صمیمت ولیاقت خدمت نمود ونیزاصفهان رابحوزه قدرت خود افزود تاآنکه درسال ۵۶۸ بدرود حیات گفت.

پس‌ازاتابك شمس‌الدین اتابك محمد ایلدگز فرزند او مانند پدر درخدمت سلاطین سلجوقی سرباطاعت داشت تاآنکه سلطان ارسلان درگذشت وچون پسرش طغرل‌بن ارسلان هفت‌سال بیش نداشت با کومك اتابك محمدبسلطنت رسید. اتابك تازمان حیاتش ۵۸۱ با کمال استقلال سمت فرمانفرمانی عراق و آذربایجان را داشت. اتابك محمدکه جهان پهلوان نیز شهرت داشت دارای چهارپسر بود که هرکدام مدتی در آذربایجان حکومت کردند ازجمله:

اتابك ارسلان است که درزمان حیات پدر در آذربایجان حکومت مینمود واز طرف طغرل منصب امیرالامرائی یافت پس ازاتابك ارسلان نوبت حکومت به قزل‌ارسلان رسید و بطوریکه ضمن وقایع سلطنت طغرل گذشت مابین قزل‌ارسلان وطغرل سلجوقی چند نوبت‌کار به پیکار وجنگ کشید تاآنکه درشهر شوال ۵۸۷ قزل ارسلان بکمك ناصرخلیفه بپادشاهی رسید ودرهمان هنگام هم بدست یکی ازامراء کشته شد .

پس‌ازقزل‌ارسلان‌نوبت حکومت‌باتابك ناصرالدین ابوبکررسید ودرتبریز بحکمرانی پرداخت‌وقتلغ اینانج هم متوجه عراق شد مدت حکومت اتابك ناصرالدین ۲۰ سال بود در سال ۶۰۰ هجری درگذشت .

درهمین موقع است که سلطان طغرل‌ازچنگ قزل‌ارسلان خلاصی یافت وروی بعراق برد ودراین مدت چهارده بار مابین قتلغ‌اینانج‌واتابك‌کار بمنازعه کشید وهمواره موفقیت با اتابك ابوبکر بوده قتلغ‌اینانج‌ازدرمخالفت باطغرل درآمد قصد داشت که بوسیله مادرخود سلطان طغرل را مسموم نماید چون نقشه اوعملی نشد (مادرش که زوجه طغرل بود درنتیجه کشف توطئه بدست طغرل کشته و مسموم گردید)نزد خوارزمشاه رفت و پس از تحریك خوارزمشاه و لشکر کشی او بعراق چنانکه میدانیم سلطان طغرل در معرکه‌ای شهید شد طولی نکشید که قتلغ اینانج هم بدست یکی از امراء تکش بقتل رسید .

آخرین اتابك‌آذربایجان اتابك مظفراست که مدت ۱۶ سال درآذربایجان حکومت نمود وچون‌سلطان جلال الدین منکبرنی عازم تسخیرآذربایجان شد اتابك مظفرالدین به بهالنجق گریخت وزوجه اوبدست سلطان جلال‌الدین افتاد و چون این خبرتأسف‌آور را شنید دوچار سکته شد و بدین ترتیب سلسله اتابکان آذربایجان مغلوب خوارزمشاهیان گردیدند .

اسامی اتابکان آذربایجان

۱ ـ شمس‌الدین ایلدگز	۵۶۸ــ۵۴۱
۲ ـ نصرةالدین محمد جهان پهلوان	۵۸۲ــ۵۶۸
۳ ـ مظفرالدین عثمان	۵۸۷ــ۵۸۲
٤ ـ نصرةالدین ابوبکر	۶۰۷ــ۵۸۷
۵ ـ مظفرالدین اوزبك	۶۲۲ - ۶۰۷
۶ ـ اتابك قزل‌ارسلان	۶۲۲ - ۶۲۲

از اتابکان آذربایجان شمس‌الدین ایلدگز و جهان پهلوان و قزل ارسلان درتایخ

ادبیات فارسی مقام بلندی دارند زیرا عده‌ای از شعراء نامی بمداحی آنان برخاسته‌اند مانند ظهیرالدین فارابی ـ افضل‌الدین ـ مجبرالدین بیلقانی ـ خاقانی وغیره ـ که بعداً بشرح تاریخچه هر کدام اشاره خواهیم کرد .

اتابکان فارس یاسلغریان ۵۴۳ ـ ۶۶۳

سلغر رئیس یکدسته از تراکمه بودکه بااولاد واتباع خود مدتها درخراسان مقیم بود بعداً بخدمت سلاجقه روی‌آورد بتدریج صاحب‌منزلت وقدری شده ازاین تاریخ فرزندان آن درفارس توطن اختیار کردند .

حکومت فارس درسال ۳۲۱ ازطرف گماشتگان خلیفه که مأمور اداره‌آن خطه‌بودند بملوك دیالمه منتقل شده ودرسال ۴۵۸ هجری سلطان ارسلانشاه سلجوقی فارس را بتصرف آورد ودست ملوك دیالمه را ازآن حدود کوتاه نمود و باین ترتیب مدت ۸۵ سال حکومت فارس را شش‌نفرازطرف ملوك سلجوقی اداره مینمودند تاآنکه درسال ۵۴۳ یکی‌ازنوادگان سلغر که سنقر نام داشت در زمان سلطنت ملکشاه ثانی برعلیه این سلطان خروج نمود و چون ملکشاه طاقت مقابله نیاورد وفرار نمود ازآن پس درشیراز و فارس سنغور واولاد او بتشکیل حکومت اتابکان فارس تأیل شدند .

این سلسله‌که سالغریان واتابکان فارس‌نامیده‌اند از ۵۴۳ ـ ۶۶۳ درفارس حکومت کردند ودراین مدت ۱۲۰ سال پانزده نفر ازایشان بحکمرانی پرداختند .

سنقرپس ازعزیمت ملکشاه در فارس بمدت ۱۳ سال پادشاهی نمود درشهرشیراز خانقاه ومسجدی‌ازخود بیادگار گذاشت وزارتش بعهده خواجه تاج‌الدین شیرازی‌که مدتی وزارت سلطان مسعود سلجوقی‌را داشت محول بود درسال ۵۷۰ درگذشت پس‌ازسنقرنوبت حکومت به برادرش اتابك مظفرالدین زنگی رسید و چون درهنگام مرگ سنقر درشیراز نبود دونفرازاقربا بش برآن‌شوریدند درنتیجه زنگی‌پیروز شدوپس‌ازمدت ۱۴ سال‌حکومت‌که توام باعدالت وخوش رفتاری بود درسال ۵۷۱ درگذشت .

پس‌ازاتابك مظفرالدین‌زنگی فرزند اواتابك مظفرالدین بحکومت فارس رسید مدت بیست سال باخوش نامی ورافت ومحبت حکومت نمود ودراحداث ابنیه و مدارس و خانقاه کوشش فراوان‌کرد مدرسه وخانقاهی‌که درجنب مسجدجامعه‌عتیق شیرازاست ازابنیه دوره اومیباشد . درسال ۵۹۱ هجری درگذشت .

وزارت این اتابك بخواجه امین‌الدین کازرونی‌که بحاتم طائی زمان خود معروف بود واگذار شده .

پس‌ازاتابك قطب‌الدین طغرل که مقتول گردید نوبت حکومت به معروفترین اتابکان فارس اتابك مظفرالدین سعدبن زنگی ‌پسرس ابوبکربن سعد رسید .

اتابک سعد بن زنگی - ازمشاهیر اتابکان فارس میباشد این اتابك معروف مردی بسیار عادل وخوش رفتارو کریم ومشوق علم وادب بود ودرمدت ۲۹ سال که بحکومت مشغول بود تمام اوقات خودرا درترقیه حال مردم و گرامی‌داشتن ادباء و بزرگان واحداث ابنیه وایجاد آبادی مصروف داشت .

باروی شهر شیراز و آثار اودرمسجد جامع عتیق هنوز باقی میباشد . درسال ٦١٤ بدست سلطان محمد گرفتار شد لیکن مجدداً حکومت فارس بآن تفویض گردید تاآنکه در سال ٦٢٠ بانیکنامی فراوان درگذشت . وزراء دوره اودوتن بنام رکن‌الدین صلاح کرمانی و ابونصراسعد بودند ـ شیخ مصلح الـدین سعدی شیرازی را در تخلص منسوب با بن اتابك میدانند .

ازوقایع مهم دوره اتابك سعد بن زنگی بیان گرفتاری او بدست سلطان محمد خوارزم است که بطور خلاصه بدین شرح است درمحاربه‌ئی که باوجودقلت لشکر بالشکریان فراوان سلطان محمد خوارزم نمود صفوف زیـادی ازاشکریان خوارزم را مجروح ومقتول ساخت و چون سلطان محمد ازرشادت اتابك متعجب شده بود دستورداد اتابك رازنده دستگیر نمایندچون اتابك دستگیر شد و بحضور سلطان محمد خـوارزمشاه رسید بواسطه حسن بیان و مراتب بزرگواری جلب عنایت سلطانی را نمود وهدایائی فراوان باواعطاء شد وبار دیگر بوسیله ملك زوزن سلطنت ایالت فارس بدو تفویض گردیدمشروط بر آنکه اتابك دختر خود ملك خاتون را بهمسری سلطان جلال‌الدین واگذار نماید وهمچنین پسرخود ابوبکر بن سعد را نزدخوارزمشاه‌فرستاده‌وقلعه اصطخر ویك قلعه دیگر رادراختیار وتصرف گماشتگان سلطان بازگذارد وهرسال‌مبلغی‌خراج برای خزانه خوارزمشاه بفرستد .

اتابك سعد با حشمت فراوان وارد شهر شیراز گشت و چون در بین راه با فرستادگان خوارزمشاه بـد رفتاری شده بود وعده‌ئی ازآنان رابهلاکت رسانده بودند در شیراز نهایت محبت را بآنـان نمود و پس از انجام تعهدات‌مصالحه بقیه مدت را باکمال قدرت سلطنت نمود .

عمیدالدین‌ابونصراسعد که از وزراء اتابك محسوب‌است درتحکیم‌اساس سلطنت اتابك بعلت فصاحت بیان و بلاغتی که داشت سهم بسزائی دارد چنانچه صاحب تاریخ وصاف نوشته است در موقعی که بعنوان رسالت نزد سلطان محمد خوارزمشاه مامور گردیده بود بحدی سلطان را ازظرافت لطف وصافی ضمیراین وزیر خوش‌آمده بودکه اورا حریف مجلس خود ساخت لیکن بعداً این وزیر صاحب سخن دردوره اتابك ابوبکر بسعایت حسودان دوچار قهر اتابك شده تاآخر عمر خود وفرزندش در زندان بسر برده تااینکه هر دو درگذشتند

پس‌ازاتابك سعدبن زنگی‌نوبت سلطنت بفرزند نامی‌آن اتابك ابوبکر بن سعد رسید.

اتابك ابوبكر بن سعد - اتابك ابوبکر بمنزله چراغ دودمان سلغریان محسوب شود زیرا پس ازفوت پدر بقدری درتقویت واصلاح امور وآبادانی شهر ورعایت جانب بزرگان وادباء وانشاء ابنیه ومدارس ومساجد همت نمودکه اورایکی ازبزرگترین پادشاهان عادل وکریم وعاقل میتوان دانست بهمین جهات طولی نکشیدکه ازطرف اوکتای قاآن بلقب قتلغ خان نامیده شدودرقرامین نام این اتابك را چنین ذکر کرمیکردند : «وارث ملك سلیمان سلغرسلطان مظفرالدنیاوالدین تهمتن ابوبکر بن اتابك ابوبکر . » ازنظر جنگجوئی وکشور گشائی توانست که بر بسیاری ازجزائر ونقاط ساحلی فارس مانند بحرین وقطیف دست تصرف دراز نماید ودرنتیجه کسب قدرت واشتهارنفود موفق شدکه نام آنرا در برخی از بلادهنددر خطبه هاذکر کنند .

اتابك ابوبکر همینکه صیت آواز چنگیزیان راشنید بمنظورحفظ تاج وتخت وآبادی وامان خطه فارس ازشرهجوم و تخریب ازیاب احترام واطاعت نسبت باوگتای قاآن درآمد باتقدیم هدایا واظهار ارادت واحترام وارسال رسول به دربار اوکتای (برادرزاده خود تهمتن را مأمور همراه داشتن تحف وهدایا و ادعیه خود بدربار اوکتای نمود) موفق شد که یرلیغ حکومت فارس را بدین ترتیب بدست آورد .

چون هلاکو بغدادرا فتح نمود مجدداً اتابك ابوبکرازنظر دوراندیشی پسرخود سعدرا برای عرض تهنیت باردوی هلاکو روانه ساخت وپس ازجلب عنایات هلاکودرحین مراجعت خبر فوت پدرخود را شنید ودرضمن راه درگذشت .

اتابك ابوبکر درپنجم جمادی‌الآخر سال ٦٥٨ درگذشت واومدت سی وپنج سال سلطنت کرد ازافتخارات بی نظیر این اتابك که موجب سربلندی و احیاء نام آن شده معاصر بودن باشیخ اجل سعدی شیرازی است .

درزمان این دو پادشاه شیراز رو بآبادی وترقی فراوان رفت وبواسطه حسن تدبیر و اطاعت اجباری ازمغول خطه فارس را قریب یك قرن ازلشکرکشی بدان قسمت و باالنتیجه ازخرابی حفظ کردند .

ضمناً چون عده‌ای از دانشمندان ایرانی که درمهاجمه خونخواران مغول ازشمال ایران بجنوب پناه‌آورده بودند حمایت کرده ونسبت بآنان ازابراز ملاطفت دریغ نمیکردند پیش ازبیش موجب شدکه بربلندی نام آنان افزوده شود .

شیخ سعدی شاعر شیرین سخن بزرك ایران در دوره این سلسله میزیست و کتاب گلستان وبوستان خودرا بنام ابوبکرسعد بانجام رسانید واو را مدح کرده است .

همچنین همام الدین تبریزی از شعرائی است که مدتی در دربار اتابکان گذرانده است .

پس از اتابك ابوبکر **اتابك محمد بن سعد ابوبکر** با آنکه در صغر سن بود بسلطنت رسید مادر این اتابك که ترکان خاتون نام داشت زنی کاردان ومقتدر بود زمام اموررا رادردست گرفت و خواجه نظام‌الدین ابوبکر وزیر را با تحف وهدایا باردوی هلاکوخان فرستاد و بدینوسیله اظهار اطاعت وانقیاد کرد ایلخان فرمان حکومت فارس را بنام اتابك محمد صادر نمود لیکن پس ازدوسال وهفت‌ماه که از مدت حکومت آن گذشت درسال ۶۶۰ هجری بعلت سقوط ازبام در گذشت .

پس ازاو **محمدشاه بن سلغرشاه** که مردی سفاك و بی کفایت بود بسلطنت رسید لیکن این اتابك بعلت خونریزی وعدم لیاقت ومخالفت ترکان خاتون و مماطله دراجراء دستور هلاکو دایر بحضور در بغداد موجب نفرت مردم گردید آخرالامر محمد شاه را مقید ساخته اجباراً نزد هلاکو اعزام داشتند وبدین ترتیب پس ازمدت‌هشت‌ماه‌ازحکومت بر کنار شد .

پس ازمحمد شاه نوبت سلطنت به سلجوقشاه رسید .

اتابك سلجوقشاه ـ درهنگامیکه محمد شاه گرفتار شده بودترکان خاتون بامشورت بزرگان عده‌ای را مأمور ساخت که باصطخر رفته سلجوقشاه راکه درزمان حیات برادر در قلعه اصطخر محبوس گشته بود برای سلطنت بشیراز آورند چون بهمین قرار اقدام شد سلجوقشاه دربدو امر ترکان را بهمسری خود انتخاب کرد لیکن بعداً در موقعیکه ازشرب شراب وکثرت‌عیش‌ونوش‌دوچارمستی شده‌بود شبی فرمان داد که ترکان خاتون‌رادرجلوی‌چشم خودبدست جلاد سپارند چون ترکان بوضع فجیعی بامراوکشته شد جریان قتل را باطلاع هلاکوخان رسانیدند هلاکوخان آلتاجورا باسپاهی‌فراوان مأمور قتل سلجوقشاه وجلوگیری ازاغتشاش فارس نمود سلجوقشاه چون یارای مقابله درخود ندید شهر شیراز را رهاکرد و متوجه ساحل بحرعمان شد التاجو بااستقبالی که ازطرف اهالی‌شیرازبرای اوشد وارد شیراز گردید وسپس درتعقیب سلجوقشاه بحرکت‌آمد تاآنکه درحوالی‌کازرون به سلجوقشاه رسید سلجوقشاه پس‌ازاظهار رشادت بمسجد ابواسحاق‌کازرونی پناهنده شد لیکن در مسجد اسیر شد وپس ازدستگیری بلافاصله درسال ۶۶۲ بقتل رسید .

بعد ازقتل سلجوقشاه چون در دودمان اتابکان فارس مردی شایسته‌که بتواند زمام امور را بدست‌گیرد نبود لذا هلاکو حکومت فارس را به آبش خاتون که‌آخرین سلطان اتابکان فارس می‌باشد واگذار نمود وپس ازمدت یکسال حکومت درشیراز هلاکو اورا در سال ۶۶۳ بزوجیت پسر خود منگوتیمور درآورد وبدین ترتیب عملا سلسله اتابکان فارس منقرض وفارس رسماً ضمیمه دیوان ایلخانیان گردید .

اسامی اتابکان فارس

۱ ـ سنقور شاه ۵۴۳ـ۵۵۶

۲ ـ اتابك مظفرالدین زنگی ۵۵۶ـ ۵۷۱
۳ ـ اتابك مظفرالدین تکله ۵۷۱ـ ۵۹۱
٤ ـ اتابك قطب‌الدین طغرل ۵۹۱ـ ۵۹۱
۵ ـ اتابك سعدبن زنگی ۵۹۱ـ ۶۲۰
۶ ـ اتابك ابوبکربن سعد ۶۲۰ـ ۶۵۸
۷ ـ اتابك محمدبن سعدابوبکر ۶۵۸ـ ۶۶۰
۸ ـ اتابك محمد شاه بن سلغرشاه ۶۶۰ـ ۶۶۱
۹ ـ اتابك سلجوقشاه ۶۶۱ـ ۶۶۲
۱۰ ـ اتابك ابش خاتون ۶۶۲ـ ۶۶۳

اتابکان لرستان

موسس سلسله اتابکان لرستان ابوطاهر فرزندمحمد ازروسای لشکری اتابك سنقر سلغریان بودکه درلرستان حکومت مستقلی تشکیل داد وتاسال ۸۲۷ درلرستان وخوزستان حکومت میکردند وعاقبت بدست سلطان ابراهیم پسر شاهرخ منقرض گردید .

لرستان بدوقسمت تقسیم میشد ، لر بزرگ ـ لرکوچك ـ درفاصله مساکن لربزرگ وکوچك لر نشین دیگـری نیز وجود داشت که شولستان میگفتند که امروزه بنام ممسنی خوانده میشود .

طوایف لر بزرگ ازنظر همجواری با اتابکان فارس وخلفای بغداد ارتباط داشتند وچون مسکن آنان معبراغلب رفت وآمدها ولشکرکشی‌بوده همین موقعیت جغرافیائی باعث شده‌که بالطبع دایره مراوده وارتباطات ایشان بیشرازلرکوچك باشد .

سلسله لر بزرگ‌که ازحدود نیمه قرن ششم هجری قدرت یافته وبنام امرای فضلویه یااتابکان‌لرستان‌خوانده‌میشوندواصولاازطایفه کردان‌شام‌اند که‌ازطرین‌نیاقارقین‌وآذربایجان بایران‌آمده ودرحدود اشتران‌کوه سکونت اختیارکردند .

رئیس این طایفه‌ابوطاهربن علی‌بن محمد نام داشت وچون جـد نهم او بنام فضلویه مشهور بود فرزندان اورا امرای فضلویه گفته‌اند ابوطاهـر مـدت سی و چهار سال حکومت کردودرقسمت اول‌از دوره حکمرانی با اتابك سنقردوچارکشمکش شده و بتدریخ حکومت مستقلی تشکیل دادکه اساس سلسله اتابکان‌لرستان گردید.

بعد ازابوطاهر فرزندش ملك هزاراسب بامارت لرستان رسید واوتاسال۶۲۶امارت داشت و بتدریج برقبائل لرکوچك مسلط شد وضمناً بـا اتابکان فارس بـر سر قلعه منگشت (جنوب غربی مال‌امیرایذه کنونی) زدوخوردنمودوحدودتصرفات خود را به اصفهان رسانید

هزار اسب مورد تفقد وعنایت خلیفه‌الناصرالدین واقع شد ولقب اتابك یافت وهمچنین با سلطان محمد خوارزمشاه روابط دوستی داشت و هنگامی که خوارزمشاه از مقابل مغول می گریخت درحدود بروجرد هزار اسب بکومك اوآمد لیکن بعلت سعایت امراء هزار اسب رنجیده‌خاطرشده‌روی ازسلطان محمد خوارزمشاه برتافت .

هزاراسب دوپسر داشت یکی عمادالدین پهلوان که بعد ازپدر بامارت رسید ودرسال ۶۴۲ درگذشت دیگرنصرةالدین کلجه‌است که دوره حکومت او طولی نکشید وآنهم درسال ۶۴۹ درگذت .

اتابك‌تکله (۶۴۹- ۶۵۶) - اتابك تکله مظفرالدین ازمشاهیر اتابکان لرستان است که بیشتر وقت خودرا صرف زدوخورد بااتکان فارس وقبائل لر ومغول نمود .

کشمکش مابین اتابکان فارس ولرستان در ایام حکومت تکله شدت یافت وبا اینکه اتابك سعدبن زنگی سه مرتبه بطرف مساکن تکله لشکرکشی نمود لیکن درهرسه مرتبه پیروزی باتکله بود و این پیروزی بیش‌ازپیش موجب شهرت واعتبارش گردید .

تکله درسال ۶۵۵ بحضور هولاکو رسید وپس‌ازملاحظه رفتار وحشیانه قوم مغول وقتل خلیفه عازم مراجعت لرستان شد چون مراجعت اوبلرستان بدون اطلاع هلاکو بود هلاکو ازبیم آنکه تکله دست باقداماتی زند کیتوبوقا را مأمور نمود که در حین راه براو بتازد اتفاقاً تکله توانست خود را بقلعه منکشت برساند لیکن برادر او الب ارغو اسیر هلاکو شد عاقبت هلاکو تکله را امان داد ودرسال ۶۵۶ اورا بقتل رسانید شمس‌الدین الب‌ارغو را بحکومت لرمنصوب نمود . طولی نکشیدکه الب‌ارغوکه مرکزحکومتش درمال‌امیر بود درسال۶۷۲ درگذشت .

یوسف‌شاه (۶۶۲-۶۸۸) - یوسف شاه پس‌ازپدر بامارت‌رسید وچون قبل ازدوره امارت لرستان غالباً درخدمت آباقابود وهمواره سمت خدمت را رعایت‌مینمود حتی درجنك بابراق‌خان‌هم بکومك‌آباقاشرکت‌کرد وبهمین‌سبب‌ازطرف آباقا به‌بهادرملقب شد خوزستان وکوه‌کیلویه وشهر فیروزان نردیکی اصفهان وگلپایگان را ضمیمه‌حکومت خود نمود وبر طایفه لرکوچك غلبه یافت .

در زمان جانشین آباقا یعنی در دوره جلوس سلطان احمد نکو دارهم جانب خدمت را رها ننمود ودرجنگی که مابین سلطان احمد وارغون روی داد یوسف‌شاه شرکت نمود و چون سلطان احمددر۶۸۳دوچارشکست شد صدمات‌فراوان‌بلشکر اتابك وارد گردید.

درزمان ارغون هم یوسف شاه مورد عنایت‌بود تااینکه از طرف ارغون مأمورشد که خواجه شمس‌الدین جوینی را پیش ارغون برد خواجه دخترخود را بزوجیت باتابك داد . واتابك بهمین ترتیب درخدمت ارغون بود تازمانیکه خواجه شمس‌الدین بقتل رسید ازاین

تاریخ ببعد اتابك یوسف شاه بلرستان مراجعت کرد وتااینکه در سال ٦٨٨ درگذشت .

اتابك افراسیاب ٦٨٨-٦٩٥ جانشینان یوسف‌شاه دوفرزنداو بنام افراسیاب ونصرة-الدین احمد بودند افراسیاب پس از پدر بمقام اتابکی لرستان رسید و احمد عازم خدمت ایلخان‌شد اتابك افراسیاب بعلت جاه طلبی‌همواره دست بطغیان میزدابتداء افراد خاندان وزیرپدرخودرا ازبین برداشت و بعداً جماعتی ازباقیماندگان وزیرراکه باصفهان پناه‌برده بودند مورد تعقیب قرار داد وازطرفی‌چون‌دراین‌اثناء ارغون درگذشت ٦٩٠ واوضاع دربار ایلخانی‌هم‌دوچار پریشانی شده بود افراسیاب از موقع استفاده نمود خودرا برای قیام بر مغول و تصرف همدان وفارس و حتی حمله به تبریزآماده مینمود وچون در نزدیکی قهرود کاشان بریکی از سرداران مغولی فایق آمده ورفتاری وحشیانه با امراء مغولی‌کرده بود ایلخان‌جانشین‌ارغون یعنی‌کیخاتوکه ازعملیات افراسیاب سخت متغیر شده‌بود بخیال دفع او افتاد افراسیاب چون تاب مقاومت ندید بقلعه منکشت پناه برد لیکن بعداً از در عذر خواهی درآمد ومورد ستایش ایلخان قرارگرفت وعازم لرستان شد .

وپس از ورود بلرستان عده‌ئی دیگر ازبزرگان وامراء خودرا بکشتن داد .

درزمان ایلخانی‌غازان افراسیاب مورد توجه ولطف ایلخان بود ومامور امارت بلاد لرگردید لیکن بعداً چون امیر پرقداق‌که والی فارس بود از سوء نیت افراسیاب‌مستحضر شد وجریان را باطلاع ایلخان‌رساندغازان‌دستورداد‌که افراسیاب را در سال ٦٩٥ بقتل رسانند ،

نصرةالدین‌احمد (٦٩٥ - ٧٣٠) - پس‌ازافراسیاب نصرةالدین‌احمد بامارت و اتابکی لرستان قائل شد اتابك نصرةالدین مردی باحسن سلوك بود وباعلماء واهل ادب و شعراء نهایت رفتار نیکوداشت.

این اتابك برای تلافی ظلم و ستم برادر خود و خرابی‌آن عهد از بدو کار شروع بانشاء مدارس وخانقاه وتامین‌راهها نمود بطوریکه قریب ١٦٠ خانقاه درشهرهای مختلفه و پایتخت خود بنانهاد در آمد مملکت را صرف گذران معاش خود و اقارب و نگاهداری سپاهیان وبقیه‌را صرف ساختمان ابنیه و مدارس وانفاق بین زهاد وفقرا مینمود وخود از زمزه اهل فقر محسوب میشد .

اتابك نصرةالدین احمدکه در ادبیات فارسی دارای نام بلندی است علاوه برحسن رفتار با علماء و ادباء سه‌کتاب بنام وی نوشته شده : ١- تاریخ معجم فی آثار ملوك‌العجم تألیف شرف‌الدین فضل‌الله حسینی قزوینی . ٢ - معیار نصرتی درعلم عروض وقوافی‌که آنرا شمس فخری اصفهانی درحدود سال ٧١٣ بنام او پرداخته - تجارب السلف‌که ترجمه کتاب الفخری ابن طقطقی است با اضافاتی که بعداً هندو شاه بن سنجر نخجوانی بآن

افزوده است .

جانشین نصرةالدین احمد اتابك یوسف شاه دوم و افراسیاب دوم میباشند که هر دو بمقام اتابکی لر رسیدند اوضاع لر بزرگ بتدریج روبخرابی میرفت تـا اینکه آخرین این اتابکان غیاث‌الدین کاوس بدست شاهرخ تیموری گرفتارشده ودرنتیجه این سلسله پس ازهفتاد هفت سال سلطنت درناحیه کوه کیلویه وبختیاری دوچار انقراض گردید .

فهرست اتابکان لر بزرك

١ ـ ابوطاهر حدود ٥٥٠ هجری	
٢ ـ اتابك هزاراسب بن ابی‌طاهر	٥٥٠ــــ٦٢٦
٣ ـ عمادالدین پهلوان بن هزار اسب	٦٢٦ــــ٦٤٢
٤ ـ نصرةالدین کلجه پسرهزاراسب	٦٤٦ــــ٦٤٩
٥ ـ تکله پسرهزاراسب	٦٤٩ ــ ٦٥٦
٦ ـ شمس‌الدین الب‌ارغو پسرهزاراسب	٦٥٦ ــ ٦٧٢
٧ ـ یوسف شاه بن الب ارغو	٦٧٢ ــ ٦٨٨
٨ ـ افراسیاب بن یوسف شاه	٦٨٨ــــ٦٩٥
٩ ـ نصرةالدین احمدبن یوسف‌شاه	٦٩٥ ــ ٧٤٠
١٠ـ یوسف شاه دوم فرزند نصرةالدین احمد	٧٣٠ ــ ٧٤٠
١١ ـ افراسیاب دوم فرزند نصرةالدین احمد	٧٤٠ــــ
١٢ ـ نورالورد بن سلمان شاه بن اتابك احمد	٧٥٧
١٣ ـ اتابك پشنك بن سلغرشاه بن اتابك احمد	٧٥٧ ــ ٧٩٢
١٤ ـ پیراحمدبن اتابك پشنك	٧٩٢ــــ٧٩٨
١٥ ـ ابوسعید بن پیراحمد	٨٢٠
١٦ ـ شاه حسین ابی‌سعید	٧٢٠ــــ٨٢٥
١٧ ـ غیاث الدین کاوس بن هوشنگ	

طوایف لر کوچك :

این طوایف که درنواحی عراق عرب وعجم سکونت داشتند و بیشتر اوقات خود را درنقاط ییلاقی وقشلاقی و مراتع و چراگاهها میگـذرانیدند خراجگذار بغداد بودند واز مطالعه‌تاریخ حکومت آنان معلوم میشود که کمتر دارای اسم ورسم شده‌اند .

دراواخر قرن ششم هجری ریاست این طایفه باشجاع‌الدین خورشید لر بوده که در

قلعه مانرورکه از قلاع حصین لرستان بشمار میرفته دست یافته سپس مـابین او و برادرش نورالدین محمد باالناصرالدین‌الله خلیفه عباسی اختلافی رویداد بعد ازآنکه بامـر خلیفه این دوبرادر ببغداد رفتند نورالدین بزندان افتاد و شجاع‌الدین که مسن ترین امراء لر کوچك بوده است تا سال ۶۲۱ که در گذشت از طرف خلیفه در یکی از ولایات خوزستان حکمروائی داشت . امیربدر فرزند شجاع‌الدین در زمان حکومت پدرش بقتل رسید سپس سیف‌الدین رستم مأمور سرپرستی قبائل لرکوچك شد .

بعد ازسیف‌الدین، شرف الدین ابوبکر و به ترتیب عزالدین گرشاسف و حسام‌الدین خلیل و بدرالدین مسعود بامارت منصوب شدند لیکن این امیران که درحقیقت دست نشانده خلفاء بغداد بودند بیشتر اوقاتشان بمجاریات وکشمکش های محلی گذشته واغلب ازطرف خلفاء بغداد مورد حمایت قرار میگرفتند تااینکه حسام‌الدین خلیل بدست سلیمانشاه کشته شد ۶۴۰ هجری بدرالدین مسعود بخونخواهی پدر با جلب مساعدت منگوقـاآن و بمعیت هلاکوخان تاسال ۶۵۸ هجری که زمان فوتش می‌باشد رئیس قبیله لرکوحك بوده وی از فقهاء متعصب دوره خود بشماراست .

پس ازمرگ بدرالدین فرزندانش بنام فلك‌الدین حسن و عزالدین حسین بـاداره امور قبائل‌مأمورشدند این دوبرادرتوانستند درنتیجه محارباتی که بامجاورین خودنمودند دایره حکومت‌را تاحدود عراق عرب وهمدان واصفهان وشوشتر وسعت دهند تاآنکه درسال ۶۹۲ درگذشتند .

بعد ازمرگ این دوبرادر حکمروائی برلر نصیب جمال‌الدین خضر شد لیکن بعلت قیام مخالفین درسال۶۹۲ بقتل رسید .

غازان‌خان اداره قبائل لرکوچك‌را بعد ازقتل خضر به‌حسام‌الدین عمروصمصام‌الدین محمود واگذاشت لیکن طولی نکشیدکه هردو امیر درسال ۶۹۵ کشته شدند .

ازسال ۶۹۵ ببعد عده‌ئی ازامراء بامارت لر مستقر شدندکه به ترتیب بنام‌عزالدین ودولت‌خاتون‌وشجاع‌الدین وملك عزالدین وسید احمد وشاه حسین و رستم عباسی واغور و جهانگیر وآخرین‌آنان رستم خان بن جهانگیراست‌که تاسال ۹۷۸ حیات داشته .

بدین ترتیب این‌سلسله از ۵۸۰ - ۹۷۸ درناحیه لرنشین‌کوچك امارت داشته‌اند وا: حکام دست نشانده‌خلفاء عباسی ومغولان بوده‌که بعداً بدست سلاطین صفوی از بین رفتند .

فهرست اسامی لرکوچك

۱ - شجاع‌الدین خورشید بن ابوبکر ۵۸۰ - ۹۴۹

۱ - سیف الدین رستم

۳ ـ ابوبکرمحمد برادر سیف‌الدین رستم		
٤ ـ عزالدین گرشاسف بن محمد برادر ابوبکر		
٥ ـ حسام‌الدین خلیل بن بدربن شجاع‌الدین خورشید	— ٦٤٠	
٦ ـ بدرالدین مسعودبن‌حسام‌الدین‌خلیل	٦٤٠—٦٥٨	
۷ ـ تاج‌الدین شاه‌بن حسام‌الدین خلیل	٦٥٨ — ٦۷۷	
۸ ـ ملك‌الدین حسن وعزالدین حسین فرزندان بدرالدین مسعود	٦۷۷—٦۹۲	
۹ ـ جمال‌الدین خضربن تاج‌الدین شاه	٦۹۲—٦۹۳	
۱۰ ـ حسام‌الدین عمروصمصام‌الدین محمود	٦۹۳ — ٦۹٥	
۱۱ ـ عزالدین محمدبن عزالدین حسین	٦۹٥—۷۰٦	
۱۲ ـ دولت خاتون زن عزالدین محمد وبرادرش عزالدین حسین	۷۰٦ — ۷۲۰	
۱۳ ـ شجاع‌الدین محمودبن‌عزالدین حسین	۷۲۰—۷٥۰	
١٤ ـ ملك عزالدین بن شجاع‌الدین محمود	۷٥۰—۸۰٤	
١٥ ـ احمدبن عزالدین	۸۰٤ — ۸۱٥	
١٦ ـ شاه حسین عباسی	۸۱٥—۸۷۳	
۱۷ ـ شاه رستم عباسی	۸۷۳	
۱۸ ـ اغوربن شاه رستم	— ۹٤۹	
۱۹ ـ جهانگیربن اغور		
۲۰ ـ رستم خان بن جهانگیر	۹٤۹ تا ۹۷۸ حیات داشته است .	

اتابکان یزد ۴۴۳ ـ ۸۱۷ هجری

اتابکان یزد را بنام کاکویه هم مینامند علت وجه تسمیه این است که خال را درلغت دیلمی وزمان آل دیالمه‌کاکویه میگویند بنابراین سلسله اتابکان یزد راکه نخستین اتابك آن ابوجعفر عضدالدین علاءالدوله‌کاکویه است بایستی تیره‌ای از دیالمه دانست .

علاءالدوله قریب‌سی‌وپنج سال‌درناحیه اصفهان وهمدان حکومت میکرد شخصاً مردی دانشمند وبافضیلت بوده است از افتخارات این اتابك فاضل همین بس‌که پزشك عالیمقام و فیلسوف ایران ابوعلی‌سینا کتاب دانشنامه علائی را درهمدان بنام اوتدوین‌کرده است .

با درگذشت علاءالدوله و بروز اختلاف مابین فرزندانش ابوکالیجار و ابوحرب و ظهیرالدین ومداخلات پادشاهان سلجوقی (طغرل‌اول) وآل دیالمه دراصفهان نتیجه‌آن‌شد که اصفهان ازدست آنان خارج و در مقابل بساط حکمفرمائیشان دریزدو ابرقو کسترده شد وانتساب این سلسله بنام اتابکان یزد ازهمین جهته است .

امیرعلاءالدوله علی درسال ٤٤٨ هجری بعد ازپدر خود ظهیرالدین باتابیکی رسید همین اتابك است که مدتها مورد علاقه معزی نیشابوری شاعر قرار گرفته و مدایح بسیاری درباره‌آن سروده است .

ازاتابکان دیگر یزد امیر فرامرز ودو دختر امیر و علاءالدوله وقطب‌الدین محمود وشاه علاءالدین‌ویوسف شاه است که ازسال ٤٤٨ ـ ٦٩٠ باحمایت سلاجقه وسلطان جلال‌الدین منکبرنی‌وبراق‌حاجب موسس‌سلسله قراختائیان کرمان وترکان خاتون وهلاکوخان حکومت کرده‌اند .

ازعلل مهم ازبین‌رفتن اتابکان یزد دردوره یوسف شاه هجوم لشکریان مغول بطرف یزد است که‌عاقبت‌الامر یوسف‌شاه بعلت نادانی وطغیان بیمورد ناچارشد فراراختیار نموده ویزد را برای غارت وچپاول تسلیم مغولان نماید .

سلسله اتابکان یزد پس ازسیصد سال بطریقی که گذشت درسال ٧١٨ هجری درزمان حکمروائی حاجی‌شاه بن‌یوسف شاه‌آخرین اتابك‌مغلوب موسس‌سلسله‌آل مظفر گردید وبدین ترتیب بساط حکومت‌آنان برچیده شد .

فهرست نه نفر ازاسامی‌آنان وذکر مدت حکومتشان؟

١ ـ ظهیرالدین ابومنصور فرامرزبن علاءالدوله‌کاکویه از	٤٤٣ تا ـــ
٢ ـ علاءالدوله علی‌بن فرامرز	٤٨٨
٣ ـ امیرفرامرزبن علاءالدوله علی	٤٤٨ ـ ٥٣٦
٤ ـ اتابك سام و برادرش عزالدین	٥٣٦ ـ ٥٧٢
٥ ـ علاءالدوله	٥٧٤ ـ ٦٢٥
٦ ـ قطب‌الدین محمود شاه بن عزالدین	ـــ ٤٣٥ ـــ
٧ ـ شاه علاءالدین‌بن قطب‌الدین	ـــ ٦٦٢
٨ ـ یوسف شاه بن علاءالدین	٦٦٢ = ٦٩٠
٩ ـ حاجی شاه بن یوسف شاه	٦٩٠ ـ ٧١٨

فصل ششم

ملاحظاتی درباب شعراء وادباء این دوره .

چنانکه درپایان تاریخ‌اتابکان‌آذربایجان ذکرشد عده‌ای ازگویندگان نامی بزرگ ماتندظهیرالدین فارابی- افضل‌الدین خاقانی- نظامی گنجوی دراین‌دوره میزیسته‌اند اینك بطور اختصار بشرح حال هرکدام ازآنان اشاره مینمائیم .

١ ـ ظهیرالدین فارابی

ابوالفضل طاهربن محمد ظهیرالدین فاریابی در قصبه فاریاب بلخ تولد یافت و از

جوانی بشعر وادب وتحصیل علوم پرداخت ومخصوصاً درزبان عربی و درعلم حکمت ونجوم کسب معرفت کرد دراغلب نقاط ایران ازنیشابور ومازندران وآذربایجان مسافرت وسیاحت نمود وبسی ازامراء وسلاطین زمان خود را مدح کرده است ازآن جمله است حسام‌الـدوله اردشیر ازملوك باوند مازندران (۶۰۲ــ ۵۶۷) وطغانشاه حاکم نیشابور (۶۸۱ــ۵۶۹) و محمدبن ایلدگز وقزل ارسلان ونصرةالدین ابوبکر ازاتابکان آذربایجان .

ظهیر قصاید متین دارد که جمله درمدح است وعـده‌ای از افاضل دراین عقیده اتفاق دارند که درطراوت ولطافت شعر باانوری وخاقانی که هردو از معاصرین وی بودند برابر بوده بهرحال بعضی قصاید محکم وقطعات خوب وغزلهای شیرین دارد .

ظهیر دراواخر عمرازمدیحه گوئی دست کشیده ودرسال ۵۹۸ درتبریز فوت نمود و درمقبره‌شعرا مدفون گشت[۱].

۴ ـ خاقانی شروانی

افضل‌الدین بدیل‌بن علی‌خاقانی ازسخنگویان نامی‌وقصیده سرایان درجه اول ایران است که درحدود سال ۵۲۰ هجری درشروان تولد یافت درباب نام خودکه بدیل باشد در قطعه‌ئی گوید .

بدل من‌آمدم اندر جهان سنائی را — بدین دلیل پدر نام من بدیل نهاد

گویا نخست حقایقی لقب داشته سپس بمناسبت انتساب به خاقـان اکبر منوچهربن

---

۱ ـ نقل‌است‌هنگامیکه ظهیرالدین ازنیشابور باصفهان رفت منصب قاضی‌القضاتی اصفهان باصدرالدین عبداللطیف خجندی بوده، روزی ظهیر بسلام خواجه رفت دید که صدر خواجه مسکن فضلاء وعلماء است اوسلام کرد وغریب واربجائی نشست والتفاتی چنانکه خواست نیافت تافته شد واین قطعه را بدیهة گفت وبدست خواجه داد قطعه :

بزرگوارا دنیا ندارد آن عظمت — که هیچ‌کس رازیبد بدان سر افرازی

شرف بفضل وهنر باشد وترا همه‌است — بدین نعیم مزور چرا همی نازی

ز چیست کاهل هنر را نمی‌کنی تمیز — تونیز هم بهنر در زمـانه ممتازی

بمن‌نگه تو بنازی مکن‌ازآنکه بفضل — دلم بگیسوی حوران نمیکند بازی

اگرچه نیست‌خوشت یکسخن‌زمن‌بشنو — چنانکه آنرا دستور حال خود سازی

تو این سپر که ز دنیا کشیدهٔ در رو — بروز عرض مظالم چنان بیندازی

که از جواب سلامی که خلق رابرتست — بهیچ مظلمه دیگـری نپـردازی

تذکرةالشعراء دولتشاه‌سمرقندی
طبع لندن ص ۱۱۲ ــ ۱۱۳

فریدون‌شروانشاه خاقانی تخلص یافت منوچهرمعاصر باسی‌ویکمین خلیفه عباسی‌المقتفی‌بالله (۵۳۰ ـ ۵۵۵) بود .

محل تولد خاقانی شهر شروان ازنواحی‌آذربایجـان بود چنانکه درقصیده معروف شکوائی بامطلع .

قلم بخت مـن شکسته سر است — موی بـر سر ز طالع هنر است
عیب شروان مکـن که خـاقانی — هست ازآن‌شهرکابتداش شراست

مادرخاقانی‌ازخانواده‌های عیسوی‌آن‌سامان بود درابتداء مذهب عیسوی داشت سپس اسلام‌آورد واین نکته درکتاب تحفةالعراقین‌آمده است .

بطوریکه ازآثارخاقانی معلوم‌میشود زندگی خاقانی همواره بارنج وناکامی توام بود وباآنکه مسافرت‌های فراوان نمود و چند مرتبه بـزیارت مکه نائل گـردید لیکن اینقبیل مسافرتها نتوانسته‌است روح آزاده خاقانی را تسکین بخشد وهمواره شکایت خاقانی ازحسد مردمان وعدم شناسائی قدر وارزش شاعراست . وفات خاقانی درحدود سال ۵۹۵ درتبریز اتفاق افتاد و درمقبرةالشعراءکه درمحله سرخاب واقعست مدفون گردید .

خاقانی ازقصیده گویان درجه اول ایران‌است اشعار خاقانی محکم وازحیث لفظ و معنی غیرعادی وعالی‌ولطیف است شعر خاقانی میرساندکه اودرزبان عربی هم مانند فارسی تبحر داشته وبالفاظ وترکیبات ادبی زبان‌آنچنان مسلط بوده‌که هـر معنی رابهرشکل‌که خواسته بیان کرده بهترین نمونه شعر این شاعربلندپایه‌قصیده ایوان مداین است‌که هنگام مراجعت دومین باری‌که‌ازمکه عازم‌ایران بوده ضمن مشاهده‌آثار منهدم شده ایران باستان درساحل دجله فکرشاعر راسخت تحریك نموده وقصیده معروف را ساخته است .

قصاید خاقانی معمولا مطول ودامنه داراست و بساکه تجدید مطلع میکند صفت بارز اغلب این قصابد داشتن لغات وترکیبات دشوار ومعانی وتشبیهات و کنایات غامض ومعانی مشکل‌است. معلومات تاریخی وادبی ودینی واصطلاحات مربوط بمناسك‌حج ونجوم ونظائر آنرا درقصایدش‌زیادبکار برده است .

همین قلب حساس شاعر بودکه چون در سفر مکه و زیـارت بغداد ویرانه های‌کاخ پادشاهی ساسانیان راکه دوچار شکست شده بـود ملاحظه نمود مـوجب شدکه شاعر چنین قصیده‌ئی‌که باسخنان عبرت‌آمیز شروع شده است بسراید :

هان ای‌دل‌عبرت‌بین‌از دیده‌نظر کن‌هان — ایوان مـدائن را آئینه عبرت دان

۳ ـ نظامی گنجوی

حکیم ابومحمد الیاس‌بن یوسف‌بن زکی‌بن موید نظامی درحدود سال ۵۳۵ درشهر گنجه ازحوالی‌آذربایجان تولد یافت راجع به‌گنجه در اشعارش اشارات زیاد اـست ازآن

جمله گفته :

نظامی ز گنجینه بگشای بند — گرفتاری گنجه تا چند چند

نظامی که در گنجه شد شهر بند — مباد از سلام تو نابهر مند

نظامی در کتاب لیلی ومجنون خود از پدر ومادرش ذکری نموده واز مرگ آنان که دورنیست دراوایل عمر شاعر انفاق افتاده باشد باتأسف یاد میکند .

درعصر نظامی آذربایجان وحوالی آن مرکز حکومت سلسله‌های مختلف بود مخصوصاً اتابکان آذربایجان و موصل و همچنین شروانشاهان دراین اوان شهرت داشتند و با دولت سلجوق موتلف بودند نظامی نیمی ازعمر خود را درموطن خود گنجه صرف کرده و مسافرت مهمی ننمودظاهراً یکبار بنابامر واحضار اتابك قزل ارسلان به تبریز مسافرت کرد .

چنانکه ازاشعار واخبار این شاعر خوش طبع شیرین سخن برمیآید وی برسوم ظاهر چندان وقعی نمی‌نهاده وباآنکه بعضی ازسلاطین هم‌عصرخود راستوده وآنان‌هم‌جانب نظامی را عزیز ومحترم داشتند هیچگاه در مداحی مبالغه نکرده و برای جلب خاطرحکمرانان شعر نساخته ودراواخر عمر گوشه گیر وبحال انزوا زیسته درسخن راه راستی را پیموده و ازسخن ناصواب گفتن پرهیز میکرده . ازاشعارش معلوم میشود که فضیلت اومنحصر به شعر و شاعری نبود و از جوانی بفنون ادب و تواریخ و قصص رغبتی داشته وبتحصیل علوم همت گماشته ومخصوصاً درعلم نحوم صاحب اطلاع بوده است .

آنچه موجب شهرت نظامی شده کتاب خمسه یا پنج کنج اوست که بطرز مثنوی است در حدود ۲۸ هزار بیت دارد نخستین آن مثنوی مخزن‌الاسرار در زهد و تقوی و مقامات معنوی وچهار مثنوی دیگر یعنی خسروشیرین - لیلی ومجنون - هفت پیکر - واسکندرنـامه درقصیده وحکایات است .

تاریخ تألیف پنج گنج بطوریکه ازاشعار آن بدست میآید بدینقرار است :

مثنوی مخزن‌الاسرار را ظاهراً درحدود ۵۷۰ هجری بنام فخرالدین بهرامشاه بن داود متوفی ۶۲۲ - حکمران ارزنگان باجگذار قلیچ ارسلان ازسلجوقیان روم نظم کرده.

درمثنوی خسروشیرین که نظم یکی از داستانهای دوره ساسانی است نظامی‌ازامراء معروف زمان خودمانندطغرل ابن ارسلان ازسلجوقیان عراق ۵۷۳ - وشمس‌الدین ابوجعفر محمدبن ایلدگز جهان پهلوان (۵۶۸ - ۵۷۲) وقزل‌ارسلان ایلدگز برادر جهان پهلوان (۵۸۲ - ۵۸۸) از اتابکان آذربایجان نام‌برده و ظاهراً این مثنوی را بنام شمس‌الدین محمد کرده است .

خسروشیرین بسال ۵۷۶ انجام یافته وعده ابیات آن بالغ برششهزار است .

مثنوی لیلی و مجنون را در سال ۵۸۴ بفرمان شروان شاه ابوالمظفر اخستان پسر

منوچهر که نامه نوشته وقاصدی سوی شاعر فرستاده بود نظم کرده و بنام آن پادشاه شروع نموده واورا درآن مدح کرده است لیلی و مجنون شامل چهار هزاربیت است و منشاء آن ازداستان‌های تازی میباشد .

هفت پیکر یا بهرام نامه راکه نیز ازقصه‌های ایرانی مربوط بعهد ساسانیان است در سال ۵۹۳ سروده وآنرا بنام علاءالدین ارسلان ازاولاد آق سنغر که حکومت وامارت مراغه را داشته است درآورده است . هفت پیکر مرکب از ۴۶۰۰ بیت است . اسکندرنامه نیزدو قسمت است که دراولی اسکندرفاتحی بزرك ودردومی حکیم وپیامبری است نظامی این مثنوی را شرفنامه ومقبلنامه واقبالنامه نیزنامیده وگاهی آن نامهارا بیکی ازدوقسمت نهاده وقسمت دوم را خردنامه هم گفته است .

اسکندرنامه بنام نصرةالدین ابوبکربن محمد جهان‌پهلوان ۷۰۶ - ۵۸۷ ازاتابکان آذربایجان است تالیف اسکندرنامه سال ۵۹۷ میباشد .

نظامی که سال تولد او درحدود ۵۳۵ بوده‌است پس ازشصت وسه سال زندگی در ۵۹۹ درگذشته است .

نظامی ازشعراء نامی داستان سرای محسوب است ومیتوان گفت بعداز فردوسی کسی ازسخنگویان دراین‌فن بپایه شهرت اونرسیده وبدون تردید نظامی درمثنوی داستانی استاد و پیشرو دیگران محسوب است .

سبك نظامی متین ونظمش شیرین‌است وشعررا صاف وروان ساخته وبطورکلی سخنش ازتعقید آزاداست ابیات آن بسیار نغز وبلند ودارای معانی حکمت وتوحید میباشد وهمواره آثارخودرا شامل نصایح و پندواندرز نموده وتاتوانسته برموزآموزش وپرورش توجه کرده وهمواره صفات عالی ومردانگی وآزادمنشی ومردم نوازی را توصیه نموده است .

درآثارآن درس‌عبرت وتنبه فراوان داده شده وهمواره بشررا متوجه نیك وبد اعمال خود ساخته است وازسست بنیادی جهان گذران آگاهش میکند .

در ذکر خصائص اشعار نظامی آهنگ موسیقی وحالت جذبه واستعداد وصف ونیروی تصویر اورا نباید فراموش نموده نظامی غیرازمثنوی قصیده وغزل نیز سروده است وهمچنین رباعیات معدودی را باومنسوب میدارند .

ونیزچنانکه در شرح‌احوال اتابکان فارس واتابك سعدبن زنگی گذشت ازافتخارات جاودانی آن دوره وجوداستاد جمیع شعراء ایران افصح المتکلمین سعدی شیرازی است .

سعدی ـ نظر باینکه شیخ بزرگوار سعدی عده زیادی ازمعاصرین خود راکه شامل اتابك ابوبکربن سعدبن زنگی و مظفرالدین ابوبکر واتابك مظفرالدین سعد و عضدالدین محمد و ترکان خاتون و سلجوقشاه و ابش خاتون و وزراء اتابکان و حکام و ولاة و ملوك

و اعیان را مدح کرده است و درزمره ممدوحین شیخ میباشند و دراین مدایح نیز اشاراتی بمناسبات وروابط تاریخی و وقایع آنزمان است لذا برای تکمیل تاریخ ادبی این دوره عین قسمتی ازمقاله مشهورومستند علامه فقید سعید محمد قزوینی رحمةالله‌علیه راکه درتحت عنوان ممدوحین شیخ سعدی در کتاب سعدی‌نامه چاپ سال ۱۳۱۶ درتهران بیادگار هفتصدمین سال تألیف گلستان تحریر شده در زیر نقل می‌نمائیم تا باچاپ فصل اول ازمقاله مزبورخدمت شایانی بروشن شدن تاریخ ملوك سلغریان فارس و وزراء ایشان دراین کتاب شده باشد.
ضمناً چون درباب شرح حال شیخ سعدی واهمیت دواثر جاودانی آن بنام بوستان و گلستان در کلیه کتب ادبی وشرح‌حال شعراء وحکماء مقالات مفصل ومبسوطی نگاشته شده است لذا دراین مقاله ازورود وبحث درشرح‌حال وآثارآن شاعروحکیم بلندپایه صرفنظر نموده فقط بممدوحین شیخ اکتفا مینمائیم.

درذکر ممدوحین شیخ از ملوك سلغریان فارس

ووزراء ایشان

۱ ـ اتابك مظفرالدین[۱] سعدبن زنگی بن مودود سلغری

پنجمین ازپادشاهان سلسلهٔ سلغریان فارس ، گرچه در تمام کلیات شیخ از گلستان و بوستان و قصاید عربی و فارسی وطیبات و بدایع وغیرها تاآنجاکه راقم سطور تتبع نموده مطلقا واصلا مدحی یا مرثیهٔ ازاو درحق سعدبن زنگی یافت نمیشود ولی چون شیخ معاصر بااین پادشاه بوده باین معنی که دردورهٔ طفولیت واوایل جوانی خود سنین اواخر سلطنت این سعد زنگی را دریافته بوده و حتی بعضی نیز مانند صاحب حبیب‌السیر و جهان‌آرا و آتشکده ومرحوم هدایت تخلص سعدی را ازنام این پادشاه مأخوذ دانسته‌اند[۲] لهذا مانیز اورا بالتبع دراین عنوان ذکرکردیم .

تاریخ جلوس سعدبن زنگی علی‌التحقیق معلوم نیست ولی‌چون مدت سلطنت او بتصریح

---

۱ ـ جمیع ملوك سلغریان فارس ازاول تاآخر تماماً ملقب به «مظفرالدین» بوده‌اند باستثنای دو نفر ازایشان : یکی اتابك محمدبن سعدبن ابوبکربن سعدبن زنگی که درجامع‌التواریخ (طبع بلوشه‌ص۵۵۵ و۵۵۷) گوید لقب‌وی عضدالدین بودولی بتصریح مورخ معاصر اوقاضی‌ناصرالدین بیضاوی درنظام التواریخ ص۸۵ و۸۹ وی نیز ملقب بمظفرالدین بوده است ، پس معلوم میشود که این پادشاه ظاهراً دولقب داشته یکی مظفرالدین مانند عموم آل سلغر ودیگری عضدالدین، ـ و دیگر اتابك ابش خاتون‌که در هیچ از کتب تواریخی‌که بدست داشتم مطلقاً لقبی برای او نیافتم .

۲ ـ وحال‌آنکه صواب چنانکه بعدازین درشرح احوال اتابك سعدبن ابوبکربن سعدبن زنگی ذکر خواهیم کردآنست‌که تخلص اومأخوذ ازنام این پادشاه اخیر است .

اغلب مورخین بیست و نه یا بیست و هشت سال بوده است [1] و وفات او نیز چنانکه خواهیم دید در سنهٔ ششصد و بیست و سه روی داده پس ازمجموع این دوفقره بالطبع چنین استنباط میشود که جلوس او در حدود سنهٔ ۵۹۳ یا ۵۹٤ بوده است .

ووفات اتابك سعدبن زنگی بتصریح صاحب جامع التواریخ و وصاف و روضة الصفا و حبیب السیر در احدی الجمادیین سنهٔ ششصد و بیست و سه بوده است ، و مورخ معاصر او ابن الاثیر گرچه تاریخ وفات اورا بدست نداده ولی درضمن حوادث سنهٔ ۶۲۵ گوید که «از جمله کسانی که دراینسال بمعاونت سلطان جلال الدین منکبرنی آمدند درجنگ وی بامغول یکی صاحب بلادفارس[ابوبکر] پسراتابك سعد بود که بعد ازوفات پدر بسلطنت رسیده بود[2]» وازاین فقره صریحاً واضح میشود که وفات سعد زنگی بنحوقطع ویقین مؤخر ازسنهٔ ۶۲۵ نبوده است ، بنابر این پس قول صاحب تاریخ گزیده و بتبع اولب التواریخ و جهان آرا که وفات سعد زنگی را درسنهٔ ششصد وبیست وهشت نگاشته‌اند (ومانیز سابقاً در مقدمهٔ المعجم فی‌معاییر اشعارالعجم بمتابعت ایشان همین قول را نقل‌کرده بودیم) بدون شك سهو واضح است، و دلیل قطعی دیگر بر بطلان قول تاریخ گزیده آنست که بتصریح صاحب وصاف[3] وزیر سعد بن زنگی مذکور عمیدالدین اسعد ابزری صاحب قصیدهٔ معروف باشکنوانیه که

---

۱ ـ بیست و نه، سال قول صاحب تاریخ وصاف ومزارات شیراز و روضة‌الصفا وحبیب‌السیر است وبیست وهشت سال قول صاحب تاریخ گزیده ولب التواریخ ، ـ وعجب است که کلمهٔ « بیست ونه » دربعضی ازمآخذ مانند دونسخه جامع التواریخ کتابخانه ملی پاریس که راقم سطور بدست دارد ونظام‌التواریخ چاپی ص۸۸ وشیراز نامهٔ چاپی ص ۵۳ بواسطهٔ تشابه خطی بین نه وسه به « بیست وسه» تصحیف شده است ولی عبارت مزارات شیراز عربی که صریحاً واضحاً گوید : «وبقی فی‌السلطنة و الملك تسعاً و عشرین سنه (نسخهٔ عکسی وزارت معارف ورق ۹۹) جای شبهه باقی نمیگذارد که فقط بیست ونه صحیح و بیست وسه تصحیف آنست چه در عربی واضح است که کلمهٔ «تسع» و «ثلاث» بواسطهٔ عدم تشابه خطی بیکدیگر مشتبه نمیشوند .

۲ ـ ابن‌الاثیر ج ۱۲ درعنوان « ذکرالحرب بین جلال‌الدین والتتر » ، ـ واین نکته را نیز ناگفته نگذریم‌که ابن‌الاثیر باوجود اینکه بکلی معاصر سعدبن زنگی مانحن فیه بوده چه وفات اوفقط هفت سال بعد ازوفات سعد روی داده درسنهٔ ۶۳۰ دائماً ومطرداً از او به «سعدبن دکلا» (= تکله)تعبیر می‌نماید یعنی خیال میکرده که سعد پسر تکله بن زنگی بوده است در صورتیکه برادر تکله بوده است ومنشا این اشتباه لابد از آنجاست که چون سعد جانشین تکله بوده درسلطنت ابن‌الاثیر قیاساً علی‌الاعم الاغلب درامثال این موارد تصور کرده که وی پسر سلف خود بوده است .

۳ ـ وصاف ص ۱۵۶ ـ ۱۵۷ .

مطلع آن اینست.[1]

من یبلغن حمامات ببطحاء   ممتعات بسلسال و خضراء

پس ازوفات سعد زنگی و جلوس پسرش ابوبکر بواسطهٔ وحشتی که اتابك ابوبکر ازو درخاطر داشت اورا باپسرش تاج الدین محمد درقلعهٔ اشکنوان حبس نمود وعمیدالدین اسعد مذکور در همان حبس درسنهٔ ٦٢٤ وفات یافت پس این نیز دلیل صریح دیگری است که اتابك سعدبن زنگی در سنهٔ ٦٢٤ بیش در جزو احیا نبوده و پسرش اتابك ابوبکر پادشاه بوده است.

وبازدلیل قطعی دیگر برفساد قول صاحب گزیده آنست که بتصریح همان مورخ یعنی وصاف فتح جزیرهٔ کیش وقتل آخرین پادشاه آن جزیره ملك سلطان بدست اتابك ابوبکر بن سعدبن زنگی در روز سه شنبه دوازدهم جمادی الاخرة سنهٔ ششصد و بیست وشش بوده است وبدیهی است که این واقعه که سال وماه و روز آن همه مشخص است برهان جلی واضحی است بر اینکه سنهٔ ٦٢٦ یکی ازسنوات سلطنت اتابك ابوبکر بوده است پس چگونه وفات پدرش سعد ودرنتیجه جلوس خود وی ممکن است درسنهٔ ٦٢٨ روی داده باشد. باری در بطلان قول صاحب گزیده ومن تبع اواصلا وابداً جای ادنی شك وشبههٔ نیست.

ومخفی نماناد که این همه اصرار و پافشاری ما درتعیین سال وفات اتابك سعدبن زنگی نه برای تحقیق یك مسئلهٔ تاریخی است که آن نیز گرچه فی‌حدذاته مهم است ولی‌جای آن در این مختصر مقاله نیست بلکه غرض اصلی ما و منظور عمدهٔ مافقط تعیین عصر شیخ بزرگوار است که تاچه مقدار ازسنین سلطنت این زنگی را عادتاً ممکن است دریافته باشد و چگونه است که ذکری ازاو درآثار واشعار اویافت نمیشود لهذاگوئیم :

شکی‌نیست که چنانکه سابق گفتیم شیخ درسنین اوایل‌عمرخود مقداری ازسنین اواخر عمر سعد زنگی را درك کرده بوده است زیرا هرچند سنهٔ ولادت شیخ بنحو تحقیق تاکنون معلوم نشده است ولی‌بظن قریب بیقین وبقراین عدیدهٔ کثیره که اینجا موقع تفصیل آن‌نیست ودرسایر مقالات مندرجه درهمین شمارهٔ مجلهٔ «تعلیم وتربیت» البته این مسئله بخوبی‌مطرح وتشریح شده تقریباً شکی نیست که تولد شیخ بزرگوار درحدود سنهٔ ششصد هجری یا بلکه چند سالی نیز مؤخر ازآن تاریخ بوده است، بنابراین پس شیخ در وقت وفات سعدبن زنگی درسنهٔ ٦٢٣ ظاهراً جوانی بوده است درحدود بیست یابیست واند ساله وبدیهی‌است که دراین سن هنوز برتبهٔ‌شاعری وشهرت و معاشرت باملوك واکابر نرسیده بوده است و بهمین جهت است بدون شك که درتمام‌کلیات اواز نظم و نثر چنانکه سابق نیز گفتیم مطلقاً واصلا مدحی یامرثیهٔ درحق سعدبن زنگی یاحتی ادنی اشارهٔ یا ایمائی بدوبنحوی که ازآن

---

۱ ـ این قصیده مکرر درایران واروپا بطبع رسیده است.

معلوم‌شود که‌وی در آن‌حین درجزو احیا بوده است بوجه من‌الوجوه یافت‌نمیشود وفقط در دوسه موردی که شیخ نامی ازاو برده است همه‌جا صریحاً ازسیاق کلام واضح است که وی در آن وقت از زمرهٔ گذشتگان بوده است از جمله مثلا درمقدمهٔ بوستان که در خطاب بپسرش اتابك ابوبکر گوید :

نرفت از جهان سعد زنگی بدرد — که چون توخلف نام بردار کرد

وباز درهمانجا گوید :

گر از سعد زنگی مثل ما یـاد — فلك یاور سعد بوبکر باد

واز جمله درحکایت ممتع ذیل در اواخر باب سوم ازبوستان :

ثنا گفت بر سعد زنگـی کسی — که بر تربتش بـاد رحمت بسی
درم داد و تشریف و بنـواختش — بقـدر هنر جـایگه ساختش
چوالله بس (۱) دید برنقش زر — بشورید و بر کند خلعت زبر
زشورش‌چنان‌شعله درجان گرفت — که برجست و راه بیابان گرفت
یکی گفتش از هم نشینان دشت — چه‌دیدی که‌حالت‌دگر گونه‌گشت
تواول زمین بوسه‌کردی سه‌جای — نبایستی آخر زدن پشت پای
بخندیـد کاول ز بیم و امید — همی لرزه بر تن فتادم چو بید
بآخـر ز تمکیـن الله بس — نه چیزم بچشم اندر آمد نه‌کس

۲ ـ اتابك مظفرالدین ابوبکر بن سعدبن زنگی

ششمین و معروفترین پادشاهان سلسلهٔ‌سلغریان وواسطهٔ قلادهٔ ایشان که فارس در عهد

---

۱ ـ توقیع رسمی اتابك سعدبن زنگی بتصریح وصاف ص ۱۵۵ « الله بس » بوده است که گویا مأخوذ ازاین جملهٔ منسوب بشیخ ابوسعید ابوالخیراست : «الله بس و ماسواه هوس وانقطع النفس» (نفحات‌الانس درشرح حال شیخ مذکور) ولی درنسخهٔ چاپی وصاف کلمهٔ «بس» سهواً «پس» باپاه فارسی چاپ شده است درصورتیکه درچند نسخه خطی کتاب مزبور که رجوع شد در همه بر طبق واقع بس باباء موحده مسطور است ، ـ ومخفی نماناد که دربعضی ازنسخ بوستان این عبارت «الله وبس» باواوعاطفهٔ بین‌الله وبس مسطور است وآن سهو است و صواب بطبق اکثر نسخ « الله بس» بدون واوعاطفه است چه این جمله مبتدا وخبراست یعنی خدا بس است وکافی است وباو او معنی بکلی فاسد است ، واین نکته را نیز ناگفته نگذریم که صاحب روضة‌الصفا وحبیب‌السیر در فهم عبارت وصاف در مورد مانحن فیه سهو غریبی کـرده این توقیع را بپسر سعدبن زنگی اتابك ابوبکر نسبت داده‌اند در صورتیکه توقیع مزبور از خود اتابك سعداست نه اتابك ابوبکر بن ـ سعد .

او باوج سعادت وعظمت وآبادی ورفاهیت رسید وچون بامغول ازدرمجامله ومصانعه درآمد لهذا تا او درحیات بود مملکت فارس ازنهیب آن آتش عالم سوز در پناه امن وامان ماند ، و در مماشاة بامغول چون ظاهراً هیچ چارهٔ دیگر نبوده بـدرجهٔ مبالغه نمودکه در مـوقع محاصرهٔ بغداد آن پادشاه «مسلمان سنی پاك اعتقاد» لشکری بمدد هلاکوی مغول کافر که در قتل و استیصال خلیفهٔ مسلمین و تجاوز برحرم و حریم آنان لشکرکشی نموده بود مصاحب برادر زادهٔ خود محمد شاه بن سلغور شاه بفرستاد، وپس ازفتح بغداد نیز پسر خود اتابك سعد را برسم تهنیت بدربار همان پادشاه گسیل ساخت [1]

باری اتابك ابوبکر صاحب ترجمه ممدوح علی‌الاطلاق شیخ بزرگوار و اغلب اشعار وآثار اومشحون بمدح همین پادشاه کامکار است و قبل ازو چنانکه مکرر گفتیم مدح احدی ازملوك این سلسله دراشعار شیخ موجودنیست و گلستان وبوستان هردو موشح بنام اوست ، والمعجم فی‌معاییر اشعارالعجم شمس‌الدین محمدبن قیس رازی نیزدرعهد همین پادشاه تألیف شده وشطری ازجلایل اعمال ووقایع سلطنت او ومناقب او درمقدمهٔ آن کتاب بقلم مؤلف آن مشروحاً مذکور است .

ومخفی نماناد که «ابوبکر» نام اصلی پادشاه مذکور است نه کنیهٔ او وچون وی چنانکه گفتیم بامغول ازدرصلح واطاعت درآمد واظهار ایلی وانقیاد نمود والتزام خراج واتاوت کرد لهذا اوکتای قاآن درحق او اظهار کمال مرحمت و سیور غامیشی نموده اورا یرلیغ بالقب قتلغ خانی ارزانی داشت [2] نه آنکه قتلغ خان نام اصلی اوبوده چنانکه یکی ازفضلای معاصرین را دیدم درمقالهٔ که این اواخر دریکی ازمجلات طهران نشر کرده بود چنین توهم نموده بود .

مدت سلطنت اتابك ابوبکر بتصریح مورخ معاصر اورشیدالدین [3] در جامع‌التواریخ که سال وماه وروز آن همه را مشخص نموده مدت سی‌وچهار سال وشش ماه ویازده روز بوده است ، وفات او باز بتصریح همان مورخ در روز پنجم جمادی الاخـره سنهٔ ششصد و پنجاه

---

۱ ـ جامع‌التواریخ درفصل سلغریان .

۲ ـ جامع‌التواریخ فصل سلغریان ، ووصاف ص۱۵۶ ، وروضة‌الصفا وحبیب‌السیر نیز هر دو دوفصل سلغریان ، ـ قتلغ بترکی بمعنی مبارك وسعید وخوش بخت است وخان بمعنی پادشاه، پس قتلغ‌خان بمعنی پادشاه مبارك وخوش بخت ومسعود است .

۳ ـ رشیدالدین دراوایل عمر خود سنین اواخر سلطنت اتابك ابوبکر را درك کرده بوده چه قتل رشیدالدین در سنهٔ ۷۱۸ بوده در حدود سن هشتاد سالگی پس تولد وی لابد در حدود سنهٔ ۶۳۸ بوده و در وقت وفات اتابك ابوبکر در سنهٔ ۶۵۸ وی جوانـی تقریباً در حدود سن بیست سالگی .

وهشت[1] هجری اتفاق افتاد ازاینقرارازروی حساب واضح است که جلوس او برتخت سلطنت در حدود ۲٤ یا ۲۳ ذی‌القعده سنهٔ ششصد و بیست و سه بوده و سابق در شرح حال پدرش سعدبن زنگی گفتیم که وفات او در احدی‌الجمادیین همان سال یعنی ۶۲۳ روی داده پس معلوم میشود که جلوس او بلافاصله بعد از وفات پدرش وقوع نیافته بلکه چندماهی بعد از آن واقعه بوده ولابد یکی از علل این تراخی‌آن بوده که چنانکه درجامع‌التواریخ مرقوم است در حین وفات اتابك سعد پسرش اتابك ابوبکر در قلعهٔ سپید محبوس بود و خواجه غیاث‌الدین یزدی که وزیر و مدبر ملك بود واقعهٔ او را پنهان داشت و انگشتری وی بقلعهٔ سپید فرستاد و پسرش اتابك ابوبکر را از بند بیرون آورده حاضر گردانید و در خرگاه برانداخته با امرا و لشگر گفت که اتابك می‌فرماید که ولی‌العهد ابوبکر است امرا کمردر گردن انداختند واتابك شد[2] واین امورووقایع لابد چند ماهی کما بیش طول کشیده بوده و بفوریت روی نداده بوده است .

تاریخ تولد اتابك ابوبکر در جائی بدست نیامد ولی چون سن او در وقت وفات به تصریح رشیدالدین[3] شصت و هفت سال بوده است پس واضح است که تولد او لابد در حدود سنهٔ ۵۹۱ بوده است .

فهرست اجمالی‌مواضعی که نام اتابك ابوبکربن سعدبن‌زنگی درنظم یا نثرشیخ‌برده شده از قرار ذیل است : دومرتبه در دیباچهٔ گلستان، و دیگر در اواخر باب هفتم ازهمان کتاب در فصل جدال سعدی با مدعی در باب توانگری و درویشی ، و دیگر در دیباچهٔ بوستان که این بیت معروف از آنجاست :

سزدگر بدورش بنازم چنان ‌ ‌ ‌ که سید بدوران نوشیروان

و باز در باب اول از همان‌کتاب در حکایت :

ز دریای عمان بر آمدکسی ‌ ‌ ‌ سفرکرده هامون و دریا بسی

و در حکایت :

---

۱ ــ علاوه بررشیدالدین عموم مورخین دیگر نیز ازقبیل قاضی‌بیضاوی درنظام‌التواریخ وشیرازنامه وتاریخ‌گزیده وروضة‌الصفا وحبیب‌السیرولب‌التواریخ همه همین سنهٔ ۶۵۸ را برای وفات اتابك ابوبکر ضبط‌کرده‌اند وهمچنین دربعضی نسخ خطی و صاف نیز بعنه همین قسم است ولی درنسخهٔ چاپی‌کتاب مزبور (چاپ بمبئی ص ۱۸۰) برخلاف عموم مورخین تاریخ وفات اورا سنهٔ تسع وخمسین وستمائه نگاشته وآن بدون شبهه سهو نساخ است .

۲ ــ جامع‌التواریخ طبع بلوشه ص۳۶ .

۳ــ ایضاً همان‌کتاب درقسمت سلغریان در دونسخهٔ خطی‌کتابخانهٔ ملی پاریس‌نمرهٔ ۱۳۶۵ ورق ۲۳۵ ، ونمرهٔ ۲۰۰۵ ورق۲۰۲ .

یکی از بزرگان اهل تمیز حکایت کند ز ابن عبدالعزیز

و در حکایت :

شنیدم که در مرزی از باختر برادر دو بودند از یک پدر

و در اواخر باب دوم در حکایت جود و سخای حاتم طائی، و در حکایت :

جوانی بدانگی کرم کرده بود تمنای پیری بر آورده بود

و در اواخر باب هشتم در حکایت معروف سومنات ، و دیگر در قصیدهٔ عربی در مرثیهٔ مستعصم بالله و خراب بغداد که مطلع آن اینست :

حبست بجفنی المدامع لاتجری فلما طغا الماء استطال علی السکر

و فیها یقول

عفا الله عنا ما مضی من جریمة و من علینا بالجمیل من الستر

و صان بلاد المسلمین بقیة بدولة سلطان البلاد ابی بکر

ملیك غدا فی كل بلدة اسمه عزیزاً و محبوباً کیوسف فی مصر

لقد سعد الدینا به دام سعده و ایده المولی بالویة النصر

كذلك تنشولینة هو عرقها وحسن نبات الارض من کرم البذر[1]

و باز در قصیدهٔ فارسی معروف در مرثیهٔ همان خلیفه که مطلع آن اینست :

آسمان را حق بود گر خون بگرید برزمین

بر زوال ملك مستعصم امیرالمؤمنین

و در آخر آن گوید :

یارب این رکن مسلمانی با من آباد دار در پناه شاه عادل پیشوای ملك و دین

خسروصاحب قران غوث زمان بوبکر سعد آنکه اخلاقش پسندیده است واوصافش گزین

مصلحت بود اختیار رأی روشن بین او با زبردستان سخن گفتن نشاید جز بلین[2]

لاجرم در بر و بحرش داعیان دولتند کای هزاران آفرین برجانت ازجان آفرین

و دیگر قصیدهٔ معروف که مطلع آن اینست :

بنو بتند ملوك اندرین سپنج سرای کنون که نوبت تست ای ملك بعدل گرای

چنانکه در عنوان این قصیده درغالب نسخ مسطور است درمدح همین اتابك ابوبکر است گرچه در اصل خود قصیده نامی ازو دیده نمیشود، ـ و ایضاً قطعهٔ معروف

۱ــ این دو بیت اخیر از این قصیده در دیباچهٔ گلستان نیز مذکور است .

۲ــ اشارهٔ صریح است بسیاست مماشاة و مجامله با مغول که چنانکه سابق گفتیم اتابك ابوبکر برای حفظ بلاد قلمرو خود ازآسیب آن طوفان عالمگیر اتخاذ نمود .

وجودم بتنك آمد از جور تنگی — شدم در سفر روزگـار درنگی
جهان زیرپی چون سکندر بریدم — چو یأجوج بگذشتم از سد سنگی
چو بـازآمدم کشور آسوده دیدم — زگرگان بدر رفته آن تیزچنگی
بنام ایـزد آباد پر ناز و نعمت — پلنگان رهـا کرده خوی پـلنگی
خط ماهرویـان چو مشك خطائی — سر زلف خوبان چو درع فرنگی
درون مردمی‌چون ملك نیك‌سیرت — برون‌لشگری‌چون‌هژبران جنگی
بپرسیدم این کشور آسوده کی‌شد — کسی گفت سعدی‌چه شوریده‌رنگی
چنان بود در عهد اول کـه دیدی — جهانی پرآشوب و تشویش وتنگی
چنین شد در ایـام سلطان عادل — اتـابـك ابوبکربـن سعد زنگی

و ایضاً در باب مراثی قصیدهٔ که مطلع آن اینست :

دل شکسته‌که مرهم نهد دگربارش — یتیم خسته‌که از پای برکند خارش

در مرثیهٔ همین اتابك ابوبکربن سعدبن زنگی مانحن فیه است.

و مخفی نماناد‌که در بعضی نسخ‌کلیات و مخصوصاً در چاپهای مغلوط هند دربسیاری از مواضع در قصاید مذکوره در فوق بجای ابوبکربن زنگی «ابونصر» مسطوراست و آن غلط فاحش و خطای صریح قبیح است و در تمام سلسلهٔ سلغریان‌کسی موسوم یا مکنی باب‌و نصر نبوده است و در عموم نسخ خطی قدیم و چاپهای خوب ایران همه جـا در قصاید فوق بلااستثنا نام ممدوح بطبق واقع «ابوبکر» مرقوم است مقصود اینست که‌کسی تـوهم نکند که ابونصر نامی یکی از ممدوحین شیخ بوده و ما از ذکر نام او غفلت نموده‌ایم.

۲- اتابك مظفرالدین سعدبن ابوبکربن سعدبن زنگی

پسر مذکور قبل ، چنانکه از تـاریخ‌گزیده و مزارات شیراز مستفاد میشود شیخ از بستگان ومنتسبان این شاهزاده بوده وهمانا تخلص وی نیز ازنام او مأخوذ است، و بدون شبهه صواب همین قول است نه آنچه صاحب حبیب‌السیر و جهان‌آرا و آتشکده و مرحوم هدایت گفته‌اند که تخلص شیخ مأخوذ از نام سعدبن زنگی است چه عصر سعد زنگی‌چنانکه سابقاً نیز گفتیم مقدم بر دوره ظهور شاعری شیخ بوده و در تمام‌کلیات شیخ از نظم و نثر چنانکه مکرر گفته‌ایم اصلا و مطلقاً مدحی بنام اتابك سعد زنگی یـافت نمیشود، و دیباچهٔ گلستان نیز چنانکه معلوم است بتصریح خود شیخ که‌گوید :

علی‌الخصوص کـه دیباچهٔ همایونش — بنام سعد ابوبکر سعدبن زنگی‌است

بنام همین شاهزادهٔ ما نحن فیه است که در آن اوان هنوز پدرش اتابك ابوبکر در قید حیات بوده‌است(۱) و عجب است که جامی نیز بآن فضل و احاطه وسعهٔ اطلاع که ازو معهود است در همین اشتباه عمومی افتاده و در قطعهٔ در سلسلة‌الذهب راجع بفضیلت شعرو شعرا و مخلد ماندن نام ممدوحین از پرتو مدایح ایشان سعدی را از جمله مداحان سعد زنگی و حتی گلستان را نیز چنانکه از ظاهر عبارت او مستفاد میشود بنام پادشاه مزبور پنداشته است، عین ابیات مزبوره از قرار ذیل است، پس از ذکرعدهٔ ازقدماء شعرا مانند رودکی و عنصری و معزی گوید: (چند بیت از پیش وپس‌نیز برای‌بدست‌آمدن سیاق‌کلام نقل شد)

انوری هم چو مدح سنجر گفت — وین گرانمایه در بوصفش سفت
گر دل و دست بحروکان باشد — دل و دست خدایگان باشد
بحر شدخشك‌وکان‌ززلزله ریخت — وان دراز رشتهٔ بقا نگسیخت
با همه طمطراق خاقانی — بهر تاج آوران شروانی
گرچه دارد ز نغز گفتاری — مدحهای هزار دیناری
نقد اهل جهان ز دینارش — نیست جز نقش‌های اشعارش
رفت سعدی و دم ز یکرنگی — زدن او بسعد بن زنگی
به ز سعد و سرای وایوانش — ذکر سعدی است درگلستانش
ز سنائی و از نظامی دان — که ز دام اوفتادگان جهان
چون درین دامگاه یاد آرند — ز دو بهرامشاه یاد آرند

الی آخر الابیات، وآن سهو واضح است و منشأ این سهوشایع بدون شك یکی‌توافق نام دو سعد جد و نواده بوده است و دیگر عدم غور و تعمق کافی در تاریخ سلغریان.

باری چنانکه سابق نیز بدان اشاره نمودیم بتصریح رشیدالدین در جامع‌التواریخ

---

(۱) عین عبارت تاریخ گزیده ازقرار ذیل‌است: «سعدی شیرازی وهومشرف‌الدین‌مصلح‌الشیرازی وباتابك سعدبن‌ابی‌بکربن سعدبن زنگی منسوب است»، وعبارت مزارات شیرازاین: «الاتابك سعدبن ابی‌بکربن سعدبن زنگی‌کان ملکاشابا جمیلا حسن‌السیرة صافی‌السریره محب‌الاهل‌الفضل مربیالهم قدانتسب‌الیه‌الشیخ مشرف‌الدین مصلح ومدحه بمدایح وزین باسمه‌الکتب ولما توفی‌ابوه‌الاتابك‌ابوبکرکان هوعند ملك‌الترك لمصلحةاهل شیراز فبلغة خبروفاة والده عندرجوعه فی‌الطریق وکان مریضاً فبقی بعده ایاماًثم توفی بارض‌العراق فی جمادی‌الاخرة سنة ثمان وخسین و ستمائة فارسلت ترکان خاتون قال‌الفقیه وکانت صالحة معتقدة حتی اتوابه و دفنته فی شیراز وبنت علیه قبة رفیعة وجعلت عندها مدرسة سمتهاالعضدیه ثم دفن ابنه محمدبن سعد فی جنبه» انتهی.

اتابك ابوبكر چندین مرتبه درحال حیات خود پسرش شاهزاده سعدبن ابوبکر مانحن‌فیه را برسم تهنیت و اظهار مراسم اطاعت و انقیاد بدربار هولاکو فرستاد، از جمله یکی بعد از فتح قلاع‌الموت و قلع وقمع « ملاحده » و دیگربار پس از فتح بغداد وقتل مستعصم‌بالله وانقراض خلافت عباسیان، واتابك سعد دراین سفردرهفتم شعبان سنهٔ ٦٥٦[درآذربایجان ـ ظ] بحضورهولاکورسید و هولاکو اورا نواخته با سیورغامیشی و اعزاز تمام بازفرستاد[1] و باز مجدداً در یکی دوسال بعد از فتح بغداد در موقع فتح لرستان بدست مغول اتابك ابوبکر او را با تحف و هدایای بسیار باسم نوا باردوی هلاکو فرستاد، ودراثناء مراجعت از این سفر اخیر اتابك سعد را درعرض راه مرضی نامرضی روی داد وپدرش نیزدرشیراز بیمار شد وپدروپسر از بیماری یکدیگر خبرنداشتند، وچون اتابك سعدی بمرحلهٔ طبرش[2] (= تفرش معروف) از اعمال قم رسید به تب ربع مبتلی‌بود مستسقی نیز شد ورعاف‌پدید آمد و همانجا پس از دوازده روز از وفات پدرکه خطبه و سکه بنام اومزین گشته بود در روز یکشنبه هفدهم جمادی‌الاخرة سنهٔ ششصد و پنجاه و هشت درگذشت ، و زن او ترکان خاتون دختر اتابك یزد قطب‌الدین محمود شاه‌کس فرستاده تابوت او را بشیراز آورد و در مدرسهٔ عضدی شیرازکه مستحدث خود ترکان بود دفن نمود[3]، از اتابك سعد پسری‌ماند دوازده ساله محمد نام و دو دختر یکی سلغم‌که بزرگتر بود و دیگری ابش‌کوچکتر ، سن اتابك سعد و تاریخ تولد وی معلوم نشد ولی از بعضی ابیات مراثی شیخ در حق او که‌گوید :

پس از مرك جوانان گل مماناد پس‌ازگل درچمن بلبل مخواناد
بحسرت درزمین رفت‌آن‌گل نو صبا بر استخوانش گل دماناد

و نیز از تصریح صاحب مزارات شیراز در ترجمهٔ حال اوکه‌گوید«وکان ملکاً شابا جمیلا » واضع میشودکه وی در عنفوان جوانی بدرود زندگانی گفته .

---

(۱)جامع‌التواریخ‌خطی‌فصل‌تاریخ سلغریان ، ونیز قسمت‌هولاکوی همان‌کتاب طبع‌کاترمر ص ۳۲۲ ،

(۲) کذا فی جامع‌التواریخ قسمت سلغریان : «طبرش ازاعمال قم» ولی درقسمت مغول‌طبع بلوشه ص ۵۵۵ : « تورقو ازاعمال براهان » با نسخهٔ بدل « تورتو » که همین اخیر صواب و مطابق «طبرتو»ی وصاف است ص ۱۸۱ ، و تورتو یا طبرتو بدون شك همان موضع است‌که در تاریخ قم ص۱۱۹ و ۱۴۱ باسم تبرته مسطور وجزو رستاق‌کوز در است مجاور رستاق فراهان ، وظاهراً مراد ازطبرتو نام خود قریهٔ که اتابك سعد آنجا وفات یافت بوده وازطبرش اصل تمام ناحیه وبنابراین اختلافی دربین مآخذ مختلفه نیست .

(۳) جامع‌التواریخ درفصل سلغریان ووصاف و مزارات شیراز .

مواضعی که نام سعدبن ابوبکربن سعدبن زنگی صاحب ترجمه در کلیات شیخ برده شده از قرار ذیل است :

اولا دز دیباچهٔ گلستان که چنانکه گفتیم موشح بنام اوست، و ثانیاً در مقدمهٔ بوستان آنجا که گوید :

گر از سعد زنگی مثل ماند یاد　　فلك یاور سعد بوبکر باد

و دیگر در غزلی در بدایع که مطلع آن اینست :

چو ترك دلبرمن شاهدی بشنگی نیست　　چو زلف پر شکنش حلقهٔ فرنگی نیست

و در آخر آن گوید :

دوم بلطف ندارد(۱) عجب که چون سعدی　　غلام سعد ابوبکر سعد زنگی نیست

و دیگر درقصیدهٔ در مرثیهٔ پدرش اتابك ابوبکر که از سیاق قصیده واضح است که هنوز در آنوقت خبر وفات اتابك سعد از عراق بشیراز نرسیده بوده و شیخ غایبانه مدح اتابك سعد را می‌نموده، در تخلص بمدح این قصیده گوید :

نمرد نام ابوبکر سعدبن زنگی　　که ماندسعد ابوبکرنام بردارش
خدایگان ملوك زمان مظفردین　　که قائم‌است باعلای‌دین‌واظهارش
بزرگوارخدایا بفر ودولت‌وکام　　دوام عمر بده سالهای بسیارش

و درآن حین که شیخ دوام عمر او را بسالهای بسیار ازخداوند آرزو میکرده هیچ نمیدانسته که فقط پس از دوازده روز از مرگ پدر وی نیز بدو ملحق خواهد شد و بلکه شاید درهمان وقت که شیخ این ابیات را می‌سروده تابوت او را از تفرش بشیرازمیآورده‌اند، چنانکه در مرثیهٔ دیگر در حق همین سعدبن ابوبکر که لابد بلافاصله بعد از قصیدهٔ سابق ساختهٔ گوید :

چو ماه دولت بوبکر سعد آفل شد　　طلوع اخترسعدش هنوزجان میداد
امیدامن وسلامت بگوش دل میگفت　　بقای سعد ابوبکر سعد زنگی باد
هنوز داغ نخستین درست‌ناشده بود　　که دست‌جورزمان‌داغ‌دیگرش‌بنهاد

و در مرثیهٔ دیگر گوید :

امید تاج و تخت خسروی بود　　از ین غافل که تابوتش بیارند

و این بیت اخیر از مرثیه‌ایست مطول از شیخ در حق همین سعدبن ابوبکر بنحو ترجیع بند که مطلع آن اینست :

غریبانرا دل از بهر تو خونست　　دل خویشان نمیدانم که چونست

و ترجیع آن این :

---

(۱) دربعضی نسخ : «ورم بلطف ندارد» . و دربعضی دیگر : «ورم بلطف بدارد»

نمیدانم حدیث نـامه چونست همی بینم که عنوانش بخونست

و این بیت دیگر از همین مرثیه :

جزای تشنه مردن در غـریبی شراب از دست پیغمبر ستانـاد

بدون شك اشاره بمرض استسقای سعد است که چنانکه گفتیم یکی از امراض مهلکهٔ او بود .

و بالاخره مرثیهٔ ذیل که مطلع آن اینست :

بهیچ باغ نبود آندرخت مانندش که تندباد اجل بیدریغ برکندش

در حق همین سعدبن ابوبکر بن سعد بن زنگی و پسرش اتابك محمد است .

۴ـ اتابك مظفر الدین[۱] یا عضد الدین محمد بن ابوبکر بن سعد بن زنگی

چنانکه سابق گفتیم از اتابك سعدبن ابوبکر پسری ماند محمد نام دوازده ساله ودو دختر یکی سلغم که دختر بزرگتر و دیگر ابش که کوچکتر بود[۲] مادر ایشان ترکان[۳] خاتون دختر اتابك قطب الدین محمود شاه و خواهر علاءالدوله از اتابکان یزد[۴] بصوابدید اعیان دولت محمد مذکور را در اواخر جمادی الاخرة سنهٔ ششصد و پنجاه وهشت بتخت نشانیدند

(۱) قاضی بیضاوی در نظام التواریخ لقب این اتابك محمد را (مانند لقب عموم آل سلغر) مظفرالدین ذکر کرده و ظاهر این بیت سعدی درمدح او درضمن مرثیهٔ پدرش سعد : دراین گیتی مظفرشاه عادل محمد نام برادرش بماناد نیزهمین است ولی رشیدالدین در جامع التواریخ بلوشه ص ۵۵۵ و ۵۵۷ لقب اورا عضدالدین نگاشته ومحتمل است که هردولقب را داشته یکی قبل از جلوس ویکی بعد ازآن ونظایرآن مابین ملوك وسلاطین گذشته بسیاراست وسابق نیز بدین فقره اشاره نمودیم :

(۲) جامع التواریخ طبع بلوشه ص ۵۵۵ ،

(۳) ترکان دراسامی زنان اتراك یا القاب ایشان بفتح تاء وکاف عربی است نـه بضم تاء چنانکه در وهلهٔ اول از تشابه این کلمه با ترکان جمع ترك ممکن است توهم رود ، واصل این کلمه دراصطلاح خاقانیهٔ ماوراءالنهر ازالقاب پادشاهان ایشان بوده است اعم از مرد یا زن ولی بعدها بنحو خصوصی برملکه یعنی برزن یا مادر یا مطلق اقارب زنانهٔ پادشاه اطلاق میشده‌است ، رجوع شود بدیوان لغات الترك کاشغری ج ۱ ص ۳۱۳ و ۳۶۸ و ج ۲ ص ۱۶۵ که دائماً این کلمه را «ترکن» می نویسد بضبط قلم بفتح تاء وبدون الف قبل از حرف اخیر، ونیز بحلیة الانسان ابن مهنا ص ۱۴۵ وعین عبارت او اینست : «الملك=خاقان (خان)، الملکة=ترکان» و در غیاث اللغات

(بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد)

و سلطان عضدالدین خواندند۱ و مادرش ترکان حاکمه و مدبره امور مملکت گردید، و از غرایب اتفاقات تاریخ آنکه در عرض همین ماه یعنی جمادی‌الاخرهٔ ٦٥٨ در شیراز برسه پادشاه خطبه‌کردند ، اول بنام اتابك ابوبکر بن سعدبن زنگی متوفی درپنجم آن ماه، دوم بنام پسرش اتابك سعدبن ابوبکر متوفی در هفدهم همان ماه ، و سوم بنام پسر این اخیر اتابك محمدبن سعد که محل گفتگوی ماست(۲) باری ایام دولت اتابك محمد نیز چندان امتدادی نیافته پس از دو سال و هفت‌ماه‌سلطنت(۳) بسبت سقطهٔ از بام قصر از منهل فانی بمنزل باقی نقل‌کرد در (اوایل) سنهٔ ششصد و شصت ویك(٤)ودر مدرسهٔ عضدی شیراز که مستحدث ترکان خاتون بود در جنب مدفن پدرش اتابك سعد مدفون شد۵.

مواضعی‌که نام این اتابك محمدبن سعد در اشعار شیخ برده شده یا فقط اشارهٔ بدو شده بدون تصریح بنام او از قرار ذیل است : اولا در مقدمهٔ بوستان‌که پس از فصل‌طویلی در مدح پادشاه معاصر ابوبکر بن سعدبن زنگی‌که بوستان در زمان او و بنام او در سنهٔ ٦٥٥ باتمام رسیده بوده و یکی دو بیت نیز در مدح پسرش سعدبن ابوبکر بلافاصله بعد ابیات ذیل در مدح پسر این اخیراتابك محمدبن سعد صاحب ترجمه درعموم نسخ بوستان از قدیم و جدید موجود است‌که واضح است شیخ این ابیات را مدتی بعد از اتمام اصل بوستان در زمان سلطنت اتابك محمدبن سعد ما نحن فیه (٦٥٨ - ٦٦١) بدیباچهٔ آنکتاب علاوه نموده بوده است ، وعنوان این ابیات در نسخهٔ مورخه ٧٦٧ چنین است: «ستایش اتابك مخمدبن سعدبن ابی‌بکر » ، و در عموم نسخ دیگر نیزعنوان‌کمابیش بهمین مضمون است، و چند بیت اول آن ابیات از قرار ذیل است :

اتابك محمد شه نیکبخت — خداوند تاج و خداوند تخت
جوان جوان بخت روشن ضمیر — بدولت جوان و بتدبیر پیر
بدانش بزرك و بهمت بلند — ببازو دلیر و بدل هوشمند

گوید : «ترکان بالفتح وکاف‌عربی لقب زنان ازعالم بی‌بی ویبگمه‌ازلطائف» رجوع شود نیزبترجمهٔ «ترکستان» بارتولد بانگلیسی ص ۳۳۷ ،

(۴) جامع‌التواریخ قسمت سلغریان و وصاف ص ۱۸۱ ، وشیرازنامه ص ۶۲ ،

---

(۱) جامع‌التواریخ طبع بلوشه ص ۵۵۵ و۵۵۷ .

(۲) جامع‌التواریخ قسمت سلغریان .

(۳) جامع‌التواریخ قسمت سلغریان ووصاف ص ۱۸۲ وشیرازنامه ص ۶۲ .

(٤) کذا در وصاف ص ۱۸۲ وشیرازنامه ص ۶۲ ، ولی در تاریخ‌گزیده ص ۵۰۸ تاریخ وفات اورا در ذی‌الحجه ۶۶۰ نگاشته ،

(۵) مزارات شیرازنسخهٔ موزهٔ بریتانیه ص ۲۳ ا ب ،

زهی دولت مادر روزگار — که رودی(۱) چنین پرورد در کنار
بدست کرم آب دریا ببرد — برفعت محل ثریا ببرد
زهی چشم دولت بروی تو باز — سر شهریاران گردن فراز
صدف را که بینی ز در دانه پر — نه آن قدر دارد که یك دانه در
تو آن در مکنون یك دانهٔ — که پیرایهٔ سلطنت خانهٔ

الی آخر الابیات ، و دو بیت اخیر ظاهراً اشاره است باینکه ممدوح پسر یگانهٔ پدر بوده است چه در حقیقت اتابك سعد اولاد ذکوری غیر ازاین اتابك محمد نداشته.

و ثانیاً، در غزل ذیل طیبات که بتمامه در مدح همین اتابك محمد بن سعد است:

بناز ای خداوند اقبال سرمد — ببخت همایون و تخت ممهد
مغیث زمان ناصر اهل ایمان — گزین خدا یاور دین احمد
خداوند فرمان ملك سلیمان(۲) — شهنشاه عادل اتابك محمد
ز سعد ابوبکر تا سعد زنگی — پدر بر پدر نامور جد برجد
همه نامداران و گردن فرازان — بزنجیر سبق الایادی مقید
سر بندگی بر زمینش نهاده — همه نامداران دریا و سرحدّ
خردمند شاها رعیت پناها — که مخصوص بادی بتأیید سرمد
یکی پند پیرانه بشنو ز سعدی — که بختت جوان باد و جاهت مجرد[۳]
نبو دست تا بوده دوران گیتی — با بقاء ابنای گیتی معوّد
مؤبد نمی‌ماند این ملك دنیا — نشاید بر او تکیه بر هیچ مسند
بانصاف ران دولت و زندگانی — که نامت بگیتی بماند مخلد

و ثالثاً در غزلی دیگر در طیبات در مدح مادر این اتابك محمد ترکان خاتون که در ضمن دو سه بیت آن نیز در مدح خود اتابك محمد است ، و تمام آن غزل در شرح احوال ترکان خاتون نقل خواهد شد، و ابیات مذکوره از قرار ذیل است :

حرم عصمت و عفت بتو آراسته باد — علم دین محمد بمحمد بر پای
خلف دودهٔ سلغر شرف دولت وملك — ملك آیت رحمت ملك ملك آرای
سایهٔ لطف خدا داعیهٔ راحت خلق — شاه گردنکش دشمن کش عاجز بخشای
ملك ویران نشود خانهٔ عدل آبادان — سعد وبوبکر بمردند محمد برجای

و رابعاً در ضمن مرثیهٔ از مراثی پدرش سعد بن ابوبکر که سابق نیز اشاره بمطلع

---

(۱) دربعضی نسخ : «پوری»
(۲) درخصوص ملك سلیمان رجوع شود بتوضیح آخر این مقاله .
(۳) کذا دراغلب نسخ خطی ، و دربعضی مجدد .

آن شدآنجا که گوید :

سر آمد روزگار سعد بوبکر	خداوندش برحمت در رساناد
در این گیتی مظفر شاه‌عادل	محمد نام بردارش بماناد

و خامساً باز در ضمن مرثیهٔ دیگری از مراثی پدرش سعد که مطلع آن اینست :

باتفاق دگر کس دل بکس نباید داد	زخستگی که درین نوبت اتفاق افتاد

و در اواخر این قصیده گوید در تخلص بمدح اتابك محمد بن سعد و اشاره باینکه وی طفل خردسال بوده ولی نام او را صریحاً نبرده

گر آفتاب خزان گلبنی شکفته بریخت	بقاء سرو روان با دو سایهٔ شمشاد
هنوز روی سلامت بکشور است و بعید[1]	هنوز پشت سعادت بمسندست و معاد[2]
کلاه دولت وصولت بزور بازو نیست	بهفت ساله دهد دور گیتی از هفتاد
بخدمتش سر طاعت نهند خرد و بزرگ	در آن قبیله که خردی بود بزرگ نهاد
قمر فرو شد و صبح دوم جهان بگرفت	حیات او بسر آمد مزید عمر تو باد
همان نصیحت جدت که گفته‌ام بشنو	که من نمانم گفت منت نماند یاد[3]
دلی خراب[4] مکن بیگنه اگر خواهی	که سالها بودت خاندان و ملك آباد

و سادساً باز در ضمن مرثیهٔ دیگری در حق پدرش سعد بن ابوبکر که مطلع آن این است :

بهیچ باغ نبود آن درخت مانندش	که تند باد اجل بیدریغ بر کندش

ابیات ذیل از این مرثیه در مدح اتابك محمد بن سعد مانحن فیه است بدون تصریح بنام او :

نمرد سعد ابوبکر سعد بن زنگی	که هست سایهٔ امیدوار فرزندش
گر آفتاب بشد سایه همچنان باقی است	بقای اهل حرم(٤) بادو خویش وپیوندش
همیشه سبز و جوان باد در حدیقهٔ ملك	درخت دولت بیخ آور برومندش
یکی دعاء تو گفتم یکی دعاء عدوت	بگویم آنرا گر نیك نیست مپسندش
هر آنکه پای خلاف تو در رکیب آرد	بخانه باز رواد اسب بی خداوندش

---

(۱) کذا درنسخهٔ مورخهٔ ۷۶۷ (؟) و درنسخهٔ دیگر: عبید، ودرچند نسخهٔ دیگر : وعید .

(۲) کذا درنسخهٔ مورخهٔ ۷۲۷ وغالب نسخ دیگر (؟) ، درنسخهٔ : مفاد .

(۳) درآنوقت که شیخ این ابیات را بنظم می‌آورده هیچ تصور نمیکرده که درست سی سال دیگر بعد از وفات این طفل بازشیخ بزرگوار درحیات خواهد بود : ۶۶۱ - ۶۹۱ ،

(۴) اشاره است بدون شك بمادرش ترکان خاتون که حاکمه ومدیرهٔ ملك بود .

۵- ترکان خاتون[1]

دختر اتابك قطب‌الدین محمود شاه و خواهر اتابك رکن‌الدین علاءالدوله ازسلسلهٔ اتابکان یزد و مادرش یاقوت ترکان دختر براق حاجب[2] مؤسس سلسله قراختائیان کرمان بود، صاحب ترجمه زوجهٔ اتابك سعدبن ابوبکر بن سعدبن زنگی بود و او را از وی سه فرزند آمد یك پسر که همان اتابك محمد بن سعد مذکور بلافاصله قبل است و دو دختر یکی بزرگتر موسوم به بی‌بی سلغم که ابتدا در حبالهٔ اتابك محمد شاه‌بن سلغور شاه بن زنگی در آمد و پس از او بخال زادهٔ خود اتابك یوسف شاه‌بن علاءالدوله اتابك یزد شوهر کرد، و دیگری خردتر موسوم بابش خاتون که آخرین سلغریان فارس است و شرح حال او عنقریب مذکور خواهد شد.

باری چنانکه سابق نیز ذکر کردیم پس از وفات اتابك سعدبن ابوبکر شوهر ترکان خاتون و جلوس پسر صغیرش اتابك محمدبن سعد که طفلی دوازده ساله بود ترکان خاتون خود بر ملك و دولت مستولی و حاکمه و متکفلهٔ امور سلطنت گردید و مدت ایام اتابك محمد مذکور نیز چندان دوامی نیافته پس از دو سال و هفت ماه حکمرانی در اوایل شهور سنهٔ ششصد و شصت و یك بسبب سقطهٔ از بام قصر هلاك شد.

پس از فوت فرزند و فراغت از عزا داری رأی ترکان خاتون و امراء دولت بر آن قرار گرفت که اتابك مظفرالدین محمد شاه بن سلغور شاه بن سعدبن زنگی برادر زادهٔ اتابك ابوبکر راکه شوهر سلغم دختر بزرگتر ترکان خاتون بود بسلطنت بردارند، واین اتابك محمد شاه همانست که اتابك ابوبکر چنانکه سابق نیز بدان اشاره کردیم درموقع محاصرهٔ بغداد او را با لشگری بمدد هولاکو فرستاده بود و وی در آن واقعه مردانگیها نموده و هولاکو آثار شجاعت و جلادت ازو دیده و نیك پسندیده بود ودرصولت ورجولیت همتا نداشت لیکن در اینوقت چون بتخت سلطنت نشست بلهو ولغو و عیش و عشرت وشرب خمور و فسق و فجور مشغول شد و باقوال و ملتمسات ترکان خاتون التفاتی نمیکرد، ترکان خاتون بالاخره ازین حرکات او ملول شده با امراء شول و تراکمه در توقیف او مواضعه نمود و در دهم رمضان سنهٔ ششصد و شصت و یك(۳) او را بگرفتند و به اردوی هولاکو

---

(۱) برای ضبط کلمهٔ ترکان رجوع شود بحاشیهٔ ۳، از ص ۷۳۱،

(۲) جامع‌التواریخ طبع بلوشه ص ۵۵۶ وسمط‌العلی نسخهٔ موزهٔ بریتانیه ورق ۱۰۸ ب،

(۳) کذا فی تاریخ گزیده ص ۵۰۸ وشیرازنامه ص ۶۳. جامع‌التواریخ نیز درتاریخ ماه و روز بعینه بهمین نحو است ولی تاریخ سال را معین نکرده است.

فرستادند(۱) و مدت سلطنت او هشت ماه بود(۲) و وی همچنان در اردو بسر میبرد تا آنکه پس از عصیان برادرش سلجوقشاه در همانجا بفرمان هولاکو بقتل رسید(۳) و بقیهٔ احوال ترکان خاتون بعد ازین در فصل مخصوص بسلجوقشاه مذکور خواهد شد، و عجب است که در تمام کلیات شیخ بهیچوجه مدحی یا حتی ادنی اشارهٔ وذکری ازاین اتابك محمد شاه بن سلغور شاه دیده نمیشود با آنکه درحق جمیع سلغریان دیگر قبل ازو و بعد ازو از اتابك ابوبکر الی آخرین ایشان ابش خاتون شیخ را مدایح غر است وفقط این اتابك محمد شاه ازاین کلیه مستثنی است ولی ممکن است که تتبع راقم سطور در اینخصوص ناقص و از نظر من چیزی از این قبیل فوت شده باشد.

و اما در حق ترکان خاتون که محل گفتگوی ماست راقم سطور دو مدیحه یافتم که گرچه نام ممدوح در هیچیك از آنها مذکور نیست ولی یکی از آنها که بلافاصله ذیلا مذکور خواهد شد از سیاق خود اشعار در کمال وضوح آشکار است که در مدح ترکان خاتون و راجع است بدورهٔ سلطنت پسرش اتابك محمد بن سعد در تحت حضانت وکفالت خود او، و عنوان این مدیحه که فعلا عبارت است از یکی از غزلهای طیبات ولی ممکن است سابق جزو قصاید بوده در یکی از نسخ بسیار قدیمی طهران(٤) مورخهٔ سنهٔ ۷۱۸ که متعلق بیکی از معاریف اطبای آن شهر است از این قرار است: «وله فی الحرم المعصوم»(۵) و در نسخهٔ قدیمی دیگری از نسخ طهران ولی

---

(۱) جامع التواریخ قسمت سلغریان و وصاف ص ۱۸٤.

(۲) کذا فی جامع التواریخ وتاریخ گزیده وشیرازنامه ولی ظاهر عبارت وصاف ص ۱۸٤ اینست که مدت سلطنت اوچهارماه بوده و ظاهراً آن سهو واضح است چه از روی حساب تاریخ جلوس سلف او محمد بن سعد که دراواخر جمادی الاخرة سنهٔ ۶۵۸ بوده ومدت سلطنت او که دو سال وهفت ماه بوده و تاریخ توقیف همین اتابك محمد شاه که دردهم رمضان سنهٔ ۶۶۱ بوده واضح میشود که محال است مدت سلطنت او چهارماه بوده باشد وبدون شبهه هشت ماه بوده بطبق روایات سایر مورخین.

(۳) جامع التواریخ قسمت سلغریان ووصاف ص ۱۸۶،

(۴) عنوان این مدیحه را با عنوان مدیحهٔ آتی الذکر وهمچنین کلیهٔ عناوین قصاید وغزلیات شیخ را بخواهش این ضعیف آقای حبیب یغمائی از جوانان بسیار فاضل ادیب با ذوق ایران واز اعقاب دختری مرحوم یغما شاعر معروف از روی چند نسخهٔ بسیار قدیمی مصحح مضبوط طهران مرحمت فرموده سواد برداشته و برای اینجانب فرستاده‌اند موقع را مغتنم دانسته کمال تشکر و سپاسگزاری وامتنان قلبی خودرا از زحمات فاضل معزی الیه خدمت ایشان تقدیم میدارم.

(۵) ملاحظه شود که شیخ در دو سه مورد از ترکان خاتون بهمن عبارت یعنی «حرم»

بقیه پاورقی در صفحه بعد

بی تاریخ متعلق بآقای ابوالحسن بزرگزاد چنین : « وله ایضاً یصف‌السترالعالی»[۱]، لکن در چندین نسخهٔ قدیم و جدید دیگر که محل‌رجوع‌نگارنده است برسم عموم غزلهای‌طیبات این غزل نیز هیچ عنوانی ندارد و مدیحه اینست :

در مدح ترکان خاتون

چه دعا گویمت ای سایهٔ میمون همای ... یارب این سایه بسی بر سراسلام بپای
جود پیدا و وجود از نظرخلق‌نهان(۲) ... نام در عالم و خود درکنف سترخدای
در سرا پـردهٔ عصمت بعبادت مشغول ... پادشاهان متوقف بدر پرده سرای
آفتاب این‌همه شمع ازعقب‌ومشعله پیش ... دست برسینه زنندش‌که بپروانه درآی
مطلع برج سعادت فلك اختر سعد ... بحر دردانهٔ شاهی صدف گوهر زای
حرم عصمت و عفت بتو آراسته باد ... علم دین محمد بمحمد بـر پـای
خلف دودهٔ سلغر شرف دولت و ملك ... ملك آیت رحمت ملك ملك آرای
سایهٔ لطف خدا داعیهٔ راحت خلق ... شاه‌گردن‌کش دشمن‌کش عاجز بخشای
ملك ویران نشود خانهٔ عدل‌آبادان ... سعد و بوبکر بمردند محمد بر جای
ای حسود ار نشوی خاك در خدمت او ... دیگرت باد بدست است برو می پیمای
هرکه‌خواهدکه‌درین‌مملکت‌انگشت‌خلاف ... بر خطائی بنهد گو برو انگشت بخای
جهدومردی‌ندهدآنچه‌دهد دولت‌وبخت ... گنج ولشکرنکندآنچه‌کند همت و رأی
قـدم بنده بخدمت نـتوانست رسید ... قلم شوق و ارادت بسر آمد برپای
جاودان قصرمعالیت چنان بادکه مرغ ... نتواندکـه برو سایه کند غیر همای
نیکخواهان ترا تاج کرامت بر سر ... بدسگالان ترا بند عقوبت بر پـای

و اما مدیحهٔ دیگر شیخ در حق ترکان خاتون عبارت از یکی از قصاید فارسی شیخ

---

(۱) تصیح قیاسی‌، - درسوادی که‌آقای حبیب یغمائی‌برای من فرستاده‌اند : «السرالمعالی»
(۲) درنسخهٔ آقای بزرگزاد بجای این مصراع : وهم بیرون سراپردهٔ عصمت مـوقوف ،

دنبالهٔ پاورقی ازصفحه قبل

تعبیرکرده است یکی در ضمن مرثیهٔ شوهرش سعدبن‌ابوبکر و مدح پسرش محمدبن‌سعدکه سابق نیزبدان اشاره شد آنجاکه گوید :

نمرد سعد ابوبکر سعدبن زنگی ... که هست سایهٔ امیدوار فرزندش
گرآفتاب بشدسایه‌همچنان باقی‌است ... بقای‌اهل‌حرم‌بادوخویش‌وپیوندش.

ودیگری درهمین‌مدیحهٔ مذکور درمتن‌که درخطاب‌باواشاره بمدح پسرش محمدبن‌مذکوره‌گوید:

حرم عفت وعصمت بتوآراسته باد ... علم دین محمد بمحمد برپای

و دیگر درعنوان قصیدهٔ آتیه دریکی ازنسخ قدیمی طهران : « وله یمدح‌الحرم» .

که باز مانند مدیحهٔ سابق الذکر نام ممدوح در اثناء قصیده بهیچوجه مذکور نیست[1] واز فحوای خود قصیده نیز بر خلاف مدیحهٔ سابق اشاراتی‌قطعی دراین خصوص بدست نمی‌آید و فقط مدرك ما در اینکه این قصیده در مدح ترکان خاتون است عنوان خود قصیده است که در نسخهٔ بسیار قدیمی مصحح پاریس مورخهٔ ۷۶۷ صریحاً چنین مرقوم است: «درمدح ملکهٔ سعیده ترکان» ودرنسخهٔ جدید دیگری متعلق براقم سطور: « فی‌مدح ترکان خاتون» و در نسخهٔ قدیمی دیگری ازنسخ طهران متعلق بآقای محمد دانش خراسانی مورخهٔ سنهٔ ۷۲۱ : « وله . یمدح‌الحرم »(۲) وقصیده اینست :

در مدح ترکان خاتون

ای بیش از انك در قلم آید ثنای تو — واجب بر اهل مشرق ومغرب دعای تو
درویش و پادشاه ندانم درین زمان — الا بـزیر سایهٔ همچون همـای تـو
نوشین روان و حاتم طائی‌که بوده‌اند — هرگز نبوده‌اند بعدل و سخای تو
منشور در نواحی و مشهور در جهان — آوازهٔ تعبد و خوف و رجای‌تو(۳)

اسلام در امان و ضمان سلامتست — از یمن همت و قدم پـارسای تـو
گر آسمان بداند قدر تو بر زمین — در چشم آفتاب کشد خاك پای تو
شکر مسافران کـه بآفاق می‌روند — گر بر فلك رسد نرسد در عطای تو
خلق از جزای خیر توکردن مقصرند — پـروردگار خلق تواند جزای تو
تیغ مبـارزان نـکند در دیار خصم — چندان اثر که همت کشورگشای تو
بدبخت نیست در همه عالم باتفاق — الا کسی که روی بتابد ز رأی تو
ای در بقای عمر تو خیرجهانیان — باقی مباد هرکه نخواهد بقای تو

---

(۱) سکوت شیخ از ذکرنام ممدوح در این دو قصیده بدون هیچ شك وشبهه‌تعمدی و قصدی بوده نه ازباب اتفاق یا غفلت و مسامحه ونحـوذلك چه مقتضای نهایت تأدب واحترام بـبـانوان حریم سلطنت درآن اعصاربدون شك سکـوت مطلق از ذکـرنام ایشان بوده در قصاید و اشعار تا چنانکه شخص ایشان از ابصار مستور است نام ایشان نیز از اسماع محجوب ماند و درغزلی که شیخ راست درمدح ابش خاتون وبعد ازین درشرح حال او مذکورخواهد شر نیز بهیچوجه نام ممدوح دراثناء مدیحه برده نشده .

(۲) سواد این عنوان ووصف‌کامل این نسخه وسایرنسخ طهران را نیز آقای حبیب یغمائی شگرالله سعیه برای من فرستاده‌اند و کل خیر عندنـا من عنده ، ـ درخصـوص تعبیر « حرم » رجوع شود بحاشیهٔ ۳ از ص ۷۳۷ ،

(۳) درمزارات شیراز درشرح اتابك سعدبن ابوبکر شوهرترکان خاتون نقلا ازقول فقیه صائن‌الدین‌حسین ازمعاصرین‌ترکان‌خاتون‌گوید :«قال‌الفقیه وکانت(ترکان‌خاتون) صالحة معتقدة» ،

خاص از برای مصلحت عام دیر سال — بنشین که مثل تو نشنید بجای تو
آن‌چیست درجهان که نداری‌توازمراد — تا سعدی از خدای بخواهد برای تو
تا آفتاب میرود و صبح می‌دمد — عاید بخیر باد صباح و مسای تو
یارب رضای او تو بر آور بلطف خویش — کو روز و شب نمی‌طلبد جزرضای تو

۶ - اتابك مظفرالدین سلجوقشاه بن سلغورشاه بن سعدبن زنگی

برادر اتابك محمد شاه سابق‌الذکر، پس ازآنکه نزکان خاتون چنانکه گفتیم‌اتابك محمد شاه رابمواضعهٔ با امراء شول وتراکمه توقیف‌نموده باردوی هولاکوفرستادبصوابدید امراء دولت برادر محمد شاه سلجوقشاه راکه در قلعهٔ اصطخر فارس(۱)محبوس‌بود خلاص دادند و بسلطنت‌برداشتند، وی از محمد شاه بسال بزرگتر(۲)ومادرش از آل سلجوق‌بود و منظری خوب و جمالی محبوب داشت اهالی شیراز بسلطنت او هرچند درنگی نیافت مستبشر شدند، سلجوقشاه ترکان خاتون‌را تا بیش‌گرد فتنه نگردد در حبالهٔ نکاح خود در آورد ولی پس از چندی شبی در پایان مستی بتفصیلی‌کـه درکتب تواریخ مسطور است او را بدست‌غلامی‌رنگی‌بکشت(۳) وبرشحنگان مغول‌که در شیراز بودند نیز عاصی شده ایشان را با زن و فرزند و خدم و حشم و خرد و بزرك جمیعاً بر تیغ‌گذرانید وخانهای ایشان رابسوخت، چون این اخبار موحش بسمع هولاکورسید نایرهٔ غضب اوبآسمان شعله‌ورگشته حکم نافذ شدکه امیرالتاجو و تیمور یا یك تومان لشگر از مغول و مسلمان بشیراز روندو آتش فتنهٔ سلجوقی را بآب تیغ فرو نشانند و از اصفهان و یـزد و لر وکرمان نیز مدد فرستند. از آوازهٔ وصول لشکر مغول سلجوق شاه با لشکر حاضر خزانهٔ‌که بود برگرفت وبطرف بندر خورسیف)۴(درازبنادردریای‌فارس‌بیرون رفت وکشتیها مهیا گردانیدتاآنکه‌اگر

---

(۱) وصاف ص ۱۸۳ وشیرازنامه ۶۳ ،

(۲) جامع‌التواریخ قسمت سلغریان ووصاف ص ۱۸۳ ،

(۳) تاریخ قتل ترکان خاتون‌رابفرمان سلجوقشاه جائی‌نیافتم ولی واضح است‌که درسلطنت کوتاه سلجوقشاه یعنی مابین دهم رمضان ۶۶۱ وشهور اوایل ۶۶۲ بوده است .

۴- خورسیف بفتح خاء معجمه و سکون واوو سپس راء مهمله وکسر سین مهمله شهرکی بوده بر ساحل خلیج فارس نزدیك سیراف (= بندر طاهری) ما بین‌آن شهر وبصره وبازاری داشته‌که مسافران دریا در آنجا تهیهٔ زادوتوشه برای خود می‌نموده‌اند (معجم‌البلدان ج ۲ ص ۴۸۸ و تقویم‌البلدان ابوالفدا ص ۳۲۵، این اخیرکلمه را خورالسیف‌با الف و لام ضبط‌کرده)، در وصاف نیز ذکر این موضوع بسیارآمده: از جمله ص ۱۷۷، ۱۷۶، ۱۸۷، ۱۹۵، ولی‌غالباً در آنکتاب کلمه خورشیف با شین معجمه مرقوم است .

از مقاومت عاجز آید بر دریا زند و خود را بطرفی اندازد، التاجو نیز متعاقب او عازم سواحل شد، سلجوق شاه چون خبر وصول اوشنید ازخورسیف برعزم قتال مراجعت‌کرده درکازرون تلاقی فریقین با یکدیگر دست داد در حملهٔ اول بسیاری از لشکر سلجوقشاه متفرق شدند و وی خود لختی مردانه بجنگید و عاقبت از راه اضطرار با اعوان و اشیاع بمسجد قطب‌الاولیاء شیخ ابواسحق کازرونی پناه برد ولشکر مغول گرداگرد مسجد بگرفتند و با تیر و سنك و چوب از اندرون و بیرون مدتی نایرهٔ جدال اشتغال داشت بالاخره لشگر مغول قوت‌کردند و بمسجد در آمدند و تمامت متحصنین را از ترکان سلجوقی و اهالی کازرون یکبار بدرجهٔ شهادت رسانیدند و سلجوق شاه راگرفته بیرون آوردند در پایان قلعهٔ سفید روز روشن را برو سیاه ساخته سر او را بشیراز فرستادند ، (جامع‌التواریخ طبع بلوشه ص ۵۵۶ ،) و این واقعه‌در شهور سنهٔ ششصد و شصت و دوبود (۱) و مدت سلطنت او بروایت‌اکثرمورخین(۲) پنج ماه و بروایت وصاف (ص ۱۸۹) هفت ماه بود، و بقتل سلجوق شاده در حقیقت استقلال مملکت فارس و سلطنت سلسلهٔ سلغریان هردو خاتمه یافت و آن مملکت در تحت استیلاء مستقیم مغول در آمد چه سلطنت ابش خاتون بعد از او جز مجرد اسم چیز دیگری نبود .

شیخ را در حق این سلجوقشاه چندین مدیحه است ازقصیده وغزل، از جمله قصیدهٔ مختصر یا قطعهٔ‌که مطلع آن اینست :

چه نیکبخت‌کسانی‌که اهل شیرازند — که زیر بال همای بلند پروازند
بروزگار همایون خسرو عادل — که‌گرك ومیش بتوفیق اوهم‌آوازند
مظفرالدین سلجوقشاه‌کز عدلش — روان تکله و بوبکر سعد می نازند

الی آخر الابیات، و دیگر قصیدهٔ‌که مطلع آن اینست :

خدایرا چه‌توان گفت‌شکر فضل‌وکرم — بدین کرم‌که دگرباره‌کرد برعالم
بدور دولت سلجوقشاه سلغر شاه — خدایگان معظم اتابك اعظم

۱ــ کذا فی‌جامع‌التواریخ قسمت سلغریان وشیرازنامه ص ۶۴، وروضة‌الصفا وحبیب‌السیر هر دو در فصل سلغریان ، ولی وصاف ص ۱۸۹ قتل سلجوقشاه را در آخر شهور سنهٔ ۶۶۱ ضبط‌کرده و بدون شبهه همان روایت اول اقرب بصواب بنظر میآید چه‌گرفتاری سلف او محمد شاه‌بن سلغور شاه چنانکه‌گفتیم در دهم رمضان سنه ۶۶۱ بوده و مدت سلطنت خود سلجوقشاه نیز باختلاف اقوال چنانکه خواهیم‌گفت پنج ماه یا هفت ماه بوده پس علی‌ای حال از روی‌داده باشد ، ــ در تاریخ‌گزیده ص ۵۰۹ قتل سلجوقشاه را در صفر سنهٔ ثلث وستین وستمائه نگاشته و بلا شبهه « ثلث » غلط ناسخ است بجای « اثنتین » .

۳ــ رجوع شود بنظام‌التواریخ ص ۹۰ و تاریخ‌گزیده ص ۵۰۸ و شیرازنامه ص ۶۳،

سر ملوك جهان پادشاه روی زمین / خلیفهٔ پدر وعم باتفاق امم
زمین فارس دگر فرآسمان دارد / بماه طلعت شاه و ستارگان حشم

الی‌آخرالقصیدة ، ودیگر قصیدهٔ که مطلع وبعضی ابیات اوائل‌آن ازقرار ذیل است:

در بهشت گشادند بر جهان ناگاه / خدا بچشم عنایت بخلق کردنگاه
امید بسته برآمد صباح خیر دمید / بدور دولت سلجوقشاه سلغر شاه
چوماه روی‌مسافر که بامداد پگاه / در آید ازدر امید وار چشم براه
خدایگان معظم اتابك اعظم / سر ملوك جهان ناصر عباد الله

ودراین قصیده دراشاره باینکه سلجوقشاه درعهد برادرش‌محمد شاه درقلعهٔ اصطخر محبوس‌بود وهرچند برای خلاص خودنزد برادر تضرع نمود مفید نیفتاد وتاپس‌ازگرفتاری برادر بتفصیلی‌که درکتب تواریخ مشروح است بسلطنت رسید گوید :

خجسته روزی وخرم‌کسی که بازکنند / بروی دولت و بختش در فرج ناگاه
که چشم‌داشت که‌یوسف عزیزمصرشود / اسیر بند بلای برادران در چاه
شب فراق نمی باید از فلك نالید / که روزهای سپید است درشبان سیاه
زمانه بر سرآنست اگر خطائی کرد / که بعدازین‌همه طاعت‌کند بعذرگناه

الی‌آخرالابیات، ودیگر غزلی در طیبات که مطلع آن اینست :

آن روی‌بین‌که حسن بپوشید ماه را / وان دام زلف و دانهٔ خال سیاه را
من‌سرورا قبا نشیندم دگرکه بست(۱) / بر فرق آفتاب ندیدم کلاه را

ودرآخر آن گوید :

سعدی حدیث مستی و فریاد عاشقی / دیگر مکن که عیب بود خانقاه را
دفتر ز شعرگفته بشوی و دگر مگوی / الا دعای دولت سلجوقشاه را
یارب دوام عمر دهش تا بقهر و لطف / بدخواه را جزا دهد ونیکخواه را
واندرگلوی دشمن دولت‌کند چو میخ / فراش او طناب در بارگاه را

۷ - اتابك ابش خاتون بنت اتابك سعدبن ابوبکربن

سعدبن زنگی آخرین سلغریان

پس از قتل سلجوق شاه بدست مغول چون از دودمان سلغریان بغیر ابش و سلغم دختران اتابك سعدبن ابوبکر کسی نمانده بودکه وارث ملك تواند بود وچون ابش خاتون ازهمان عهد مادرش ترکان خاتون نامزد منکو تیمور پسر یازدهم هولاکو بود لهذا خطبهٔ

۱ - کذا فی‌اکثرالنسخ ودربعضی نسخ جدیده ؛ کمر که بست ؛

سلطنت بنام اومزین گشت درشهور سنهٔ ششصد وشصت ودو(۱)، وقریب بیست‌ودوسال‌اتابکی مملکت فارس که پس از قتل سلجوقشاه جز مجرد اسم عاری از هر گونه حقیقت ورسم بیش نبود باسم ابش خاتون بود واوخود غالباً در اردوی مغول بسر میبرد وحکمرانی و تمشیت امور مملکت بکلی دردست شحنگان وعمال‌آن قوم اداره می‌شد. بروایت تاریخ گزیده(۲) فقط یکسال بعد ازجلوس اتابك ابش (یعنی درحدود سنهٔ ۶۶۳یا ۶۶۴) او را باردو بردند وبشاهزاده منکو تیمور بن هلاکو بشوهر دادند ولی ظاهر سیاق و صاف (۳)آنست که وی مدت طویلی بعد ازجلوس باز هنوز در شیراز بوده و فقط ابتدا درحدود سنهٔ ۶۷۲ در مصاحبت سوغونجاق نوئین باردو رفته وبشوهرخود منکو تیمور مز بور پیوسته است وعلی‌ای حال غیبت‌ابش ازوطن خود دراین سفر بسیار متمادی بوده و تاحدود سنهٔ ۶۸۲ دراردوی مغول درآذبایجان بسر می‌برده است، ودرحدود سنهٔ مز بوره دراوایل جلوس سلطان احمد تکو داربن هلاکو وقریب دوسال پس‌ازوفات شوهرخود منکو تیمورکه دراواخر سنهٔ ۶۸۰ دراثر زخم‌منکری‌که درجنك بامصریان برداشته بود هلاك شدحکومت شیراز بحکم یرلیغ تکودار مز بور بابش خاتون مفوض، وابش مجدداً پس ازغیبت بسیار طولانی ازوطن مألوف بمقر حکومت‌آباء واجداد خود عودت نمود واهالی شیراز بقدوم اوبغایت مستبشر شدند و تمام محلات واسواق راآذین بستند ومطربان وارباب ملاهی بسازوآواز مشغول وقریب یك ماه تمام شیراز عرق حبور وسرور بود.(۴)

دراثناء این‌حالات نوبت سلطنت بارغون بن اباقابن هولاکورسید واویکی ازمقربان خود از سادات معتبر فارس موسوم بسید عمادالدین ابویعلی را بحکومت فارس منصوب ساخته یرلیغ باحضار ابش صادر نمود، سید مز بور پس از ورود بفارس با کمال ابهت و جلالت وبی اعتنائی باابش مشغول حکمرانی وتنسیق امور گردید واین حالات بالطبع بر اتابك ابش وخواص دولت او بغایت ناگوار میآمد وکینهٔ سید را در دل گرفتند و منتهز وقت فرصت می‌بودند تا یکی از روزها در میان بازار شیراز ببهانه معدودی از ممالیك اتابکی برسید حمله‌کرده اورا بکشتند (در۲۱ شوال ۶۸۳) و خانهٔ اورا بدست عوام و اوباش بغارت دادند، ازاستمداع این اخبار نایرهٔ غضب ارغون بفلك اثیر رسیده ایلچیان متعاقب ومتوالی بشیرازفرستاد واتابك ابش خاتون را باجمیع خواص وکسان اوکه درآن غایله دستی داشتند بااهانت واذلال‌تمام باردو احضار نموده پس‌ازاستکشاف‌آن احوال و

۱ـ نظام‌التواریخ ص ۹۰.

۲ـ طبع اوقاف گیب ص ۵۰۵.

۳ـ طبع بمبئی‌س ۱۹۰ـ۱۹۷.

۴ـ وصاف ض ۲۱۱.

ثبوت گناه بعضی ازایشانرادرهمانجا بسیاست رسانیدند . و بقیه باداء جریمهٔ بسیار سنگینی بورثهٔ مقتول محکوم شدند (۱) .

از تولاتر این مصایب و نوایب واستیلای هموم وغموم پس ازیکسال وچند ماه ازورود باردو ابش خاتون را انواع امراض مختلفه روی نموده پس از هفتهٔ در همانجا وفات نمود درشهور سنهٔ ششصد وهشتاد وپنج بروایت وصاف وشیرازنامه یاششصد وهشتاد وشش بروایت روضةالصفا وحبیب‌السیر ، واورا درچرندان تبریز دفن نمودند (۲) وپس ازچندی دخترش شاهزاده کرد و چین بنت منکوتیمور بن هلاکو نعش اورا از آنجـا بشیراز برده (۳) در مدرسهٔ عضدیه (٤) که مستحدث مادرش ترکان خاتون و مدفن پدرش اتابك سعدبن ابوبکر وبرادزش اتابك محمد بن سعد بود دفن‌کردند و بموت اونام سلغریان بکلی از جهان بر بر افتاد ، و مـدت ملك او چنانکه سابـق نیز گفتیم قـریب بیست و دو سال بـوده است (٦٦٢ ـ ٦٨٥) .

شیخ را درمدح ابش خاتون غزلی است درطیبات که ذیلا مذکور خواهد شد ، وهر چند چنانکه ملاحظه میشود نام ممدوح در اثناء این غزل مانند نام مادرش ترکان خاتون دراثناء مدایح شیخ در حق اوکه سابقاً گذشت هیچکدام بمناسبت اینکه هـر دو زن و از پردگیان حریم سلطنت بوده‌اند تادباً برده نشده ولی در دو نسخه از نسخ بسیار قـدیمی طهران درعنوان‌این‌غزل صریحاً مسطور است‌که درمدح ابش است، یکی ازآنها نسخه‌ایست مورخهٔ هفتصد وهجده هجری متعلق‌بیکی‌از اطبای معروف طهران‌که سابق نیز بدان اشاره شد ، دراین نسخه درعنوان این غزل چنین مرقوم است : «وله فی مدح ابش بنت سعد» ، ونسخهٔ دیگر متعلق است بآقای حاج آقا ملك وآنهم نیز بسیار و قدیمی وظاهراً از اواخر قرن هشتم است ولی تاریخ‌کتابت ندارد ، در این نسخه در عنوان این غزل چنین مسطور است : «ذکر پادشاه اسلام ایك ابش علیه‌الرحمه [= اتابك ابش علیه‌الرحمه]» (۵) ولیکن

---

۱ ـ وصاف ص ۲۱۲ ـ ۲۲۱.

۲ ـ وصاف ۲۲۲ .

۳ ـ روضةالصفا طبع بمبئی ج ٤ ص ۲۰۸ .

۴ ـ جامع‌التواریخ طبع بلوشه ۵۵۷، ولی مزارات شیرازنسخهٔ موزه بریتانیه ورق۹۹ شرح حال سعدبن زنگی گویدکه ابش خاتون برباط ابش مدفون شد .

۵ ـ جلب نظر راقم سطور را بعنوان این غزل در این دو نسخه آقای حبیب یغمائی‌که سابق نیز ازالطاف ومساعدتهای ایشان درحق اینجانب وفهرست مواد اغلب عناوین قصاید و غزلیات شیخ را ازروی بعضی‌ازنسخ بسیار قدیم معتبر ایران برای منشئهٔ اشاره نمودیم معطوف ساختند ، مجدداً ومکرراً از همـراهیهای ایشان‌کمال تشکر و سپاسگذاری قلبی خود را اظهار می‌دارم .

در نسخی که درمحل دسترس خود راقم این سطور است از قدیم و جدید در هیچکدام این غزل مانند عموم غزل هـای دیگر طیبات و بـدایع و غیره هیچ عنواتی نـدارد ، و غزل اینست :

در مدح ابش خاتون

فلك را این همه تمکین نباشد فروغ مهر و مه چندین نباشد
صبا گر بگذرد بـر خاك پایت عجب گر دامنش مشکین نباشد
ز مروارید تـاج خسروانیت یکی در خوشهٔ پروین نباشد
بقاء ملك باد ایـن خاندان را که تا باشد خلل در دین نباشد
هر آنکو سر بگرداند ز حکمت ازآن بیچاره تر مسکین نباشد
عدو راکز توبردل پای پیل است بزن تا بیدقش فـرزین نباشد
چنین خسرو کجا باشد در آفاق وگر باشد چنین شیرین نباشد
خدایا دشمنش جـائی بمیراد کههیچش دوست(۱) در بالین نباشد

۸ - امیرفخرالدین ابی بکربن نصر حوایجی

ازوزراء اتابك ابوبکربن سعدبن زنگی ، وی ابتدا درجزو حوایجیان مطبخ اتابکی بود پس ازچندی ازآن پایهٔ خزانه داری ارتقا یافت ومحل اعتماد واعتقاد اتابکـی شد و متدرجاً ازفرط کفایت وشهامت‌ودرایت ازمنصبی بمنصبی وازمرتبهٔ بمرتبهٔ پای فراتر می‌نهاد تا باتاندك زمانی برتبهٔ امارت و وزارت اتـابك نایل‌آمد و شخص اول مملکت گـردید . امیرفخرالدین صاحب ترجمه درعلو همت وجود وسخا و نیکخواهـی مردم و تربیت ائمه و افاضل ودستگیری یتامی وارامل وتشیید ابنیهٔ خیریه ورقبات جاریه و اوقاف و رباطات و سقایات وحمامات وسایر وجوه برّ در زمان خود ضرب‌المثل بوده و صاحب تاریخ وصاف شرح پارهٔ ازاینگونه اعمال نافعهٔ این وزیر نیك فطرت خیر را درتألیف نفیس خودمذکور داشته است (۲) ومورخ مزبورکه تألیف این جلد ازتاریخ خود را (یعنی جلد دوم را) در سنه ۶۹۹ باتمام رسانده (۳) گوید : «ازاشخاص رقبات خیر [او] آنچه‌امروز معمور ومزین است ومراسم درس وتلقین ووعظ وتذکیردرآن معین واخایر املاك که درسلك وقفیّه کشیده

---

۱ ــ ددبعضی نسخ قدیمه : که هیچش خلق .

۲ ــ وصاف ص ۱۶۰ - ۱۶۱ ، رجوع شود نیز بنظام‌التواریخ ص ۸۹ و تاریخ گزیده ص ۵۰۷ وشیرازنامه ص ۵۹ - ۶۰ .

۳ ــ وصاف ص ۱۹۸ .

هنوز زیادت از سی هزار دینار زر رایج در سالی ارتفـاع آنست با وجـود تغلب و تعدی بیگانگان وفساد تصرف فرزندان ۱ ، امیر فخرالدین صاحب ترجمه در عهد سلطنت اتابك محمد بن سعد بن ابی‌بکر وکفالت مادرش ترکان خاتون یعنی‌ما بین سنوات ششصد وپنجاه وهشت وششصد وشصت ویك باشارت ترکان خاتون درخفیه بقتل رسید (۲) .

نام این امیر فخرالدین ابوبکر درمقدمهٔ گلستان پس از ستایش اتـابك ابوبکر بن سعد بن زنگی وپسرش سعد بن ابوبکر در فصلی که ابتداء آن این عبارت است : «دیگر عروس فکر من از بی‌جمالی سر بر نیارد و دیدهٔ یأس ازپشت پای خجالت بر ندارد ودر زمرهٔ صاحب دلان متجلّی نشود مگر آنگه که متحلّی گردد بزیور قبول امیر کبیر عالم عادل الخ» بانهایت تبجیل وتعظیم برده شده است .

درغالب نسخ کلیات ازقدیم وجدید درعنوان یکی از قصاید مراثی شیخ که مطلع آن اینست

وجود عاریتی دل درو نشایـد بست   همانکه مرهم دل بود جان بنیش بخست

مسطور است : « درمرثیهٔ امیرفخرالدین ابوبکر» (۳) که در وهلهٔ اول ازتوافق این اسم و لقب بااسم و لقب صاحب ترجمه چنان بنظر میآید که مراد همین فخرالدین ابوبکر مانحن فیه باید باشد ولی چون نام آنکس که این مرثیه در حق اوست دراثناء خود قصیده مذکور نیست وچون بیت آخر این قصیده که گوید :

گر آفتاب فروشد هنوز باکی نیست   تراکه سایهٔ بوبکر سعد زنگی هست

تقریباً صریح است در اینکه اتابك ابوبکر بن سعد هنوز در حیات بـوده است لهذا احتمال اینکه این قصیده درمرثیهٔ امیرفخرالدین صاحب ترجمه باشد بغایت ضعیف بلکه از اصل منتفی می‌شود چه وفات امیرفخرالدین چنانکه گفتیم بعد ازوفات اتابك ابوبکر ودر عهد سلطنت نواده‌اش محمد بن سعد بوده پس چگونـه در حیات اتابك ابـوبکر ممکن است شیخ اورا مرثیه گفته باشد ، بنابراین یا باید گفت که عنوان این قصیده دراکثر نسخ بکلی اشتباهی است و قصیده در مرثیهٔ شخص دیگری بوده ، یاآنکه از باب توارد اسمین است یعنی قصیده در حق کسی بوده موسوم بهمین اسم و لقب فخرالدیـن ابوبکر ولی غیر امیر فخرالدین ابوبکر بن ابونصر حوایجی وزیر که محل گفتگوی ماست .

و نیز در یکی از نسخ قدیمهٔ کلیات متعلق بآقـای حـاج حسین‌آقا ملك طهران که سواد عناوین آنرا آقای حبیب یغمائی لطف فرموده برای راقم سطور فرستاده‌اند درعنوان

---

۱ ـ وصاف ص ۱۶۱ .

۲ ـ وصاف ص ۱۸۱ .

۳ ـ در نسخهٔ قدیمی پاریس مورخهٔ ۷۶۷ عنوان ایـن قصیده چنین است : ذکر وفاة الامیر فخرالدین ابوبکر طاب ثراه »

این قصیده که مطلع آن این است :

جهان بر آب نهاده است و زندگی بر باد

غـلام همت آنـم که دل بـدو ننهاد

مسطوراست: «فی‌موعظه ومخاطب [= مخاطبه] امیرفخرالدین ابی‌بکر بن‌ابی‌نصر» ولی دراکثر نسخ‌کلیات ازقدیم وجدید وخطی وچاپی‌که این جانب ملاحظه نموده درعنوان این قصیده « درمدح مجدالدین «رومی» مرقوم است وبعلاوه نام «مجدالدین» دراثناء خود قصیده نیز مذکور است .

پس عنوان نسخه مزبوره طهران باید بکلی اشتباه ناسخ باشد .



فصل هفتم

خوارزمشاهیان ـ ۴۹۰ ـ ۶۲۸

بطوریکه در کتاب مشارب التجارب که تتمه ذیل تجارب الامم ابـن فندق بیهقی و جرامع العلوم راری که بنام گلشن و همچنین در جلد دوم کتاب تاریخ جهانگشای جوینی که مربوط بتاریخ خوارزمشاهیان است نوشته شده بلکاتکین که از ارکان دولت سلجوقی بود ازغرچستان ضمن خریداری عده ای غلام ترك غلامی بنام انوشتکین غرجه خریداری نمود که بعداً در سلك ممالیك سلطان ملکشاه سلجوقی درآمد و بتدریج در اثر کفایت و کاردانی در دستگاه ملکشاه ترقی یاقت تا آنکه بسمت شحنگی ولایت خوارزم متصوب شد اولادان این انوشتکین بشرحی که خواهیم دید مدت صد و سی سال در خوارزم حکومت نمـودنـد و توانستند سلسلهٔ خوارزمشاهی را تشکیل دهند .

پس از انوشتکین بسر ارشدش قطب الدین نوشتکین سمت حکومت خوارزم یافت . ـ حکومت خوارزم در سال ٤٩١ موقعیکه امیر حبشی از طرف برکیارق بامارت خـراسان مأمور شده بود قطب الدین محمد نوشتکین را بالقب خوارزمشاه بحکومت خوارزم فرستاد بدین ترتیب سال ٤٩٠ ـ یا ٤٩١ را بایستی ابتداء ظهور و آغاز دولت خوارزمشاهیـان بدانیم. ـ

سلطان خوارزمشاه پادشاهی بود که بصفات حمیده و رعایت جانب اهل فضل وکمال شهرت داشت مدت ۳۰ سال حکومت نمود ودر این مدت یکسال خود بدرگاه سلطان سنجر حضور بهمرسانیده و سال دیگر آتسز پسرش را مأمور میساخت تا اینکه در سال ٥٢١ درگذشت . ـ پس از او اتسز پسرش در سال ٥٢٢ جانشین پدر شد .

اتسز خوارزمشاه (۵۲۳ ـ ۵۲۱) دورهٔ حکومت اتسز را بایستی بـدو قسمت تقسیم نمود : قسمت اول که از ٥٢٢ ـ ٥٣٠ است دوره یی است که مانند پدر مطیع وفرمانبردار

سلطان سنجر بود در این دوره است که آتسز مورد کمال لطف ومکرمت سلطان واقعشد بحدی که مورد رشك و حسادت سایر امراء واقع گردید وعلت تزایدروزافزون مقام آتسز در نزد سلطان سنجر این بودهنگامیکه سلطان سنجر جهت خاموش ساختن عصیان والی ماوراء-النهر که در حوالی بخارا اقامت داشت روزی بقصد شکار عازم صحرا شد چون عده‌ئی از ملازمان سلطان با مواصغه قبلی قصد هلاك سلطان را داشتند اتسز متوجهٔ این جریان شده خود را با کمال سرعت در شکارگاه بسلطان سنجر رسانید و بهر ترتیبی بود سلطان را از آن مهلکه نجات داد همین موضوع موجب شد که روز بروز بر تقرب آتسز افزوده شد در این خلال چون آتسز متوجه آتش حسادت سایر بزرگان شده بود همواره در پی فرصت بود که جان خود را خلاصی داده و از خدمت سلطان مرخصی حاصل نماید تا آنکه آتسز عازم خوارزم شد و یا اینکه رقباء آتسز قصد هلاك آنرا بوسیله سلطان سنجر نمودند لیکن سلطان بپاس حقوق حاضر نشد که آتسز را از بین بر دارد تا آنکه آتسز پس از ورود بخوارزم به پیروی از شیوه خود دست بطغیان و تمرد زد و از این تاریخ ببعد دوره دوم سلطنت او آغاز میشود سلطان سنجر چندین بار برای سرکوبی آتسز عازم خوارزم شد در یکی از این رقعات آتسز چون روی مقابله نداشت دچار هزیمت شد پسر آتسز آتیغ گرفتار سپاه سلطان سنجر گردید و بامر سلطان کشته شدوحکومت خوارزم را ببرادر زاده خود سلطان سلیمان واگذاشت و چون بار دیگر آتسز بخوارزم آمد سلطان سلیمان بهزیمت افتاد تا آنکه در سال ۵۳۰ که سلطان سنجر در جنگ باقر اختائیان در سمرقند دچار شکست و بیلخ روی می‌آورد آتسز از موقع ضعف سلطان استفاده نمود . بمرو آمد شروع بغارت و کشتار نمود و در همین باب است که رشیدالدین و طواط شاعر قصده‌ئی در مدح آتسز با این مطلع سروده است :

چون ملك آتسز بتخت وملك بر آمد　　　دولت سلجوق و آل او بسر آمد

در سال ۵۳۸ مجدداً سلطان سنجر عازم خوارزم شدآتسز چون تاب مقاومت در مقابل سپاهیان فراوان سلطان ندید این بار ناچار از در عذر خواهی و استغفار از گناهان خود برآمد وباارسال هدایا درخواست عفونمودسلطان آتسز را بخشید . وحکومت خوارزم را باو واگذار نمود . -

طولی نکشید که آتسز راه عصیان در پیش گرفت و بشرحیکه سابقاً گذشت دو نفر از ملاحده را مأمور کرد که سلطان سنجر را بقتل رسانند چون سلطان بوسیلهٔ ادیب صابر که در نزد آتسز سمت رسالت داشت بدین معنی واقف شد دستور دادآن دونفر ملاحده راپس ازورود به پایتخت ازدم تیغ گذرانیدند و چون این خبر بآتسز رسید دانست که جریان را ادیب صابر باستحضار سلطان رسانده ازاین جهة ادیب صابر را زنده بجیحون انداختند .

سلطان سنجر برای انتقام کشی ازآتسز درسال ٥٤٢ قصد خوازرم راکرد ودر بدوکار بمحاصره هزاراسب پرداخت وپس‌ازتصرف هزاراسب حکیم انوری که درالتزام رکاب بود این رباعی را ساخته نزد سلطان فرستاد :

ای‌شاه همه ملك جهان حسب تراست   وز دولت و اقبال جهان‌کسب تراست
امروز بیك حمله هزار اسب‌بگیر   فردا خوارزم وصد هزاراسب‌تراست

وطواط که درهزار اسب بود این رباعی برتیر نوشت وباردوی سلطان سنجر افکند .

درخصم توای شاه شود رستم کـرد   یك خرز هرار اسب تو نتوان برد

از این جمله سلطان سنجر سخت نسبت بوطواط غضبناك شد و دستور داد کـه هرجا وطواط را دستگیر نمایند بهفت پاره تقسیم کنند . ـ تا آنکه وطـواط پس ازمدتی بی‌سر و سامانی وپریشان حالی به منتخب‌الدین بدیع الکابت‌که مورد علاقه سلطان بود پناه برد و راه چاره ازاوخواست منتخب‌الدین دره‌وقع مناسبی عفواورا باین مضمون که وطواط‌مرغك ضعیفی است‌وقابلیت واستعدادآنرا ندارد‌که به هفت پاره شود واگرسلطان اجازه فرماید دوپاره‌اش سازیم سلطان را ازسرخون رشید منصرف‌کرد .

سلطان سنجر پس از رسیدن بملك خوارزم قصد داشت‌که ازآتسز انتقام گیرد لیکن چون عده‌ای‌ازمردم خوارزم درخارج شهرازسلطان استقبال‌نموده وباتقدیم هدایا ومعذرت خواهی ذمه خود را ازعملیات‌آتسز بری نموده مورد عفو سلطان واقـع شدند وآتسز نیز بااعزام رسل وهدایای عالی‌توانست بازهم رضایت خاطرسلطان را بدست‌آورده وعذرتقصیر خودرا بخواهد قرار شدآتسز برای اظهار ندامت واطاعت بکنار رود جیحون حاضر شود پس از انجام مراسم احترام حکومت خوارزم بـدو سپرده شد و سلطان سنجر مـراجعت نمود . ـ

آتسز بااینکه از٥٥٢ ببعد برسرسلطان قیام‌نکرد لیکن باطناً درحال‌صفاویگانگی‌نبود تاآنکه‌آتسز درموقع اسیری سنجر بدست ترکمانان غز بخراسان‌آمد وتا موقعیکه سلطان ازحبس نجات یافت درآن جا بود .

بعدازاین‌آتسز چند نوبت بتاخت و تازدرترکستان پرداخت وپس ازفتوحاتی درسال ٥٤٤ عازم سقناق و جند شد حاکم ولایت جندکمال‌الدین پسرارسلان خان محمود بودکه بااو روابطی نیکوداشت لیکن چون‌کمال‌الدین حاضر نشدکه درتاخت‌وتازباآتسز مساعدت نماید لذا بجانب رود بار فرار اختیار نمود و چون‌آتسز با فرستادن چند نفر به نزد او کمال‌الدین را امان دادکمال‌الدین به نزدآتسزآمدآتسز اورا محبوس گردانید تاآنکه در همان زندان‌کشته شد .

درهمین اوقات است‌که سلطان سنجر گرفتارترکان غزشده بود آتسز با، میل باطنی

روی بخراسان آورد که درغیاب سنجر بارکن‌الدین محمود خواهـر زاده سلطان در باره تعیین جانشین‌سنجر مشورت نماید لیکن درهمین موقـع سلطان سنجر باکومك و مساعدت امیر عمادالدین احمدبن ابی‌بکر قماج ازدست ترکان غز جانی بسلامت برده وخلاص شده بود به ترمذ آمدسپس آتسزعازم خراسان‌شدودرسال ۵۵۱ درشهرقوچان‌در گذشت. هنگام‌مرگ وتشیع جنازه آن‌رشیدالدین‌وطواط‌حاضر بودودرحال گفتن‌این‌رباعی‌ازفرط علاقه گریان بود

شاها فلك از سیاستت میلـرزید — پیش تو بطوع بندگی می‌ورزید
صاحبنظری کجاست تا در نگرد — تاآنهمه مملکت بدین می‌ارزید

آتسز سلطانی مشهور و سیاستمدار بود نام اورا رشیدالدیـن محمد وطواط بلخی‌که که در ۵۷۳ وفات یافته دراشعار فارسی وعربی خود ثبت‌کرده رشیدالدین‌که از فضلاء و شعراء زبان فارسی و عربی است بدستورآتسز بتألیف‌کتاب(حدایق‌السحرفی دقایق الشعر) پرداخته ونیزادیب صابر وامیرمعزی وخاقانی شروانی اورا مدح‌کرده‌اند .

ایل ارسلان آتسز - ایل ارسلان در زمان حیات پدر حاکم جند بود وچون خبرفوت پدر باو رسید فوراً بجانب خوارزم حرکت‌کرد تـاآنکه در سوم ماه رجب سال ۵۵۱ بمرکز حکومت پدر رسید برادر خودراکه سلیمان شاه بـود بعلت بروز آثار عصیان مقید گردانید وجمعی از بزرگان راکه با اوصفا و وفائی نداشتند تادیب‌کرد.

دراین ایام بعضی از غـلامـان سنجرکه داعیه ریاست داشتند ملك مؤید را پیشوای خود نموده رکن‌الدین محمود راکه قائم‌مقام سلطان سنجر در نشابور بودگرفتند وپس از کورساختن‌آن متوجه شادباخ نیشابور شدند ایل ارسلان پس‌ازاطلاع براحوال‌آن متوجه نیشابور شده وآنانرا محاصره‌کرد بالاخره‌کار بمصالحه‌کشید وبخوارزم مراجعت‌کرد [1] .

زد وخورد باقراختائیان - ایل ارسلان برخلاف رویه پدرکه همه ساله باارسال تحف وهدایا نزد خان قراختای اظهار دوستی مینمود تا از تعرض‌آنان مصون نامه پدرانه رفتارننمود ازاین جهته قراختائیان‌متوجه ممالك خوارزم شدند . ایل اسلان سپاهی فراهم

---

۱ - در شهور سنه شمان وخمسین وخمسمائه خوارزمشاه بالشکری جرّار و عسکری کرّار متوجه شادیاخ شد ومدتی اورا در شادیاخ حصار دار تاسفرا از جانبین در میان‌آمدند ومصالحه کردند وباخوارزم مراجعت نمود ودرشهور سنه ستین وخمسمایه ازحشم ختای وماوراالنهر جمعیتی شگرف ساختند برقصد اوچون‌آوازه ایشان بشینه مستعد حرب‌گشت و درمقدمه لشکرکشی خویش عیار بك راکه از قرلغان ماوراء النهر بود بآمویه فرستاد پیش از وصول اولشکر، با از جانبین مصادمت‌کردند لشگر عیاربك منهزم شد واوگرفتار وایل ارسلان بیمار شد چون بخوارزم رسید درنوزدهم رجب، این سال (یعنی سنه ۵۶۰ یا ۵۶۵) وفات‌کرد .

نقل ازجلد سوم‌کتاب جهانگشای جوینی فصل خوارزمشاهیان ص ۱۱

آورده به سرکردگی عیاربك روانه مقابله با قراختائیان نمود وچون سرکرده سپاه ایل ارسلان درشروع محاربه تسریع نمود وپیش از آن که کومك سپاهی وایل ارسلان بمدداو برسند داخل درکار زارشدودچارشکست گردیددرهمین احوال ایل ارسلان بر بستر ناخوشی افتادوسپس درتاریخ نوزدهم رجب سال ۵۶۷ درخوارزم پس ازمدت ۱۷ سال سلطنت درگذشت.

سلطان شاه بن ایل ارسلان ـ سلطان شاه پس ازفوت پدر درمملکت خوارزم بسلطنت رسید ومادرش ملك ترکان باداره امورمملکت پرداخت. برادر بزرگتر اوتکش که حکومت جند را داشت ازسلطان شاه تقاضای استرداد بعضی ولایات موروثی را نمود چون سلطان شاه حاضر نشدکه تقاضای برادر وفرزند او ملکشاه نام را انجام دهد میان برادران آتش اختلاف روشن شد تکش برای جلب کومك وتهیه سپاهی روی بدخترخان خانان قراختای که درآن ایام سمت خانی قراختای را داشت برد وقرارگذاشت در صورتیکه خان بااو کومك سپاهی نماید هرسال مال فراوان بخزانه ملکه قراختای تسلیم دارد ملکه قراختای حاضر شد وهمسرخودرا بالشکری همراه تکش نمود چون خبرلشکرکشی تکش وهمراهان اوبسلطان شاه ومادرش رسیدیارای مقاومت نیاورده پسر ومادر به نیشابور گریختند وتکش در روز دوشنبه دوم ربیع الاخرسال ۵۶۸ بااحترام هرچه تمامتر بخوارزم ورود نمود وبسلطنت نشست وازاین تاریخ ببعد مدتی مابین برادران اختلاف بود ودرمقام مقابله با یکدیگر در می‌آمدند تاآنکه مابین آنان کار بمصالحه کشید و در نتیجه بعضی ازشهرهای خراسان بسلطان شاه تعلق یافت تاآنکه سلطان شاه در تاریخ ۵۸۹ در گذشت وحکومت بالاستقلال خوارزم نصیب سلطان تکش گردید.

کشته شدن مویدو ملك ترکان و منازعات سلطان شاه و تکش.

سلطان شاه وملك ترکان ازخوارزم به نیشابور رفتند ملك موید حاکم آنجا را بزور جواهر ونفایس فراوانی که باخود داشتند حاضر کردندکه باجمع‌آوری سپاه بکومك آنان عازم تسخیرخوارزم شود چون به نزدیك محل سوبرلی (شهر کوچکی بوده است در ۲۰ فرسخی خوارزم واقعشده) رسیدندسپاهیبان مویدآیابه که ازمحل توقف خوارزمشاه اطلاع نداشتند فوج فوج در پی یکدیگر ازسوبرلی گذشتند تکش که در سوبرلی اقامت داشت براین افواج حمله برده فوج فوج آنان رابخاك وخون کشید دراین بین ملك مویدآیابه اسیرشد وچون اورا نزد تکش آوردند بفرمان اوبقتلش رسانیدند.

سلطانشاه ومادرش بدهستان گریختند لیکن دوچار تکش گردیده تاآنکه مادر سلطان شاه رابدست‌آورد بکشت سلطان شاه روبفرار نهاده نزد طغان شاه بن ملك موید به نیشابور رفت و سپس عازم غور شد و ازغوربان تقاضای کومك برای مقابله با برادر را نمود.

قدرت سلطان تکش ازاین‌موقع‌شروع میشود وازاین تاریخ است‌که‌بر جاه‌و جلال و حشمت اوافزوده شده وامورملك ومملکت‌آن رونق میبابد وچون‌ما بین تکش وقراختائیان بعلت عدم ارسال مال مقرری اختلاف شد وتکش یکی از مأمورین قراختای را بقتل رسانید سلطانشاه از موقع بشرحی که دیدیم استفاده نمود بقصد انتقام کشی ازبرادر موجبات لشکر کشی قراختائیان را فراهم کرد و قراختائیان دراین محاربه دوچارشکست شدند .

سلطانشاه‌که وضع راچنین دید باگرفتن لشکری ازقراختائیان عازم سرخس شد در سرخس ملك دینار که‌ازامرای غز بود حکومت‌داشت ملك دینار در نتیجه حمله سلطان شاه متواری شد سلطان‌شاه بعداً بمرورفت ولشکر قراختائیان را مرخص نمود ملك دینار ازاین تاریخ ازحکومت سرخس‌که همواره محل تاخت وتاز سلطان شاه شده بود چشم پوشید واز طغانشاه حکومت‌بسطام را تقاضا نمود و چون بادرخواست او موافقت شد ازاین تاریخ ببعد حکومت‌بسطام‌دراختیار ملك دینار درآمد .

سلطانشاه درسال ٥٥٦ متوجه نیشابورشد ودرمحاربه‌ئی‌که باطغانشاه ملك مویدحاکم نیشابور نمود نیشابور را محاصره کرد و در طول مدت محاصره سران لشکر طغانشاه باو پیوستند دراین محاربه غنائم فراوان نصیب سلطان شاه گـردید و دائره حکومت او وسعت یافت تاآنکه طغانشاه ازتاثرشدید در سال ٥٨١ درگـذشت . وبعد از او پسرش سنجرشاه قائم مقام پدر گردید .

دراوایل سال ٦٨٢ تکش بالشکر فراوانی عازم خراسان شد درهمین تاریخ سلطان شاه ازغیبت‌برادر ازخوارزم‌استفاده نموده عازم تسخیرخوارزم شد لیکن مایوسانه مراجعت نمود وچون خبراقامت برادر خود تکش را درمروشنید باایلغاری‌که فراهم نموده بودخود رابکنار جیحون رسانید لیکن سلطان تکش فوراً ازمرو عازم شادیاخ ونیشابور شد وپس‌از دوماه‌که‌آن شهردرمحاصره‌بودمصالحه نموده بخوارزم مراجعت‌کرد .

سلطان شاه باردیگر بشادیاخ لشکرکشید و چون فتح نصیب‌آن نشد بطرف سبزوار رفت وباوساطت‌شیخ‌احمدنامی‌ازتعرض‌بااهالی‌سبزوار دست‌کشید و پس ازمختصر توقفی در سبزوار عازم سرخس‌گردید .

سلطان تکش باردیگر درسال ٥٨٣ عازم‌نیشابورگردیدو چون سنجرشاه ومنکلبگ مضطر گردیدند ازدراطاعت درآمدندآنان رابخشید وبابرقراری عدل و انصاف و برچیدن بساط ظلم از نیشابور حکومت‌آنجا را به پسر خود ناصرالدین ملکشاه سپرد و خـود عازم خوارزم شد درهمین موقع سلطان شاه بطرف نیشابور حرکت نموده وقصد داشت بـرادر زاده خود را دستگیر نماید‌که فوراً سلطان تکش بکومك فرزند بسوی نیشابور روانه شد

سلطان شاه ترك محاصره نمود و بمرو گریخت .

بالاخره ما بین سلطان شاه و تکش کار بمصالحه کشید خوارزمشاه جام ـ و باخزر را بسلطان شاه واگذار نمود تا آنکه درسال ۵۸۹ سلطان تکش برای تصرف قلعه سرخس بنا بدعوت کوتوال قلعه که ازسلطان شاه خوف وهراس داشت عازم سرخس شد وچون سرخس بتصرف تکش درآمد وجریان واقعه باطلاع سلطان شاه رسید ازفرط تأثر وعدم وفاداری کوتوال سرخس دوچار کسالت شد طولی نکشید که در آخر رمضان سال ۵۸۹ درگذشت .

بعد ازاین سلطان تکش درتاریخ سال ۵۸۵ در رادکان طوس برتخت سلطنت خوارزم نشست وآوازه اودراطراف بلاد شایع گشت وشعراء بمناسبت جلوس او مدایح فراوان ساخته ازآن جمله قصیده ایست که عمادی زوزنی دروصف آن سروده است .

بحمدالله ازشرق تاغرب عالم	بشمشیر شاه جهان شد مسلم
سپهدار اعظم شهنشاه گیتی	نگین بخش شاهان خداوند عالم
تکش خان ایل ارسلان بن آتسز	پدر بر پدر پادشاه تا بآدم
خرامید برتخت پیروز بختی	چوخرشید بر تخت فیروزه طارم

سپس تکش بقصد انتقام کشی ازسلطان طغرل بشرحی که درضمن شرح حال آن پادشاه درتاریخ سلجوقیان گفته شد برآمد (۱) .

---

۱ ـ چون دراثنا اختلاف اخوین خبر نکث پیمان طغرل سلطان وبعد ازتمغاج حرکت او وغارت لشکرخوارزم وگرفتن قلعه طبرك که بحشم تمغاج مشحون بود شنیده بود برانتقام سلطان طغرل وحل آن مشکل دراوایل شهورسنه تسعین وخمسمایه قاصد آن دیار شد اینانج بالامرای عراق تاسمنان بخدمت استقبال آمدند وازتقلد تقاصیر تقصیرات گذشته را در مقام خجالت و ندامت باستغفار واعتذار اشتغال نمود سلطان ازوعفو و اقالت فرمود ودرمقدمه اورا بالشکر عراق بازگردانید سلطان طغرل نیز بالشکری جرار و سپاهی بسیار بسه فرسنگی ری لشگری گاهی ساخته بود ولوای مقاومت ومصادمت افراخته چون اینانج نزدیك شد اورا نیز تبعید لشکر کرد ولبوس حرب پوشید و سلطان طغرل را گرزی گران بودست که بدان مباهات نمودی درپیش لشکر میراند وبرعادت این ابیات شاهنامه میخواند :

من آن گرز یك زخم برداشتم	سپه را همان جای بگذاشتم
خروشی خروشیدم از پشت زین	که چون آسیا شد پریشان زمین

..... ازپشت اسب برزمین افتاد و قتلغ اینانج درآن حالت بدو رسید و خواست که ناشناخت اورا ضربتی زند تعریف را نقاب از روی بر انداخت چون قتلغ اینانج اورا بیافت گفت مطلوب توئی درین میانه ومقصود از تکاپوی خویش وبیگانه بیك ضربت نخوت جبروت وسطوت

بقیه پاورقی درصفحه بعد

سلطان تکش فرزند ایل ارسلان - ۵۶۸ - ۵۹۶

بعد ازفرار سلطان‌شاه سلطان تکش در ۲۴ ربیع‌الاخر سال ۵۶۸ بسلطنت نشست در اوایل سلطنت برای‌آنکه بجلب قلوب پردازد بااهالی مملکت نهایت خوشرفتاری و بعدل و داد رفتار میکرد ودرهنگام جلوس او بسیاری ازشعرا وادباء باسرودن قصاید ومدایحی او را وصف کردندازجمله رشیدالدین‌وطواط که دراین تاریخ بیش ازهشتاد سال‌داشت قصیده‌ئی درجلوس پادشاه ساخته بودکه‌مطلع‌آن اینست :

جدت ورق زمانه از ظلم بشست　　　عدل پدرت شکسته‌پاکرد درست

ای برتو قبای سلطنت‌آمده‌چست　　　هان‌تاچه‌کنی‌که‌نوبت‌دولت تست

چون‌کلیه‌نقاط خراسان دراختیارتکش‌آمد تکش برآن شدکه حکومت مرو وسرخس را بپسر ارشد خود ناصرالدین ونیشابور رابه پسر دیگرش سلطان محمد واگذاردودرسال ۵۹۰ برلشکر سلطان سنجر درحدود ری تاخته قلمرو اورا بتصرف‌آورد .

دراین احوال الناصرالدین خلیفه عباسی بطمع اینکه بعضی ازشهرهای عراق ضمیمه حوزه خلافت بغدادشود وزیرخودراکه بنام مویدالدین القصاب بودروانه ساخت این وزیر چون بنزدیك اسدآباد همدان رسید وشوکت اردوی سلطان تکش را دید برای اینکه بر مقام خود بیفزاید رسولی نزد تکش فرستاد و بطوریکه صاحب تاریخ جوینی نوشته است و ما دراین‌جا عیناً نقل میکنیم چنین شرح داد :

«که‌تشریف وعهدسلطنت ازدیوان عزیز مبذول گشته است وکفیل مصالح مملکت یعنی وزیر بدان‌کار تابدین مقام‌آمده قضای حـق‌آن نعمت اقتضای‌آن میکندکه سلطان با عددی

بقیه پاورقی صفحه قبل

رهبوت ازدماغ‌پرازکبر اوببرد وروح اوبمرکز اصلی سپرد با سبکساری چرخ‌گردان گرزگران سلطان چه فایده دهد و باستیزه‌کاری ایام و زمان تکاثـر جنود و اعـوان عایده‌کجـا تصور بندد فی‌الجمله اورا برشتری افکندند وبنزدیك سلطان آوردند چون دشمن را بدان حالت دید تقدیم سجده شکرایزدرا از اسب پیاده شد وسرروی درزمین مالید وسراوراکه باامیرالمومنین‌الناصر-الدین‌الله سریکدلی نداشت ، ببغداد فرستاد وجثه اورا دربازار ری بردارکردند وایـن حالت درروزپنجشنبه‌بیست ونهم ربیع‌اول‌سنه تسعین وخمسمایه واقع شد .

کمال‌الدین شاعرراکه ازندما ومداح اوبودگرفته بودند او را بخدمت نظام‌الملك مسعود بردند وزیر بااوگفت این همه‌آوازه قوت و شوکت طغرلك‌آن بودکه مقدمه یـزك لشکر پادشاه اسلام را یك حمله پـای نداشت کمال‌الدین درحال گفت :

زبیژن فزون بود هومان بزور　　　هنرعیب‌گردد چوبرگشت هور

نقل ازتاریخ جهانگشای جوینی فصل خوارزمشاهیان ص ۲۰-۲۱

اندك وتواضعی بسیار بخدمت استقبال آید وپیاده درپیش اسب وزیر برود .»

تکش چون این پیغام ابلهانه وزیر خلیفه را استماع کرد مصلحت آن دید که بجای اینکه خود نزد او بشتابد و پیاده در جلوس اسب او براه افتد عده‌ای از لشکریان را برای تادیب اوروانه ساخت و چون لشکریان تکش باسد آباد رسیدند و برقصاب حمله کردند قصاب دوچار هزیمت گردید و بدینور عقب نشست .

تکش بعدازاین واقعه حکومت ری را به پسرخویش یونس خان واگذار نمود وحکومت اصفهان را بقتلغ اینانج داد وسپس برای تسخیر قلعه‌سقناق عازم شد لیکن دراین محاربه بعلت خیانتی که امراء متافق با تکش نمودند دوچار شکست شد وپس ازمدت ۱۸ روز سر گردانی وپریشانی ودادن تلفات بسیار بخوار زم مراجعت نمود .

دراین‌موقع ناصرالدین ملکشاه فرزندخود ارسلان شاه را قائم‌مقام‌خویش‌درخراسان نموده وبرای دیدار پدرعازم خوارزم شد سنجر شاه ازموقع استفاده کرده برای تسخیر خراسان اقدام نمود چون این خبر بسلطان تکش رسید سنجرشاه را احضار کرد و پس از حضور دستور داد که ازدوچشم کورش‌سازند پس‌ازکوری مدتی سنجرشاه محبوس بود تاآنکه مورد بخشش قرار گرفت .

مقارن همین حال حاکم ری بعلت کسالت از حکومت برکنار شد وبجای او میاجق به نیابت حکومت ری اوتعیین شد .

چون باردیگر مویدالدین‌وزیرخلیفه عزم‌تسخیرعراق رابنابامرخلیفه الناصرالدین‌الله نموده بود قتلغ‌اینانج ومیاجق مأمورشدندکه بجلوی اوشتافته و بسزای‌کردارش برسانند اتفاقاً چون مابین قتلغ‌اینانج ومیاجق‌کدورتی بود لذا میاجق‌سرقتلغ اینانج را ازتن جدا کرده نزد سلطان فرستاد وعات این عمل را آثار مخالفت قتلغ‌اینانج باسلطان گفت . در مقابله‌ئی‌که تکش باقصاب وزیرخلیفه نمود بااینکه قصاب قبل از مقابله فوت نموده بود لیکن سپاهیانش دست بمقابله بردند وفتح نصیب تکش شد ودر همین سفراست‌که بعلت خشم فراوان دستور داد جسد قصاب را از خاك بیرون‌آورده سراو را ازتن جدا وبهمراه خود بخوارزم منتقل ساخت .

درسال ۵۹۳ ناصرالدین ملکشاه درخراسان فوت نمودلذا سلطان تکش حکومت‌آن ولایت را به سلطان محمد واگذار کردوهم دراین‌موقع است‌که اتابك اوزبك ازآذربایجان وبرادر خود رنجیده نزد سلطان تکش‌آمد سلطان پس‌ازاظهار مهربانی حکومت همدان را دراختیاراو گذاشت وباصفهان عازم شد واین قطعه‌را خاقانی بمناسبت ورود سلطان باصفهان ساخته است .

مژده که خوارزمشاه ملك صفاهان گرفت ملك عراقین را همچو خراسان گرفت
ماهیچه چتراو قلعه گردون گشود مورچه تیغ او ملك سلیمان گرفت

مقارن این احوال میان خان ترکستان وخواهر زاده او الب درك نزاعی درگرفت وازسلطان تکش کومك خواست سلطان تکش سلطان محمد راباسپاهی ازخراسان مأمور کومك نمود وچون این دوسپاه درحوالی جند بهم پیوستند عازم مقابله باخان ترکستان شدند خان ترکستان درمعرکه جنك اسیر نزد سلطان تکش فرستاده شد و محبوس گردید سلطان حکومت ترکستان را به الب درك سپرد لیکن الب درك بعداً سر بعصیان برداشت لذا خان ترکستان را سلطان تکش از محبس رها ساخته مأمور سرکوبی و تصرف محل سابق حکمرانیش نمود .

سپس سلطان تکش عازم سرکوبی میاجق (٥٩٤) گردید و بجانب عراق حرکت کرد میاجق که تاب مقاومت نداشت فرار اختیار نمود آخر الامر خود را بقلعه فیروزه کوه رسانیده لیکن بدست سپاه تکش اسیر شد ـ سلطان پس ازاسارت میاجق را در قزوین بشفاعت برادرش آقجه بخشید لیکن مقررشد که یکسال درزندان باشد . بعداً میاجق بجند رفت وتاآخر عمر درآن جاگذرانید .

پس ازاینکه خیال تکش از جهات بالا راحت شد فرصت یافت که در دفع ملاحده همت گمارد لذا متوجه قلعه قاهره که سلطان ارسلان بن طغرل آنرا گشاده وبدان سبب بقلعه ارسلان گشای معروف شده بود گردید مدت چهارماه بمحاصره آن اشتغال داشت تاآنکه این قلعه بتصرف آمد و ملاحده از آنجا اضطراراً راه قلعه الموت راکه درنزدیك رودبار واقعست گرفتند .

درهمین موقع ناصرخلیفه چون شنید که تکش بعراق آمده برای اینکه مرکزخلافت محفوظ ماند ازطریق دوستی و مودت درآمده باارسال تحف فراوان وپیام محبت و اتفاق خود ومرکز دارالخلافه را از تعرض مصون ساخت و ضمناً سلطان تکش را رسماً بسلطنت عراق وخراسان وترکستان شناخته وفرزندش محمد را بلقب قطب‌الدین مفتخرساخت .

تکش بعدازاین حکومت عراق را به پسرخود تاج‌الدین علیشاه تفویض نمود وشخصاً بخوارزم مراجعت کرد در این هنگام چون نایره مخالفت ملاحده با دستگاه تکش هرچه میگذشت شدیدتر میشد وملاحده بانی و اساس دشمنی وخشم تکش رانسبت بخود از جانب ملك سعدالدین نظام‌الملك وزیر می‌دیدند لذا بااعزام دونفر از فدائیان کمرقتل وزیر را بستند این دونفر درهنگامیکه ملك سعدالدین قصد داشت ازمنزل خود خارج شود هرکدام بایك ضربه‌کاردگاری کار اوراساختند وبدین‌ترتیب سعدالدین شهید شد . ازعجائب احوال این است که وزیرشهید بعلت عداوت شخصی باشهاب‌الدین مسعود خراسانی که به صاحب

کبیر ملقب بود وحمیدالدین عارض زوزنی در نزد سلطان از هردو نهایت سعایت را نموده بطوریکه باعث شده بود عارض کشته شود و در نظر داشت شهاب الدین را هم بسرنوشت عارض دوچارسازد که خود قبل ازاجراء این تصمیم بدنبال عارض رفت. چون خبر قتل ملک سعدالدین بتکش رسید فوق‌العاده متأثرشد و برای گرفتن انتقام خون وزیر بسلطان محمد دستور دادکه باسپاه وتجهیزات کامل بعزم تسخیر قلاع ملاحده عازم شود وابتدا از قهستان‌وترشیز شروع نمود لیکن درهمین بین تکش دوچارکسالت شد وبااینکه‌رو ببهبودی میرفت لیکن‌چون قلع مرض‌نشده وشخصاً عازم دفع فتنه ملاحده‌شده‌بود دربین راه‌مرض شدت یافت‌وپس از۲۸سال سلطنت درسن ۵۲ سالگی در نزدیگی چاه عرب (بین نیشابور وخوارزم) بمرض‌خناق درگذشت۱۹ رمضان سال ۵۹۶ شایعه این‌خبر واطلاع سلطان محمد که قطب‌الدین نامیده میشد موجب گردیدکه سلطان قطب‌الدین محاصره ملاحده راترک وفوراً خودرا بخوارزم رسانید.

وزارت‌سلطان تکش راسالهای متمادی‌سعدالدین علی ابهری نظام‌الملک شهید داشت این وزیرنامی مردی‌صاحب‌نظروکریم ومهربان بود همواره در تشیید مبانی احکام شریعت سعی‌کافی داشت تاآنجاکه سرخودرادرراه مخالفت باملاحده داد - پس‌ازسعدالدین نوبت وزارت بپسرش صدرالدین علی‌رسید صدرالدین‌تاآخرزمان‌حیات تکش منصب‌وزارت‌داشت این وزیرمانند پدر خود درحمایت اهل ادب وعلم نهایت جدی بوده.

سلطان تکش پادشاهی عادل و متدین و با فضل بود ازادباء و شعراء واهل ادب نگاهداری وتشویق مینمود ازاین جهة عده‌ئی ازادباء بدور اوگردآمدندکه از مشاهیرآنان بهاء الدین محمدبن موید بغدادی است‌که مادح ودبیردیوان سلطان بود ومجموعه منشات اوبنام التوسل الی‌الترسل معروفست و همچنین علامه فخرالدین بن محمدبن عمر رازی (۵۴۳-۶۰۶) است‌که تالیفاتی بنام سلطان تکش داردیکی دیگراز فضلاء محمودالجرجانی است‌که‌کتاب ذخیره خوارزمشاهی را بنام این پادشاه تألیف ونامگذاری نمود.

ازشعراء ملازم ومداح تکش بایستی نام عماد زوزنی وخاقانی شروانی برده شود[1].

---

۱ - در هنگامی‌که سلطان تکش ازقشلاق مازندران بسوی رادکان عازم شد و بر مسند شوکت و حشمت نشست عمادزوزنی ملازمت سلطان داشت در این باب قصیده‌ای سروده است‌که چهار بیت اول‌آن این است:

بحمدالله از شرق تا غرب عالم	بشمشیر شاه جهان شد مسلم
تکش‌خان ایل ارسلان‌ابن‌آتسز	پدر بر پدر پاد شاه تا بآدم
سپهدار اعظم شهنشاه دنیا	نگین‌بخش‌شاهان‌خداوند عالم
خرامید بر تخت فیروزه بختی	چوخورشیدبرتخت‌فیروزه‌طارم

علاءالدین محمد بن خوارزمشاه–(۵۹۶–۶۱۸) –لقب سلطان محمد قطب الدین بود که ازجانب خلیفه درزمان حیات پدرش باواعطاء شده بود قطب الدین که پادشاهی عادل وسخی وشجاع بود ودر بسط مملکتش کوشش فراوان مینمود توانست درمدت ۲۲ سال سلطنت حدود کشورش را بیش ازعهد پدرش بسط دهد.

سلطان محمد پس ازاستماع خبر فوت پدرش ازترشیر بخوارزم آمد ودر ۸ شهرشوال سال ۵۹۶ بسلطنت رسید . در بدوکار سلطان محمد دوچار حمله سلطان غیاث الدین غوری بخراسان وفتوحات او درآن نواحی شده سلطان محمد وغیاث الدین مدتها مشغول نزاع بایکدیگر بودند تاآنکه درسال ۵۵۹ غیاث الدین در گذشت و دراندك زمانی کلیه ولایات خراسان بحیطه تصرف سلطان محمد درافتاد .

پس ازغائله غیاث الدین سلطان دوچار کشمکش باسلطان شهاب الدین گردید سلطان محمد پس ازجلب کومك خان قراختائی وحاکم سمرقند سلطان عثمان برای مقابله باغوریان در کنار جیجون آماده شد چون غوریان تاب مقاومت باسپاه خوارزمشاهیان رادر خودندیدند بطرف خراسان مراجعت کردند لیکن سلطان محمد بتعاقب آنان پرداخته درنزدیکی هزاراسب باغوریان دست و پنجه نرم نمود وچون شهاب الدین فراراختیار کرد بالاخره ما بین این دوسلطان کار بمصالحه کشید طولی نکشید که سلطان شهاب الدین درسال ۶۰۲ درگذشت وعموم متصرفات آن باختیار سلطان محمد درآمد وغور وغزنین بحوزه ممالك خوارزمشاهی افزوده شد و بدین ترتیب حدود ممالك خوارزمشاهی درعهد این سلطان ازسرحد ترکستان تاهمدان گردید .

در اوایل سال ۶۰۷ سلطان محمد ازنظم ونسق خراسان وسایر نقاط کشور فراغت حاصل نمود لذا بقصد تسخیر بلاد توران عازم ماوراءالنهر شد وپس از استیلاء برآن بلاد متوجه سمرقند گردید حاکم سمرقند بنام عثمان که اورا سلطان السلاطین می نامیدند از دراطاعت و انقیاد درآمد پس از تصرف این نقاط سلطان محمد که از رفتار قراختائیان به تنگ آمده مصمم شد که بسرکوبی قراختائیان پردازد پادشاهی قراختائیان دراین موقع با گورخان و سرکرده نیروی گورخان باسردار نیکو طراز بود در نتیجه جنگی که مابین این دواتفاق افتاد بعلت رشادت سپاهیان خوارزمشاهی وازخودگذشتگی که در مقابل لشکریان گورخان نشان دادند فتح وپیروزی نصیب خوارزمیان گردید وسردار گورخان نیکوطراز بدست یکی ازسربازان اسیر گردید وبه نزد سلطان محمد اعزام شد [1] .

---

۱ – در باب غلبه سلطان محمد بر گورخان قراختائی وفتوحاتی که دراین زمینه نصیب سلطان محمد خوارزمشاه شد مطالبی در کتاب معتبر تاریخ حبیب السیرخواند میروجهانگشای جوینی فصل سوم برشته تحریرآمده است که عیناً درزیر نقل می شود :

بقیه پاورقی درصفحه بعد

بقیه پاورقی صفحه قبل

... بعدازفتح سمرقند و بخارا بعزم رزم پادشاه قراختای که به‌گورخان اشتهارداشت لوای کشورگشائی برافراخت وپادشاه قراختائیان نیکوطراز راکه ازخیل‌امراء مقربان اوبود باسپاهی نامحصور بجنگ سلطان محمد روان فرمود و در روزجمعه ازجمعات ماه ربیع‌الاول سنه مذکوره تلاقی‌فریقین‌اتفاق‌افتاده سلطان محمد سرداران سپاه ظفرپناه راگفت مناسب آنکه دست ازاستعمال تیغ ونیزه‌کشیده دارید تاوقتی‌که خطباءاسلام پای بر منابرنهاده زبان بدعاء اللهم‌انصرجیوش‌المسلمین وبرایاهم‌بگشانید بیك بارحمله‌آورید وبنا برآن اشارت مردان درمیدان جولان میکردند تازمان معهود در رسیدآنگاه بیکبار برکفار تاخته اساس زندگانی‌آن طایفه را منهزم ساختند و قراختائیان نیز بقدم ممانعت پیش‌آمده نایره جدال بمرتبهٔ برافروخت‌که بهرام خون‌آشام را بر کشتگان معرکه دل بسوخت‌آخرالامر برحسب وعدهٔ وان جند نالهم الغالبون نسیم فتح و فیروزی برشقه علم سلطانمحمد دروزیدن‌آمده قراختائیان‌آغاز فرارکردند ونیکوطراز بزخم یکی ازپشت زین برروی زمین افتاد ویکی ازلشکریان اورا اسیرگردانید وبنظر سلطانمحمد رسانید و سلطان بمشاهده صورت فتح ونصرت مبتهج وسرورکشته لوازم شکروسپاس‌کریم ملك بخش بجای آورد ومنشیان عطاءوفطنت فتحنامها قلمی‌کرده بدستور معهور لقب جناب سلطانی را اسکندر ثانی نوشتند وسلطان محمد فرمودکه چون امتداد ملك سنجری زیاده از مدت دولت اسکندری بوده مناسب‌آن است‌که لفظ سنجراضافه القاب همایون شودآنگاه پادشاه ظفرپناه نیکوطراز را بافتحهنامه بخوارزم فرستاد و بنفس نفیس روی بجنگ حاکم اترارکه سالك طریق عصیان بود نهاده.

نقل از کتاب حبیب‌السیر فصل خوارزمشاهیان

۲ ـ .. واتفاق ملاقات وموازات صفوف جمعه بود درربیع‌الاول سنه سبع وستمابه سلطان فرمودکه تهاون وتعللی می‌آرندوقدم اقدام درننهند چندانك خطبای اسلام برمنابر پای ننهند و دعای: « اللهم‌النصرجیوش‌المسلمین وسرایاهم» بگویندآنگاه از جوانب جمله حمله‌کنند مگر بدعوات خطبای اسلام و آمین مسلمان یزدان نصرت دهد برفرموده سلطان ترصد آنوقت‌کردند و جوانان از جانبین چالش و سواران بر رقعه حرب پیاده فرو می‌کردند تا تنور حرب تفسیده گشت.

خروش‌کوس وبانگ نای برخاست　　　زمین‌چون‌آسمان ازجای برخاست
سپهداران علم بالا کشیدند　　　دلیران رخت برصحرا کشیدند

وازجانبین‌کمان وتیر معزول شد وکارد وشمشیر مسلول‌آواز تکبیر ازصف سلطان وعزیف مزماروصفیرازقبل‌آن شیطان قتام چون غمام انگیخته‌شد وسیوف چون برق‌آهخته سلطان صاحب

بقیه درصفحه بعد

همچنین سلطان محمد برای سرکوبی حاکم اترار که قصد طغیان داشت عـازم شد حاکم اترار چون ازجریان فتوحات سلطان محمد برقراختائیان مستحضر شد ناچار از درصلح درآمدبدین‌ترتیب که حاکم باکلیه خانواده و اموال خود ترك اترار رانموده و به نسا انتقال یابد وبقیه عمررا درآنجا بگذراند پس ازحیات سلطان مأموری برای حکومت

بقیه پاورقی صفحه قبل

رایات انافتحنا شده ودشمنان نشانه‌آیت «انامن‌المجرمین منتقمون» گشته نسیم لطف ربانی در ورزیدن‌آمد ومرغ دل مخالفان درطپیدن تاوقت نمازلشگر جملمه‌آواز برگشیدند وبرآن تدابیر حمله‌کردند بیکبار قوم خطا ابدی سباگشتند یکی ازلشگر منصور وهزار ازدشمن مقهور شیری وهزارآهوبازی وهزارتیهو اکثراً فرقه ضلال در زیر شمشیرها ناچیزگشتند وتانیکو درمعرکه زخم خورده وچون اصحاب‌خان ختای بر روی افتاده وکنیزکی برسراو ایستاده یکی خواست تا سراوجداکند‌کنیزك فریاد برآورد‌که تانیکوست حالی اورا بربست وبخدمت سلطان‌آورد واورا بافتح نامه‌ها بحضرت خوارزم روان‌کردند وبدین ظفر لشگر توانگر‌گشت و برین نعمت صاحب دولت شدند هرکس را برحسب هوی مقصود حاصل شد وهرقومی را فراخور تمنی‌معشوقه درکنار آمد وبدین فتح که‌حکم «....» داشت مجنون بلیلی رسید ووامق بعذرا طـایفه‌ارباب ملاهـی بماه بیکران‌تمتع‌یافتند ومنتظران‌آمال باحرازمال‌وجمیع خیول‌وجمال‌رفع یافتند و بهرجانبی ازممالك سلطان مبشر بفتحی‌که میسر شده بود روان‌شدودرهرنفسی ازین بشارت انسی و در هرروحی از این فتوح روحی بود وهیبت سلطان دردلها یکی هزار شد وسلطان محمد را بر سبیل معهود در القاب اسکندر الثانی نوشتند سلطان فرمودکه امتداد مدت سنجری درملك زیادت بودست تفاول رااگر‌نویسندسلطان سنجر نویسند درالقاب سلطان سنجر زیادت‌گردند و درین فتح واشتهار او بسلطان سنجرامام ضیاءالدین‌فارسی را قصیده‌ایست از آنچ برخاطرمانده بود چند بیت ثبت شده مطلع‌آن :

روبت بحسن عالم جانـرا کمال داد — عشقت بلطف چهره دل را جمـال داد
گه چهره تـو شعله ماه تمـام داد — گه طره تو نفحه بـاد شمال داد
بنگر بدین طلسم که‌شب‌را بمشك ناب — آمیختند زلف ترا مشك و خال داد
سلطان علاء دنیا سنجر که ذوالجلال — ازخلق برگزیدش وجاه و جلال داد
شـاه سکندر ثانـی کـه رای او — بر فتح ملك ترك حشم را مثال داد
ازکفر اگر گـرفت عفونت هوای دهر — تیغت بنفحه ظـفرش اعتـدال داد
خورشید وار تیغ تو ازمشرق صواب — آمد پدیـد و ملك خطا را زوال داد

تاریخ جهانگشای جوینی جلد سوم ص ۴۸ ــ ۴۹

اترار تعیین واعزام شد ودرمراجعت بخوارزم نیکوطراز را بقتل رسانید .

و پس از سر کوبی شورشیان جند برای دومین بار متوجه جنگ با قراختائیان گردید .

در این موقع باطلاع سلطان رسید که برای بار دوم قراختائیان بمحاصره سمرقند پرداخته ویاآنکه قریب هفتاد نوبت مابین آنان و مسلمانان نزاع درگرفته لیکن هیچگونه موفقیتی برای آنان بدست نیامده سلطان برای رفع محاصره سمرقند و سرکوبی قراجتائیان بسمرقند عزیمت نمود و چون خبر وصول سپاه بسمرقند رسید قراختائیان تقاضای مصالحه نمودند .

چون مابین کوچلک خان که ازشاهزادگان ترکستان بود باگورخان قراختائی نفاق ودشمنی بود کوچلك رسولی نزد سلطان فرستاد وقرار براین شدکه متفقاً بر علیه گورخان اقدام نموده وآنرا از بین بردارند وضمناً شرط شد در صورتیکه خوارزمشاه برگورخان غلبه نماید وشرآنرا ازترکستان رفع کند کوچلک خان ترکستان وناحیه ختن وکاشمر را در اختیار خوارزمشاه گذارد که بحوزه مملکت خوارزمی افزوده شوددر صورتیکه کوچلك برگورخان تسلط یابد تاحدودآب فناکت باوتعلق گیرد.

کوچلك خان یکبار بر گورخان غلبه یافت وبار دیگر مغلوب آن شد لیکن هنگامیکه خوارزمشاه قصد از بین بردن گورخان را نمود واز حدود سمرقند عبور کرد (اصعهبدکبود جامه وباسقاق سمرقند بایکدیگر پیمان بسته برعلیه سلطان وبکومك گورخان درخفا اقدام نمودند تاآنکه در روز محاربه بدون اطلاع سلطان بجای آنکه با لشکر خوارزم کومك نمایند برعلیه آن درمیدان جنك برخاستند درنتیجه کار لشکرخوارزم و مخالفین آن هر دو پریشان شد بحدی که خوارزمشاه ناچار شدکه باللباس دیگری بطور ناشناس برای خلاصی خود دربین لشکریان دشمن اقامت نماید پس از مدتی که فرصت یافت راه فرار پیش گرفت وخود را بآب فناکت رسانید وپس ازآن بشهرخوارزم عزیمت نموده ــ وبدین ترتیب دولت قراختائی درسال ۶۰۷ بدست خوارزمشاه وکوچلك منقرض گردید .

استخلاص فیروزکوه وغزنینــ درسال ۶۱۱ تاج الدین ایلدوز که بعدازفوت سلطان شهاب الدین غوری در غزنین حکومت میکرد درگذشت چون سلطان خوارزمشاه از فوت حاکم غزنین اطلاع یافت بلادرنك برای تسخیر غزنین که روزی مرکز پادشاهی سلطان محمود غزنوی بود عازم شد حاکم غزنین که یکی از غلامان ایلدوز بود بدون هیچگونه مقاومت بعلت رعب فراوان ازسلطان خوارزمشاه وسپاه او تسلیم گردید بدین ترتیب غزنین درحوزهٔ قلمرو خوارزمشاه درآمد. بعد ازاین فتح است که سلطان محمددرا بالقاب **سنجر** واسکندر **ثانی** نامیدند .

معروف است درهنگامیکه سلطان محمد بتفحص خزائن سلطان شهاب‌الدین مشغول بود نوشته‌ئی ازخلیفه‌الناصر الدین‌الله که خطاب بسلطان شهاب‌الدین ارسال شده بود بدست آورد که در آن نامه خلیفه شهاب‌الدین را درمخالفت وجنگ باسلطان خوارزمشاه تحریک وتشویق مینمود این نامه و جهات دیگری موجبات رنجش سلطان خوارزمشاه را از خلیفه فراهم ساخته که‌اهم علل آن بشرح زیرمیباشد ..

۱ ـ بطوریکه‌میدانیم در ایام سلطان تکش که‌نزاعی‌ما بین اهالی بغدادوتکش روی داد لشگریان زیادی‌ازخلیفه دوچار هزیمت شدند ازاین جهة همواره حس‌انتقامجوئی درخلیفه نسبت بخوارزمشاهیان دربین بود .

۲ ـ خلیفه درهرفرصت بطور پنهانی که میتوانست امراء وحکام متنفذآن دوره را بر علیه خوارزمشاه ومملکت‌اوتحریك مینمود واین موضوع‌از بدست‌آوردن استادی ازخلیفه که بعناوین حکام نوشته شده وبدست خوارزمشاه افتاده بود به ثبوت رسید .

۳ ـ در هنگامیکه‌جلال‌الدین‌حسن تازه مسلمان که از روی مصلحت عازم حج بود بنا باشاره ودستور خلیفه علم اورا پیشاپیش علم سلطان خوارزمشاه حرکت دادند واین معنی که‌موجب کمال‌تو، همین‌بوددلتنگی شدیدی دربین خوارزمشاه وخلیفه تولید نمود ومسلمین ایران بدین عمل اعتراض نمودند .

٤ ـ خلیفه چند نفر ازفدائیان اسمعیلی را ازجلال‌الدین حسن خواسته بود که در بغداد نزد وی حاضرباشند خلیفه بعلت اختلافی که باامیرمکه پیداکرده بود باین فدائیان دستور داد تاامیرمکه را باکارد بقتل رسانند .

٥ ـ خلیفه بوسیله همین فدائیان دستور داد اغلمش راکه تربیت یافته خوارزمیان بود و درعراق بسر میبرد و فرستاده سلطان نزد اتابك اوزبك بود با کارد از پای در آوردند .

٦ ـ خوارزمشاه که خودرا سنجر واسکندر ثانی میدانست واصولا سلطانی جاه طلب وبی تدبیر بود بهیچوجه حاضرنبودکه بظاهرهم شده باشد خلیفه‌ئی مقتدر ومرکز خلافتی مانند بغداد درجوار کشور اوباشد .

بجهایت بالا وعلل دیگری که شاید اهم آن فکرلشکرکشی وکشورگشائی بود سلطان محمد تصمیم گرفت که بساط خلافت‌آل عباس رابرچیند بدیهی‌است چون هنوز درآن زمان تعصبات مذهبی حکومت مینمود و خلیفه را جانشین امیرالمؤمنین و واجب‌الاحرام واطاعت میدانستند معناً قدرت‌آنرا نداشت‌که بدون تهیه مقدمه و جلب افکار مردم دست بحمله‌ئی دراز نماید بدینجهة برای آنکه مردم نگویندکه سلطان محمد بخاطر طمع ملك و مال بر خلیفه اسلام و نایب امام خروج نموده از ائمه ممالك خویش در باب عملیات خلیفه

استفتاء نمود .

دراین اثنا ناصرخلیفه از شریف مکه رنجیده خاطر شده چند نفر از فدائیان اسماعیلی مأمورکرد که شریف را بقتل رسانند اتفاقاً برسبیل سهو وخطا برادر شریف مکه بجای شریف که منظور نظرخلیفه بودکشته شد .

این واقعه وجهات دیگری که گذشت سلطان محمد را مصمم نمود که در خلع خلیفه و تصرف بغداد اقدام نماید ازاین روشرحی بعنوان استفتاء ازمحضر ائمه علماء اسلام تهیه نمود بدین مفاد ۱ :

« هر امامی که برامثال این حرکات ناپسندیده اقدام نماید وقصد پادشاهی که همت او براعتلاء اعلام اسلام مقصور باشد نماید پادشاه راجایز بودکه‌آن خلیفه را خلع نماید و کس شایسته سجاده امامت بجایش نصب کند خصوصاً که استحقاق امامت و خلافت سادات حیسنی دارند وآل عباس بتغلب وتسلط‌آن منصب را غصب نموده‌اند .

نقل ازکتاب تاریخ حبیب‌السیر فصل خوارزمشیان . »

پس ازاینکه جواب فتاوی مطابق میل تحصیل وتهیه شد خوارزمشاه دستور داد نام خلیفه ناصرالدین‌الله را ازخطبه بیافکنند .

دراین موقع برای انجام مقصود با سیدعلاءالملك بن‌زیدی که درسلك اجله سادات بود بیعت‌نمود وسپاهی فراوان متوجه بغداد گردیدند وچون سلطان‌دربین راه بقلعه حلوان رسید مصادف باایام سخت زمستان شد شدت سرما موجب تباهی عده زیادی از لشکریان و ضایع شدن چهار پایان گردیدتا بحدیکه سلطان ناچار شد که از لشکر کشی منصرف گردیده عازم خوارزم گردید ازآن پس با اینکه همواره خود را آماده ومهیای لشکرکشی بدارالخلافه مینمود لیکن بروز حوادث دیگری‌که ازآن جمله ورود چنگیزخان ازتوران بایران است و یك سلسله گرفتاریهای فراوان مانع شدکه در راه انجام مقصود خود توفیق یابد .

استیصال سلطان السلاطین (نصرة‌الدین عثمان).

---

۱ ــ نفل متن فتوی ازکتاب تاریخ جهانگشای جوینی جلد سوم فصل خوارزمشاهیان :

«که‌آل عباس‌درتقلد خلافت محق نیستندواستحقاق خلافت بسادات حسینی میرسد وآنکس که قادر باشد اورارسدکه حق درنصاب خود قرار دهد ونیزخلفای عباسی از قیام باجتهاد در راه خدای تعالی وغزوات تقاعد نموده‌اند وبا حصول استطاعت از محافظت ثغور وقمع ارباب بدعت وضلالت ودعوت‌کفار با دین حق‌که بااواوالامر واجب است بلك عین فرض تغافل نموده وآن رکن راکه بزرگترین رکن‌اسلام‌آن است مهمل‌گذاشته . »

ص ۲۰

نصرة‌الدین عثمان را درماوراءالنهر سلطان‌السلاطین مینامیدند ـ در زمانیکه خانان قراختای بر بلاد ماوراءالنهر استیلاء یافته بودند سلطان عثمان با اطاعت از گورخان در حدود ماوراءالنهر حکومت میکرد تاآنکه گورخان آماده مقابله باخوارزمشاه شد در این موقع نصرة‌الدین عثمان که با گورخان قراختائی میانه خوشی نداشت (بعلت امتناع گورخان ازآنکه دخترش را بحباله نکاح سلطان عثمان در آورد بیشترموجب کدورت سلطان عثمان شده بود) برای کومك درجنك برعلیه گورخان دراردوی سلطان حاضرشدوقبول نمود که بنام سلطان محمد خطبه بخواند وسکه بزند سلطان بعزم تسخیر ممالك اصلی قراختائیان از شط سیحون گذشت ودر ربیع‌الاول ۶۰۷ اردوی تاینگو والی شهر طراز سردار گورخان را شکست داد واورا باسیری گرفت وبخوارزم آورد وکشت .

سلطان محمد درمراجعت بخوارزم دختر ترکان خاتون را بعقد سلطان عثمان درآورد وپس ازمدتی اورا بهمراهی‌شحنه‌ئی بسمرقند برگرداند اماعثمان خان دربرگشتن بسمرقند چون مردم ازظلم وجورشحنه ولشکریان خوارزمی بعذاب‌آمده بودید بنای بد رفتاری با دختر خوارزمشاه راگذاشت وپنهانی گورخان را بگرفتن سمرقند وکشتار خوارزمیان مقیم پایتخت خود تشویق مینمود ـ ضمن این اخبار دشمنی ونفاق سلطان عثمان با سلطان محمد به ثبوت رسید و مخصوصاً معلوم شدکه سلطان عثمان باگورخان قراختائی از راه مواصلت بایکی‌ازدختران قرابتی حاصل نموده‌است بعزم سرکوبی سلطان‌السلاطین حرکت کرد چون دراین مسافرت بقصد استیصال عثمان خان وقتل عام مردم سمرقند از خوارزم عازم بود ،همینکه بگشودن‌آن شهرنائل شد دستود داد سه روزتمام بکشتار اهالی‌آن محل پرداختند وقریب‌ده هزارنفر ازمردم‌آن‌دیار را بقتل رساندند عاقبت بوساطت ائمه وسادات شهروصاحاء وعلماءکه قرآن بر دست داشتند از قتل و کشتار مردم بیچاره شهر دست برداشت عثمان خان دراین ضمن دستگیرشده وبحضور سلطان‌آورده شد و چون سلطان را حاضر کردند مدتی سلطان محمد اورا ازعملیاتش سرزنش‌کرد و مخصوصاً از رفتاری که نسبت بمنکوحه خود نموده بود باآنکه سلطان محمد قصد جان عثمان را نداشت لیکن باصرار عده‌ئی ناچار شدکه عثمان خان و اکثر کسان و نزدیکان اورا بقتل رساند ۶۰۹ .

سلطان بعداً مردم ایالت سمرقند را استمالت نمود وبجانب‌امراء فرغانه و ترکستان رسولانی فرستاد وآنان را باطاعت ازخویشتن دعوت نمود و بطوریکه سابقاً گذشت در این موقع قراردادی‌ما بین‌کوچلك وسلطان برای تسلط بر گورخان‌تنظیم گردیدکه‌شرح‌نتایج‌آن قبلاگذشت .

ازوقایع دیگرزمان سلطان محمد رفتاری است‌که سلطان بسعایت عده‌ئی در مورد ازدواج مادرش‌که بعقد شیخ مجدالدین درآمده بود باشیخ نمود وبطور خلاصه جریان را

چنین ضبط نموده‌اند :

شیخ مجد الدین ابوسعید بغدادی که در جوانی بملازمت شیخ نجم‌الدین کبری که از افاضل مشایخ‌عصر بودرسید وبتدریج درلواء شیخ کبری تربیت یافت تاآنکه درخوارزم صاحب مجلس و عظ و منبر شد چون صحبت وعظ وشهرت اوبلند شد ما درسلطان محمد که بصاحب منظرمعروف بودگاه بگاه بمجلس وعظ ومنزل شیخ رفت و آمد مینمود همین رفت وآمد موجب شدکه جمعی از اهل حسد فرصت یافته در وقتی‌که خوارزمشاه دوچار مستی بود باوی گفتند که مادر سلطان بمذهب ابوحنیفه کوفی‌درحباله نکاح شیخ مجدالدین درآمده سلطان دوچار خشم شد وبدون تأمل دستور دادکه همان شب شیخ مجدالدین را در جیحون انداختند چون این خبر باطلاع استاد اوشیخ نجم‌الدین کبری رسید سخت متالم شده .

وگویند سر بسجده‌نهاد وازایزد تعالی‌خواست‌که جهته خونبهای مجدالدین خداوند ملك ومملکت را ازسلطان محمد بازستاند بااینکه سلطان برای عذرخواهی باطشتی پر از زر وشمشیر وکفن‌بملازمت شیخ کبری‌رفت وسر برهنه‌ساخت وتقاضای بخشایش نمود معذالك شیخ کبری همچنان ازخداوند می‌خواست‌که سلطان را بجزای خودرساند وگفته‌اندکه شیخ درمقابل الحاح سلطان جواب داده است :

که خونبهای مجدالدین زرنیست بلکه سروملك تست وسرما وسر بسیاری از خلایق نیزدراین قضیه بباد فنا برود لاجرم سلطان محمد بانومیدی ویاس مراجعت‌کرد وبعدازآن شاید کمتر ازیکسال‌طول کشید که بلای چنگیزخانی برسر مملکت ماوراءالنهروسلطان محمد نازل گردید ۱ .

کمکش سلطان‌محمد بااتابك‌سعدبن زنگی واتابك‌ازبك. دراثنائیکه سلطان محمد عزم تصرف بغداد وسرکوبی خلیفهٔ مسلمین را داشت و علاءالملك ترمذی رانامزد مقام خلافت نموده بود پس‌ازورود بدامغان‌اطلاع یافت‌که اتابك سعد بقصد استخلاص ملك عراق بطرف ری شتافته درمقابله‌ئی‌که بااتابك‌سعد روی‌داد اتابك دستگیر گردید سلطان خواست

---

۱ ـ درتاریخ حبیب‌السیر وفصل خوارزمشاهیان شمه‌ئی ازاحوالات شیخ‌مجدالدین بغدادی ومقام وشهرت اونوشته‌که قسمتی ازآن بطوراختصار نقل می‌شود :

سلطان محمد ازاین حرکت پشیمان‌شده باطشتی پرزر وشمشیر وکفن بملازمت شیخ رفت وسربرهنه‌کرد درصف نعال بایستاد ومضمون این رباعی را اداء فرمود

رباعی

سیمابی شد هوا و زنگاری دشت — ایدوست بیاوبگذر ازهرچه‌گذشت

گرمیل وفاداری اینك دل وجان — و رعزم جفا داری‌اینك سروطشت

اورا بکشد لیکن بعلت وساطت ملك زوزن والتجاء یافتن اتابك باو مورد عفو قرارگرفت وباشرایط زیر اجازه مراجعت یافت :

۱ ـ اتابك زنگی فرزند خودرا نزدسلطان محمد بفرستد .

۲ ـ قلاع اصطرخ (استخر) واسکنان فارس را به سلطان محمد واگذارد .

۳ ـ کلیه محصول چهاردانك آبادی فارس را برای مخاج دربار سلطان محمد همه ساله بفرستد .

معروفاست هنگامی که اتابك سعد با قبول واجراء این شرایط سنگین بفارس رسید مابین او وفرزنش اتابك ابوبکر بعلت چنین مصالحه ننگین نزاع سختی در گرفت که طرفین پدر وپسر برروی هم کاردکشیدند لیکن اتابك سعد تسلیم عصیان فرزند خود نشده قرار داد را عملی ساخت . هم در این موقع اتابك ازبك هم دوچار سودای تصرف ملك عراق شد درهمدان مابین لشکریان اووسپاه سلطان محمد جنگی درگرفت لیکن در این محاربه فتح نصب سلطان‌محمد وخوارزمیان شد . واتابك ازبك ازدراطاعت‌درآمده باآنکه عده‌ای ازبزرگان خوارزم سلطان را بقتل‌اوتشویق می‌نمودند معذالك سلطان محمد حاضر نشدکه خون اتابك‌ریخته شود وبیهانه اینکه در مدت یك سال دو پادشاه راگرفتن واسیر نمودن عاقبت خوشی نخواهد داشت اورا بسلامت بآذربایجان فرستاد ـ اتابك اوزبك بپاس این محبت پس ازورود به تبریز سکه و خطبه بنام سلطان‌کرد و رسولانی باتحف‌وهدایای فراوان بخدمت ملك محمد فرستاد وبدین ترتیب عذر تقصیر خواست .

سلطان محمد پس ازغلبه براین‌دواتابك درفصل زمستان ازطریق همدان عازم بغداد گشت‌چون باسدآباد رسید دوچار بوران و طوفان سهمناکی‌شد شدت‌سرما وریزش برف و بسته شدن راهها موجب گردید که‌جمع کثیری‌ازلشگریان‌وتعداد فراوانی‌ازچهار پایان از شدت سرما خشك وازبین‌رفتند وخسارت فراوانی بر اردوی او وارد شد .

سلطان‌محمد ازاین باب دوچارحسرت وندامت شد تا بحدی که سپاهیان‌وهمراهان وی این مصاف طبیعت را معجزه‌ئی از عالم اسلام دانسته ومعتقد شدندکه هرکس برعلیه خلیفه قدم بردارد محکوم به شکست وبدبختی خواهد شد بدینجهة از عزیمت بسوی بغداد و تصمیم گوشمالی خلیفه بناچار منصرف شده برای ترمیم ضربات وارده چندی در عراق سکونت گزید .

از این ببعد بشرحی که خواهیم‌دید مقدمات انقراض سلسله خوارزمشاهی وسقوط سلطان محمد خوارزمشاه و گرفتاری جانشینان وی بدست هجوم لشگریان جرار مغولی و چنگیز آغاز میشود ۶۱۶ هجری .

علل اختلافات اولیه مابین خوارزمشاه وچنگیز

بعد ازسال ۶۰۷ هجری بر اثر اختلافاتی که مابین کوچلك خان وسلطان محمد بر سر تقسیم غنائم و ممالك قراختائیان پیش آمده بود خوارزمشاه مجدداً با کوچلك اختلاف پیدا نموده وبااینکه سپاهیان اوتا نزدیك شهرمسلمان نشین کاشغر که در تصرف کوچلك و ناحیه بیش بالیغ پیشروی نموده بودند معذالك برای منصرف نمودن کوچلك ازتصرف نواحی شمالی ماوراءالنهر بدرخواست مسلمانان ناحیه کاشغر برای رهائی از ظلم وجور کوچلك اعتنائی ننمود واین امرهم یکی ازموجبات رنجش مردم مسلمان از سلطان محمد شد .

گرفتاری دیگری که سلطان محمد شخصاً برای خود تهیه نمود و سرآغاز ومقدمه رنجش جنگیز ومغولان از سلطان شد تصادف لشکریان سلطان محمد با عده معدودی از دلاوران مغولی بودکه بسر پرستی جوجی فرزند چنگیز برای تفریح وشکار بحدود دشت قرقیزقبچاق آمده بودندبا اینکه این عده تصمیم خود را درباب شکار وتفرج باطلاع سلطان محمد رساندند ونمیتوانستند بدون کسب اجازه خان مغول دست بشمشیر و جنك بزند لیکن سلطان و سپاهیان او برآنان حمله نموده و از این تاریخ ببعد دامنه اختلافات سیاسی بمحاربات نظامی کشید واین واقعه مقدمه مصائب وگرفتاریهای بزرگی برای سلطان محمد واعقاب وی گشت سال ۶۱۲ هجری .

چون دراین ایام خبرفتوحات چنگیز ومنقرض ساختن سلسله کین در چین و تصرف شهرپکن وعملیات وحشت آور مغول بتواتر به سلطان محمد میرسید و خوارزمیان هم چشم زخمی ازمقابله بامعدودی ازلشگریان جوجی داشتندسلطان بفکر افتادکه اطلاعات صحیحی ازقدرت واستعداد نظامی این قوم تازه نفس جنگجو بدست آورد لهذا هیاتی از معتمدین دستگاه خود را بسرپرستی سید اجل بهاءالدین رازی بعنوان سفیر حسن نیت نزد چنگیز به چین فرستاد خان مغول مقدم رسولان و فرستادگان سلطان محمد راگرامی وبانهایت محبت واحترام باآنان رفتارنمود وپیام دوستانه ومودت آمیزی برای سلطان محمد فرستاد که حاکی ازاحترام بمقام سلطنت وسلطان محمدوتمایل شدید ببرقراری حسن روابط تجاری وسیاسی ودوستی بود .

از این ببعد روابط تجارتی مابین ممالك خوارزمی وخان مغول بر قرار شد وبرقدر که برامنیت طرق وشوارع افزوده میگشت بیشترازپیش کاروانهای تجارتی ازدوطرف شروع برفت وآمد و داد وستد میکردند چنانکه خنگیزخان بهمراهی چند نفر از بازرگانان مسلمان تحف وهدایائی برای خوارزمشاه فرستاد ومجدداً درتحکیم مناسبات دوستی ومودت پیام‌های موثری فرستادکه خلاصه آن حمایت متقابل ازیکدیگر درمقابل دشمنان مشترك بود

ومعاهده‌ای دراین زمینه بامضاء طرفین رسید .

چنگیزخان پس ازاطمینان ببرقراری روابط دوستانه وحصول اطمینان ازجانب سلطان محمد کاروان معتبری ازبازرگانان مغولی را که اغلب مورخین تاحدود پانصد نفر ضبط کرده‌اند باامتعه وقماش ونفایس فراوان وزر ونقره بسیار بسوی سرزمین خوارزمشاهیان روانه ساخت این کاروان ازطریق شهر سرحدی اترار (فاراب در ۹ فرسخی جنوب شرقی ترکستان) که ابتداء خاك سلطان محمد بود وارد شدند حاکم این شهر قایرخان که بنام اینالجق هم نامیده شد بدون توجه بعواقب سوء نیت خود همراهان این کاروان تجارتی را بنام ملحد و کافر وجاسوس نزد سلطان محمد معرفی نمود و بعلت طمعی که در مـال التجاره ونقدینه آنان نموده بود از سلطان محمد خواست که کلیه آنـان رابقتل رساند متاسفانه سلطان هم بمجرد وصول فتوای فقهاء بدون تفکر و تامل بعنوان اینکه کلیه اعضاء کاروان کافر میباشند بـا در خواست امیر اترار موافقت نمود وقبل ازآنکه به پیام مودت و تهنیت چنگیزخان توجهی نماید حکم قتل آن جمعیت بیگناه را صادرکرد ۱ .

---

۱ ـ وصورت آن حال چنین بود که درآخر عهد دولت خوارزمشاه خلایق امنی ورفاهیتی هرچه تمامتر داشتند ونوایرفتنه هامنطفی گشته وراهها ازدزد و حرامی پاك شده چنانکه بهرکجا ازاطراف ممالك که امکان حصول رنجی نشان می‌دادند جماعت تجار بـامید تحصیل آن بنفع روی بانطرف می‌نهادند و چون اقوام مغول صحرا نشین بودند وازشهر ها دور انـواع متاع ملبوس و مفروش پیش ایشان قیمتی تمام داشت وآوازه منافع معاملات باایشان بغایت‌نهایت مشهور بدان سبب ازبخارا سه شخص ازتجار عزیمت آن دیارکردند باانواع‌بضاعات ازجامه پای زربفت وزنده پیچی وکرباس ودیگراجناس که لایق ومناسب آنقوم داشتند و درآنـوقت چنگیزخان اکثر بلاد ختای وترکستان ازطغاة ومتعدیان پاك‌گردانیده بود وبرسرراهها قـراولان نشانده تابازرگانان رابسلامت می‌گذرانیده وازقماشات وامتعه ایشان برآنچه‌لایق دانند ببندگی چنگیزخان میفرستند آن سه بازرگانرا آنجا فرستادند چون‌آنجا رسیدند یکی از ایشان قماشات خویش عرضه داشت و هرچه بهاء ده دینار یابیست دینار بود بدوبالش یاسه بالش قیمت گفتند .

چنگیزخان ازآن سخن نامنصفانه درخشم شده وگفته این شخص پندارد که هرگز جامه‌ـ ها پیش‌ما نرسیده وفرمود تااصناف جامه‌های گرانمایه(ای که) درخزانه موجود بود بدونمودند وبعد ازآن قماشات اورا بقلم‌گرفته تاراج کردند واورا موقوف‌گردانید ورفقای اورا فرمود تاباقمشه حاضرشدند و چندآنکه‌الحاح‌کرد جامه‌ها را قیمت نکردند وگفتند ما این متاعهارا بنام پادشاه آورده‌ایم .

چنگیزخان را سخن ایشان خوش‌آمد وفرمود تاهرجـامه بزرك را یك بالش زر بدادند

بقیه پاورقی درصفحه بعد

بقیه پاورقی صفحه قبل

وهردو کرباس زنده پیچی را بالشی نقره وآن رفیق دیگر را بخواند وجامه‌های اوراکه تاراج کرده بودند بهمین نسبت بهاء بداد ودرحق ایشان بانواع نواخت فرمود ودرآن عهد مسلمانان را بنظر اعزاز واحترام نگاه داشت وجهت تیمن واکرام بخرگاههای سپید وپاکیزه فرومیآوردند وبوقت مراجعت ایشان فرمود تاخوانین و شاهزادگان و امراء هریك از متعلقات خویش دوسه کس را بابضاعت بالشهای زر ونقره همراه ایشان گردانید تابولایت سلطان روند تجارت کنند وتنسوقها و طوایف آنطرف حاصل کرده بیاورند امتثال فرمانرا هرکس از اقوام خویش یك یادوکس راتعین کرده چهار وصد وپنجاه نفر مسلمان جمع شده‌اندو چنگیزخان محمود خوارزمی وعلی خواجه بخاری و یوسف کنفا اتراری را براه ایلچی باآن بازرگانان همراه گردانیده بیش خوارزمشاه فرستاد وپیغام دادکه تجارآنطرف نزدماآمدند وبرآن منوال که استماع خواهد کرد مانیز جمعی تجار را درصحبت ایشان بآن دیار فرستیم تا طرایف این طرف بدانطرف آرند ونفایس متاعهای آن اصقاع حاصل گردانند وبزرگی خاندان و اصالت دودمان شما پوشیده نیست وبسطت عرصه مملکت ونفاذ اوامر تو دراکثر اقالیم زمین پیش خاص وعام روشن است ونزدمن توعزیز فرزندی وبهرکسی ازمسلمانان وچون حدودی که بما نزدیکست ازدشمنان پاك شد وتمامت مشخص ومسلم گشت و از جانبین حق همسایگی ثابت است مقتضی عقل و مروت آن باشدکه ازطرفین طریق موافقت مسلوك باشد ودروقوع حوادث معاونت ومدد یکدیگررا التزام نمائیم وسالك را ازمهالك امن داریم تاتجارکه آبادانی جهان بنزد ایشان است فارغ البال آمد وشد کنند وبعدالیوم موادتشویش خواطر بسبب موافقت منجسم باشدوامداد فساد وعنادمنصرم چون ایلچییان وتجار بشهراترار رسیدند امیرآنجا اینال جوق نام بود ازاقاب مادرسلطان ترکان خاتون و بلقب غایرخان موسوم گشته واز آنجماعت هندوئی بودکه درایام ماضی بااومعرفتی داشته بوده وبرعادت مالوف اورا اینالجوق می‌خواند وازغرور بعظمت خان خویش اورا اعتبار نمی‌کرد غایرخان ازآن معنی متغیر میشد و نیز درمال ایشان طمع کرد وایشانرا موقوف گردانیده باعلام حال ایشان ایلچی بعراق نزدسلطان فرستاد خوارزمشاه نصایح چنگیزخان را ناشنوده بی‌امعان نظرباجابت اراقت رماء واغتنام اموال ایشان مثال داد وندانست که بحلال داشت خون ومال ایشان زندگانی حرام خواهد شد.

شعر

هرآنکس که دارد روانش خرد　　　سرمایهٔ کار ها بنگرد

بکاری که خواهی تو اندر شدن　　　نگه کرد باید برون آمدن

غایرخان بروفق فرمان ایشانرا بی‌جان کرد بلکه جهانیرا ویران وخلقی را بی‌خان ومان و بیش ازآنکه اشارت رسد یکی ازایشان بحیلت اززندان گریخته بود ودر بیغوله‌ای رفته چون حال

بقیه پاورقی درصفحه بعد

ازبین جماعت کاروان یك تن توانست که جان بسلامت برده برای عرض ماوقع خود را بچنگیزخان رساند معروف است هنگامیکه چنگیز ازسرنوشت کاروانیان مطلع شد سه شبانه‌روز دست به تضرع وزاری زد وچنان ازخبر قتل این عده متاثر و متالم شد که حالت سکون و سکوت خودرا ازدست داد وتصمیم گرفت پس ازتهیه لشکریان آزموده و وسایل جنك برای انتقام کشی ازحاکم اترار وخوارزمشاه اقدام نماید .

احضار حاکم اترار واعتراض چنگیزخان .

چنگیزخان چون مقصر واقعی درکشت وکشتار بازرگانان غایرخان امیراترار را میدانست لذاقیلا ایلچیبانی نزد خوارزمشاه فرستاد که ضمن اطلاع برمیزان سپاهی واستعداد مقابله سلطان محمد اینالچق‌را برای خونخواهی نزدخان مغول بفرستد بدیهی‌است سلطان محمد که دراین اواخر دوچار وحشت و بلا ارادگی شده ودرتحت نفوذ ترکان خاتون و ترکان قنقلی قرار گرفته بود نمی‌توانست جواب صحیحی باعتراضات خان مغول بدهد ویعلاوه غایرخان که متکی برترکان خاتون واقوام قنقلی بود چنان صاحب قدرت و شوکتی شده بودکه حتی حاضر بشنیدن اعتراض خان مغول نبود تا چه رسد برای عذر خواهی عازم دیار چنگیز شودازاین روگذشته ازاینکه‌خوارزمشاه نتوانست قدمی درطریق اصلاح روابطخود بامغول بردارد باردیگر درنتیجه‌تشویق غایرخان‌وترکان خاتون‌ایلچییان را بقتل رسانید ونیز بیش‌ازپیش موجب طغیان آتش خشم چنگیز ومغولان گردید .

چنگیز برای اینکه درموقع عزیمت بایران وممالك خوارزمی بافراغت‌خاطر بلشکر کشی اقدام نماید برحسب تقاضای مسلمانان کاشغرکه ازظلم و جور کوچلك خان عاصی شده بودند یکی ازسرداران خود بنام جبه نویان را درسال ٦١٥ باعده‌ای سپاهی مأمور سر کوبی کوچلك وتصرف ترکستان نمود کوچلك‌درمقابل‌لشکرمغول تاب مقاومت نیاورده‌پس‌از فرار بنواحی بدخشان بقتل رسید وباقتل‌او بساط حکومت اقوام نایمان درترکستان بسال ٦١٥ برچیده شد .

وبدین ترتیب مسلمانان ترکستان‌ازشرمظالم کوچلك نجات‌یافتند ودرمقابل‌سپاهیان غالب مغولی نهایت رفتار عادلانه بامردم مسلمان آنحدود نمودند .

سلطان محمد ازاین پس همواره منتظر خبر ورود و هجوم لشکریان مغول بممالك خوارزمی بود و برای اینکه سر وسامانی بوضع اردو ولشکریان خود دهد از عـراق عازم

بقیه پاورقی‌صفحه قبل

واقعه یاران معلوم‌کرد روی بـراه‌آورد وبخدمت چنگیز خـان شتافت و صورت حال دیگـران عرضه داشت .

جامع‌التواریخ جلد اول ص٣٤٣-٣٤٤ طبع تهران کتابخانه اقبال

خراسان شده ومدتی درنیشابور گذرانید حکومت عراق را بفرزند خود رکن‌الدین داد و سپس ازنیشابور بسمرقند وجند وحدود سرحدی ترکستان عزیمت نمود درهمین موقع‌است که پیش قراولان خوارزمشاه باطلاع سلطان رسانیدندکه معدودی ازسپاه مغولی برای دفع اقوام قرقبز بسرکردکی سبتای بهادر وتغاجار دراین حدود دیده شده که پس ازغلبه بـر یاغیان بانتظار وصول دستور و اوامر چنگیزی برای حمله بایران میباشند .

سلطان محمد بااینکه دراین مورد نبایستی پیشدستی نموده وبقوای مغول حمله نماید وبااینکه فرماندهان مغولی باطلاع سلطان محمد رسانیدندکه ماMأمورجنك با خوارزمشاه نمیباشم وچنین‌دستوری‌ازجانب خان مغول صادرنشده معذالك ازبخت‌ناموافق سلطان محمد برآنان حمله راآغازکرد .

دراین حمله عده‌ئی ازطرفین کشته شده ونزدیك بود سلطان محمد گرفتار و اسیر مغول‌شود لیکن پسرش‌سلطان جلال‌الدین‌که دراین معرکه‌باسلطان بود توانست باحملات شجاعانه‌ای‌که برسپاه مغول نماید جان پدررا ازمهلکه نجات دهد .

حمله‌وهجوم چنگیزخان‌بممالك‌خوارزمشاهی۶۱۶ هجری .

سلطان محمد پس ازاین واقعه هایل ناگزیر بسمرقند عزیمت نمود و چـون متوجه قدرت مادی ومعنوی ونظامی مغولان شده بود وازطرفی‌هم بخشم وکینه چنگیز نسبت بخود اطمینان داشت بکلی‌روحیه خودرا ازدست داده جسماً وروحاً ضعیف ودوچار تردید وتزلزل شد تا حدی که نمیتوانست در طریق اجراء مقاصدی که داشت شخصاً تصمیمی اتخـاذ نمایدوبجای‌آنکه باشور ومشورت راه‌نجاتی درمقابل بلای خانمانسوز مغول بمردم خوارزم ارائه نماید تاتوانست ایام را به بطالت وخوشگذرانی ازدست داد .

دراین اثنا تفال وتطیرمنجمان دائربراینکه ستاره بخت واقبال وقـدرت چنگزیان درنهایت قدرت وبالعکس اوضاع‌کواکب مذلت وافـول عظمت خوارزمشاه را نشان میدهد پیش‌ازپیش سبب پریشانی خاطرسلطان شد تا آنجاکه بهرکجا میرسید تـوصیه مینمودکه مردم خود باید چاره‌کار درحفظ منزل وماوی وشهر وخویشاوندان بنمایند ودیگرانتظاری دربرابر بلای‌آسمانی مغول ازمن وسپاه خوارزمیان نداشته باشند .

اهالی‌ممالك‌خوارزم که‌بتدریج براحوالات‌سلطان‌محمد ووقوع حوادث هولناکی‌آشنا میشدند درصدد بر آمدند باتشکیل مجالس‌مشورتی ازمردمان مجرب و عقلاء قوم تدبیر ومصلحتی نمایند ازاین جهة پس از مشاوره پیشنهاداتی شدکه اهم‌آن نظرات بدینقرار است :

۱ ـ چون حدود ماوراءالنهر برای دفاع درمقابل سیل سپاهیان مغول مناسب نیست ودرعداد نواحی بلاد دفاع میباشد ازجنك درآن ناحیه خود داری و آن حدود را بحال

خود گذارده وسرنوشتش را بدست تقدیر وپیش آید بسپاریم .

۲ ـ کلیه سپاه خ‌ارزم را جمع آوری نموده مأمور حفظ حـدود خراسان و عراق نمائیم .

۳ ـ عده‌ئی معتقد بودند که بدواً حدود سیستان وغزنین را محاصره نمائیم تا ازشر عداوت وبیگانگی مردم آن سرزمینها درخلال جنك در امان باشیم . ایـن پیشنهاد موقة مورد قبول سلطان قرارگرفت وبلافاصله باتفاق لشگریان خودتا حدود بلخ عزیمت نمود .

٤ ـ عمادالملك ساوجی وزیرسلطان رکن‌الدین که درعراق حکومت داشت پیشنهاد نمود که بجای عزیمت به سیستان وغزنین محل اقامت وآغاز مبدأحملات ویامقابله باسپاه مغول را درعراق قرار دهم .

ه ـ سلطان جلال‌الدین‌مبنکبرنی فرزند سلطان محمد که پیش از سایـر فرماندهان سپاه ووزراء وحکام واطرافیان سلطان محمد ببقاء مملکت خـوارزم وحفظ سلطنت پدر و ولایتعهدی‌خودعلاقمند بود ازسلطان محمد درخواست نمود که بجای‌عزیمت به عراق اجازه دهد که‌کلیه‌لشگریان را درکنار رودجیحون‌جمع‌نموده‌وآماده پیش‌آمد شویم‌زیراحق نیست سالیان متمادی بر مردم این ممالك سلطنت نمائیم وباج و خراج بستانیم و آنانرادرچنین روزگار تیره‌ای تنها گذاریم حق‌آن است‌که برای جنك و دفاع‌آماده شویم چنانکه توفیق نصیب ماشد بیش‌ازپیش‌درنزد خداوند ومردم سربلند خواهیم شد واگربخت موافقت ننمود لااقل‌دوچار ملامت‌وطعن و لعن‌نمیشویم. باآنکه سلطان‌جلال‌الدین ازاین مقوله مذاکرات زیاد نمود وحتی ازپدر تقاضاکردکه اداره امور سپاهی واخذ هرگونه تصمیمی را درمورد مقابله با مغولان بعهده اوگذارد معذالك الحاح واصرار جلال‌الدین بجائی نرسید سلطان محمد بطوریکه ذکر شد بانظر عماد الملك موافقت نموده بقصد عراق عـازم بلخ و حدود ترمذ شد.

دراثنائی که سلطان محمددرعراق میگذرانید اطلاع‌یافت‌که سپاه مغول برشهربخارا دست یافته و بعزم استخلاص سمرقند میباشند این اخبار هنگامی بسلطان رسیدکه عـده‌ای از امراء خوارزم‌بشرحی‌که در ذیل نوشته شده [1] . قصد قتل سلطان را داشتندمجموع این وقایع ناگوار بیش ازحد موجب پریشانی وبی‌سروسامانی سلطان وخوارزمیان‌گردید .

---

۱ ـ درراه جمعی از امراء قنقلی قصد قتل‌آن حشمت‌آئین‌کردند بسبب‌آنکه در خـلال احوال‌گذشته بدرالدیـن عمیدکه در سلك نویسندگان دیوان خوارزمشاه انتظام داشت ازسلطان متوهم شده باردوی چنگیزخان‌گریخت و آغاز مکر وتزویرکرد از زبان امراء عـرضه داشت مشتمل براظهار تنفر از ملازمت خوارزمشاه ومیل بخدمت خان عالیجاه در قلم‌آورد وبرظهرآن

بقیه پاورقی درصفحه بعد

سلطان محمد بنابصوابدید عده‌ای ازامراء با نهایت شتاب و سرعت ازعراق بجانب نیشابور شتافت چون به نزدیکی قلعه کلات رسید دستور داد که کلیه ذخائر و خزائن سلطنتی را در آن قلعه متین گرد آوردند ومدتی دراین شهر باخواص دستگاه سلطنتی باستراحت وعشرت گذرانید دراین موقع وزارت خوارزمشاه بعد ازخواجه شرف‌الملك با مجیرالملك کافی‌الدین عمررخی که بشرافت نفس وطبعی لطیف شهرت داشت بوده است .

پریشانی اوضاع سلطان محمد وسراسر مردم ممالك خوارزم بحدی بود که اصحاب حاجات نمیدانستند برای‌انجام مهمات وسروسامان‌دادن امورخویش بکدام مرجع ومحل و شخصی مراجعه نمایند و در این مورد شرحی که در تاریخ جهانگشای جوینی نقل شده کاملترین تصویری از خرابی اوضاع آنروز ممالك خوارزمی میباشد.[1]

بقیه پاورقی صفحه قبل

ازقبل‌چنگیزخان جوابی که مناسب بود تحریر نمود وآن نوشته‌ها بجاسوسی‌سپرد واوراگفت بنحوی باردوی خوارزم درآی که‌اوتراگرفته پیش آن سلطان برند جاسوس بموجب فرموده بعضی‌ازمقربان سلطان اوراگرفتند، ومکتوباتی که‌باخود داشت یافته بنظرسلطان رسانیدند بنا برآن خوارزمشاه.. بریکدیگر بی‌اعتبار شدند وشبی فوجی ازآنجماعت قصد خوابگاه خوارزمشاه کردند و او براین کید اطلاع یافته بخرگاه دیگررفت وآن زمره آنمقدار تیر برآنخرگاه زدند که بسان غربال بنظر بینندگان درآمد وچون دانستند که سلطان آنجا نیست ازجیحون عبور نموده بچنگیزخان پیوستند وازاین جهته هراس خوارزمشاه سمت تضاعف پذیرفته بیشتر ازپیشتر دررفتار تعجیل نموده تا درماه صفرسنه سبع و عشر وستمائه به نیشابور درآمد و چون‌آفتاب حیاتش بمغرب فنا نزدیك رسیده بود مضمون این رباعی بخاطرش گذشت :

ایام کل است وبس نماند می‌خور کل خودچه که بانفس نماندمی‌خور
ازگردش ایام دراین دیر خراب بس . . . . برکس نماند می‌خور

تاریخ حبیب‌السیر فصل سوم در عاقبت‌کار سلطان محمد

---

۱ ــ وچون سلطان درنشابورحاضربود وازاطراف‌اصناف خلایق ازقواء واصحاب حاجات روی بخدمت‌اونهادند و مهمات ومصالح ایشان راکسی‌کفایت نمیکرد ومتحیر وپریشان میگشتند روزی بجمعیت بردرسرای‌مجیرالملك‌جمع‌شدند وغلبه وآواز برداشتندوتشنیع آغاز نهادند بیرون آمدو روی بدیشان‌آورد که‌سخن‌شماعین‌صدقست‌وشکایت برحق‌امامن نیز بنزدیك‌خداوندان‌حصافت معذورم ازکارمصلحت قوادگی بامصلحت قوادکه روی کاراند نمی‌پردازم واز ترتیب ارزاق خرابد باتهذیب اوراقجرابد نمی‌رسم چندروزست تاسلطان اشارت فرمودست که چندین پیرایه ازجهت مطاربه ممد

بقیه پاورقی در صفحه بعد

اختلال کار سلطان محمد و عاقبت او

در نیشابور قاصدی که از جریان فتوحات مغول مطلع شده بود بخدمت سلطان محمد رسید وخبر عبور دوسردار مغولی بنام جبه نویان وسبتای بهادر را که با سی‌هزار سوار از آب آمویه گذشته‌اند اعلام نمود در همین بین سلطان از نیشابور بسوی ری شتافت در این مکان‌هم اطلاع حاصل کرد که لشگر مغول خودرا بحوالی این شهر رسانیده‌ودر تعاقب سلطان قدم بقدم میباشند . لذا از عزیمت بعراق اضطراراً صرفنظر کرده بجانب قلعه فرزین سلطان آباد روی آورد .

در این موقع سلطان رکن‌الدین فرزند سلطان محمد که حکومت عراق را در دست داشت باسی‌هزار سپاهی بخدمت پدر پیوست وبااینکه خوارزمشاه می‌توانست دراین محل با مغولان دست و پنجه‌ئی نرم نماید و لااقل جلوی پیشرفت سریع آنان را سد کند متاسفانه بعلت ترس و وحشتی که پیدا کرده بود حاضر بمقابله نشد وهمچنین درمجلسی که ملك نصرةالدین‌هزار اسب ازاتابکان‌لرستان وامراء عراق حضور داشتند پیشنهاداتی برای دفاع درمقابل‌مغولان مطرح شد ازآن جمله‌اینکه در دامنه وپناهگاههای‌اشتران‌کوه بدفع دشمن اقدام نمائیم ویاآنکه‌طبق نظر ملك نصرت‌الدین که بوسیله عمادالملك وزیر ازطرف سلطان محمد احضار شده بود در یکی از معابر و تنك جبال فارس ولر که بنام تنگ تکو معروف است لشکر را بسیج‌نموده بیکباره برسپاه‌چنگیزخان حمله‌کنیم لیکن سلطان محمد هیچکدام از این‌دوپیشنهادرانپذیرفت زیرا محل‌اشتران‌کوه‌را مناسب برای توقف و حمله ندانسته و پیشهاد دوم راهم معلول خصومت ملك نصرت‌الدین بااتابك فارس میدانست وباین عنوان که ملك نصرت‌الدین قصددارد ازاین لشگرکشی برعلیه رقیب خویش اتابك فارس استفاده نماید قبول‌آنرا مناسب حال ومقام خود ندید .

سلطان محمد دستور داد که مادرش باتفاق کلیه مخدرات و بانوان حرم و ملك غیاث‌الدین عازم قلعه قارون دز (در ناحیه جبال البرز) شوند تا از دسترس مغولان دور باشند .

درضمن اینکه سلطان‌محمد درعراق بود مطلع‌شد که ری هم بدست لشکرمغول تسلیم گردیده‌ازاین رو با حال زار و خرابی از طریق قارون دز متوجه گیلان گردید در همین

بقیه پاورقی صفحه قبل

کنیم وبهیچ‌کاری دیگر مشغول نباشیم امتثال امرسلطان واجب است واسعاف ملتمسات ارباب حوایج لازم .

نقل ازتاریخ جهانگشای جوینی فصل سوم خوارزمشاهان ص۶۹

اثنا فوجی ازمغولان درنزدیکی دولت آباد ملایر باسلطان روبروشدند وبااینکه مدتی طرفین بیکدیگر تیراندازی نمودند لیکن چون متوجه حضور سلطان محمد نشدند سلطان توانست که جان سالم از این معرکه بیرون آرد و بقلعه قارون دز بناه برد در این برخورد عده زیادی ازلشکریان خوارزم بخون کشیده شدند از جمله کشته شدگان این واقعه عمادالملک وزیر رکن الدین فرزند خوارزمشاه میباشد .

سلطان محمد پس ازیك روز توقف در قلعه قارون ازترس مغولان که قدم بقدم درتعقیب او بودند عازم بغداد شد اتفاقاً درهمان ساعت لشگریان مغول برسیدندو بظن آنکه سلطان درقلعه است بتخریب قلعه پرداخته وآنرا باخاك یکسان گردند خوارزمشاه در حال سرگردانی و بلاتکلیفی آخرین ایام وساعات زندگانی خودرا میگذرانید بدینمعنی که هر شب وروزی ازترس اسارت بدست مغولان در شهر وقلعه‌ئی توقف میکرد چنانکه پس ازخلاصی ازقلعه قارون و عزم مسافرت ببغداد خود را بحصار قلعه سرچاهان (در دامنه جبال طارم سلطانیه) رسانیده پس ازمدت هفت روز اقامت دراین ناحیه ازراه گیلان عازم مازندران شد .

در گیلان یکی ازامراء بنام صعلوك باستقبال سلطان محمد آمد وشرط اطاعت بجای آوردوازسلطان خواست که مدتی در آن ناحیه اقامت نمایدتا تدبیری برای جلوگیری ازحملات مغولان شود لیکن سلطان محمد که تاب اقامت در محلی را نداشت پس ازهفت روز توقف در گیلان عازم مازندران وآمل شد در آمل کلیه امراء مازندران بحضور خوارزمشاه رسیده و سر تسلیم فرود آوردند درهمین ایام سلطان محمد مطلع شد که حرم سلطان ازخوارزم بمازندران آمد.و دریکی ازقلاع سکونت نموده اند .

سلطان جمعی ازامراء مازندران راکه مورداعتماد ومحرم اسراربودند احضار نمود وباایشان درباره عاقبت کار خود ومعرفی محل امن وامانی بمشورت پرداخت درنتیجه قرار شد که سلطان ازمازندران باستراباد رفته ودریکی از جزائر آن بنام آبسکون اقامت نماید بعدازاینکه سلطان محمد در جزیره آبسکون اقامت نمود بدو خبر رسید که حرم سلطان با کلیه فرزندان کوچك وبزرك و سایر همراهان که در قلعه‌ای در مازندران پناهنده بودند بدست مغولان افتاده وباسارت نزد چنگیزخان فرستاده شده عده‌ای ازآنان راکشته وزنان را باسیری نگاهداشته‌اند .

سلطان محمد پس از مدتی توقف در جزیره آبسکون متوجه شد که مغولان در صدد کشتن اومیباشند لذا ازبیم اسارت جای خود را بجزیره دیگر منتقل ساخت و چون بمرض ذات الجنب مبتلا بود ایامی رابادرد ورنج فراوان وخاطره تلخ اراسارت زنان حرم درعسرت وپریشانی میگذرانید تاآنکه در ماه شوال سال ٦١٧ هجری درآن جزیره لبیك حق را اجابت گفت و در آن محل دفن گردید . در زمان تسلط جلال الدین بنا بامر او

استخوانهای پدرش را از آبسکون بقلعه اردهن (که بین دماوند و مازندران قرار گرفته و روزی محل خزائن ونفائس سلطان محمد بوده وبدست مغول تسلیم گردید) انتقال دادند لیکن بعداً در زمان اوکتای قاآن برای بار سوم استخوانهای این سلطان خوارزمی را مغولان از اردهن بیرون آورده و برای تسکین آتش خشم وغضب خود سوزانیدند. معروف است هنگامی که خواستند جسد سلطان محمد را درآبسکون دفن نمایند نتوانستند برای سلطان کفن تهیه نمایند ناچار باهمان جامه‌ئی که در بر داشت بخاك سپردند ۱.

---

۱ ــ در باب چگونگی آخرین ایام دوران حیات سلطان محمد خوارزمشاه شرحی بقلم عطامحمد ملك جوینی در تاریخ جهانگشای نوشته شده که اطلاع و وقوف برآن مراتب گذشته از جنبه تاریخی حائز نکات عبرت‌آمیز اخلاقی و دنیوی میباشد که در این جا بارعایت اختصار نقل می‌شود:

دردازدست درمان بشد وآهنك جان‌کرد ممات را برحیات اختیارکرد وفنا را بربقاگزین درین‌قلق واضطراب می‌پیچد وازین واقعه ومصیبت می‌نالید تاجان بحق تسلیم‌کرد وازغصه روزگار وشعوزه فلك دواربازرست ووقت وفات اویکی درنظم‌آوردست:

ای درطلب گره‌گشائی مرده — در وصل بزاده درجدائی مرده
ای برلب بحر تشنه باخاك شده — وی برسر گنج ازگدائی مرده

واورا درآنوقت هم درآن جزیره دفن‌کردند وبعدازآن سلطان جلال‌الدین فرمود تاعظام وفات اورا باقلعه اردهین‌آوردند وازفضلا یکی راست درآنحال:

ای شاه ترا زچشم بداین افتاد — رفتی وبسی‌شکست دردین افتاد
ای بسرکله سلطنت گردون ترك — تنگی قبای ملکت از چین افتاد

ازاین واقعه اسلام دل‌شکسته‌شد وازین حادثه‌که ازدیده سنك خاره خون‌می‌چکانید دلهای مومنان پریشان وخسته:

از سنگ‌گریه بین ومگوکان‌ترشح است — وزکوه ناله‌خواه و مپندارکان صداست

درهرکلبه‌گریهٔ ودرهرکنجی ازاین‌حالت بردل خلقان رنجی نوحه‌کنان وموی‌کنان بزفیر وعویل وناله می‌گفتند ومیسرائید.

ترك التزام شیوه ارباب تعسف واجتناب ازسلوك جاده تکلف واجبست:

چه‌کنی سرگذشت طراری — سرگذشت از اجل شنو باری
تابگوید بعاقل و کر وکور — بکه دارم ز کستدم‌زر و زور
خسروان‌راچگونه بستم‌دست — قصرها را چگونه‌کردم پست
تا بگوید که‌گردنان رامن — چو شکستم بسروری گردن

بقیه پاورقی درصفحه بعد

سلطان رکن‌الدین

هنگامیکه سلطان محمد درجزیره آبسکون اقامت داشت مشهورترین فرزندان آن بنام جلال‌الدین منکبرنی وغیاث‌الدین ورکن‌الدین واوزلاغ شاه درخدمت پدرمیزیستند سلطان محمد برخلاف تمایل ترکان‌خاتون مادر خویش جلال‌الدین را بجانشینی خود انتخاب کرد وبرادران دیگر را باطاعت ازجلال‌الدین دعوت نمود.

سلطان محمد در موقع مراجعت از عراق حکومت آن ناحیه را بسلطان رکن‌الدین واگذاشت رکن‌الدین مردی کریم‌النفس وبذال ومشهور بحسن خلق بود درمدت مختصری توانست جمیع کردنکشان عراق را باطاعت آورد و از عراق بکرمان رفت ودست تصرف به اموال وخزائن ملك زوزن زد وآنچه بدست آورد مابین لشکریان و مردم تقسیم وبمصرف

بقیه پا ورقی صحفه قبل

تا چو بشنیدی از غرور مهی / دل برین عمر بی وفا ننهی

ازین حکایت مرد بینا بداند که عاقبت وفرجام دنیا این است مکاره‌ایست اندر خشم سیاه‌کارهٔ سپید چشم مواصلت اوسررشته مفاصلت ومعاشرت اوسرشته با معاسرت. گندم نمای جو فروش است. زهری عسل نوش‌عجوزه‌ئی درجلوه حسنائی پرنیان پوش. طالبان درعقب اومدهوش قرین صد هزار ناله وخروش.

مشعبد جهانی است فرتوت سر / کند کار دیگر نماید دگر
بخواند بمهر و براند بکین / همه کار او جاودان همچنین
ندانی که خواند کجا خواندت / ندانی که راند کجا راندت
نه اول بکام تو بود آمدن / نه آخر بکام تو باشد شدن
میان دو ناکامی اندر جهان / بکام دلی زیستن چون توان

. . . ، سود وزیان اومتساوی دانسته‌ودست حرص ازین بنیاد ناپایدار مشحون ازسنك ومردار بآب قناعت شسته:

امر و نهی زمانه خوابی دان / تو شرایش همی سرابی دان
بسگان مان بهرای مرداری / سایه و فر استخوان خواری

ودل اززخارف وامتعه اوبرگرفته‌اند.

وروی طلب سوی ملکوت نهاده تاقدس لاهوت در مرآه صحیفه ستیبه نورانی ایشان تجلی کرده‌است وبجناح‌همت ورهبرعقل‌درآفاق‌روح وکرامات جولان نموده وباروحانیان درصف صفاهم عنانی کرده و برموافقت کروبیان باعتصام عروة وثقی توکل هم تکی نموده ویقین بشناخته که این

بقیه پاورقی صفحه قبل

آبادی وعمران آن منطقه رسانید وسپس باصفهان روی برد لیکن بعلت مخالفت قاضی‌القضاه اصفهان که دارای نفوذ فراوان بین مردم بود نتوانست داخل اصفهان شود ودرمدت توقف درخارج شهر نزاعی مابین طرفداران قاضی وسپاهیان رکن‌الدین رویداددرنتیجه جمع کثیری از طرفین بقتل رسیدند بناچار رکن‌الدین عازم ری شده ازآنجا با اندوه فراوان از خبر فتوحات لشگر مغول بقلعه فیروزکوه پناه برد وپس ازمدت شش ماه مقاومت درقلعه ناچـار بدست محاصره کنندگان مغولی تسلیم گردید طولی نکشید که رکن‌الدین وکلیه همراهان او بقتل رسیدند ۶۱۷ هجری .

سلطان غیاث‌الدین

غیاث‌الدین درزمان حیات پدرش بحکومت کرمان انتخاب گردید وپس ازدرگذشت سلطان محمد روی بکرمان نهاد لیکن بعلت مخالفت شجاع‌الدین ابوالقاسم زوزنی حکمران کرمان نتوانست بر کرمان تسلط یابد ناچارعازم عراق شد درهمین اثنا براق حاجب قراختائی باعده‌ای ازلشگریانش بسلطان غیاث‌الدین پیوست ومتفقاوارد کرمان شدند سلطان جلال‌الدین مبکبرنی هم از هندوستان بکرمان وارد شد غیاث‌الدین در بدوامر باطاعت از برادر طبق وصیت پدر عمل نمود تااینکه مابین دوبرادر (برسریکی ازفرماندهان لشکرغیاث‌الدین که بدون اجازه پیش ملك نصرت که ازمقربان سلطان جلال‌الدین بشمارمیرفت پناه برده بود) اختلاف حاصل شد وهمین اختلاف سبب گردید که غیاث‌الدین ملك نصرت را بضرب کارد ازپای در آورد ۱ ،پس از رفتار خود پشیمان شده با وساطت جمعی سلطان جلال‌الدین از تقصیرش

بقیه پاورقی صفحه قبل

خاکدان آب روی است که ببادی معلق است جای آن ندارد که برآن بنائی توان نهاد یاازاوحسابی برداشت ودل درنعیم ونازآن بست .

حلقه زلف یـار دام بـلاست   دل درو بـسته‌ایم عین خطاست

ونه ازفرقت اودژم وناتوان بودن. نه دل برآن شادی ثوان‌نهادن ونه ازین اندوه رنجور وغمناك شدن . سراوضراء اونزدیك مرد دانا متوازی ومتـاوی است .

چه باید نازش و نالش ز اقبالـی وادبـاری

که تابرهم زنی دیده نه این‌بینی نه آن بینی

جهانگشا جوینی فصل سوم ص ۷۳ ــ ۷۵

چاپ اقبال سال ۱۳۳۷

---

۱ ـ درآن اوقات که سلطان غیاث‌الدین درخدمت برادر بسر میبرد یکـی از سرهنگانش

بقیه پاورقی درصفحه بعد

صرفانظر نمود ومورد عفو قرار گرفت طولی نکشید که مجدداً غیاث‌الدین از برادر روی بر گردانده ازطریق خوزستان ببغدادرفت ومورد عنایت خلیفه واقع شد بعداً نزد جلال‌الدین محمد حاکم الموت شتافت درآنجاهم مورد احترام و تجلیل قرار گرفت .

سلطان غیاث‌الدین پس‌ازمدت کوتاهی اقامت درنزد ملاحده بافرستادن رسولی نزد براق‌حاجب حاکم کرمان تقاضی کرد که بشهر کرمان واردشود براق درخواست غیاث‌الدین را اجابت نمود با اینکه در اوائل ورود رعایت احترام غیاث الدین را میکرد بعداً بعلت سعایت اطرافیان مابین این دو اختلاف حاصل شد عاقبت سلطان غیاث‌الدین و مادر اوکه باعنف وزور وعلیرغم تمایل باطنی بحباله نکاح براق حاجب درآمده بود هردوبدست براق بقتل رسیدند ۶۲۷ هجری [۲] .

درباب کشته شدن‌فرزند ومادر شرح مفصلی درتاریخ جهانگشای جوینی مضبوط است

بقیه پاورقی صفحه قبل

پیش ملك‌نصرت که درسلك خواص وندماء سلطان‌جلال‌الدین منتظم بود رفت وسلطان غیاث‌الدین روزی درمجلس شراب بزبان اعتراض ملك نصرت راگفت‌که چرا نوکرمرا نزد خود راه دادی ملك نصرت برسبیل‌مزاح گفت‌که سرهنگ رانان می‌باید داد تاخدمت دیگری نکند وغیاث‌الدین ازاین سخن برآشفته سلطان جلال‌الدین ملك را اشارت کرد تاازصحبت بیرون رفت وبعد از زمانی‌که سکر برسلطان غیاث‌الدین غالب‌گشت بعزم وثاق خودسوار گشته‌گذار او بردر سرای ملك نصرت افتاد بدوپیغام فرستادکه مهمان رسید ملك علی‌الفور ازخانه بیرون‌آمد وشاه‌زاده را فرودآورد وماحضری‌کشید وچون سلطان غیاث‌الدین کاسه‌ئی چند تجرع نمود سوارشد و ملك برسم‌مشایعه پیش اوپیاده میرفت‌که ناگاه غیاث‌الدین‌کاردی برمیان دوکتف ملك نصرت فرو برد ومردم‌آواز برآوردندکه ملك را کشتند بنابران سنگ وکلوخ‌ازبامها بجانب سلطان غیاث‌الدین انداختند وسلطان غیاث‌الدین تازیانه براسب زده خودرا ازآن مهلکه بگوشهٔ رسانید وروزدیگر سلطان جلال‌الدین بعیادت ملك نصرت رفت وجراحانرا بمعالجه اوامرفرمود اماچون‌آن‌زخم‌کاری افتاده بود فایده برآن مترتب نگشت و غیاث از غایت خجالت مدت یك هفته بملازمت سلطان جلال‌الدین نرفت بعد ازآن چند بار بدرگاه شتافته حجاب اورا از دخول مانع‌آمدند وامراء از زبان سلطان سخنان درشت باوی‌گفتندآنگاه جمعی از معتبران شفیع شده غیاث‌الدین را بمجلس آوردند .

نقل ازحبیب‌السیر درفصل خوارزمشاهیان

---

۲ ــ درسنه ششصد وبیست ویك درهندوستان بعرض سلطان جلال‌الدین رسیدکه برادرش غیاث‌الدین درعراق‌متمکن واکثرامراء ولشکریان درخدمتش‌متجمع ومنتظر وصول سلطان هستند

بقیه پاورقی درصفحه بعد

که قسمتی ازآن بمناسب موضوع در ذیل نقل‌شود [۳] .

بقیه پاورقی صفحه قبل

که سر برخط فرمان نهند و براق قراختای را بآوردن سلطان روانه هندوستان نمودند اوچـون بکرمان رسید شجاع‌الدین حکمران آنجا را به قتل رسانیده درآن دیـار فرمانـروا گردید لهذا سلطان ازسند وکیج ومکران بصوب کرمان ایلغار کردچون تابستان بود وهواگرم ومتعفن اکثر لشگریانش مریض شدند .

سلطان چون بحدود کرمان درآمد در اغلب منازل فرستاده امیر براق با نزل وپیشکش میرسید ودرقریه بهرامجرد که ده فرسنگی گواشیر است خود باستقبال سلطان آمـده رکاب او را بوسیده و اظهار مسرت نمود درحین ورود بشهر کوتوال قلعه گواشیر که در این زمـان مطمور و بقلعه دختر مشهوراست مفاتیح ابواب حصار را بملازمـان شهریار (کامـکار) سپرده سلطان دختر براق را به حباله نکاح درآورده مهم زفاف را باتمام رسانید .

پس ازچند روز بعزم شکار ومطالعه علفزار بجانب ییلاقات بلوك بردسیر نهضت فرمود براق به بهانه دردپای ازالتزام رکاب تخلف نموده درگواشیر ماند سلطان را درشکارگاه ازتمارض وی اعلام دادند دانست که ازتقاعد اوفتنه برخواهد خاست بجهت امتحان یکی از خواص خود را نزد وی فرستاد و پیام دادکه عزم سفر عراق تصمیم یافته ولی مشورت امیر بـراق که صدیقی با اخلاص ووفاق است تیسیر پذیر نیست باید بشکارگاه توجه کند اگرصلاح است که بجهت انتظام این مملکت دراین‌جا توقف نماید فبها والاملتزم رکاب سلطان باشد .

امیر براق در جواب گفت سلطان هرچه عزیمت خود را زود تر تصمیم دهند بصلاح اقرب است زیراکه کرمان مدتها در دست متغلبین ظالم ناپایدار بوده و از قحطی چندین ساله وترود عسکر بیگانه ازحیز استعداد ونظم افتاده اکنون از عهده حشم واتباع سلطانـی برنیاید اما این مملکت راازکوتوال وسایسی گزیرنیست وبرای این مهم هیچکس ازبنده درگاه مناسب ترنخواهد بود چه‌که بنده قدیم هستم وعمرخود را درخدمتگزاری خاندان خوارزمشاهی گـذرانیده وبیشتر این دیار را بضرب شمشیر گرفته اگر سلطان رغبت آن دارند که بشهرگواشیر مـراجعت فرمایند قلعه‌گیان خایف شوند در پاره‌ای ازنسخ ملاحظه شدکه براق دختر خـود منکوحه سلطان را نیز ازشهر باردو فرستاد سلطان پس از استماع این‌کلمات جای مقام وقوه انتقام نداشت ناچار براه شیراز روان شد درسنه ششصد وبیست دوسلطان غیاث‌الدین ازخوزستان رسولی نزد براق فرستاد وازتوجه خویش بجانب کرمان استیذان نمود او بافـرستاده عهد و پیمان بسته بقدم سلطان اظهار شادمانی کرد چون صورت حال معروض برای شاهزاده گردید باخواص وملازمان خود که عددآنها بپانصد نفر میرسید روی بکرمان نهاد امیر براق بـااعاظم آن دیار باستقبال شنافتند وبمصاحبت

بقیه پاورقی درصفحه بعد

علل شکست سلطان محمد خوارزمشاه.

بطوریکه سابقاً اشاره شد چنگیزخان خوارزمشاه را فرمانروای مقتدری میشمارد و برای این سلطان قدرت مادی ومعنوی بزرگی قائل بود باین جهت در هنگامیکه تصمیم حمله بممالك خوارزمی را گرفت قبلادست به تهیه مقدمات مفصل کارزار زد واز هرسوجانب که می‌توانست لشکری فراوان (که بعضی از مورخین تعداد آنرا بیش از ششصد تا هفتصد هزار ضبط کرده‌اند ، لیکن درواقع بیش از صدوپنجاه تادویست هزار نبوده‌اند) برای تسخیر ماوراءالنهر بامساعدت سران سپاهی وفرماندهان خود آماده ساخت بدیهی‌است دراین لشکر کشی امراء قرلق وآلمالیغ واویقورکه باطاعت چنگیز درآمده بودند بهمراهی لشکر مغول درآمدند ...

وضع سپاه خوارزمشاه چنین بود بااینکه ازلحاظ تعداد بر سپاهیان چنگیز برتری وافزونی داشتند بعلت عدم وحدت عقیده وبروز اختلافات و نداشتن سرکردگان مدبر و مدیرعاقل واختلاف روسا قوم باسلطان حالت تفرقه و پراگندگی داشتند و از طرفی‌چون سلطان خوارزمشاه بقدرت وجلادت مغولان آشناشده بود اصولا هراسان گشته‌وازنتایج‌همان خوف و ترس است که دوچار بیچارگی و سرنگونی گردید.

خوارزمشاه برای اینکه طرحی بریـزد بتواند تادرمقابل لشکریان‌مغول ایستادگی

بقیه پاورقی صفحه قبل

یکدیگر بشهر درآمدند براق به مهمانداری قیام نمود لیکن ازمقام خـود پای فراتر می‌نهاد با سلطان غیاث‌الدین دریك نهالیچه می‌نشست ودرمحاوره اورا فرزند خطاب مینمود روزی سلطان ازاوپرسیدکه این‌همه نخوت وعظمت را کی‌وکه‌بتو دادند؛ جواب‌گفت آنکس که سلطنت ازسلجوقیان انتزاع نمود وبغلامان ایشان‌که خوارزمشاهیان بودند ارزانی فرمود.

بعد ازدو سه روز متوسطان انگیخته مادر سلطان غیاث‌الدیـن را بزنی طلب نمود چون انکار ومنع‌آن درحیز قدرت‌شاهزاده نبود سررضایت جنبانیده وگفت موقوف برضای‌خود والده است وآن ضعیفه بیچاره بعدازجزع وفزع بسیار تن درداد (براق یاجمعی ازخادمان زره درزیر قبا پوشیده دررفت ورفاف ساخت جامع التواریخ ص۳۳ در زیر قبا جوشن پوشیده بعروسی سرای رفت وبحجله درآمده شرط خدمت بجای‌آورد:

چو ازسرو بن جای‌گردد تهی بگیرد گیا جـای سرو سهی

روضة‌الصفا ، ج ۴ ص ۱۴۵

چون براین قضیه چند روزی بگذشت دوکس از جمله خویشان امیر بـراق خدمت سلطان غیاث‌الدین‌آمده عرض‌کردند: بهیچوجه اعتماد براین شخص نتوان‌کرد رخصت ده تـا اورا از

بقیه پاورقی درصفحه بعد

کند قبل ازآنکه فرستادگان چنگیزی را بقتل برساند با عده زیادی از سران سپاهی و روساء قبایل و معتمدین خود بشور و مشورت پرداخت لیکن ضعف نفس و تردید عقیده و گذرانیدن اوقات‌خود بعیش وکامرانی مانع آن شدکه دردم‌واپسین‌تصمیمی اتخاذ نمایدکه مفید واقع‌شود درمرتبه اول با امام شهاب‌الدین خیوقی (کـه از فقهاء ومدرسین معروف خوارزم بود) مشورت‌کرد امام عقیده‌داشت‌که پس از گردآوردن سپاه‌کافی ومجهزدرکنار سیحون ازعبورمغول جلوگیری نمایند.

برخی ازامراء معتقدبودندکه مغول‌را بحدود ماوراءالنهر کشانده ودرمعابر تنك و کوهستانی صعب‌العبور دمارازروزگارآنان‌بگیرند. ـبعضی میگفتندکه در کنار جیحون با آنان بمقابله پردازند ـ جماعتی عقیده داشتندکه در غزنین و در هندوستان بـا آن قوم مقابل شوند..

خوارزمشاه برای مقابله بامغول تسلیم برای عده‌ئی شدکه معتقد بودند که مغول را بداخل ماوراءالنهر کشانیده ودرتنگه‌های‌کوهستانی باآنان بجنك‌پردازند..

گذشته ازغفلت وخیطهائی‌که خوارزمشاه دراواخردوره سلطنت خودکرده‌بوداشتباه دیگرآن‌که ناشی ازضعف نفس وخودخواهی وتزلزل عقیده‌اوبود اینکه قبل‌ازآنکه‌سپاهیان مقرر باردوگاه‌او برسندبدون‌هیچگونه مقابله‌ئی ازجیحون عبورکرد وماوراءالنهررا بدست

بقیه پاورقی صفحه قبل

میان برگیریم وتوپادشاه‌کرمان باشی ومابندگان فرمانبردار.

ازآنجاکه‌سلطان را طینت پاك بود در اینکار اقدام نکرد وهمدست نشد وبرنقض عهد و پیمان مبادرت‌ننمود چون اراده پادشاه بی‌زوال بانتقال دولت خوارزمشاهی متعلق شده بود یکی ازندمای خاص سلطان غیاث‌الدین‌کیفیت واقعه را بسمع امیر براق رسانید اوفی‌الحال باحضار اقر بامثال داد.

پس ازتحقیق معلوم شدکه‌آنچه‌گفته‌اند مطابق واقع بوده فوراً حکم قطـع اعضای آنها را نمود (وتمام عضوهای آنان‌را ازهم جداکردند) وسلطان غیاث‌الدین را بامتعلقان مضبوط ومحبوس نمود وپس ازهفته‌ای‌حکم داد تارسنی بگردن‌آنشاهزاده‌که سربه چنبرگردون فرونمی‌آورد کردند تاخبه‌کنند بیچاره هرچه فریادکشیدکه نه‌آخر عهد و پیمان را به ایمان مـوکد نموده‌ایم‌که قصد یکدیگر نکنیم فایده نبخشید مادرش دانست حال بدینموال است نوحه وافغان باوج‌آسمان رسانید آن بی‌مروت‌گفت تامادر را (هم) بروتیره پسرهلاك‌کردند وتمام خدم وحشم اورا شربت ناگـوار فناچشانید.

آن‌کافر نعمت سرسلطان غیاث‌الدین را باتنسوقات‌کرمان وعریضه ایلی و انقیاد بامعتمدی

بقیه پاورقی درصفحه بعد

امراء وسرکردگان منافق خود واگذاشت ـ شاید علت این عمل او آن بود که بهیچوجه از نزدیکان وسران لشکر اعتماد نداشت و میدانست که آنان در کمین جان او هستند چنانکه این قصیه نیز به‌ثبوت رسید وبعداً ذکرخواهد شد.

سلطان علاءالدین محمد خوارزمشاه درزمان خود یکی ازسلاطین مشهوروعظیم ایشان پادشاهان اسلامی بود گذشته ازفتوحات بزرگی که نصیب‌وی گشت او توانست درمدت کوتاهی بساط تعدادزیادی ازسلسله‌هائی که بحال استقلال و گردنکشی حکومت میکردند برچیند وحوزه تصرفات دولت خوارزمشاهی را چنان وسعتی دهد که برتمام ایران وماوراءالنهر وخوارزم و ترکستان وهندوستان حکمرواشود ـ دولت سلطان محمد بعدازدولت سلاجقه ازلحاظ قدرت ومنطقه متصرفی وسیعترین دولتهای اسلامی بشمار میرفته است.

سلطان محمد شخصاً پادشاهی بود که دراداره امورملك ومملکت تدبیری نداشت تردید ودودلی وعدم اطمینان باطرافیان و امراء موجبات بدبینی وزوال حکومت اورا فـراهم کرد ضمناً مردی سخت کش وبیرحم بود لیکن درعین حال جانب علماء وفضلاء وارباب قلم را رعایت میکرد ودر دینداری سخت تعصب داشت.

نفوذ ترکان قبچاقی وعلی‌الاخص مادر او ترکان خاتون دردستگاه خوارزم عمدة العلل گرفتاریهای این پادشاه بود زیرا بشرحی که دیدیم سلطان محمد درحکم آلت بلاد اراده‌ئی

بقیه پاورقی صفحه قبل

به کلوران خدمت چنگیزخان فرستاد وخان مغول فرستاده اورا بنواخت ویرلیغ سلطنت کرمان و لقب قتلق خانی برای براق بکرمان معاورت داد و نیز بـراق (علیه مایستحق) امینی به بغداد خدمت مستنصر بالله خلیفه باظهار بندگی وفرمانبرداری روانه کرد او نیز باخـوارزمشاهیان عناد و لجاج داشت ازقتل سلطان غیاث‌الدین کمال مسرت باورخ داد در تمجید براق مبالغه نمود وتوقیع پادشاهی کرمان را بالقب، قتلغ سلطانی برای اوعنایت کرد ودرآن نامه مندرج نمود که چون این زمان اغلب ممالك ایران را پادشاه معینی نیست آنچه ازآن ممالك را تو متصرف شوی ازجانب خلافت ماذون ومجاز هستی . . .

نقل ازتاریخ کرمان تالیف احمدعلیخان وزیری کرمانی

ص ۱۴۵ـ۱۳۷ چاپخانه بهمن ۱۳۴۰

---

۳ ـ ای چرخ تاچند از شعوذه ومکرتو . وای فلك تاکی از ظلم وجورتو. هرسلطانی در بند هرشیطانی اندازی. وهرلئیمی‌را امیر هر کریمی گردانی. وهرپادشاهی را درچاهی افکنی و وهرناسزائی را ازتخته مذلت برتخت عزت نشانی. وای یارغافل ودوست غافل ازاین بند پندگیر تا دربند نفس اماره نیفتی ودرین سرگذشتها بچشم اعتبار نگر وپای کشیده دار تا دار مقامگاه

بقیه پاورقی درصفحه بعد

در دست مادر و ترکان قبچاقی که عموماً مناصب عمده دولتی وسپاهی را دردست داشتند. بوده‌است .

رفتار خوارزمشاه باخلیفه مسلمین که امام مسلمین بشماره‌میرفت وتهیه استفتاء وقضیه حمله ببغداد ازاهم علل گرفتاری سلطان بود زیرا تصمیم خوارزمشاه درتصرف بغداد تنفر عمومی مسلمین متعصب‌آنروز را نسبت بخود برانگیخت .

حکام دست نشانده که حاضر باطاعت ازسلطان نبودند همواره درپنهانـی برعلیه او تحریك نموده واغلب درصدد کشتن سلطان بودند .

رفتار لشکریان خوارزمی و علی‌الاخص ترکان دربلاد مفتوحه وسایر شهرها بطوری احساسات مردم را برعلیه خوارزمشاه شورانده بودکه حاضر بودند یـوغ اطاعت مغول را بگردن نهاده وخودرا ازشرمأمورین خداناشناس ومتعدی وطمـاع سلطان ومادر او راحت کنند .

اقدامات بی‌رویه وعدم مصلحت اندیشی و رنجاندن امراء متنفذ وبیرحمی وکشت و کشتاری که‌بدست خوارزمشاه انجام میشد باعث گردیدکه اطرفیان اومتفرق شده تاآنجاکه در روز بدبختی وبیچارگی بدون یار ویاور صمیمی ماند عدم اطمینان سلطان باطـرافیان بیشتر موجب ناامیدی وایجاد رعب وبیم اوگردید تاآنجاکه ازترس اطرافیان خود ناچار بود درهنگام سرگردانی وبیسروسامانی هرشب را درمقامی بگذراند بدون‌آنکه فردای‌آن روز درآن‌مکان اقامت وتوقف کند .

طمع وبی‌خبری‌سلطان خوارزمشاه درمال تجار مغولی‌واستعداد سپاهیان جنگی مغول وضایع‌گذاشتن لشکریان خوارزمی وعدم استفاده ازفرصت وتردید درانتخاب محل دفاع وفرار متوالی ازمقابل لشکریان مغول وگذاردن شهرها بدون سرپرست ومدافـع ازعهده جهات زوال دولت خوارزمشاه است .

بقیه پاورقی صفحه قبل

سرت نشود .

هر تیرکـه از شصت قضا و قـدر آید — جز دیده ودلهای عزیزانش سپرنیست
هر محنت و غم‌کان ز فلك روی نماید — جزمسکن مسکین غریبانش گذرنیست
هرکس بدری درشودآخرچو شب‌آید — بیچاره غریبی که وراخانه و درنیست
آهـی که بـر آرد زسر سوز غریبی — در هاویه ماننده آن آه وشرر نیست
اشکی که بباراند از دیده غریبی — آن‌جزهمه‌زردابه‌وجزخون جگرنیست
هان تا نزنی طعنه تو درحال غریبان — کزسینه پر سوز غریبانت خبر نیست

ازجهانگشای جوینی در ذکر احوال سلطان غیاث‌الدین بنحو اختصار ۱۲۲

کشتن عارف شهیر شیخ مجدالدین شرف بن موید بغدادی و اظهار پشیمانی و عـذر خواهی او بآن وضع مفتضح که نزد نجم الدین کبری شتافت دلیل دیگری بر رنجش مسلمین گردید .

ازطرفی مقابله بادشمن خونخواری مانند چنگیز وسپاه جلادی نظیر مغول ازهرجهة باعث تشویش ودرهم گسیختگی اموردستگاه خوارزمی شد تا آنجاکه دوچار سرنوشتی گردید که شرح تأثر آور آن بنا بنقل ازتاریخ عطا ملك جوینی درصفحات سابق بمیان آمد .

بطورکلی سوء سیاست خوارزمشاه درکلیه امور مملکت داری وسپاهیگری وعدم توجه بمشکلات ومعضلاتی که در دوره او بالاخص از زمانیکه حمله مغول آغاز گردید موجبات زوال این سلسله را فراهم ساخت متأسفانه چون مدار سلطنت براتخاذ تصمیمات فردی مستقر بود و آراء وافکار و تجارب دیگران مورد نظر و اعتناء نبود نتیجه این شد که یك سلسله خبطهای اساسی در نظام کشور پدیدار گشت .

خودسری وغرور ونداشتن وزراء کاردان لایق ومشاورین معتمد درتزلزل بنیان سلطنت اثرات نامطلوبی نمود .

ایجاد حس نفاق ودشمنی وخصومت بین روساء لشگری واداری وعدم اعتماد بدستگاه سلطنت ومداخله ترکان خاتون مادر . جاه طلب ومنافق اوبیش ازبیش باعث پراکندگـی اوضاع نابسامان ممالك خوارزمی در برابر نظم ونسق مغولی گردید .

درپایان دوره زندگانی سلطان محمد آثار شوم حس وسعت طلبی وسلطه برممالك مجاور وازبین بردن دولت قراختائیان و واژگون ساختن بنیان حکمرانان محلی به ظهور رسید زیرا برچیدن اساس حکومت امراء وسلاطین مقتدرهمجوار (بدون اینکه افرادممالك مغلوبه علاقه ئی بقبول اطاعت خوارزمشاه داشته باشند) سبب شد که سپاهیان مغول بتوانند بدون برخورد بمانع ورادع قسمت اعظم نقاط آباد ممالك خوارزمی را پایمال سم ستوران خویش نمایند .

نفوذ ترکان قبچاقی باحمایت شدیدی که ترکان خاتون ازآنان مینمود وانحصار مقامات مهم لشکری بسران ترکان سبب ازدیاد دشمنی مسلمانان و سایر مردم ممالك خوارزمی و ایرانیان شده بود تابحدی که عموم مسلمین را ازخوارزم شاه رنجانیده وقلباً مایل نبودند که درمقام دفاع ازسلطان محمد و اوطان خویش برآیند .

وجودخلیفه ناصرالدین دربغداد که ازدشمنان جدی سلطان محمد بود ودرتحریکات علنی وپنهانی برعلیه خوارزم شاه دست داشته است از بزرگترین گرفتاریهای این سلطان وجانشین اوبشمار میرود زیرا ناصرالدین تصور میکرد با بـرانداختن اساس ایـن سلسله میتواند بخودسری وظلم وجور خود درعالم اسلام بدون رقیب ومزاحمی ادامه دهد .

آثار ویادگارهای بسیار تلخ وجانگداز قتل عام مردم سمرقند هیچگاه از خاطره مردم بلاکشیده سمرقند محو نشد باوجود این خوارزم شاه ومادرش بجای اینکه درصدد استمالت وتشفی خاطر مردم سمرقند وسایر نقاط ماوراءالنهر برآیند هر موقع که قدرتی می‌یافتند بکشت‌وکشتار بیرحمانه وبدرفتاری خود ادامه میدادند.

ضعف اراده وهراس خاطری که ازعملیات سپاه مغول برسلطان‌محمد مستولی شده بود واخباری که ازفتوحات وعملیات خونخوارانه تاتار باومیرسد چنان دوچار بی‌سروسامانی وتشویش‌خاطرشده بود که بهیچوجه نمیتوانست بفکر چاره‌ئی بیافتدتا بحدیکه استیلاء مغولان را مشیت‌اللهی وانقراض خوارزم شاهیان را خواسته خداوند میدانست.

بدیهی است با چنین روحیه‌ای هرقدرکه سلطان جلال‌الدین وسایر امراء ومتنفذین میکوشیدندکه وسایل دفاع ومقاومت درمقابل لشکر مغول را فراهم سازند ودر یکی از نواحی سوق الجیشی جلوی حملات آنان رابگیرند توفیق نمیافتند، همین بی ترتیبی ویاس ونا امیدی موجب میشدکه اغلب نقاط مملکت بدون هیچگونه مقاومتی سرتسلیم بفرماندهان مغولی فرود میآوردند.

دربرخی ازبلاد ماوراءالنهر مردم‌آن بمنظور دفاع ازآب وخاك خود دلیرانه با سپاهیان مغول مقابله نمودند چنانکه اینالجق درجریان مدافعه شهر اترار بحدی دلاوری وشجاعت بخرج دادکه مدتها بین سپاهیان مغول وفرماندهان چنگیزی صحبت از رشادت وپیکار مردانه حاکم اترار وسرسختی مردم‌آن شهر بود همچنین درنقاط دیگر مردم تا توانستنددر برابر صفوف مغولان وادوات‌حرب‌آنان پایداری نمودند لیکن بعلت نداشتن سر کرده وفرمانده وبروز اختلاف وکینه توزی ویا خیانت درپایان‌کار محکوم‌بتسلیم میشدند.

پرواضح است که‌کلیه اخبار و اطلاعات اوضاع ممالك خوارزمی وشکاف عمیقی‌که بین طرفداران خوارزمشاه ومادر او ازیك طرف وازطرف دیگر با فرزندانش تولید شده بود باضافه سایر معلومات جغرافیائی از وضع شهرها و معابر بوسیله جاسوسان و بازرگانان باردوی چنگیز خان رسانیده میشد ازمجموع این اطلاعات‌که حاکی بر پریشانی اوضاع ممالك خوارزمی وفرار سلطان محمد واختلاف بین امراء و فرزندان اوباشد چنگیز و مشاورین حداعلی استفاده را دراجراء نقشه تصرف خوارزم می‌نمودند تابحدیکه بنابنوشته مورخین آنقدر مغولان باوضاع ممالك خوارزمشاهی و متصرفات‌آن آشنا ومطلع شده بودند که نکته‌ای‌بر آنان مجهول‌نبود باالعکس درمقابل بهمان اندازه سلطان محمد وطرفدارانش ازاوضاع ممالك‌خوارزم ومردم خودبی‌اطلاع بوده ودرجهل وبیخبری بسرمیبردند.

جهات استیلاء چنگیز ولشگریان مغول

چنگیزخان‌که نام اصلی اوتموچین وفرزند یسوکای بهادر وازقبیله مغولی قیات بوده

که‌درحوالی سال ٥٤٩ هجری درمغولستان تولد یافت .

چنگیز پس‌ازمرك پدرش که‌مردی رشید ودارای‌قدرت‌بود برریاست‌طایفه خودانتخاب ومدتی‌نزدآونك‌خان که‌خان قبیله کرائیت‌مسیحی بود گذراند لیکن‌طولی‌نکشید که‌مابین‌این دوخان اختلاف‌حاصل‌شد . درنتیجه چنگیزخان برآونك مستولی گشته قوم کرائیت‌را مطیع خود نمود وخان‌آن قبیله را ازبین برداشت وبتدریج برا قوام اویغور وسایر قبائل مغول و اتراك غلبه یافت تااینکه درسال ٦١٢ هجری هنگامیکه سلطان محمد خـوارزم شاه عازم ناحیه‌قرقیز بود باعده‌ئی ازلشگریان چنگیز بفرماندهی جوحی پسر چنگیز خان برخورد نمودند وبااینکه قوای مغولی قصدمقابله باسلطان محمد را نداشتند واقامت خودشان را در حدود مساکن اتراك قبچاق معلول وجودشکارگاههای فراوان‌آن منطقه قلمداد میکـردند معذالك سلطان محمد بعلت غرور وعدم تدبیر بآنان حمله‌کرد وازاین تاریخ است‌که سلطان محمد بمیزان قدرت وشجاعت مغولان‌آشنا شده وضعف و فتوری درتصمیم اوبرای مقابله بـا سپاهیان تاتار پیدا شدکه‌آثار ترس وهراس‌آن تاآخرین ساعات زندگانی درخاطر سلطان محمد باقی‌ماند .

چون دراین فصل منظور اصلی **بیان‌علل‌استیلاء چنگیز برخوارزم‌شاه** میباشد لذا اینك باهم جهات موفقیت مغولان اشاره میکنم .

گرچه با مطالعه صفحات قبل در باب علل شگست سلطان محمد و اقدامات غرور-آمیز وبدون تدبیر او ومادرش ترکان خاتون دلایل استیلاء چنگیز ولشگریـانش معلوم و واضح میگردد لیکن چون ازمهمترین اسباب فتوحات مغولی نظم وترتیب وحکومت اتحاد واتفاق واجراء یاسای مغولی را باید دانست نمی‌توانیم ازشرح مختصرآن صرفنظر کنیم .

١ ـ اصولا مغولان مردمانی‌بودندکه درابتداءکار زندگانی خود را مانند سایراقوام بدوی ازطریق صحرا نشینی وگله داری وشکار میگذرانیدند البته‌لازمه این نوع زندگی و وضع معشیت چادرنشینی وآشنا شدن بوضع‌چراگاههاوداشتن‌اسلحه ومهارت درتیراندازی وشجاعت وبیرحمی وقساوت بوده است .

وجود جنگیزخان دررأس چنین قومی که خود مردی قسی‌القلب وخونخوار وسخت-کش وجنگجو وطالب قدرت بود توانست که بتدریج قوای مختلف وپریشان این اقـوام را برای انجام مقاصد وهدف‌کشورگشائی خویش جمع‌آوری نموده درحکم قوم واحدی برای اطاعت ازقوانین ویاسای مغولی درآورد . همین اتحاد وپیوستگی اقوام وحشی وبدوی مغول که بدون چون‌وچرا اجراء احکام چنگیزخان را لازم‌الاطاعه میدانستند از اهم علل غلبه برحدود متصرفات خوارزم وانتظام‌لشگرکشی‌آنان است .

درصورتیکه‌کاملا عکس این حالت در بین سپاهیان خوارزم شاه حکومت می‌کرد هر

دسته وعده‌ای خود را تابع یکی ازفرزندان سلطان محمد ویاسایر امراء ومادرش میدانستند ودرتمام مدت سلطنت سلطان محمد هیچگونه اتفاق واتحاد ووحدتی بین لشگریان خوارزمی دیده نشد وگذشته ازاینکه بایکدیگر مخالف بودند غالباً بفکر کشتن سلطان و سرکردگان خود برمی‌آمدند.

اجراء قوانین وآداب مغولی (یاسا) موجب ایجاد وحدت سیاسی واداری وسپاهی در بین مغولان گردید که تخلف ازیاسای مغولی بهیچوجه مقدور نبود.

۲ـ چنگیزخان مردی کاردان ودارای ثبات عقیده وخونسرد و فاقد غرور بود در صورتیکه خوارزم شاه بسیار مغرور وبی‌تدبیر ودراواخرعمر دوچار تزلزل خاطری شده بود که حتی حاضر نشد مسئولیت حفظ ممالك خوارزمی را بعهده فرزندانش بگذارد وتاآنجا که نمیتوانست ازفرط رعب وخوفی که براو مستولی شده بود دو شب را دریك محل ومکان بسر برد.

۳ـ چنگیزخان برای اینکه بتواند درموقع حمله بایران وممالك خوارزمی ازنقاط سوق‌الجیشی استفاده نماید قبل ازهرنوع اقدام وحمله‌ئی بجمع‌آوری اطلاعات عمومی و جغرافیائی از وضع معابر ونقاط صعب‌العبور و اوضاع روحی و اجتماعی نقاط مورد حمله اقدام می‌نمودوانجام این وظیفه غالباً بعهده کاروانهای تجارتی وجاسوسان مغولی واگذارمیشد. بدیهی است میتوان حدس هنگامیکه حملات چنگیزخان ولشگرجرارآن متکی باطلاعات کامل بر اوضاع ماوراءالنهر وسایر ممالك خوارزمی باشد میتوانند تاچه حد ومیزان پیشرفت وغلبه حاصل نمایند. درصورتیکه نفاق وچند دستگی وگرفتاریهای دیگر کوچکترین فرصتی را برای سلطان محمد باقی نمیگذاشت تابتواند از اوضاع مغولان ونقشه‌آنان اطلاعی بدست آورد.

۴ـ آثار اتحاد واتفاق بی‌نظیری که بین پسران چنگیز و سرداران مغولی حکومت میکرد همواره درتمام محاربات ولشکرکشی ها معلوم بود زیرانتیجه داشتن نظام واحد اداری وسپاهی همان فتوحات عظیمی بود که پی درپی نصیب آنان می گشت وهمین حفظ نظام مغولی است که مخالفین ودشمنان مغول را دوچارآنچنان وحشت وهراسی کرد که اغلب فرار را برقرار ترجیح‌میدادند بهترین شاهد مثال‌آن فرار سلطان محمد ازمقابل لشگریان مغول وپناهنده شدنش‌آن بجزیره آبسکون میباشد.

۵ـ لشگریان مغول بنابتبعیت ازاصول ایلی وفطری همواره حاضر و آماده‌کارزار وجنگ‌وستیز بودندودرواقع حمله وغارت وکشت‌کشتارجزء برنامه امورروزانه‌آنان بود در صورتیکه لشگریان خوارزم و موافقین‌آنان مردمی شهر نشین وعادت بخوشی وآرامش داشتند و همین تضاد روحی ازعوامل موثر پیشرفت چنگیز وجانشینان‌وی بشمار میرود.

۶ ـ اختلاط اقوام مغولی واطاعت ازفرمان واحد (بدون اینکه صفات ظاهری مانند رنك پوست وسایرخصوصیات نژادی واخلاقی بین آنان سبب برتری واختلاف شود .) عموم آنان را در تحت لواء یك پرچم درآورده ودرحکم یك خانواده محسوب میشدند ، درحالی که وضع مردم ممالك خوارزم وسپاهیان سلطان محمدکاملا بعکس این جریان بود .

۷ ـ چنگیز اصولا بمشاوره ومصلحت اندیشی اعتقاد داشت واز همین رواست که در تشکیل مجلس مشاوره سلطنتی (بنام قوریلتای) اقـدام نمود وکلیه مسائـل مملکتی ازقبیل اتخاذ تصمیم در مورد شروع محاربات و حملات و انتخاب رئیس خانـدان و تهیه وسایل اردوکشیهای مهم را درآن مجلس مطرح می‌نمـوده و پس از مطالعۀ جـوانب کار تصمیمات چنگیزی اتخاذ میشد .

درصورتیکه دردربار سلطان محمد چنین مجلس مشاوره‌ای وجود نداشت وچه بسا در موارد مهم هم که فرزندان وامراء اواظهار عقیده ومصلحت بینی میکردند مورد قبول واقع نمیشد بشرحی که دیدیم هرقدر سلطان جلال‌الدین خواست مسئولیت اداره امـور جنك و مقابله دربرابرمغولان‌را شخصاً بعهده گیرد سلطان‌محمد موافقت‌ننمود وعلی زعم‌پیشنهاداتی که باوشده بود عمل کرد .

همین نکته‌که زائیده غرور ونخوت سلطان محمد بود موجب شد در هنگام مرگ دوچار عاقبت هائل ودلخراشی شود .

سلطان جلال‌الدین منکبرنی

بشرحی‌که سابقاً گذشت قبل ازمرگ سلطان محمد فرزندان خود جلال‌الدیـن واز لاق شاه وآق شاه ۱ را احضارنموده وبااینکه قبلا بنابوساطت ترکان خاتون اوزلاق شاه را بولیعهدی منصوب داشته بودلیکن دراین‌موقع بنا بمصلحتی جلال‌الدین‌را بولیعهدی انتخاب کرد وفرزندان دیگررا بقبول جانشینی واطاعت ازاوتوصیه نمود لیکن انتصاب جلال‌الدین بولایتعهدی‌که برخلاف تمایل قلبی ترکان خاتون وعده‌ای ازامراء ومتنفذین بود درابتداء حکومت اوموجب یك‌رشته حوادث ودشمنی وکارشکنی وحتی توطئه چینی برای قتل سلطان جلال‌الدین شدکه شرح مختصر آن بدینقراراست :

۱ ـ ازگرفتاریهای اساسی جلال‌الدین در مرحله اول مخالفت ترکان خاتون باوی بود زیرا ترکان خاتون بانفوذ معنوی‌که در سلطان محمد داشت باتکاء سربـازان قبچاقی توانسته‌بودکه‌منصب ولایتعهدی‌را دراوائل‌کار برای‌فرزندش اوزلاق شاه تحصیل نماید بدیهی

۱ـ در بعضی ازنسخ خطی حبیب‌السیر اوزلاق شاه را ارزاق سلطان وآقشاه راآق سلطان ضبط کرده‌اند.

است بعداً که سلطان محمد جلال‌الدین را بسمت ولایت عهدی وجانشین خود تعیین نمود پیش ازپیش تولید عقده خصومت دراین بانوی مستبد ومغرض نمود .

۲ ـ عده‌ای ازامراء وصاحبان مناصب ازبیم آنکه سلطان جلال‌الدین پس ازاستقرار و بدست آوردن قدرت بحساب آنان رسیدگی خواهد نمود و یقیناً دیگر نخواهند توانست بقوت مناصبت برمردم تعدی وتجاوز وتحصیل مال ومنال نمایند طریق کارشکنی ودشمنی‌را می‌پیمودند .

۳ ـ اختلاف ونفاق بین برادران و سلطان جلال‌الدین در نتیجه سعایت و تحریك اطرفیان بحدی روزافزون بود که درمقام وفرصت آن بودند تا بهنگام مناسب جلال‌الدین را هلاك سازند .

٤ پریشانی وبی‌سروسامانی تشکیلات اداری ونظامی بقیه ممالك خوارزمیان که تا عهدسلطان جلال‌الدین درمقابل سپاهیان مغول‌مقابله نموده بودند ازاهم گرفتاریهای داخلی بشمار میرفت .

۵ ـ حس یاس وبدبینی وتزلزل‌خاطری که ازدوران‌سلطنت‌سلطان‌محمددرمردم تولید شده بود وهر روز بانتظار حمله مغولان وکشت و کشتارآنان بودند اساس وحدت ملی و اجتماعی ولایات خوارزمی رامتزلزل ساخته بود .

۶ ـ اقدام‌سفیهانه ترکان‌خاتون‌درباب‌قتل عده کثیری ازبزرگان وامراء وشاهزادگان خوارزمی که بامر سلطان محمد در زندان می‌گذرانیدند بتصور اینکه بلای هجوم مغولان خاتمه خواهد یافت ونفوذ وسلطه وی مانند دوره خوارزمشاه ادامه پیدا می‌کند دستور داد که‌کلیه محبوسین را بآب جیحون انداختند . ۱

۷ ـ تصمیم چنگیز بفتح خوارزم (که مغولان اورگانج می گفتند جز جانیه قدیم و گرگان کنونی) وتعقیب جلال‌الدین .

درچنین هنگامی ودرچنان وضعی سلطان جلال‌الدین بایستی برای تمشیت امور و جلوگیری ازحملات مغول‌وحفظ تاج وتخت خود اقدام‌نماید . وازبدبختی‌آنکه امراء ترك

۱ـ مشاهیر این جماعت که قریب دوازده نفر ازپادشاهان اسیر وبزرگان صدور و سادات عالی رتبت درمیان ایشان بوده بقراء ذیل است .

دوپسر سلطان طغرل سلجوقی ـ عمادالدین صاحب بلخ وپسر اوبهرامشاه صاحب ترمذ . علاءالدین صاحب بامیان ـ جمال‌الدین عمر صاحب وخش ـ دوپسر امیرسقناق ـ برهان‌الدین محمد صدر جهان و برادرش افتخار جهان ودو پسرش ملك‌الاسلام و عزیزالاسلام و غیره (نسوی ص ۳۹) نقل از تاریخ مغول اقبال .

بقیه پاورقی در صفحه بعد

بسرکردگی قتلغ خان وتحریك اوزلاق شاه مصمم بودندکه جلال‌الدین را بزندان افکنده و بقتل رسانند لیکن قبل از اجراء چنین نقشه‌ای جلال‌الدین توانست باطایفه‌ئی از خواص از راه نسا عازم شادیاخ (قوچان کنونی) شود در راه گرفتار حمله دسته‌ئی ار مغولان شد وجان بسلامت برد ازشادباخ بعزم غزنین حرکت نمود برادران سلطان هم درهمان موضعی که جلال‌الدین بزدوخورد بامغولان پرداخته بودگرفتار حمله مغولان شدند و چـون تاب مقاومت دربرابر حمله‌آنان نیاوردند دوچارهزیمت گردیدند قشون مغول درتعقیب آق‌سلطان واوزلاق شاه برآمده هردو برادر راباطرافیانش تار ومار کردند .

درغزنین (۶۱۷ هجری) رسولانی‌که جلال‌الدین برای اعـلام ولیعهدی وجمع‌آوری سپاه خوارزمی باطراف واکناف فرستاده بود بخدمت رسیدند وچون‌آوازه شهرت وجلادت جلال‌الدین بگوش مردم ولایات رسانیده شده بود بقیةالسیف سپاه خـوارزم روی بغزنین آوردند ضمناً امین‌ملك ملك‌هرات باپنجاه هزار سپاهی وسیف‌الدین اغراق باچهل هزار نفر از ترکان ورزیده قنقلی وخلج باردوی جـلال‌الدین پیوستند امین ملك دختر خـود را دراین مسافرت بعقد جلال‌الدین درآورد .

محاربات سلطان جلال‌الدین بامغولان

درموقعیکه جلال‌الدین درغزنین میگذرانید اطلاع حاصل کردکه عده‌ای از مغولان بسرکردگی دونفر ازسرداران مغولی بنام بیکیچك ویمغور [2] بمعاصره و الیان مشغولند و **چیزی نمانده** که‌حصارمغولان تسلیم شود از آنرو جلال‌الدین پس ازتهیه سپاهی‌وتعیین فرماندهان لایقی برای اداره امورلشکر خود مانند امین‌ملك وسیف‌الدین اغراق بغتةً‌بر سرآنان‌تاخت بعلت رشادت‌وجلادتی‌که دراین زد وخورد بعمل‌آورد عده‌زیادی‌ازمغولان را بخون‌کشیدوغنائم فراوانی بدست‌آورد بعدازاین‌فتح‌است که‌آوازه شجاعت‌وحشمت لشگریان جلال‌الدین بگوش‌چنگیزخان رسید وازاین‌پس‌دانست که‌بافرمانده‌شجاع‌ولایقی‌سروکاردارد.

جلال‌الدین پس‌ازاین فتح باردیگر درمحل بارانی باسپاهی از مغولان‌که در حدود سی‌هزار نفر بودند تصادف نمود لیکن در اثناء مقابله سرداران مغولی دست بحیله نظامی بردند بدین ترتیب‌که هر سوار مغولی در عقب خویش تمثالی از چوب ونمد نصب‌کرده تا

بقیه پاورقی صفحه قبل

۲ ـ درکتاب حبیب‌السیر بیکحیك و یلغور ودر روضةالصفا بجای یلغور یمغور وقیقور آمده است .

بتواند نیروی خودرا مضاعف ودو برابر از آنچه حقیقت دارد جلوه دهند سپاهیان جلال الدین متوجه این خدعه جنگی نشدند وبتصور رسیدن نیروی امدادی قصد داشتند که دست ازمحاربه بردارند سلطان جلال الدین در مقام دلداری وتحریك نیروی خوارزمی برآمده بهرترتیب بود برسپاهیان مغول تاختند درنتیجه عده زیادی ازمغولان اسیر وکشته شدند.

بقیه سپاه مغول که تعداد ناچیزی بود باتفاق دونفر فرماندهان خود که نام آنان برده شد بانهایت شرمساری درناحیه طالقان برای تشریح وضع سپاهی جلال الدین بحضور چنگیز رسیدند.

در اثناء محاربه مغولان با سپاهیان جلال الدین بین دو نفر از فرماندهان اردوی جلال الدین امین الدین ملك وسیف الدین اغراق برسر انتخاب اسبی اختلاف رویداد وامین-الدین باتازیانه‌ای که در دست داشت درحضور جلال الدین برسر سیف الدین زد چون ازطرف جلال الدین بعلت این اهانتی که به سیف الدین شده بودامین الدین موردمواخذه قرارنگرفت این امر موجب رنجش سیف الدین اغراق ازجلال الدین شد سیف الدین شبانه باحالت قهر باتفاق سپاهیان خود از اردوی جلال الدین دوری جسته بطرف کوهای کرمان عزیمت نمود.

جدائی سیف الدین اغراق موجب تفرقه دراردوی سلطان جلال الدین شد زیرا نیروی سیف الدین هم ازلحاظ عده وهم ازنظر شجاعت وورزیدگی جنگی درپیشرفت جلال الدین و جلوگیری از حملات مغول بی‌نهایت موثر واقع شده بودند همینکه چنگیزخان براین جریانات وقوف یافت باعجله هرچه تمامتر ازراه کابل بتعقیب جلال الدین عازم غزنین شد و چون اطلاع حاصل کرد که جلال الدین متوجه هندوستان شده است بلا درنگ رو بسوی هندوستان برد رجب سال ۶۱۸ هجری.

درکنار رود سند مابین قوای چنگیز وجلال الدین تماس حاصل شد بااینکه سپاهیان مغول دراین محل چند برابر لشگریان جلال الدین بودند ومهمات کافی ازآلات وادوات جنگ و کشتی دراختیار مغولان بود باوجود این سلطان جلال الدین دست ازمقابله نکشید دراولین برخورد خان ملك که فرماندهی قسمتی از نیروی جلال الدین را برعهده داشت بقتل رسید وهمچنین امین الدین ملك فرمانده دیگر لشگر خوارزمیان نیز دوچار هزیمت شد جلال الدین که در مرکز سپاه خود مشغول بجنك و گریز بود چون این وضع را دید پس از ابراز شجاعت ودلاوریهای کم نظیری که مورخین ازاو نقل کرده‌اند بنا باصرار اجاش ملك که خال زاده سلطان بود ازمعرکه بیرون تاخته ویکه وتنها سواره ازرود سند عبور نمود خود را زیر

باران تیر وکمان مغولان بسلامت کنار رودخانه رسانید [1] .

غلبه سلطان جلال‌الدین بر هندوستان ۶۲۰ هجری

پس از عبور جلال‌الدین از رودخانه سند وتوقف مختصری دریکی از بیشه هـای کنار رودخانه‌پنجاه نفرازلشگریانش که توانسته‌بودند جانی بسلامت برندبوی پیوستند جلال‌الدین باهمین عده معدود برجماعتی ازهندوان شبیخون زده توانست میزانی اسلحه وتعدادی اسب بدست‌آورد بتدریج افراد دیگری که ازفتوحات جلال‌الدین اطلاع یـافتند بدور او جمع

---

۱ - و چون جلال‌الدین دید که از طرفی تیغ آتش بار است واز جانبی دریای خونخوار و دانست که ازتاب‌آفتاب حوادث جز بسایه سپرپناه نمی‌توان برد وازآن‌معرکه دل‌گسل‌جز باستعمال سیف وسنان جان بیرون نمی‌توان‌آورد بضروره‌آماده قتال وجدال گشت .

وقت ضرورت چه نماند گریز   دست بگیرد سر شمشیر تیز

سپاه چنگیز برخان ملك که ضبط میمنه سلطان متعلق باهتمام او بـود حمله کردنـد و خدمتش را بااکثر لشگر بقتل‌آوردند وهمچنین میسره را نیز ازجای برگرفتند وسلطان ازصباح تاوقت استوا باهفتصدکس که بااو درقلب مانده بودند درمیدان‌محاربت اسب مبارزت می‌تاخت و درهرحمله چندکس برخاك مذلت می‌انداخت وفی‌الحقیقه سلطان‌آنروزگار زاری نمودکه اگررستم دستان زنده بودی صد بوسه برآن دست وبازو زدی و اگر اسفندیار روئین تن‌آن‌کروفر مشاهده نمودی تن بخدمت او در دادی ولشگر چنگیز خان ساعت بساعت زیاده میشدند تاعرصه جولان برسلطان تنك شد وقریب بآن شدکه اورا دستگیر کنند وچنگیز حکم کرده‌که لشگریان باقصی‌الغایه‌کوشیده سلطان‌را زنده بچنك‌آرند وچون‌کار از نام وننك بگذشت‌آجاش ملك عنان سلطان گرفته باز پس‌آورد وسلطان‌اولاد واکباد را باهزار درد وداغ‌وداع فرموده بر اسب‌آسوده سوار شد وماننند شیرژیان برلشگرچنگیزخان حمله‌کرد وایشان رمیده سلطان عنان برتافت وچترخویش را ربوده جوشن بینداخت وتازیانه براسب زده خود را درآب سند انداخت گویندکه از کنارآب تارودخانه زیاده ازده‌گز بود وسپاه سلطان بااو درآن امر موافقت نمودند و چنگیزخان بکنار آب‌آمده مغولان نیز خواستندکه خویش را دررودخانه اندازند و چنگیزخان مانع‌گشت و سپاه تاتار دست به تیرگشادند و از خون کشتگان‌آب سند لعل فام‌گشت و چون سلطان ازآن غرقاب خلاص یافت‌کنارآب می‌رفت تامقابل اشگر رسید و مشاهده نمودکه مخالفان اردوی اورا غارت میکردند وچنگیزخان همچنان‌برکنارآب ایستاده بودکه سلطان ازاسب فرودآمد وزین برداشته

بقیه پاورقی درصفحه بعد

شدند تااینکه تعداد همراهان اوبپانصد نفر رسید دراین اثنا با طوایف دیگری از هندوان اطراف بنگاله که‌خودرا برای مقابله باجلال‌الدین حاضر کرده بودند دست وپنجه نرم نمود و با آنکه تعداد آنان بیش از چهار هزار نفر بود لیکن یارای مقابله با سلطان را نیاورده منهزم گردیدند سپس باسه هزار سپاهی که جمع‌آوری نموده بود عازم دهلی شد .

دراین خلال عده‌ئی ازمغولان بسرکردگی بلانویان ازسرداران قوم جلایر و دور بانویان بامرچنگیز بتعقیب سلطان جلال‌الدین تااواسط هندوستان پیشروی نمودند . وچون خبری ازجلال‌الدین بدست نیاوردند درضمن مراجعت پس ازتصرف یکی از قلاع آنحدود که متعلق به قمرالدین کرمانی‌وازمأمورین سلطان جلال‌الدین بود عازم مولتان شده وبعلت ناسازگاری آب وهوا پس ازکشت وکشتار زیاد وغارت‌اموال هندوان ازآب سند عبورنموده بحضور چنگیزخان شتافتند .

جلال‌الدین ازدهلی عین‌الملك نام را بعنوان رسالت نزد سلطان شمس‌الدین ایلتتمش فرمانروای‌هندفرستاد وازایلتتمش خواست که در مقام برادری ومساعدت موافقت نمایدکه بحکم حقوق مجاورت ودوستی‌مدتی معدود بااطرافیان خود درآن حدود بگذراند ایلتتمش

بقیه پاورقی صفحه قبل

ونمد زین و تیرها وقبا درآفتاب پهن‌کرده تاخشك شود وغلاف شمشیر ازآب پاك ساخت وچتررا برسرنیزه تعبیه فرموده درشیب آن تنها بنشست وهنگام نماز دیگر هفت‌کس ازمردم اوکه ازآن غرقاب بیرون‌آمده بودند بدو پیوستند ودر وقت غروب باآن هفت نفر روی براه نهاد وچون این احوال مشاهده چنگیزخان‌گشت گریبان قبا بدندان‌گرفته :

برو آفرین کرد و گفت از پدر | بدین سان نزاید بگیتی پسر
بصحراچوشیر است فیروزجنك | بدریا دلیراست همچون نهنك

وروی بفرزندان‌آورده گفت ازچنان پدر پسرچنین باید .

بگیتی کسی مرد اینسان ندید | نه از نامداران پیشین شنید

وچون‌ازگزند تیغ وآسیب‌آب بساحل نجات رسید از او وقایع قوی وفتنهای عظیم متولد گردد ومرد عاقل ازکاراوچگونه غافل تواند بود بالجمله هرکه ازلشگریان سلطان بدست چنگیز خان افتادتیغ تیز بروی حکم‌گشت و اولاد ذکور او تا اطفال شیرخواره بموجب فرموده بکشتند وچنکیزخان فرمان داد تاغواصان درآب رفته بعضی‌ازنقود و جواهر سلطان راکه هنگام تلاقی فریقین درآب ریخته بودند بیرون آوردند واین واقعه دررجب سنه عشرین و ستمایه بظهورآمده مضمون‌کلمه عش رجباً تراعجباً بوضوح پیوست .

تاریخ روضة‌الصفا میرخواند جلد چهارم ص ۴۲۲_۴۲۳ چاپ پیروز

که ازصولت جلال‌الدین وشهرت او مرعوب شده بود چندی درصـدور جواب تأمل نمود و عاقبةالامر عین‌الملك را باخوراندن زهر بدیار نیستی فرستاده شخصاً رسولی باتحف وهدایا بنزدسلطان‌جلال‌الدین گیسل‌داشت پیام فرمانروای‌هندموافق‌طبع‌سلطان‌واقع‌نشد لذا بناحیه بنگاله عزیمت نمود وازهمین موضع است که تاج‌الدین خلج را بحدودکوه جودی فرستاد و پس ازتحصیل غنائم فراوان بخدمت جلال‌الدین پیوست .

جلال‌الدین برای اینکه بتواند بدامنه تصرفات خود در هندوستان اضافـه نماید و ضمناً ازتوهینی که باو در موضوع کشته شدن عین‌الملك وارد شده بود انتقام بگیرد در صدد شد که ازراه مزاوجت بادختر یکی ازامراء هند بنام رای‌کوکار سنگین مدد و یاوری تهیه نماید رأی باپیشنهاد مواصلت موافقت نمود دختر خود را بهمراه برادر نزد جلال‌الـدین فرستاد .

دراین خلال مابین‌رأی ویکی‌ازامراء ناحیه سندبنام قباجه اختلافی بروزکرد چون رأی ارسلطان جلال‌الدین داماد خودکومك سپاهی خواست سلطان جهان پهلوان اوزبك‌را باهفت‌هزارنفر بجنك باقباجه مأمور ساخت ودرشبیخونی که ازطرف همراهان جهان پهلوان براردوی قباجه وارد شد قباجه دوچار هزیمت گردید بیکی از قلاع پناهنده گشت و چون درتعقیب‌اوبودند ناچارازقلعه خارج و بحدود مولتان گریخت وبنابامر سلطان جلال‌الدین قباجه مجبورشدکه پسرودختر خودرا بامال فراوان برای عذر خواهی نزد سلطان بفرستد جلال‌الدین پس از این موفقیت قلعه بس راور را محاصره نموده پس ازگـرفتن قلعه عده زیادی از ایل راور را بعلت مقاومت وتیری که بر دست او خورده بود بقتل رسانید .

هنگامی که سلطان‌جلال‌الدین عازم‌مراجعت بود مجدداً قباجه درمقام محاربه برآمد سلطان جلال‌الدین این بارهم باتفاق‌جهان پهلوان درجنگی که درحوالی مولتان نمود بر قباجه وفخرالدین سالار ولاچین ختائی که هردو ازسرداران او بودند غلبه یافت ختائی در این مصاف بقتل رسید ضمناً شهر سدوستان[1] که ازمتصرفات فخرالدین سالاری بود بتصرف سپاه جلال‌الدین درآمد لیکن‌سلطان جلال‌الدین بعلت تسلیم شدن فخرالدین از سر تقصیر وی گذشت مجدداً بحکومت ناحیه ومتصرفات سابقش مأمور نمود وپس‌ازمدت دوسال اقامت درهندوستان وغلبه برعده‌ای ازامراءآن خطه که‌آخرین‌آنان خنیسر نام حاکم ولایت دیول بود ازراه مکران بحدودکرمان وارد شد .

---

۱ ــ درنسخه‌ای سندوستـان ودر بعضی نسخ هندوستان در جامع‌التواریخ سدوسان ونسوی سیبستان نوشته .

سلطان جلال‌الدین در کرمان وفارس واصفهان

غیبت دوساله جلال‌الدین از ایران واقامت او درهندوستان موجب شد که براق حاجب قراختائی ازموقع استفاده نموده وباتحریکاتی که ازجانب خلیفه بغداد برعلیه جلال‌الدین می‌شد براق دست بعملیاتی می‌زد که دور ازطریق اطاعت نسبت بسلطان جلال‌الدین بود ازاینرو سلطان ازمکران عازم حدود کرمان شد همینکه خبر ورود جلال‌الدین بر فسنجان رسید براق عده‌ای ازمعاریف کرمان را باعریضه وخراج دوساله وهدایای فراوان واظهار بندگی نزد سلطان فرستاد استدعای مراجعت سلطان را ازحدود کرمان نمود ودرمقابل تعهد کرد که چهارماه دیگر شخصاً تشرف حاصل نماید در این اثناء سلطان جلال‌الدین بعزم شکار عازم حوالی کرمان شد درشکارگاه متوجه شد که براق ببهانه عارضه درد پا تخلف نموده درشهر مانده است سلطان قاصدی نزد براق فرستاد واورا طلب نمود که چون حضورتو برای مشاوره در امر لشکرکشی به عراق لزوم دارد و بایستی از تجارب مرد ورزیده و مجربی مانند تو استفاده شود بهتر آن است که بمجلس مشاوره درشکارگاه حاضرشوی لیکن بشرحی که گذشت چون براق صاحب اصولا باخاندان خوارزمشاهیان سرصدق وصفائی نداشت علاوه برآنکه حاضر نشد پیغام سختی برای جلال‌الدین فرستاد که خلاصه آن چنین بود: «مناسب آن است که سلطان بسرعت هرچه تمامتر بعراق عزیمت نمایند زیرا قلعه گواشیر متناسب مقام سلطان وحشم وخدم نیست واین ملك ازقدیم الایام بقراختائیان تعلق داشته واین دیار را من بضرب شمشیر بدست آورده‌ام وازمن لایقتر ومشفقتر برای این کار کسی دیگر نیست چه بنده قدیمم که موی درخدمت سلطان سپید کرده‌ام.» بعدازاین جواب بااینکه براق حاجب دختر خودرا بحباله نکاح سلطان جلال‌الدین درآورده بود دیگر مجال توقف برای سلطان نبود ازکرمان ناچار براه شیراز رفت [1].

جلال‌الدین ازکرمان عازم فارس وشیراز شد وقبلا رسولی نزد اتابك سعد که ازاتابکان مهم فارس بود فرستاد وخبر ورود خود را اعلام داشت اتابك فرزند خویش سلغرشاه را

۱ــ بااین حساب بایستی جلال‌الدین دوبار متوجه کرمان شده باشد یکی در ۶۲۱ ویکی در ۶۲۳ و هردوی این قبل از قتل غیاث‌الدین باید باشد: (در نگارستان قزوینی ورود اول جلال‌الدین مثل سایر تواریخ در ۶۲۱ ذکر شده نسخه خطی کتابخانه دهخدا) ابن‌اثیر گوید: «دراین سال (۶۲۳) درجمادی الاخر خبر رسید که بلاق (کذا) حاجب نایب جلال‌الدین درکرمان

بقیه پاورقی درصفحه بعد

با پانصد سوار برای تجلیل و استقبال بخدمت سلطان جلال الدین فرستاد و عذر وتقصیر خودرا از اینکه شخصاً باستقبال نیامده است (بدین مضمون که تعهد نموده‌ام درتمام مدت عمر هیچکس را استقبال نکنم) خواست ومورد قبول واقع شد جلال‌الدین پس از ازدواج بادختر اتابك سعد وابراز محبت وافر به‌سلغرشاه وقبول تحف وهدایای فراوانی که ازجانب اتابك بیشکش شده بود ازراه فسا عازم اصفهان گشت[1].

اتابك علاء الدوله فرزند اتابك سام حاکم ناحیه میبد که ازخاندان آل بویه بود در محل تخت سرخ با مال فراوان که لایق تقدیم سلطان باشد بخدمت رسید و از جهةاینکه اتابك بسیار معمر بود سلطان او را پدر خوانده و در پهلوی خود نشاند وازاین رواتابك را بلقب آقاخان ملقب ساخت.

این اتابك همواره باپانصد سوارهمراه جلال‌الدین‌بود تاآنکه ازطرف سلطان بامارت شهر اصفهان برگزیده شد وپس از شصت وسه سال اتابکی در ناحیه میبد و یزد ومدتی حکومت دراصفهان درسال ٦٢٤ درسن هشتاد وچهار سالگی بقتل رسید.

درهمین مسافرت جلال‌الدین باصفهان است که قاضی رکن‌الدین مسعود بن صاعد از

بقیه پاورقی صفحه قبل

طغیان نموده و بعلت دور بودن جلال‌الدین از این ناحیه بر شهرها تسلط یافته است جلال‌الدین بعد ازشنیدن این خبر (هنگامیکه می‌خواست بطرف اخلاط رود) ازعزیمت خود منصرف ومتوجه کرمان شد وضمناً دربین راه فرمان خلع بلاق را از حکومت کرمان نیزصادرکرد وبدست رسولی دادکه درکرمان اگراوضاع را مناسب یافت اورا برکنارکند اما بلاق متوجه جریان شد وفوراً بقلعه رفت ودروازه ها را مستحکم کرد و یارانش را درقلاع جا داد وسپس نامه‌ای بجلال‌الدین نوشت ودرآن توضیح دادکه من بنده فرمانروایم خبرحرکت تورا باین طرف شنیدم و بدینجهه شهر را تخلیه‌کردم - اکنون ملك ازآن تست . . . وقتیکه رسول نزد جلال‌الدین‌آمد دانست که نمی‌تواند قلاع را ازجنگ اوخارج کند فیمابین نامه و رسل رد وبدل شد وجلال‌الدین دراصفهان بودکه نامه‌ای رسیدکه خلاط و تفلیس خالی ومستعدتسخیر بدینجهت ازکرمان انصراف حاصل کرد. (الکامل. ج ١٢. ص٨٨.)

«جلال‌الدین درتفلیس» شنیدکه براق در کرمان مخالفت میکند. در هفده روز ازتفلیس بکرمان آمد براق حاجب بخدمت پیش او رفت سلطان جلال‌الدین براق حاجب را بکشت (؟) (ظاهراً بشکست (؟) ازکرمان باخلاط رفت ؟! (ص٥٠١ چاپ عکسی تاریخ گزیده).

نقل ازتاریخ کرمان سالاریه ص١٤٧-١٤٨

وی استقبال شایانی نمود .

هنگام توقف سلطان جلال‌الدین دراصفهان شایع گشت که غیاث‌الدین برادرش باسی هزار سپاهی وعده‌ای ازامراء ومتنفذین بقصد محاربه باسلطان جلال‌الدین ازری عازم شده است جلال‌الدین بنا بررعایت مصالح و مقتضات اوضاع رسولی نزد مادر وبرادرخود فرستاد آنانرا ازاینکه درچنین موقع سختی که بایستی بااتحاد واتفاق بایکدیگر زندگانی نمایند تا بتوانند ممالك از دست رفته را بدست آرند وبالعکس طریق خصومت می‌پیمایند ملامت و دلالت نمود غیاث‌الدین پس ازاصغاء نظرات خیر خواهانه برادر باخواص خود نزد سلطان جلال‌الدین آمد ومورد استمالت ونوازش قرار گرفت جلال‌الدین پس ازجلب رضایت خاطر برادر ومادر وسایر امراء غیاث‌الدین وانتصاب اغلب آنان بحکومت ولایات سروسامانی باوضاغ اداری ولشگری خود داده وعازم حرکت بسوی بغداد گردید . ۲

۱ــ بوقت‌توجه سطلان غلامی‌ازآن عزالدین سنکماز نام اوقلیج ازاصفهان گریخته برسید اورا بحضرت‌سلطان‌آوردند ترکی‌بود که مصورازعکس‌خود تقدیرتصویراو کرده بود وقاسم صباحت وملاحت حسن اورا بایوسف هم سنك کرده درضمن لطاف آب رخسار بریق‌آتش قرار گرفته‌گوئی شاعر بدین رباعی اورا خواسته است :

آنهاکه بمذهب تناسخ فردند | دی می‌رفتی‌درتو نظرمی کردند
سوگند بجان یکدیگر میخوردند | کین‌یوسف حسن‌است که‌باز آوردند

سلطان قلیچرا برکشید وبخدمت خود نزدیك‌گردانید .

نقل ازتاریخ جهانگشای جوینی فصل چهارم ص ۹۲

داستان عشق بازی جلال‌الدین با این غلام‌که قبل ازسلطان فوت نمود و ندبــه وزاری‌که سلطان برنعش غلام‌کرد ازوقایعی‌است‌که موجب دلتنگی مردم وبلکه شکست جلال‌الدین درمقام سلطنت گردید

۲ ــ منشی ومدیرملك نورالدین منشی بود (مقصود نورالدین محمد منشی زیدری مولف کتاب نفثة‌المصدور در تاریخ شرح حال جلال‌الدین است .) و این نورالــدین پیوسته بشرب و انهماك مشغول بودکمال‌الدین اسمعیل اصفهانی شاعر باجمعی ازائمه اصفهان بامدادی بخدمت او شدند هنوز ازخواب مستی برنخاسته بود این رباعی را بنوشت ودرفرستاد و ایشان بازگشتند :

فضل تو واین‌باده پرستی باهم | مانند بلندیست و پستی با هم
حال تو بچشم خوب‌رویان ماند | کانجاست‌همیشه نورومستی‌باهم

بقیه پاورقی درصفحه بعد

حرکت سلطان جلال‌الدین بجانب بغداد

سلطان جلال‌الدین در اوایل سال ۶۲۱ عازم ناحیه تستر (شوش وشوشتر کنونی) خوزستان گردید بخیال آنکه زمستان را در این نواحی قشلاقی بگذراند وازطریق احتیاط ایلچی پهلوان را بادوهزارنفر بعنوان‌مقدمة‌الجیش بجلو روانه ساخت درضمن عبورعده‌ای ازامرای طوایف لر از جمله سلیمانشاه بخدمت سلطان رسیده خواهر خودرا بعقد سلطان درآورد وپس ازاظهار اطاعت وانقیاد هریك بحدود متصرفات خود مراجعت نمودند.

جلال‌الدین پس‌ازیك ماه توقف درحدود خوزستان وتقویت امور سپاهی و لشگری عازم بغداد شد.

جلال‌الدین برای اینکه بتواند از ناصرالدین خلیفه بغداد برای مقابله بامغولان مددومساعدتی گیرد قبلا رسولی نزد خلیفه فرستاد و در این زمینه تقاضای کومك کرد لیکن خلیفه مغرض بنا بسوابق دشمنی که باجد و پدر سلطان جلال‌الدین داشت وهمواره درصدد ایذاء و کشتن جلال‌الدین بود علاوه برآنکه جواب موافقی نداد یکی از ممالیك وامراء خود را بنام جلال‌الدین قشتیمور را با بیست هزار نفر مأمور ساخت که سلطان را ازحدود بغداد برانند.

از طرفی خلیفه برای اینکه بیکباره کار جلال‌الدین را بسازد مظفرالدین کوکبوری صاحب اربل و موصل را نیز باتفاق ده هزار سپاهی دیگر مأمور نمود که با قشتیمور متفقاً برجلال‌الدین تاخته وسراورا به نزد خلیفه‌آورند سلطان جلال‌الدین پس‌ازتصرف شوشتر وبصره وغلبه برامیرمظفرالدین که ازحکام مطیع خلیفه بود برای قشتیمور که خودرا آماده مقابله مینمود پیامی فرستاد که خلاصه‌آن چنین بود:

«مقصودازآمدن مابدین جانب پناه است بخلیفه که خصمان قوی سر برآورده‌اند وهیچ لشگر را طاقت مقاومت ایشان نه اگر از خلیفه مددی یابم دفع آن مستولیان کار من است

بقیه پا ورقی صحفه قبل

ونورالدین منشی راست درحق سلطان قصیدهٔ که مطلع آن این است:

بیا جاناکه شد عالم دگر باره خوش وخرم
بفر خسرو اعظم الغ[1] سلطان جلال‌الدین

تاریخ جهانگشاهی جوینی ص ۹۲

۱ ـ الغ درترکی بمعنی بزرگ است: مولوی گوید:

کافر و ترسا یهود و گبر ومغ　　جمله راروسوی‌آن سلطان الغ

قوشتیمور بدان سخن التفات نکرد .

جامع التواریخ جلد اول ص۳۹۳ چاپ اقبال تهران .

قشتیمور بدون اینکه تأمل نماید نیروی کوکبوری بدو ملحق شود درمقام مقابله با جلال الدین جلال الدین درآمد ناچارشد باقلت نفرات که بنا بنوشته مورخین همراهان او بیش ازعشر لشکر قشتیمور نبودند باعده معدودی برآنان حمله نمود وپس ازآنکه قوای قشتیمور را بکمینگاه کشید برسرشان تاخته قشتیمور کشته شد ونیروی او باحالت فرار بسوی بغداد مراجعت نمودند این فتح موجب شدکه لشگریان جلال الدین بآزار و اذیت وقتل وغارت مردم و آبادیها پردازند و قبل از اینکه بخلیفه دست یابند ساکنین آنحدود را رنجانیدند دراین موقع جلال الدین درحوالی بغداد بود ومی‌توانست بایك حمله دستگاه خلافت را برچیند لیکن مسیرراه خودراتغییر داده بسمت دقوق رفت دراین شهرمطلع شدکه مظفرالدین کوکبوری قصد حمله ناگهانی‌را دارد جلال الدین پیشدستی نموده بغتةً برمظفرالدین تاخته او را دستگیر نمود پس‌از دستگیری چون مظفرالدین ازطریق اطاعت واستغفار برآمد و تعهد نمودکه درآینده جبران گذشته را نماید مورد عفوقرارگرفت وقرارشدکه کماکان در متصرفات خود باقی ماند .

جلال الدین درآذربایجان سال ۶۲۲ هجری

قبل از اینکه جلال الدین از مراغه عازم تبریز شود در مراغه اطلاع یافت یغان طایسی شوهر خواهر او بتحریك خلیفه و اتابك اوزبك پسر اتابك محمد جهان که حکومت تبریز را در دست داشت پس از قتل و غارت در آذربایجان همدان را بتصرف آورده وآن‌ولایت‌را مرکزحکومت‌خود ساخته‌است ازاینروجلال الدین‌بدون فوت‌وقت بسوی همدان شتافته چون یغان تاب مقاومت نداشت از درعذر خواهی در آمد سلطان جلال الدین اورا بشفاعت خراهرخود بخشید مشروط براینکه ازآن ببعد درجزء همراهان سلطان باشد سپس عازم تبریز شد اتابك ازبك که مردی عیاش و عاری ازتدبیر و سیاست بود بدون‌آنکه مقاومتی ازخود نشان‌دهد بقلعهٔ النجق گریخت اداره‌آذربایجان را بزوجه خوددخترطغرل سوم‌آخرین پادشاه سلجوقی عراق واگذاشت پس‌ازاینکه تبریز درمحاصره واقع شد زوجه اتابك‌که دل خوشی هم ازشوهر خود نداشت بامشورت بزرگان وامراء مصلحت دیدندکه دست ازمقابله برداشته وتسلیم شوند بدین ترتیب بااینکه جلال الدین خاطره بسیار تلخی از مردم تبریز برای‌کشت وکشتار لشکریان خوارزمی و اطاعت آنان از مغولان داشت در ۱۷ رجب سال ۶۲۲ وارد تبریز شده و بنا بتقاضای ملکه ومردم ازهرگونه تعرض وقتل و

کشتاری مضایقه نمود وسپس زوجه اتابك را باعده‌ای بخوی فرستاد [1] وازآنجا منتقل به نخجوان نمود ودر نخجوان بشرحی که ذیلاخواهیم نگاشت بنا بتمایل قلبی ملکه وفتاوی ائمه جماعات مالك ملکه گردید وبعقد خود درآورد [2] در خلال مدتی که سلطان در آذربایجان مقیم بود تا توانست بنا بتشویق ملکه درجلب رضایت مسلمین و ساختمان ابنیه وانجام امور خیریه همت نمود بعداً بشرحی که خواهیم دید برای سرکوبی کفار گرجی که دوبار بحدود شروان وآذربایجان حمله نموده بودند عازم شد .

---

۱ ـ بعداز دوروز ملکه امراء واعیان کبراء شهر را بخواند وگفت سلطانی بزرگ است که بظاهر شهر نزول کردست واتابك را قوت ازعاج واطراد اونه واگر بااومهادنه ومصالحه نرود وشهر بغلبه مشخص کند همان کند که پدرش در شهر سمرقند کرد اگر صلاح باشد قضاة ومعارف را نزدیك او فرستیم وبااومیثاقی کنیم که حرم اتابکی و متصلان اورا تعرضی نرساند وتعلقی نکند تاهر کجا خواهند بروند و شهر بدو تسلیم کنیم انچ رای من اقتضا نمود این انچ شمارا که ارکان اتابك اید مصلحت می نماید هم بازباید گفت تمامت متفق الکلمه گفتند رای ملکه رایی ملکانه است است واندیشه عاقلانه قاضی القضاة عزالدین قزوینی راکه ازاعیان افاضل وعلمای عصر بود با جمعی حجاب نزدیك سلطان فرستادند والتماس عفو واغضاء کردند بقراری که بملکه ومتعلقان اتابکی تعرضی نرساند تاهرکجاخواهند بروند سلطان اجازت داد .... تاچنانك خواهند بروند... وملکه برخوی خود عزم خوی کرد وسلطان درسنه اثنتین وعشرین وستمایه در شهر آمد بکامرانی وسلطان روزی چند درآنجا مقام فرمود وبعد ازآن بنخجوان آمد وبفتاوی ائمه بر ملکه مالك شد وراه گذر اتابك سالك ودرآن وقت اتابك درقلعه النجه بود چون خبروصول سلطان بنخجوان بشنید دانست که اندیشه چه باشد در داند رون که بی‌درمان بود باعلت بیرون متظاهر شد وهم در آن روز ازغم وغصه جان تسلیم کرد :

جان‌عزم رحیل کرد گفتم بمرو　　　　گفتا چه کنم خانه فرو می‌آید

بااختصار نقل ازجهانگشای جوینی فصل خوارزمشاهیان ص ۹۴ـ۹۵

۲ ـ سلطان جلال‌الدین در شهور سنه ۶۲۲ درظاهر تبریز نزول اجلال فرموده بمحاصره مشغول گشت ودرآن اوان ملکه روزی ببارو برآمده چشمش برسلطان جلال‌الدین افتاد وسلطان عشقش درشهرستان دل وجان جای داده بامید ازدواج خوارزمشاه دعوی کرد که شوهر مرا طلاق داد وقاضی قوام‌الدین بغدادی چون میدانست که آن دعوی بیمعنی است التفات بسخن ملکه نکرده اما یکی از اهل دیانت که موسوم بعزالدین قزوینی بود گفت اگر ملکه منصب قضاء تبریز را بمن ارزانی دارد مواصلت را بهم‌رسانیم وملکه علی‌الفور منشور قضا آذربایجان بنام عزالدین قلمی کرده بواسطه آن عزیزعقد مناکحت میان سلطان وملکه انعقاد یافت وسلطان ازظاهر تبریز بحجله

بقیه پاورقی درصفحه بعد

جلال‌الدین درگرجستان ومراجعت اوبعراق

بعد ازبرچیده شدن‌حکومت اتابکان درآذربایجان وتسلیم شدن شهر وملکه بسلطان جلال‌الدین گرجیان که دوبار درحدود شروان وتبریز ازمسلمین دوچار شکست شده بودند برای انتقام‌جوئی وتصرف نقاطی از آذربایجان در صدد برآمدند که‌آذربایجان را متصرف شده سپس بغداد را مسخر ساخته مساجد و مدارس اسلامی را تبدیل به‌کلیسا و کنشت و بجای مدرسین وپیشوایان اسلامی از وجودکشیشان و جاثلیق استفاده نموده حق را باطل کنند درچنین موقعی بااینکه تعداد نفرات ناچیز و معدود جلال‌الدین بهیچوجه قابل قیاس باهفتاد هزار نفر سپاهی گرجستان نبود لیکن سلطان تصمیم گرفت تاقبل ازحرکت این اردوی عظیم شبیخونی بآنان بزند .

جلال‌الدین برای اینکه استمدادی ازسلطان علاءالدین کیقباد سلجوقی پادشاه روم دراین‌مقابله باکفار نماید قاضی‌مجیرالدین خوارزمی را نزد وی مأمور ساخت و چنانکه خواهیم دید علاوه بر اینکه علاءالدین جانب سلطان را رعایت ننمود بعداً دست بمخالفت وجنك باجلال‌الدین هم زد .

شبیخون جلال‌الدین درمحل دره‌گرنی (جنوب دریاچه‌گوگجه) برگرجیان وارد شد سرکرده لشگریان گرجی دونفر بنام شلوه وایوانی نام بودند که دراین شبیخون هردو نفرآنان اسیر ونزد جلال‌الدین‌آورده شدند دراین برخورد تلفاتی‌فراوان بگرجیان وارد وتا اندازه‌ای از تکبر و نخوت‌آنان‌کاسته شد چنانکه پس ازحضور شلوه جلال‌الدین او را که مردی تنومند وصاحب داعیه شمشیر زنی بود مخاطب ساخته‌گفت : کجاست صولت توکه گفته بودی صاحب ذوالفقار کجاست تازخم شمشیر آبدار به بیند شلوه‌گفت این کار دولت سلطان کرد بهرترتیب‌شلوه وایوانی‌وسایرامراء گرجی، پس‌ازتشرف بدیانت‌اسلام متعهد شدند که درخدمت جلال‌الدین صادقانه خدمت نموده ودرطریق فتح گرجستان مدد و راهنمائی نمایند لیکن ازآنجاکه تعهدآنان برخلاف مبانی قلبی بود طولی نکشید که خیانت نموده وبسزای‌آن رسیدند .

جلال‌الدین پس ازمراجعت به تبریز برای بار دیگر عازم‌گرجستان وحدود تفلیس شد دراین مسافرت شلوه را بسمت معاون خود انتخاب نموده و نواحی مرند و سلماس وارومیه واشنویه راباوواگذاشت درمقابل‌شلوه تقبل وتعهد کردکه درراه موفقیت جلال‌الدین

بقیه پاورقی صفحه قبل

ملکه خرامید وچون این خبر بگوش اتابك رسید ازغایت اندوه درساعت بمرد .

نقل ازتاریخ‌خطی حبیب‌السیر خطی که‌درتاریخ ۱۰۳۹ هجری تحریرشده

ومسلمانان خون خودرا بریزد جلال‌الدین چون متوجه شد که شلوه و ایوانی قصد خیانت دارند لذادرمجلس مشورتی که تشکیل شده بودشخصاً برخاسته باضربات شمشیر شلوه‌را بدو نیم کرد وفرمان‌داد تاسایر آن‌جماعت‌را تنبیه وسیاست نمودند وبدون فوت وقت جلال‌الدین برای بار دوم حملات خودرا آغاز کرد بدواً شهر توون (در نزدیکی ایروان) را تسخیر نموده وباده هزارسپاهی که همراه داشت مدت دوروز درحدود دشت لوری‌شب وروز بجنك سختی ادامه داد پس‌ازکشتار زیادی از اهالی لوری وقلعه علیاباد متوجه شدکه این مرتبه گرجیان بالشگری درحدود پانصد هزار نفر عازم مقابله بااو شده‌اند .

در این ایام سلطنت گرجستان بازنی بود بنام قیزملك [1] که بداشتن ذخائر وثروت بیشمار شهرت داشت وبا اینکه جلال‌الدین رسولی بنام ملك طشت دار را برای مصالحه نزد وی فرستاد لیکن غروروتکبر بیجا مانع شدکه ملکه گرجستان حاضر بصلح وصفاشود ازاین روچون جلال‌الدین چاره را ناچار دیدباچنان رشادت وشجاعتی وارد معرکه جنك وستیزشدکه گرجیان اضطراراً فراررا برقرارترجیح دادند وبیشترآنان‌ازترس جلال‌الدین خود را بآب انداخته غرق ساختند وبرای آنکه خزائن وذخائر ملکه بدست سپاه مسلمان نیافتد تمامی‌آنرا در دریا ریختند وبعداً طلب امان کردند دراین هنگام سلطان جلال‌الدین ولشکر او بحدود ابخاز رسیده بودند .

بهرحال شهر تفلیس در هشتم ربیع‌الاول سال ۶۲۳ هجری تسلیم شد و معروف است لشگریان فاتح چنان قتل و غارتی در حدود تفلیس و سایر شهرهای گرجستان نمودند که لشگریان مغول بپای آنان نمیرسیدند و باستثنای مسلمین کلیه مردم عیسوی آنحدود را اززن و مرد وصغیر وکبیر از دم شمشیر گذراندندکلیه‌کلیساها و صوامع عیسوی را منهدم و بجای‌آنان مساجد برپاساختند وبنابامر سلطان جلال‌الدین ازکلیه مناره های مساجد در ساعات متوالی موذنین شروع باذان گفتن‌کردند ازاین جهات فتح گرجستان را مسلمین آن زمان که بدشمنی‌وخصومت باگرجیان‌معروف بودندازبزرگترین موفقیتهای خودشمردند ومجالس‌جشن وسرور وشادی فراوانی برپاساختند .

دراین‌خلال خبررسیدکه برای چندمین بار براق حاجب درکرمان علم طغیان وحق ناشناسی‌برداشته وازگرفتاری ودور ماندن جلال‌الدین ازایران استفاده نموده بابرقراری روابط دوستانه بامخالفین جلال‌الدین مانند خلیفه ولشگریان مغول نقشه‌ئی راطرح ساخته که برسلطان غلبه‌یافته وبرای همیشه مستقل وبدون هراس‌حکومت نماید جلال‌الدین بااینکه عازم ارمنستان وفتح قلعه اخلاط بود معذالك وزیرخویش شرف‌الملك را در تفلیس گذاشت وباسیصد سوار بسوی ایران وکرمان حرکت نمود همینکه خبر ورود سلطان به براق رسید

مانند دفعات گذشته درمقام عذرخواهی برآمده باتقدیم هدایاوتعهد انجام خدمات بشماری جان خود را بسلامت از معرکه بیرون برد سپس سلطان عـازم اصفهان شد درمدت توقف اصفهان بزرگان عراق وسایر نقاط ایران بخدمت اورسیدند و در مقام تجلیل ازفتوحات سلطان برآمده وهریك به ترتیبی بعرض تبریك قیام کردند [1].

درمدت توقف جلال‌الدین دراصفهان اخبار وحشتناکی ازتفلیس وآذربایجان وممالك شام ومصر والجزیره باورسید ناچارشدکه بدون توقف زیاد درآن حدود بشرحی که خواهیم دید اقدام نماید:

مختصرآن اخبار چنین بودکه اهالی گرجستان شروع بگـرفتن انتقام از سپاهیان مسلمین نموده و در صدد حمله و تصرف متصرفات گـذشته خود بر آمده‌اند بهمین جهت یلدوزچی وزیر که ازطرف سلطان جلال‌الدین مأمورضبط تفلیس شده‌بود اضطراراً به تبریز آمد همچنین در نتیجه اقدامات جابرانه شرف‌الملك وزیر درگرجستان وتعدیات فراوان اوبمردم آنحدود گرجیان‌مصمم شده‌بودندکه سپاهیان ومأمورین سلطان راقلع وقمع نموده‌و بهلاکت رسانند.

ازطرفی‌ملك‌الاشرف ایوبی(۶۱۵-۶۳۵) والی‌شام براثرحملات سپاهیان‌جلال‌الدین بحدود اخلاط وارزنةالروم وشام حاجب حسام‌الدین علی موصلی را مأمـور نمودکه جلو حمله شرف‌الملك وزیر ونفرات اورا بگیرد دراین مقابله زیان فراوانی بافراد شرف‌الملك

۱ـ کمال‌الدین اسمعیل اصفهانی در این سفرقصیده مطولی بعنوان عرض خیر مقدم و تهنیت سروده و بوسیله نورالدین محمد زیدری بحضور سلطان تقدیم داشت اینك چند بیت از آن قصیده:

بسیط روی زمین‌گشت بازآبادان — بیمن سایه چتر خدایگان جهان
جلال دینی‌ودین‌مینکبرنی آنشاهی — که ایزدش‌بسزا کردبرجهان‌سلطان
براق‌عزم توگامی که برگرفت‌زهند — نهاد گام دگر بـر اقاصی اران
که بودجزتوزشاهان‌روزگارکه‌داد — قضیم اسب زتفلیس وآب از عمان
نخست اینکه‌همه‌اهل عقل متفقند — که بیوجود توگیتی نباشدآبادان
زباغ سلطت این نهال سر بکشید — که‌برك‌اوهمه‌عدل‌است‌وباراواحسان
تو دارمنبراسلام بسته‌ی ز صلیب — تو برگرفتی ناقوس رازجای اذان
حجاب ظلم توبرداشتی‌زچهـره عدل — نقاب‌کفر توبگشادی ازرخ ایمان
زبازوی توقوی‌گشت بازوی اسلام — که از مصادم‌کفارگشته بد ویران

نقل ازمقدمه نفثةالمصدور بقلم هدایت ص۱۶
چاپ تهران ۱۳۰۷

وارد شد .

شرف‌الملك چون تاب مقاومت درمقابل مخالفین رانداشت بوسیله فرستادن قاصدی اوضاع را باطلاع سلطان رسانید جلال‌الدین ناچارشدکه باکمال سرعت از عراق درسال ۶۲۳ خود را بتفلیس رساند وقصد داشت دراین سفر براخلاط وحاجب حسام غلبه نموده و انتقام عملیات حاجب را در غیاث خود وتاخت وتاز اورا بحدود آذربایجان و نخجوان بگیرد لیکن دفاع دلاورانه مردم قارص و اخلاط وخیانت چند نفر از سپاهیان خوارزمی سبب گردیدکه تصمیم سلطان عملی نشد بناچار دست ازتصرف اخلاط کشیده برای سرکوبی بقیه مخالفین وتیره‌ای ازترکمانان ایوائی‌که در اشنویه وارومیه و خوی دست بتجاوزاتی زده بودند عازم‌آذ بایجان شد .

جلال‌الدین برای سرکوبی گرجیان مجدداً درسال ۶۲۴ عازم تفلیس‌شد تاباکسانیکه شهر را سوزانیده وعده‌ئی ازلشکریان اورا در آن شهرکشته‌اند تلافی نماید لیکن بدون نتیجه عازم حدودالموت شده پس ازتاخت وتاز براسماعیلیان‌آنحدود بدامغان برگشت و آماده‌گرفتن انتقام اززوجه خود (همسر سابق اتابك‌آذربایجان‌که بعلت عدم رضایت از سلطان باحاجب علی همدست شده وبنابدعوت ملکه حاجب توانسته بود بآذربایجان‌آمده و حدود نخجوان را متصرف‌گردد .) و حاجب علی بودکه خبر رسید لشگریان مغول بقصد تصرف ایران غربی درحدود دامغان وری اردو زده‌اند .

صف‌آرائی جلال‌الدین بامغول دراصفهان ۶۲۴ هجری

فرماندهی اردوی مغولان درناحیه عراق ودامغان وری دراین ماموریت با نایماس و تاینال مغولی بود این اردو چون مطلع شدندکه جلال‌الدین اصفهان را مرکزجمع سپاهی وتمشیت لشگریان‌خودقرارداده‌ازاینرومغولان بانهایت شتاب تا حدود قریه‌معروف سین در حوالی اصفهان پیشروی نمودند .

در اصفهان عده زیادی از امراء و در حدود صد هزار سوار و غیاث‌الدین و یکی ازسردارانش بنام ایلچی‌پهلوان برگرد جلال‌الدین جمع شدندتادراین مقابله‌که سرنوشت خوارزمشاهیان بدو بسته بودشرکت نمایند لیکن قبل‌ازاینکه جنك شروع شود غیاث‌الدین باتفاق‌ایلچی‌پهلوان‌وگروهی‌ازاطرافیان‌دست بخیانت‌بردند بدین‌ترتیب که‌جانب‌جلال‌الدین را رها نموده عازم لرستان شدند با اینکه این خیانت در روحیه جلال الدین فوق‌العاده

اثر کرد لیکن بدون تأمل وارد کار زار بامغولان شد دراین پیکار سخت وخونین تامدتی دراثراختلالی که درموضع میدان محاربه بروزکرد. بود غالب ومغلوب معلوم نبود تا اینکه جلال‌الدین توانست بادلاوری و رشادت خاص جان خود را از مهلکه جنك نجات داده و بطرف لرستان عازم شد .

درهمین جنك است که اتابك رکن‌الدین‌ابوالفتح و علاءالدوله که هردوازهمراهان جلال‌الدین بودند بمرحله شهادت‌رسیدند وازطرفی شایع کردند که علم جلال‌الدین واسب اودرمیدان جنك سرنگون وناپدید شده وجلال‌الدین‌هم بدست سپاهیان مغول شهید گردیده است .

جلال‌الدین ازلرستان باصفهان‌آمد ورود اوباصفهان باعث دلگرمی مردم وخشنودی سپاهیان متفرق اوشد ازکلیه اطراف وجوانب نفرات وجنگجویان بسلطان روی آوردند و استقبال شایانی ازمقدم جلال‌الدین درحین ورودش باصفهان نمودند .

سلطان جلال‌الدین دراین ایام اکثر از سرداران وامراء راکه درحین جنك فرار اختیار نموده وازاجراء اوامر سرپیچی نموده بودند تنبیه وتکدیرنمود معروف است که بر سرعده‌ای ازآنان چادرنموده دستور داد که درمحلات شهربگردانند وبرخی ازامناء دیگر راکه راه دوستی واطاعت اختیارکرده ودر میدان جنك دلاوری نشان داده بودند بمقام امارت رسانیده وبلقب خانی ملقبشان ساخت وبهرکدام خلعت و منصبی اعطاء نمود .

غیاث‌الدین پس‌ازفرار مدتی درحدودلرستان وخوزستان گذرانید بعداً بالموت رفته پناهنده شد لیکن بشرحی‌که سابقاً گذشت ازالموت بکرمان عزیمت نمود درکرمان بدست براق حاجب خود ومادرش بقتل رسیدند ودرنتیجه طمع خیانت به برادر را فرزند ومادر چشیدند .

لشگرکشی سوم جلال‌الدین بگرجستان ۶۲۵ هجری

چون خبر فتوحات جلال‌الدین وغلبه اوبرلشگریان مغول انتشار یافت سلاطین شام و روم وارمنستان باگرجیان وقبائل‌آلان ولزگی‌وترکان قبحاقی وابخاز دست اتحاد واتفاق بیکدیگر داده متعهد ومتکفل شدندکه باتشکیل سپاه واحدی در برابر سلطان جلال‌الدین مقابله نمایند .

جلال‌الدین همینکه براین اتحاد عظیم اطلاع یافت ازاصفهان عازم حدود گرجستان

شده درناحیه مندور فرودآمد دراین مکان کلیه سران سپاهی وامـراء همراه خود را جمع نموده برای اتخاذ روش واخذتصمیم دراین محاربه بمشورت پرداخت معروف است که درهنگام شوریلدرجی وزیر پیشنهادسخیفی نمود موجب عصبانیت جلال الدین شد ودرهمان مجلس دوات وزارت را برسروزیر زدچون ازاین مجلس فایده‌ای حاصل نشدو خبر آماده گی لشکریان متحد بجنك بسلطان جلال الدین رسید سلطان ناچارشد که باهمان عده قوای حاضر که از لحاظ تعدادوسازوبرگ قابل مقایسه بانیروی دشمن نبود درصف محاربه برآید ضمناً برای اینکه ازاستعداد سپاهیان مخالف مطلع شود شخصاً درمحل مرتفعی ازاردوی آنان بازدید نموددرضمن بازدیدو مشاهده نفرات اردوملاحظه کرد که‌عده زیادی‌ازترکان قبحاقی درحدود بیست هزار نفر درجزء لشگریان گرجی جمع آمده‌اند بلافاصله جلال الدین یکی از خواص خود را بامقداری نان ونمك نزدایشان فرستاد وپیغام دادکه مراباشما حق نمك خوارگی است وبیاد دارید که پدرم سلطان محمد در زمان حیات خود قصد داشت که پدران شما را که درآن زمان مقید و زندانی بودند بهلاك رساند و وساطت من موجب آزادی آنـان گشت اینك موقع آن است که ذمه خود را دربرابرآن خدمت اداء نمائید قوم قبحاق پس‌ازشنیدن این پیام شرمنده گشته ازمیدان‌محاربه خارج‌شدند . خروخ این اقوام شجاع موجب تقویت لشکریان خوارزم وسلطان گردید .

بعدازاین موفقیت جلال الدین رسولی نزد ایوائی فرمانده گرجیان فرستاد وپیامی بدین مضمون ارسال داشت : [1]

«که شماامروز ازدوررسیده‌اید واسبان کوفته باشند ومردان خسته امـروز هم برین نمط بایستیم جوانان جنگجوی ازهرجانب یك یك درمیدان آیندو برسبیل مجادله ومطارده دستی برهم اندازند تاماامروز نظاره کنیم وکارفرداکناره . »

ایوائی باپیشنهاد جلال الدین موافقت نمود دستور داد یکی‌ازدلیران تنومند بمیدان آمدسلطان جلال الدین‌شخصاً باآن دلیردست وپنجه‌ئی نرم کردچیزی نکشید که‌آن فرستاده بخون‌خودغلطید بعد ازاوسه پسر ازآن‌دلیرمقتول جداجدا بمیدان‌آمده هرسه دوچارعاقبت پدرشدند درمرحله چهارم‌که بادلاوردیگری دست بگریبان شد نزدیك بودکه جلال الدین دوچار زخم شود وبایك حرکت سریع خود را ازمحل هلاکت نجات داده و سالم وکامل ازمیدان‌جنگ تن به‌تن‌خارج شده‌این‌اقدام تهورانه جلال الدین‌بزرگترین چشم زخمی بود که قبل ازمحاربه برروحیه سپاهیان دشمن وارد شد اثرات همین شجاعت ورشادت است که مدتها نقل مجالس و محافل گرجیان شده بود تاآنجاکه جلال الدین را مظهر شجاعت ومردانگی نامیدند .

---

۱ ـ نقل ازتاریخ جهانگشای جوینی ص۱۰۳

جلال‌الدین پس‌ازاین مقدمات بیکباره برسرمهاجمین تاخت وتاآنجاکه میتوانست انتقام عملیات سابق را ازگرجیان و متحدین‌آنان گرفت و غنائمی فراوان بدست‌آورد .

این فتح ازنظر معنوی برای سلطان جلال‌الدین ولشگریان مسلمان اوبسیار ارزنده ومهم بود زیرا در عالم‌آن‌روزی نتیجه این جنك را بغلبه عالم اسلام برکفار تعبیر وتفسیر میکردند بدیهی‌است مسلمین بعدازاین فتح بسیار مسرور وشاد شدند وتامدتی درکلیه ممالك اسلامی (باستثنای بغداد مرکزخلافت که صفائی باجلال‌الدین‌نداشتند .) مجالس جشن و سرور برپاکردند و مدایح فراوانی در تجلیل وتوصیف سلطان جلال‌الدین سروده شد [1]

جلال‌الدین‌پس‌ازاین‌توفیق‌برای‌گوشمالی‌مخالفین خودعازم‌تصرف‌ارمنستان‌واخلاط گردید.

اخلاط وفتح آن ۶۲۷

جلال‌الدین قبل ازتهیه وسایل برای حمله باخلاط با وجودگرفتاریهای فراوانی‌که برای اوپیش‌آمده بود(بالاخص موضوع اداره گرجستان وبی‌سروسامانی‌آذربایجان واخبار متواتر ازهجوم مغولان در عراق وتبریز واقدامات جاه طلبانه شرف‌الملك وزیرکه باعث رنجش مردم‌آذربایجان شده بود وهمچنین تبانی زوجه جلال‌الدین در تبریز باحاجب علی وتشویق حاجب بتصرف‌آن‌نواحی) معذالملك درفاصله فتح گرجستان وحمله باخلاط توانست قسمتی از ناحیه ایروان وشهر گنجه و اطراف رودخانه ارس را مسخرسازد وسپس برای تصرف اخلاط اقدام نماید .

جلال‌الدین‌برای اینکه بتواند تصمیم خود رادرمورد تسخیر اخلاط بدون خونریزی انجام دهد قبل ازهرگونه اقدام سپاهی متوسل بفرستادن رسولانی نزد حاکم اخلاط‌که در این موقع عزالدین ایبك‌بودنمود لیکن مردم اخلاط‌بعلت تحریك مخالفین سلطان‌وغرور فراوان وثروت سرشاری‌که داشتند بهیچوجه حاضر بتسلیم نشدند وباالعکس‌برای مقابله شروع بفراهم‌کردن تجهیزات نظامی و استحکام قلاع وبستن‌دروازه‌ها برآمدنددراین‌مدت از طرف خلیفه بغداد که دراین‌زمان المستنصربالله بود و سلاطین دیگر روم وشام عده‌ای بمنظور شفاعت و وساطت نزد جلال‌الدین‌آمدند تا بهرترتیب که ممکن است ویرا ازتصرف

---

۱ - یکی ازشعراءگفته است :

ایشاه جهان جمله بکام توشود — گردون ستیهنده غلام توم شود

صبراست مراکه سکه عالمیان — بس دیرنباشدکه بنام تو شود

اخلاط منصرف سازند .

ازطرفی چون جلال‌الدین مصمم بودکه اخلاط را فتح نماید لذا پس ازمدت ده ماه توقف درآنحدود ومأیوس شدن ازتسلیم اهالی دست باقدام قطعی زد وپس ازسه شبانه روز جنك مهیب وبکار بردن‌منجنیق ومشعلهای نفتی وسوزاندن باروی شهر اخلاط سقوط نمود بدیهی است قحط وغلاء و نداشتن‌آب درامر تسلیم اخلاط بی اثر نبود بطوریکه مورخین ضبط نموده‌اند چون جلال الدین در طی مدت توقف در آن نواحی صدمات زیاد دیده بود کینه عجیبی نسبت باهالی این شهرداشت دستورداد که مدت بیست وچهار ساعت تمام قشون اوبقتل عام مردم پرداختند ودراین کشتار بی‌رحمانه دست کمی ازجلادان مغولی نداشت .

جلال‌الدین‌درتاریخ ۲۸ جمادی الاخری سال ۶۲۷ وارد اخلاط شده ودرمنزل ملك اشرف نزول نمود عزالدین‌آیبك حکمران گرجستان باتفاق مجیرالدین برادر ملك‌اشرف که بخصومت باجلال‌الدین مشهور بودند دوچار ترس ورعب فراوان شدند و میخواستند بوسیله ملك‌اشرف تقاضای‌عفو نمایند سلطان مجیرالملك رابعلت خدمتی‌که بسلطان درطریق تصرف اخلاط‌نموده بود بخشید‌لیکن‌عزالدین‌را بیکی‌ازاطرافیان‌حاجب‌علی سپردطولی نکشید که‌عزالدین‌بانتقام‌کشتن‌حاجب‌علی بدست‌سپرده‌سلطان‌بقتل‌رسیدو کیفرکشتن‌منعم‌خودراچشید.

از اقدامات نامطلوب‌جلال‌الدین درموقع‌اقامت دراخلاط تصرف همسرالملك‌الاشرف بودگرچه این‌عمل را بمنزله انتقام‌کشی ازحاجب علی درمورد زوجه خود درآذربایجان میدانست لیکن برای مدتی دراز تاثیر این عمل ناگوار دراذهان مردم باقی ماند .

دراین فتح غنائم فراوان واموال سرشاری نصیب جلال‌الدین وسپاهیان اوگردید تا آنجاکه نورالدین منشی درضمن انشاء فتح نامه تاریخی‌اخلاط‌که ذیلا بارعایت اختصارنقل میشود باین موضوع تصریح کرده است . [1]

---

۱ ــ سپاس وحمد و ثناآفریدگار راجل ذکره وعلاکه ظفر ونصرت را باراى دولت و رایات‌مملکت افزای‌ماهم عنان‌گردانیدست .. بنهضتی‌کشوری درتصرف وتدبیر بندگان دولت.. می‌آیدوبرکفتی لشگری مامور قهر ومامور فرمان میشود تا رایات ظفرنگار نصرت پیکر... برحدود ممالك ارمن‌خفقان یافته است وحوالی شهر اخلاط را مدت هشت ماه مرکز ساخته‌آیات وعدو وعید برجماعت مخالفان دولت بکرات خواندیم .... تا باشدکه راه سلامت خویش بدیده بصیرت ببینند.. وازتلاطم امواج خشم حشم جهانگیر . . . دربگشایند بهیچوجه دراین مدت مدید دعای . . . را اجابتی پیدا نگشت . . . لشگری بسیار ازدیاربکر وسواحل فرات وبلاد مصر وشام وبعضی ازبلاد شرقی و طوایف تراکمه واتراك درآن شهر ازدحام نموده ..... که جای

بقیه پاورقی درصفحه بعد

سلطان جلال الدین ومخالفین

از نتائج فتح اخلاط گذشته از اینکه بر قدرت وقوت جلال الدین از لحاظ معنوی ومادی پیش از پیش افزوده گشت تا بحدیکه آوازه فتوحات او در ممالک همجوار تولید رعب وهراس نمود وسلاطین

بقیه پاورقی صفحه قبل

قبول هیچ موعظت بازنداده و خیال فاسد در دماغهای مخالفان چنان تمکن یافته که اندیشه صواب در نگنجید تا در آخر جمادی الاولی که حشم جهانگیر ... رخصت جنگ یافتند وفرمان شد که هرکس بجای خویش نقب بردارند وهرقومی بموضع خویش راه جویند شیران خدم ودلیران حشم که از امتداد مدت مقام ستوه شده وبوسایط و وسایل التماس اجازت جنگ میکرده مدت سه شبانه روز برمحاربت مصابرت نمودند ... وازجوانب بشهرراه جستند روزیکشنبه بیست وهشتم جمادی الاولی ... مخالفان دولت بقلعهٔ که درمیان شهرست تحصن نمودند و حشم منصور بغارت و تاراج مغول گشت ، هرچند اهالی اخلاط از اصراری که برغوایت نمودند جای مرحمت نداشتند رأی عطوف دادگستر برجان ایشان ببخشود فرمان فرمودهم تادست از غارت وتاراج بازداشتند فیضی ازسحاب مکرمت بیدریغ نصیب حال آن ستمدیدگان گشت همگنان بجای خویش آرام گرفتند ودعای دولت قاهره شیدالله ارکانها ور دساخت . جماعت مخالفان چون راه فرار بسته ودرمرحمت شامل گشوده دیدند باعتذارواستغفار . گویا رگشتند رأی زلت بخشای سعادت بخش برایشان ترحم فرمود . . . وبدین مکرمت بی اندازه در امید برهمه مجریان بازگشاد برادران ملک اشرف — مجیرالدین و تقی الدین وعزالدین آبیك وصاحب ارزن وامیر ... واسد عبدالله وتمامت ارکان ملك بنی ایوب امروزروعاً اوطوعاً درسلك عبودیت منتظم اند وبجانی که بخشیده ایم وامانی که یافته اند دست برداشته مزید قدرت وجهانداری ودوام دولت وکامگاری می می خواهند بدین نهضت مبارك اقلیمی بدین شگرفی درممالك موروث ومکتب زادیاالله بسطة افزود تا... زود ممالك شام و روم درتصرف بندگان دولت ... خواهد آمد چون این سعادات روی نمود و چنین مسرارات دست داد امیر فلان را ... فرستادیم تااین بشارت بامر اواکابر صدور ومعارف وقضاة وروسا ومشایخ واز کیا واعیان ومعتبران وکافه اهالی همدان ... رساند، همگنان بدین الطاف که ازحضرت آفریدگار عزوعلا درحق ما میفرماید شادی واهتزاز نمایند وبمواتات دولت قاهره ... که طوایف امم رافواید آن عامست مستظهر ومستبشر شوند ودروظایف دعوات صالحه بیفزایند انشاءالله تعالی وحده .

نقل ازجهانگشای جوینی ص ۲۶ فتح نامه اخلاط

وملوك اطراف ناچارشدند برای حفظ ممالك متصرفی وامنیت حریم خویش از درمتابعت واطاعت برآیند وبا تقدیم تحف و هدایا دربرقراری روابط محبت ووداد ازیکدیگر عقب نمانندلیکن همین‌شوکت واقتدار موجب شدکه ملوك مجاور بفکر ایجاد اتحادیه‌ای درپنهانی برعلیه جلال‌الدین شوند تا بتوانند بافراغ بال بگذرانند .

از طرفی غرور وجاه طلبی جلال‌الدین که پس از فتوحات گرجستان وارمنستان رو بفزونی میرفت مانع آن بودکه بتواند باملوك اطراف ممالك مجاور خودبحسن سلوك وداد رفتار نماید دراین زمینه وجودشرف‌الملك وزیرکه اصولا مردی متعدی وجاه طلب ومستبد بود گذشته ازاینکه‌نتوانسته‌بوددرمواقع‌حساس خدماتی بسلطان نماید بلکه از راه‌خودسری موجب زحمت وناراحتی‌جلال‌الدین را فراهم میساخت ازجمله هنگامیکه خلاط درمحاصره بود علاءالدین کیقبادسلجوقی پادشاه سلجوقی روم رسولی‌نزد جلال‌الدین فرستادکه وسایل ازدواج دخترجلال‌الدین را بافرزند خود تهیه نماید ونیزرکن‌الدین صاحب ارزن‌الروم راکه دراطاعت سلطان‌بود وازدشمنان علاءالدین‌بشمار میرفت تسلیم علاءالدین‌کند بااینکه سلطان درقبول وردپیشنهادات علاءالدین مشغول مطالعه بود لیکن شرف‌الملك وزیر ازراه جهالت برعلاءالدین وایلخان اوتندی نموده و بااهانت عذرآنان را خواست بدیهی است این اقدام وسایر عملیات وزیرمستبد موجب بروز کینه و دشمنی وخصومت گردید .

مشوق‌تشکیل اتحادیه نظامی برعلیه جلال‌الدین درمرتبه‌اول علاءالدین‌کیقباد پادشاه روم بودکه‌بادعوت الملك‌الکامل پادشاه مصروملوك حلب والجزیزه وموصل توانست سپاهی عظیم برای از بین بردن جلال‌الدین آماده سازد جلال‌الدین بوسیله رکن‌الدین صاحب ارزن‌الروم ازوجودچنین اتحادیه ونقشه عملیات‌آنان‌آگاهی یافت وبسرعت بشهر ملازجرد (شمال خلاط)وخرتبرت (خرپوت‌کنونی) خود را رسانید وشرف‌الملك وزیررامأمور حفظ ملازجرد نمود .

پس‌اززد وخوردی‌که در بیابان موش مابین طلیعه سپاه طرفین روی داد هردو اردو درناحیه یاسی چمن ارزنجان بمقابل یکدیگر رسیدند دراین جنك سپاه خوارزمیان بعلت کوفتگی وقلت نفرات وکسالت سخت جلال‌الدین دوچار هزیمت شدند سلطان بهر طریق بود خود را باخلاط رسانید وباعده‌ای‌که همراه اوبودند عازم خوی شد [1] ۲۸ رمضان سال ۶۲۷ هجری .

---

۱ ـ سلطان جلال‌الدین ازمحفه بیرون‌آمد ودرخانه زین‌آمد وبنا براستیلاء ضعف عنان از دست داده اسب‌گامی چند باز پس نهاد و خواص بعرض رسانیدندکه مناسب چنین می‌نمایدکه لحظهٔ استراحت نمایند و سلطان بموجب صوابدید نیك‌خواهان متوجه بگوشهٔ شده اعلام خاصه

بقیه پاورقی درصفحه بعد

درواقع نتیجه این محاربه‌آن بود که سلطان جلال‌الدین ازعلاءالدین کیقباد پادشاه سلجوقی روم دوچارشکست شد و پس‌ازایـن شکست سپاه علاءالـدین ناحیه ارزن‌الروم را تسخیر کردند وهمچنین‌شهر اخلاط بدست لشگریان ملك‌الاشرف سقوط کرد وبصورت ظاهر معاهده‌ای مابین جلال‌الدین والملك‌الاشرف وعلاءالدین کیقباد تنظیم‌وامضاء شدکه هرکدام آنچه ازاراضی دراختیار دارند متصرف‌آن باشند ومتعرض یکدیگرنشوند .

جلال‌الدین درخوی برادران ملك‌الاشرف مجیرالدین را باعزار تمام باز گردانید وتقی‌الدین رابشفاعت امیرالمومنین‌المستنصر بالله‌اجازه مراجعت‌داد وحسام‌الدین هم نیزفرار اختیار نمود .

جنك مغول باسلطان جلال‌الدین در دیاربکر۶۲۸

درموقعیکه جلال‌الدین درخوی‌متوقف بود خبر رسیدکه سپاهی ازمغولان بفرماندهی جورماغون نویان باتفاق صد هزار نفر درناحیه عراق‌گرد آمده‌اند ودرایـن اردوکشی مأموریت دارندکه بساط جلال‌الدین وخوارزمشاهیان را برچینند .

جلال‌الدین شمس‌الدین یلدرجی وزیر را با عده‌ای از لشگریان بتصرف قلعه‌کیران (تبرگری) وحفظ حرم سلطنتی مأمور نموده خود ازخوی عازم تبریز شد .

جلال‌الدین‌برای اینکه بتواندبجمع‌آوری سپاهی‌که متناسب مقابله بالشگریان مغول باشد اقدام نماید بلادرنك چند نفر ازمعاریف ومعتمدین خود را بانامه بعنوان سفیر نزد المستنصربالله خلیفه‌بغداد وملك‌الاشرف حاکم مصر و علاءالدین کیقباد سلجوقی پادشاه روم فرستاد دراین نامه‌ها درخواست نمودکه بجای خصومت ودشمنی دست اتفاق بیکدیگر داده ومتفقاً برعلیه دشمن مشترك مغولان همت نمائیم‌زیرااگر درمقابله باآنان دست بدست نمائیم بیم‌آن میرودکه هریك جدا جدا بدست لشگریان تاتار ازبین برویم وچون من از میان شما بروم هیچ یك قادر بجلوگیری ازحملات مغولان نخواهید بود زیرا درحملات گذشته مانند

بقیه پاورقی صفحه قبل

متعاقب درحرکت‌آمده‌مینمه‌ومیسره لشگر از مشاهده‌آن حال تصور نمودندکه شهریار عالیمقدار فرارمینماید بنابراین پشت برمعرکه‌کرده روی بوادی‌گریزآوردند وسلطان نیز بحسب ضرورت بطرف اخلاط درحرکت‌آمد .

ازنسخه حبیب‌السیرخطی مورخ بسال ۱۰۳۹ هجری

سد سکندر بامغولان درمقاومت بوده‌ام .

از جمله سفراء یکی نورالدین محمد منشی زیدری صاحب نفثة‌المصدور بود بعلت اعتباری که نزد سلطان داشت مأمور دربارسلاطین ایوبی شد . این منشی‌وسفیرشرح کامل این سفارت را در کتاب خود نوشته است . و میرساند که‌کلیه سفراء بعلت سوابق کینه توزی که سلاطین ممالك مجاور باجلال‌الدین داشتندمأیوسانه مراجعت نمودند .

جلال‌الدین قبل از ورود به تبریز برای کسب اطلاع ازقدرت سپاهیان مغول یکی‌از اعیان دربار خود که بنام تاتارخان نامیده میشد مأمور نمود که به تبریز رفته تحقیقات‌لازم نموده مراجعت نماید تاتارخان که درواقع مأمور اکتشاف بود بدون اینکه در تبریز تأمل وتوقف وتفحص‌نماید بازگشت وباطلاع رسانید که درآذربایجان‌اصولاازورود مغولان خبری نیست این اطلاع تاحدی موجب تسکین‌آلام جلال‌الدین شده وفرصتی پیش‌آمد تابتواند با طرح نقشه‌ئی سرنوشت خود را درپایان عمر روشن سازد .

جلال‌الدین درهمین اثنا اطلاع یافت‌که مغولان از حدود زنجان حرکت‌کرده در تعقیب‌او روانه‌شده‌اند سلطان بدون‌فوت وقت روی بناحیه دشت موغان که مرکز لشگریانش بود بردتاپس‌ازجمع‌آوری‌آنان تصمیم بگیرد. مغولان وفرماندهی‌آنان (نایماس‌وجورماغون) که ازطرف اوگتای قاآن‌جانشین‌چنگیزخان بچنین مأموریت‌مهمی‌اعزام شده بودند با چنان سرعتی عازم حدود اقامت جلال‌الدین گردیدندکه حتی فرصت ندادند که مأمورین اخبارواطلاعات جلال‌الدین بتوانند سلطان را ازحرکت‌آنان مطلع سازند این راه پیمائی سریع و مخفی که درعملیات‌اردوکشی، نمودندازاهم علل شکست وپراکندگی‌خوارمشاهیان ولشگریان خوارزم شد .

همینکه سپاهیان مغول با حالت ایلغار بحدود خرگاه سلطان جلال‌الدین رسیدند اوزخان از محارم سلطان ازاین‌قضیه‌آگاه شدسراسیمه درنیم شب ببالین سلطان جلال‌الدین شتافت سلطان راکه درحال مستی بود [1] ازنزدیکی مغولان وسرعت عمل آنان مطلع ساخت

---

۱ ــ نورالدین محمد منشی که درآن شب واقعه در قلعه موغان در خدمت سلطان جلال‌الدین بوده چنانکه خود نوشته از میانه حلقه تاتار بیرون جسته وبکوهستانی پناه برده و در این فرارمشقت بسیارکشیده درباب حالت مستی سلطان این رباعی راگفته است :

شاهاز می‌گران چه بر خواهد خاست
وز مستی بیگران چه بر خواهد خاست
شه مست وجهان وخراب و دشمن پس وپیش
پیدا است‌کز این میان چه برخواهد خاست

مقدمه نفثة‌المصدور بقلم رضاقلیخان هدایت چاپ تهران ۱۳۰۷ شمسی

لیکن مغولان دیگر رسیده بودند لذا سلطان اوزخان را درمحل توقف شبانه خود گذارده تا درمیان او ولشگر مغول فاصله‌ئی روی دهد تادراین میان بتواند چاره‌ای اندیشد مغولان همینکه باورخان و علم او حمله نمودند اورخان متواری شد ومغولان در یافتند که سلطان فرار اختیار نموده لذا همان شبانه برقلعه موغان که محل اقامت وخرگاه جلال‌الدین بود حمله نمودند و پس از تصرف قلعه بـرمتعلقین سلطنت از صغیر وکبیر و امیران ومأمورین دست یافته کلیه‌آنان را بقتل رسانیدند لیکن بر سلطان که در نواحـی ارس می‌گذرانید دست نیافتند .



پایان سلطنت سلطان جلال‌الدین و عاقبت او

جلال الدین باحالت فرار از اطراف رودخانهٔ ارس خود را بنواحی میافارقین و کوهستان آمد که گردنشین بوده است رسانید و آنچه مورخین درباب خاتمه و عاقبت این سلطان شجاع نقل نموده اند بسیار متفاوت است بعضی را عقیده بر این است که سلطان بخت برگشته درمنطقه آمد بدست کردان کشته شد شوال سال ۶۲۸ هجری.

برخی دیگر چنین نقل کرده‌اند هنگامیکه جلال الدین باکراد پناهنده شد ویرا امان‌دادند لیکن بعداً بعلت خونخواهی یکی از کردان که درجنگ اخلاط بدست جلالدین بقتل رسیده بود ازپای درآمد.

عده‌ئی گفته‌اند چون جلال الدین دارای لباس فاخر سلطنتی بوده است جمعی بطمع البسه پادشاهی اورا کشته‌اند.ـ

جماعتی دیگر بر این عقیده بودند که جلال‌الین کشته نشده و پس از فرار بناحیهٔ کوهستانی گرد درسلك دراوبش درآمد رشتهٔ تعلق خود را از سلطنت و پادشاهی خوارزم قطع وطریق فقررا انتخاب کرده و درحالت انزوا بمرگ طبیعی درگذشته و دلیل آنرا چنین ذکر کرده اند : در هنگام مراسم دفن و کفن سلطان شیخ نورالدین عبدالرحمن اسفرانی مقیم بغداد برجنازهٔ جلال‌الدین نماز گذارده در حالیکه از طرف دراویش بمقام رجال‌اللهی رسیده بود بخاك سپرده شد۱.ـ

۱ـ اما ازشیخ رکن‌الدین علامهٔ سمنانی که از معارف عرفا ومشایخ راسخ العلم بوده است

بقیه پاورقی درصفحه بعد

لیکن اصح اقوال این است که سلطان جلال الدین درغلبهٔ مغول بمرحلهٔ شهادت رسیده‌است.

همین اختلاف عقیده در بارهٔ کیفیت پایان زندگی این شهریار است که تامدتها گاه ـ گاهی آواز زنده ماندن جلال الدین در بین اطرافیان او بلند میشد و هرچند سالیکه میگذشت یکی بنام جلال‌الدین ظهور و دعوی سلطنت می‌نمود جمعی ازخلایق مدعی شدند که جلال‌الدین را دیده و درفلان موضع وقلعهٔ میگذراند وبیش از همه شرف الدین علی طبرسی وزیرعراق در انتشار شایعه حیات سلطان میکوشید زیرا با نشر خبر زنده ماندن سلطان جلال‌الدین انتقام خود را میگرفت و با این‌وسیلهٔ موجبات وحشت مغولان و کفار را که خاطرات تلخ وجانگدازی از دلاوری وشجاعت سلطان داشتند زنده واحیاء میکرد.

مدتی این شایعه قوت داشت‌که سلطان درقلعهٔ اسپیدار مخفی شده دامنهٔ این اخبار تا سال ۶۵۲ زمان حکومت جنتمور سردار مغولی ادامه داشت هم دراین سال جمعی گفتند که‌شخصا جلال‌الدین‌را زنده‌دیده‌ایم وشناخته‌ایم چون این خبر بسردار مغولی رسید تولید وحشت بسیارکرد برای‌کشف حقیقت مطلب فرمان داد مدعیان دیدارجلال‌الدین راحاضر کردند و چون پس از تحقیق معلوم شدکه دروغ گفته‌اند حکم قتل کلیه آنان را صادر و نابودشان ساخت.

آخرین خبری‌که سی سال بعد ازقتل جلال‌الدین ۶۲۸ شایع گشت ازناحیهٔ جماعتی بازرگان بودکه درحین عبور از رودخانه جیحون‌یکی‌ازمسافرین خودرا بنام جلال‌الدین بکشتی‌بان معرفی نمود وچون دراین امر اصرار میورزید و از مسافرین‌کشتی میخواست که اورا بنام سلطان خطاب نمایند آنجماعت برسر اوریختند وویرا بکشتند.

کیفیت مرگ جلال‌الدین بهرصورت‌که باشد اساس یکرشته تخیلات و داستانهائی دربارهٔ مرگ وزندگانی وشجاعت این سلطان دلاورشده است گرچه با از بین رفتن او و

بقیه پا ورقی صحفه قبل

درتواریخ نقل‌کرده‌اند که‌گفته من در بغداد درملازمت شیخ نورالدین عبدالرحمن اسفرائنی‌میبودم که آن جناب از مجلس برخاست و بیرون شد تا مدت سه شبانه روز بخانقاه باز نیامدند چون شیخ بازآمد مریدان ازغیبت شیخ پرسش‌کردند شیخ فرمود که سلطان جلال الدین بعد از همه زحمتها آخر خودرا از سلطنت معزول نموده سلطنت فقر اختیار فرموده و در این زمان ازهمت بلند بدرجهٔ رجال‌اله رسید دراینده روز درقریهٔ صرصر ازقرای بغداد صرصر اجل عرعر حیات اورا ازپای درافکند وازریشه برکند و من ازعالم غیب مامور بکفن ودفن اوشده رفتم وبازآمدم واله اعلم بالصواب.

مقدمهٔ رضاقلی‌خان هدایت ـ برنقثه‌المصدور ص ۲۵

ادامه حملات مغولان بر ایران بسلطت خوارزمشاهیان خاتمه داده شد لیکن تاریخ محاربات جلال‌الدین بامغولان همواره نام این سلطان شجاع رازنده نگاهداشته است.

اوضاع پریشان ممالک خوارزمی بعد ازمرگ سلطان جلال‌الدین

چون جانشین وولیعهدی نداشت که ادارهٔ امور مملکت را در دست گیرد و از طرفی دیگر در اثر استیلاء و خونریزی مغولان کسی نمانده بود که سر و سامانی باوضاع پریشان متصرفات خوارزمی دهد لذا لشگریان مغول که از جانب حریف دلاور و شجاعی مانند جلال‌الدین فارغ‌البال شده بودند دراواخر سال ۶۲۸ درناحیهٔ آذربایجان واران شروع بتاخت وتاز نموده بدواً شهر مراغه را مسخر ساخته و ازاین نقطه یورشهای خودرا آغاز نمودند اهالی تبریز مصلحت درآن دیدند که بمغولان واوگتای قاآن تسلیم شوند. ـ

ارمنستان وگرجستان والجزیره وعراق هم یکی بعد ازدیگری با دادن تلفات بسیار بدست مغولان درآمدند. ـ

بطورکلی اداره تمام مملکت ایران از سال ۶۲۶ بنا بامر اوگتای قاآن جانشین چنگیزخان بعهده جورماغون که ذکرآن گذشت واگذار شدسپس مسئولیت اداره هرقسمت را بیکی از سرداران وامیران مغولی واگذاشتند چنانکه جنتمور هم مأمور خراسان و مازندران شد.

ازبقیةالسیف خوارزمیان که بعداز جلال‌الدین توانستند بامغولان دست وپنجه‌ئی نرم نمایند یکی اوزخان بود که درواقعه شبیخون مغولان بمقرجلال‌الدین موجبات بیداری سلطان وفرار او را فراهم ساخت این امیر باچهار هزار سپاهی در اصفهان حکومت میکرد لیکن طولی نکشید که بقتل رسید همچنین دونفرازسرداران جلال‌الدین بنام قراجه ویغان سنقور مدتها بعنوان اینکه از جانب سلطان مأموریت دارند که حدود خراسان را حفظ واداره نمایند بانفرات مغول درحالت جنگ وگریز بودند وتاتوانستند از مغولان آنحدود را بقتل رسانیدند وعاقبةالامر چون یار ویاوری نداشتند بدست مغولان اسیرشدند.

سرنوشت سپاهیان خوارزم هم مانندممالک خوارزمی شد جماعتی ازآنان بنام خوارزمیه بجمع نظامیان سلاطین الجزیره وعلاءالدین کیقباد رومی پیوستند وقسمتی دیگر که ازناپدید شدن سلطان جلال‌الدین دوچارحزن واندوه بودند بدست ملوک وامراء مخالف جلال‌الدین

بقتل رسیدند بدین ترتیب در اندك مدتی نام سپاهیان خوارزمشاهی هم ازصفحه تاریخ نظامی قرن هفتم هجری محو ونابود گردید .

سلطان جلال الدین وقضاوت تاریخ

سلطان جلال الدین خوارزمی که از سال ۶۱۷ الی ۶۲۸ در واقع مدت یازده سال سلطنت نمود ازپادشاهان نامداری است که در طی مدت کوتاه سلطنت خود دوچار یك رشته بلیات داخلی وحملات اقوام خونخوار مغول وچنگیز شده وبطوریکه مورخین احصاء نموده اند در دوران عمر سلطنت درپیش ازیکهزار جنك ومحاربه شرکت داشته وغالباً ازمیادین حرب پیروز مندانه خارج شده بود .

گرفتاری ومشکلات ایام سلطنت این سلطان را بایستی بدوقسمت تقسیم نمود :

مشکلات داخلی : بطوریکه درفصول قبل گذشت ترکان خاتون مادر سلطان محمد که اصلا ازترکان قنقلی بود ازسلطان محمد باصرار حکم ولایتعهدی اوزلاق شاه برادر دیگر جلال الدین را بعلت انتساب وی به ترکان قنقلی گرفت زیرا این خاتون مستبد و متنفذ تصور مینمود باولایتعهدی اوزلاق شاه خواهد توانست نفوذ خود را مانند زمان پسرش بر ممالك خوارزمی وتشکیلات نظامی حفظ وحاکم مطلق باشد از اینرو پس ازاینکه سلطان محمد در آبسکون هنگام مرك جلال الدین را بولیعهدی انتخاب نمود بیش ازپیش ترکان خاتون در صدد فتنه وآزار وحتی قتل جلال الدین برآمد .

۱ ـ تحریکات ترکان خاتون ونفوذ او درسربازان ترك که ازیك نژاد وتیره بودند وپشتیبانی اوزلاق شاه وسایر مخالفین جلال الدین یکی ازمشکلات مهم اوائل دوره سلطنت این سلطان بشمار میرود .

۲ ـ ازطرفی حکام وسایر امراء وسرداران خوارزمی که به نیروی شجاعت واداره وشمشیر زنی وجلادت جلال الدین آشنا بودند بهیچوجه مایل نبودند که جلال الدین برمسند حکومت و قدرت مستقر شود زیرا یقین داشتند همینکه جلال الدین قدرت یابد بحساب عملیات آنان رسیدگی خواهد نمود ومنصب وامارت وحکومت راکه برخلاف استحقاق بدست آورده‌اند ازدست خواهند داد .

۳ ـ سوء سیاست سلطان محمد ازلحاظ رفتاریکه بامردم ستمدیده ممالك خوارزمی نموده بود و در هنگام حمله مغولان مردم را بحال خود وامیگذاشت (تصمیم بمقاومت یا

تسلیم را بخود آنان واگذار میکرد) چنان تولید دلسردی و یاس در مـردم خوارزم نموده بود که دیگر تغییر روحیه و ایجاد حس اعتماد و اطمینان در بین آنـان کاری بسیار مشکل و حاجت بمرور زمان و پیش آمدهای بعدی داشت .

٤ ـ قتل عام مردم سمرقند و کشتاری که در تبریز شد خاطره تلخی از خوارزمیان در بین مردم مناطق متصرفی باقی گذاشت که همواره تولید حس انتقام در بین باز ماندگان مقتولین می‌نمود .

این بود اهم مسائل و مشکلات داخلی سلطان جلال‌الدیـن در بدو استقرار بسلطنت بدیهی است هر کدام از این نکات چهارگانه سبب گرفتاریهای عظیمی بـرای این سلطان متحرك جاه طلب گردید تا آنجا که در طی مدت سلطنت نتوانست دمی را فارغ‌البال و آسوده خاطر بگذارند .

مشکلات خارجی

درشرح حال سلطان محمد پدرش باین نکته اشاره شد که اساس اختلاف و تخم نفاق مابین او و خلیفه بغداد الناصرالدین که شخصاً مـردی مغرض و فتنه جو بود باتهیه استفتاء بمنظور واژگون ساختن بساط خلافت از آن دوره سرچشمه گرفت بدین جهات آثار کینه توزی خلیفه و جانشینان وی در عصر جلال‌الدین ادامه داشت تا چنانکه دیـدیم باوجـود اینکه جلال‌الدین بکرات از خلفاء بغداد کمك طلبید علاوه بر آنکه حاضر بمساعدت با سلطان نشدند وسایل و موجبات اخراج او وسپاهیانش را هم از حدود بغداد فراهم ساختند .

۱ ـ از اشتباهات مهم خارجی جلال‌الدین که بدون هیچگونه هدف سیاسی انجام گرفت موضوع چند بار لشگرکشی بحدود گرجستان وارمنستان و فتح اخلاط بود بدیهی است گذشته از اینکه در این محاربات کوچکترین نتیجه سیاسی و نظامی نصیب وی نگشت خود موجب یك رشته گرفتاریهای زیادی برای سلطان بدون یار و یاور گردید که حداقل اثرات آن تسریع در استیلاء مغولان بر جلال‌الدین شد .

۲ ـ محاربات جلال‌الدین با علاءالدین کیقباد سلجوقی پادشاه روم و ملك‌الکامـل پادشاه مصر وملوك حلب والجزیره وموصل باعث شد که اتحادیه قوی نظامی از این ممالك بر علیه او تشکیل شود وبطوریکه گذشت از نتیجه این منازعات جز پریشانی و ایجاد دشمنی وخصومت چیزی عاید جلال‌الدین نشد .

۳ - بزرگترین بدبختی و مهمترین عاملـی که بدوران سلطنت خـوارزمشاهیان و جلال‌الدین خاتمه داد لشگرکشی مغولان ووجود چنگیز مرد کینه جو وقسی‌القلب در عصر این سلسله آنهم در دوران سلطان محمد وجلال‌الدین میباشد بدیهی است مقابله باچنین قوم

خونخوار وسردارانی که درحکم بلای آسمانی بودند گذشته ازاینکه برکلیه ممالك خوارزم و ایران تسلط یافتند همانطوریکه جلال‌الدین بکرات باطلاع خلیفه و سایر سلاطین هم عصرخود رسانده بود طولی نکشیدکه دامنه فتوحات مغولان بکلیه ممالك همجوار خوارزمی واروپا کشانیده شد .

مشخصات وعوامل روحی جلال‌الدین

سلطان جلال‌الدین که ازترکان‌هند ونژادبود اصولا مردی مستبد ومتحرك وجاه طلب وبسیارشجاع ودلاور ودرعین‌حال‌غیور ومیهن پرست بود جلال‌الدین درمدت دهسال سلطنت بشرحی که گذشت همواره باقیام مخالفین‌وسلاطین همجواروتوطئه اسماعیلیه وترکان خاتون و روحانیون و برادران خود مواجه بوده تمام عمر سلطنت وقبل از انتخاب بولیعهدی هم همواره شمشیربدست درتکاپوی تجدید عظمت خوارزمشاهیان چه درخدمت پدر وچه درعصر استقلال خـود جنگید تـا اینکه درنیمه شب دوچـار شبیخون مغول و آن سر نوشت شوم گردید .

از مطالعه محاربات این سلطان بـدون شك و تردید ایـن نکته روشن شده است که جلال‌الدین یکی‌ازقهرمانان جنك وسیمای شجاعان تاریخ ایران وبالاخص‌قرن هفتم هجری وسلسله خوارزمی است زیرا این مردکه وارث اوضاع نابهنجار و پریشان دوران سلطنت پدر خود بود بعدازمرك سلطان محمد بدون یاور ومددی علیرغم تحریکات داخلی توانست که علم خوارزمی‌را بر افراشته وبرای نجات ممالك موروثی قد مردانگی علم نماید اولین صفت بارز این چهره دلاور تـاریخ از هنگام مـرك پـدر واژگـون بخت بمنصه ظهـور و بروز رسید .

نیروی خـانمانسوز مغول بـا آن تشکیلات و سازمانهـای انضباطی و قوانین سخت (یاساویاسانامه) در تحت رهبری چنگیزکه از زمره چندتن فاتحین خون‌آشام تاریخ است باسازوبرك کامل‌نظامی‌وقوت وشوکت بسیاردقیقاً قدم بقدم درتعقیب سلطان‌محمد وجلال‌الدین بودندزیرا درقوریلتای‌مغولی‌درزمان چنگیز وجانشین‌او اوگتای قاآن باین‌مرحله رسیده بودندکه بایستی بهرترتیب که امکان دارد جلال‌الدین دستگیر وکشته شود .

انتخاب جرماغون نویان ازطرف اوگتای‌قاآن صرفاً برای دست یافتن بجلال‌الدین بوده است زیرا درجریان ده سال محاربه بامغولان‌که خود ازخدایان جنك وشمشیربودند

این مطلب باثبات رسیده بود که وجود شخص جلال‌الدین درهر حال وهر کجا که باشد مانند سد سکندری دربرابر مقاصد آنان است و مغولان نخواهند توانست تا زمانی که جلال‌الدین زنده است سرزمین ایران وبالاخص ناحیه جرجانیه پایتخت مشهور خوارزمیان و سایر نقاط را درتحت نظم و یاسای مغولی درآورند ویا باصطلاح مغولان مردم آن اراضی بحالت ایلی قبول اطاعت نمایند .

در این زمینه حق بامغولان بوده است زیرا با ناپدید شدن جلال‌الدیـن هم همواره دوچار ترس ولرز میشدند تاآنجا که کوچکترین شایعه‌ئی‌را درباره زنده ماندن این سلطان خلاف مصالح سیاسی واداری خود تلقی نموده وبلادرنك گویندگان وشایعه سازان‌را بدیار نیستی میفرستادند .

ازاین‌جهت‌است که مورخین بالاتفاق جلال‌الدین را شهریاری شجاع ورشید وفرزند شمشیر وجنك نامیده‌اند .

این سلطان رشید را بـا اینکه عده‌ئی از مورخین شهریاری بی‌تدبیر قلمداد کرده‌اند لیکن ازمطالعه وموشکافی درحوادثی که برسر آن رفت‌خلاف آن ثابت میشود بدین دلیل که لازمه تدبیر وتفکر داشتن‌فرصت‌کافی‌ودور بودن ازآتش نفاق داخلی وجنك خارجی میباشد درصورتیکه با توجه بمشکلات داخلی این سلطان وعملیات ترکان خاتـون فراغتی پیش نمیآمد که مشورت وتأملی درکارها بشود .

باوجود این جلال‌الدین همواره سعی داشت که متحدینی از پادشاهان ممالك شام و روم والجزیره وحتی خلیفه عباسی وترکان برای خود وخوارزمیان تهیه نماید تابتواند در مقابل صفوف مغولان مقاومت کند چنانکه درآخرین ایام زمان حیات رسولانـی نزد خلیفه وسایر سلاطین وملوك برای انجام همین منظوراعزام وارسال داشت لیکن‌آتش نفاق وکینه توزی مانع شد که پادشاهان عصر به پیام جلال‌الدین توجه نموده تالااقـل بتوانند ممالك خود را دربرابر سیل لشگریان مغول حفظ نمایند .

درمقام شجاعت جلال‌الدین‌کافی است باین نکته که میرخواند صاحب روضةالصفا در جلد چهارم نوشته است استناد شود که خلاصه‌آن چنین است: درهنگامیکه درکنار رودسند مابین قوای مغولان وجلال‌الدیـن مصاف هولناکی پیش‌آمـد جلال‌الدین‌که متوجه شکست لشگریان میشود چنان تازیانه براسب زده وخود را درآب سند انداخت ویکه وتنها جان خویش را ازاسارت خلاصی بخشید که فرماندهان مغولی دوچار تعجب و تحیر شدند معروف است که چنگیزخان در این موقع شخصاً درکنار رود سند حضور داشت وازنـزدیك شاهد اقدام دلیرانه جلال‌الدین بود ودرهمین زمان است که فرزندان خـود را احضار نموده و گفت ازچنان پدری چنین پسری شجاع باید بروزگار بماند .

عده‌ای ازمورخین جلال‌الدین را مردی مستبد و خونخوار نامیده‌اند بفرض اینکه این قضاوت درباره اوصحیح باشد باید اوضاع زمان و گرفتاریهای این سلطان راآنهم در مقابله بادشمن قهاروخونخواری که حتی‌از کشتن‌حیوانات‌مانند سك و گربه دریغ نمیکردند درنظر داشت زیرا فقدان تشکیلات اداری و نظامی و عدم مسئولیتی که در دستگاه خوارزم حکومت میکرد مستلزم‌آن بود که لااقل ازسلطان وطن پرستی مانند جلال‌الدین که همواره آشکارا ونهان بقتل‌وزجر واسارت تهدید میشد باعزمی‌راسخ واراده‌ای‌قوی ظاهرشود تالااقل بتواند فرامین واحکام خود را برای اداره امور اردوکشی با قدرت واستبداد عملی نماید زیرا اگرجلال‌الدین دوچار ضعف اراده وزبونی میشد همان وجود ترکان خاتون‌کافی بود که ازاحراز مقام سلطنت هم محروم بماند تاچه‌رسد باینکه درمدت دهسال باحشمت وجلال برممالك وسیعی حکومت کند.

هدف دیگر جلال‌الدین برای فراهم ساختن متحدینی بمنظور جلوگیری از مغول پیوند زناشوئی‌های متعدد این سلطان باصاحبان نفوذ معاصرخود بوده است ازجمله:

ازدواج‌بادختر براق‌حاجب قراختائی و دختر امین‌ملك‌امیر هرات و همچنین مزاوجت بادختر یکی ازامراء هند وخواهرسلیمانشاه ازحکام طوایف لر ودخترطغرل‌سوم سلجوقی (عیال اتابك محمد جهان پهلوان که شرح‌آن گذشت) وعده‌ای دیگر بودکه بر خلاف تصور سلطان علاوه براینکه از اینقبیل خویشاوندیها نتیجه مثبتی نگرفت بلکه مانند آخرین ازدواج زحماتی‌هم برای اوتولید نمود.

ازلحاظ‌خصوصیات شخصی‌جلال‌الدین را مردی عیاش وخوشگذران معرفی نموده‌اند واقوی دلیل بربیخیالی ومستی‌آن حکایتی است که درآخرین شب سلطنت و سروری‌آن نقل کرده‌اند که دراثناء شبیخون مغولان‌درناحیه موغان‌آذربایجان دربستر مستی غنوده وپس‌از بیداری واطلاع بر نزدیکی مغولان نتوانسته بود باسلامت فکر وعقل سالم تصمیمی برای سرنوشت خود واطرافیانش اتخاذ نماید.

خلاصه بهرترتیب که باشد جلال‌الدین از رشید ترین سلاطین خوارزم و متهورترین پادشاهان ایران بشمار میرود زیرا در اندك مدتی توانست‌کلیه ولایات از دست رفته زمان پدر خود رامجدداً بتصرف‌آورد وعلاوه براغلب نواحی ارمنستان وگرجستان وآذربایجان مستولی گردد (گذشته از اینکه نتیجه‌ئی از این تلاشها و فتوحات نصیب وی نگردید) بلکه اقدامات او موجب‌شدکه‌قسمتی ازممالك‌آباد خوارزمی هم پایمال لشگر مغولان‌شود.

اقدامات خلاف شرع و اسلام وناروای دیگری بسلطان جلال‌الدین نسبت داده‌شده از جمله تصرف ملکه آذربایجان وهمسر ملك الاشرف در قضیه فتح اخلاط است‌که اثرات نامطلوب اینقتل اقدامات و داستان عشق بازی او با قلیچ نام غلام در جامعه روحانیت

آنزمان موجب تنفر ملسمانان نسبت بوی گردید .

عاقبت ترکان خاتون

ترکان خاتون مادر سلطان محمد ازقبائل اتراك قنقلی بوده که در قساوت و بیرحمی کمتر از قوم مغولان نمیباشد چون در دوران سلطنت سلطان محمد و پسرش جلال‌الدین اغلب ذکری ازاین‌خاتون بمیان‌آمده لذا بطور اختصار بشرح حال‌او اشاره مینمائیم:

ترکان خاتون بعلت انتساب واتکائی که به اتراك داشت بانوئی متنفذ ودارای دستگاه ودربار خاصی دردوران زندگی بوده‌است همواره در محضر وی سران سپاهی ترك حاضر بوده وهر کس که مورد غضب این خاتون قرار میگرفت امر باحضارش صادر واغلب بدست مأمورین خاص او به تیغ جلادان سپرده میشد .

ترکان‌خاتون شخصاً بانوئی متمول‌ودرعهد خود دارای دربار ودولت اختصاصی بوده درباب، درآمد سرشار املاك وهدایا وپیشکشهائی که ازملوك اطراف بخزانه ملکه میرسیده است داستانهای مفصلی نقل‌شده که خلاصه‌آن دال برثروت بیشمار ومال ومنال فراوان این بانو میباشد .

چنانکه درفصول قبل گذشت ترکان خاتون بعلت نفوذ فراوانی که در سلطان محمد داشت علیرغم جلال‌الدین توانست فرمان ولیعهدی اوزلاق شاه برادر دیگر جلال‌الدین را که‌مادرش ازترکان بود وبهمین جهة مورد عنایت و محبت واقع شده ازسلطان محمدبگیرد هدف این خاتون درجانشینی اوزلاق حفظ نفوذ خود درممالك خوارزمی ومداخله درکلیه شئون لشگری وکشوری بود .

علاقه ترکان خاتون برای بسلطنت رسانیدن اوزلاق وتثبیت مقام اوتاحدی بودکه از هیچ نوع فداکاری وکشت وکشتار مخالفین خود واوزلاق خود داری نمیکرد بنحویکه‌کلیه ملوك وحکامیکه سرباطاعت خوارزمیان مینهادند ازترس‌اینکه روزی برمسند قدرت استوار شوند وعلم‌مخالفت بااوزلاق بردارند بحکم‌این‌خاتون‌تمامت‌آنان‌را شبانه مقتول واجسادشان بدجله ریخته میشد .

معروف است هنگامیکه سلطان محمد از مقابل مغولان بحالت فرار بسوی مازندران میگریخت ناصرالدین وزیر را مأمور ساخت که ترکان خاتون و کلیه افراد حرم وخزائن سلطنتی را ازخوارزم وراه دهستان بمازندران منتقل نماید ودر قلاع لاریجان وایلال اقامت

دهد ترکان خاتون چون متوجه وخامت اعمال خود شده بود از بیم اینکه مبادا زندانیانی که درزندان مانده‌اند بعداً مستخلص ودرتعقیب‌وی برآیند دستورداد قبل‌ازحرکت بمازندران کلیه‌آنان را شبانه بجیحون ریختند .

فرمانده مغولی‌مأمور تعقیب سلطان محمدوحرم‌اودراردوکشی بمازندران سبتای بهادر بود ازقضا درمدتیکه ترکان خاتون و حرم سلطنتی بقلعه ایلال در محاصره لشگریان مغول بودند بعلت عدم بارندگی دوچاربی‌آبی شده وچون مقاومت‌آنان دربرابر تشنگی بسرآمد اضطراراً ترکان خاتون وناصرالدین وزیر پس از پانزده روز توقف ازقلعه خارج شدند همینکه ایشان بپای قلعه رسیدند باران شدیدی باریدن گرفت بعد ازاینکه قراولان مغولی بافراد خاندان سلطنتی ووزیر خوارزمی‌دست یافتند بنابریرلیغی که صادرشد ترکان خاتون را باتفاق ناصرالدین وزیر و سایر فرزندان سلطان محمد بحدود طالقان بخدمت چنگیز فرستادند . ۶۱۸ هجری .

چنگیز پس ازورود حرم سلطنتی بدواً ناصرالدین وزیر را مورد ملامت و سرزنش قرار داد وسپس برطبق یاسای مغولی دستور تنبیه اورا صادر نمود بعداً کلیه اولاد ذکور سلطان را ازخورد وبزرك بقتل رسانید ترکان خاتون را بمرکزیورت اصلی مغول قراقورم فرستاد وپس ازدوازده سال زندگی توام بارنج واندوه درسال ۶۳۰ هجری درگذشت دو دختر سلطان را باردوی جغتای‌بخشید دختر دیگررا بعقد قطب‌الدین حبش عمید وزیرخود درآورد‌آخرین دختر سلطان محمد را بازدواج عمید حاجب داد .

قبل ازاینکه حرم واژگون بخت سلطان محمد بسر نوشتی که ذکر شد مبتلا شوند برحسب دستور چنگیزکلیه‌آنان را با سروپای برهنه مجبور ساختندکه بر یاد بود دوران زمامداری‌سلطان‌محمدوعظمت‌خوارزم باحالت‌تضرع وزاری باصدای‌بلندنوحه‌بخوانندتا بدین ترتیب‌خاطر چنگیزوسرداراا‌ز ملاحظه‌وتجسم‌ماتم‌خوانین‌سلطنتی برعاقبت‌شوم‌خوارزمشاهیان غرق لذت شود .

ازعاقبت فرزندویافرزندان جلال‌الدین اطلاع صحیحی در دست نیست جزآنکه تنها فرزندی‌که ازجلال‌الدین‌بعد ازناپدید شدن پدرش باقی ماند منحصراً یك دختر دوساله‌ئی بوده است‌که‌آنرا هم بنام ترکان میخواندند این طفل دراوائل نزد متکوقاآن وبعداً نزد هلاکو فرستاده شدهلاکو این دختر را که تربیت یافته بود بعقد فرزند حاکم موصل ملك صالح درسال ۶۵۵ درآورد .

باشرحی‌که گذشت‌معلوم شدکه ترکان‌خاتون تاچه‌اندازه درامورمملکتی زمان سلطان محمد وجلال‌الدین‌دست داشته بعقیده برخی ازمورخین یکی از علل‌شکست وپناهنده شدن سلطان محمد را بجزیره آبسکون از نتایج عملیات مغرضانه و جاهلانه این بانوی مستبد میدانند

بدون تردید اقدامات ترکان وسپاهیان ترك قنقلی درتولید عدم رضایت حکام واختلال اوضاع داخلی سلطان محمد وجلال الدین اثربسزائی داشته است .

وزراء دوره خوارزمشاهیان

از وزراء معروف دوره خوارزمیان بایستی درمرتبه اول نام نظام الملك سعدالدین علی ابهری برده شود .

نظام الملك که ازوزراء دوره سلطنت تکش بشمارمیرود ازجمله وزراء کاردان ومدبری بوده است که درایام فرمانروائی تکش برخوارزم ودرجمیع محاربات این سلطان در منصب وزارت بخدمت مشغول وطرف مشورت قرار میگرفته ازصفات برگزیده اوبسط عدل و داد درحوزه متصرفات خوارزمی وتقویت احکام شریعت اسلامی بوده است .

دوران مبارزات این وزیر مسلمان و متعصب باملاحده درتاریخ ایام سلطنت تکش معروف میباشد تا آنجاکه پیوسته نظام الملك سلطان تکش را باستیصال ملاحده و تخریب قلاع آنان تحریك و تشویق مینمود و چون ملاحده بخصومت باطنی این وزیر پی برده بودند وکلیه بدبختیهای خود را درنتیجه نفوذ معنوی نظام الملك درسلطان میدانستند لذا جمعی ازملاحده را درایامی که سلطان تکش از فتح قلعه ارسلان گشای فراغت یافته بود مأمور قتل وزیر نمودند ونقل است هنگامیکه نظام الملك قصد خروج از سرای خود داشت بوسیله دونفر ازملاحده باکارد ازپای درآمدوبدین ترتیب ملاحده آتش خشم وغضب خودرا باریختن خون وزیرکاردان مسلمان فرونشاندند .

معروف است که سلطان تکش پس ازاطلاع برشهادت وزیر مدبر خود دوچار تأسف فراوان شد وبااینکه دستور داد دونفر ازفدائیان راکه دست بقتل وزیر زده بودند درمحل شهادت نظام الملك شقه کردند برای گرفتن انتقام ازملاحده بلافاصلهٔ قطب الدین ملك را بشرحی که دیدیم مأمور فتح قلاع ملاحده وخونخواهی وزیر شهید نمود .

ازنوادراحوال درباب تقدیر وزیرشهید این بوده است که نظام الملك درایام صدارت بادونفر ازبزرگان خوارزمی بنام حاجب کبیر شهاب الدین مسعود خوارزمی و حمیدالدین عارض زوزنی اختلاف وعداوت بهمرسانده بود بهرترتیبی بود موافقت سلطان را برای قتل عارض جلب کرده فرمان دادکه سرازبدن عارض جداکردند درنظرداشت که حاجب را هم بسرنوشت عارض دوچار سازدکه خود بدست فدائیان بدنبال عارض رفت .

بعدازشهادت نظام‌الملك فرزندش صدرالدین علی قائم‌مقام پدر گردید صدرالدین تا زمان مرك تکش سمت وزارت وی را داشت ودر رعایت جانب اهـل فضل وادب سعی بلیغ و جد واقی مینمود در اواخـر عمر با اینکه منصب وزارت داشت دوچـار مواخذه سلطان محمد قرار گـرفت و از مسند وزارت خلـع شده بزندان رفت طولی نکشید که در حبس وفات یافت .

سلطان محمد پس از بـر کنار ساختن صـدرالدین خلعت وزارت را بـه نظام‌الملك محمد بن صالح که از غلام زادگان ترکان خاتون بود بخشید محمد صالـح درحسن خط و کتابت درعصرخود شهرت بسزائی داشت لیکن ازسائر فضائل اخلاقی وانسانی بی‌بهره بود بااین وصف‌مدت هفت سال تمام بااستقلال‌وقدرت فراوان باداره امورملك ومهمات خوارزمی مشغول بود تاآنکه بجرم تصرف دراموال دیوانی متهم گشته ومعزول شد پس از عزل چون مورد حمایت ترکان‌خاتون قرار گرفت بدستگاه خاتون مادرسلطان پناهنده گشت ودردربار اختصاصی‌مادر سمت وزارت یافت باآنکه سلطان تسلیم وزیر فراری و متهم را ازمادرخود خواست لیکن تقاضای اوعملی نشد .

بعد ازفرار محمدبن صالح نوبت وزارت بناصرالدین رسید ناصرالدین تازمان مرك سلطان‌محمد دراین سمت باقی ماند تااینکه باتفاق ترکان خاتون وسایر اولاد سلطان محمد وبانوان حرم ازترس اسارت بدست مغولان بقلعه ایلال مازنـدران پناهنده شد وبشرحی که گـذشت پس ازاسارت بدست مغولان واعزام‌آنان بیورت چنگیزخـان ناصرالدین وزیر و محمد بن صالح که همراه اوبود بامرچنگیز باعده دیگری کشته شدند .

درزمان سلطان محمد علاوه بروزراء عده‌ای بعنوان نایب وزیر انتخاب میشدند که بمنظوراجراء احکام وقوانین درباری بولایات میرفتند اختیارات این افراد چون نامحدود بود دارای قدرت فراوان بودند وبطوریکه مورخین ثبت نموده‌اند عملیات این هیأت منجر بتوسعه ظلم وستم برمردم وایجاد عدم رضایت عمومی بوده است .

ازوزراء معروف سلطان جلال‌الدین‌آخرین شهریار خوارزمی بایستی نام‌شرف‌الملك فخرالدین علی‌الخجندی برده شود شرف‌الملك اگرچه بهره‌کافی ازعلوم متداوله زمـان خود نداشت لیکن درحل‌وعقد امور دیوانی بقول میرخوند صاحب حبیب‌السیریدو بیضامینمود ودر زبان ولغت ترکی‌صاحب اطلاع بود در اوائل حال مردی رقیق‌القلب و بی‌آزار لیکن پس ازتحصیل قدرت در منصب وزارت بتدریج باعث زحمت وآزار مـردم شد تا بحدی‌که مردم تاب تعدیات این وزیر ظالم را نیاورده و از سلطان جلال‌الدین خواستند که بسزای اعمال ناهنجـارش بکیفر رسانیده شود فخرالدیـن‌که از تصمیم سلطان جلال‌الدین اطلاع یافت بیکی ازقلاع‌آذربایجان متحصن‌شد ودرهمان قلعه بدیار نیستی رفت .

نویسندگان وشعراء دورهٔ خوارزمیان

چنانکه در طی تاریخ صد و چهل سال (۵۲۲ - ۶۲۸) سلطنت هفت نفر ازسلاطین خوارزمشاهیان دیدیم در دوران این سلسله که از اوائـل قرن ششم تاربع اول قرن‌هفتم هجری ادامه یافت ممالك تحت استیلای خوارزمیان وامرای آنان بعلت یك رشته انقلابات وزد وخورد و کشت و کشتارها و خرابی دوچار بلیه‌ای شدنـد که درنتیجه‌کلیه بلاد ماوراءالنهر وخوارزم وخراسان صدمات وخرابی فراوان دیدند بدیهی است درچنین مصیبتی که توأم باویرانی مدارس وسوزانیدن کتب وکتابخانه ها وکشتن علماء وادباء است دیگر بحث دراطراف معارف عمومی وصنایع این‌عهد زائدبنظرمیرسد زیرا بشرحیکه گذشت بلای هجوم مغول وقتل عام ولایات‌وکشتاردست جمعی‌آنان موجب شدکه بزرگترین مراکز علم وادب ایران که درنشابور وجرجانیه وخوارزم بود بکلی درتحت ضربات نیروی مغولان وتاتار برچیده شود زیرا هرگونه تحقیق و بحث وفحصی دراطراف علوم وادبیات وصنایع حاجت بمحیط‌آرام وبرقراری امنیت دارد ازاین روتنها درفاصله این مدت صد وچهل‌سال پناهگاههای معدودی برای ملتجی‌شدن ادباء وعلماء پیدا شدکه ازآن‌جمله ولایات جنوبی ایران ودربار اتابکان فارس وامرای لر درلرستان وحکام‌آل مظفر وسلاطین سلجوقی درروم بوده است .

این‌عده نویسندگان وعلماء وفضلاء وحکماء رابایستی مربوط به دوران مغول وفترت بین دوره استیلای مغولان و ایلخانیان برایران و تیموریان دانست وچون در این‌کتاب بتاریخ مغول و حکومت ایلخانان بنحو اختصار اشاره میشود لذا از بحث آن دراین فصل صرفنظرگردید .

از بین نویسندگان دوره خوارزمی فقط بشرح حال محمد نسوی و از شعراء بذکر نام‌کمال‌الدین اسمعیل اصفهانی ملقب بلقب خلاق‌المعانی اکتفی مینمائیم .

نورالدین محمدبن احمد علی‌بن محمد نسوی

محمد نسوی که‌بنام خواجه نورالدین‌محمد زیدری خراسانی هم نامیده شده ازمردم شهر نسا بوده‌که ازسال ۶۲۱ تـاسال ۶۲۸ بعنوان منشی مخصوص جلال‌الدین در خدمت

سلطان میزیسته‌و بشرحیکه گذشت چندین بار باسمت نمایندگی آخرین شهریارخوارزمشاهی نزد سلاطین و امراء متنفذ مأموریت و رسالت یافته وآخرین سفارت آن که برای جلب مساعدت سپاهی بمنظور مقابله با مغولان بود در میافارقین است که در دربار ملك المظفر باشد .

محمد نسوی شرح حال و تاریخچه این رسالت را بتفصیل در کتاب معتبر خود بنام نفثةالمصدور که شامل وقایع اواخر دوران سلطان جلال‌الدین وانقراض خوارزمشاهیان و فتنه مغول است درسال ۶۲۲ هجری بزبان فارسی برشته تحریر آورده این کتاب ازمعتبرترین اسناد ومدارك درباره‌حوادث اواخر عمرجلال‌الدین وشبیخون مغولان میباشد [۱] .

از مؤلفات دیگر این مورخ کتابی است بنام سیرة جلال‌الدین منکبرنی که بزبان عربی درسال ۶۳۹ هجری نگاشته این کتاب هم‌شامل موثقترین مآخذ ومنابع درباب تاریخ سلطان جلال‌الدین وحملات خونین مغول است .

اینك برای ملاحظه نمونه‌ئی از انشاء بلیغ نسوی قسمتی که مربوط بفاجعه قتل سلطان جلال است عیناً درزیر نقل می‌نمائیم . [۲]

---

۱ - شادروان امیرالشعراء رضاقلیخان متخلص بهدایت درسال ۱۲۸۱ هجری مقدمه‌ئی بر کتاب نفثةالمصدور منشی زیدری نگاشته است که درروشن ساختن‌مطالب‌کتاب بدون تأثیرنمیباشد این مقدمه واصل کتاب درسال ۱۳۰۷ شمسی درتهران بطبع رسیده است .

۲ ـ افسوس که بنامردی وجوانمردی‌سور وباروی ملت وسوار میدان سلطنت بانی‌اساس جهانبانی و مضحك ثغور مسلمانی‌که از تهیب او زهره در دل خاکساران آتشی آب میشد بباد بردارند .

هرگز درنك اوبزمینی و دشت نبود　　　تا او قرار کرد جهان بیقرار شد

آفتاب بود که جهان‌تاریك را روشن کرد پس‌بغروب محجوب شدنی سحاب بود که خشکسال قله زمین را سیراب گرداند پس بساط درنور دید شمع مجلس سلطنت بود برافروخت پس‌بسوخت گل بستان شاهی بود بازخندید پس پژمرد بخت خفته اهل اسلام بود بیدارگشت پس‌بخفت چرخ آشفته بود بیارامید پس برآشفت مسیح بود جهان‌مرده را زنده‌گردانید پس بافلاك رفت کیخسرو بود ازچینیان انتقام‌کشید ودرمغاك رفت چه میگویم وازاین تعسف چه میجویم نوردیده سلطنت بودوچراغ‌وار آخر کارشعله برآورد و بمرد نی‌نی‌بانی‌اسلام بودهذاغریباًدعاغریباًبیا تا بسر نفثةالمصدور خویش بازشویم که این‌مصیبت نه ازآن‌قبیل است که ببکاء عویل‌درمدت طویل حق‌آن توان‌گذارد شرح حال تن‌مهجور ودل رنجور باسرگیریم که این‌حسرت‌نه ازآن جمله است که بزاری و نوحه گری دادآن توان دادآسمان در این ماتم‌کبود جامه تمام است زمین در مصیبت خاك برسرتمام

بقیه پاورقی درصفحه بعد

کمال‌الدین اسمعیل

کمال الدین اصفهانی ملقب بخلاق المعانی از شعراء قصیده سرای معروف اصفهان است وی مادح سلاطین خوارزمی و برخی از اتابکان فارس میباشد این شاعر در مدت اقامت بشهر اصفهان مدایح فراوانی ازدوخاندان مذهبی بنام آل صاعد و آل خجند که بایکدیگر برسرمذهب حنفی وشافعی اختلاف داشتند سروده است .

بطوریکه صاحب حبیب‌السیر در باره این شاعر نوشته وی از معاصرین جلال‌الدین بوده ودر نظم اشعار مهارت‌کامل داشت وبعلت وقوف برمعانی لقب خلاق‌المعانی یافت .

درآن زمان‌که سلطان جلال‌الدین ازسفر گرجستان برای سرکوبی براق حاجب عازم حدود کرمان‌واصفهان شد کمال‌الدین قصیده‌ای درمدح‌خوارزمشاه درسلك نظم‌کشید که چند بیت‌آن اینست :

حجاب ظلم تو برداشتی زچهره عدل — نقاب کفر تو بگشادی از رخ ایمان

براق عزم‌توگامی که‌برگرفت ازهند — نهاد گام دگر تا اقاصی ایران

که بود جز توزشاهان روزگار که‌داد — قصیل اسب بتفلیس و آب از عمان

هنگامیکه مغولان‌درنتیجه خیانت واختلافی‌که دربین مردم اصفهان پدیدار شد وارد اصفهان گردیدندضمن‌کشت وکشتاری‌که نمودند کمال‌الدین‌اسمعیل‌شاعرراکه‌درحالت انزوا میزیست تصادفاً بدست‌آورده و بعداً بوسیله مغولان‌کشته شد ۶۳۵ هجری .

بقیه پاورقی صفحه قبل

است شفق برسم اندوه زدگان رخسار بخون دل شسته است ستاره بر عادت مصیبت رسیدگان بر خاکستر نشسته است صبح دراینواقعه هائل اگرجامعه دریده است صادق است ماه دراین حادثه مشکل اگر رخ بخون خراشیده بحق است که این معنی جان سوز بدو رسید وفرو نه‌ایستادسحاب دراین غم اگر بجای‌آب خون بارد بجای خود است دریا دراین ماتم اگرکف برسرآرد رواست آفتاب را مهرچون شایدخواند‌که بعد از اوبرفروخت شفق را شفق نشایدگفت‌که دلش نسوخت .

جهان تاند چنین خرمن بسی سوخت — مشعبد را نباید بازی آموخت

کدامین سرو را داد او بلندی — که بازش خم نداد از دردمندی

از آنسرو آمد این کاخ دلاویز — که تا جا گرم کردی گویدت خیز

معروف است که کمال‌الدین درهنگام شهادت این‌دورباعی را سروده وبردیوار سرای خویش نوشت:

دل نیست که تابروطن خودگرید | بر حال خود و واقعه‌ی بدگرید
دی برسرمرده‌ای دوصد شیون کرد | امروز یکی نیست که بر صدگرید

دل‌خون‌شدوشرط‌جانگدازی این‌است | در مذهب ماکمینه بازی این است
با این همه هیچ نمی‌یارم گفت | شاید که مگر بنده نوازی این است

فهرست اسامی خوارمشاهیان و مدت سلطنت هر یك

۱ ـ قطب‌الدین محمد ۴۹۰—۵۲۲
۲ ـ علاءالدین ابوالمظفر ۵۲۲—۵۵۱
۳ ـ تاج‌الدین ابوالفتح ۵۵۱—۵۶۷
۴ ـ جلال‌الدین محمود سلطانشاه ۵۶۷—۵۶۸
۵ ـ علاءالدین تکش ۵۶۸—۵۹۶
۶ ـ سلطان جلال‌الدین محمد ۵۹۶—۶۱۷
۷ ـ جلال‌الدین منکبرنی ۶۱۷—۶۲۸

فصل هشتم

کلیاتی در باره حمله چنگیز بایران و حکومت ایلخانان

چنانکه درفصل سابق گذشت چنگیزخان که دراوائل جوانی بنام تموچین نامیده میشد فرزند یسوکای بهادر رئیس قبیله قوم کرائیت که در کرانه‌های رودآمورسکونت داشتند بود قبیله کرائیت‌مسیحی یکی ازقبائل هشتگانه تاتار محسوب میشدند .

یسوکای بهادر پدر تموچین ومادرش بنام فوجین پس ازاینکه از اطاعت امپراطوران چین شمالی خارج شدند برای اینکه فرزندشان بتواند بنیان دولت تاتار را بریزد قبل‌از مرك بایکی از نوادگان خان عیسوی‌گرائیت صیغه برادری خوانده بود وهمچنین با قبیله قنقرات تاتارنیز متحد شده وضمناً برای فرزندش دختریکی‌ازروسای قبیله مزبور رانامزد نمودبدین ترتیب ازطرف مغرب ومشرق متحدینی‌برای خانواده خود باقی گذارد موقعیکه یسوکای فوت نمود تموچین سیزده ساله توانست درتحت رهبری ونفوذ مادر خویش بتشکیل دولت مغول توفیق‌یابد .

تموجین در حوالی سال ۵۵۰ هجری در ناحیه قراقـروم پا بعرصه گیتی نهاد وسپس باتکاء متحدینی‌که داشت وبالاخص شوهر مادر خود منکلیك نام وپسرش کوکچه توانست تا حدودسنین سی ودوسالگی باهزاران زحمت ومرارت براقوام کـرائیت و نایمان واویغور تسلط یابد تا اینکه درحدود سال ۶۱۲ بشرحیکه درباب سلطنت سلطان محمد خوارزمشاه گذشت نخستین برخورد پادشاه خوارزم بامغولان درنواحی شهر جند بتفصیل ذکر شد از این تاریخ ببعد دراثر غرور و عدم تدبیر سلطان محمد يك رشتهٔ حوادثی بر سیر سلاطین

خوارزم وولایات ایران رفت که ازنظر محاربات وحملات چنگیز وجانشینان اودر ایران بسه مرحله تقسیم میشود [1]

۱ ـ مرحله‌اول مربوط بزمان حیات چنگیزخان وآغاز حملات او بایران (درعهد سلطان محمد وجلال‌الدین) است که ازسال۶۱۲ آغاز وتاسال ۶۲٤ هجری که زمان فوت چنگیز واواخر سلطنت جلال‌الدین درایران است ادامه داشته .

۲ ـ مرحله‌دوم که از زمان مرك چنگیز وحکومت جانشینان وی شروع میشود ایـن دوره ازسال۶۲۵ تاسال۶۶۳ طول کشیده که دوره فرماندهـی هولاگو وادامه‌حمله بایران وتسخیر بغداد جزء مرحله دوم منظور شده است .

۲ ـ مرحله سوم شامل حکومت ایلخانان مغولی درایران ودوران تجربه‌آنان است که ازسال۶۶۳ آغاز وبسال ۷۵۶ هجری ختم میگردد .

مرحله‌اول (۶۱۲-۶۲۴) که‌شامل‌شروع روابطسیاسی وتجاری مابین سلطان‌محمد خوارزمشاه وچنگیزخان میشود بدینقرار است :

چنگیز خان در اوائل تحصیل قدرت بنا بکینه ای‌که ازفغفورچین شمالی داشت در خلال‌سال های ۶۱۲ ـ ۶۱۵ باآغاز يك رشته حملات قسمتی از سر زمینهای حاصلخیز و پهناور چین شمالی رابتصرف‌آورد در این محاربات قشون مغول توانستند انضباط نظامی و آشنائی خود را ببعضی ازفنون سپاهیگـری مانند استفاده از منجنیق برای پرتاب سنك و موادآلوده‌نفتی‌وامثال‌آن نشان‌دهندبالاخص‌اطاعت بدون چون وچرای‌کلیه مغولان ازقوانین مغولی (یاساوتوره) واجراء مصوبات مجلس مشاوره (قوریلتای) جمیع تشکیلات اداری و نظامی مغول را درتحت لواء حکومت واحدی درآورده بـود که بانظم ونسق خشن و سخت مغول اداره میشد .

آنچه‌که از مطالعه روابط اولیه چنگیز با سلطان محمد کشف میشود ایـن است‌که چنگیز بهیچوجه مایل نبود در آغاز استقرار روابط سیاسی مابین مغولان وایران بممالك خوارزمی حمله نماید بالعکس میل وافر داشت‌که بوسیله طرح اتحادی با سلطان محمدکه اوراسلطان مقتدری میشناخت اساس‌ارتباطات سیاسی وتجاری وکاروانی را مابین مغولستان وایران برقرارسازدتابتواند راه بازرگانی‌ابریشم ایران را بروی‌کاروانهای تجارتی مغول که ازطریق طرابوزان . آسیای صغیرآذربایجان . ری . خـراسان . کاشغر بمغولستان و

---

۱ ـ دراین فصل فقط بارعایت اختصاربحملات مغولان بایران (بدون ذکرسایر فتوحات آنان) اشاره میشود برای‌مطالعه کامل تاریخ مغول و حملات‌آنان بایران وسایر مطالب مربوط باین فصل بتاریخ‌مفصل ایران جلد چهارم ازحمله چنگیز تاتشکیل‌دولت تیموری تألیف شادروان عباس اقبال‌آشتیانی مطبعه مجلس چاپ تهران سال۱۳۱۲ رجوع شود.

وچین شمالی منتهی میشد باز ومورد استفاده قرار دهد وبرای این منظور وکسب اطلاع از اوضاع اقتصادی واجتماعی ایران بهر وسیله که میدانست متوسل شد تا برای وصول بهدف اقتصادی خود نایل شود ·

ازطرفی سلطان محمد که آرزوی فتح چین را درسر داشت پس ازاطلاع براینکه شهر پکن پایتخت چین بتصرف چنگیز درآمده آزرده خاطرشد وبرای اینکه اطلاعات صحیحی بدست آورد هیاتی را بریاست یکی ازمحارم خود بنام بهاءالدین رازی بسفارت نزدچنگیز به پکن فرستاد این عده پس ازورود مشمول الطاف خان مغول قرار گرفته و پس ازپذیرائی وتجلیل کافی ازنمایندگان خوارزمشاه وارسال هدایا وتحف فراوان برای سلطان باعده‌ای مستحفظ مغولی آنانرا مراجعت داد ضمناً بنمایندگان خوارزمشاه اطمینان داد که دربین راه بهیچوجه مزاحمتی برای آنان نخواهد بود و علاقمند است که روابط تجارتی ورفت و آمد کاروانان مغولی وایران ازراه ابریشم افتتاح یابد تاطرفین بتوانند ازمنافع تجارتی یکدیگر منتفع شوند .

پس ازمراجعت بهاءالدین رازی چنگیزخان عده‌ئی را بسرپرستی یکی ازبازرگانان مسلمان کاشغر بنام محمود که مشهور به یلواج شد بدربار خوارزمشاه فرستاد این فرستاده توانست باتهیه مقدمات وتمهید فراوان موافقت سلطان محمد را درباب انعقاد قرار داد اتحاد وبرقراری روابط تجارتی وحق عبور از جاده ابریشم که قسمت اعظم آن در قلمرو حکومت ایران بود بدست آورد وبدین ترتیب برخلاف نظریات سلاطین وسلسله‌های گذشته درایران که باصدورحق هرگونه عبورکاروانان ازجاده تجارتی ابریشم مخالف بودند رفتار نمود خوارزمشاه بعد از امضاء این معاهده چندین کاروان تجارتی از طریق کاشغر بچین شمالی وحدود مغولستان فرستاد این کاروانیان مورد استقبال قرار گرفته وبامر چنگیز کلیه امتعه واقمشه آنان را ببهای گزاف بازر خریداری نمودند و با اطمینان کافی کاروان تجارتی ایران راباوطان خود مراجعت داد .

متأسفانه بشرحیکه سابقاً در ضمن روابط سلطان محمد و چنگیز گذشت هنگامیکه کاروان تجاری مغول بسرحد ایران وشهر اترار رسیدند حاکم آن شهر بنام غایرخان کلیه آنانراکه بالغ برپانصد نفربودند بقتل رساند وامتعه کاروانان را تصاحب کرد این اقدام که باموافقت سلطان محمد بعمل آمده بود مقدمه کینه توزی شدید چنگیز ومغولان نسبت بسلطان محمد وغایرخان وایرانیان شد ،

بااینکه چنگیز ازاین خلف عهد بی‌نهایت متأثرشده بود لیکن قصد مقابله باسلطان محمد را نداشت ازاین روسه نفر ازمأمورین خودرا بعنوان اتمام حجت وتسلیم غایرخان واعزام او بمغولستان نزدسلطان محمد فرستادبرای بار دوم دونفر ازاین نمایندگان مغولی

بقتل رسیدند نفرسوم توانست که ازچنك مأمورین‌خوارزم فرار اختیارنموده خودرا بدربار خان مغول برساند وکیفیت ماوقع را اطلاع دهد .

ازمطالعه این‌جریانات معلوم میشود که مسبب‌اصلی هجوم مغولان بایران وبدبختهای بیشماری که برسرمردم ایران وسلاطین خوارزمی وارد گردید همین‌عملیات سفیهانه سلطان محمد بوده است که بهانه حمله چنگیز بایران را بشرحیکه دیدیم تسریع نمود .

اولین‌حمله‌چنگیز بایران ازشهرسرحدی اترار و درامتداد رود سیحون آغازشد دراین شهر بعلت کینه‌ای که مغولان ازحاکم آن داشتند با اینکه بامقابله سرسخت آن شهر روبرو شدند پس‌ازتصرف اتراردست بقتل‌عام عمومی زدند وازکلیه وسایل وادوات جنگی که داشتند برای‌تخریب استفاده کردندپس‌ازعبورازسیحون‌وماوراءالنهروتصرف بخارا وسمرقند وجندوخجندوبناکت وبلخ ونیشابوروخراسان ومازندران ودامغان وسمنان‌وهمدان همواره درتعقیب‌سلطان‌محمد بودندتاآنکه سلطان محمد بترتیبی که سابقاً ذکرشد بجزیره‌آبسکون پناه برده ودرشوال ۶۱۷ درآن جزیره ازدردوغصه واندوهی که‌بروی غالب گشته بود فوت نمود بدیهی است در این فتوحات که با قتل و کشتار فراوان نصیب مغولان گشت عده ای ازفرزندان چنگیزهم مانند جوجی وجغتای واوگتای وتولی وبرخی ازسرداران نامی‌مغول شرکت داشته‌اند ونیز همچنین چنگیزخان توانسته‌بود ازجمیع‌اطلاعاتی که بوسیله‌کاروانان تجارتی وجاسوسان ازاوضاع اجتماعی وتزلزل روحی سلطان‌محمد وترس وبیمی که دربین کلیه اهالی ممالك خوارزم ازخونریزی وشقاوت مغولان تولیده شده بود (بسه‌کلمه مختصر در آمده : آمدند . سوختند کشتند .) حداعلی استفاده را بنماید تا آنجاکه اغلت اهالی بلادی که در سرراه حمله مغولان واقع میشدند قبل از ورد لشگریان خونخوار بدان محل ترك مسکن وماوی کرده شهررا خالی نموده وفرار را برقرار ترجیح میدادند .

برخی از مورخین چنین عقیده دارند چنگیز پس از فتوحاتی که دراوائل نصیب او شد دیگر قصد ادامه حملات را نداشت ومصمم بودکه دامنه فتوحات خود را بمرزجیحون متوقف سازد ولی اخباری که ازاوضاع داخلی ایران وبالاخص‌فرار سلطان محمد وخرابی حالات اجتماعی و روحی مردم بدو میرسید چنگیز را بادامه تاخت و تاز تشویق وامیدوار ساخت .

مرحله‌دوم که اززمان مرك‌چنگیز وجانشینی اوکتای قاآن که از۶۲۵ شروع ودر سال ۶۶۳ ختم میشود دوره‌ای است که برحسب وصیت خان مغول وتصویب قوریلتای مغولی اوکتای قاآن مأمور تصرف بقیه بلاد ایران وتعقیب سلطان جلال‌الدین میشود .

بطوریکه میدانیم جلال‌الدین ازسال ۶۱۷ تاسال ۶۲۸ هجری چه درخدمت پدر و چه در دوران سلطنت‌وتاپایان عمر همواره دوچار حملات چنگیزخان وبعداً اوگتای قاآن

بوده (داستان رشادت وشجاعت این شهریار خوارزمی درشرح حال سلسله خوارزمشاهیان بتفصیل ذکر شد) تا آنکه در ۶۲۸ هجری ناپدید گشت دراین دوران جلال الدین توانست با جمع آوری قوای متفرق خوارزمی تاحدی که امکان داشت درمقابل پیشرفت چنگیز بجانب مغرب مقاومت نماید درهمین زمان است که اتابکان فارس سرسازش وتسلیم بجانب لشگریان مغول فرود آوردند وبدین ترتیب توانستند نواحی جنوبی و غربی ایران را از شرحملات خونین وخرابی لشگر مغولی حفظ کنند .

پس ازمرگ چنگیز وجلال الدین اوگتای قاآن تصمیم بفتح نواحی کردستان وآذربایجان گرفت ویکی ازسرداران خودرا بنام جرماغون نویان ازطریق اسفر این مأمور عراق نمود دراین مرحله کلیه نقـاط غزنین ـ کابل وسند وزابلستان وطبرستان وگیلان مورد تاخت و تاز شدید قرارگرفت تااینکه دراواخر سال ۶۲۸ برولایت مراغه وتبریز مرکز آذربایجان دست یافتند ازاین تاریخ بمدت سی وپنج سال حکومت ایران درتحت نظرخانان مغولی وطبق اوامر مغولستان وحکام آنان بامساعی وشرکت منشیان ایرانی اداره میشد .

دراین موقع مقام اصلی خان مغول راکه مقیم یورت قرانروم بود منکوقاآن داشت این خان برادرکوچکتر خود بنام هلاکورا مأمور تسخیر بغداد و برچیدن اساس خلافت عباسی وتسخیر قلاع ملاحده اسماعیلی نمود هلاکو شخصاً بعزم تسخیر قلاع ملاحده از راه بطام عازم شد دراین سفر عطا ملك جوینی وخواجه نصیر الدین طوسی هردو بخدمت هلاکو رسیدند وبدین ترتیب قلاع ملاحده وذخائر آنان درحدود سال ۶۵۴ هجری بتصرف هلاکو درآمد .

هلاکو دراوائل سال ۶۵۵ از طریق کرمانشاه عـازم بغداد وسرکوبی المعتصم خلیفه عباسی گردید و پس از غلبه بر بغداد و کشتن خلیفه عباسی اساس خلافت پانصد ساله آنان برچیده شد عاقبةالامر هلاکو در ۶۶۳ هجری درسن ۴۸ سالگی درحوالی شهرارومیه درگذشت.

درپایان این مرحله است که فتوحات مغولان درایران وعراق بپایان میرسد وازاین تاریخ معابرآسیای غربی بـاانقراض خلافت عباسی بغداد برروی لشگریان فاتح تاتار باز میشود .

مرحله سوم بحث مختصری در اطراف حکومت ایلخانان مغولی و ایران وتجزیه حکومت آنان است که مدت نود وپنج سال طول کشیده وبدین ترتیب میباشد .

بعد از مرگ هلاکو دوره ایلخانان مغول ایران با سلطنت اباقاخـان شروع میشود وزارت این ایلخان باخواجه محمد صاحبدیوان جوینی وبرادرش عطاملك بوده است وازهمین تاریخ است که نفوذ سیاسی واجتماعی ایرانیان دربین مغولان رسوخ یافته ودواوین مغولان باسلوب ایرانی اداره شد پس ازاباقا سلطنت ایلخانی نصیب برادرش تگودار گردید تگودار

ایلخانی مسلمان ومردی بذال وبخشنده بود ودرایام حکمرانی همین ایلخان مسلمان است که عطاملك جوینی در گذشت .

تگودارراکه بنام سلطان احمدهم نیز نامیده اند در تاریخ ۶۸۳ بدستور ارغون خان ایلخان بعدی کشته شد سپس ارغون بمنصب ایلخانی رسید درزمان ارغون خواجه شمس الدین محمد صاحبدیوان وکلیه اعضاء خاندان جوینی بقتل رسیدند .

بعد ازارغون گیخاتو ماموراپلخانی ایران گشت این ایلخان بعلت عملیات جابرانه وظالمانه‌اش دوچار نفرت ایرانیان ومسلمین شد تااینکه بسزای اعمالش بقتل رسیدآخرین ایلخان مغولی باید واست که اوهم بدست غازان در ۶۹۴ کشته شد .

دراین دوره پایتخت ایلخانان درشهر تبریز بود وفرمان انتصاب آنان بمقام ایلخانی درایران از طرف (قوریلتای) مجلس مشورتی مغول وقراقورم صادر میشد ایـن ایلخانان اصولا مردانی بیرحم و گاهی عیاش بودند در مدتیکه سلاطین ایلخانی مغولی بـر ایران سلطنت داشتند مردم نقاط مختلفه مملکت بعلت تحمیلات مادی فراوانی که ازطرف مغولان و هیاتهای سیاسی دربار اصلی مغول بآنان میشد دوچار خسارات زیاد شدند وهمواره در کمین وفرصت بودندکه اززیر یـوغ مغولان خود را نجات دهند درحقیقت از همین ایام است که بتدریج باروی کارآمدن عطا ملك جوینی و خواجه صاحبدیوان و تاثیر مذهب اسلام دربین ایلخانان ومغولان دایره نفوذ ایرانیان در دربار ایلخانان وسازمان اداری ومالـی آنان رو بفزونی نهاد ودر واقع ایرانیان بر آن بودندکه بهرنحو و ترتیب که میسر باشد روحیه خشن وحالت استبدادی مغولان را تغییر داده وتاآنجاکه میتوانند باتکاء دیانت اسلام وآداب ورسوم ملی و انتشار و رواج ونفوذآن بین مغولان جبران شکستهـای نظامی را بنمایند این منظور بمرور زمان پس ازتلاش وکوششهای فراوان نصیب ایرانیان گردید تا بآنجاکه ایلخانان مغولی برای برقراری نظم وانتظام درامورادار ی ومالی واقتصادی ناچار شدندکه ازعادات وسنن اسلامی وایرانیان استفاده نمایند وبدین ترتیب عجزخودرا دراداره امور اجتماعی وعمومی اذعان واعتراف نمودند .

بدین ترتیب بعد ازقتل بایدوخان که درحدود مدت شش ماه سلطنت نمود باانتصاب محمود غاران خان بسمت ایلخانی ایران منظور ایرانیان حاصل شد زیرا این ایلخان که پرورش یافته ایرانیان وبمذهب اسلام گرویده بود پس ازاستقرار درایران طولی نکشید که روابط خود را بامرکز اصلی مغولان قطع نمود و باحمایت ایرانیان ومسلمین بالااستقلال سلطنت کرد بدیهی استکلیه مسئولیت اداره امور کشوری را بوزیران ورجال کاردان وبصیر ایرانی سپردوبدین ترتیب حق این است سال ۶۹۴ هجری راکه مصادف باانتخاب غازان بایلخانی وبرتخت نشستن وی در تبریز است مبدا احیاء جامعه ایرانی بعد از عصر مغول

دانست وازاین تاریخ است که سلطنت قسمت دوم ایلخانان که تحت عنوان ایلخانان مغولی ایران نامیده شده‌اند درایران شروع میشود .

ایلخانان ایندوره شامل ده نفر میباشند که ازسال ٦٩٤ تاسال ٧٥٦ هجری سلطنت نموده‌اند دربدوامر پایتخت غازان خان درتبریز بود واز برکت قبول مذهب اسلام دراین دوره ابنیه مذهبی فراوانی درتبریزوکلیه شهرهای آذربایجان وسایر بلاد ساخته شد وعلوم اسلامی رواج یافت ودراصلاح شئون اداری وکشوری ورعایت جانب آزادی مردم و تبدیل بتخانه و کلیسا ها بمساجد ومدارس اقدامات وسیعی بعمل آمد .

پس‌ازدرگذشت غازان نوبت سلطنت بسلطان محمدخدابنده الجایتوکه حامی مسلمین وشخصاً بآئین تشیع گردیده بود رسید این ایلخان سعی وافی درانتشارمذهب اسلام وحمایت ازطبقه روحانی داشت تا بحدیکه بنا بامر اونام ١٢ امام را برروی مسکوکات نقش کردند و نیز محل پایتخت را از تبریز بشهر سلطانیه زنجان منتقل ساخت در این شهر ابنیه فراوانی‌ازآن دوره ساخته‌شدکه مهمترین‌آن گنبد مشهور به‌سلطانیه است که وصف آن بعداً خواهد آمد .

آخرین ایلخان‌مغولی‌مشهوراسلامی ایران‌ابوسعید بهادراست این ایلخان بعلت‌قتل خواجه‌رشیدالدین وزیر وفرزندجوان‌خواجه‌موردتنفرایرانیان‌وبالاخص‌فضلاءواقع گردید و ازهمین‌تاریخ است که‌آثارطغیان درنواحی مختلف‌کشور ظاهر شد ودرهر گوشه‌ای دستجاتی ازنیروی متفرق بفرماندهی‌رهبران خود ویادست نشاندگان دولت ایلخانی تشکیل جبهه‌ئی داده درصددبودند که ازضعف حکومت‌مرکزی واحساسات ایرانیان‌که قلباً بااعقاب مغولان کینه وعداوت داشتند استفاده نموده وضرباتی‌برپیکر دولت مغولی وارد سازند دراین ضمن برخی از حکومت های همجوار که بوسیله نوادگان چنگیز بوجود آمده و خود را تابع یورت اصلی قراقرم نمیدانستندحاضر باطاعت از دربار ایلخانان ایران‌هم نبودند این‌قبیل حکومتهانیزبرعلیه ایلخانان در مقام شورش و طغیان برآمدندبدین ترتیب مقدمات تجزیه دستگاه‌ایلخانان‌که سرچشمه اصلی‌آن از انتقامجوئی ایرانیان ومسلمین سرچشمه میگرفت شروع گردید .

پس‌ازمرك ابوسعید هشت تن دیگر بنام ایلخانان مغولی‌ایران بمدت ٢٠ سال بـر ایران سلطنت نموده‌اندکه‌آخرین‌آنان بنام انوشیروان عادل است ازاین پس طولی نکشید که عوامل سقوط حکومت ایلخانان فراهم شده ودرنتیجه حکومت های متعدد دیگری در ایران جانشین ایلخانان شدند که مهمترین‌آنان بشرح زیر میباشند :

١ ـ ایلکاتیان درعراق وقسمت غربی ایران .

٢ ـ آل مظفر درفارس .

۳ ـ خاندان اینجو درحدود فارس واطراف آن .

٤ ـ سربداران درسبزوار وناحیه مرکزی خراسان .

٥ ـ چوپانیان درناحیه آذربایجان .

این قبیل حکومت ها تا اواخر قرن هشم دوام داشتند بعداً دوچار انقراض گردیدند .

دراین مدت که حالت ملوك‌الطوایفی وهرج ومرج سیاسی درسراسر ایران و آسیای غربی برقراربود دولت مرکزی ایلخانان بوسیله نیروهای متعددی دوچار محاصره شدند وبتدریج مقدمات طوفان مدهشی درمجاورت مرزهای شمالی‌خراسان بوجودآمد وباردیگر خیال جهانگیری وخونریزی وقتل وغارت قبائل تاتار برهبری امیر تیمورکورگان آشکار و آتش جنك افروخته شد وازنظر اینکه امیرتیمور خود را وارث امپراطوری بزرك چنگیز و منسوب وی میدانست تصمیم گرفت که برای مرحله دوم وحدت امپراطوری عظیمی را ایجاد واحیاء نماید .

دوره استیلاء مغول برایران که ازنحستین سال حمله مغولان ٦۱۲ هجری آغاز وتا سال ۸۱۲ هجری بطول کشیده مجموعاً درحدود دویست سال میشود این دوقرن از دوران بسیار تأسف‌آورتاریخ ایران است زیرا آثارحملات مغول (که شامل خونریزی وقتل عام و تخریب ابنیه و مدارس وکشتن فضلاء ودانشمندان وکوچ دادن صنعتگران بناحیه مغولستان وسوزانیدن کتابخانه‌ها باشد .) هیچگاه از خاطر مردم بلاکشیده ایران محو ونابود نشد لیکن چون‌این دوقرن دنباله تمدن عالی‌دوره عباسی وسلاجقه درایران است بازهم ازلحاظ جهات علمی وادبی دارای امتیازات خاصی میباشد چون درباب تمدن وفرهنك وصنایع این عهدکه عصر استیلای مغولان باشد فصل جامعی در تاریخ مغول تألیف شادروان عباس اقبال آشتیانی بچاپ رسیده است لذا ازبحث‌آن دراین فصل خود داری میشود و درپایان این مقال بقسمی ازتاریخچه ابنیه تاریخی وهنر دوران مغول که باین عصراختصاص دارداشاره مینمائیم .

شرح برخی ازابنیه تاریخی وصنایع دوره مغول

بامطالعه شرح حال‌آخرین سلاطین خوارزمشاهیان (سلطان محمد وجلال‌الدین) و حملات مغول وتشکیل امپراطوری عظیم مغولان و عملیات خونخوارانه آنان تصور میرود

علاوه بر آنکه کلیه آثار و مظاهر تمدن درخشان دوره اسلامی ایران بایستی پایمال سم ستوران مغولان شده باشد دیگر فرصتی هم برای خانان مغولی و ایلخانان بدست نیامده باشد تا بتوانند درصدد ترمیم خرابیها و انشاء ابنیه جدید و تشویق فضلاء و هنرمندان همت گمارند لیکن از آن جاکه ایرانیان همواره مترصد بودند بجبران لطمات فراوانی که از مغولان خورده بودند دردستگاه آنان نفوذ و رسوخ یافته تا بتوانند از طریق ترویج مذهب اسلام و رواج شعائر و سنن ملی ایران تلافی شکستهای نظامی خود را بنمایند بدین ترتیب بطوریکه میدانیم با انتصاب ایلخانان مغول بسلطنت ایران بتدریج بشرحی که گذشت بمقصود و منظور خود نایل شدند .

گذشته از اینکه امور مملکتداری و دربار ایلخانان بدست وزراء مدبر و منشیان لایق ایرانی اداره میشد علاوه بر این ایرانیان نیز توانستند از طریق ارتباطات تجارتی و سیاسی و علمی هم با اقوام مغول و اهالی چین در بسط معارف اسلامی ایران تا اقصی نقاط مغولستان و چین توفیق حاصل نمایند بدیهی است در اجراء چنین امر مهمی دانشمندان ایرانی آن عصر مانند خواجه نصیرالدین طوسی و خواجه رشیدالدین فضل‌الله و مورخ شهیر حمدالله مستوفی و عطاملک جوینی و فخر بناکتی تأثیر بسزائی داشته‌اند .

از اختلاط عناصر ایرانی و مغولی و چین فایده دیگری در تجدید و احیاء صنایع عصر مغول نیصب تمدن این دوره شد که آثار و شواهد تأثیر تمدن ایران در چین و چین در ایران در کلیه رشته‌های هنری این عهد پدیدار است بالاخص در شئون معماری و ساختمان و هنرهای ظریفه و نقاشی و میناتورسازی و تصاویر مجالس کتب تاریخی . اثرات این ارتباط تا پایان تیموریان در تکامل صنایع مستظرفه ایران نقش مهمی را حائز میباشد .

بطور کلی عمده آثاری که از دوره مغول باقیمانده است متعلق بدوره غازان خان و ایلخانان مسلمان بعد از غازان است که در اثر گرویدن ایلخانان بمذهب حقه اسلام و از برکت این دین مبین است که پس از تثبیت اوضاع ممالك ایران و پیدایش آرامش و امنیت بانشاء ابنیه و ساختمان شهرها و مساجد و مدارس و مقابر بسبك اسلامی همت گمارده شد که اینك بشرح بعضی از ابنیه معروف این دوره میپردازیم .

بیشتر این ابنیه در بلادی که از طرف ایلخانان بپایتختی مانند تبریز و سلطانیه و مراغه انتخاب شدند باقی است که اغلب آنان بعلت سستی بنا که باخشت و گل ساخته شده بود از بین رفته و فقط چند نمونه مهم سرپا میباشد :

درشهر مراغه اکنون تعدادی بنای تاریخی بنظر میآید که بدوره هلاکو و سایر ایلخانان منسوب است که به ترتیب تقدم تاریخی بدانها اشاره میشود :

گنبد سرخ

بنای گنبد سرخ که بنام گنبد قرمز هم نامیشده میشود قدیمترین ابنیه تاریخی مراغه است بدنه آن شباهت کاملی بساختمان برج مربع شکلی دارد که برروی قاعده برج سنگهای ظریف تراشیده شده بیك شکل قرار گرفته برج بنای چهارگوش گنبدی بنظـر میرسد که روکش اصلی آن که بنائی هرمی شکل بوده است بمرور ایام از بین رفته و فقط مختصری از آثار گنبد در قسمت سفلی باقی مانده درزیراین بنادخمه ایست که درقسمت تحتانی بنای چهارگوش که بدنـه اصلـی قسمت وسطی برج را تشکیل میدهد ساخته شده و بعقیده برخی ازباستان شناسان این دخمه محل گذاردن جسد وسنك لحد بوده است .

جلوخان ودرب این گنبد درطرف شمال آن واقع و باهفت پله بداخل گنبد وصل میشود نمای خارجی مرکب ازطاقنماهائی میباشد که درهرطرف آن دوطاقنما با حاشیه کتیبه‌ای که اضلاع آن از سنك و با آجر ساخته شده منظره خارجی گنبد را تشکیل میدهد - سردرب بقعه از لحاظ تزئین بالاخص کاشیکاری آبی رنك وطرز آجرکاری بدیع و گچبریهـا ودو کتیبه کوفی آجری و آرایشهای گوناگون دیگر بر زیبائی وجذابیت این بنا میافزاید بنظر عده‌ای از باستانشناسان آجرکاری گنبد از نظر ظرافت منحصر باین بنا میباشد و همچنین ستونهای آجری گنبد سرخ در عداد شاهکار صنعت معماری اسلام وجهان است[1] .

هنر دیگری که در تزئین منظره این بنابکار برده شده اختلاط کاشیهای آبی رنك و فیروزه‌ای درزمینه آجری است وهمچنین گچبری وخطوط ونقوش ورسوم هندسی این بناز امتیازات مهم این ساختمان است روزنه‌های متناسبی درچهار طرف قاعده گنبد تعبیه شده که متعلق بساختمان بنا میباشد درون گنبد فاقد هرگونه تزئینی است با ایـن توصیف بعقیده برخی از باستانشناسان که دراین اواخر مطالعاتی درباب خصوصیات معماری سلجوقیان و مغول نموده‌اند این بنارا برخلاف شهرتی که دارد بدوره سلجوقیان نسبت میدهند وتاریخ ساختمان آنرا در۵٤۲ هجری تعیین کرده‌اند[2] .

در سردرب این برج دو کتیبه بخط کوفی باقیمانـده که معرف بانـی بنا وتاریخ آن

---

۱ ــ کریستی ویلسن در کتـاب صنایع ایران ترجمه دکتر فریار ص۱٦۰

۲ ــ دردایرةالمعارف اسلامی ENCYLOPEDIE DE LISLAM جلد سوم ص ۲۸۱ مقاله‌ئی در باب شهر مراغه و شرح مختصری در اطراف تاریخچه چـهار برج مــراغه ضبط شده است .

بشرح ذیل است :

کتیبه سر درب

امر ببناء هذاالقبهالامیرالرئیس العالم فخرالدین عمادالاسلام قوام آذربایجان ابوالعز عبدالعزیز بن محمود بن سعید . . . . الله علاه .

کتیبه افقی دیگری بنظر میرسد که شامل تاریخ بناءاست بدین ترتیب :

بنی المشهد فی الحادی عشر من شوال سنه اثنین واربعین وخمسمائه.

کتیبه سمت شرقی آیات قرآن و کتیبه جهت غربی شامل نام بنا ومعمار آن است .

عمل العبدالمذنب الراجی الی عفوالله بنی بکر محمد بن بندان البناء بن المحسن المعمار.

پس معلوم میشود که گنبد سرخ یاقبه سرخ بامر عبدالعزیز بن محمود که دارای عنوانی بوده است درسال ۵۴۲ هجری اتمام یافته وبنائی آن بعهده محمد نام فرزند محسن معمار واگذار شده .

علت وجه تسمیه این برج برای بکاردن آجرهای سرخ رنك آن میباشد درپایان میتوان بنای این گنبد را ازنظر ساختمان و معماری وریزه کاری صنعتی یکی ازابنیه مهم قرن ششم هجری دانست که بعلل امتیازات خاص معماری و هنر کاشیکاری و تـزئینات مورد توجه کامل هنرمندان و باستانشناسان قرار گرفته است.

برج مدور

دومین بنای تاریخی مراغه برج مدوری است که ازنظر هنرساختمانی وتزئینات قابل مقایسه باگنبد سرخ نمیباشد لیکن قطعات کاشی که دراین بنابکار رفته معرف پیشرفت نهضت صنعت کاشیکاری ورنك آمیزی آن میباشد .

دربالای سردرب این برج دو کتیبه کوفی نقش بسته کتیبه بالای آن در داخـل قاب بندی جای داده شده وبقیه کتیبه درزیرطاق سردرب جای گرفته که مجموع عبارات این دو کتیبه بدینقرار است :

«کل نفس ذائقةالموت ـ تم البناء برجب سنه ثلث وستین وخمسمائه» .

درقسمت تحتانی برج دخمه‌ئی وجود دارد بهمین جهت است که این برج راهم جزء مقابر ومزارات مراغه میدانند .

گنبد کبود یاقبر مادر هلاکو

ساختمان گنبد کبود یکی از ابینه صنعتی ذیقمتی است[1] که درمجاورت برج مدور در محوطه دبیرستان خواجه نصیرمراغه واقع شده که بیشتر بنام قبرمادر هلاکو ویادخترهلاکو نامیده میشود .

بنا برعقیده آقای آندره گدار مدیرسابق باستانشناسی ایران[2] که درباب ابنیه تاریخی مراغه تتبعات ذیقیمتی نموده اند این بنارا متعلق بمادر هلاکو نمیدانند و تاریخ ساختمان آنرا درفاصله سالهای ۵۸۲ـ۶۵۶ هجری تعین کرده وباقرب احتمال تاریخ اتمام آنراسال ۵۹۳ هجری میدانند و مبنای این تشخیص وتعیین سال مقایسه‌ای است که از نظرتناسب بنا ونکات مشابه معماری باساختمان بنای بقعه مومنه خاتون در نخجوان (مورخ بسال ۵۸۲ هجری) دارداز اینرو تعلق این بنا ازدوجهة یکی‌ازنظرفنی ومعماری ودیگر ازلحاظ اینکه مادر هلاکوخاتونی مسیحی بوده است ونبایستی درچنین‌آرامگاهی بخاك سپرده شده باشد بمادر هلاکو ودوره مغول صحیح نمیباشد این بنا ازنظرمعماری‌برج هشت گوشی است‌آجری دارای قاعده سنگی که درهرضلع‌آن طاقنمائی باآجرساخته شده دربالای طاقنما سه‌ردیف مقرنس کاری‌آجری دیده میشود درزیرآنهم مانند سایر ابنیه مراغه دخمه‌ئی وجود دارد .

بطورکلی گنبدآجری این بنا وسه طبقه قطار دورگردنه گنبد وحاشیه‌کتیبه‌کوفی و گچبریهای ظریف زیر قاعده‌گنبد وپشت بغلهای زیبا و طاقنماهای متناسب ومقرنس های داخل طاقنما وسایرتزئنات‌آجری وگچبری باین‌بناجلوه خاصی داده است‌که بزعم برخی ازمحققین باستان شناسی‌تزئین گنبد کبود برمعماری بنا فایق‌آمده وازهمین نظر میباشدکه نقش و نگار تزئینی‌آن اساس و سرمشقی برای مطالعه هنر های ظریفه وهنرشناسان ادوار بعد شده است .

کتیبه‌وخطوط داخل‌وخارج این بنا بیشترمحووخراب شده وازآنچه باقیمانده‌معلوم میشود که‌کتیبه‌های داخل ازآیات قرآن بوده است . سنك قبری در داخل دخمه بربدنه

---

۱ ــ دکتر کریستی ویلسن درتاریخ صنایع ایران ترجمه دکترعبدالله فریار ص ۱۶۱ این بنا رانمونه یك‌کار صنعتی ویادگاری برمهارت واستادی‌کارگران ایرانی میداند .

۲ ــ درنشریه جلد اول‌آثار ایران ص ۵۹ ترجمه فارسی ورساله شماره ۷ انجمن‌آثارملی طبع پاریس آقای اندر.گدار مدیرکل سابق باستان شناسی ایران مطالعات مفصلی درباب ابنیه مراغه بعمل‌آمده که ازنظرمعماری قابل‌کمال توجه است .

دیوار نصب گردیده که در روی آن جـز نقش کلمات «کل مـن علیهافان و یبقی وجهه ربك ذوالجلال و الاکرام» چیز دیگری بنظر نمیرسد ظاهراً سنك اصلی قبر که نام صاحب قبر وتاریخ درگذشت آن باشد ازبین رفته است.

گنبد غفاریه

گنبد غفاریه بمناسبت مجاورت بامدرسه غفاریه بدین نام خوانده میشود بنائی است که درزمان ایلخانی ابوسعید بهادرخان ساخته شده این گنبد هم مانند سایر مقابر مراغه بنائی است چهارگوش که بـر روی صفه سنگی و دخمه‌ای استوارکشته در چهار زاویه بنا ستونهای آجری بانقوش لوزی جلب توجه مینماید مدخل گنبد بسمت شمال و درهرکدام از اضلاع آن دو طاقنما و یك حاشیه کتیبه تعبیه شده در مدخل بنا کتیبه‌ای شامل دوسطر که باصطلاح خطاطان بشیوه ریحانی نوشته خوانده میشود این گنبد ازنظر استخوان بندی واستحکام مانند گنبد سرخ است تزئینات آن باکاشیهای رنگین سیاه و سفید وآبی و آسمانی جلوه‌ای بآن داده است.

کتیبه سردرب آن بسه سطر نوشته شده بااینکه چندان سالم وخوانا نمیباشد باوجود این شامل عبارت ذیل است:

«امر بانشاء هذاالقبه المبارکة فی ایام مولاناالسلطان الاعظم ظل‌الله فی‌الارض سلطان سلاطین العرب والعجم ابوسعید بهادرخان حلدالله ملکه.» بدین ترتیب ساختمان این‌بنا بایستی متعلق بروزگار ایلخانی ابوسعید ۷۱۶–۷۳۶ هجری باشد.

آثاروبقایای کتیبه دیگری هم دربالای سردرب دیده میشود که بیشترکلمات و حروف آن ریخته ویا محوشده است وازآنچه مستفاد میشود بایستی این کتیبه شامل نام صاحب بقعه باشدکه اکنون برمامجهول است [1]

آقای گدار فرانسوی که یکی ازمحققین آثار باستانی ایران بشمار میرونـد از روی علائم مانند چوگان که دراین بنا شخصاً ملاحظه نموده‌اند این بنارا منتسب به شمس‌الدین قراسنقر منصوری که ازدودمان چوگانداراست میداند ومعتقد است که شمس‌الدین در سال ۷۲۸ هجری ضمن روزگار ایلخانی ابوسعید درگذشته ودراین گنبد بخاك سپرده شده [2].

---

۱ – H.SCHiNDLER هوتوم شیندلر مدعی‌است که نام ابوبکرسعد بن زنگی (اتابك فارس ۶۲۳–۶۵۸) را درکتیبه نامبرده خوانده شد.

مجله شماره ۷ انجمن آثارملی طبع پاریس ص۱۷

۲ – اندره گدار درنشریه آثار ایران فرانسه جلد ۱ ص ۶۳–۶۴.

پنجمین برج تاریخی مراغه بنام **قوی یا کوی برج** بوده است متاسفانه این بنا در نتیجه عملیات حفاری و کاوش که بدست عده‌ای سودجو بتصور اینکه دفینه و گنجینه‌ای بدست آرند دراسفندماه سال ۱۳۱۰ منهدم گردید[1].

باشرح مختصرا بنیه مراغه چنین نتیجه گرفته میشود: بنای گنبد کبود که دارای تاریخ ضمنی ۵۹۳ هجری میباشد ازجنبه تزئینات درشمار زیباترین ابنیه تاریخی ایران محسوب است.

برج مدور ازلحاظ رنك آمیزی و کاشیکاری دارای امتیازات خاصی است.

دو بنای غفاریه وقوی برج که شرح خصوصیات آنان داده شد برخی بنای اولی را متعلق بعهد مغول ودیگری را بتاریخ بعدازمغول نسبت میدهند[2].

یکی دیگر ازابنیه بسیار معروف مراغه ساختمان **رصدخانه هلاکو** بوده است که برای خواجه نصیر الدین طوسی ساخته شده بود اکنون از آن بنای مشهور فقط بقایای ناچیزی مانده است[3].

معروف است که این رصد خانه در عصر خـود دارای آلات و ادوات نجومی نفیس و گرانبهائی بوده است[4].

---

۱ ــ تاریخ ساختمان قوی برج بنابعقیده آقای ف. سار در نیمه دوم قـرن هشتم هجری است.

FRiEDRICH . SARRE . رساله شماره ۷ انجمن آثارملی چاپ پاریس ص۱۹

۲ ــ رساله بنگاه هنروباستان شناسی ایران جلد ۴ مقاله آثار تاریخی مراغه ص۲۲۹

۳ - برطبق پرونده اداره کل باستان شناسی ایران در سال ۱۳۱۶ خورشیدی استانداری آذربایجان اقدام بتسطیح جاده مراغه بمحل رصدخانه نمود ضمناً درهنگامیکه بپاك کردن محل آن اشتغال داشتند درحین خاکبرداری آثاری شبیه به غاروخمه اززیرخاك پدیدارشد ونیزچند عدد ظرف گلی وکاشی ازجمله یك عدد ظرف گلی که پیسوز روغنی ودوات وغیره بود کشف شد این اشیاء گلین برای حفظ سابقه تاریخی رصد خانه به موزه ایران باستان تحویل گردید.

٤ ــ ساختن آلات رصدی و نجومی واقسام ساعتها واسباب معرفت اوقات نماز وتعیین ظهر نیز در جمیع ممالك اسلامی معمول بوده وقبل از استیلای مغول در دومرکز اسلامی عمده شرق یعنی الموت وبغداد اسماعیله وخلفای عباسی درجمع آوری اینگونه آلات وجلب استادان این فنون سعی بسیار داشتند وخزائن بغداد والموت ازاین جهات دردنیای آن ایام کمال شهرت را داشت و پس از آنکه هلاکو برالموت و بغداد دست یـافت قسمت عمده این آلات نفیسه را تحت اختیار خواجه نصیرالدین قرار داد تادررصد خانه مراغه ازآنهااستفاده کند وخواجه خود نیزدرسفرهائی

بقیه پاورقی درصفحه بعد

ارگ علیشاه

ارك علیشاه یامسجد علیشاه که اکنون آثاری از آن درشهر تبریز باقیمانده دردوران آبادی بنای با شکوهی بوده است که بدست تاج‌الدین علیشاه جیلان تبریزی وزیـر زیرك غازان خان ایلخان مغولی ورقیب جدی خواجه رشیدالدین فضل‌الله وزیر درفاصله سالهای ۷۱۶ـ۷۳۶ هجری ساخته شده [۱] .

بطوریکه ازبررسی دربقایای بنای مزبور معلوم میشود این بنا ازساختمانهای معتبر ومفصل وزیبائی بوده است که اغلب مسافرین خارجی و جهانگردان بعظمت واستحکام آن اشاره نموده‌اند ازجمله ابن بطوطه طنجی صاحب کتاب تحفة‌النظار که در روزگار ایلخانی ودوران آبادی واتمام این بنا به تبریز مسافرت نموده وارك یا مسجد علیشاه را از نزدیك دیده شرحی از زیبائی وساختمان آن وصف مینماید و معتقد است کـه سنگهای مرمر دیوار مسجد را ازکاشان حمل نموده‌اند واز میان مسجد نهرآبی میگذرد ودارای اشجار فراوان بوده .

همچنین‌شاردن فرانسوی که درسال ۱۰۸٤ هجری به تبریز سفرکرده درضمن شرح ابنیه ومسجد تبریز مینویسند [۲] .

مسجد علیشاه که اکنون خراب شده دارای مناره بلندی بوده است که هر مسافری که ازایروان بـه تبریز سفر مینمود اول بنائی که بنظـرش میرسد مناره ایـن ساختمان بوده است .

اکنون ازاین بنای معروف ومشهور فقط دیوارهای‌عظیم آجری که شاهد عظمت بنا و

بقیه پاورقی صفحه قبل

که ببغدادکرد مقداری دیگرازآن‌آلات را برای انجام‌کاررصد جمع‌آورد وآشنایان‌بصناعت‌آلات رصدی ونجومی را بمراغه برد .

نقل ازتاریخ مغول تألیف عباس اقبال ص۵۶۱

۳ ـ تاج‌الدین علیشاه جیلان تبریزی‌که مردی باهوش و درآغازکار دلال خرید وفروش جواهر بوده بتدریج در دستگاه ایلخانـی مغول راه یافته مـورد عنایت واقعشده تاآنکه بپایه وزارت رسید درایام وزارت بتأسیس وانشاء ابنیه در سلطانیه وتبریز اقـدام نمودکه یکی ازآن ابنیه مسجد یاارك علیشاه است .

۱ ـ CHARDiN درسفرنامه خود مینویسد : درتبریز مساجد زیادی میباشدکه تعدادآن ابنیه به ۲۵۰ میرسد ص۳۲۲ـ۳۲۳ جلد ۲ .

ومعماری دقیق آن‌است بنظر میرسد با اینکه چندین قرن ازعمرساختمان آن میگذرد قسمتی ازدیوار وباروهای آن بحال خود باقی مانده ضمناً درساختمان جرزهـا وزوایا وقوس‌های هندسی نمای آن ریزه‌کاریهای خاص بکار رفته که ازنظر اصول معماری درآن عصرجلب توجه سیاحان را نموده است .

دیگرازمشترفین خارجی که درباره این بنامطالعه نموده‌اند بایستی، نام ژان دیولافوا[1] وفلاندن برده شود [2] ونیز حمدالله مستوفی هـم درکتاب نزهه القلوب بساختمان ایـن بنا اشاره نموده است [3] .

درپایان برای تصویر وتوصیف عظمت واهمیت این بنا سزاوار است که بنوشته دکتر گریستی ویلسن متوسل شویم که درحقیقت جامعترین بیانـی است که در باره این ارك ویا مسجد گفته شده است[4] .

---

۱ ـ مادام ژان دیولافوآ درکتاب (کلده وشوش) LAPERSE LACALDEE'ETLA ŠUSiANE ص ۵۹

درباب ارك علیشاه می‌نویسد ؛ توده ودیوار عظیم وشگرفی از آجر ببلندی بیست وپنج متر ازمسافت دور وپیش ازورود بشهر تبریز در برابـر نظر نمایان میشود که دروسط آن فضای بزرگی است که ازاطراف محدود بدیوارهای بارومیباشد که امروزه تمام آن ویران شده درساختمان وآجر چینی این بنامهارت واستادی خاصی بکار رفته .

۲ - FLANDiN درسال ۱۲۵۷ هجری به تبریز مسافرت نموده .

۳ ـ حمدالله مستوفی درنزهته‌القلوب مینویسد : خواجه تاج‌الدین علیشاه جیلانی درتبریز درخارج محله نارمیان مسجد جامع بزرگی ساخته که صحنش ۲۵۰ گز در ۲۰۰ گز و در اوصفه بزرگی که ازایوان کسری بمدائن بزرگتر اماچون در عمارتش تعجیل کـردند فرودآمد و درآن مسجد انواع تکلفات بتقدیم رسانیده‌اند وسنك مرمر بیقیاس در وبکار برده شده و شرح آنـرا زمان بسیارآید ص ۷۶ طبع لیدن هلاند .

۴ـ میگویند که مسجد علیشاه درتبریز گویا توسط رقیب رشیدالدین ساخته شد طاق هلالی داشته که ازطاق کسری یاتیسفون بزرگتر بوده وازمنابع ادبی وتـاریخی معلوم میشود که باکاشیهای الوان و مرمر تزئین شده بود . بقایای این بنای بزرك امروزه بنام ارك تبریز نامیده میشود اثری ازتزئینات رنگی ندارد ولی با وجود خرابی مانندکوهی ازآجر دروسط شهر قرار دارد و موجب شگفت وحیرت بیننده‌است تمام بنادراصل ازهرحیث خیلی عظیم بوده مناره بزرگی داشته ودرزمان خود شاید یکی ازبزرگترین وبااهمیت ترین ابنیه دنیا بوده است .

تاریخ صنایع ایران تألیف دکتر کریستی ویلسن WiLSON ص ۱۷۵

ترجمه دکتر عبدالله فریار

ایلخانان مغولی پس ازتشرف بدین اسلام درزمان فرمانروائی خود درتبریز بایجاد ابنیه وساختمانهائی همت گماردند متاسفانه چون اغلب این بناها ازخشت خام و گل ساخته شده بود طولی نکشید که بکلی منهدم و ویران گشت وازآن همه ابنیه چند بنای معروف و آجری بیشتر نمانده .

ازجمله ابنیه معروف دوره ایلخانی مغول در تبریز بنای شام غازان یاشنب غازان بوده که درنزدیکی وجنوب شهر تبریز کنونی قرار داشته این بنابطوریکه ازمطالعه شرح سفرنامه مسافرین وباستان شناسان معلوم میشود از عظیمترین ابنیه دوره اسلامی محسوب میشده که در سال ۷۰۲ هجری ساختمان مجموعه بناباتمام رسیده در اطراف شام غازان بناهای دیگری که شامل خانقاه ـ کتابخانه ـ مدارس و گرمابه وکاخ ـ رصد خانه ومخزن کتب وغیره بوده ساخته شده که اکنون اثری ازآثارآن دیده نمیشود براین ابنیه از دست رفته بایستی بناهای ربع رشیدی را هم اضافه نموده علت عمده خرابی وواژگون شدن این ساختمانها یکی ساخته شدن باخشت خام و وقوع زلزله وعوامل دیگر تاریخی بوده است که درواژگونی این آثار تسریع کرده است .

جامع مرند

مسجد جامع مرندازابنیه قرن هشتم هجری است که درزمان ایلخانی ابوسعید بهادر خان مرمت شده درحال حاضر ازساختمان اصلی وقدیمی آن محراب گچبری زیبائی باقی مانده است که ازشاهکارهای عالی هنر تزئینی دوران مغول بشمار میرود .

اهمیت بیشتر این محراب ازنظر طرز ساختمان وستونهای مدور وحاشیه‌های مکرر وکتیبه تاریخی بخط کوفی و رقاع و عرض و طول وارتفاع متناسب و طرح و زمینه قابل توجه آن است که چشم هربیننده را مسحور و مجذوب مینماید . متن کتیبه تاریخی آن در هلال بزرگی دربالای قسمت اصلی محراب بخط رقاع گچبری شده وشامل تاریخچه ساختمان ونام هنرمند وسازنده محراب میباشد چنین است :

«جددمن فواضل انعام السلطان الاعظم مالك رقاب الامم ابوسعید بهادر خان خلدالله ملکه فی سنه احدی وثلثین وسبعمائه هجریه .»

درفاصله دوسرستون نام سازنده بدینطریق بخط رقاع خوانده میشود :

عمل العبد الفقیر نظام بندکیر التبریزی .

در داخل هلال ودرمابین دوکتیبه کتیبه دیگری بخط رقاع است که اشاره بروقف

مالی براین مسجد است بدین شرح :

وقف من مال خیرته مدینة مرند علی مصالح هذا المسجدالجامع و شرطالتولیهالعبد الضعیفحسینابن محمودابن خواجه .

تاریخ دیگری از تعمیر وتجدید این بنا در روی لوحه سنگیکه در سردرب مسجد زمستانی ورواقآن نصب شده بدست میاید بدین ترتیب :

امر بتجدید هذا العماره العبدالفقیر خواجه حسین ابن سیفالدین محمود ابن تاج خواجه فیاواخر شوال سنه اربعین وسبعمائه.

بدین ترتیب اکنون ازاین ساختمان عظیم منولی منحصراً محراب گچبری نفیسآن که مورخ بسال ۷۳۱ هجری است باقیمانده و بشرحیکه گـذشت درسال ۷۴۰ هم تجدید و تعمیر شده است .

مسجد جامع و برج کاشانه بسطام

درسمت جنوب شرقی مقبره با یزید بسطامی [1] این دو بنا بر طبق کتیبه سر درب برج که بخط ثلث گچبری شده ودرپایانآن تاریخ نیمه شوالسال ۷۰۰ هجری نمایاناست متعلق بقرنهشتم هجری میباشداینك متن کتیبه :

«عملمحمدبن الحسین بنابیطالب المهندس البناالدامغانی غفراله له ولوالدیه واجمیع المومنین ـ عمل محمدبن احمد دری سمنانی ... . بالسرور والرحمة و المغفرة فیمنتصف شوال سنه سبعمائه [2] . »

کتیبه گچبری دیگری بخط ثلث برجستهدربالای دودهـانه سمت راست وچپ مسجد باقیماندهکه شامل تاریخ اتمام بناء مسجد در سال ۷۰۶ هجری است .

«امر هذا العمارةالشریفهالذی هو ... لهذاالبقعهالمنیفه باذنالواقفین منالله . . . .

---

۱ ـ بایزید بسطامیکه درسال ۲۶۱ هجری وفات یافته صومعه او مرکز ستایش صوفیان عالم میباشد مورخ بسال ۵۱۴ هجری است این تاریخ تعلق بساختمان اصل مسجد سلجوقـی دارد که مقبره بایزیدکه دارای تاریخ ۷۰۲ هجری است درآن واقعشده .

۲ ـ در کتیبه حاشیه تاریخی دیده نمیشود لیکن در داخل یك لـوحهکه درمسجد نصب شده معلوم مینمایدکه این بنادر تاریخ ۷۰۰ هجری زمان غـازان خان ساخته شده سفر نامـه از اسلامبولالی مسکن عمر خیام تألیف ژاکسن JACKSON ص ۱۹۶ و فهرستآثار تاریخی شماره ۶۹ اداره کل باستانشناسی .

الی الله الغنی ابویزید بن محمد بن مسعود البایزیدی غفرالله له ولوالدیه ولجمیع المومنین والمومنات فی شهورسنة سته وسبعمایه .[1] »

برج کاشانه[2] (ممکن است مدفن یکی از فرزندان الجایتو باشد) دارای معماری خاصی است بدنه برج دارای ترک های آجر تیزی بوده که در بالای آنها دوکتیبه با آجر تراشیده بخط کوفی برجسته نصب شده قسمتی از این کتیبه که خوانا مانده بدین قرار است :

« السلطان المعظم شاهنشاه الاعظم مالك الرقاب الامم حافظ بلادالله ناظراً عبادالله الموتمن من الدنیا والدین والمسلمین .... العدل والدین ظل الله فی العالمین المهندس الدامغانی.[3] »

در کتیبه گچبری درون دالان نام الجایتو خوانده میشود و همچنین درآغاز وپایان کتیبه بزرك وکوچك نام معمار بناء برای بار دوم باتاریخ ثبت شده :

«عمل محمدبن الحسین. . . الدامغانی عفرالله له ولوالدیه ولجمیع المومنین والمومنات فی سنه ثلث وعشرین وسبعمایه .

صفه قبر بایزید بسطامی که قبله گاه اهل ذوق و صوفیان میباشد شامل سنگهای قبور تاریخی عده زیادی از بزرگان دین و متصوفه است . درجنب صفه بایزید بنای چهار طاقی مانندی دیده میشود که متعلق بآرامگاه یکی از بزرگان افغانی است که در روی سنك آن اشعاری بخط نستعلیق حاکی از بی اعتباری و بیوفائی عالم نقرشده در پایان اشعار نام نویسنده کتیبه وحجار آن بدین ترتیب خوانده میشود :

«حرره العبدالمذنب محمد رحیم هراتی عمل حجاری سیدحسن مشهدی ۱۲۸٦ هجری »

سنك قبر کنونی که برای علامت و نشانی درروی مدفن بایزید بسطامی نصب شده طبق کتیبه آن بایستی متعلق به شخص دیگری باشد .[4]

---

۳ ـ این تاریخ ممکن است همان سبعمائة مطلق باشد در صورتیکه سته وسبعمائه باشد بایستی سال پایان بنامحسوب شود.

۴ ـ تاریخ این برج را ارنست . هرتسفلد . E . HERZFELO . تقریباً درسال ۷۰۸ هجری تعین کرده : نقل از فهرست تاریخی شماره ٦۹ باستانشناسی .

۱ ـ معمار این بنابطوریکه ازمفاد کتیبه با یزید معلوم میشود همان معمار بنای صومعه بایزید است .

۲ ـ کتیبه سنگ مرمر که بخط ثلث برجسته است چنین میباشد .

«حضرت الدستورالاکرم الاعلم نتیجة الوزراء العظام و الاکابر الفخام غیاثاً للوزارة والمغفرة والدین محمدالدیلمی المشهور بقاضی ملك تغمده الله تعالی بغفرانه واسکنه فی فرادیس. »

مسجد جامع ابرقو (۱)

این مسجد که ازابنیه چهار ایوانی ودارای صحن مستطیل شکل ورواق وشبستانهای متعددی بوده است اکنون قسمت اعظم آن خراب شده بنا بتحقیقاتی که در نقشه آن بعمل آمده ازساختمانهای قبل ازمغول بایستی محسوب شود لیکن قسمتی ازاین مسجد درزمان سلطنت سلطان ابوسعید تعمیر شده وهمچنین بخشی دیگر ازبنا که شامل ایـوان وصفه آن باشد در اواخردوره ایلخانان مغولی مرمت یافته وازمطالعه کتیبه‌ای که باکاشی معرق نصب‌شده این مطلب معلوم میشود کـه مسجد چهار ایوانـی بنام مسجد قـدیم شهرت داشته است اینک متن کتیبه :

« امر ببناء هذاالمسجدالمتصل بالمسجدالقدیم العبدالضعیف الفقیرالحسن ابن‌حاجی محمد ابن احمد المشتهر بفراش الملقب بحاجی امین‌الدین ابرقوئی اصلح‌الله احواله . »

درقسمت داخل‌ایوان شرقی مسجد که مورخ بسال ۷۳۸ هجری است محراب گچبری بسیار زیبائی ازدوره ابوسعید میباشد این محراب ازنظرصنعت گچبری وظرافت نقوش بی اندازه جالب توجه است .

سنك مرمری در دیوارمقابل محراب نصب گردیده که ازلحاظ هنر سنگتراشی حائز اهمیت است .

---

۱ ـ درابرقو بقایای ساختمانهای تاریخی وباستانی از دوره قبل‌ازمغول نیز دیده میشود یکی ازآن ابنیه بسیار معروف و مهم بنائی است بنام‌گنبد علی یا عالی‌که بوسیله حکام محلی در قرن پنجم هجری (بسال ۴۴۴ هجری) ساخته شده این ساختمان بشکل برج کثیرالاضلاعی است که دارای‌هشت ترك و از سنك نتراشیده باگچ بنیان‌گذارده‌اند سقف آن‌گنبدی شکل و دارای مقرنس‌کاری زیبائی است‌که درحد فاصل کتیبه کوفی وگنبد قرار گرفته‌این دوکتیبه‌که درخارج بنا بنظر میرسد بخط‌کوفی باحروفی درشت جلوه‌گری میکنند وشامل تاریخ ساختمان و نام مدفونین درزیر این‌گنبد است :متن کتیبه‌چنین‌میباشد

بسم‌الله‌الرحم‌الرحمن‌الرحیم

«هذه‌التربة‌الامیرالاجل‌السیدالسعید القاضی عمیدالدین شمس‌الدوله ابن علی‌هزار اسب‌بن سیف‌الدوله‌ابن الحسن نصیرابن‌الحسین‌بن الفیروزان نورالله قبرهما وغفرلهما ما امر ببنائه ابنة

بقیه پاورقی درصفحه بعد

گنبد خدابنده درسلطانیه

الجاتیو خدابنده که از سال ۷۰۳ - ۷۱٤ هجری سلطنت میکرد پایتخت خود را بسلطانیه مشرق زنجان انتقال داده بود دراوائل غازان‌خان بخیال افتاد که دراین سرزمین که بزبان مغولی قنغور آلانك نامیده میشد بساختمان شهری دست بکار شود چون مرگ وی در رسید انجام این امر بدست اولجایتو افتاد.

بقیه پا ورقی صحفه قبل

الفیروزان فی سنه ثمان واربعین واربعمائه حسبنا‌الله.»

قسمتی از کتیبه داخل سردرب که بسیاری ازحروف‌آن ریخته است و آنچه باقیمانده چنین است :

«وبوالدته‌السیدةالجلیله . . . نازشرف . . . . رحمةالله علیها .»

ازمطالعهٔ کلمات این دو کتیبه مانند نورالله وغفرلهما معلوم میشود دراین‌آرامگاه دو نفر مدفون می‌باشند لیکن امروزه اثری از سنگ قبور مدفونین درزیر گنبد دیده نمیشود.

این بنا دربین اهالی بنام‌گنبد داراهم نامیده میشود وازنظرمعماری شباهتی کامل باانبیه دوره‌آل زیار (گنبد قابوس این و شمگیر درگنبد قابوس و میل رادگان درنزدیکی گنبد قابوس) دارد.

بطوریکه در کتاب لب‌التواریخ آمده رکن‌الدوله دیلمی دارای سه فرزند(بنام عضدالدوله وموید‌الدوله وفخرالدوله که‌ازدخترحسن‌بن فیروزان که پسرعم ماکان‌بن کاکی‌پادشاه طبرستان‌بوده) بنا بر این میتوانم بانی این بقعه را مادر فخرالدوله دیلمی بدانیم که بنام فیروزان مشهور است.

ازابنیه دیگر ابرقو بنای معروف بمزار پیرحمزه سبز پوش‌است که ازساختمانهای متعلق بقرن ششم هجری است از باقیمانده‌کتیبه‌گچبری محراب آن‌که بخط نسخ میباشد فقط این‌کلمات باقیمانده :

«عمل محمدبن‌ابی‌الفرج‌العراقی غفرالله‌له.»

« فی رمضان . . . . . عشروخمس مائه .»

دیگر از انبیه مهم ابرقو که‌اکنون‌اثری‌ازآن دیده نمیشود وبکلی خراب و منهدم گردیده بنای مزار معروف بطاووس‌الحرمین است‌که بایستی‌آرامگاه یکی ازعرفاء قرن هفتم هجری بود باشد.

بقیه پاورقی درصفحه بعد

بقیه پاورقی صفحه قبل

بنا بر کتیبه‌ای که در بالای محراب آن سابقا خوانده شده این بنا آرامگاه حسن ابن کیخسرو بوده که در سال ۷۱۸ هجری زندگی را بدرود گفته ضمنا مزار دخترش که بنام بی‌بی عایشه ملکه خاتون است در درون همین بنا قرار داشته و مزار حقیقی طاووس الحرمین درمجاورت آرامگاه کیخسرو بوده که سنك قبر او در کنار قبرش تااین اواخر بنظر میرسیده .

اینك متن کتیبه‌ئی که در بالای محراب جای داشته و حاکی از تاریخ ساختمان و صاحبان مزار و نسب آنان بوده است چنین ثبت شده :

«ولذکر الله الاعلی. . . . الاولی هذه‌ق . . . . طهرة وتربة مقدسة الملك لاسلام الشهید.... السعید قدوة المولی العجم صاحب السیف والقلم ناصر ایات ؛ المبرات فاتح . . . ابواب الایات الکرامات ولی الله فی عهده خلیل الدنیا والحق والدین الحسن ابن الصاحب الاعظم السعید الامیر الاعدل الشهید مجدالدوله والدین کیخسرو ابن الصاحب الامیر الشهید . . . الدوله والدین السعد ابن الامیر الاعدل سعدالدوله والدین منصور ابن امیر . . . صاحب العالم الزاهد سلطان الحاج والحرم منبع الخیرات والمبرات مجد الدنیا والدین تاج المعالی ابی بکر محمد زادالله مضجعه وابنة الملکه المعظمه العاقلته العادلته العقیدة الشهیدة عظمته الدنیا والدین صفوة الاسلام والملت بی‌بی عایشه ملکه خاتون نوراله قبرها واتفق واقعة .

وفات الملك السعید . . . زادالله مضجعه لیله السبت خامس جمادی الثانیه ثمان عشرة و سبعمائة وزمان حیوته ثلثه وتسعین سنه وصرف جمع الاوقات الشریفه بالطاعات . . . رات وانواع المبرات ووفات ابنته المذکوره نورالله قبرها فی لیله الخمس السابع عشر من ذی العقدة سنة سبع و سبعمائه . »

درمجاورت این بنامناره‌های سردرب **مسجد نظامیه** که قریب بیست مترارتفاع داشته دیده میشود که بایستی باقرب احتمال تاریخ ساختمان آن مقارن باتاریخ ساختن بقعه حسن بن کیخسرو باشد این دومناره هم چون باسلوب معماری دوران مغول ازخشت وگل ساخته شده بود نیمی از آن خراب وفقط قسمت آجری آن باقیمانده از ملاحظه قطعات کاشی معرق که دربالای سردرب مسجد باقیمانده روشن میشود که این بنادارای کتیبه‌ای تاریخی بوده که بمرور ایام ریخته ومحوگردیده وفقط ازآن نوشته تاریخی دوکلمه : (ضعیف ـ احمد) باقیمانده است .

بشرحیکه گذشت معلوم شد که درشهرابرقوابنیه باستانی زیبائی ازدوران سلجوقیان ومغولان بیادگار ساخته شده بود که متأسفانه اکثرآن ابنیه مانند گنبد سیدون ومزار پیرحمزه ومسجد نظامیه وگنبدگل سرخی بکلی منهدم واز صفحه افتخارات آثار هنری ایران نابودگردیده‌اند . وازآنچه که باقی است وشرح آن درمتن کتاب داده شد میتوانیم باهمیت وزیبائی این شاهکارهای هنری تااندازه‌ای آشناشویم .

این شهر که بنای آن مدت دهسال درزمان سلطنت اولجاتیو بطول کشید درعداد یکی از مهمترین شهرهای اسلامی اوایل قرن هشتم هجری بوده است که مرکز دادوستد بازرگانی ورفت وآمد کاروانان وهیئت های سیاسی بدربار ایلخان مسلمان مغولی گردید. این ایلخان بدواً بساختن باروی مربع شکل که طول آن سی هزار قدم ودر روی پهنای دیوار آن چهارسوار میتوانستند پهلوی یکدیگر آزادانه حرکت نمایند مبادرت نمود پس از بارو بساختمان قلعه‌ای حصین که متناسب با مقام حفظ گنبد ساطانیه ومساجد ومدارس ویك سلسله ابنیه خیریه دیگری که از نظر معماری واجزاء وعوامل (سنك مرمر وچینی) شهرت عالمگیر داشت همت گمارد گذشته ازاینکه خدابنده خود دررونق شهرسلطانیه موثر افتاد بزرگان دوره ایلخانی و وزراء و فرمانداران واکابر آن عصرهم هرکدام بنوبه خود درتکمیل آبادی این شهر شرکت نمودند ازجمله خواجه رشیدالدین یك محله تمام ازشهر سلطانیه راکه شامل هزارخانه ومدرسه و خانقاه بود بخرج خود ساخت وبدین ترتیب علاوه برابنیه سلطنتی ودولتی ساختمانهای شخصی دراین شهر ساخته وپرداخته شد .

بنای گنبد سلطانیه ازشاهکارهای مهم هنری قرن هشتم هجری و از عالیترین آثار ساختمانی اسلام و ایران بشمارمیرود. این بنای عظیم که شهرت جهانی دارد ساختمان بزرك کثیرالاضلاع شکلی است که درهرضلع آن سه طاقنما تعبیه شده درقسمت بالای دیوار دورتا دورآنرا حجراتی فراگرفته که هرکدام از حجرات باسه طاقنما بطرف خارج باز میشود ودرروی هرکدام ازجرزهای هشتگانه آثارمناره‌ای که بزیباترین کاشیهای معرق تزئین یافته دیده میشوددرمیان این مناره‌ها گنبد دوپوشه نوك تیزی که بزرگترین گنبد تاریخی ایران می‌باشد جای دارد .

در سمت جنوبی گنبد آثار ساختمان مسجدی که دارای محراب گچبری است دیده میشود که بعداً به‌بنای سلطانیه افزوده شده درجهات دیگر بنا آثار راهرو وپله‌کانهائی برای‌وصول بطبقات فوقانی بناوجودداشته که‌اکنون‌مختصری‌از آن آثار باقیمانده است .

بدنه اصلی گنبد وروکش خارجی تمام ساختمان آرامگاه باآجر محکم وگچ ساخته شده بعدروی بنای آجری رابابهترین کاشیهای رنگین بنفش‌و فیروزه‌ای و آبی ولاجوردی بشیوه کاشیکاری معرق آراسته‌اند ــ کاشیهای فیروزه‌ای این بنا وگنبد منظره وحالت دلچسب وگیرنده‌ای باین ساختمان داده است. سایرتزئینات سردرب ومجموعه خطوط رقاع وکوفی که عموماً باکاشی زینت شده حکایت ازعظمت وجذابیت این ساختمان در زمان آبادی آن می‌نماید. ارتفاع گنبد ۵۱ متر وپهنای آن ۲۴/۴۰ متر است از اینرو این گنبد رامیتوانیم بزرگترین گنبدهای ایران دانست .

دراطراف شاه نشینهای داخلی وخارجی این بنا نرده‌های مشبك چوبی وپنجره‌های

آهنین نصب بوده که اینك چند نمونه از آن باقی است [1] . این آرامگاه دارای درهای بسیار گرانبهائی بوده که درحال حاضر اثر و نمونه‌ای از آن برجای نمانده گنبد آن با کاشیهای فیروزه‌ای رنك پوشیده شده گیلوئی بالای دیوار و سایر قسمتهای بنادارای با کاشیهای رنگارنگ خیره کننده‌ای است ـ سقف داخلی شاه‌نشیها ورواق‌های اطراف با گچبریهای رنگین وآجرتراش مزین شده ـ درون گنبد با انضمام شاه نشین و سایرصفه ها مجموعه کاملی از هنرهای ظریفه آن عهد را در بردارد (خطوط ـ نقاشی ـ فن کتابت ـ گچبری و ریزه‌کاری) که نظیر آن کمتر در سایر ابنیه اسلامی دیده شده . در بقیه بنا نمونه های بسیار جالبی از انواع و اقسام خطوط (بشیوه کوفی ـ رقاع ـ ثلث ـ نسخ) با گچبری و طراحی ظریف نمایان است .

بطورکلی بنای آرامگاه بادوسر درتاریخی آن که یکی دارای کتیبه گچبری و دیگری با بهترین نوع کاشی معرق فیروزه‌ای ولاجوردی تزئین یافته ازمظاهرعالی صنعت دوره مغول بشمار میرود زیرا آثار مقرنس وقطارهای ظریف کاشی الوان که بانقوش هشت پر وپنج پرو ستاره‌ای شکل مزین ساخته‌اند برلطف وزیبائی جاودانی این بنا گواهی میدهد بدین جهة این بنارا باید ازنظرفن معماری وهنرهای ظریفه (استخوان بندی ـ هیأت ساختمان عظیم گنبد ـ تزیینات کاشیکاری و گچبری ورنك آمیزی وانواع خطوط ومقرنس وقطار سازی) سر آمد ابنیه تاریخی ایران نام نهاد .

پیدایش گنبد سلطانیه را میتوانیم آغازنهضت معماری ایران نام دهیم زیراازتاریخ اتمام این بنای شگرف (۷۰٤ هجری) جنبش عظیمی درمعماری واسلوب ساختمانی ایران پدیدار شده که اثرات آن بلافاصله درابنیه همان دوره مانند ساختمانهای تاریخی نطنز (خانقاه ـ مسجد) وسایر نقاط بعالیترین وجهی دیده شده ازاین جهة این بنا را باید بمنزله سرمشق وراهنمای معماری وصنعتی ادوار بعد دانست .

درپایان بطورخلاصه بامطالعاتی که ازطرف دانشمندان خارجی وداخلی درباره این بنا که‌ازعجائب ابنیه ایران‌و ازلحاظ کاشیکاری‌کلیه هنرشناسان وباستانشناسان باعجاز مقام هنری آن اعتراف نموده‌اندشاهکاری‌است که‌ازهیچ بنای دیگری تقلید نشده بلکه ازنظرجهات معماری وهنری ازابتکارات خاص ایرانیان درقرن هشتم هجری است . همچنین تزئینات باشکوه‌و گچبری‌های رنگین‌وظریف آن بمنزله سرمشق ونسخه گرانبهائی برای هنرمندان آن عهد وادواربعد بشمار رفته‌و بدین جهات ساختمان گنبد خدابنده را در چمن سلطانیه

---

۱ ـ چند نمونه از پنجره های‌مشبك چوبی به موزه ایران باستان تهران انتقال داده شده است .

باید یکی ازمنابع ومراجع مهم معماری اسلامی وایران دانست[1].

دراین جا مناسب است که ازبنای دوکاروانسرای دوران مغول که درحدود تبریز و زنجان واقعشده نامبرده شود.

اولین‌کاروانسرای مغولی محلی است که درناحیه موسوم به هلاکو در ۹۳ کیلومتری شمال تبریزواقعشده. این‌کاروانسرا دارای صحن بزرگی بوده که دیوارهای‌آن مانند بارو ساخته شده وارتفاع سردرآن ۸/۲۵ متراست. دراین سردرکه‌بطاق نوك تیزی منتهی میشود کتیبه‌ای بخط‌کوفی ازآجر که زمینه‌آن‌کاشی فیروزه‌ای رنك است وجود داشته‌که قسمتی ازآن ریخته است.

درقسمت عقب سردرساختمان نیم‌گنبدی قرارگرفته‌که باکاشیهای سفید وآبی تزئین شده دراین بدنه بناکتیبه دیگری از کاشی بنظر میرسد که بعلت محو شدگی قابل قرائت نیست.

همچنین‌درناحیه سرچم بین‌میانه وزنجان‌کاروانسرای خرابه‌ای ازدوران مغول باقی مانده این‌کاروانسرا دارای‌کتیبه سنگی بر سردر بنامیباشدکه در روی سنك‌کتیبه نقر شده وهنوز باقی‌است تاریخی‌که در این‌کتیبه بنظر میرسد سال ۷۳۳ هجری است.

مقبره ملاحسن شیرازی[2]

درقسمت غربی دهکده سلطانیه ساختمان بالنسبه مفصل‌گنبد داری است‌که عده‌ای آنرا متعلق بدوره صفوی و بانی‌آنرا شاه اسمعیل اول میدانند لیکن بنابر نوشته پرفسور مینورسکی‌درفرهنك اسلامی درروی یکی ازدیوارهای این‌بنا که‌کتیبه‌ئی داشته نام اولجاتیو خوانده شده بااین ترتیب ممکن است ساختمان‌آن پیش از دوره صفوی باشد واین نکته از تاریخ سال۷۳۳ هجری‌که برخانقاه مجاورمقبره شیخ حسن دیده میشود تااندازه‌ای تأیید میگردد[3].

بنای دیگری ازقدیم در مجاورت مقبره ملاحسن دیده میشده‌اکنون جز چند دیوار مخروبه ازآن چیزی بنظر نمیرسد. این بنا را بنام مقبره چلبی اغلی مینامند واز ابینه

۱ــ ازمورخین‌اسلامی‌حمدالله‌مستوفی‌درنزهة القلوب وحاجی‌خلیفه درجهان‌نامه‌شرحی‌درباب این‌بنای تاریخی ثبت‌کرده‌اند.

۲ ــ ملاحسن یکی‌ازعلمای حکمت الهی بوده‌که‌درزمان سلطنت‌شاه اسماعیل اول صفوی زندگی میکرده است.

۳ ــ Minorski . درفرهنك اسلامی فصل سلطانیه جلد ۴ ص ۵۷۵

متعلق بدوران مغول بوده است .

سومین بنا که در صد کیلومتری سلطانیه برجا مانده بنای مقدس قیدار نبی است که بایستی ازساختمانهای قرن هفتم هجری باشد. این نکته ازتاریخ صندوق مزار که بسال ۶۹۱ هجری است روشن میشود و گذشته ازاین تاریخ درکتیبه بنا تاریخ ۷۱۰ هجری نیز خوانده میشود[1]

مسجد جمعه نطنز[2]

ازمسجد جمعه یاجامع نطنز که در دروازه کبود ساخته شده در نتیجه مرور زمان آثاری ازبنای اصلی کمتر دیده میشود با اینکه بکرات تعمیر ومرمت یافته هنوز هم برخی ازامتیازات قدیمی را در بردارد. تاریخ اتمام بنا درروی در چوبی وپایان کتیبه که سال

---

۱ ــ بنای قیدار بنی درقریه‌ای موقوفه بهمین نام واقعشده .

چون قریه قیدار مجهول‌المصرف و مجهول‌التولیه بود بحکم قطعی محاکم صالحه بتصرف وزارت فرهنگ واوقاف داده شد وازطرف وزارت فرهنگ نیز بدانشگاه هدیه‌شد. این‌هدیه برطبق تبصره ماده ۸ قانون تأسیس دانشگاه قبول شده و مقرر گردید که اداره آن فعلا بعهده مدرسه سپهسالار باشد وبرئیس دانشگاه اجازه داده شدکه قریه مذکوررا بنام دانشگاه ثبت نماید .

نقل ازسالنامه وزارت فرهنگ ۱۳۱۵ــ۱۳۱۷ ص۴۸۶

۲ – شهر ییلاقی نطنز که درآخرین نقطه شرقی کوه کرکس ببلندی ۱۵۶۰ متر واقعشده بمناسبت موقعیت‌طبیعی وآب وهوای ییلاقی واینکه‌در سرراه اصفهان‌قرارگرفته پیوسته آبادومحل سکونت بوده وبنابر نوشته مسافرین و سیاحان خارجی که بایران و اصفهان و کاشان مسافرت نموده‌اند شهر نطنز را یکی ازمراکزآباد و خوش‌آب وهوای ایران بشمارآورده چنانکه ماژور سایکس .درکتاب ده‌هزار میل در ایران (درصفحات ۱۷۹و۱۸۰) نطنز را یکی ازنقاط ییلاقی سلاطین صفوی بشمار آورده و در حوالی همین شهر است که‌کاخ شکارگاه شاه عباس بنیان گذارده شد .

دیگرمسجدی است که درسال ۷۱۵ هجری‌بر پا گردیده ازنظر زیبائی‌ودارا بودن‌کاشیهای نفیس شهرت بسزائی دارد .

همچنین حمدالله مستوفی درکتاب نزهةالقلوب (چاپ اوقاف گیب ص۶۹)شرحی درباره

بقیه پاورقی درصفحه بعد

۷۰۴ هجری باشد خوانده میشود :

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

امر بعمارة المسجد . . . المولی المعظم والصاحب الاعظم دستور ممالك العالم الممهد قواعد الخیر والکرم خواجه زین‌الدنیا والدین خلیفه بن‌الحسن الماستری بمساعی الصدر المعظم شمس‌الدین محمد بن علی النطنزی فی سنه اربع وسبعمائه .

تاریخ دیگرهم که سال ۷۰۹ هجری باشد در مسجد دیده میشود. این دو تاریخ ۷۰۴ و ۷۰۹ به ترتیب سال آغاز و پایان ساختمان مسجد است .

بقعه شیخ عبدالصمد

بقعه یا خانقاه شیخ عبدالصمد مکان چهارگوشی است که دارای گنبد هرمی شکل هشت ترك است که از نظر دارا بودن کتیبه گچبری تاریخی ومحراب کاشیکاری نفیس وضریح چوبی ظریف شهرت خاصی دارد . متأسفانه قسمتی ازکاشیهای گرانبهای محراب از بین رفته واز آنچه باقیمانده زیبائی وجذابیت محراب روشن میشود .

متن کتیبه‌تاریخی خانقاه چنین است :

هذه القبة المشرفة مزار الشیخ الربانی نورالملة والدین عبدالصمد بن علی الاصفهانی المقیم بنطنز امر ببنائها الصاحب الاعظم زین‌الدنیا والدین خلیفة الماستری فی سبع وسبعمائه.

درجنب بقعه آثار خانقاهی دیده میشود که از بنای اصلی آن فقط ایوانی بنظر میرسد بدنه اصلی آن آجری بوده وروکشی ازکاشیکاری معرق فیروزه‌ای ولاجوردی دارد این

بقیه پاورقی صفحه قبل

آبادی نطنز نوشته که دال برآبادی ووسعت آن بوده است گذشته از این چندین اثرباستانی ویران که بیادگار ادوار تاریخی درنطنز وحوالی آن دیده شده وهنوز پایدار است دلیل کافی بر سابقه تاریخی و آبادی این ناحیه بوده است .

قدیمترین آثار تاریخی آن بنای سنگی از دوره ساسانی است این بنای گنبد دار دارای چهار ستون وچهارطاق بوده ازهرجهة معرف ساختمان آتشکده های دوره ساسانی میباشد اهمیت این بنا بیشتر از آن جهت است که دریکی از نواحی مرکزی ایران چنین بنائی ازساسانیان وجود دارد ازچهارطاق اصلی این آتشکده سه طاق آن فرو ریخته فقط در حال حاضر چهار ستون ویك طاق آن که نمونه طرز ساختمان طاق ومعماری ساسانی است باقیمانده اجزاء ساختمانی این بنامانند سایر ابنیه‌سنگی ساسانی ازسنگهای بزرگ میباشد .

کاشی کاری ازنظر ترکیب واختلاط رنك وانتظام وترتیب چیدن کاشیها درنوع خود ازعالی ترین نمونه‌ای کاشی مغولی محسوب است . کتیبه کاشی این ایوان فاقد تاریخ است لیکن ازآنمقدار که باقی مانده معلوم میشود که بانی این خانقاه هم خلیفة بن حسن بن علی الماستری است که دربنای مسجد وبقعه نام آن دیده میشود .

مناره زیبای خانقاه هم دارای همان امتیازات کاشیکاری ایوان میباشد گذشته ازرنك آمیزی بدیع وکم نظیر کتیبه مناره که برنك فیروزه‌ای ساخته شده دارای تاریخ سال ۷۲۵ هجری است که بینهایت مورد توجه هنرمندان قرار گرفته است .

متن این کتیبه تاریخی چنین است :

امر ببناءهذه المنارة العالیة والغرف الرفیعة الملك الاعظم الصاحب المعظم اعدل ملوك العجم بانی قواعد الخیرات منبع السعادات باسط الامن والامان ناشر العدل والاحسان شمس الدولة والدین ناصر الاسلام وعون المسلمین محمد بن ابی علی تقبل الله حسناته فی شهور سنة خمس وعشرین وسبعمائه .

بااین ترتیب میتوانیم تاریخ ساختمانهای مسجد ـ بقعه ـ خانقاه ـ ومناره را چنین ثبت نمائیم :

مسجد دارای دوتاریخ ۷۰۴و۷۰۹ هجری است که سال آغاز وپایان بنااست .

تاریخ ساختمان بقعه شیخ عبدالصمد سال ۷۰۷ هجری است .

ایوان خانقاه دارای تاریخ ضمنی ۷۱۶ یا۷۱۷ هجری میباشد .

مناره مورخ بسال ۷۲۵ هجری است . پس بااین ترتیب تاریخ کلیه این ساختمانهای تاریخی (مسجد وبقعه[۱] وایوان ومناره) مابین ۷۰۴ و ۷۲۵ هجری است .

دراین ابنیه که درفاصله ۲۰ سال ساخته شده آثار نهضت ساختمانی دوران ایلخانان وبالاخص نفوذ معماری وهنر تزئینی مقبره باشکوه خدابنده کاملا نمایان است که تاچه حد ساختمان آرامگاه خدابنده مورد تقلید وسرمشق این ابنیه باشکوه قرار گرفته وازاین پس باید کلیه ساختمانهای قرن هشتم را درحقیقت تقلیدی از اصول معماری آرامگاه خدابنده درسلطانیه دانست . [۲]

---

۱ ـ بنابر کتیبه‌ای که در دروازهٔ کبود موجود است برای حفظ این بنایکی از مردم خیر بنام نجم الدین موقوفاتی براین بقعه وقف نموده واین عبارت خوانده میشود :

وقف خواجه نجم الدین محمود جمادی الثانی ۹۲۱ .

۲ ـ بنای دیگری بنام مسجد آفوشته (درقریه آفوشته) وبقعه سید حسن واقف که اولی مورخ بسال ۸۳۱ ودومی دارای تاریخ ۸۲۸ هجری است درجزء ابنیه تاریخی حوزهٔ نطنز شهرت

بقیه درصفحه بعد

خانقاه و مزار شیخ علاءالدوله سمنانی

شرح احوال علاءالدوله سمنانی در کتاب نفحات الانس جامی ورسایل طریقت بتفصیل ذکر شده نام علاءالدوله سمنانی احمدبن احمدالبیابانکی است که صاحب کتاب مکاشفات است علاءالدوله درروزگار شباب ملازم ارغون ایلخان مغولی بوده سپس درزمره عرفاو صوفیان درآمده وهم صحبتی شرف الدین سمنانی راانتخاب نمود و نیز زمانـی به شیخ عبدالرحمن اسفراینی ارادت میورزید تاآنکه بمرتبه ارشاد رسید ومدت ۱۶ سال در خانقاه خود بسر برد ودرسال ۷۳۶هجری فوت کرد .

مزار این عارف بزرك درهیجده کیلومتری سبزوار وشش کیلومتری قریه سرخه واقع شده این بناکه ازساختمانهای دوره ایلخانی اولجاتیو بوده دراثر مرور زمان وسستی بنا مانند اغلب ابنیه دوران ایلخانان ازهم پاشیده است لیکن بطـوریکه از مطالعه و مراجعه بنوشتجات مسافرین خارجی بر میآید از ابنیه زیبا و نامدار دوره ایلخانان بشمار میرفته است .

ابنیه تاریخی دوره مغول دریزد

بطوریکه مولف تاریخ جدید یزد احمدبن علی الکاتب دراواخر قرن نهم [1] درکتاب گرانبهای خودنگاشته است نسبت ساختمان یزد رابه یزدگرد پادشاه ساسانی داده وهمچنین

بقیه پاورقی صفحه قبل

دارند .

همچنین درقریه ابیانه وقهرود نطنز آثار تاریخی بنام مسجد میانده وبـرزله بسال ۷۰۱ هجری باقیمانده است .

اثر مهم دیگری که بعلت ظرافت و هنر فوقالعاده مشهور است محراب گچبری بسیار ظریفی است بنام محراب گچبری مسجد کوچه میرکه از زمـره شاهکار های هنرگچبری بشمار میرود .

۱ ــ کتاب تاریخ جدید یزدکه بدستور وزارت فرهنك درسال ۱۳۱۷ درچاپخانه گلبهار یزد بچاپ رسیده از کتب موثق در تاریخ یزد و ابنیه آن است مؤلف این کتاب مطالبش را بسیزده مقاله تقسیم نموده که اززمان اسکندرشروع وبدوران سلطنت سلطان بهادرخان ختم مینماید وشرحی درآغاز رساله درآبادی شهریزد وتوجه شاهرخ بعمران این خطه نوشته است که ازنظر اطلاع برمفاد وسیاق نویسندگی نقل میشود :

«وراستی درزمان سلطنت هیچ پادشاه خطه یزد چنین معمور نبوده که در حضرت سلطان اعظم سعید خاقان اعلی اعدل حمید سلطان السلاطین فی عهده وزمانه البار باسالیب(؟) رحمة الله بغفرانه

بقیه پاورقی درصفحه بعد

بنای نواحی عقدا ومیبد وفیروزآباد رابفیروز ساسانی منسوب میدارد تاآنکه درقرن هشتم هجری وزمان سلطنت شاهرخ بهادر کورکانی این شهر بکمال آبادی ورونق رسید از ایـن دوران ابنیه مهمی درشهر یزد کنونی باقیمانده که اینك بشرح مختصر بناهای دوره ایلخانان اشاره می کنیم و بعداً درفصل آثاردوره تیموریان بتفصیل درباب ابنیه دوره تیموری یـزد بحث خواهیم نمود .

مقبره سید رکن الدین

این بنا ازابنیه قرن هشتم هجری بشمار میرود دارای گنبد زیبائـی است که پوشش آن ازکاشی ومزین بکتیبه‌ئی بخط کوفی وتزئینات جالب آجرکاری میباشد .

بطوریکه صاحب تاریخ جدید یزد[1] درباب بنای رکن الدین نوشته است معلوم میشود قبل ازاینکه ساختمان آرامگاه دراین محل احداث شود درایـن مکان مسجد مصلی عتیق بنیان گذارده شده بود .

بانی این مقبره باستناد مفاد کتیبه امیررکن الدین محمد قاضی بوده است که درسال

بقیه پاورقی صفحه قبل

معین الحق والدنیا والدین شاهرخ بهادر سلطان انارالله برهانه واسکنه فی فرادیس الجنان مع ــ حورالعین .

شعر

خطه یزد بخوبی چو بهشتست برین — بلکه خلدیست مشکل شده برروی زمین
جنت وخلد چه خوانیش که دررتبه زیب — خودقیاسی نکندکس نه بدان ونه بدین
خـاك او عنبر و آبش بمثل آب حیات — باد اوچون نفس روح امین مشك آگین
گر بفردوس بگویم که بهشتست بهشت — کند اقرار و بگوید که چنینست چنین
کوی و بازار پـر ازماه رخان زیبا — راست مـاننده جنات در او حورالعین
پای تـا سر بمثل کوچه اهرستانش — هست پر یاسمن و لاله و سرو ونسرین

تاریخ جدید یزد ص۶-۷

---

۱ ــ درباب مقبره سیدرکن الدین چنین نوشته است : بانی مسجد مصلی عتیق امیررکن الدین محمدقاضی بود ومسجدی بغایت مروح است ومناره برگوشه مسجد نهاده است وغرفه مقابل آنرا امیر معین الدین اشرف ساخته وامیر شمس الدین محمد خضرشاه عمارتی برآن افزوده و مهتر علیشاه فراش تخت موذنان درپیش گنبد ازآجر بساخت ودرسنه ستین و ثمانمائه بواسطه سیل گنبد مسجد خراب شد بنابراین مسجد درسنه خمس وعشرین وسبعمامه بود ص ۱۲۸

خمس وعشرین وسبعمائه ۷۲۵ ساخته شد .

صاحب مرآت البلدان در ضمن شرح جامع یزد مینویسد [۱] که درسنه ۷۲٤ مرتضی اعظم سعید رکن‌الدین محمد بن‌سید نظام‌الدین محمد قاضی در نزدیکی مسجد قطعه زمینی خریده طرح مسجدی نوانداخت و صفه و گنبد ومقصوره وغرفـه های بسیار زیبا محکم بنا کرده لیکن‌چون باتمام‌آن توفیق نیافت بموجب‌وصیت اوشرف‌الدین علی دراتمام‌آن کوشید ازمطالعه ودقت درگفته تاریخ یزد ومرآت البلدان بنظر میرسد که صاحب مرات البلدان مطالب مربوط بمقبره رکن‌الدین را ازکتاب تاریخ جدید یزد استخراج نموده باشد .

بهرحال‌مسجد جامع‌یزد دارای تاریخ مفصلی‌است زیرا هرقسمت ازاجزاء ساختمان در ادوار مختلف ساخته شده در روی یکی ازمحرابهای‌آن تاریخ سال ۷۷۷ هجری دیده میشود .

مسئله قابل توجه درساختمان این جامع که ازنظر معماری وهنرسازندگی فوق‌العاده کسب اهمیت نموده موضوع حل‌کردن مسئله روشنائی غیرمستقیم بوسیله انعکاس نور ازگچ سفید گنبد ودیوارها میباشد .

درپایان میتوان مسجد جامع یزد را ازنظرساختمان ونکته مهم فنی (روشنائی بطور غیر مستقیم) و هنر تزئینی از ابنیه‌ای دانست‌کـه احتیاج بمطالعه و بررسی‌کافی و وافی دارد .

مسجد جامع نائین

بنای اصلی مسجد جامع نائین ازابنیه قـرن چهارم هجری است کـه از نظر شکل ساختمان و انواع مختلفه سقفهای هلالی وطاق نما نظیر مسجد تاریخانـه دامغان و جامع نیریز میباشد . [۲]

---

۱ ــ مرآت البلدان جلد ۴ ص ۱۲٤-۱۲۶

۲ ــ قدیمترین مسجدی که تاکنون‌مانده تاری‌خانه‌دامغان‌است اگرچه کتیبه‌ای که‌تاریخ آنرا تعیین کند وجود ندارد اما از روی سبك بنا میتوان آنـرا متعلق بقبل از سال ۲۰۰ هجری دانست .

اهمیت ساختمان این مسجد برای‌آن است‌که بسیاری ازاسلوب ساختمانی ساسانی را دربر دارد طاقهائیکه بدون مجاورت دیوار روی ستون‌ساخته شده بخاطـر میآوردکه ستون سازی از خصائص معماری قدیم ایران است .

بقیه پاورقی درصفحه بعد

اهمیت دیگر این مسجد وجود منبر و درهای چوبی گرانبهای تاریخی آن است که گذشته ازهنر و جنبه صنعت آن فایده تاریخی دیگری را در بردارد زیرا در شناسائی تاریخچه تعمیر مسجد درقرون بعدی راهنمای مستندی است ازاین رو بیشتر باستان شناسان و هنرمندانی که این مسجد را بازدید نموده‌اند در باره ظرافت کار و ارزش هنری این منبر یادداشت هائی نموده‌اند [1] .

کتیبه‌های منبر که بخط نسخ درمتن شاخ و برك کنده شده دارای تاریخ سال ۷۱۱ هجری است که شامل زمان وقف این منبر تاریخی بر مسجد میباشد آنچه ازکتیبه سالم مانده بشرح زیر است :

« وقف الصدر الاجل المنعم المحترم ملك التجار جمال الدین حسین بن المرحوم عمر بن عفیف ـ هذا المنبر علی المسجد الجامع فی مدینة النائین تقبل الله منه فی رجب سنه احدی عشر و سبع مایه . »

لله ملك السموات والارض ومافیهن وهو علی کل شئی قدیر .

دردو طرف ستون منبر این کلمات کنده شده :

الملك لله ـ العظمة لله ـ عمل الاستاد افتخار الصناع محمودشاه بن محمد النقاش الکرمانی خدایش بیامرزاد کسی فاتحه خواند بخط العبد عبدالحکیم المحمدی .

از متن این کتیبه معلوم میشود که منبر تارتخی در رجب سال ۷۱۱ هجری توسط جمال لدین حسین بر مسجد وقف شده سازنده منبر محمود شاه کرمانی بوده وخط ازعبدالحکیم محمدی است . ضمناً از تاریخ کتیبه قاب درب مسجد [2] معلوم میشود که در سال ۷۱۱ و ۷۸٤

بقیه پاورقی صفحه قبل

درنیریز ۲۰۰ کیلو متری مشرق شیراز مسجدی است (که ساختمان آن ازایوان بسیار بزرگی که طاق هلالی داشته وازسایر قسمتها جدا بوده) این ساختمان ازبقایای اسلوب ساسانی است که تقلید از آن در دوره اسلام ادامه پیدا کرده است درقسمت دیگر مسجد مناره‌ای دیده میشود که شاید متعلق بساختمان مسجد اولیه باشد .

تاریخ ضایع ایران تألیف دکتر کریستی ویلسن
ترجمه عبدالله فریاری ص ۱۲۵ و ۱۳۷

---

۱ ـ صنایع ایران درستش جلد تألیف پرفسور پوپ چاپ لندن ThESuRvEy oF iRANiAN ART 1958 .
جلد ۱ و ۲ ص ۹۳۳ ـ ۹۴۰ ص ۲۱ ـ ۳۵

۲ ـ نمونه‌ای ازقاب‌های تخته‌ئی درب مسجد جامع نائین بموزه ایران باستان تهران انتقال داده شده درروی این دوتخته بخط نسخ کتیبه زیر وتاریخ سال ۸۷٤ خوانده میشود :
قال الله تعالی انما یعمر مساجد الله من آمن بالله و الیوم الاخر ـ قال النبی علیه السلام من بنی لله مسجداً بنی الله له بیتاً فی الجنة فی سنه ۸۷۴ . »

هجری تغییراتی در ساختمان مسجد نائین رویداده که ازمشاهده و بررسی در وضعیت کنونی ساختمان مسجد روشن میشود .

باشرح مختصری که داده شد تااین اندازه روشن گردید که این مسجد بااینکه از نمونه‌های گرانبهای مساجد قدیمی اسلام است دارای امتیازات هنری بسیار هم میباشد که اهم آن تزئینات گچبری ستون شبستان وداخل طاقنماها ومنبر نفیس آن است .

مسجد باباعبدالله نائین

بنای دیگری که درنائین متعلق بآغاز قرن هشتم واین دوره است مسجد باباعبدالله میباشد که بنام بانی آن شهرت یافته باستناد کتیبه‌ئی که بخط نسخ وشامل شش سطرمیباشد و برروی چوب کنده شده وموجوداست این مسجد درسال ۷۰۰ هجری ساخته شده اینک متن آن قسمتی که ازکتیبه باقیمانده است :

«امر ببناءهذاالمسجدالمبارك الصدر الکبیرالحه. . . لصدور والاکابر مفخرالعراق مرضی‌الاخلاق لدولت والدین جلال الاسلام والمسلمین امین‌الملوك و السلاطین محمدبن ـ المرحوم شمس‌الدین بن عیدالله بن‌محمد بن عبدالله القسم‌بن علی‌متع‌الله بطول بقائه وتقبل الله منه . . . . واعانه یوم‌الفزع الاکبرتحریراً فی‌غره شهرالله الحرام سنه سبع مائه . »

درنائین مسجد دیگری بنام مسجد محمدیه میباشد این مسجد هم دارای منبر چوبی نفیسی است .

ازابنیه تاریخی دیگر نائین بنای معروف بمسجد سفلی استکه دارای درب قیمتی بوده در روی درب تاریخ سال ۹۹۷ هجری بدین ترتیب خوانده میشود :

« وقف‌کرد عبادالله بن‌سلطان علی‌بن محمد ابن دررا برمسجد سفلی قریه محمدی قربةالی‌الله تعالی سنه ۹۹۷ عمل علی‌بن شمس‌الدین بن قطب‌الدین میبدی .»

ازابنیه تاریخی‌معروف یزدبنای مشهوررصد وقت‌الساعة بوده استکه تاریخ احتمالی ساختمان‌آنرا ۷۲۰ هجری تعیین کرده‌اند متاسفانه این بنای مشهور بکلا منهدم شده آثاری ازساختمان رصد ودومناره‌آن دیده نمیشود شرح‌کامل ساختمان این بناکه از نوادر وعجایب ابنیه تاریخی اوایل قرن هشتم هجری بشمار میرفته درکتاب تاریخ جدید یزد بمیان آمده‌که ما ذیلا خلاصه‌ئی ازآنرا درزیر نقل مینمائیم .[1]

---

۱ ـ درذکر وقت ساعات . در مقابل درگاه مدرسه دو منار بردوگوشه ایوان اونهاد وبر یك مناره مرغی‌ازمس ساخته وازهرطرف که‌آفتاب روی‌آوردآن مرغ روی‌بآفتاب دارد ومیگردد

بقیه پاورقی‌در صفحه بعد

دراطراف این بنا مدرسه و محلی بنام بیت الادویه و عمارتی برای کتابخانه که شامل سه هزار مجلد کتب خطی بوده است ساخته شده .

از ابنیه دیگر قرن هشتم هجری در یزد بایستی نام دارالشفاء و خانقاه شمس الدین محمد صاحبدیوان که بنا بامر این وزیر صاحب تدبیر بوسیله نایب او خواجه شمس الدین تازی ساخته شد برده شود تاریخ اتمام این بنا درسال ۷۶۰ هجری بوده است درباب همین ساختمان است که امامی هروی قصیده‌ای دروصف آن سروده که بیت آخر آن چنین است :

خواجه دیوان هفت اقلیم شمس ملك ودین

مبدع امن و امان مقصود ابداع زمان

عمارت نه گنبد که بنام عمارت شمسیه معروف بوده و در سال ۷۲۷ هجری پایان

بقیه پاورقی صفحه قبل

و برمناره دیگر علمی هنگام پنج وقت که طبل زده میشود برمی‌آید و برسر آن مناره درمیان رصد چرخی چوبین منقش ساخته و بسیصد وشصت قسمت کرده و هرقسمتی درجه و هرروز که آفتاب برمیآید درهردرجه که نموده میشود بحروف ابجد برچهارگوشه چرخ چهار دایره نهاده ودر هردایره سی خانه ونام ماههای ترك وروميى وعربى وجلالى نوشته هر يك روز که میگذرد يك خانه ازآن دایره سیاه میگردد وازدو درجه بالای چرخ دومرغ رومی سر بیرون ومهره روئین درطاس که زیرآن نهاده‌اند میاندازند وچرخ درگردش میآید واز این دوازده تخته سفید که نشان دوازده ساعت است یکی میافتد وتخته سیاه بجای او می‌آید ودرپنج وقت چون مهره بیفتدطبل یکزمان دراندرون رصد زده شود وعلمی برمناره برآید ودایره بالای چرخ کشیده وسی دایره سفید بروی نهاده هرروز که ازماه میگذرد یکی ازاین دایره سیاه میشود ودرمیان آن دایره تمام آن نوشته وازیکطرف دیگر مقابل ساعات دوازده تخته دیگر نهاده که چون از شب یکساعت میگذرد يك چراغ ازآن دوازده چراغ که نهاده شد بازنشانده میشود وهمچون که درمیان چراغ نهاده منطقة البروج واسامی چهل وهقت منازل قمر ثبت کرده اول . . . . و بطن الحوت و سرابالای دایره قمرخمسه پنجره زحل مشتری عطارد مریخ زهره منسوبات هر روز نوشته بهر کوکب که باشد و در اندرون رصد تنوره دوبالای آدمی ازپیش ساخته هرروز پرآب میکنند ولنگری مسین بزنجیری بسته برروی آن تنوره است ودریا بین آن تنوره اسطرلابی روئین ساخته واز عصاره اوآبی ازتفته بیرون میآیدوهرچندآن تنورکم میگرددآن لنگری فرومینشیند وتمام عمل بدانست وطاس کوچك چون جام آویخته نشان دقیقه است که دقیقه يك برآن جام خورده میشود وآوازی میکنند ودرما بین چرخ رصد پنجره چوبین بمعقل درهم کرده ودرپنجره آب چنین بیرون میآید . . صبغة هذه الساعات العبدالفقیر الی الله الجلیل ابی بکر بن محمد خلیل غفرالله واتمام آن رصد در سال خمس وعشرین وسبعمائه بود . ص ۱۳۴ـ۱۳۵

یافته جزء یك سلسله بناهای معروف برباطات است که بهمت امیر شمس‌الدین محمد اتمام پذیرفته است .

همچنین‌است‌مدارس‌خواجه رشیدالدین فضل‌الله وزیر درسال۷۱۵هجری وضیائیه‌مورخ بسال ۷۰۵ هجری وکمالیه (۷۲۰ هجری) وخاتونیه بنام خاتون مادر شاه یحیی‌آل مظفر (۷۸۷ هجری) ونصرةالدین یحیی (۷۸۷ هجری) وغیاثیه‌که بنام غیاث‌الدین وزیرامیر شیخ ابواسحق شهرت‌داشته (۷۴۰ هجری) وعبدالقادریه ازابنیه خواجه عبدالقادر معاصر زمان ایلخان ابوسعید ورقیب خواجه علیشاه (۷۳۴ هجری) و خواجه ابوالمعالی (۷۸۷ هجری) وقطبیه (۷۸۷ هجری) وهمچنین صاعدیه (۷۶۲ هجری) وخواجه شهاب‌الدین (۷۳۷هجری)ومولانا(۷۸۹ هجری)ویعقوبی (۷۸۵هجری)ویك‌رشته بناهای‌خانقاه‌ومساجد ومزارات تاریخی‌که درفاصله سالهای ۷۰۰ الی ۸۵۰ هجری درحدود شهرستان یزدساخته شده‌که متاسفانه درحال حاضر نه ازدارالشفاء وعمارت نه‌گنبد صاحبدیوان اثری مانده. و نه ازمدارسی‌که‌بذکرنام وتاریخ ساختمان‌آنان اشارت رفت - بهرحال شهریزد ونائین از نقاطی میباشد که هم اکنون نیز دارای ساختمانهای مهم تاریخی (بشرحیکه‌گذشت) می‌باشدوازجمله ابنیه معروف‌آن‌مسجد میر چخماق شامی است‌که‌بایستی بسال ۸۳۰هجری ساخته شده باشد شرح‌کامل این بناء ضمن‌آثار دوره تیموریان بتفصیل ذکرخواهد شد .

ابنیه تاریخی دوران مغول دراصفهان

اصفهان‌که ازقدیمترین ایام تاریخ مورد توجه سلاطین ایران بوده است(در زمان هخامنشی جزء اقامتگاههای تابستانی این سلسله محسوب و بعلت موقعیت خاص طبیعی و کاروانی همواره ازنقاط‌آباد ایران بشمار میآمد) . ازدوران هخامنشی اثرمهمی تاکنون بدست نیامده[1]وآنچه از ادوارپیش ازاسلام‌کشف شده شامل دوسرستون سنگی متعلق باوایل

---

۱ - اصفهان‌که درمشرق‌کوههای‌زاگرس واقع میباشد از دوران هخامنشی‌آباد وازنواحی مشهور ایران بشمار میرفته‌جنانکه بنای موجود بنام‌آتشگاه‌که برفرازکوهی‌درمسافت چهارمیلی اصفهان بارتفاع قریب ۷۰۰ پاواقعشده اختصاص بآتشکده داشته‌ودراین باره اغلب ازسیاحان و باستانشناسان‌خارجی‌مانند:BARBARO بارباروP'DELAVALLE پیتردولاواله A.OLÉARIUS آ. اولتاریوس‌تاورنیه TAVFRNIÉ شاردن CHARDiN کرپرتر KERPORTER ویلیام‌اوزلی W.OSLIY لردکرزن L.KORZEN

وغیره مطالعات‌کافی نموده‌اند وعقیده‌آنان براین است‌که این بناآتشکده بوده وبنامهای مختلف مانند قلعه وبرج‌گبری وآتشگاه نامیده شده .

بقیه پاورقی درصفحه بعد

دوره ساسانیان است .

بشرحیکه درفصل محاربات مغولان وسلطان جلال الدین منکبرنی گذشت درسال ۶۲۵ هجری جنك سختی ما بین مغولان و خوارزمیان دراین شهر درگرفت که سرانجام اصفهان تسلیم مغولان گشت و درنتیجه خرابی فراوانی باصفهان و ابنیه تاریخی آن که متعلق بدوران اسلامی وبالاخص سلاجقه بود وارد شد بدین جهة ازابنیه دوره خوارزمی وحتی زمان مغول کمتر دراصفهان دیده میشود . ازآنچه باقیمانده ابنیه زیر میباشدکه باختصار بشرح هر کدام اشاره میشود :

درجامع عتیق اصفهان که شرح قسمتی ازابنیه دوره سلجوقی آن درخاتمه فصل سلاجقه ذکر شد، قدیمترین تاریخ مسجد که بانام سلطان ملکشاه سلجوقی وخواجه نظام الملك وزیر توام است(۴۶۵–۴۸۵ هجری) دیده میشود پس ازآن ساختمان گنبدمعروف بخاکی است که درسال ۴۸۱ هجری بدستور تاج الملك وزیر وبتقلیدازگنبد خواجه نظام الملك ساخته شده .

سومین تاریخی که درمسجد ملاحظه میشود سال ۵۱۵ هجری است این سنه ازمتن کتیبه‌ای مستفاد میگرددکه حاکی ازآتش سوزی درمسجد بوسیله قوم باطنیه بوده است که بعداً تعمیر ومرمت یافته .

چهارمین تاریخ این مسجد سال ۷۱۰ هجری است. این تاریخ در روی محراب گچبری مغولی شبستان سلجوقی است که درسمت غربی صحن مسجد ساخته شده - گچبری این محراب که موجب تزئین دیوار شمالی شبستان است ازعالیترین وزیباترین نمونه گچبری وهنردوران سلطان محمد الجایتو است که دارای نقش ونگار ظریف وخطوط ممتاز میباشد درحقیقت میتوان این اثر گرانبها ونفیس را اززمره مهمترین شاهکارصنایع گچبری مغول دراوایل قرن هشتم هجری وازاجزاء جالب توجه تاریخی جامع اصفهان بدانیم اینك متن

بقیه پاورقی صفحه قبل

ازمورخین ایرانی واسلام مانند ابن‌خردادبه ومسعودی درکتاب مروج‌الذهب وابن رسته وحمزه اصفهانی هرکدام در باره سوابق تاریخی اصفهان و آتشگاه مطالبی نوشته‌اندکه ازمطالعهٔ مقالات آنان معلوم میشودکه این محل بنام آتشکده ماربین یا یکی از معابد مقدس هفتگانه و بتخانه شهرت داشته ونسبت ساختمان آنرا به خشایارشا شهریار هخامنشی میدهند .

یکی دیگر ازمأخذ تاریخی درباب ساختمان آتشگاه کتاب المحاسن اصفهان است که بانی ساختمان آتشکده راکدخدای قریه هورستان ناحیه ماربین معرفی نموده است .

بعدازدوران مغول اصفهان درسال ۷۵۷ هجری بدست امیرمبارزالدین آل مظفر افتاد پس ازآن مدتها درتحت تسلط تیموریان وترکمانان بود تاآنکه نوبت تجدید عظمت آن رسید وازنمان شاه اسمعیل صفوی نخستین شهریار سلسله صفویه روبآبادانی رفت .

کتیبه محراب درزیر نقل میشود .[1]

«هذه المحراب المستطاب من مضافات العمارات التی اتفقت اعادتها فی ایام معدلة السلطان حامی حوزة الاسلام والایمان غیاث الدنیا والدین ظل الله فی الارضین سلطان محمد حرس الله ببقائه الاسلام من فواضل صدقات العمیمة الصحیة (؟) الاعظمه صاحب دیوان الممالك شرقاً وغرباً بعداً وقرباً سعد الحق والدین المخصوص بعنایة رب العالمین محمد الساوی اعز الله انصاره وضاعف اقتداره تولاه العبد الضعیف الراجی الی رحمة الله تعالی وغفرانه عضد بن علی الماستری احسن الله عقبته فی صفر سنه عشر وسبعمامه ختمه الله تبارك وتعالی بالخیر والطفر .»

در باره متن این کتیبه وعکس برداری از آن مطالعات مفصلی انجام یافته ازجمله عکسی است که ژه کورتلمن ازاین محراب برداشته تصادفاً این سند تاریخی بدست باستان شناس نامی ماکس ون براخم سوئیسی[2] افتاد بدین ترتیب برای نخستین دفعه مفاد این کتیبه و اهمیت گچبری محراب باطلاع دانشمندان وهنرشناسان رسانیده شد .

سپس دانشمندان دیگری در مورد این کتیبه و تشریح زیبائی محراب و خطوط آن مطالعه و رسالاتی چاپ ومنتشر ساختند که خلاصه‌ئی از این نشریات درتهران بطبع رسیده است[3] .

درسر درب شبستانی که محراب گچبری مورخ بسال ۷۱۰ هجری در آن قرار گرفته کتیبه‌ای ازکاشی معرق نصب شده که میرساند بنای شبستان متعلق بزمان سلطنت سلطان محمد پسر بایسنقر بتاریخ ۸۵۱ هجری است[4] .

ابنیه دیگری درمسجد جامع بنظرمیرسد که انتساب آنان بدوره آل مظفر بشرحی که خواهیم نوشت قطعی است از مهمترین بناهای این دوره صفه یا مدرسه معروف به عمر بن عبدالعزیز وچهل ستون (بین گنبد خاکی و ایوان شمالی) جنوب شرقی است که کلیه این ساختمانها ازدوران آل مظفر وزمان قطب الدین شاه محمود میباشد .

دراین صفه تاریخ بسال ۷۶۸ هجری درپایان دو کتیبه باقیمانده بدین ترتیب که در مقابل صفه وسردرمجاور گنبد خاکی درانتهای بقایای کتیبه کاشی معرق که بیشتر آن ریخته فقط سال مذکور بدست میآید : فی شهر محرم سنة ثمان وستین وسبعمائه .

عین همین تاریخ درپایان کتیبه زیررومی طاق صفه که ازکاشی معرق و بخط طغری در

---

۱ - این محراب بامرمحمد ساوی وزیر مقتدر خدابنده الجایتو ساخته شده .

۲ - G. COURTELLEMON درسفرسال ۱۹۰۰ میلادی باصفهان .

۳ - MAXVON BERCHEM

۴ - آثارایران بفارسی جلد ۱ جزء ۲ ص ۱۲٤

۵ - درفصل تیموریان بتفصیل شرح داده خواهد شد .

زمینه‌لاجوردی نوشته‌شده خوانده میشود : مرتضی ابن الحسن العباسی الزینبی .... فی شهور سنه ثمان وستین وسبعمائه من هجرة .

درکتیبه‌ای که روی محراب کاشی این صفه خوانده میشود تاریخ دیگری که سال ۷۷۸ هجری است بدین ترتیب با نام کاتب نمایان میباشد .

«کتبه علی کوهیار الابرقوئی فی سنه نثمان و سبعین وسبعمائه . » این تاریخ بایستی زمان پایان ساختمان صفه باشد.

جملاتی ازیك کتیبه ناقص دیگری برسردرجنوبی صفه باقیمانده که میرساند ساختمان مدرسه بدست شاه محمود آل مظفر شروع شده است :

«خلدالله سلطانه الی یوم الموعود بنیت هذا العمارة . »

بقعه باباقاسم

بنای مختصرودرعین حال جالبی است این بقعه دارای گنبد هرمی شکل مغولی که روکش آن کاشیکاری است میباشد سردرزیبای آن دربین ابنیه اصفهان شهرت خاصی دارد .

برطبق کتیبه کاشی معرق که درحاشیه بالای سر درقرار گرفته معلوم میشود که بانی ساختمان بقعه بابا قاسم که مورد احترام مردم اصفهان است سلیمان ابوالحسن طالوت دامغانی نام داشته که درسال ۷۴۱ هجری بساختمان این بنااقدام نموده است . ضمناً کتیبه دیگری هم دارد که میرساند این بقعه درزمان شاه صفی صفوی بدست آقاخان نامی بتاریخ ۱۰۴۴ هجری مرمت یافته متن کتیبه اصلی بنا بدین قرار است :

« بتوفیق الله الفرد بلاثانی وهمة ولیه الربانی القطب الصمدانی محمد باباقاسم الاصفهانی فی اتمام هذه المبانی تشرف العبدالجانی سلیمان ابی الحسن طالوت الدامغانی فی شهورسنه احدواربعین وسبعمائه . »

درون بقعه که بشکل شبستانی درآمده ازلحاظ دارا بودن کاشی و کتیبه معرق ومقرنس سقف بسیار جالب وقابل مطالعه است از مفاد کتیبه داخل شبستان جزنام بانی ساختمان و القاب آن چیزی مستفاد نمیگردد .

مدرسه امامی

این مدرسه ازابنیه زیبا وباآب ورنك اصفهان است که در جوار بقعه ومزار باباقاسم واقعشده بیشتر اهمیت این بنا ازنظرساختمان وکاشیکاری وکتیبه‌های معرق ممتازآن میباشد

که نظیر تزئینات آن فقط در بنای باباقاسم دیده شده .

کتیبه این مدرسه که تاریخ ساختمان آنرا دربردارد ناقص وقسمتی از آن ریخته است لذا بامقایسه این بنا که شباهت کافی بساختمان بقعه باباقاسم دارد سال ۷۲۵ هجری را بایستی بمنزله تاریخ بنادانست .

امامزاده جعفر یاجعفریه

برج امامزاده جعفر از نمونه برجهای کثیرالاضلاع شکلی است که نظائر آن در آذربایجان (شهرستان مراغه) ازدوران مغول باقیمانده .

ازملاحظه کتیبه وتاریخ آن (۷۲۰ هجری) که درپشت برج قرار دارد نسبت این بنا بدوره مغول قطعی است .

کاشیکاری آبی رنك کتیبه وخطوط کوفی آجری واسلوب آجرکاری بدنه و گنبد آن گذشته ازاینکه معرف زیبائی ساختمان میباشد ارتباط این بنارا باسایر ابنیه دوره مغول تأئید می نماید .

بطوریکه پرفسور هرتسفلد [1] درباب این امامزاده مینویسد نسب و تاریخ آن بایستی چنین باشد :

بقعه امامزاده جعفریه درسال ۷۱۰ برای صاحب سیدالسیف والقلم تاج الملة والدین عماد الاسلام والمسلمین جعفر بن شمس الدین الحسین بن عمادالدین ساخته وپرداخته شده است .

درون این برج مانند برجهای مراغه نمیباشد زیرا فاقد تزئینات است ضمناً قبور عده ای ازمعاریف وفضلاء وقت در داخل بقعه بنظر میرسد که از نظرشناسائی ومطالعه سنك قبور برای متخصصین باارزش میباشد .

بقعه پیر بکران

پیر بکران نام دهکده ایست ازلنجان که در سی کیلومتری جنوب اصفهان واقعشده علت وجه تسمیه این دهکده بواسطه وجود بقعه زیبائی از آثار قرن هشتم هجری بنام

---

۱ ــ رساله آثارملی : تألیف دکترارنست هرسفلد جلد پنجم

Bulletin· Atharc Mélli iran . E. Herzfeld

درطرفین محراب و درقسمت تحتانی آن دوستون گچبری بنظر میرسد که در وسط آن دوستون کتیبه‌ای بخط رقاع عالی بشرح زیر جلب نظر بینندگان را مینماید :

« عمل عبدالمومن بن شرفشاه النقاش تبریزی فی شهر ربیع الاخر سنه سته و سبعین وسبعمائه . »

بقیه پاورقی صفحه قبل

میباشد .

۲ ـ یك رشتهٔ از بناهای تاریخی زمان مغول را در اصفهان ساختمان مناره های مغولی تشکیل میداده.

چنانکه در حال حاضر عده‌ای از باستانشنان که مطالعات مفصلی در باب ساختمان مناره نموده‌اند برخی ازمناره های موجود در اصفهان را بعصر مغول منسوب میدارند، که اهم آن ابنیه بدینقرار است .

الف ـ مناره زیار که در آبادی بهمین نام درمسافت ۲۵ کیلومتری مشرق اصفهان واقعشده این مناره که مسجدی هم در پای آن ساخته شده بود ازابنیه دوره مغول بایستی باشد زیرا طرح کاشیکاری وسایر تزئینات آن معرف هنردوران مغول است .

این مناره قریب ۵۰ متر بلندی دارد وازامتیازات ساختمان این مناره باسایرمناره‌های دوره سلجوقی که شرح آنان درابنیه دوره سلجوقیان گذشت ساختمان چهار طاقی محقر آجری نوك تیزی است که باصطلاح معماری اطاقك منار نامیده میشود .

ب ـ **دومناره دارالضیافه** ـ دومناره دارالضیافه که برفراز ساختمان سردربی از دوران مغول مشاهده میشود جزء مناره‌هائی هستند که دارای پایه هشت گوش نسبهٔ بلندی است این مناره دارای تزئینات کاشیکاری دوره مغولی بوده واز نظر خطوط کتیبه و مقرنس وقطار دارای کمال اهمیت میباشد .

ج ـ دومناره در دشت هم از لحاظ زمانی همدوره بامناره دارالضیافه میباشد این دومناره باگنبد مجاور آن بنام قبردختر امیرخسروشاه هم نامیده شده دارای کتیبه‌ای بخط نستعلیق برروی کاشی است عده‌ئی از باستانشناسان مجموعه این ابنیه را متعلق به نیمه اول قرن هشتم هجری دانسته‌اند .

د ـ مناره باغ قوشخانه را هم بدوره مغول منسوب میدارند ارتفاع این مناره در حدود ۳۸ متر میباشد .

دراین اواخر موضوع ساختمان مناره در ایران مورد مطالعه باستانشنان و معماران و مهندسین خارجی وداخلی قرارگرفته باآنکه تاکنون نتیجه کامل تحقیقات محققین منتشر نشده لیکن

بقیه پاورقی درصفحه بعد

و بدین ترتیب معلوم میشود که ساختمان و نقاشی و گچبری این

بقیه پا ورقی صحفه قبل

تاآنجاکه از مطالعه نشریات مربوط باینقبیل آثار بدست‌آمده چنین معلوم میشود؛ در ساختمان مناره‌های تاریخی ایران(که قدیمترین‌آن ازدوره سلجوقیان مناره مسجد میدان ساوه مورخ بسال ۴۵۳ هجری است.) تااندازه‌ای ازسبک ستونهای یادگار یونانی نیز تقلید شده‌وسپس درهر عصری تغییرات وتحولاتی ازلحاظ استخوان بندی وارتفاع وقطر پایه وعوامل ساختمانی (آجر کاشی - خشت) وهمچنین ازنظرتزئینی درساختمان مناره ها پدیدارگردیده ازاین جهات دراصول ساختمان مناره‌های عصر سلجوقی ومغول وتیمور وصفوی اختلافات زیادی مشاهده میشود که اهم این تحولات بقرارذیل است.

ه — مناره های دوره سلجوقیان در اوائل دارای ارتفاع زیاد ـ ظرافت کار بوده قطر قسمت پائین مناره زیادتر ازناحیه وسط وبدنه اصلی مناراست وهرقدرکه برارتفاع مناره افزوده شود ازقطرآن‌کاسته میگردد.

و ـ تزئینات مناره ها شامل نقوش و اشکال هندسی است‌که با تراشیدن‌آجرهای بزرگ و تبدیل‌آن‌بقطعات‌آجرهای‌کوچك وظریف در متن بدنه مناره‌کارگذارده شده.

ز — شکل اصلی ساختمان مناره‌دراین دوره‌مرکب‌ازسه‌قسمت قاعده‌ـ قسمت‌وسطی(بدنه)ـ رأس منـاره بوده‌است‌که‌کلیه ساختمان ازآجر پخته ومحکم تشکیل میشود.

ح ـ ساختمان‌مناره‌های دوره مغول ازلحاظ‌چندی باساختمان مناره‌های دوران قبل‌اختلاف دارد قاعده مناره های این عهد اغلب بشکل مربع وکثیرالاضـلاع است‌که بکلی ازبـدنه مناره مجزی شده بلندی و ظرافت منارههای آجری سلجوقی مخصوص بآن دوره میباشد در صورتیکه منارهای مغولی قطور وکوتاهتر ازمنارهای سلجوقی ساخته شده.

تزئین منارهای مغولی تابع تزئینات‌کلی سایرساختمانهای همعصر خود قرارگرفته بدین ترتیب‌که اغلب منارهای دوره مغول با عالیترین کاشیهای رنگین نیلی رنگ ولاجـوردی مزین گردیده. آجرکاری وتراش‌آجر اختصاص بدوره سلجوقیان دارد.

در دوره سلجوقیان بیشتر منارها بطور منفرد ساخته میشد و یا آنکه درجوار مساجد، و مدارس برپا میگردید لیکن در دوران مغول منارها را برفراز سردر و ایوان مساجد ومدارس میساختند تابدین‌وسیله در مقام رفع نقص‌کوتاهی منارها برآیند نتیجه ایـن تحول وتغیر بطور کامل درمنارهای دوره تیموری وصفوی دیده میشود چنانکه عالیترین نمونه مناره صفوی را در سردر و برفراز ایوان‌گنبد مسجدومدرسه سلطانی اصفهان میتوان مشاهده نمود این منارهای دوره صفوی سراسر مزین بکاشیکاری وگلدسته‌های چوبی مشبك وپله‌کانهای مار پیچ وکتیبه ویك سلسله تزئینات نقش ونگار جالب میباشد.

۱ ـ کتیبه کوفی گلدار دور گنبد که درنهایت زیبائی گچبری شده در پایان کتیبه این تاریخ خوانده میشود :

«وذالك في اول خمس وعشر سبعمائه . » این تاریخ ۷۱۵ هجری بایستی زمان شروع ساختمان باشد .

۲ـ چهار کتیبه گچبری بخط رقاع و کتیبه دورمحراب (یك کتیبه بخط رقاع ودو کتیبه بخط کوفی) که متن آن برنك فیروزه‌ئی نقاشی شده :

۳ ـ دو کتیبه دیگر بخط کوفی که شامل آیات قرآن است .

این مسجد بنا برلوحی که درآن نصب شده درسال ۸۳۱ هجری زمان ابوالنصر حسن بهادر آق قویونلو توسط کمال الدین اشترجانی تعمیرومرمت شده است .

بطورکلی جامع اشترجان ازنمونه مساجدی است که هنرتزئین برساختمان و معماری غلبه یافته بطوریکه میتوان گفت که بانی ساختمان بیشتر به تزئینات پرداخته واساس ساختمان در درجه دوم مورد نظر بوده است .

بهرحال شبستان این مسجد (که حافظ هنرارزنده‌ای از گچبری ومجموعه‌ئی ازخطوط کم نظیر کوفی وسایر شیوه‌های کتابت است) را بایستی گنجینه‌ای از ذخائر هنری قرن هشتم هجری دانست [1] .

درنزدیکی مسجد جامع اشترجان ویرانه امامزاده‌ئی بنام ربیعه خاتون یارقیه خاتون ازدوره مغول باقیمانده که بکلی ساختمان آن فرو ریخته است دراین ویرانه محراب گچبری نفیسی که دارای تاریخ ۷۰۸ هجری است باقیمانده بود که اکنون بموزه ایران باستان منتقل شده . [2]

---

۱ ـ ازامتیازات مسجداسترجان مجموعه‌ئی ازیادگارهای تاریخی است که اززمان ساختمان مسجد و عهد صفوی درآن حفظ شده بدیهی است مطالعه اینقبیل خطوط تاریخی خود موضوع دلپذیری ازنظر اجتماعی و روانشناسی میباشد ازجمله یادگاری است که در درون رواق ورودی بصحن مسجد نوشته شده : . . . درتاریخ ماه شعبان سنه‌سی وسه سبعمائه .

نکته‌ئی که در تاریخ این یادگار قابل توجه است اینکه آحاد و عشرات آنرا بفارسی ومأت آنرا بعربی نوشته است که درنتیجه ۷۳۳ هجری است وپس ازگذشت ۱۸ سال از زمان ساختمان بنا این یادگار ثبت شده .

۲ ـ در سال ۱۳۱۶ خورشیدی بوسیله نگارنده محراب مورخ بسال ۷۰۸ هجری بموزه ایران باستان انتقال داده شد.

این محراب دارای امضائی بدین‌شرح میباشد : عمل مسعود کرمانی.

مسجد کاج

مسجد کاج که نامش از آبادی کاج گرفته شده بنائی است که درسی وسه کیلومتری جنوب غربی اصفهان واقعشده این مسجد را بنام جامع کاج هم نامیده‌اند .

در بنای کنونی تاریخ و کتیبه‌ئی که مورد استناد باشد بدست نیامده لیکن با مطالعاتی که درموضع بناو گنبد که بشیوه مغولی ساخته شده بعمل آمده معلوم میشود که این مسجد متعلق بعصر مغول است . [1]

گذشته ازابنیه‌ئی که انتساب آنان بدوران مغول برطبق مدارك قطعی بنظر میرسد یك سلسله بناهای دیگری درحوزه استان اصفهان بنام ابنیه مغولی نامبرده شده که متاسفانه در حال حاضر اثری از آن ساختمانها وبالاخص مناره‌های معروف مغولی دیده نمیشود وکلیه آن ابنیه بعلت اینکه از خشت و گل ساخته شده بود بمرور ایام از بین رفته و نابود شده‌اند . [2]

آثار مغولی در آذربایجان

بنای مسجدجامع رضائیه که بقرن هفتم هجری منسوب میباشد درعداد ابنیه تاریخی آذربایجان وازمساجد مهم وقابل مطالعه بشمار میرود .

در این بنای رفیع صنعت‌معماری‌درساختمان گنبد وشبستانهای طرفین وهنر گچبری وتزئینی‌درتزئینات وظرافتکاریها درون بنا وبالاخص محراب قدیمی آن که دارای تاریخ سال ٦٧٦ هجری ومتعلق بزمان ایلخانی اباقاخان‌مغولی است جلب توجه مینماید(ارتفاع محراب ٧/٨٢ متر و عرض آن ٥/٤٨ متر است) کلیه نمای محراب بخطوط وکتیبه‌های عالی‌وکنده کاری‌ظریف‌هنری تزئین‌شده‌است‌این‌محراب‌جزءقدیمترین‌محرابهای دوره‌مغول‌است‌خوشبختانه‌بسیار سالم‌مانده‌ونیزمانند محراب الجایتو مسجد جامع اصفهان که‌مورخ‌بسال ۷۱۰ هجری‌میباشدازشاهکارهای‌عالی صنعت زمان‌مغول‌بشماراست .

---

۱ ــ کتاب تاریخ صنایع ایران تألیف دکتر کریستی ویلسن ص۱۱۷ در باب این مسجد چنین مینویسد :

بواسطه شکل عالی و تناسب بین گنبد و رواق و غیره مورد تحسین و تمجید اهل فن

بقیه پاورقی درصفحه بعد

محمد بن بکران در این ناحیه (که از کبار مشایخ ومدرسین اوایل این قرن بوده است) می‌باشد.

عده‌ای از باستان شناسان خارجی این بنا را بنام بقعه استر خاتون هم نامیده‌اند از همین جهة است که مقبره پیر بکران زیارتگاه یهودیان هم واقعشده ازآنچه تاکنون بدست آمده معلوم میشود که محمد بن بکران ازپیشوایان وعلماء عصر خود بوده در ایام حیات ازاین مکان برای تدریس صوفیان استفاده میکرده وپس ازمرگ هم بنا بوصیتش دراین بقعه مدفون گردید.

ازمطالعه دروضع ساختمان بقعه وایوان بلندآن که کاملا شبیه بایوانهای دوره ساسانی وطاق کسری (مداین) میباشد وهمچنین با توجه بسایر قسمتهای الحاقی بنا چنین بنظر میرسد که کلیه بنای کنونی متعلق بیکدوره نباشد بطور خلاصه ساختمان بقعه پیر بکران یااستر خاتون ازجهات معماری وکتیبه های گچبری وانواع خطوط رقاع وترسیمات هندسی وکاشیهای لوزی شکل ومحراب نفیس وطاق بلندآن درعداد ابنیه بسیارمهم تاریخی عصر مغول واصفهان بشمار میآید.

در بالای سر در ورود بصفه وداخل آن کتیبه‌هائی است که حاکی از تاریخ ساختمان و درگذشت محمد بکران است:

«هذه العمارة المبارکة الشیخ المشایخ محمد بن بکران فی سنه ثلث وسبعمائه.

هذه صفة المبارکة الشیخ المشایخ المسلمین قدوة ارباب المحققین محمد بن بکران قدس الله روح العزیز سنه اثنی عشر وسبعمائه.»

دیگر نوشته‌ای است برروی سنك قبر که معرف مقام حقیقی پیر بوده است.

«هذه الروضة المقدسه المبارکة الشیخ المشایخ المسلمین قدوة ارباب المحققین معالم الشریعة معظم معالم الطریقة کاشف اسرار الحقیقة حجة الحق علی الخلق الی الحق العالم باسرار الربوبیه الواقف بآثار الالوهیه محمد بن بکران جعلها الله روضة من ریاض الجنة فی لیله ثلث عاشر شهر ربیع الاول سنه ثلث وسبعمایه عمل سراج.»

کتیبه دیگری که برای دومین بار دارای تاریخ ۷۰۳ هجری است در این بقعه خوانده میشود:

«هذه الروضة المقدسة الشیخ المشایخ المسلمین قدوة ارباب المحققین محیی معالم - الشریعة کاشف اسرار الحقیقة واقف بآثار الالوهیه حجة الحق علی الخلق محمد بن بکران نور الله قبره فی سنه ثلث وسبع مائه.»

درپایان کتیبه طولانی دورادور صفه نام محمد شاه نقاش که شاید یکی از کارگران ساختمان بنا باشد دیده میشود.

بنای پیر بکران که هم ازنظر باستانی ومعماری قابل توجه وهم ازجنبه مذهبی مورد

احترام مسلمانان و پرستش یهودیان میباشد درزمره ابنیه نامی دوره مغول واصفهان است [1] که بایستی درمرمت ونگاهداری آن که شامل عالیترین مجموعه خطوط و گچبری است همت گمارده شود .

درمجاورت بنای پیر بکران بنای دیگری است بنام ساره خاتون که شاید مراد همان بنائی باشد که آقای هرتسفلد بنام استر ضبط نموده وباپیر بکران اشتباه شده است بهرحال بنای ساره خاتون ازلحاظ فن کچبری شباهت کاملی بساختمان بنای مشهور استرو مردخای همدان دارد این بقعه مرکب ازچند دخمه تاریك مسقف و دالانهای پر پیچ وخمی است که اینك پرستشگاه یهودیان است .

مسجد جامع اشترجان

در شش کیلومتری پیر بکران و دهکده اشترجان مسجدی است بنام مسجد جامع اشترجان که ازابنیه قرن هشتم هجری بشمار میرود این جامع ازلحاظ معماری وخطوط و کتیبه‌های معرق کاشی و گچبری وساختمان دومناره دربین ابنیه دوره مغولی اصفهان شهرت بسزا دارد وباستناد کتیبه کاشی معرق آن که بخط رقاع میباشد بانی آن محمد بن محمود بن علی الاشترجانی است اینك متن کتیبه کوفی :

« امر ببناء هذا المسجد المبارك الصاحب الاعظم ملك الوزراء العالم فخرالدنیا و الدین محمد بن محمود بن علی الاشترجانی .»

در زیر این کتیبه در درون کاشی نام بناء و کاشی تراش بدین ترتیب خوانده میشود :

« عمل بناء احمد بن محمد البناء المعروف حداد ـ عمل حاجی محمد قطاع تبریزی . »

ایوان وشبستان بزرك شمالی مسجد که دارای گنبد آجری میباشد مهمترین قسمت اجزاء تاریخی مسجد را تشکیل میدهد دراین شبستان چند رشته کتیبه بخط کوفی ورقاع میباشد که برخی ازاین کتیبه‌ها مورد استناد تاریخچه ساختمان است بشرح زیر :

---

۱ ـ در اواخر سال ۱۳۱۵ خورشیدی نگارنده مأموریت یافت که باتفاق آقای ب ـ سمیت . MyRON BMENT . SMITH
باستانشناس آمریکائی ازبنای مزبور بازدید نمایم وپس از تحقیق ومطالعه دراطراف نکات تاریخی آن نسبت بحفظ وتعمیر بنا درمحل اقدام شد .

محراب کارعبدالمؤمن فرزند شرفشاه نقاش تبریزی میباشد که درماه ربیع الاخر سال ۶۷۶ هجری باتمام رسیده است .

تشریح عظمت ساختمان گنبد وطاق بندی و کتیبه کوفی گچبری و کاشیکاری معرق سر در ومقرنسهای آن وسائر نکات معماری و فنی این بنا حاجت بمقاله مفصلی دارد که از بحث آن در این فصل صرفنظر میشود [1] .

شرح کلی ابنیه دوره مغولی آذربایجان در تبریز وسایر نقاط آن استان باختصار در صفحات قبل گذشت . [2]

ابنیه کاشان[3]

در مسجد میدان یا پاسنك کاشان از اوائل دوران مغول محرابی از کاشی شفاف و

---

۱ ـ بنای مشهور دیگری در خارج شهر رضائیه واقعشده که بنام برج سه گنبد نـامیده میشود این بنا برجی است مدور که از نظر شکل ساختمان مانند ابنیه حوزه مـراغه ونظیر بنای قوی برج وبرج مدور مجاور مقبره هلاکو است . برج سه گنبد شامل پایه سنگی بلندی است که قریب سه متر ارتفاع دارد در زیر آن دخمه‌ای مانند دخمه های ابنیه مراغه ساخته شده سردرآن مزین بنقش ونگارهای بدیع وزیبائی است که ازاین جهة باابنیه مراغه قابل‌مقایسه نیست درمدخل سه گنبد سه کتیبه کوفی که نقوش وخطوط آن در روی سنگ نقر شده جلب توجه مینماید درپایان سومین کتیبه ماه وسال اتمام بنا بدین ترتیب ثبت شده است .

«فی شهرمحرم ثمانین وخمسمائه . »

بنابر این بنای سه گنبد که مورخ بسال ۵۸۰ هجری است جزء ابنیه قرن ششم و دوران سلاجقه است لیکن از نظر آجر کاری وشکل ساختمان مانند برجهای مغولی جلوه می‌نماید .

۲ ـ درخارج شهر خوی محله شمس مناره آجـری بلندی دیـده میشود که در فـواصل آجرهای ساده آن شاخ آهو نصب شده این مناره که قریب ۱۴ متر ارتفاع دارد از نظـر تاریخی وفنی قابل اعتبار نمیباشد در درون منار راهروپله کانی ساخته شده که بتوسط چهل پله کان میتوان ببالای منار رفت .

ساختمان مناره شاخ دار درایران سابقه داشته است ازجمله مناره شاخ دار اصفهان بوده است که اکنون اثری ازآن نمانده لیکن تصویر زیبائی از این مناره درکتاب : ایـران تألیف دوبو LAPERSE. LouiS DUBEUX طبع پاریس سال ۱۸۴۱ میلادی دیده میشود .

۳ـ پیش‌ازآنکه هیات نمایندگان موزه لوور فرانسه بریاست آقای پرفسور رمان گیرشمن ـ

بقیه پاورقی درصفحه بعد

گرانبهائی بدست آمده که دارای تاریخ سال ٦٢٣ هجری (١٢٢٦ میلادی) است وجود این محراب که ازعالیترین انواع کاشی ایران باشد میرساند که درآغاز استیلاء مغولان بر ایران نهضت ساختمانی وهنرهای ظریفه آغاز گردیده این اثر ممتاز گرانبها اکنون درموزه برلن میباشد درحاشیه این محراب امضائی بنام (حسن بن عربشاه) خوانده میشود وتصویری

بقیه پاورقی صفحه قبل

R. GhERshman فرانسوی ایرانشناس درسال ۱۳۱۳ - ۱۳۱۶ خورشیدی- شروع بیك رشته مطالعات علمی و باستانشناسی و گمانه زنی درتپه‌های قدیمی معروف بسیالك (سی ارگ) که درسه کیلومتری جنوب غربی شهرکاشان وسرراه شهر بباغ تاریخی فین واقعشده نمایند اهمیت کاشان بیشتر از نظر آثار دوره اسلامی وفن کاشی پزی وهنرهای یدی مشهور آن بوده تاآنکه در خلال حفریات علمی آثاری بدست آمد که دامنه تاریخ این ناحیه را تا ۱۷۵۰ الی ۲۸۰۰ سال قبل ازمیلاد رسانید زیرا بامطالعه آثار عصر حجر وآهن (وانواع ظروف سفالین وفلزی ومفرغی وشیشه و مهرهای گلین و استخوانی وسایرظروف منقش) که ازقبور باستانی دوتپه بزرگ وکوچك سی ارگ کشف شد ومقایسه آن با کشفیاتی که در سرزمین موسیان وگیان نهاوند واراضی بیش ازتاریخ تخت جمشید شیراز وشوش اول ولرستان وتپه حصار دامغان بعمل آمد ثابت شدقبل از دوره ساسانی (آتشکده نیاسر کاشان) واسلام قسمتی ازناحیه کاشان کنونی دارای تمدن عالی وباستانی بوده است.

مهمترین کشفی که در نخستین طبقات اراضی روی تپه بزرگ سیالك نصیب تاریخ باستانی ایران گردید بیداپش الواح گلی (پرت عیلامیت PROTO - ELAMiTE) استوبنا بـر مطالعه وتتبعاتی که بوسیله دانشمندان باستانشناس بر روی این الواح انجام گرفته اظهار عقیده نموده‌اند خطوط این الواح جزء قدیمترین آثار کتابت وعلائمی بوده است که درایران مرکزی کشف شده (در کاوشهای شوش الواح زیادی نظیر این الواح بدست آمده) درنتیجه با بدست آوردن این الواح وادامه تحقیقات این نتیجه تاریخی بدست آمد که از لحاظ قدمت و زمان این طبقه از اراضی سیالك همزمان باطبقات متوسط اراضی شوش میباشد.

بطورکلی کاوش های علمی سیالك موجب شد مجموعه‌ئی ازظروف سفالین منقش ورنگین و ساده ومصور بصور حیوانات واشکال هندسی بدست آید که اکنون قسمتی از این آثار گرانبها زیب موزه ایران باستان میباشد. برای آشنائی کامل بااهمیت تاریخی سرزمین سیالك و جریان کاوش علمی آن مراجعه شود بگذارش حفریات علمی سیالك تالیف ر. کیرشمن فرانسوی.

RAPPORT .SNR LES FouiLLES DETPE SjALKE.

R. GHERSHMAN. PARIS. میلادی ۱۹۳۵

FouiLLes De SIALKE. . . . . ص۳۷ — ۳۴ — ۱۹۳۳ جلد ۱و۲

پس از کتیبه بنای مخروطی گنبد دوپوش (پوش زیرین آن خراب و ریخته است) که در رأس برج ویامیل قرار گرفته بنظر میآید در بدنه این میل محل دو در شرقی وغربی تعبیه شده تزئینات آن ساده لیکن درعین سادگی جذاب و زیبا است . عده‌ای معتقدند که این میل متعلق بمقبره یکی از بزرگان محلی بوده‌است که امروزه نام ونشانی از آن در کتیبه باقی نمانده بهمین جهة در تشخیص اینکه این بنا متعلق بچه قرنی است اختلاف نظر پیدا شده وآنچه از نتیجه تحقیقات مستند باستان شناسی بدست میآید بایستی ساختمان آنرا با مقایسه ابنیه مشابه وهمدوره آن ازقرن هفتم‌هجری دانست . [1]

برخی ازابنیه تاریخی دیگر مانند برج فیروزآبادکاشمر ومناره‌علی‌آبادوقلعه‌کوشك را بدوران مغول نسبت می‌دهند چون دراین انتساب اختلاف نظر زیاد است لذا از توصیف آن آثاردر فصل ابنیه دوران مغول خراسان صرفنظر گردید .

ابنیه کرمان

ازآثاریکه درنقاط مختلفه استان کرمان بدست‌آمده می‌توان بسابقه تاریخی برخی ازنواحی آن پی برد مهمترین آن ابنیه خرابه های آتشکده کوه خواجه یارستم است که متعلق بدوره اشکانی و ساسانی بوده و همچنین آثار قدیمی شهر سیر جان قدیم و ویرانه‌های قلعه سنگی که در پنج میلی سعیدآباد و بقایای شهر کمادین ویك رشته قلاع بنام اردشیر ودختر وگورستانهای قدیم وبقاع واماکن ومقابر تاریخی است که گواه صادقی بر قدمت کرمان‌است لیکن بیشتر ازبناهای تاریخی این‌منطقه بزرك بمرورزمان منهدم گردیده وازآنچه باقیمانده ودارای نشانی می‌باشند چندبنای معروف است که اکنون درفهرست آثار غیر منقول باستانی به ثبت رسیده است .

---

۱ – ما کس وان برخم درکتاب خراسان ص۱۰۷ مینویسد : در کتیبه بنای میل رادکان سال ششصد بطور وضوح خوانده شده وبقیه تاریخ کتیبه معلوم نیست ومن تصور میکنم که بایستی تمام تاریخ ششصد و دوباشد

M. V. BERCHEM

وهمچنین دکتر ارنست هرتسفلد تاریخ کتیبه این بنا را در سال ششصدوهشتاد ضبط کرده: سالنامه ۱۳۰۷ چاپ طهران

E. HERZFELD.

در این فصل بیشتر توجه با بنیه‌ای میباشد که درقرون هفتم وهشتم درسر زمین کرمان ساخته شده واکنون باقی‌است که بنحواختصار ازلحاظ ارتباطی که بدین مبحث دارد ذکر می‌نمائیم.

گنبد سبز [1]

گنبد یاقبه سبز کرمان که بنام آرامگاه قراختائیان کرمان هم نامیده میشود از ابنیه بسیار مهم ومفصل کرمان است که درمجاور آن مدرسه وساختمانهای دیگری بوده که بمرور ایام ودرنتیجه زلزله قسمت اعظم آن ابنیه ازبین رفته اکنون جزسر دربزرگی (که داخل آن باکاشی های معرق نفیسی زینت شده) وآثاری از محل آرامگاه چیزی باقی نمانده

---

۱ ــ سایکس.SiRP.M.SYKES در کتاب ده‌هزارمیل سیروسفردرکشور شاهنشاهی ایران . ترجمه چاپ اصفهان درباب قبه سبزچنین مینویسد :

« تاسال ۱۸۹۶ میلادی قبه سبز برجسته ترین ابنیه کرمان بشمار میرفت ودرآن تاریخ زلزله بنای آنراکه رو بخرابی نهاده بود بکلی ویران ساخت این محل مقبره یکی از امرای خاندان قراختائی ویك قسمت ازمدرسه‌ای که بنام مدرسه ترك آباد معروف بوده تشکیل میداده است قبه مزبور ساختمان‌عجیب استوانه‌ای شکل بوده که تقریباً درحدود پنجاه فوت ارتفاع داشته درخارج محوطه آن خاتم‌کاری‌وتذهیب دلفریبی چشمان‌بیننده را خیره میساخت درگچکاری داخلی محوطه نیزجسته جسته آثار مطلاوتذهیب‌کاری ممتازی دیده میشدکتیبه روی دیواررا بطریق ذیل برای نگارنده خواندند :

عمل استاد خواجه شکرالله واستاد غیاث‌الدین ولدان استاد نظام‌الدین معماراصفهانی .»

تاریخ این بنا ۶۴۰ هجری بوده که هشت سال بعد از وفات براق حاجب موسس سلسله قراختائی‌میباشدمحمدبن ابراهیم‌مورخ‌ومولف‌تاریخ سلاجقه‌شرحی راجع بملك‌محمدهفتمین‌سلطان سلسله سلجوقی‌مینویسد بااینمعنی که مشارالیه‌درحوالی بردسیرابنیه‌چندی‌ازقبیل بیمارستان ومدرسه وکاروانسراومسجدومحلی برای‌مقبره‌خود برپاکرده‌وبدین‌لحاظ احتمال‌میرود که‌قبه‌سبز نیز یکی‌ازهمان ابنیه باشکوه بوده است .

گفته محمد ابراهیم باتاریخ بنای قبه سبز که در کتاب لرد کرزن تصریح گردیده منطبق میشود . . . وضمنا تحقیقات بعدی گفته ویرا تایید کرد بدین ترتیب محتمل است که قبه سبز را ملك محمد بنا نموده وبعداً امرای قراختائی درآن‌دست برده‌و بخود اختصاص داده‌باشند .

باطاقهای ضربی جلب توجه مینماید .

بطور کلی در این بنا کتیبه‌ای که حاکی از تاریخچه ساختمان و صاحب بقعه باشد بدست نیامد ، فقط دو قطعه سنگ قبر در زیر گنبد موجود است که بنظر میرسد از خارج بدرون آرامگاه منتقل شده باشد عده‌ای از باستان شناسان درباب تاریخ ساختمان این بنا اختلاف نظر دارند از جمله آقای اندره گدار تاریخ این بنارا متعلق به پیش از دوره مغول میداند لیکن دکتر کریستی ویلسن ساختمان هارونیه را درعداد ابنیه دوران مغول معرفی نموده است . [1]

مقبره معروف لقمان بابا یاشیخ لقمان درسرخس

بنای باشکوه مقبره لقمان بابا در سرخس دارای گنبد آجری وایوان بلند وتزئینات گچبری وخطوط عالی بشیوه نسخ بوده وجزء زیباترین ابنیه نیمه اول قـرن هشتم هجری بشمار میرود نکته مهمی که درساختمان گنبد این بنا بکاررفته اسلوب قرار دادن گنبد مدور دوپوش آن برقاعده چهار گوش است که باوضوح تمام پیروی وتقلید ازساختمان مقبره سلطان سنجر در آن معلوم وروشن است همچنین ازلحاظ منظره واجزاء وعوامل ساختمانی شباهت کاملی بابنای گنبد هارونیه فوق‌الذکر دارد .

درفاصله گنبد آجری کوتاه ودیواره زیرین آن کمربندی آجری واقع شده که در واقع حد فاصل گنبد وپایه کثیرالاضلاعی میباشد درقسمت اصلی پایه که بطرز ساده آجر چین شده درهرضلع آن نمای چند طاق نمایان است که در درون آنها تزئینات هندسی شکل لوزی با قطعات آجرهای تراشیده برجسته و گودجلوه گری مینماید درحقیقت اینقبیل تزئینات بمنزله روکش زیبائی بوده که برروی بدنه آجری ساختمان نصب شده که در حال حاضرقطعاتی از این تزئینات خارجی باقیمانده وشاهدی برجذابیت وزیبائی تمام بنا درزمان ساختمان است .

ایوان بلندآجری که در حال حاضرآثاری از بدنه دیوار های طرفین آن که مـزین بهنرآجر تراشی است نماینده کامل هنر وصنعت دراین ساختمان تاریخی میباشد در قسمت درونی بنا تزئینات فراوانی ازجمله کتیبه تاریخی آن که متأسفانه بعلت ریختگی ومحوشدن قابل قرائت نیست باقیمانده که فقط تاریخ ۷۵۷ هجری درآن خوانده میشود بـرطبق این کتیبه بایستی بنای مقبره برای شیخ محمود بن محمد لقمان ساخته شده باشد کتیبه دیگری ساختمان این بنا را بامیر محمد نامی نسبت میدهد وظاهراً بنظرمیآید که امیر محمد مقبره

---

۱ ــ فهرست شماره ۱۷۳ اداره کل باستان شناسی ؛ ودکتر کریستی ویلسن درکتاب صنایع ایران ص ۱۷۹ .

را برای شیخ لقمان ساخته باشد این نکته ازمطلبی که در فرهنگ اسلامی [1] نوشته شده تا حدی مورد تأیید میباشد .

بطور کلی این بناء از نظر ساختمان گنبد تقلیدی از بنای آرامگاه سلطان سنجر و از لحاظ تزئینی شباهت زیادی ببنای گنبد هارونیه طوس دارد ازاین جهات بنا بنوشته محققین باستان‌شناسی مقبره شیخ لقمان معرف تحولات معماری و هنری در ادوار قرن هفتم و هشتم هجری است زیرا در حالیکه اصل بنا متعلق بقرن هشتم هجری میباشد دارای عناصر مختلفی از امتیازات و اختصاصات معماری دوره پیش ازقرن هشتم و دوران بعد بنظر میرسد بدین لحاظ مقام مهمی در تاریخ معماری اسلامی ایران داراست وازهمین روا‌ست که پرفسور پوپ آمریکائی[2] این بنا را مانند مقبره سلطان سنجر سلجوقی نماینده استقلال و شیوه خاص معماری و تزئین قسمت خاوری ایران زمین دانسته ضمن شرح مفصلی عظمت آنرا تشریح و معرفی نموده است .

میل رادکان قوچان

میل رادکان قوچان که در سه کیلومتری شهر واقع شده بنام میل رادکان غربی هم خوانده میشود[3] این بنا ن آجری که محیط خارجی آن ۴۰ مترو داخلی آن ۲۶ متر می‌باشدو بارتفاع ۲۵ متراست از ابنیه‌ایست که بقرن هفتم هجری تعلق دارد .

منظره خارجی این برج مدور که دارای گنبد مخروطی شکل میباشد چنین است از قاعده بنا تاحدود ۲/۵ متر که پایه آن نامیده می‌شود باآجر محکم بطور مدور ساخته شده بعد ازآن بدنه میل که مشتمل بر ۳۶ ترك آجری نیمکرداست شروع می‌شود این ترك ها تازیر لبه قاعده گنبد ادامه دارد پس ازآن کتیبه میل جایگرفته خطوط این کتیبه بامخلوطی ازآجر و کاشی تراشیده شده ودورادور قسمت تحتانی گنبد را می‌پوشاند متأسفانه اغلب کلمات کتیبه ریخته وناخوانا است .

---

۱ ـ در فرهنگ اسلامی : فصل قبه ص ۱۴۲ تألیف ا. دیز چاپ برلن سال ۱۹۱۳ ـ E. DiFZ. چنین نوشته شده : « قبه تازه سرخس که درکنار هریرود بناشده بایستی باغلب احتمال متعلق باواخر قرن هفتم واوائل هشتم هجری باشد .

۲ ـ پرفسور پوپ درکتاب مطالعات هنر ایران جلد ۲ صفحه ۱۰۷۶ چاپ لندن
SuRVEY OF iRANiAN ART. A. M. POPÉ

۳ ـ این میل را نبایستی بامیل رادکان شرقی نزدیك گرگان اشتباه نمود .

روشن وکامل ازاین قطعه محراب در رساله صنعت کاشیگری موجوداست.[1]

مسجد میدان بر طبق کتیبه‌ای که در سر درکنونی آن مشاهده میشوداز ابنیه زمان جهانشاه قراقویونلو میباشد.[2]

---

۱ ــ رساله معرفت بصنعت کاشیگری ایران تألیف ابوالقاسم عبدالله بن علی بن محمد الکاشانی طبع ریتر استانبول ۱۹۳۵ میلادی.

۲ ــ بانی این مسجد امیر عمادالدین شیروانی در سال ۸۶۸ هجری بوده که در باب ساختمان مسجد درفصل آثار تیموریان وقراقویونلو بحث خواهیم کرده‌وازامتیازات این جامع‌قدیمی کاشان (که‌بنا بر نوشته شاردن فرانسوی درسفرنامه خویش شهرکاشان را عروس شهرهای ایران در عصرصفوی نامیده است) یك سلسله احکام وفرانین تاریخی است‌که در روی‌الواح سنگی درجلو خان مسجد نصب گردیده‌که ازنظراوضاع‌اجتماعی‌ایران درآنروزگار قابل‌کمال دقت ومطالعه‌است بطور اختصار این فرامین مورخ بشرح زیرمیباشد:

۱ــ فرمانی‌بخط ثلث مورخ بسال ۸٦٦ هجری بنام میرزاجهانشاه قرایوسف قراقویونلو که پس ازیکسال‌که از ساختمان مسجدگذشته است نوشته ونصب شده این فرمان مربوط بفروش عادلانه اجناس میباشد.

۲ ــ فرمانی بخط نستعلیق مورخ بسال ۹۲۲ هجری بنام شاه طهماسب صفوی مربوط برعایت جانب کشاورزان.

۳ ــ فرمانی بخط نستعلیق مورخ بسال ۹٤۱ هجری بنام شاه طهماسب صفوی مربوط بمنع وترك اعمال نامشروع.

۴ ــ فرمانی بخط نستعلیق مورخ بسال ۹۷۹ هجری مربوط باهمیت زراعت وآبادانی.

۵ ــ » » » » » » ۹۸۱ » » ببر داشتن بدعت و رفع ظلم و ستم.

٦ ــ فرمانی بخط تستعلیق مورخ بسال ۹۹۱ هجری مربوط بلغو حقوق دلالی‌کاشان.

۷ ــ » » » » » » ۱۰۰۲ هجری این فرمان منظوم مربوط بلغو بدعت امورکیالی وحقوق تدفین اموات میباشد.

۸ ــ فرمانی بخط نستعلیق بسال ۱۰۲۲ هجری مربوط بمعافیت از مالیات درماه رمضان

۹ ــ فرمانی بخط نستعلیق بسال ۱۰۴۷ و بنام شاه صفی مربوط بجلوگیری ومنع رسوم خلاف مروت.

۱۰ ــ فرمان مورخ بسال ۱۱۰٦ هجری درباب ممنوع ساختن‌قمار بازی وچرس فروشی

بقیه پاورقی درصفحه بعد

درناحیه پشت مشهدکاشان وبنای حبیب بن موسی (ع) که بنا بقولی مقبره شاه عباس اول هم دراین بقعه واقعشده چند قطعه خشت کاشی بسیار نفیس طلائی مصور بنقوش وشاخ و برك برجسته بدست آمده که از نظر زیبائی وشفافیت ولعاب وآب ورنك جالب جزء نفایس آثار هنری میباشد این قطعات کاشی (بایستی متعلق بمحراب یامرقد این بنا باشد) دارای دو تاریخ سنه ٦٦٧ هجری ودیگری محرم سنه سبعین وستمائه ٦٧٠ هجری است ومیرساند که این قطعات کاشی بعداز محراب کاشی مسجد میدان ساخته شده [1] .

نظیر این قطعات کاشی دربقعه سید اسحق که درخارج شهرساوه ساخته شده وازبناهای اواسط قرن هفتم هجری میباشد بدست آمداست اهمیت این بقعه برای دارابودن کاشیهای بزرك فیروزه‌ای رنك روی قبر است که ازنظرخط کم نظیر ومورد توجه ودقت خط شناسان است در روی این قطعات هم تاریخ ٦٧٦ هجری خوانده میشود .

ابنیه مغول درخراسان

درنزدیکی ناحیه طوس محل تولد شاعر بزرك ملی ایران فردوسی بنای عظیم آجری گنبد داری بنام گنبد هارونیه جلب توجه بینندگان را می‌نماید این بناو گنبد ازنظرمعماری وساختمان شبیه بآرامگاه سلطان سنجر سلجوقی وشباهت تامی با گنبدسلطان محمد خدابنده درسلطانیه دارد دراین مقبره که بشکل مربع ساخته شده باتوجه باسلوب معماری و تزئینات گچبری آن از ابنیه اواسط قرن هشتم هجری بشمار میرود .

گنبدآجری هارونیه دوپوشه بوده پوشش اصلی آن که منظره خارجی گنبد را تشکیل میداده ریخته وخراب شده دراین بنا تزئینات کاشیکاری دیده نمیشود مختصر ظرافتکاری که دراین ساختمان بنظر میرسد آرایشی است که ازاختلاط قطعات آجر و گچ بوجود آمده ـ قاعده اصلی بقعه چهارگوش بوده که منتهی به بنای هشت گوش میشود درچهارطرف آن چهار طاق ساخته شده که مزین بمقرنسهای گچی است در اطراف بنا حجرات ومحراب گچبری

بقیه پاورقی صفحه قبل

وسایر ادویه مخدر .

۱۱ ـ فرمان مورخ بسال ۱۱۴۳ هجری مربوط به امحاء آثار بدعت .

متن برخی ازاین فرامین بعداً درفصل مربوط درج خواهد شد .

است .

مسجد جامع

بنای مسجدجامع یاجامع مظفری برطبق کتیبه‌ای که درسر درآن موجود است متعلق به نیمه قرن هشتم هجری ودر عدادا بنیه‌صنعتی وزیبای این دوران است .

متن کتیبه که باکاشی معرق سفید درزمینه لاجوردی نظر خـواننده را جلب مـی‌نماید بدینقرار است :

امر ببناء هذا المسجد تقرباً الی‌الله تعالی‌العبد الضعیف المحتاج الی‌رحمة ربه‌الغفار . . . . الحاجی الخراسانی . . . الیزدی مولدأ فی‌العشر الاول مـن شوال السنة خمسین وسبعمایه .

گذشته از این کتیبه در درون سر در مقرنس و دو رشته قطار و ستونهای کاشی کتیبه‌های دیگری دیده می‌شود .

در قسمت غربی مسجد ایوان بزرگی است که بنای‌آن از دوران‌آل مظفر می‌باشد [1] سایرمتعلعات بنادر ادوار بعد ساخته شده وبه بنای اصلی الحاق گردیده است [2]

درپایان این جامع ازلحاظ سبك معماری وتزئینات‌کاشیکاری وساختمان سردر رفیع دارای اهمیت شایانی می‌باشد .

---

۱ ــ این قسمت ازبنادرزمان محمداسمعیل وکیل‌الملك مرمت‌گردیده ودرمتن لوح سنگی که درسمت راست محراب نصب شده تاریخچه تعمیر نقر گردیده است .

۲ ــ محمد حسنخان صنیع‌الدوله درکتاب مرآت البلدان جلد چهارم در باب مسجد جامع کرمان چنین مینویسد :

« مسجد جامع کرمان موافق کتیبه‌ای که در درب شرقی این مسجد دیده میشود از بناهای محمدبن مظفر المنصور است که درسنه هفتصدوپنجاه هجری بنانموده ومضمون‌کتیبه مزبوره تقریباً این است :

(امر ببناء ذالك المسجد تقرباً الی‌الله تعالی العبدالضعیف المحتاج‌الی رحمة ربه‌الغفور محمدبن المظفر المنصور علی‌یدالحاج الخراسانی فی‌العشر الال من شوال سنه خمس وسبعمائه) .

بموجب خطوطی که دربالای مناره و گلدسته منقوش است درسنه هزار وصـد وهفتاد وشش محمد تقیخان نامی درزمان‌کریمخان زند مسجد مزبور را تعمیر کرده است قبل ازاین تاریخ هم

بقیه پاورقی‌در صفحه بعد

مسجد پامنار

این مسجد هم بنا بکتیبه‌ای که دارد متعلق باواخر قرن هشتم و مورخ بسال ۷۹۳ هجری است درباب وجه تسمیه‌آن چنین بنظر میآید چون درمجاورت مسجد مناره کوتاهی ساخته شده بدین‌نام‌شهرت‌یافته‌این‌ساختمان بامرسلطان عمادالدین که ازخاندان آل مظفر است بنا شده .[۱]

ابنیه تاریخی قرن هفتم وهشتم فارس

در ابنیه تاریخی مشهور فارس چند تاریخ روشن و صریح در برخی از ساختمانهای قدیمی آن منطقه بنظر میرسد که انتساب‌آنان‌را بدوران قرن هفتم وهشتم ثابت

درعهد شاه عباس ثانی شاهرخ تامی بمرمت این مسجد پرداخته درایوان بزرگ محراب بسیار خوبی داردکه درسنگهای مرمرآیات قرآنی را درنهایت خوش خطی‌کتیبه‌نموده . . وچنین رقم کرده‌اند (عمل خواجه عنایت‌الدین نظام‌الدین معمار اصفهانی) ص۱۱۷ـ۱۱۸ ! .

مطالب‌کافی‌درباب این بنا درکتب زیر میباشد :

۱ـسایکس: کتاب‌ده هزارمیل‌سیردرکشورشاهنشاهی‌ایران‌ترجمه سعادت‌نوری ص۱۹۹ .

۲ ـ ۱۰۱. پوپ درکتاب هنر ایران‌جلد ۲ص ۱۰۹۹ـ۱۱۰۰ .

---

۱ ـ سایکس درکتاب ده هزار میل سیر درکشور شاهنشاهی ترجمه ص ۷۳ـ۷۴ درباره این‌مسجد چنین مینویسد :

کرمان موقة بدست عموی شاه شجاع عمادالدین... احمد افتادکه مسجد پامنار راکه تاکنون درکرمان برپااست بنا نمودند اسم مشارالیه در روی منبر سنگی بزرگ قلعه سنگ سیرجان منقور است درنزدیکی سیرجان قلعه سنگی است‌که برفرازآن مسجدی‌قرارگرفته‌دراین مسجد منبرسنگی وجود داردکه درطرف جنوب‌آن این‌کتیبه نقرشده است :

العالم‌العادل‌المظفرمن‌السماء بالنصرالعزیزوالفتح‌المنبرعمادالحق والدین‌الواثق بالملک الصمد اماالخیرات السلطان احمد خلداله سلطانه‌اقل‌ممالکه فی‌سلطانه قطب .. الدین حیدر ... فی‌سنه تسع وثمانین و سبعمائه .

می‌نماید مهمترین این ابنیه شامل : مسجد نو ومسجد سنك ومنبر جامع سوریان وقسمتی ازمسجد جامع عتیق شیراز می‌باشد :

مسجد نو

مسجد نو ازابنیه زمان اتابك سعدبن زنگی است که بنام مسجد اتابکی هم خوانده می‌شود بطوریکه ازمطالعه دربنای نامبرده معلوم می‌شود این بنا درسال ۶۱۵ هجری بامر اتابك سعدبن زنگی ساخته شده پس‌ازآن درادوار بعد مرمت وتعمیر یافته. ۱

بنای اصلی مقبره ابش خاتون آخرین‌اتابك فارس هم‌بنظرمیرسد متعلق باوایل قرن هفتم هجری باشد ۲ .

مسجد سنك

در مجاورت نقش شاپور مسجدی واقعشده که بنام مسجد سنگی نامیده می‌شود این مسجد را درون‌صخره سنگی ایجادکرده‌اند . درمحراب این مسجدکتیبه وتاریخی‌خوانده می‌شوداین‌تاریخ‌که سال۶۵۲ هجری می باشد (فی رمضان‌سنه‌اثنی‌وخمسین‌وستمائه) در روی محراب سنگی نقرشده است ۳ .

---

۱ ــ مرآت‌البلدان جلد ۴ ص ۱۰۸ وآثارعجم ص۴۴۲

ازبنای اصلی مسجد اتابك سعدبن زنگی اکنون فقط يك طاق بزرگ‌که بنام طاق اتابکی شهرت دارد چیزی باقی‌نمانده بقیه ساختمان‌مسجد نوکه اززمره مساجد بزرگ وباصفای شیراز محسوب‌میشود متعلق بقرون بعد میباشد .

۲ ــ درگورستان شیرازبنای زیبائی‌بنام مقبره دختراتابك واقعشده این ساختمان‌آجری که مزین بکاشیکاری نفیس وشامل تالار سرپوشیده و دوگنبدوبناهای دیگری‌است باسلوب خاصی ساخته شده دراین بناکتیبه‌ای بخط زیبا درمتن‌کاشیکاری مغرق طلائی وآبی رنگ دیده میشودکه متأسفانه قسمت اعظم‌آن خراب شده مدفن ابش‌خاتون درسردابه‌ان جای دارد .

درنزديك مقبره داخل صحن سنگ قبر بزرگی نصب شده این سنگ بمزاریکی ازافراد طایفه عدنانی عرب نسبت داده میشود .

۳ ــ عده‌ای از باستان شناسان معتقدندکه اصل این بناآتشکده بوده است بعداً شاید

مسجد جامع سوریان بوانات

مسجد جامع سوریان رادرزمره ابنیه قرن هشتم هجری تشخیص داده‌اندلیکن‌اهمیت این مسجد بواسطه دارا بودن منبرچوبی بزرك نفیسی بوده است که اکنون در موزه ایران باستان تهران‌زیب غرفه اسلامی گردیده این‌منبر تاریخی که مورخ بسال ۷۷۱ هجری است دارای کتیبه‌ای نیز می‌باشد که در پایان کتیبه تاریخ‌آن بخط رقاع برجسته چنین خوانده می‌شود :

«فی‌تاریخ ربیع‌اول سنه احدی وسبعین وسبعمائه الهجریه النبویه المصطفویه. »

این‌منبر دارای دوازده عدد پله ودرب ورودی نفیسی است که درساختمان‌آن ازنظر ظرافت وکنده‌کاری سلیقه خاصی معمول شده بدین جهت می‌توانیم این منبر تاریخی را از نظر صنعت نجاری درعداد زیباترین منابر چوبی مساجد ایران بدانیم .

برای اولین بار درزمان اتابکان فارس ازصورت اصلی خارج وتبدیل بمسجد شده این بنا دارای صحن وایوان وطاقهای سنگی وشانزده حجره میباشد .

دراطراف محراب سنگی خطوطی نقرشده که بیشتر کلمات و خطوط‌آن‌محو گردیده وازآنچه که باقیمانده جملات زیراست :

(بناصرالله) و (امیرالمومنین) .

از ملاحظه این دو قسمت عبارت‌کتیبه با نظرگرفتن تاریخ سال ۶۵۲ هجری ایـن طور استنباط‌میشودکه مقصود حجار و کاتب کتیبه نام الناصرالـدین خلیفه عباسی و ذکر لقب آن بوده است .

همچنین ازباقیمانده‌کتیبه دیگری‌که بخط ثلث بربالای سردرب نقر شده شامل :

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

«خدای جهان سلطان اتابك . . . بکرسعد . . . . » می‌توان یقین حاصـل کرد که در زمان ابوبکربن سعدبن زنگی تغییرات‌کلی در بنای اصلی رویداده است اهمیت این مسجد بیشتر ازلحاظ صنعت سنگتراشی وصیقلی ساختن سنگهای‌آن میباشدکه درنوع خودکم نظیر است وضمنا از مطالعه در اسلوب طاقهای هلالی‌آن‌که بشیوه آتشکده ها بنا شده میتوان بـدون اشکال باصـول ساختمانی ومعماری عهد ساسانی آشنا شد .

مسجد جامع عتیق شیراز

بنای جامع عتیق شیراز که ساختمان اصلی آن از ابنیه قـرن سوم هجری بشمار می‌رود[1] متضمن کتیبه تاریخی نیز میباشد که درروی سنك نقر شده ازمتن این کتیبه که مورخ بسال ۷۵۲ هجری است معلوم می‌شود که بانی قسمتی ازمسجد که احتمالا بایستی خدا خانه باشد شاه ابواسحق اینجو فرزند شاه محمود اینجو است که درپایان کتیبه تاریخ اتمام ونام‌کاتب بدین ترتیب خوانده می‌شود :

« فی‌اثنیتن وخمسین وسبعمایه . . . . کتبه یحیی‌الجمالی . »

مسجد جامع عتیق جزء قدیمترین مساجد تاریخی ایران بشمار است وبااینکه قسمت اصلی وبنای اولیه‌آن از بین رفته با وجود این در اثر داشتن بنای معروف خـدا خانه و شبستانهای قدیمی و دالانـهای متعـدد و کتیبه مـعرق والحاقـات زمان صفوی دارای اهمیت خاصی درتاریخ معماری ایران است ازشرح جزئیات ودرج متن‌کتیبه‌های‌آن دراین مقال بعلت عدم ارتباط باابنیه دوران مورد بحث صرفنظر میشود.

ابنیه دوره مغول درورامین

در نتیجه تتبعات تاریخی و مطالعات علمی وحفریات هیأتهای خارجی این حقیقت تاریخی‌بثبوت رسیده که ناحیه ورامین جزء رشته‌آبادیهای ری‌قدیم محسوب میشده‌وازلحاظ دارا بودن‌آثار زیر خاکی در اراضی چال تلخان وحسین‌آباد ومنصورآباد وچشمه علی و طبرك شهرری حائزاهمیت میباشد .

ورامین دارای سهم ونصیب بزرگی‌ازآثار باستانی ومعماری قرن هفتم هجری و زمان سلطنت ابوسعید ایلخان و شاهرخ تیموری است و هم اکنون نمونه های برجسته‌ای را دارا می‌باشد که مهمترین آن بنای بـرج علاءالدیـن و امامزاده یحیی و مسجد جـامع است :

---

۱ - فـرصت شیرازی در کتاب آثـار عجم ص ۴۳۵ بـر ایـن عقیده است کـه بنای جامع عتیق از یادگارهـای عمرولیث صفاری است که در سال ۲۸۱ هجری بساختمان آن‌اقدام شده .

برج یامقبره علاءالدین

از آنچه‌که باقیمانده واز نظر تاریخ مقدم برسایر ابنیه می‌باشد مقبره علاءالدین است که درشهر کنونی ورامین ساخته شده این برج از نظر معماری باساختمان برج طغرل وکاشانه بسطام شباهت‌کلی دارد وبر طبق کتیبه‌ای که بخط کوفی در گردنه برج باکاشی‌های فیروزه‌ای رنك درمتن آجری تهیه ونصب شده (قسمتی از کتیبه خراب وریخته شده) معلوم می‌شود که این بنا ازابنیه اواخر قرن هفتم هجری است [1].

عده‌ای ازباستان شناسان که توانسته‌اند کتیبه این‌بنا را در روزگار آبادی خوانده

۱- این برج که ازآجرسخت ومحکم ساخته شده دارای بدنه مدوری است که ازکف زمین با نمایش سی‌ترك آجری بدون پشت بند شروع شده ارتفاع بدنه‌آن در حدود ۱۲ متر می‌باشد سی ترك بدنه بلبه تیزمنشوری شکل زیرقاعده‌گنبد مخروطی آن‌که درحدود ۵ متر بلندی دارد ختم میشود درحد فاصله بدنه برج و گنبد قطار زیبائی‌که مزین بکاشی فیروزه‌ای وکتیبه تاریخی‌آن است نصب نموده‌اندگنبد این‌برج دوپوشه ودرکمال سادگی واستحکام بنیان‌گذارده شده درقسمت جنوبی بدنه مخروطی راهرو پله‌کانی بدرون‌گنبد ترتیب داده‌اند.

سردرب اصلی‌آن‌که روبجاده عمومی ودربدنه غربی قرار گرفته دارای یزده بندیهائی‌از دوره صفوی میباشد سردرب دیگری درجهت شرقی ساخته شده‌که میرساند دراین سمت برج بنای تاریخی دیگری وجود داشته‌که اکنون اثری ازآن دیده نمیشود.

تزئین این بنادرعین استحکام وسادگی بسیار جالب میباشد ودرنتیجه داشتن‌قطارآجری و کاشیهای خوش رنگ و کتیبه فیروزه‌ای لطف خاصی باین بنا داده است.

درمقام مقایسه‌ساختمان این‌برج وبرج تاریخی مجاورآن‌که بنام برج طغرل (تاریخ اصلی ساختمان‌آن ۵٦٤ هجری بوده) شهرتی اشتهار دارد بایستی باتوجه باین نکته‌که تفاوت سال ساختمانی آن دو تقریباً بیشتر از صد و سی سال نمیشود دقت شود که در این فاصله تاچه پایه‌ای‌تزئین درساختمان ابنیه تاریخی شیوع یافته‌ودر واقع فن معماری باهنرظریف‌کاری وزینت سازی توام شده‌است چنانکه میدانیم‌بنای اصلی‌برج طغرل بسیار ساده بوده. با اینکه ساختمان برج علاءالدین ازنظراستخوان بندی مانندبرج‌طغرل میباشد لیکن‌ازلحاظ منظره خارجی‌تکمیل شده بنظر میآید(تزئینات فراوانی ازاختلاط قطعات کوچك‌کاشی وآجر درکتیبه وقطارآن جلوه گری مینماید) همین تزئینات است که شکوه خاصی باین بنا داده و ضمناً نماینده تحول ونهضت هنرهای ظریفه‌درابنیه بعدی نیزمیباشد.

و منتشر سازند تاریخ این بنا را ۶۸۰ هجری قرائت نموده‌اند لیکن عده‌ای دیگر تاریخ آغاز ساختمان برج را سال ۶۷۵ وپایان آنرا ۶۸۸ هجری تعیین نموده‌اند .

بقعه‌امامزاده یحیی

درمجموعه ابنیه تاریخی ورامین‌بنای مشهور دیگری نیز بنام امامزاده یحیی شهرت دارد که ازنظرمذهبی وصنعتی قابل‌کمال توجه واحترام است بنای‌کنونی برطبق‌کتیبه مورخ درون بقعه درعداد ساختمانهای قرن هشتم هجری‌نمی‌باشد

اهمیت صنعتی امامزاده یحیی مرهون تزئینات گچبری و کتیبه‌برجسته‌آن بخط ثلث ومحراب‌کاشی گرانبها ویك قطعه‌کاشی روی مرقد بوده است‌که امروزه جز کتیبه، گچبری آن اثری ازسایرنقائش وهنرهای مستظرفه‌آن دیده می‌شود . ۱

این‌کتیبه‌گچبری که‌دورادورحاشیه‌داخلی‌بقعه‌را فراگرفته‌بطرزبرجسته‌درزمینه گل‌و بوته فوق العاده زیبائی جلب توجه بینندگان را می‌نماید متأسفانه قسمتی ازخطوط

---

۱ ــ محراب کاشی‌این‌بنا که درعالم هنرکاشی‌پزی‌اسلام وایران دارای‌کمال شهرت ومعروف کارشناسان هنرهای زیبای دوره اسلامی‌است دارای تاریخ سال ۶۶۳ هجری میباشد این محراب درنتیجه حوادثی اکنون درموزه صنعتی شهر فیلادلفی‌آمریکا بمعرض نمایش قرار داده شده و زینت بخش‌آثار اسلامی‌آن موزه معتبر است تنها یادگاری‌که از این اثرهنری جاویدان بدست آمده تصویر وعکس‌زیبائی است‌که در رساله‌ای بنام معرفت صنعت‌کاشیگری‌که عکسی‌هم ازمحراب کاشی شفاف (مورخ ۶۲۳ هجری) مسجد میدان‌کاشان درآن چاپ شده موجود است ،

این محراب دارای‌امضاء علی‌بن‌محمد بن‌ابی‌طاهر است که‌درجهان‌صنعت‌کاشی پزی‌قرن هفتم هجری‌دارای مقام شامخ‌هنری بوده است .

دیگرازنفایس مشهوروذیقیمت بقعه یك قطعه‌کاشی متعلق بروی مرقدامامزاده یحیی‌است که سرنوشت این‌قطعه هم مانند محراب‌مجاورش گردیده اکنون‌کاشی‌مرقددرموزه ارمیتاژلنینگراد شوروی مورد نظر بینندگان قرار دارد و متعلق بآثار اسلامی‌آن موزه عظیم است این قطعه‌کاشی دارای تاریخ دهم محرم سال ۷۰۵ هجری است ودر روی‌آن نام امامزاده یحیی را با جملات (عالم‌العالم) و نام‌کاتب‌کتیبه را (علی‌بن الحسین‌کاشی) و امضائی بنام (یوسف بن محمد) آورده‌اند.

بدین ترتیب معلوم میشودکه قدیمترین اثر این بنامحراب‌کاشی‌آن بوده وپس ازآن قطعه کاشی روی مرقد است وسپس تاریخ بنا میباشدکه مطابق‌کتیبه بقعه سال ۷۰۷ هجری است .

این کتیبه تاریخی ریخته و خراب شده و از آنچه که باقی است معلوم می‌شود نام بانی بنا بایستی ابو محمد ابی زید باشد تـاریخ این بقعه باستناد کتیبه ماه محرم سال ۷۰۷ هجری است ۱ .

ظاهراً پیش از آنکه ساختمان بنای امامزاده یحیی در تاریخ ۷۰۷ هجری بپایان رسانیده شود ابنیه دیگری درمجاورت این بنا ازدوره غزنویان وسلجوقیان ساخته شده بود که اینك از آن بناها بنوشته محققین باستان شناس که شامل مدرسه و برج هشت گوش آجری بوده است ، هیچگونه آثار وقرائنی در دست نیست .

مسجد جامع ورامین

سومین بنای تاریخی ومهم ورامین که متعلق بدوره ایلخانی ابوسعید می‌باشد جامع مشهور ورامین است این مسجد ازنمونه‌های کامل مساجد چهار ایوانی بوده که نه تنها ازنظر

---

۱ ـ ازنمونه های گچبری این بنا یك قطعه گچبری بزرگی است که در بـالای محراب کاشی نصب شده نقوش مارپیچی شکل وطرح شاخ وبرگ و نقشه آن بینهایت جالب توجه میباشد و جزء مجموعه زیبای هنری این ساختمان مشهور بشمار است .

در زیر این کتیبه و در روی بدنه دیوار کاشیهای برجسته منقش بشاخ وبرگ نصب شده که ازجهات هنری قابل کمال توجه وامعان نظر است .

ژ. دیولافوآ در کتاب ایران کلده وشوش ص ۵۱۳ — ص ۱٤۷ .

گنبد آجری کنونی برروی چهار پایه مربع شکل قرار داده شده درچهار گوشه قاعده گنبد چهار نیم طاقی است که گنبد برروی آنها استوارگشته درون این نیم طاقیها مـزین بنقوش زیبای گچبری میباشد .

باشرح مختصری که درباب بنای امامزاده یحیی داده شد این نکته روشن میشود که بطور کلی این بنا درعدادیکی از شاهکار های هنری قرن هفتم هجری ایران است ؛ بااینکه نفیسترین اجزاء آن ازایران خارج شده است باوجوداین بعلت ریزه کاری خاصی که در تزئین آن بکار رفته (اهمیت تزئین دراین بنا بمراتب زیاد تروکاملتر ازجنبه معماری آن است .) همواره مورد ملاحظه دقیق باستان شناسان وهنرمندان آثار گرانبهای زیبای ایران میباشد .

ساختمان ومعماری گنبددارای مقام ومنزلت صنعتی مهمی است بلکه بواسطه داشتن تزئینات فراوان کاشیکاری معرق و گچبری وکتیبه های تاریخی و انـواع خطوط مختلفه جلب توجه خاص دانشمندان وهنرمندان را می‌نماید .

جامع کنونی که باقیمانده‌ای ازبنای اصلی است اکنون شامل بقایا سردرب وطاقنماهای اطراف ودو رواق شمالی وجنوبی وشبستان وایوان و گنبدآجری عظیم است که مجموعه این ابنیه را در حصار مسجد محصور نموده‌اند .

برجسته ترین قسمت تاریخی وتزئینی این سردرب کتیبه کاشی معرق آن است که بخط ثلث عالی باکاشی سیاه رنك درمتن لاجوردی نصب گردیده این متن شامل تاریخچه ساختمان قسمتی ازاین جامع مغولی است متأسفانه بیشتر خطوط کتیبه ریخته ومحو شده وازآنچه باقی مانده معلوم می‌شود که بانی ساختمان مسجد ابوسعید بهادرخـان است که بدستیاری محمد فرزند محمد قوهدی درسال ۷۲۲ هجری ببنای این مسجد پرداخته ازاین روبایستی تاریخ آغاز ساختمان جامع را سال ۷۲۲ هجری بدانیم.

در جناحین سردرب دورواق شمالی وجنوبی مسجد واقعشده لیکن رواق شمالـی آن بکلی منهدم گردیده بقیه بناکه مجموعه شبستان وصفه و گنبد تاریخی است حفظ شده است.

شبستان مسجد دارای صفه و ایوان رفیعی است که از تزئینات جـالب آن پیچ کاشی فیروزه ای میباشد که درزیرطاق صفه جایگرفته وازحسن اتفاق سالم و بحالت اولیه خود باقی است در طرفین این صفه آثارطاقنماهائی دیده میشود که ازجهات تزئینات هندسی شکل آجری و ریزه کاری و کتیبه گچبری برجسته بخط ثلث ازظریفترین ودقیقترین صنایع مشهور این دوران است که نظایر آن جز در آرامگاه سلطان محمدخدابنده (در سلطانیه) در اماکن دیگر مغولی دیده نشده است .

استاد تزئین بنا باین تزئینات خیره کننده هـم اکتفی ننموده زینت کاری دیگری که شامل یك رشته کتیبه گچی کوفی باشد درحاشیه کتیبه ثلث بیرون آورده (ازملاحظه ودقت در سیاق گچبری وحکاکی و درآوردن خطوط بسیار نازك ظریف و رعایت حدود فواصل کلمات ومشابهت تام وتمام حروف سراسر کتیبه می‌توان گفت مانند این است که بایك مقیاس و قالب ریخته شده باشد) بدین ترتیب توانسته است مقام استادی ومهارت هنری خویش را بانمایش این اثرحیرت انگیز جاویدان سازد . [1]

---

۱ ــ درمدخل درورودی شبستان زیرگنبد در درون دوقاب آجری لوحـی از زمان شاهرج بهادر تیموری نصب شده که میرساند پایان ساختمان این جامع درزمان سلطنت شاهرخ وبسعی

امیرغیاث‌الدوله یوسف‌خواجه درتاریخ محرم سال ۸۲۱ هجری انجام یافته قسمتی ازمتن این‌لوح درقاب سمت‌راست وبقیه درقاب سمت چپ نوشته شده بدین ترتیب بایستی تزئین شبستان وگچبری محراب وزیر گنبد از آثاری باشدکه بامرشاهرخ‌اتمام پذیرفته‌متأسفانه تاریخ این لوح هم مانند تاریخ پایان‌کتیبه ازبین رفته و محو شده است .

بدین ترتیب سه تاریخ دراین جامع بنظر باستانشناسان رسیده است اولین تـاریخ‌آنسال ۷۲۲ ودومین سال ۷۲۶ هجری است‌که بایستی مجموعه بنا باستثنای تزئینات دوره تیموری در فاصله دوسال فوق‌الذکر بپایان رسیده باشد .

در روی‌قاب‌گچی بخط ثلث امضاءکارگر بناکه باغلب احتمال استاد تزئین بنا هم بایستی باشد بدین ترتیب ثبت شده است :

« عمل علی قزوین خداش بیامر زاد » خوشبختانه ستون‌آجری‌که در روی‌آن این امضاء گچبری شده درنهایت استقامت واستحکام باقیمانده است .

گذشته ازابنیه‌ای که شرح‌آن داده شد یك رشته بناهای دیگر باستانی در ورامین وجود داشته که مهمترین ایـن سلسله اماکـن تاریخی که در مرحلـه دوم اهمیت قـرار داشته‌انـد بدینقرارند :

شاهزاده حسین – بقعه سید فتح‌الله – امامزاده کوکب ـ امامـزاده جعفر وتعدادی بنای دیگر را ثبت نموده‌اندکه امروزه اثری ازآنهادیده نمیشود : قلعه‌گبری – امامزاده عبدالله – امامزاده‌سعید ـ امامزاده‌عظیم ـ امامزاده علی وغیره‌که مجموعاً ۱۸ بنای تاریخی میگردید .

دربین این ابنیه وآثار متفرق تاریخی ورامین بایستی نام بنای شاهـزاده حسین وبقعه سید فتح‌الله‌که هردوی‌آنان ازدوران‌مغول بباشد برده شود :

شاهزاده حسین‌گذشته‌ازجنبه مذهبی‌که مورد احترام وستایش اهالی است ازنظرکاشیکاری دارای لطف وجذابیت خاصی میباشدکه باعالیترین ابنیه هم عصر خود ازلحاظ تزئینات برابری میکند این بنا دارای محراب نفیسی ازنوع زیباترین محرابهای دوره مغولی است .

بقعه‌سیدفتح‌الله بواسطه دارا بودن گنبد بزرگ‌آجری‌جلب‌نظربینندگان را مینماید این بقعه برطبق‌کتیبه تاریخی‌که دربالای مدخل ورودی‌آن نصب شده بایستی‌ازآثار نیمه دوم قرن هفتم هجری باشد از قرائت متن کتیبه میتوان بمقام و منزلت صـاحب بقعه‌که بـاالقاب سلطان العارفین وعماد الحق والشریعة معرفی میشود آشنا شد تاریخ پایان‌کتیبه ماه رجب سال ۶۶۹ هجری است .

دراین مبحث سعی شده است که با نهایت اختصار و ایجاز بذکر ساختمانهائی اشاره گردد که انتساب آنان بدوره مغول قطعی بنظر می‌رسد بدیهی است شناسائی کامل ابنیه تاریخی این عصر محتاج ببحث مفصلی است که ازعهده این مقال خارج می‌باشد.

سایر صنایع دوران مغول

مگرردرضمن مطالب گذشته باین‌موضوع اشاره کردیم که ازاهم اثرات مطلوب‌ومفید استیلای مغولان بر ایران گذشته از ارتباطات تجاری وسیاسی اختلاط دو تمدن باستانی ایران وچین بود بدیهی‌است‌تأثیر تمدن ایران در چین‌وبالعکس وهمچنین حضورهنرمندان وصنعتگران چینی درمراکز مهم علمی ومقر ایلخانان مانند تبریز وسلطانیه ومراغه خود موجب نهضت وتحول عظیمی درکلیه رشته های هنری وظریفه گردید.

ایلخانان اصولا برای هنر وفرهنك چین مقام باارزشی قائل بودند از همین رواست که نقاشان و طراحان ایرانی بیش از سایر هنرمندان در تحت تأثیر نقاشی و مناظر چینی در آمدند که بتدریج اثرات آنرا در این رشته از صنایع مستظرفه‌قرن هفتم و هشتم می‌بینیم.[1]

نقاشی وخط وتذهیب

گذشته ازتأثیرات‌مکتب نقاشی‌چین درایران نقاشی دوره مغول درتحت تبعیت وتقلید هنرنقاشی عصر ساسانی وشیوه مانویه نیزهم بوده است وبزعم عده‌ای ازمحققین این فن آثار نقاشی مسیحیان‌هم در تکمیل این رشته ازهنر دوران مغول بدون دخالت نمانده بهر صورت‌پس‌ازمطالعه درتاریخ نقاشی‌قبل ازمغول میتوان چنین نتیجه گرفت که اغلب بلکه تمام

---

۱ ـ ازآثارنقاشی دوره سلجوقیان وخوارمشاهیان‌که باقیمانده قطعاتی ازنقاشی بردیوار است وتعدادی‌ظروف (سفالی‌که دارای اشکال‌وصور انسانی ومناظردرباری) که‌معمولا سفالهای این دورانرا به ری وکاشان نسبت میدهند، رنگ این نقاشیها وسفالها اغلب صورتی وزیتونی و بنفش وآبی وقهوه‌ای وطلائی‌است‌که در زمینه سفید یافیروزه‌ای نقش بسته.

بطورکلی در دوره سلجوقیان وخوارمشاهیان صنتگران ایرانی درساختن ظروف سفالی منقش رنگین مهارت خاص بکار میبردند بطوریکه ظروف سفالی این دو دوره را میتوان درزمره بهترین و زیباترین نوع این صنعت دانست.

عناصری که ذکر شد در مکتب نقاشی مغول که در اواخر قرن هفتم هجری ظاهر می گردد اثر داشته است .

ازقدیمترین کتب خطی تاریخی دوره مغول که بامر غازان خان (٦٩٥-٧٠٤) در مراغه نوشته شده یك نسخه کتاب تاریخ طبیعی است که بنام منافع الحیوان ابن بختیشوع شهرت دارد این کتاب دارای ٩٤ صفحه نقاشی است که شامل تصاویر آدم وحوا واقسام حیوانات و پرندگان است .

مجموعه تصاویر این کتاب طبیعی که حاوی صور حیوانات و اشکال مختلفه است می نماید که تمام صفحات آن نبایستی کار هنرمند واحدی باشند ظاهراً چند نقاش چیره دست درتهیه تصاویر نقاشی بایکدیگر همکاری نموده‌اند .

ازجمله تصاویر عالی وارزنده کتاب نمایش طرحی از ابر درآسمان می باشد که بعداً ازاجزاء وعناصر مهم آرایش وتزئین هنرمیناتور درآمده است . این کتاب گرانبهای مصور اکنون درکتابخانه پیرپونت مورگان [1] نیویورك است .

اثرجاودان دیگری که شامل یك صفحه نقاشی از همین کتاب منافع الحیوان باشد در درموزه متروپولیتن نیویورك محفوظ مانده که شامل شکل دوعقاب است وهمچنین تصاویر متعددی بطور پراکنده از کتاب مذکور در مجموعه وکتابخانه خصوصی علاقمندان بایـن آثار دیده شده که کلا حاکی ازلطف وجذابیت خاص تصاویر ورنك آمیزی آنان می باشد .

چند نسخه ازشاهنامه فردوسی ازاین دوره باقیمانده که مهمترین نسخ مصورآن در مرحله اول :

شاهنامه معروف بشناهنامه دموت [2] است که تاریخ تحریر آن باحتمال قوی در سال

---

۱ - PiERPONT MORGAN LiBRARY. بعضی ازتصاویرآن باسلوب مکتب نقاشی عراق (بغداد) وبقیه ازشیوه نقاشی چینی تقلید شده است .

۲ - این‌شاهنامه که از عالیترین شاهکارهای هنری دنیا محسوب میشود دارای ۵۵ تصویر بزرك وکوچك است .

این تصاویر بطورمتفرق وپراکنده درموزه‌های دولتی وشخصی‌اروپا وامریکا حفظ میشود معروف است که بهترین تصاویرآن درموزه صنایع ظریفه شهر بستون BOSTON وفریرگالری واشنگتن FREERGALERY میباشد این تصاویر نشان میدهد که بسبك نقاشی ایـرانی تهیه شده واز ملاحظه اسلوب ایرانی آن این نکته روشن میشود که نقاشی اقوام اویغور وترك بدون تأثیر درهنر صنعتگران‌ایران نبوده ازجمله تصویری است در موزه متروپولیتن نیویورك که در نهایت هنرمندی‌کشیده شده این تصویر منظره‌ای از بخاك سپردن اسفندیار وحالات مختلقه عزاداران را دراطراف آن نشان میدهد .

۷۲۰ هجری است ودرشهر تبریز استنساخ‌شده .

نسخه‌کامل دیگر شاهنامه‌ای است که دارای تاریخ ۷۳۱ هجری می‌باشد که در یکی ازکتابخانه شهر استانبول ترکیه‌می‌باشد وهمچنین نسخه ذیقمتی هم که مورخ بسال ۷۳۴ هجری‌است‌نیز درموزه‌لینگرادمحفوظ است .

تصاویر واوراق پراکنده دیگری ازمجالس داستانهای شاهنامه‌که بیشتر آن تصاویر متعلق به نیمه اول قرن هشتم هجری درفاصله وسالهای ۷۰۰ الی ۷۴۱ هجری است در موزه وکتابخانه دولتی وخصوصی اروپا وامریکا موجوداست که‌اهم‌آن نسخه‌ایست‌که در سال ۷۴۱ هجری در شهر شیراز برای‌کتابخانه قوام‌الدین حسن وزیر ایالت فارس تهیه شده مجالس این نسخه معرف مکتب نقاشی مغولی شیرازاست .

هچنین تعدادی نسخ شاهنامه بقطع‌کوچك درلندن ونیویورك موجود است‌که باشیوه نقاشی ایرانی تهیه شده ازمطالعه‌کلیه این اوراق و تصاویری‌که شرح‌آن گذشت این نتیجه بدست‌آمده‌که دراوائل قرن هفتم نقاشی ایران درتحت تأثیر مکتب چینی بوده بتدریج تا اواسط قرن هفتم هجری هنرمندان ایرانی توانسته‌اند بابکار بردن الوان تیره وزمینه قرمز که ازصفات خاصه نقاشی ایران است فن نقاشی ومیناتور را ازسلطه نفوذ مکاتب چینی و مغولی واقوام اویغور رهائی داده وباسلوب خاص مکتب مشهورایران که درزمان تیموریان تکمیل گردید تجلی دهند .

از کتب‌دیگرخطی که‌نمایش‌نقاشی عصرمغولی رادر بردارد ومورخ‌بسال۷۴۱هجری می‌باشدبایستی‌نام یك‌نسخه‌قدیمی‌معروف‌که مونس الاحراراست برده شود این کتاب‌دارای تصاویر نجومی و بروج فلکی می‌باشد اکنون تصاویر کتاب مزبور زینت بخش موزه مترو-پولتین است .

مهمترین عاملی‌که در رواج‌نقاشی‌مکتب مغولی درایران موثر افتادوآثار گرانبهائی ازبرکت‌آن عامل تاریخی نصیب تمدن این عصر گردید وجود خواجه رشیدالدین فضل‌الله وزیر ومورخ بود این‌وزیر خردمند بنا بمیل وعلاقه قلبی‌که بتدوین کتاب جامع‌التواریخ داشت بامر الجایتو در تألیف این‌کتاب تاآنجاکه میسر بود بذل مجاهدت نمودو برای اینکه براهمیت وزیبائی وشهرت جامع‌التواریخ بیافزاید گذشته ازاستفاده‌ای که‌ازمورخین چینی ومغولی‌واویغور برای تحریر قسمتی‌ازفصول تاریخ‌مغول‌نمودتوانست عده‌ای ازنقاشان وهنرمندان و خوشنویسان چینی ومغولی وایرانی را برای تهیه تصاویر نسخ متعدد عربی‌و فارسی این‌کتاب جمع‌آوری نماید معروف است که‌کار تحریر و نقاشی واستنساخ وتهیه‌این کتاب وسایرکتب خطی آنزمان در محل ربع رشیدی بوده (بشرحی که‌گذشت بنای ربع رشیدی درخارج شهر تبریز احداث شده بود این محل دارای‌کتابخانه‌ای بوده‌است که

متجاوز ازشصت هزار جلد بزبانهای مختلف داشته هنرمندان و پیشه وران دراین مکان برای استفاده ازمحضر یکدیگر دورهم گرد میآمدند ودر حدود هفت هزار نفر دانشجو و طلبه دراین ناحیه که بصورت شهری درآمده بود سکونت داشتند) از این کتاب نفیس فقط تاآنجاکه تاکنون اطلاع داریم فقطچند نسخه‌بدست‌آمده است [1].

قدیمترین نسخ‌آن‌مورخ(۷۰۷ هجری) متعلق بکتابخانه دانشگاه ادمبورك است [2] دومین نسخه‌آن دارای‌سال ۷۱٤ هجری است‌که اکنون‌دراختیار کتابخانه انجمن‌آسیائی لندن [3] می‌باشد .

دو نسخه دیگر از جامع‌التواریخ‌که در زمان زندگی رشیدالدین نوشته شده و به ترتیب دارای تاریخ ۷۱٤ و ۷۱۷ هجری می‌باشند درکتابخانه توپقاپو سرای استانبول است .

نسخه دیگری از کتاب جامع التواریخ بدست آمده که اکنون در کتابخانه موزه مترو پولیتن است تاریخ تحریر این کتاب را در سال ۷۱۸ هجری تعیین نموده‌اند .

درکتابخانه ملی‌پاریس [4] هم نسخه‌ای مصور ازاین تاریخ موجوداست که‌بقرار معلوم بعد ازدرگذشت خواجه اتمام یافته است .

از هنرهای ظریفه‌که درعصراستیلای مغولان اهمیت فراوان یافت موضوع‌فن‌کتابت‌و حسن خط بوده .

شیوه معروف خط عصرمغول که‌تعلیق‌نام‌داشت بافن‌تذهیب‌توام‌شد وازز‌مان‌ایلخانیان

---

۱ ـ کتاب جامع التواریخ بدستور غازان و الجایتو (ایلخانان مسلمان مغولی) تألیف خواجه رشیدالدین فضل‌الله وزیر میباشدکه در سال ۷۱۰ هجری در تبریز در سه جلد نوشته شده است ،

الف ـ جلد اول تاریخ اقوام مغول .

ب ـ جلد دوم درتاریخ عمومی‌وسلطنت اولجایتو .

ج ـ جلد سوم درباب جغرافیا واقالیم .

ازمجلد سوم تابحال اثری دیده نشده است .

مجلد اول ودوم این‌کتاب‌نفیس‌بکوشش دکتربهمن‌کریمی وسرمایه شرکت نسبی اقبال و شرکاء درتهران سال ۱۳۳۸ خورشیدی بچاپ رسیده است .

۲ ـ EDiNBuRgHUNiVERSjTY

۳ ـ ROYAL ASiATiC SOCiETY

۴ ـ BiBLiOTHEQUENATiONALE

هنر خط و تذهیب کاری بکمال ترقی رسید . مهمترین وعالیترین آثار کتابت وتذهیب این دوره را میتوانیم درمجموعه‌ی و قرآن های تاریخی موجود بیابیم از جمله معروفترین آثار خطی ومذهب این عهد قرآنی است که سال ۷۰۶ هجری در بغداد نوشته شده واکنون در موزه شهر لایپزیك آلمان می‌باشد و همچنین قرآن دیگـری است که در سال ۷۱۳ هجری تحریر یافته و کاتب آن عبدالله بن محمد همدانی است این قرآن متعلق بکتابخانـه سلطنتی مصر درقاهره است .

سومین قرآن متعلق باین عهد بخط عبدالله الصیرفی است که درماه محرم ۷۲۸ هجری اتمام یافته همچنین نسخه دیگر گرانبهائی که بدست عبدالله بن احمد مراغه‌ای نوشته شده و دارای تاریخ شوال ۷۳۸ هجری است باقیمانده که در موزه صنایع ظریفه بوستون محفوظ است . ۱

کلیه اینقبیل کتب آسمانی که بخط مشهور ترین خطاطان نیمه اول قرن هشتم باتذهیب عالی تهیه شده ازنظر فن کتابت وتذهیب کاری در عداد بزرگترین شاهکارهای هنری جهان محسوب است .

ازخطاطان معروف این عصر صفی‌الدین عبدالمومن اره‌وی ودیگر جمال‌الدین یاقوت است که دراواخر قرن هفتم هجری هر دوآنان در سلك منشیان خاندان جوینی درآمده و مورد احترام کامل عطاملك بودند .

هنر تزئین نامه‌ها وکتب ازازمنه بسیار قدیم میان ایرانیان سابقه داشته ۲ وبحکم علاقه قلبی که ایرانیان ومسلمانان بداشتن کتب آسمانی وسایر کتابها داشتند همواره در گرد آوری کتاب وتهیه کتابخانه وخزائن کتب همت میگماردند ازاینرو اغلب سعی وکوشش میشد که این قبیل کتب مقدس وگرانبهارا با نقوش زیبا وکاغذ اعلی بـا آب زر وسیم وشنگرف و

۱ـ اوراق این قرآن حاکی از استعداد و هنرمندی عجیب استاد تذهیب کار ایرانی است که از ترکیب وتزئین صور گوناگون یك نوع طرح تزئینی جدیدی بوجود آورده :

صنایع اسلامی : تالیف دکتر دیماند چاپ نیویورك ۱۹۳۰ ترجمه دکتر عبدالله فریار بنگاه ترجمه ونشر کتاب تهران ص ۸۱

AHANDBOOKOF MOHAMMEDAN DECORATiVE ART.DR. DiMAND.

۲ـ میگویند کتب خطی مانویان که متعلق بفرقه مانوی درزمان ساسانیان باشدمشحون از تصاویر زیباوتذهیبهای بینظیر زرنشان بوده وهنگامیکه این کتابخانه هنری بدست تازیان طعمه آتش گردید آنقدر زر وسیم درآنها بکار رفته بود که جوئی از طلا ونقره روان شد .

لاجورد زینت میکردند این توجه ایرانیان بتزئین کتب وصحایف و اوراق همچنان نزد ایرانیان رواج داشته چنانکه اکثر قرآنهای تاریخی کهن که :کر آنها گذشت روی پوست آهو نوشته شده وسپس باآب طلا تزئین نموده‌اند.

اکنون درموزه‌های سراسرجهان وموزه مذهبی آستانه قم ومشهد وتهران قرآنهای نفیسی موجوداست می‌شود که درصفحات اول و سرسوره ها و حواشی آن تذهیبهای جالب دیده می‌شود.

در دوره مغول علاوه برصنعت تذهیب هنر ترصیع هم که شامل رنك آمیزی تصاویر مذهب بالوان متناسب وسایه زنی باشد رواج داشته است.

همچنین صحافی وتجلید وشمسه بندی وبازوبند کتب و هنر تشعیر [1] دراین عصر مورد نظر واعتناءبوده تابحدی که امروزه تحقیق درهنر تشعیر جزءشعب مهم هنرهای زیبا درآمده است.

جلدهای قدیمی عموماً ازپوست حیوانات وچرم بوده که بصـورت منبت کاری پدیدار میشده گاهی روی اینقبیل جلد ها را باآب طلاهم تزئین می‌نمودند.

فلزکاری

ازاواخراین‌دوره صنعت فلزکاری درایران رواج یافت وآثاری که بدست‌آمده معرف مکتب فلزکاری‌ایران میباشد درروی‌آثار فلزی اشکال تزئینی که‌شامل‌تصویر انسان‌و مناظر شکار وحیوانات و نباتات باشد دیده میشود مهترین تصاویر فلزی که دارای ظرافت وشیوه ایرانی باشد بصورت عقاب ونقش ابوالهول ظاهرشده‌است.

دربرخی‌آثار این عهد ظروفی برنزی وزرین وسیمین یافت شده که هنر ترصیع هم درآن بکار برده‌اند لیکن بیشتر این‌آثار که عمل‌هنرمندان ایرانی است درخارج ازایران بدست‌آمده در روی‌بعضی‌ازاین‌آثار فلزی نام ایلخانان والقاب‌آنان‌موجود است ازآنجمله سه‌کره برنزی است‌که دارای نام الجایتو بوده واکنون درقاهره میباشد.

همچنین‌طشت بزرك‌برنجی موزه متر پولیتن‌است‌که از نمونه های بسیار ارزنده هنر

---

۱ - اغلب درکتب قدیمی دیده میشود که اطراف یك نوشته یانامه‌ای را تشعیر مینمایند این هنرعبارتست ازآرایش زرین یاسیمین یك قطعه یانسخه‌ای ازکتاب بوسیله نقوش حیوانی یا انسانی وگلها وسایر مناظرطبیعت است ووجه تسمیه‌آن چنین میباشد: خطوط تشکیل دهنده این نقوش بایستی مانند موئی (شعر) باریك ونازك باشد این هنر درعصرصفوی بنهایت‌ترقی رسید.

فلزی این عهد بشمار میرود .

بطورکلی صنایع فلزی وترصیع فلزات درعصر تیموری بمنتهی اهمیت صنعتی رسید که شرح آن در فصل هنر دوره تیموریان خواهدآمد .

کاشی سازی

حمایت ایلخانان مغولی از فنون و هنرهای مختلفه اسلامی در پیشرفت صنعت کاشی سازی تأثیر مهمی نمود بطوریکه عالیترین نمونه ظروف کاشی لعابدار که متضمن مناظر طبیعی وتخیلی است متعلق باین عهد واواسط قرن هفتم وهشتم هجری میباشد .

ظروف این دوره بانقاشی زیرلعاب ولعاب فیروزه‌ای رنك وتزئینات فراوانی که شامل نقش حیوانات وپرندگان میباشد در کارگاهای مهم کاشی پزی ایران ساخته وپرداخته شد ازاینقبیل ظروف که بیشتر دارای کتیبه باحروف برجسته برنك سفید در متن آبی ونارنجی است آثار ارزنده‌ای بدست آمده از جمله کاسه‌ای است که اینك درموزه و یکتوریاالبرت در لندن میباشد این کاسه دارای تاریخ ۶۷۲ هجری وتصاویر پرندگانی برروی آن دیده میشود قسمتی دیگر ازصنعت کاشی سازی این دوره اختصاص بساختن گلدانهای لعابدار بزرك ومزین بصور حیوانات وانسان دارد که بظروف جلادار شهرت داشته وبیشتر این گلدانها بالعاب آبی رنك ساخته شده .

گذشته از ظروف مختلفه وانواع واقسام گلدانها مقادیر زیادی قطعات کاشی متعلق بروی قبور ومرقد ومحراب مساجد از ایندوره بدست آمده که معرف پیشرفت وتحول صنایع کاشی پزی (ازلحاظ نوع لعاب ولعاب جلادار و خطوط برجسته وکود وترسیم حواشی و اشکال مختلفه وشاخ وبرك) است شرح بهترین نمونه هنری اینقبیل محرابها وقطعات کاشی درفصل ابنیه تاریخی دوران مغول درکاشان داده شده است.

نوع دیگری از قطعات کاشی این عصر کاشیهای صلیبی شکل و ستاره‌ای میباشند که اغلب بلکه تمام اینقبیل قطعات دارای تاریخ وکتیبه ونام کابت ودرحواشی آن اشعار وآیات قرآنی خوانده میشود ودر بیشتر اماکن تاریخی این عهد موجود است قطعات زیبائی از این مجموعه بانضمام محراب نفیسی ازقم درموزه ایران باستان تهران بنظر میرسد .

بطورکلی در دوره مغول ساختن ظروف وقطعات کاشی وکاشیهای ستاره‌ای بالعاب و جلای مخصوص شفاف طلائی رنك که دارای اشکال طبیعی وتصاویر اشخاص وطرح برك وگل باشد رواج کلی داشته و بتدریج ساختن ظروف مینائی و کاشی مینائی هم بر آن افزوده شده .

بدیهی است برای پختن و پرداختن این صنعت مهم کارگاههای مشهوری در قرن هفتم وهشتم درایران دایر بوده از مهمترین مراکز کاشی پزی آن عصر بایستی نام کاشان وری وسلطان آباد ودامغان وقم وساوه وسلطانیه ونیشابور ومشهد وگرگان برده شود دربین این نقاط کارگاههای کاشی پزی کاشان ودامغان وری ازلحاظ رنگ آمیزی انواع خشت کاشی مغولی شهرت خاصی داشتند.

صنعت کاشی معرق[1] که اززمان سلجوقیان متداول شده بوددر دوره مغول بمنتهی ترقی و کمال زیبائی رسید چنانکه درصفحات قبل اشاره شد بهترین نمونه این هنررا میتوان درسلطانیه زنجان وسایر آثار تاریخی حوزه نطنز وورامین ویزد واصفهان مشاهده نمود.

دراصفهان وبرخی ازابنیه دوره مغولی مانند مقبره بابا قاسم (۷۴۱ هجری) ومدرسه امامی (۷۵۵ هجری) ومسجد جامع چند محـراب و قطعات کاشی معرق ساخته شده که از عالیترین کاشی معرق این زمان محسوب است.

بافندگی ومنسوجات

صنایع بافندگی دوره مغول درتحت تأثیر سبك چین قرارداشته وازنمونه‌های بسیار معدودی که بدست آمده تأثیرهنر کالای چینی بطوروضوح بدست میآید ازمنسوجات مغولی چند قطعه پارچه زربفت دراسپانی میباشداین قبیل منسوجات دارای تزئینات وصور گوناگون واشکال مختلفه حیوانات ونباتات وگلها است.

تهیه پارچه های ابریشمی در این عصر رواج کامل داشته واین رشته از منسوجات درعداد مهمترین کالای تجارتی بین ایران و مغولستان وچین بشمارمیآمد:

مرکز مهم بافت زربفت درتبریز وشیراز ونیشابور بوده وهرساله مقادیر زیادی از این پارچه‌های گرانبها برسم تحف وهدایا ازجانب ایلخانان وایرانیان بخارج از مملکت صادرو ارسال میشد.

صنعت بافندگی بعلت اینکه سرزمین ایران مرکز تهیه ابریشم و نوغان بود بکمال

۱ــ کاشی معرق یامغرق که بشیوه موزائیك میباشد عبارتست ازقطعات ریزودرشت باشکال مختلف بارنگهای متفاوت که بوسیله کاشی تراشان ازروی نقشه وطرح خاصـی تراشیده میشود که پس از قالب گرفتن وریختن گچ درپشت آن بصورت یك صفحه کاشی بزرك رنگین در میآیـد ازاین قطعات کاشی برای ساختن سردرب مساجد ومدارس وکاشیکاری ایوان وصحن ومحـراب استفاده میشود چنانکه هم اکنون قسمت اعظم ازکاشیکاری مسجد جامع اصفهان مزین بکاشیهای معرق کم نظیر میباشد.

ترقی رسید وچون دراین زمینه مملکت ایران دارای استادان ماهر و متخصص بود لذا بنا بامر ایلخانان عده‌ای ازاین اساتید راازتبریز وسایر نقاط بمغولستان کوچ دادند در دوره سلاطین مغولی هندوستان منسوجات زری ایرانی وقالی باقی بوسیله استادان ایرانی درآن مملکت رواج کلی یافت ازمعروفترین مراکز تهیه زری ایرانی درهندوستان بایستی درمرحله اول نام لاهور وهمچنین دکن وبنارس واحمدآباد برده شود .

صنعت قالی بافی وشعب مختلفه آن مانند گلیم وسجاده‌های عالی که اغلب آنان دارای کتیبه‌هائی درحاشیه باخط کوفی بوده است درایام ایلخانان درایران وکلیه ممالك اسلامی رایج وپیشرفت زیاد داشته واصولا عده‌ای ازمحققین عقیده دارند که صنعت قالی بافی از ایران بهندوستان منتقل شده ازاین رو قطعات قالی قرن هفتم وهشتم هندوستان را بطورکلی مربوط بایران دانسته واستادان این صنعت ملی ایران هم ازبین ایرانیان انتخاب گردیده که بعداً بهندوستان اعزام شده بودند .

بااینکه این نکته بتحقیق رسیده که درزمان مغول وایلخانان در ایران صنعت قالی بافی رواج داشته (نقشه بعضی ازقالیهای موجود قدیمی را باتصاویر میناتورهای مغولی مشابه ونزدیك میدانند) معذالك تاکنون نمونه قطعی ازقالی ایران که متعلق باین دوره باشد بدست نیامده بعضی ازقالیهائی هم که باین عهد نسبت داده‌اند متعلق بکشور اسپانی است .

همچنین درهندوستان صنعت قالی بافی مغولی رواج کامل داشته لیکن نقشه بافت این قبیل قالیها ایرانی بوده است .

تکمیل این هنرملی ایران ازاوایل قرن دهم هجری وزمان صفویه شروع شده که در نتیجه نفیسترین قالیهای ایران متعلق باین دوره است که در کاشان وهمدان و شوشتر و هرات وجام واصفهان وتبریز وخراسان کارگاههای آن دایره بوده‌و برخی قطعات آن نیز شهرت جهانی دارد. [1]

درپایان شرح صنایع دوره مغول بایستی باین نکته توجه شود که دراین عصر فن معماری توام باآرایش وتزئینات فراوان بوده بنحویکه دربیشتر از ابنیه‌ای که شرح آن باختصار گذشت تزئینات درمرحله اول اصول ساختمانی قرارگرفته استحکام واساس‌وبنیان بنادر مراحل بعدی واقعشده ونیز درهنر میناتورسازی ونقاشی کتب ترقیات وپیشرفت حیرت انگیزی نصیب هنرمندان ایرانی گردید که بعداً در دوره تیموریان بعلت حمایت و تشویقی که‌از ارباب‌فنون بعمل آمد بمقام شامخ هنری وبی‌نظیری رسیده است .

---

۱ ــ ازجمله قالی زربفت بزرك شاه عباسی است که متعلق بآقای گورکیان درامریکا میباشد که درنمایشگاههای هنرایران درسال ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲ در پاریس وزوریخ ولاهه هلند بمعرض نمایش قرارداده شده بود .

اوضاع ایران مقارن قیام امیر تیمور

با درگذشت الجایتو ایلخان مسلمان مغول و روی کار آمدن ابوسعید بهادر مقدمات دوران تجزیه وهرج ومرج در دستگاه ایلخانان ظاهر شد زیرا ابوسعید بهادر بعلت رشك وحسدی که بر لیاقت وشهرت وقدرت اراده خواجه رشیدالدین فضل‌الله وزیر دانشمند پیدا کرده بود همواره درپی فرصت وبهانه‌ای می گشت که خواجه را ازسمت دیرین خود معزول وسپس بدیارنیستی فرستد : ازطرفی چون مابین خواجه رشیدالدین وخواجه علیشاه که دردرگاه ابوسعید نفوذو اعتباری داشت کینه شدیدی حکمفرما بود خواجه علیشاه توانست رشیدالدین فضل‌الله را متهم بمسموم ساختن الجایتو پدر ابوسعید نماید همین بهانه و اتهام موجب شدکه خواجه رشیدالدین فضل‌الله کشته شود .

قتل خواجه که نشان کاملی ازحق ناشناسی ایلخانان نسبت بخادمین واقعی خود بود تولیدچنان بیم‌ونفرتی‌دربین اطرافیان وامراء صاحب اعتبار ایلخانی نمودکه بتدریج ترك خدمت را براقامت در در بارآشفته ایلخانی ترجیح داده و در صدد برآمدند با تشکیل دستگاه مستقلی خود را از شر عداوت و سعایت اطرافیان ایلخان مصون و محفوظ سازند.

ازطرفی چون در دوره حکومت ایلخانی ابوسعید وجانشینان وی آرپاخان وموسی خان یك رشته‌اتفاقاتی رویدادکه روزبروز برقدرت امیرشیخ حسن جلایری موسس سلسله ایاکانی‌افزوده‌میشد(وبهمین‌نسبت‌حکومت اعقاب چنگیز دوچار ضعف‌و زبونی‌میشدند .) تاآنجاکه درفاصله ایام فترت بین برچیده شدن اساس حکومت ایلخانان وظهور و قیام امیرتیمور کورگانی چندین سلسله بوجود آمد . با اینکه هیچکدام از این سلسله ها دارای موقعیت سیاسی واجتماعی مهمی نشدند لیکن چون برخی از آنان مانندآل جلایر خدماتی بعالم‌علم‌وادب‌واحترام‌وتشویقی‌درباره‌علماءواد باءعصرخود نموده‌اندازاینراه صاحب شهرت ومعروفیتی گشتند که اهم آنان بدینقرار میباشند :

۱ - آل جلایر یاامرای ایلکانی (۷۴۰-۸۳۷ هجری)

آل جلایر که‌درنواحی بغدادوآذربایجان مستقر شده بودند در حدود هشتاد وهفت سال حکومت نموده‌اند موسس امراء ایلکانی امیرشیخ حسن بزرك وآخرین فرد امیر این خاندان سلطان حسین میباشد .

این خاندان چون خودرا ازتیره مغولی میدانستند بهمین دلیل بین سایر سلسله‌هائی که همعصرآنان بودند بیشترازدیگران سعی داشتند که وارث ممالك چنگیزی شوند لیکن درتمام مدت امارت دربغداد وتبریز بعلت نفاق خانوارگی وبرادرکشی نتوانستندسروسامان بممالك مفتوحه خوددهند .

تااینکه درسال ۷۸۸ هجری که‌آثار زوال این حکومت ظاهر شده بود امیر تیمور توانست ناحیه‌آذربایجان را متصرف وازامارت نشین جلایریان بغدادمنتزع سازد بدین ترتیب متصرفات امراءجلایری‌درایران ازاختیارآنان خارج شد وطولی نکشید که باقتل سلطان حسین ناحیه عراق عرب هم بدست امرای ترکمان افتاد ۸۳۶ هجری .

۲ - آل مظفر ۷۲۳-۷۹۵ هجری

مظفریان یاآل مظفر که قریب هفتاد ودوسال برنواحی فارس ویزد وکرمان حکومت داشتند مجموعاً درحدود هفت نفرازآنان بسلطنت و امارت رسیدند بانی این سلسله امیر مبارزالدین‌محمود مظفراست که پس‌ازدرگذشت ابوسعید بهادر درصددتوسعه قلمروحکومت خودبرآمد شیراز واصفهان ولرستان‌رامتصرف گردیدلیکن چون‌این‌امیرمردی‌متعصب بآئین اسلام ودرعین‌حال‌سخت‌کش ودارای سوء ظن زیاد باطرافیان حتی بفرزندان خویش بود طولی‌نکشید که‌درنتیجه‌ظلم‌وستم بیحد بدست‌اولادش شاه‌محمود کور گردید جانشین‌اوشاه‌شجاع که بحسن خلق ودانش دوستی شهرت داشت برشیراز و اصفهان وآذربایجان مسلط‌شدوبا کفایت وتدبیری که دراداره امور بکار میبرد توفیق‌یافت سایرمخالفین وافرادخاندان‌آل مظفررا بتبعیت خود درآورد تاآنکه درسال ۷۷۶ هجری درگذشت .

ازامراء این‌خاندان که‌دوران‌امارتش‌باقیام امیرتیمورمصادف‌شدسلطان زین‌العابدین فرزند شاه شجاع(۷۸۶-۷۹۰) است که ازمقابل تیمور فراراختیار کردهنگامیکه امیرتیمور

وارد شیراز شد سایر افراد آل مظفر ناچار سر باطاعت نهادند در نتیجه نواحی فارس و کرمان ازخطر خرابی وقتل وغارت نجات داده شد . وبنا بامر تیمور شاه یحیی بحکمرانی فارس انتخاب ومنصوب گردید .

آخرین امیر نامدار آل مظفر شاه منصور فرزند شاه مظفر است (۷۹۰ـ۷۹۵) که همواره درصدد بود بامساعدت برادران وتهیه متحدینی درمقابل تاخت وتاز امیر تیمور مقاومت نماید شاه منصور پس ازاطلاع برآنکه سلطان زین العابدین از برابر امیر تیمور فرار اختیار نمود. وشاه یحیی باعنوان نایب امیر تیمور امور فارس را اداره می‌نماید مصمم شد که در نزدیکی شیراز بجنك باامیر تیمور بپردازد . بااینکه نیروی مختصر او آماده مقابله با سی هزار سپاهی آزموده امیر تیمور نبود لیکن دراین جنك که سرنوشت آل مظفر بدو بسته بود آن چنان رشادت وشجاعتی ازجانب شاه منصور نقل ونشان داده شده که مدتها مورد تعجب امیر تیمور گردید در پایان این محاربه شاه منصور بدست یکی ازامراء امیر تیمور کشته شد وبدین ترتیب خیال امیر تیمور ازجانب رشیدترین امراء آل مظفر و بزرگترین مخالفین خود فارغ گردیده طولی نکشید بنا بدستور امیر تیمور کلیه افراد نامدار این سلسله را بقتل رسانیدند و باکشتن آنان بحیات آل مظفر خاتمه داده شد .

۳ - آل کرت (۶۴۳-۷۸۳ هجری)

امراء آل کرت که قریب ۱۴۰ سال برناحیه هرات حکومت داشته‌اند شامل نـه نفر میباشند موسس این سلسله ملك شمس‌الدین است که در اوائل مورد محبت اباقاخان مغولی بود وآخرین آنان ملك غیاث‌الدین است که بعدازفوت معزالدین حسین درهرات بسلطنت رسید وحکومت ناحیه سرخس را به برادر خود ملك پیرمحمد واگذاشت لیکن حاکم سرخس را با برادر اختلاف بوده تاآنکه درسال ۷۷۸ هجری ایلچی از جـانب امیر تیمور بهرات فرستاده شد وچون ملك غیاث‌الدین مقدم ایلچی را محترم داشت و رعایت نظریات امیر تیمور را نمود ما بین این دوامیر رشته های مودت وعلائق دوستی محکمتر گـردید وضمناً ملك غیاث‌الدین توانست یکی ازافراد خاندان امیر تیمور راهم بازدواج پیرمحمد بـرادر زاده خود درآورد .

درسال ۷۸۲ هجری امیر تیمور بعزم تسخیر خراسان وهرات عـازم شد بااینکه در آغاز محاصره هرات ازطرف ملك غیاث‌الدین مقاومت بعمل آمد لیکن چون مقابله بانیروی امیر تیمور را مصلحت ندانست لذا اضطراراً تسلیم گردید امیر تیمور پس ازفتح هرات عازم

سمرقند شد ومجدداً فرمان حکومت هرات را بنام ملك غیاث‌الدین صادر نمود طولی نکشید که برای باردیگر ما بین ملك غیاث‌الدین وامیر تیمور اختلاف حاصل شد امیر تیمور ملك غیاث‌الدین را باکلیه اولاد وخانواده‌ش مقید ساخته وبماوراءالنهر اعزام داشت‌وسپس کلیه آنانرا در سمرقند بقتل رسانید و بدین ترتیب بحکومت ملوك آل کرت در هرات خاتمه داده شد

۴ـ سربداران (۷۳۶-۷۸۸ هجری)

سربداران که درنواحی سبزوار وحدود جرجان وطوس و قهستان حکومت داشتند جزء امرائی‌میباشند که درفاصله فترت بین‌ایلخانان وتیموریان برقسمتی‌ازنواحی خراسان فرمانروائی داشته‌اند . حکومت سربداران درحدود ۵۲ سال بطول انجامیده و درایـن مدت یازده نفر حکومت نموده‌اند .

موسس سربداران امین الدین عبدالرزاق است‌که ازطرف‌عده‌ای ازاهالی‌ناحیه‌بیهق بسمت سرپرستی وسرداری تعین‌شده بود این جماعت‌که خودرا حامی مذهب شیعه وشیعیان معرفی نموده بودند توانستند درمدت قلیلی طرفداران متعصب زیادی بگـرد خـود جمع آورنده عبدالرزاق در نتیجه اختلافی که با برادر خود وجیه الدین مسعود پیدا کرد بقتل‌رسیده جانشین عبدالرزاق توانست بافتوحاتی که‌درناحیه جرجان وخراسان‌وغلبه‌ای که برطغاتیمور (امراءطغاتیمور ازنوادگان‌چنگیزخان‌میباشند که‌ازسال۷۳۷-۸۱۲ برجرجان حکومت داشتند آخرین این امراء سلطان علـی نـام است که در سال ۸۱۲ هجری توسط یکی ازحکام دستگاه الغ بیك بقتل رسید وبدین ترتیب بـدوره حکومت این خاندان درجرجان خاتمه داده شد) نمود برای‌خود ایجاد اعتبار و اهمیتی نماید . ولی طولی‌نکشید درنتیجه جدالی‌که باملك حسین‌کرت وامرای مازندران بعمل‌آورد‌ضعیف شده ودرسال ۷۴۵ درحین زدوخورد درنزدیکی‌آمل مـازندران بقتل رسید . پس ازکشته شدن امیر مسعود که مشهور ترین امیر سربدران بود چند نفر دیگر ازایـن سلسله بحکومت رسیدند تاآنکه نوبت بخواجه علی موید سربداری رسید قبل ازاینکه این خواجه گرفتار قدرت امیرتیمور شود مدتی‌باملك‌معزالدین‌کرت درجنك وستیز بود وسپس گرفتارمخالفت شاه شجاع ودراویش طایفه جوریه و خواجه امیرولی شد بدینجهته‌ناچار گردیدروی بامیر تیمور آورد وبدین‌ترتیب‌مدتهادرسلك‌مقربان ومعتمدین‌امیرتیمور بسر بردتاآنکه‌درسال۸۸۸ هجری‌درگذشت وبافوت‌وی‌دوران‌حکومت سربداران بسرآمد .

بامختصر شرحی که دراطراف حکومت‌های چهارگانه دوران فترت ایلخانی وامیر تیمور داده شد این مطلب روشن گردید که علت‌العلل برچیده شدن اساس هرکدام از این حکومتها گذشته ازنفوذ امیرتیمور ویك رشته وقایع دیگر جنك وجدال خانوادگی وقیام پدربرفرزند ونفاق واختلاف بین‌افرادخانواده‌آنان بوده است که یکی بعدازدیگری بدست هم‌مغلوب ومقتول گردیده‌اند وبدین ترتیب عوامل موفقیت امیرتیمور برای ایجادمرکزیت واحدی درایران وتسخیرعراق عرب بشرحی که خواهیم دید مهیا گردید .



فصل نهم

تیموریان (۷۷۱-۹۰۶ هجری)

تیمور فرزند ترغای نویان است که ازتیره اجدادی باچنگیزخان منسوب بودنـد و اجداد این دوفاتح که دربرخی ازازمنه بایکدیگر برادرهم بوده‌اند (جد هشتم تیمور وچهارم چنگیز برادر بودند) همواره‌روابطایلی ومحلی داشته‌چنانکه‌یکی ازاجدادتیمور در ملازمت جغتای فرزند چنگیز دارای منصب امارت شده و در مواقع سخت هم بحکم تعصب ایلی وخانوادگی بطرفداری یکدیگر قیام اقدام‌نموده‌اند .

آباء واجداد تیمور درنواحی ماوراءالنهر واطراف ناحیه کش (شهرسبز) روزگاری را باتبعیت ازخانواده (اولوس) جغتای میگذرانیدند وهمواره احکام مناصب آنان ازطـرف خانان مغولی‌صادر میشد ودرحقیقت اداره امور اردوکشی واجرای سنن ایلی‌بآنان تفویض میگردید .[۱]

تیموردرشب بیست وپنجم شعبان سال ۷۳۶ هجری درخطه شهرکش تولد یافت واین سال مصادف با زمانی است که ابوسعید بهادر خان درگـذشت . ازاحوال روزگار جوانی تیمور اطلاعات دقیقی در دست نیست وآنچه راکه مورخین دراین‌زمینه ضبط نموده‌اند مورد قبول محققین واقع نشده . وبااینکه درباب زندگی تیمور مراتب بتفصیل درکتاب تـزوك

---

۱ ـ امیرقراجای نویان جد پنجم تیمورکه بحسن رفتار وکردار مشهور بوده ازطـرف دومین اولادچنگیز جغتای‌خان‌صاحب‌اختیارات‌فراوان‌شده وهمواره‌سمت‌امیرالامرائی داشته‌است .

تیموری نقل شده لیکن در صحت وقایع این کتاب هم تردید حاصل گردیده آنچه که قریب بیقین است ومیتوان قبول نمود بایستی چنین باشد که دوران زندگانی تیمور که مردی جاه طلب بوده است نظیر بیشتر فاتحین وجنگجویان بسواری وتیراندازی وابراز شجاعت و خونریزی وقتل و غارت گذشته است ودر نتیجه همین عملیات و نظائر آن است که تیمور توانست درمدت کوتاهی نفوذجنگی ومعنوی خویش‌رادر بین‌اطرافیانش‌وسعت دهدو بمرحله‌ئی رساند که بسمت سرکردگی وفرماندهی انتخاب شود. تیمور بحکم طبیعت ایلی وخوی‌سرکش وبیابانی وسایرخصائص‌نژادی که‌داشت همواره مترصد بود که مقام خودرادر بین اطرافیان تثبیت نماید از اینرو برای وصول بمقصود پیوسته در تکاپوی یاران صمیمی و تحصیل سمت فرماندهی وغلبه برخانان طوایف تاتار بود .

تیمور برای اینکه بتواند بر موافقین خود بیفزاید درابراز تعصب بمذهب اسلام و اجراء شعائر این دیانت کوشش بسزا داشت بهمین جهة از آغازکار حلقه اطاعت ازشیخ شمس‌الدین کلار که پیشوای مسلمانان ناحیه کش بشمار میرفت بر گردن نهادوازاظهار هرگونه احترام واخلاص وارادت بمقتدای خود فروگذار ننمود تااینکه توانست ازطریق تبعیت بآئین اسلام دربین اطرافیان شیخ شمس‌الدین وسایرعلماء مذهبی نفوذ و اعتباری بهمرساند وبدین ترتیب توفیق یافت که جماعتی از مسلمانان متعصب وعلاقمندان باسلام را بدور خود گرد آورد .

تیمور که درزبان ترکی بمعنی‌آهن میباشد باخصائل نژادی و بدویت ایلی و حس جنگجوئی‌وابرازتعصب بدیانت اسلام واعتقادفراوان به پیش گوئی وخرافات‌بتدریج توانست درمیان اقران ویاران خویش دارای نام ونشانی شود همین صفات موجب شد که تیمور در سن ۲٤ سالگی بداشتن لیاقت و کفایت دربین اهالی واولوس تاتار مشهور گردد وازاین تاریخ است که نام تیمور بتدریج در زمره کشورگشایان تاریخ برده شد .

پس‌ازفوت جغتای وقراجای‌نویان مدتی نواحی‌ماوراءالنهر وترکستان دوچارآشوب وفتنه شدازاینروفرزندان قراجای بناحیه‌الخضرا که همان شهرکش وسبز باشد رحل اقامت افکندند و همواره از طرف پادشاهان ماوراء النهر در این ناحیه عنوان و سمت حکومت داشتند .

چون دراین مقدمه که شامل اصل ونسب تیمور است نامی از اولوس جغتای برده شد لازم میباشد که اشاره‌ای بوضع خانواده و تابعین جغتای در هنگام قیام و ظهور تیمور بشود .

اصولاساکنین نواحی ماوراءالنهر وکاشغر را تابعین جغتای تشکیل میدادند ودراین تاریخ سرکرده وریاست‌آنان باتغلق تیمور بود .

تغلق تیمور وحکومت اودوچار مخالفت امراء وهرج ومرج ملوك الطوایفی که در حدود کاشغر رویداده بود گردید تااینکه درسال ۷۴۷ هجری بعلت بروز اختلافاتی که بین سران متنفذ حوزه ماوراءالنهر ظاهرشد امیر قرغن ازسرکردگان متنفذ ماوراءالنهر بر قرای سلطان که فرمانروای ناحیه جغتای نشین بود خروج نمود قرای سلطان که مردی سفاك و خونریز بود در مقابله‌ای که باامیر قرغن نمود کشته شد از این پس تامدتی کلیه نقاط قلمرو اولوس جغتای وتغلق تیمور که شامل ماوراالنهر وخراسان باشد بحیطه تصرف امیرقرغن درآمد .

دراین هنگام ناحیه خراسان دردست ملك معزالدین ازملوك کرت بود چون ملك معزالدین درمقابله باامیرقرغن دوچارشکست شد خراسان بحدود قلمرو امیرقرغن در آمد ۷۵۲ هجری . ملك معزالدین باازدست دادن خراسان دوچارشورش اهالی هرات (پایتخت ملوك کرت) و قیام آنان گردید لذا ناچار شد برای بر طرف کردن طغیان مردم پایتخت دست مساعدت ویاری نزد امیرقزغن درازکند امیرقزغن که نیمی از ایالات ملك معزالدین را بتصرف خودآورده بود بیاری پادشاه هرات برخاست و در نتیجه مجدداً ملك معزالدین بحکمروائی خویش درهرات ادامه داد .

امیر قزغن تا سال ۷۶۰ هجری که بدست داماد خود کشته شد در نواحی متصرفی با ملاطفت واحسان تمام حکومت داشت پس ازدر گذشت اوامیرعبدالله پسرش بجانشینی او رسیددیری نکشید که طرفداران امیرقزغن هم قتلغ تیموررا بعلت کشتن امیر بسزای خودرسانیدند

حکام معتبر ماوراءالنهر در تاریخ قتل امیر قزغن از قبائل مختلف بقرار ذیل بودند :

۱ ـ قبیله آرلاد .

۲ ـ جلایر . منتسب بامیربایزید جلایر

۳ ـ برلاس . منتسب بقراجای نویان

٤ ـ قاوچی .

امیرعبدالله درنتیجه نادانانی وسخافت رأی بدون علت دست بکشتار برخی ازروساء وامراء این قبائل زد وتصور می‌نمود با معدوم کردن سران متنفذ قبائل میتواند بلامعارض بماند غافل‌ازآنکه همین اقدام ابلهانه موجب شورش امیربیان ازطایفه سلدوز وامیرحاجی

ازقبیله برلاس برعلیه اوشد شورشیان توانستند درسال ۷۶۱ امیرعبدالله را بسزای اعمال ناهنجار خود رسانیده وازپای درآورند .

پس ازقتل امیرعبدالله امیربیان حکومت ماوراءالنهررا بدست گرفت وامیرحاجی در ناحیه کش علم استقلال برداشت وسایر نواحی ماوراءالنهر ازآن سایر امراء شد در نتیجه امیرحسین که ازنوادگان امیر قزغن محسوب میشد و مدعی حکومت بر قلمروجدش بود باحالت یاس ونا امیدی برای بدست آوردن قدرت و حکومت باین در و آن در متوسل میشد .

آغاز پیشرفت تیمور

درسال ۷۶۱ هجری چون دربلاد ماوراءالنهر هرج ومرجی رویداد تغلق تیمورخان پادشاه اولوس جغتای کاشغر که ازنسل جغتای بود با تهیه مقدماتی بماوراءالنهر لشگرکشید اکثرامراءآنجا بخدمتش پیوستند امیرتیمورکه دراین تاریخ ۲۶ سال داشت و درنزد امیرحاجی بسر میبرد توانست بادختر امیرمسلاربن امیرقزغن ازدواج نماید واز این پس بنام امیرتیمور گورکانی نامیده شد .

امیر حاجی از بیم اینکه دوچار انتقام کشتن امیرعبدالله نشود ازترس تغلق تیمور بخراسان فرار نمود وامیرتیمور را همراه خود برد لیکن طولی نکشید که امیر تیمور از امیرحاجی جدا شده بماوراءالنهر برگشت دراین موقع جمع کثیری بدورش گرد آمدند وتصمیم گرفتند که امیرتیموررا بسلطنت انتخاب ومراسم پادشاهی را برپانمایند لیکن تیمور قبول نکردودرجواب طرفداران گفت که قبل از خواندن خطبه واجراء سنن ایلی بایستی ماوراءالنهر را از شر اشرار ومدعیان حکومت وگردنکشان خلاصی بخشید و سپس تصمیم گرفت .

عدم عجله امیرتیمور درقبول خواندن خطبه وانجام سایر اعمال پادشاهی وفراست و موقع شناسی اوموجب شدکه تغلق تیمور شجاعت و دینداری و هوشمندی تیمور را تحسین نموده فرمان حکومت شهرکش را بنام اونوشت تیمور توانست از این پس با مقدماتی که فراهم شده بود برنام واعتبار وشهرت خویش بیافزاید .

چون مقدمات پیشرفت کار تیمورو آوازه حسن شهرت اوفراهم وشایع شد امیرخضریسا بوری که ازامراء ماوراءالنهر بشمار میرفت بخدمت تیمور پیوست وسپس امیر حسین نواده قزغن هم ازامیرخضرتبعیت نمود تابتواند بااین پیوستگی انتقام کشتن امیرعبدالله راهم بستاند

تیمور بلافاصله بکمك امیرحسین شتافت وناحیه بدخشان را از امیر بیان منتزع ساخت و ویرا منهزم نمود وبدخشان رابقلمروحکومت خود اضافه کرد .

تغلق تیمور برای بار دوم در ۷۶۳ هجری بحدود ماوراء النهر وارد شد ودرناحیه خجندامراء ماوراءالنهر ازجمله امیربایزید وامیربیان وامیرحاجی وامیرتیمور بوی ملحق شدند تغلق تیمور دستور داد بدون مقدمه امیر با یزید را بقتل رسانیدند بدیهی است سایر امراء ازاین اقدام ناگهانی متوحش شده قصدفرار نمودند امیرحاجی برای دومین بارقصد فرار بخراسان را داشت امیر تیمور بخلاف امراء دیگر مورد عنایت ولطف تغلق تیمور قرار گرفت وازفرار روی برگرداند سپس تغلق تیمور بسراغ امیر بیان رفت امیر بیان هم دوچار سرنوشت امیر بایزید شده وبدین ترتیب هدف تیمور که خلاصی بخشیدن ماوراءالنهر ازامراء متنفذ بود تحقق یافت . . .

پس از اینکه حکومت ملوك الطوایفی ماوراءالنهر بر چیده شد تغلق تیمور فرزند خودالیاس خواجه رابسمت حکمران کل ماوراءالنهر وامیرتیمور را بامقام سپهسالاری لشکر مأمور اداره آن خطه کرد الیاس خواجه که مردی مستبد وخونخوار بود از بدو زمامداری شروع بظلم وستم وتجاوزنمود وتاآنجاکه توانست درکشتن مردم وسادات بی گناه وخرابی اوضاع کوشید و با اینکه امیر تیمور همواره این حکمران جابر را از کشت و کشتار بیهوده منع و جلوگیری می‌نمود تاثیری نداشت در نتیجه مابین حکمران و امیر تیمور اختلاف رویداد ودامنه این مخالفت راطرفداران خونخوار حکمران باانواع حیل وخبرچینی روزبروز توسعه دادند بدیهی است امراء الیاس خواجه که از قدرت معنوی وشجاعت امیر تیمور بیمناك بودند برای اینکه بتوانندکارتیمور را بسازند چنین جلوه دادندکه امیرتیمور قصد شورش برخواجه الیاس را در سر پرورانده و آماده قیام بر علیه حکمران و مخالفین خویش است چون این اخبار به تغلق تیمور رسید دستور دادکه امیرتیمور را بقتل رسانند تاباقتل امیرتیمور فرزندش بتواند بدون مدعی برماوراءالنهر حکومت نماید :

قیام امیر تیمور

امیرتیمور بحکم فراست ودوراندیشی بامشاهده اوضاع دریافت که قریباً بدست مأمورین الیاس خواجه بقتل میرسد لذا قبل ازاینکه حکم وفرمان کشتن اوازطرف تغلق تیمور صادر شود راه فرار درپیش گرفت وبرای اینکه انتقام خود را ازخواجه الیاس بگیرد نزد امیر حسین شتافت وبهرترتیب بود امیر حسین وعده‌ای ازامراء قبیله برلاس وجمعی از سواران

را باخود همراه ساخته وازطرفی برای برانگیختن احساسات مسلمین وخونخواهی سادات معصوم که بدست خواجه الیاس بخون کشیده شده بودند فتاوی بسیاری دال برلزوم قتل مغولان بدست آورد .

امیر تیمور بمنظورسر کوبی مخالفین و گردآوری اشگر ازسمرقند به بدخشان رفت و پس از مطیع ساختن حکام آن ناحیه عازم پاك نمودن خطه ماوراء النهر از باقیماندگان مغولی شد .

الیاس خواجه برای مقابله باامیر تیمور حکمران ناحیه خوارزم بنام تکل بهادر را مامور نمود بااینکه تعدادنفرات حکمران خوارزم ازنظرعده وسلاح فزونی قابل ملاحظه‌ئی بهمراهان امیر تیمور وامیرحسین داشتند معذالك امیرتیمور توانست بانیروی شجاعت و تدبیر برلشکریان خوارزم غلبه نماید وآنانرا مغلوب وپراکنده سازد بطوریکه درپایان محاربه بیش‌ازچند نفرهمراه تیمور نبودندکه ازاین‌عده یکی امیرتیمور ودیگری امیرحسین وخواهرش بنام الجای ترکان است که بعداً بزوجیت امیرتیمور درآمد و چنانکه قبلا گفتیم ازاین تاریخ نام تیمور به امیرتیمورکورگان [1] مبدل شد .

بااینکه امیر تیمورکورگان دراین مقابله غالب شده بود لیکن بعلت قلت نفرات و عدم وسیله مدتی دربیابان خوارزم باحالت بی‌سروسامانی گذراند ودرنتیجه سخت‌پریشان و مستاصل شد تااینکه درهمین احوال دوچار حمله ناگهانی علی بیك پسر امیر ارغون شاه شده بناچار امیر تیمور وامیرحسین وهمراهانشان که مجموعاً هفت نفر بودند باسارت در آمدند ودراصطبلی بحبس افتادند مدت اسارت‌آنان قریب ۶۲ روز بطول کشید ودرطی‌همین مدت اسارت وزندانی شدن دراصطبل است که روح سفاکی و انتقام جوئی وقتل عام نمودن درامیرتیمور نفوذ ورسوخ‌یافت تاآنجاکه توانست‌آتش غضب خودرا باکشتار دست جمعی خاموش سازد .

امیرتیمور نگهبان اصطبل و زندان را بقتل رسانده و پس از استخلاص از علی بیك طلب بخشایش‌کرد وبادوازده‌نفر ازاطرافیان بطرف خوارزم و بخارا وسمرقند وشهرکش رفت وتاآنجا که توانست بر موافقین خود افزود و پس از بدست آوردن سپاهیانی بدشت خوارزم بمنظورپیوستن به امیرحسین مراجعت نمود.

درسال ۷۶۳ هجری والی سیستان که دوچار شورش مخالفین خود شده بود اضطرارا دست مساعدت بسوی امیرتیموروامیر حسین دراز نمود این‌دوامیر بحمایت حاکم سیستان برخاستند وپس ازقلع وقمع یاغیان‌کلیه قلاع واستحکاماتی که بتصرف‌مخالفین‌بود ازدستشان

۱ــ کورگان درلغت مغولی بمعنی داماد است .

خارج ساختندوالی سیستان ازبیم آنکه امیرتمور سیستان رابرقلمرو حکومت خود بیافزاید دوچار بیم ونرس شد ودرنتیجه بین طرفین زد وخوردی درگرفت درهمین زد وخورد ها است که بردست تیمور زخمی وارد وتیری هم بپای اواصابت کردکه دوچار لنگی پاشد واز همین تاریخ است که بنام تیمور لنك خوانده شد .

امیرتیمور پس ازمدتی توقف درحدودگرمسیرات خوارزم و درمان دست و پا باتفاق چند نفر ازامراء بنام خواجه اغلان وتغلق خواجه وامیرسیف‌الدین بامیر حسین پیوست دراین مدت امیرتیمورتوانسته بودکه سروسامانی بوضع نفرات وسپاهیان خود داده وپس‌ازمشورت باامراء برای سرکوبی سران مخالف مانند منکلی بوغا وسایرین که درحدود دره گـز و قلاع دیگر علم طغیان برداشته بودند عازم شد .

دراین اردوکشی نیروی تیمور ویاران اوتوانستند برمخالفین خود غلبه نموده وپس ازتوقف درنواحی بلخ واطراف آن بعلت تسلیم امیر بدخشان ازدرمصالحه درآمدند همچنین امیرتیمور توانست بامساعدت امیرحسین ازطریق سالی سرای بریکی دیگـر ازدشمنان که بنام امیرتغلق سلدوز بود غلبه یابد :

یکی دیگر ازمخالفین باقدرت امیر تیمور الیاس خواجـه بودکه در مجاورت شهر سبز درناحیه تاش کروفری داشت امیرتیمور باتفاق امیرحسین برالیاس خواجه ولشگریان وی تاخته درنتیجه الیاس خواجه فراری شد ومتصرفات آن بحوزه قلمرو امیرتیمور درآمد درموقع مراجعت این دو امیر بشهر سمرقند وارد شدندوازطرف خودکابلشاه را بامیری سمرقند انتخاب ومنصوب نمودند .

امیرتیمور والیاس خواجه

الیاس‌خواجه بمنظورانتقامخواهی‌ازامیرتیموروامیرحسین باتهیه‌لشگرفراوان‌ووسائل دیگرکارزار درکنار سیحون دست بمقابله وتلافی شکست ناحیه تـاش زد دراین جنك‌که بنـام جـنك لای نـامیـده شـده بـر نفـرات هـر دو طـرف تلـفات فراوانی رویداد و با اینکه امیر تیمور در ایـن مصاف امیر شمس‌الدین سردار لشگریـان الیاس خواجه را مجبور بفرار ساخت و شخصاً شجاعت و رشادت و پایداری زایـد از حد نشان داد لیکن بعلت اختلافی که بین او وامیرحسین پیش‌آمد دوچار شکست شدند .

امیر حسین باطرافداران خود بمحل سالی سرای معاودت نمود امیرتیمور هم ناچار شد برای سروسامان دادن بوضع نفرات خود مدتی را درشهر بلخ بگذراند .

علت وجه تسمیه‌این جنك به جنك لای برای گرفتار شدن اسبان وچهارپایان لشکر امیر تیمور در گل ولای محل جنك بوده است .

الیاس خواجه که درنتیجه پیروزی جنك لای برامیر تیمور دوچار غرور شده بود بمعیت نیروی مغولی خود عزم تسخیر سمرقند را نمود مردم سمرقند برای اینکه بتوانند دربرابر مغول مقاومت‌نمایند اختیار جنك ودفاع شهر را بیکی ازپیشوایان سمرقند موسوم بمولانازاده سمرقندی که بشجاعت ومردانگی‌مشهور بود واگذار کردند مولانازاده توانست باتفاق یاران سمرقندی خود در برابر قوای الیاس خواجه که منظوری جز تخریب وقتل وغارت نداشتند مردانه دفاع نماید نیروی الیاس خواجه بعلت مقاومت دلیرانه مردم سمرقند وحصاروباروئی که بدورشهر کشیده شده بود نتوانستند بشهر داخل شوند ازطرفی شیوع مرض وبادربین چهارپایان سپاه الیاس‌خواجه ووارد شدن تلفات سنگین بآنان بکلی روحیه محاصره کنندگان شهر سمرقند را خراب نمود در نتیجه ناچار شدند پس از مدتی توقف در خارج شهر با دادن ضایعات فراوان ترك محاصره نموده بدیار خویش معاودت کردند .

مدافعین شهرسمرقند که ازسربداران بودند پس‌ازهزیمت قوای الیاس خواجه بمنظور حفظ شهر از گزند مغولان دست بتصرف اموال مردم دراز نموده و مدتها بشرارت و آزار ساکنین سمرقند پرداختند . انتشار این‌اخباربالاخص‌رشادت وشجاعت سران سمرقند در مقابل الیاس خواجه سبب وحشت امیر تیمور و امیر حسین‌گردید از این رو این دوامیر ازطریق مصلحت بینی تصمیم گرفتند باارسال تحف وهدایا در برقراری روابط حسنه با سربداران و مردم سمرقند تامدتی خود و اطرافیان را از شروگزندآنان مصون دارند وبهمین ترتیب اقدام کردند. امیرحسین پس ازملاقات امیر تیمور عازم سالی سرای گردید وامیرتیمورهم بحدود کش‌ونخشب عزیمت‌نمود . ودرهمین زمان است که قصرمعروف بقرشی را درنخشب بناکرد . [1]

بروز اختلاف بین امیرحسین وامیر تیمور

امیرحسین وامیرتیموراز محل قشلاق متفقاً عازم سمرقند شدند . سربداران سمرقند چون تاب مقاومت دربرابر این دوامیر را درخود ندیدند تسلیم شدند و عده‌ای ازایشان که درطریق‌مقاومت ومخالفت قدم برمیداشتند مغلوب وتنبیه گردیدند دراین‌میان‌مولانازاده

---

۱ ــ قرشی درلفظ مغول بمعنی قصرمیباشد .

سمرقندی که مورد علاقه مردم سمرقند بود جان بخلاصی برده درسلك معتمدین امیر تیمور قرار گرفت .

غلبه این دوامیر بر سمرقند موجب تشدید اختلافات قلبی آنان شد زیرا بشرحی که گذشت در جنك لای که بشکست تیمور منتهی گشت امیرحسین درحین جنك با حالت قهر از میدان مصاف باتفاق همراهان خود خارج شد وبااینکه امیرتیمور بافرستادن چند نفرقاصد درخواست مساعدت ویاری نمود گذشته ازاینکه امیرحسین حاضر بشرکت درجنك و حمایت ازامیرتیمورنشد عده‌ای ازطرفداران امیرتیموررا هم بدور خودخواند وازشرکت بقیه آنان هم در میدان جنك و تقویت امیر تیمور جلو گیری وخود داری کرد . آثار این کدورت درسیمای طرفین آشکار بود تااینکه امیرحسین درنتیجه فتح سمرقند در صدد تجاوز بمال ومنال امراء وبزرگان واطرافیان تیمور برآمد وبرای جمع مال واندوختن ذخائر ازهرگونه ظلم و ستم فروگذار نمیکرد . و همچنین مامورین و عمالی که برای تحصیل مال باطراف میفرستاد از هیچگونه تجاوز و بیرحمی و قساوت خودداری نمی‌نمودند .

چون تحصیل داران در انجام این مأموریت سرسختی وخشونت بسیار نسبت بمردم نشان میدادند وازطرفی مردم سمرقند و اطرافیان امیر تیمور درنتیجه صدمات و خسارات فراوانی که باموال واحشام‌وچهارپایان آنان‌درخلال جنك باالیاس‌خواجه‌رویداده بود قدرت تحمل‌پرداخت وجوه وحوالجات امیرحسین را نداشتند و اظهار عجز و اعسار می‌نمودند ناچار بتشریح وضع گرفتاری خود نزد امیرتیمور برآمدند .

ازطرفی امیر تیمور و سرداران او مانند امیر برلاس و امیرسیف‌الدین وآقبوقا بهادر و ایلچی بهادر هم نیز از اینقبیل پرداختها بی‌بهره نماندند . محصلان امیر حسین احکام حوالجات امراء و مقربان امیرتیمور راکه میزان ومبلغ حواله درآن قید شده بود بنظر امیرتیمور رسانده‌ودر وصول آن اصرارفراوان داشتند تاآنجائیکه امیرتیمور ناچار شد ازاموال شخص خویش قسمتی از حواله جات امیرحسین را بپردازد . چون برای امیر تیمور تهیه و پرداخت وجوه تحمیلی مقدور نبود ناچار گردیدکه تعدادی ازاسبان و مقداری ازلوازم شخصی‌وحتی‌دستبند و گوشواره‌زوجه خویش‌اولجای ترکان آغارا که خواهر امیرحسین نیز بود پیش برادرفرستد امیرحسین بااینکه متوجه شدکه دست بند وگوشواره از اموال شخصی‌خواهرش میباشدمعذالك‌در ضبط آنان‌اقدام‌نمودامیرحسین پس‌ازجمع آوری ذخائر فراوان بانتظار وصول بقیه وجوه‌تحمیلی عازم سالی سرای گردید ،

ادامه این‌عملیات جابرانه واصرار امیرحسین درگردآوری مال‌ومنال‌موجب گردید

که اختلاف بین او وتیمور روز بروز زیاد تر شود دراین بین مفسده جویان از موقع استفاده نموده امیرتیمورراکه مخالف اقدامات امیرحسین بود وازطرفی نتوانسته بود باقی رقم حواله سه هزاردینار امیرحسین را فراهم کرده وبسالی سرای بفرستد متهم بیاغیگری برعلیه امیرحسین نمودند ودراین زمینه تاتوانستند در مشوب کردن اذهان امیرحسین و اطرافیان او کوشش کردند.

معروف است که امیرحسین تحقیق ورسیدگی باتهام امیر تیمور را بمادر عیال خود رجوع نمود بدیهی است امیرتیمور تن باین محاکمه نداده و همین جریانات بیش ازپیش سبب اختلاف وعداوت مابین این دویار قدیمی گردید. ازطرفی چون درهمین ایام زوجه امیرتیمور اولجای ترکان که خواهر امیرحسین بود درگذشت لذا آخرین حلقه خویشاوندی مابین این دوامیرهم که دربرخی، واقع موجب اتصال آنان بیکدیگر بود ازبین رفت.

امیرتیمور برای مقابله باامیرحسین وتهیه مقدمات لشکرکشی باعده‌ای از امراء و خانان بمشورت پرداخت وبااینکه دراین مشورت برخی ازامراء طریق خیانت درپیش گرفتند معذالك درپائیز سال ۷۶۷ هجری سپاهی فراوان بفرماندهی امیرسیف‌الدین مأمورسرکوبی امیرحسین ساخت امیرحسین همینکه ازقصد امیرتیمور مطلع شد ازطریق تزویر و حیله رسولانی بنام ملك بهادر وعبدالله بادر دست داشتن عهدنامه‌ای نزد امیرتیمور فرستاد بعنوان اینکه ماباهم دویارصمیمی و موافق بودیم وآنچه تاکنون بدست آورده‌ایم نتیجه اتحاد و اتفاق بوده‌است وحال هم سزاواراست که ازدر دوستی ومصالحه برآنم حق آن است که عهد نامه مرا امضاء نموده تابدین ترتیب پیش ازبیش بیکدیگر مطمئن شویم. چون امیرتیمور قلباً ازعملیات امیرحسین نگران بود لذا نمایندگان اورا باعهد نامه پس فرستاده بناچار امیرحسین برای باردوم علی‌رغم تمایل قلبی امیرخضر خزانه دارخود را باقرانی که سوگند نامه هم همراه داشت نزد امیرتیمور فرستاد وچنین پیام داد که بروز نزاع وجنك درمیان ما مستلزم ویرانی مملکت وپریشانی اوضاع است مصلحت آن می‌باشد که بملاقات یکدیگر بشتابیم بااینکه امیرتیمور بعهدومیثاق امیرحسین اطمینان نداشت ناچار بناباصرار ووساطت علماء وبزرگان حاضر شد که بملاقات امیرحسین در میعادگاه برود امیر تیمور ازطریق احتیاط بمعیت عده‌ای سپاهی که درحدود دویست وچهل نفر بودند عازم محل قرشی گردید دراین مکان اطلاع یافت که امیرحسین قصد دارد ازطریق خدعهٔ وحیله باهمراهان خودکه درحدود دوازده هزار نفر بودند بغتهٔ شبیخونی زده کاراورا بسازد امیرتیمور باوجود قلت نفرات شبانه خودرا بکنارآب آمویه رسانید وباشجاعت ورشادت خاص‌جان خود وهمراهان را از این مهلکه نجات داد پس از جنك و گریزی که در این مقام کرد باحالت خشم وغضب بناحیه قرشی واردشد وباتفاق امیرسیف‌الدین وسیور اغلان وامیرآقبوغا برلشکریان

مخالف حمله نموده پس ازتار ومار کردن آنان محمودشاه را بحکومت بخارا منصوب کرد و مدتی درحوالی قرشی اقامت گزید .

جنگ امیرحسین و امیرتیمور

روابط ما بین این دوامیر درنتیجه اقـدامـات امیرحسین وسعایت مفسده جویان و اینکه هیچکدام حاضر نبودند که صادقانه ازیکدیگر اطاعت و حمایت نمایـند کار اختلاف و خصومت آنانرا بشرحی که خواهیم دید بجنگ کشانید دامنه این مبارزات و کشمکشها تاسال ۷۷۱ هجری که زمان استقلال وسلطنت یافتن امیرتیمور کورکانی است ادامه یافت .

امیرحسین پس ازاطلاع برقدرت امیرتیمور برای اینکه بتواند حریف خود را از پای درآورد ازمحل سالی‌سرای باتفاق امراء وفرماندهان خود مانند امیرموسی وجهانشاه وده هزار سوار زبده عازم تسخیر بخارا گردید دراین موقع حکمران بخـارا محمود شاه بودکه ازطرف امیرتیمور حکومت می‌نمود بااینکه مردم بخارا مردانه ازشهر دفاع نمودند لیکن درنتیجه حیله‌ئی که ازطرف قوای امیرحسین بعمل آمد دوچار شکست شدند ناچار محمود شاه که نتوانسته بود مردم بخارارا برای‌دفاع مجدد آماده‌سازدعازم‌خراسان وخدمت تیمور شد .

امیرتیمور چون بوسایل مقتضی از میزان سپاهی وقوت و شوکت لشکر امیر حسین اطلاع داشت درصدد برآمد که ازملك حسین پادشاه کرت که در هرات حکومت مـی‌کرد طلب یاری ومساعدت نمایدلذا امیرجاکو را بعنوان سفیر نزد ملك حسین‌فرستاد ملك‌حسین حاضر شد که بمدد امیرتیمور بشتابد ودربرقراری روابط دوستی پیشقدم گردید. امیرتیمور فرزند خود امیرجهانگیر را باتفاق مبارکشاه که سمت اتابیکی‌امیرجهانگیررا داشت برای تشبید مبانی برادری نزد ملك هرات اعزام داشت .

امیرتیمور برای گوشمالی امیرحسین عازم حـدود ماوراءالنهر شد و پس ازعبور از اطراف جیحون وغلبه برعده‌ای ازسرکشان‌و تحصیل غنائم فراوان بناحیه سمرقند وتاشکند رسید دراین‌موقع امیرحسین باآماده کردن لشگری فراوان درحدود نخشب وقرشی‌منتظر پیداکردن فرصت برای هجوم وحمله بود .

درمدتیکه امیرتیمور درتاشکند می‌گذرانید امیر بهرام حاکم‌آن محل در پذیرائی وتجلیل امیرتیمور فروگذار نکرد وتعهد نمود علاوه براینکه در موقـع لشکرکشی تیمور برعلیه امیرحسین کومك ومساعدت نماید حاضرشد که دختر خودراهم بازدواج‌فرزندتیمور

امیرزاده جهانگیر درآورد .

امیرحسین باتفاق امیرموسی وامیر محمدبیان سلدوز وبیست هزار نفر سپاهی که گرد آوری نموده بود برای مقابله باامیرتیمور ازراه سمرقند عازم شد امیرتیمور بادوهزار نفر ازاطرافیان خود بمقابله آنان شتافت دراین جنك رشادت وفداکاری امیر تیمور موجب شد که سپاهیان امیر حسین باادادن تلفات فراوان عقب نشینی نمایند چون خبر شکست سرداران امیرحسین منتشرشد وبیم سقوط کلی امیرحسین میرفت لذا امیر حسین این بارهم برای نجات خود ویارانش دست توسل بدامان علماء ومشایخ ناحیه خجند و تاشکند دراز نمود تا بهروسیله که ممکن است با شفاعت این طبقه که مورداحترام امیرتیمور بوده‌اند قرار صلح وسازشی بین آنان داده شود این بارهم امیرتیمور بسابقه دوستی قدیم ووساطت روحانیون مسلمان حاضرشد که باامیرحسین قرار مصالحه‌ای بدهد تاشاید ازطریق صلح وصفا روابط حسنه گذشته برقرار شود . ۱

درمجلد ششم خطی کتاب روضة الصفا که تاریخ تحریرآن سال ۸۸۹ هجری میباشد وجزء مجموعه کتب موقوفه مقبره شاه صفی در اردبیل است و اکنون در کتابخانه خطی موزه ایران باستان تهران حفظ میشود شرحی در مورد تنظیم این مصالحه نامه نوشته شده که چون در کتب چاپی روضة الصفا دیده نمیشود لذا بنقل آن میپردازیم :

امیرحسین ... لاجرم همت مصروف تسکین این آشوب گردانیده بعلماء ومشایخ خجند و تاشکنت توسل جسته ازیشان التماس نمود که باحضرت صاحبقران کامکار اختلاط فرموده درختم ماده مخالفت و نزاع کوشیدند و غباری که بر صفحه خاطرهمایون نشسته بزلال موعظه فرو شویند اصحاب خرقه وارباب عمامه بمقتضی کریمه وان طایفتان من المؤمنین اقتلوا فاصلحوا بینهما . ملتمس امیرحسین را بجان ودل قبول کرده ازسروفوررغبت قدم درعرصه مصالحة نهادند وباتفاق بمجلس جنت آئین حضرت صاحبقرانی رفته بعدازتقدیم مراسم ودعا وظائف ثنا معروض گردانیدند که چون مامخلصان حقیقی راکمال نصفت وعدالت ودین پروری ومرحمت گستری حضرت صاحبقرانی محقق ومعلومست کلمهٔ چند که متضمن صلاح حال بلاد وعباد است بسمع همایون میرسانیم اگر بمضمون کلمات درویشان اعتماد نموده نتایج آن درعاجل وآجل شاملحال امیرنیکو اعتقاد وعادل گردد و حال آنکه منازعت ومخالفت شما وامیرحسین مستلزم ویرانی مملکت وپریشانی رعیت است اگر لشکر بیگانه درین دیار راه یابند خونها بناحق ریخته گردد واموال مسلمانان درعرصه تلف آید واهل شرك وکفر برارباب توحید وعرفان استیلا یابند واوضاع شریعت عزا اختلال گیرد ومبانی ملت انهدام پذیرد وعاقبت باشما تیر وفا نکنند وآنزمان پشیمانی سود ندارد واگر بفحوای کلمه و الصلح خیر طریق موافقت مسلوك شود عندالخلق والخلایق مستحسن ودلپذیر باشد که آشتی بهمه حال بهتر ازجنگست ... درآنولا که اعیان واشراف التماس صلح نمودند من صمیم القلب

بعد از تنظیم مصالحه نامه ومبادله سفرا این دوامیر درناحیه قندوز بایکدیگر ملاقات نموده وطرفین معتهد شدند که ازاین پس درطریق صداقت ودوستی بایکدیگر قدم بردارند وجبران خصومت گذشته را بنمایند .

تسخیر کابل و بدخشان

گرفتاری امیر تیمور واختلاف آن با امیر حسین موجب شده بود که حکمران کابل آقبوغانام از فرصت استفاده نموده درصدد طغیان و کردنکشی برآید ازاین رو بعد ازعقد مصالحه این دوامیر تصمیم گرفتند که متفقاً حاکم کابل را کوشمالی کنند دراین مصاف بااینکه سرداران تیمور زخمی ومجروح شدند لیکن درنتیجه فتح نصیب آنان گردید .

اهالی بدخشان بسرکردگی شیخ علی بدخشانی سرازاطاعت امیرحسین و امیر تیمور برداشته بودند بناچار امیر تیمور باتفاق جهان‌ملك فرزند امیرحسین برای سرکوبی شورشیان ببدخشان عازم شد پس از تصرف بدخشان و گرفتن غنائم فراوان عده‌ای ازیاغیان را مجازات نموده ومدتی درحدود بدخشان اقامت گزید .

غلبه امیر تیمور وهمراهان اودرتسخیر کابل وبدخشان ومطیع ساختن سایر مخالفین روزبروز براعتبار وشهرت امیر تیمورمیافزود وباآنکه امیر تیمور ازفتوحاتی که نصیب شده بود دوچار نخوت وغرور نشده وهمواره خود را علاقمند بانجام تعهداتی که دربرابرامیر حسین داشت نشان می‌داد وراه صواب می‌پیمود لیکن حس کینه توزی شدیدی که در امیر حسین بود موجب شد که درنهان وآشکار برعلیه امیر تیمور اقدام نماید تاآنجا که طرفداران ویاران امیر تیمور راازمساکنشان احضار نموده در تحقیر آنان از هیچ اقدامی فروگذار نمی‌کرد و از اینکه از سرصدق و صفا با امیر تیمور رفتار می‌نمودند اظهار عدم رضایت می‌کرد .

امیرتیمور پس ازوقوف وتحقیق کامل بعملیات خائنانه امیرحسین این باره بامشورت امراء وسرداران تصمیم گرفت که بهرترتیب باشدکاررا یکسره ودفع شر این امیرجابر و یار قدیم خائن را بنماید .

عاقبت امیرحسین

درمجلس مشاوره‌ای که امیر تیمور برای مقابله قطعی با امیرحسین تشکیل دادکلیه

قبول فرمود وچون ضمیر آفتاب تأثیرش برمصالحه قرارگرفت .

سران سپاهی وامراء واکابر آن عصر که ازمظالم وعهد شکنی امیر حسین بجان‌آمده بودند متفقاً رای دادند که بایستی در دفع امیرحسین اقدام نمود از اینرو امیر تیمور برای اینکه ضربت موثری برامیر حسن وارد سازد ناچار شد که ازشیخ محمد بیان سلدوز وامراء بر لاس اولاس جغتای وجمعی دیگر مانند امیر کیخسرو وسیور غتمش طلب یاری نماید .

ازعوامل دیگری که درتقویت اطرافیان امیر تیمور موثر افتاد حضور امیرسیدبرکه بودکه ازاعاظم سادات مکه بشمار میرفت .

امیر سید بر که که بر حسب معمول سنواتی برای وصول عوائد اوقافی قبلا نزد امیرحسین رفته بود با نهایت کدورت ودلتنگی ازرفتار خشنی که بااوشده بودنزد امیر تیمور بشکایت آمد امیر تیمور نظر باعتقادی که باسلام واحترامی که بسادات داشت درجلب رضایت امیرسید بر که کوشش نمود وتاآنجا که میتوانست رعایت جانب احترام سیدرا باطرافیان توصیه کرد و ورود اورا دراین موقع که عازم میدان قتال بود بفال نیك گرفت .

دراین زمان امیرحسین درحدود بلخ اقامت داشت وپس ازاطلاع برتصمیم امیر تیمور باتهیه مقدمات فراوانی عازم جنك با امیر تیمور شد دراین جنك که درحدود بلخ بوقوع پیوست شاهزاده امیرعمرشیخ فرزند امیرتیمور هم همراه او بود درنتیجه جنك خونینی که بین صفوف طرفین رویداد عمرشیخ بغلت اصابت تیرسخت مجروح شد و جمع کثیری ازنیروی طرفین وسرداران ازجمله شیخ علی چوپانی کشته شدند امیرحسین که متوجه اسارت خود و عاقبت وخیم گردید بیکی ازقلاع بلخ پناه برد وازپناهگاه درخواست امان ازامیر تیمورنمود . بااینکه امیر تیمور بامیرحسین امان داد وامیر حسین متعهد شد که پس از استخلاص بزیارت بیت‌الله رود باوجود این پس ازاستخلاص ازقلعه از انجام تعهد خودکه که خروج ازبلخ وتشرف مکه باشد سر پیچیددر باره عاقبت این امیرظالم که خودوفرزندانش دستگیر ودر رمضان سال ۷۷۱ هجری بامر امیر تیمور بقتل رسیدند شرحی درکتب معتبر تاریخ ضبط شده که اینك مختصری ازآن مراتب درزیرنقل می‌شود [۱] .

---

۱ ــ امیرحسین بادونوکر بیرون‌آمد و از کمال دهشت وحیرت نمیدانست که کجا میرود وکیف مااتفق قدم بهرطرف می‌نهاد تا بشهر کهنه افتاد و قریب بصبح شده بود نوکرانرا از خود ببهانه‌ای دورساخت خایف وگریزان بربالای مناره شهر ویران درمسجد جمعه که ازآسیب لشکریان تاتار در وقت کندن وتخریب عمارات سالم مانده بود ... رفت وگفت که ندانست که :

بیت

از مرگ حذر کردن دو روز روا نیست

روزی که قضا باشد و روزی که قضا نیست

ازعجایب حالات آنکه شخصی اسبی کم کرده بخاطرش آمد که بدان مناره بالا رود و نظر بر

پس ازبقتل رسیدن امیر حسین وفرزندانش بنا بامر تیمور فرار شد ساکنین بلخ که قبلا بدستور امیر حسین ازمساکن خود باجبار بنقاط دیگر کوچ داده شده بودند مراجعت نمایند .

جلوس امیر تیمور در سال ۷۷۱ هجری

قتل امیرحسین وفرزندان اوموجب شد که کلیه مخالفین امیرتیمور ویاران امیرحسین سراطاعت وروی خدمت بسوی امیر تیمورآورند در این زمینه کلیه اعیان اولوس جغتای و سران ناحیه بلخ مانندامیرشیخ محمد بیان سلدوز وامیر کیخسرو ختلانی وامیرداود وامیر جلایر وشاه شیخ محمد بدخشانی باتفاق سادات واکابرماوراءالنهر،ترمدوازجمله سید برکه که دارای مقام ومنزلت خاص نزد امیر تیمورومسلمانان بود برای شرکت دراجراء مراسم خاص وآداب ایلی که درجلوس شاهان مغولی معمول بود مانند زانو زدن وکاسه گرفتن و درم و دینار نثار کردن حضور بهمرسانیدند باتنظیم بیعت نامه‌ای دربلخ خطبه امارت ایران وتوران را بنام امیرتیمور که ازاین پس ملقب بصاحبقران شده است درتاریخ ۱۲ رمضان سال ۷۷۱هجری خواندند .

دراین تاریخ که زمان جلوس امیر تیمور بپادشاهی است صاحبقران در حدود سی و

اطراف وجوانب دشت وصحرا اندازد شاید که اسب کم شده را بیابد چون برآن مناره برآمد امیر حسین را دید وبشناخت امیرحسین که یك کف گندم بهیچ مبارز پهلوان نمیداد یك مشت مروارید غلطان بآن شخص داد ودرکتمان سرخویش مبالغه‌ها نموده و بمواعیدخوب اورا امیدوارگردانید وآن مرد امیرحسین را بسوگندآن عظیم مطمئن گردانیده فرودآمد و بدرگاه حضرت صاحبقرانی رفت صورت قضیه را بتفصیل معروف داشت وشاه وسپاه را بر آن حال اطلاع افتاده پیاده و سوار بجانب مناره شتافتند امیرحسین ازبالای مناره بزیرآمد در سوراخ دیوار همان مسجد در خزید وچون دست اجل گریبان جانش گرفته بود مقداری از دامان جامه‌اش بیرون ماند مردم ببالای مناره رفته واز شکاف بیرونش کشیده دست و گردن بسته بخدمت حضرت صاحبقرانی بردند .

نقل ازجلد ششم روضة‌الصفا خطی (۹۹۸ هجری)

چهار سال داشت [۱] . پس‌ازاستقرار امیر تیمور صاحبقران براریکه سلطنت دستور داد که کلیه خزائن ودفائن ونقوذ امیرحسین راکه ازطریق ظلم وتعدی وتجاوز بدست‌آورده بود ما بین اعیان وبزرگان دولت وطبقات مختلف بلخ تقسیم نمودند وچون ازانتظام امور بلخ فراغت یافت حکومت‌آن ناحیه را بیکی ازسردارن بنام مرادبرلاس واگذارکرد وازبلخ عازم ماوراءالنهروسمرقندشد . درورود سمرقند تجلیل مهمی‌ازمقدم امیرتیموربعمل‌آمدامیر تیمور دستور دادکه درتعمیرعمارات وقلاع وابنیه سمرقندکه بعداً بپایتختی‌خودانتخاب نمود اقدام شود .

دراین ایام‌که‌آوازه سلطنت امیرتیمور وانتخاب شهر سمرقندبپایتختی دراطراف و اکناف ترکستان وماوراءالنهرشایع می‌شد هرروز گروهی ازامراء ومتنفذین برای اظهار اطاعت وانقیاد بدربار سمرقند حاضر میشدند .

نقل است‌که امیرتیمورهنگام پذیرفتن امراء منافق ومخالف ازابراز محبت فراوان در بارهٔ‌آنانان دریغ نمی‌کرد وبدین ترتیب موجبات دلجوئی و استمالت‌آنان را فراهم می‌ساخت . دربین امراء مخالف تنها امیرزنده چشم بودکه از حضور درمجلس قوریلتای تیموری‌که بعدازتاریخ جلوس درسمرقند بمنظور تمشیت امور تشکیل شده بود امتناع ورزید بااینکه امیرتیمور سه نفرازسرداران خود را برای دلالت ونصیحت نزد زنده چشم بناحیه شیرغان فرستاد با وجود این زنده چشم علاوه بر اینکه حاضر نشد بحضور تیمور بیاید فرستادگان وایلخان تیموری راهم درحبس وقید انداخت .

امیرتیمور شخصاً برای سرکوبی زنده چشم پس ازعبور از جیحون عزم شیرغان را نمود چون دشمن تاب مقاومت دربرابر نیروی امیرتیمور نیاورد بوساطت سرداران تسلیم شد امیرتیمور هم ازتقصیر وی صرفنظر نمود لیکن زنده چشم برای باردیگر علم طغیان بر داشت وبتحریك ابوالمعالی ترمدی درمقام قتل وغارت اهالی بلخ برآمد این بارهم زنده چشم ازعملیات خود اظهار ندامت نمود و مجدداً مورد عفو امیرتیمور قرارگرفت . سپس امیرتیمور عازم مغولستان شد ۷۷۲ هجری پس از عبور ازسیحون عده‌ای از روسا وطوایف خانان مغولی برای اظهار اطاعت وتهنیت بحضور امیر تیمور رسیدند امیر تیمور یکی از امراء رابحکومت مغولستان تعیین نمودلیکن این‌حاکم بمحض پیداکردن قدرت علم طغیان برعلیه امیرتیمور برداشت امیرتیموربلادرنك برسرحاکم مغولستان تاخته دراین اردوکشی برعده‌ای ازیاغیان مانند شیخ ابولیث سمرقندی وامیر موسی وزنده چشم وامیرخضر و ابوالمعالی ترمدی‌که سودای غلبه برامیرتاتار داشتند مظفر وپیروز شد .

---

۱ — ز هفتصد فزون بود هفتاد ویك . قضاگفت شه راکه الملك لك . تمر آمدش نام یعنی حدید ومن شانه فیه باس شدید .

امیر تیمور از این تاریخ ببعد بمنظور آنکه اساس و قوامی باوضاع بی سروسامان ماوراءالنهر وخوارزم ومغولستان دهدوضمناً بهدف اصلی خود که احیاء امپراطوری چنگیز باشد توفیق یابد نظریات وتصمیمات خود را منحصر باجراء دواصل زیر که بمنزله شالوده وبنیان سلطنت تیمور وتیموریان است نمود و عملی ساختن این برنامه را هدف واقعی خود در دوران عمر وسلطنت قرارداد :

۱ - بطوریکه درشرح حال ومقدمه احوالات امیر تیمور اشاره شد تیمور در اظهار اخلاص بمذهب اسلام واحترام بسادات ومسلمین وتجلیل علماء وپذیرائی ازسید برکه وتعمیر مساجد وبقاع جدوافی داشت ازاینرو برای اینکه بتواند ازنیروی مادی ومعنوی مسلمین بر خور دار شود اشاعه مذهب اسلام و حمایت از مسلمین را در سرلوحه برنامه خود قرار داد .

۲ - تجدید و احیاء امپراطوری عظیم مغول درماوراءالنهر و خوارزم و تسخیر کلیه ممالکی که سابقاً درتصرف چنگیز بود .

لشکرکشی بخوارزم ۷۷۳ هجری

امیر تیمور درفاصله سالهای ۷۷۳ تا ۷۷۷ چهاربار بحدود خوارزم اردوکشی نمود علت حمله بخوارزم درنتیجه اقدام حسین صوفی والی خوارزم بود امیر تیمور قبل ازاقدام نظامی با فرستادن ایلچیانی نزد حاکم خوارزم تقاضی کرد که خراج وصولی چند ساله بلادی ازاولوس جغتای که درناحیه خوارزم واقعشده بود برحسب سنن ایلی بخزانه تیمور ارسال دارد . علاوه ازاین ایلچی خاص که برای انجام این منظور مأمور خوارزم گردید مولانا جلال الدین کشی هم که بحسن عقیده وتأثیر کلام دربین مردم ماوراءالنهر شهرت داشت ازطرف امیرتیمور بعنوان حکم ومصلح مأمور حل وفصل این دعاوی مالی گردید حسین صوفی در نتیجه غروری که بهمرسانده بود دستور داد مولانا را بزندان افکندند این اقدام بی باکانه حاکم خوارزم علاوه برآنکه اهانتی مستقیم به تیمور بود موجب برآشفتن علماء ومسلمانان گردیده تیمور که حمایت مسلمین را بعهده داشت دست آویزی برای حمله بخوارزم برای خود تهیه کرد بلافاصله ازبخارا عازم جنك شد . فرماندهی نیروی امیرتیمور دراین مرحله باشیخ علی بهادر وخواجه یوسف بود وهمچنین سرداران قوای حسین صوفی دراین مقابله شیخ موید ومنکلی خواجه بودند بااینکه نیروی خوارزم در این جنك نهایت شجاعت را بظهور رسانیدند لیکن درپایان کار حاکم خوارزم تسلیم شد .

حسین صوفی ازاین پس مترصد بود که در اولین فرصت انتقام شکست لشکریان خود را ازتیمور بگیرد طولی‌نکشید که حاکم خوارزم بتحریك ومساعدت سپاهی امیر کیخسرو برای بار دوم درخارج شهرخوارزم باقوای تیمور دست وپنجه‌ای نرم کردند این بار هم حاکم خوارزم وسپاهیان او مغلوب شدند وحسین صوفی ازشدت غم واندوه درگذشت .

جانشین حسین صوفی برادرش یوسف صوفی از امیر تیمور تقاضای مصالحه نمود پس ازبرقراری صلح باخوارزم امیر تیمور دستور داد امیر کیخسرو راکه سبب تحریك حسین صوفی شده بود دستگیر ساختند وبجرم خیانتی که نموده بود بفرمان سیورغتمش‌خان که از نزدیکان تیمور بود اورا بند نهادند وبسمرقند فرستادند تابدست بازماندگان امیر حسین قصاص شود .

امیرتیمور بااینکه بایوسف صوفی ازطریق دوستی و محبت رفتار می‌نمود لیکن این والی خوارزم مانند پدر در تحت تأثیر تحریکات فرزندان امیر کیخسرو قرارگرفت و بر خلاف‌عهد ومیثاقی که نموده بود بقصد جنك وتعرض پرداخت لیکن‌چون درخودتاب مقاومت ندید برای بار دوم درخواست صلح و سازش کرد ومورد عفو قرارگرفت . ۷۷۴ هجری .
یکی از شرایط مصالحه این بودکه برادر زاده یوسف صوفی که خاتونی مشهور بود بعقد امیرزاده جهانگیر فرزند تیمور در آورده شود این ازدواج باتشریفات مفصلی در سمرقند بآئین اسلام انجام پذیرفت ۷۷۵ .

والی خوارزم چون شاهد فتوحات امیر تیمور بربلاد مغولستان واولوس جغتای و قمرالدین دوغرات که شرح‌آن خواهدآمد بود بعلت حس جاه طلبی و سلطنت خواهی که داشت پیامی بدین مضمون برای امیرتیمورفرستاد : که بیش ازاین من نمی‌توانم ناظر کشت وکشتار واستیصال مردم ولایات ومسلمانان باشم بایستی تکلیف جهانداری در این حدود معلوم شود اگرحکومت بامن است مردم بدانند واگرامیر تیمور حاکم بالاستقلال است آنهم روشن‌گردد این‌اتمام‌حجت‌حاکم خوارزم سبب‌شد که امیر تیمور بدون فوت وقت درسال ۷۰۸ هجری عازم خوارزم شود چون تیمور بپای حصار خوارزم رسید پیغام فرستاد که من طبق درخواست والی خوارزم تاپای حصار بپای خودآمده‌ام اکنون نوبت والی است که از حصار خارج شده تکلیف جهانداری را درهمین مکان روشن سازیم بااینکه امیرتیمور قصد حمله ودستگیری یوسف صوفی را نداشت وبسبب خویشاوندی‌وقرابت مایل نبود که بیحرمتی باوشود لیکن نخوت وغرور والی‌خوارزم موجب تحریك امیر تیمورشد بنا براین سرداران تیمور بامنجنیق‌های‌آتشین برحصار وکاخ رفیع والی خوارزم یورش بردند دراثنا محاصره کاخ خبر رسیدکه یوسف صوفی‌درگذشته است ودر داخل شهرهرج مرجی‌برپا است نیروی امیر تیمور وارد شهر شدند وباغضب هرچه تمامتر دست بقتل وغارت گذاردند وعده زیادی ازمردم‌آن شهر را باستثنای سادات ومشایخ و علماء و اشراف وارباب صنایع و حرف که

برای تدریس درمدارس اسلامی وساختمان وپیشرفت صنایع وجودشان درشهر کش لازم بود بقتل رسانیدند . پس از این فتح شیخ علی بهادر بسمت حاکم خوارزم منصوب گردید امیر تیمور بشهر کش عزیمت نمود وبشکرانه این پیروزی دستور داد از ارباب صنایع خوارزمی برای ساختمان کاخی عالی استفاده شود بنای این کاخ که بزودی باتمام رسید بنام آق سرا شهرت یافت .

جنگ امیر تیمور باقمر الدین دوغرات حاکم مغولستان ۷۷۶ هجری

سپاهیان قمرالدین دوغرات از سال ۷۷۲ هجری بکرات باتاخت وتازهای فراوان ازکاشغر بحدود ماوراءالنهر موجبات آزار وخسارت اتباع امیر تیمور را فراهم می‌ساختند این حملات وشبیخونهای فصلی تااوائل سال ۷۷۶ هجری ادامه یافت چون دراین سال دامنه تجاورات خونین نیروی قمرالدین روبتوسعه نهاد بناچار امیر تیمور عازم سرکوبی قمرالدین‌شد سرداران‌امیرتیمور که بهمراهی‌سپاهیان مأموریت انجام این‌حملات را بعهده داشتند شامل میرزا جهانگیر فرزند تیمور وشیخ محمد بیان سلدوز وعادلشاه جلایر بودند دراین مقابله‌فتح بالشگریان امیرتیمورشد غنائم ومال فراوان نصیب میرزا جهانگیر گردید که‌کلیه‌آن اموال واسبان را با بشارت‌مژده فتح برمغولان در شهر سمرقند بحضور پدر تقدیم کرد دربین اسیرانی که همراه امیرجهانگیر بسمرقند انتقال داده شد دوخاتون مغولی بنام خاتون‌آغا ودخترش دلشادآغا بودند . امیرتیمور دلشادآغا را بزوجیت خود آورده وسپس امیرتیمور بشهرخجند روی‌آورد دراین شهر ازطرف عادلشاه جلایر استقبال شایانی از امیرتیمور وهمراهان اوبعمل‌آمد وبعداً بشهر کش وارد شد .

دراین خلال باطلاع امیرتیمور رسید که در خفا توطئه‌ای برای قبل وی بدست شیخ محمد بیان سلدوز و عادلشاه ریخته شده بااینکه نقشه انجام خیانت این دوسردار قریب الوقوع بودلیکن تیمور بافراستی که داشت درلحظه خطر متوجه شد برای تنبیه توطئه‌گران دستورداد جلسه تحقیق تشکیل شود پس ازمحاکمه وثبوت تقصیر نسبت‌بقتل آنان اقدام‌نمود بدین ترتیب شیخ محمد بیان بکیفر رسیده عادلشاه هم از بیم مجازات فرار اختیار نمود ونزد قمرالدین دوغرات رفت .

قمرالدین برای بار دوم بمنظور تلافی شکست اولیه سپاهی درمحل اندکان برای مقابله جمع‌آوری نمود بااینکه سپاهیان قمر الدین رادر این مرحله چهار هزار نفر ضبط کرده‌اند ونیروی تیمور درساعت شروع جنگ پیش ازدویست نفر نبود باوجود این درنتیجه

رشادت خاص‌فتح نصیب امیرتیمور گردید . بدین ترتیب کاشغر بحوزه متصرفات امیرتیمور درآمد . این محاربات قریب‌پنج سال بطول انجامید تااینکه درسال ۷۸۱ هجری بافرار قمرالدین وسران سپاه او پیروزی‌نصیب تیمور گردید .

فوت امیرزاده جهانگیر وولادت شاهرخ بهادر

درزمانیکه امیرتیمور برای سرکوبی قمرالدین عازم بود امیرزاده جهانگیرفرزند ارشد امیرتیمور بیمار وناتوان شد ازاینرو برای معالجه درسمرقند توقف نمود امیرتیمور پس از فتح مغولستان در هنگام ورود بسمرقند مطلع شد که فرزند مورد علاقه‌اش در سن بیست سالگی فوت نموده امیرتیمور ازشنیدن این خبر بسیار متأثرگردید . از حسن اتفاق‌چون این ایام مصادف باولادت شاهرخ بهادر(۱۴ ربیع‌الاخر سال۷۷۸هجری) هم‌گردید تولد این فرزند سبب شدکه ازاندوه وتالم تیمورکاسته شود . ۱

۱ ـ هنگامی‌که امیرتیمور ازاین سفرمراجعت می‌نمود یعنی موقعی‌که هـزاران فرسنگ راه شمال راتاختای طی‌کرده وبسمرقند بازمیآمد . مردم سمرقند تابیرون باغهای شهر به پیشواز رفتند . آنها لباس تیره پوشیده وبدون سروصدا بانتظاروی صف‌کشیدند .
سیف‌الدین که‌مسن ترین‌امیران‌بود عده‌ای ازسرداران‌را بجلوبردآنان روی جامه‌های سیاه خودگرد وغبار فشانده بودند . تیمورکه‌آنان رادید عنان‌کشید وسیف‌الدین پیاده شد بدون اینکه برروی تیمور نگاه‌کند رکاب اسب اورا در دست‌گرفت .
تیمورگفت : «چرا میترسی سخن بگو .»
سیف‌الدین گفت : «ای امیربخدا ترس در دل من نیست . اما پسرجوان تـو پیش‌ازآنکه بحد رشد برسد درگذشته است این‌گل سرخ تورا باد اجل‌کنده است .» بیماری جهانگیر رابـه تیمور نگفته بودندوی‌چند روزپیش‌ازمراجعت‌تیمور درگذشته‌بودوسیف‌الدین‌آموزگار پیرشاهزاده جرئت‌کرد خبر مرگ اورا بپدرش برساند .
تیمورفوری به سیف‌الدین‌گفت : «سرجایت برگرد وسوارشو» سیف‌الدین‌سوارشد ودرظرف چند لحظه سپاهیان‌ودیگران ازجریان خبرشده بسمرقند بازگشتند . درهمان شب نقاره جهانگیر را پیش‌تیمور آورده درهم شکستند‌که پس‌ازمرگ وی برای‌کس دیگر نواخته نشود .
ازروزی‌که جهانگیر سردار شده بود تا هنگام مرگ وی این دسته نقاره در موقع ورود جهانگیر بصدا درمیآید وورود جهانگیر را اعلام میداشت . لحظه‌ئی لبان پیرمرد تاتار ازشدت اندوه‌آویخته‌گشت وی جهانگیر را پیش ازهرکس وهرچیز می‌خواست .
نقل‌ازکتاب تیمور لنگ .تألیف‌بارولدلمب ترجمه علی جواهرکلام

ازامیرجهانگیر دوپسر باقی‌اند : یکی بنام میرزاده محمد سلطان ازخاتون خانواده صوفی دیگری پیرمحمد ازملك آغا دخترخواجه الیاس .

نزاع امیرتیمور باارس خان پادشاه قبچاق وسایرمخالفین

حاکم سقناق بنام تغتمش خان که ازطرف امیرتیمور سمت حکمرانی داشت در دو نوبت گرفتار حملات ارس خان و پسرش قتلق بوغا شد بااینکه قتلق بوغا کشته شد وحاکم سقناق هم مجروح ومنهزم گردید باوجود این ارس‌خان دست ازتجاوزات خود نکشید در این ضمن ایلچی‌ای نزد امیرتیمور فرستاد و بتلافی کشته شدن فرزندش قتلق بوغا در جنك تغتمش خان را طلبید که بکیفر رساند بدیهی‌است امیر تیمور حاضر نشدکه حاکم پناهنده خودرا بدست دشمن سپارد همین موضوع باعث شدکه طرفین درنزدیکی محل سقناق دست بمقابله ومقاتله زنندآخرالامر ارس‌خان که دوچار شکست شده بود با دادن تلفات سنگین بقبچاق عزیمت نمود ودرگذشت پسر ارس‌خان جانشین پدر شد . بدین ترتیب برای بار سوم تغتمش خان عازم حکومت سقناق گردید .

چون خبرهرج ومرج اوضاع قبچاق باطلاع امیر تیمور رسید تغتمش‌خان‌را مأمور تصرف آنحدود نمود تغتمش‌توانست بامساعدت امیرتیمور بردشت قبچاق والوس جوجی‌خان غلبه یابد ۷۷۹ هجری .

همچنین چون دراین سال قوریلتای تیموری برای اتخاد تصمیم ولشگرکشی بایران درسمرقند تشکیل شده بود از جانب امیرتیمور امیرسیف‌الدین مأمور شدکه برای گرفتن کومك نزد ملك غیاث‌الدین کرت والی هرات رود وازملك هرات تقاضای مساعدت سپاهی نماید بااینکه سیف‌الدین مدتی در دیار هرات ماند لیکن‌بدون نتیجه عزیمت نمود دراین زمان علی بیك جانی فرمانی نیز بخدمت امیرتیمور پیوست ودختر خود را بعقد امیرزاده سلطان محمد فرزند امیرتیمور درآورد .

فتح خراسان وآغاز لشگرکشی امیرتیمور بایران ۷۸۱ هجری

پس‌ازآنکه امیرتیمور برکلیه ماوراءالنهر وحوزه متصرفات اولوس جغتای و جوجی غلبه‌یافت وعلی‌بیك جانی‌قربانی‌حاکم ناحیه ابیوردهم تعهدنمودکه هنگام حرکت بخراسان

آماده مساعدت سپاهی باشد امیرتیمورعازم یورش وحمله بایران شد همینکه بقصبه «اندخود» رسید باحسن اعتقادی که نسبت بپیشوایان مذهبی و اولیاءاله داشت بملاقات باباسنکونام که از اوتاد زمان خود بود رسید وازاین تصادف بسیار خشنود شده و بفال نیك گرفت، وچون بحدود سرخس نزدیك گردید ملك محمد حاکم آن دیار باستقبال امیرتیمور شتافت وازهمین ناحیه است که ایلچی‌ای نزد علی بیك جانی قربان فرستادوویرا بتعهدی که نموده بود متذکر ساخت وسپس عازم جام وطیبات شد درطیبات (تایباد) بدیدار مولانا زین‌الدین صوفی مشهور نایل وناحیه پوشنج را بتصرف آورده وعازم فتح هرات گردید .

دراین موقع حکومت هرات باملك غیاث‌الدین کرت بود پس اززد وخورد شدیدی که بااردوی امیرتیمور نمود عاقبةالامر چاره را درتسلیم دیدلذا امیرپیرمحمد فرزند خود را باتفاق یکی ازسردارانش بنام اسکندر مسیحی نزد امیرتیمور فرستاد وپس از چند روز شخصاً برای‌عذر خواهی درمحل باغ زاغان بملاقات‌امیرتیموررسیدوبدین‌ترتیب‌فتح هرات وبرچیدن شدن اساس امارت‌آل کرت درآن ناحیه درسال ۷۸۳ هجری اتفاق افتاد .

پس ازفتح هرات برحسب دستور امیرتیمور مولانا قطب‌الدین رابهمراهی‌کلیه ذخائر ودفائن ملوك غور بناحیه شهرکش ماوراءالنهر انتقال دادند . همچنین نواحی نیشابور و سبزوار باتسلیم شدن حکام‌آنان علی‌بیك جانی‌قربانی وخواجه علی موید سربداری بتصرف امیرتیمور درآمد . ناحیه اسفر این هم که در دست امیرولی بود بامختصر مقاومتی بر حوزه قلمرو امیر تیمور اضافه گشت .

امیرتیمور پس ازاین فتوحات برای تمشیت امور وگذراندن زمستان عازم سمرقند وبخارا شد .

دومین یورش امیرتیمور بناحیه‌خراسان بقصدتصرف‌طوس وکلات‌باهمراهی ومساعدت امیرانشاه حاکم سرخس‌وملك غیاث‌الدین حاکم‌هرات شروع شد ۷۸٤ بااینکه امیرتیمور مایل نبودکه باعلی‌بیك جانی قربانی درمقام جنك وستیز برآید لیکن ازآنجا که علی‌بیك همواره درصددکشتن امیرتیمور بود بناچار امیرتیمور برقلعه‌کلات حمله برد وچون‌آثار فتح وپیروزی قوای تیمور برحاکم‌کلات معلوم شد بناچار علی بیك اطاعت نمود وباعزام رسولانی عذر تقصیر خواست .

امیرتیمور ازکلات بسوی قلعه قهقهه رفت پس ازتعمیر ومرمت وتعیین‌کوتوالی برای قلعه عازم ترشیز گردید .

ترشیز دراین تاریخ بدست یکی ازگماشتگان‌ملك غیاث‌الدین بنام ملك علی‌سدیدی که بشجاعت و مردانگی معروفیت داشت سپرده شده بود اهالی این ناحیه با اینکه دردفاع ترشیز مردانه قیام نمودند لیکن مغلوب شدند درنتیجه ترشیز وقلعه‌آن بدست امیر

تیمور درآمد . پس‌ازتصرف ترشیز چون امیرتیمور متوجه میزان قدرت ورشادت اهالی آنجاکه بسدیدیان شهرت داشتند گردیددستور دادکه عده زیادی ازآن مدافعین سرسخت ترشیز را برای نگهبانی قلاع وحفاظت راههای نظامی بحدود ترکستان اعزام داشتند . ونیز درهمین موقع است‌که فرستاده شاه شجاع ازشیراز بنام عمرشاه با تحف وپیشکشهای فراوان ونامه دوستانه نزد امیر تیمورآمد معروف است‌که امیر تیمور فرستاده را بانامه جوابیه وهدایای شاهانه‌ای‌که مناسب مقام شاه شجاع بود روانه شیراز نمود وضمناً ازشاه شجاع خواست برای تحکیم مبانی محبت یکی ازخواتین دودمان آل مظفررا جهة همسری فرزندش امیرزاده پیرمحمد اختصاص داده و معرفی نماید . سپس امیرتیمور ازترشیز عازم مازندران شد .

امیرتیموردرسال ۷۸۵ هجری ازطریق ترشیزوکبود جامه عازم تسخیر مازندران شد امیرولی حاکم مازندران چون تاب مقاومت درخود ندید سر باطاعت نهاد امیر تیمور عازم رادکان گردید دراین‌مکان امیرشیخ علی بهادرکه مأمورحفظ قلعه‌کلات بود باطلاع رسانید که علی بیك جانی قربانی راه خلاف وعصیان میرود امیرتیمور دستور داد علی بیك را بهمراهی سایر امراء وامیرغوری فرزند ملك غیاث‌الدین‌کرت مقید ساخته ودربند نمودند وبماوراءالنهرنزد میرزا عمرشیخ فرستادند طولی‌نکشید که‌کلیه این امراء برحسب امرامیر تیمور بقتل رسانیده شدند .

دراواخرهمین سال است‌که بازعده‌ای ازغوریان بعزم تصرف هرات بسرپرستی ملك محمد قیام نموده وتاتوانستندمردم مسلمان هرات وعلماء وسادات راکشتند چون این خبر بامیرتیمور رسید میرزا میرانشاه را مأمور ساخت‌که انتقام خون مسلمانان را از یاغیان بستاند میرانشاه پس‌ازغلبه برمتجاوزین دستور داد نسبت بقتل عام‌آنان اقدام شود معروف است که در کنار حصار شهر هرات چندین مناره از سر کشته شدگان ساخته شد وهم دراین سال است‌که دلشادآغا زوجه وقتلغ ترکان‌آغا خواهر امیرتیمور درسمرقند در گذشتند .

سومین یورش درسال ۷۸۵ هجری

درمدث توقف امیرتیمور درماوراءالنهر جماعتی ازمردمان‌آن‌حدودبرحکامی که‌امیر تیمور در آن حدود گذارده بود شوریدند لذا امیرتیمور برای مطیع ساختن آنان عازم هرات شد .

تیمور قبل ازحرکت بسوی هرات ازملك غیاث‌الدین دعوت نموده بودکه درشورای سالانه شرکت نماید لیکن ملك هرات قبول این دعـوت را موکول بایـن نموده بـودکه سیف‌الدین نامی که از نزدیکان تیمور بود بهرات بیاید وبالاتفاق نزد امیر بروند بااینکه تیمور سیف‌الدین را فرستادلیکن معلوم شدکه غیاث‌الدین قصد خدعه وحیله دارد ودراین فرصت بعنوان تهیه تحف وهدایا مشغول فراهم نمودن وسایل جنگی وآماده ساختن خود برای مقابله باسپاهیان تیمور می‌باشد تیمور رسول دیگری نزد غیاث‌الدین فرستاد غیاث‌الدین این بار هم نماینده تیمور را توقیف نمود چون این خبر به امیرتیمور رسید فرمان حمله به هرات را صادرکرد ودرمرحله اول فوشانك که قلعه هرات بود بتصرف آورد سقوط فوشانك مقدمه قطعی سقوط هرات شد غیاث‌الدین تقاضـای صلح نمود تیمور اورا بااحترام استقبال کـرده بسمرقند فرستاد .[1]

امیر نیمور پس ازتصرف هرات جمع کثیری ازاهالی آنحدود را بقتل رسانید وچون ارتسخیر این بلاد فارغ شد عزم بدست‌آوردن قندهار را نمود بعدازآنکه قندهارهم مسخر شد حکومت‌آنرا بیکی از امراء خویش واگذارکرده وعازم مراجعت بماوراءالنهر بود . دراین بین اطلاع یافت که امیرولی برای بدست‌آوردن نقاط متصرفی سابق خود در حوالی استراباد ظاهر شده لذا بدون درنك باسپاهی مجهز از راه‌کبود جـامـه (بهشهر کنونی) بمقابله باامیرولی شتافت دراین جنك شکست قطعی بامیر ولی و همراهان وی وارد شد وپس ازتار ومار شدن نیروی امیرولی امیرتیمور زمستان را در حدودگرگان واستراباد گذرانید .

در همین یورش است که تیمورشخصاً به سبزوار وسیستان‌حمله‌نمودتسخیر قلعه سبزوار

---

1 ـ هرات درآن تاریخ جزء یکی ازچهار شهر نامی اسلامی (بلخ ـ بخارا ـ نیشابور) بشمارمیرفته وچنانکه مورخین نوشته‌اند هنگام فتح هرات دراین شهر دویست وپنجاه هزار نفر جمعیت بوده ودارای صدها مدرسه وسه هزارگرمابه وده هزار دکان وتعداد زیادی آسیاهای بادی که موجب استعجاب فاتحین شده بود بچشم می‌خورده است .

معروف‌است که دروازه‌های تاریخی‌وآهنی این شهرراکه یادگار ملوك غور بوده است بشهر کش (سبز) انتقال داده شدوکلیه خزائن ودفائن‌وآلات وادوات سیمین وزرین وجواهرات‌گرانبها وتحت طلای غیاث‌الدین را بغارت ویغما بردند .

بدیهی است‌گذشته از چپاول وتطاولی‌که درایـن شهر روی داد بامـر تیمور مقرر شدکه بسیاری ازعلماء واکابر وهنرمندان هرات را بماوراءالنهر منتقل سازند وهمین امـر موجب رواج شعر وشاعری وفضل وهنر در دوره تیموریان گردید . ازاین پس تیمور درعداد یکی ازسرداران جهانگشا درآمد وبه منتهی درجه قدرت وشوکت رسیده بود .

بازدن‌نقب برای امیرتیمور میسر شد معروف‌است چون امیر تیمور درتصرف سبزواردوچار خشم وغضب شده بود دستور داد دوهزار نفراز مردم اسیرآن ناحیه را زنده زنده بربالای یکدیگرنهادند و باگل‌وخشت وخاك اطراف آنانرامسدود ساختند تابدین ترتیب منارهائی ازکشته شده‌گان برپاسازند که مورد عبرت سایر مخالفین‌قرارگیرد تاگرفتار وسوسه دیو غرور نشده ودرچاه ویل نیافتند[۱] .

ناحیه سیستان بادفاع دلاورانه‌ای‌که دربرابر هجوم امیرتیمور نمود بناچار از پای درآمد وازتعداد پنج هزار نفر مدافع سیستان که در مقام دفاع شهر برآمده بودندکسی باقی نماندکلیه‌آنان بامرتیمور بقتل رسیدند وبقول صاحب ظفرنامه :[۲]

« هرچه در آن دیار بود خزف تاگوهر شاهوار و از نفائس اجناس تا میخ در و دیوار بباد تاراج رفت وبرق غارت بر پیش وکم آن ولایت‌کوفته خشك وتر درهم سوخت.»

معروف است‌که پس ازورود بسیستان از کله دشمنان چندین مناره برپاساخته شد و سپس امیرتیمور برای استراحت بسمرقند بازگشت .

یورش سه ساله وجنك باتغتمش خان (۷۸۸–۷۹۰)

امیرتیمور پس‌ازفتوحاتی که نصیب‌آن شدوشرحش گذشت‌چون باوضاع‌آشفته وپریشان ممالك ایران‌آگاه بود بعزم تسخیر ایران‌که از آرزوهای دیرینه وی بشمار میرفت مصمم شدکه بهرطریق‌است سراسرکشور را مسخر سازد ازاینرو مقدمات جمله بزرگی را برای مدت سه سال درخاك ایران فراهم ساخت ودراین فاصله باتاخت وتاز ویورش وخونریزی بسیار توانست‌که بآرزوی خود صورت عمل دهد :

امیرتیمور درسال ۷۸۸ هجری ازسمرقند عازم ایران‌گردید وچون بناحیه فیروزکوه مازندران رسید غیاث‌الدین فرزند سیدکمال‌الدین حاکم ساری بدو پیوست وچون بنا بدستور ملك‌عزالدین‌حاکم لر کوچك‌کاروان حجاز که ازناحیه لرستان عبور می‌کرده مورد تجاوز وقتل وغارت قرارگرفته بود لذا امیر تیمور عازم لرستان شد که ملك عزالدین را تنبیه نماید دراین‌اردوکشی توانست قلعه خرم‌آباد راکه ازقلاع مستحکم ومتین بود بدست آورد سپس بروجرد و خرم‌آباد را مسخر ساخت وتاتوانست ازکشتار لران دریغ ننمود – وبسیاری ازمخالفین ودشمنان خود را دراین لشگرکشی بدیار نیستی فرستاد .

---

۱ و ۲ ـ ظفرنامه شرف‌الدین علی یزدی جلد اول ص۳۶۰ و ۳۶۸ . نقل از سعدی تا جامی ص۲۱۰ .

همچنین چون دراین‌موقع سلطان احمد جلایر ازبغداد باسپاهی فراوان بقصد مقابله باامیر تیمور به تبریز آمده بود امیرتیمور ازفرصت استفاده نمود امیرزاده میرانشاه را بفرماندهی اردو تعیین ساخت وشخصاً عازم فتح تبریزشد سلطان احمد جلایر چون قدرت مقاومت درخود ندیدفرار اختیار کرد و بحدودنخجوان متواری گشتو بدین ترتیب امیر تیمور وارد تبریز شد و حوالی شنب غازان رابرای‌اقامتگاه تابستانی‌خود انتخاب‌نمود.

چون اهالی واکابر وسادات تبریز ازرفتار مستبدانه‌عادل‌آقا درایام حکومت تبریز شکایت داشتند لذا یکی‌ازامراء مأموریت یافت‌که بسلطانیه محل‌اقامت عادل‌آقا رفته ویرا دستگیر واموال‌آن را ضبط نماید این مأموریت با دستگیری عادل‌آقا انجام شد[1] بنا بامر تیمور عادل‌آقا را زنده ازدیواری بلند فروافکندند و کلیه اموال وذخائر اورا نزد امیرتیمور ارسال داشتند . درهمین ایام است‌که ازطرف حاکم خلخال امیرولی (که از فرزندان امراء طغا تیموریه بود) دستگیر شده وسپس سرش را ازبدن جداکرده نزد امیر تیمور به تبریز فرستادند . پس‌ازبرقراری‌آرامش وامنیت درآذربایجان وتبریز برحسب دستور امیرتیمور عده زیادی ازهنرمندان و صنعتگران نامی‌آذربایجان را بنواحی سمرقند کوچ داده و از حضور آنان درآن شهر برای آبادانی وپیشرفت امور صنعتی استفاده کردند .

امیرتیمور درفصل پائیز ازحوالی رود ارس عبور نموده بحدود نخجوان در حرکت آمد وپیشوای نخجوان راکه شیخ حسن نام داشت‌کت بسته بحضور او آوردند وسپس به تسخیر قلعه قارص‌پرداخته‌کوتوال قلعه‌که فیروز بخت بود شخصاً نزد امیرتیمور روانه شد بااینکه فصل زمستان فرا رسیده بلادرنك عازم تصرف تفلیس که از امهات‌بلاد آنروز بشمار می‌رفت‌گردید چون اهالی تفلیس و گرجیان مخالف مذهب اسلام بودند امیرتیمور توانست باتحریك وتشویق سپاهیان مسلمان مقاومت دلیرانه آنانرا از بین بردارد وبدین ترتیب تفلیس هم بحوزه متصرفات افزوده‌گشت[2] . امیرتیمور مدتی دراین شهر باستراحت

---

۱ ـ درظفرنامه وبرخی ازکتب تاریخی دیگر عادل‌آقاراکه دراوائل سمت شحنگی سلاح خانه بغداد را داشت بسارق عادل ملقب ساخته .

۲ ـ حضرت صاحبقران دین پرور فرمودکه چگونه رواباشدکه طایفه‌کرجیان‌که ازنور توحید وعرفان بهره ندارند دروسط مملکت مسلمانان قرارگرفته دعوی سلطنت‌کنند . . . اکنون زمام مهام اختیار جهانیان‌که درقبضه اقتدار ماقرارگرفت بردست همت پادشاهانه‌خویش‌واجب و لازم میدانم که‌عرصه‌کشورراازلوث‌وجوداین مشت‌بداخترپاك‌گردانیم .. آن حصن حصین بکشودند وبضرب شمشیرآبدارکفار بدارالبوار فرستاده ورئیس‌ایشان ملك‌بقراط دست وگردن بسته بدرگاه

وشکار پرداخت وبنا بنوشته صاحب ظفرنامه شکار فراوانی دراین ناحیه صید شدکه از حمل آن بخارج شکارگاه عاجز آمده وبسیاری ازآن شکاررا درشکارگاه گـذاردند ـ سپس امراء وسرداران خودرا مأمور جمع آوری اموال مغلوبین نمود وشخصاً برای گذرانیدن زمستان عازم ناحیه قشلاق قراباغ گردید .

درخلال این فتوحات است که امیرشیخ ابراهیم والی شیروانات وهمچنین عده‌ای از ملوك نواحی گیلان وامیرشیخ علی بهادراز راه اردبیل درقشلاق قراباغ برای اظهار اطاعت نزد امیرتیمور رسیدند .

دراوائل سال ۷۸۹ هجری بامیرتیموراطلاع رسیدکه تغتمش‌خان پادشاه دشت قبچاق (مردان دشت) که تااین تاریخ باامیرتیمور درمقام دوستی وصفا سرمی‌کرد درصدد است که مانع عبور لشگریان‌امیرتیمور ازکنار رودخانه‌کرشودچون این اخباربتواتررسید وصورت حقیقت یافت امیرتیمور امیرزاده میرانشاه را برای گوشمالی تغتمش خان مأمور نمود بـا اینکه امیرتیمور وفرماندهان اومایل نبودندکه‌کار اختلاف بجنك و جدال کشد لیکن چون حمله ازطرف مأمورین‌تغتمش‌خان شروع شد ناچارنیروی امیرزاده میرزانشاه وارد جدال گردید درنتیجه فتح نصیب قوای امیرتیمور گردید پس از رفع غائله تغتمش خـان طولـی نکشیدکه خبر ورود شاهرخ وخلیل سلطان وسرایملك خاتون زوجه امیرتیمور بمرند شایع شد امیرتیمور برای دیدن فرزندان خود عازم محل ملاقات گردید .

دراین تاریخ قلعهٔ‌النجق‌راکه بدست‌یکی‌ازگماشتگان‌سلطان‌احمدجلایر بودوحاکم‌آن راه خلاف می‌رفت بتصرف آورد ونیز امیرشیخ علی بهادررا بمأموریت تصرف قلعه بایزید نامزد ساخت وامیرسیف‌الدین وامیر ایدکوتیمورا هم بجانب مروگسیل داشت .

دربهارسال ۷۸۹ هجری امیرتیموربرای‌سرکوبی‌ترکمانان‌که دست‌تعرض بکاروانان تجارتی دراز نموده بودند عازم فتح‌قلعه بایزید ووان [1] وسایر نواحی‌آسیای صغیر گردیدو توانست شهرهای این ناحیه‌را مانند ازرروم وارزنجان و موش واخلاط بتصرف‌آورد . در

گیتی‌پناه رسانیدند ... ملك بقراط را مشمول عاطفت و احسان‌گردانیده حکـ ومت ولایتی راکه سابقاً متعلق باو بود با دیگر ضمائم و ملحقات بخدمتش ارزانی داشت ملك بقراط در زمره اهل اسلام درآمد .

نقل ازروضة‌الصفا خطی جلد ششم

تاریخ تحریر سنهٔ ثمان وتسعین وتسعمانه ۹۹۸ هجری

---

۱ ـ یکی ازفضلا درتاریخ فتح قلعه وان این رباعی راگفته است :

شاهی‌که بتیغ‌فلك ایران بگرفت ماه علمش سرحد کیوان بگرفت
تاریخ گـرفتن حصار وانـرا گر پرسندت‌بگو که‌کیوان بگرفت

این موقع سرپرستی ترکمانان باقرامحمد ترکمان وبرادرش بایرام خواجـه بودکه بعلت عدم اطاعت دوچارمقابله باامیرانشاه گردیدند ودرنتیجه بادادن تلفات وتقدیم اموال فراوان شکست خوردند . ازاین پس ولایات سلماس وارومیه هم نیز تسلیم شدند .

امیرتیمور درمدت اقامت در سلماس ملك عزالدین حاکم آن ناحیه را مـورد توجه قرار داده درهنگام عزیمت علاوه برحکومت سلماس اداره ناحیه کـردستان را بدو تفویض کرد . ضمنا امیرتیمور ازعراق ایلچی‌ای نزدزین‌العابدین‌مظفر فـرزند شاه شجاع سلطان ناحیه فارس فرستاد و ویرا متذکر ساخت‌که پدرت شاه شجاع سفارش وتوصیه تـورا بمن کرده است اینك بحکم علائق گذشته موظف می‌باشی که نزدمن آئی که بدیدار یکدیگر نائل شویم . گذشته ازاینکه زین‌العابدین مظفری حاضرنشددستورصادره را اجراءنمایدایلچی امیرتیمور راهم‌که حامل پیام دوستانه بودبقتل رسانید ازاینرو مقدمات یورش بفارس‌آماده شد وچون بنزدیك اصفهان رسید عده‌ای ازاکابـر واشراف واعیان وسادات باستقبال امیر تیمور بخارج شهرروی بردند تاازشرعواقب خشم وغضبی‌که بفارس دارد درامـان باشند . دراین ضمن‌حکم شد که‌آنچه اسب واسلحه دراصفهان موجود است تحویل اردوی امیرتیمور داده شود ومحافظت دروازهای شهرهم بامیران واطرافیان وی واگذار گردد .

چون محصلان ومأمورین‌تیموری دراجراءوظیفه مقرر شدت‌عمل بخرج داده ومطالبه جریمه هنگفتی ازمردم‌آن دیارکردند وازطرفی‌دراخذاین جرایم‌واموال ناحق پافشاری و ظلم وستم روا می‌داشتند بناچار عده‌ئی از مردم اصفهان برآنان شوریدنـد و همین شورش مختصر سبب گردیدکه اصفهان دوچارکشتار فجیع وقتل‌عام عمومی گشت و بطوریکه ضبط شده هفتاد هزار تن‌کشته شدند وازسرآنان‌کله مناره‌ها برپا گردید [1] .

پس ازآن تیمور عازم شیراز شد و شهر شیراز تسلیم گـردید . [2] و همچنین سلطان

---

۱ – ظفرنامه یزدی جلد اول ص ۴۳۴

۲ ــ دراین هنگام است که‌گویا ملاقاتی مابین امیرتیمور باشاعر بلندمقام شیراز خواجه حافظ واقع شده واین واقعه را دولتشاه درتذکره خود ضبط‌کرده و همچنین علی‌بن حسین الکاشفی درکتاب لطائف الطوائف‌که در سال ۹۳۹ هجری تألیف نموده باین ملاقات تصریح کرده و در اینکه تیمور خواجه حافظ شیرازی را طلبیده وباتفاق سید زین‌العابدین جنابـدی وزیـر تیمور بخدمت رسیده تردیدی ننموده است

عین مطلبی‌که درتذکره دولتشاه ضبط شده چنین‌است :

«حکایت کنندکه دروقتی‌که سلطان صاحبقران امیر تیمورگورگان . . . فـارس را مسخر ساخت درسنه خمس و تسعین و سبعمایه وشاه منصور را بقتل رسانید خواجه حافظ درحیات بود کس‌فرستاد واوراطلب‌کرد چون حاضرشدگفت من بضرب شمشیرآبداراکثرربع مسکون را مسخر

زین‌العابدین شاهزاده آل مظفر فرار اختیار نمود و بشاه منصور حکمران شوشتر که از منسوبانش بود پناه برد و بزندان افکنده شد.

صاحب روضة‌الصفا تاریخ‌ورود بشیراز امیر تیموررا اول ذی‌الحجه‌سال ۷۸۹ هجری ضبط نموده ودرهمین‌تاریخ است که سلطان عمادالدین برادرشاه شجاع از کرمان عازم شیرازشد وبدینوسیله کرمان‌وسیرجان‌تسلیم گردید ونیزشاه نصرت‌الدین یحیی‌برادر زاده شاه شجاع ازیزدوشاه ابواسحق‌نبیره شاه شجاع‌هم ازسیرجان واتابکان لروسایر امراء محلی جملگی درشیراز برای اظهار اطاعت وخراجگزاری حاضر شدند. امیرتیمور پس ازاین فتوحات که توأم باخونریزی وکشتار فراوان بود عازم ماوراءالنهر گردید.

درهنگامیکه امیر تیمور درشیراز اقامت داشت وبحل وفصل امور می‌پرداخت اخبار ناگواری(ازعملیات تغتمش خان ۷۹۰ هجری که باتفاق قمرالدین بغرات حاکم‌کاشغر علم مخالفت برداشتند ودراطراف ناحیه اترار دست بجنك وجدال با امیرزاده عمرشیخ زده و توانسته بودندتاحدودتاشکندوبخاراپیشروی نمایند.) ازسمرقند بوسیله‌قاصدمخصوصی که‌توانسته بود فاصله سمرقند تاشیراز را درمدت هفده روز طی نماید بدورسید ازاینرو چون حضور امیرتیمور درمحل دارالملك برای اتخاذ تصمیم و مقابله بـا نیروی مخالفین لازم بود بدون تأمل وبانهایت شتاب راه سمرقند را درپیش‌گرفت.[1]

ساختم وهزاران جای‌ولایت را ویران‌کردم تاسمرقندوبخارا راکه وطن مالوف وتختگاه من‌است آبادان سازم، تومردك بیك خال هندوی ترك شیرازی سمرقند و بخارای مارا می‌فروشی دراین بیت که‌گفته‌ای ... اگرآن ترك شیرازی ...»

خواجه حافظ زمین خدمت بوسید وگفت «ای سلطان‌عالم ازآن نوع بخشندگی است‌که بدین روز افتادم.

صاحبقران را این لطیفه خوش‌آمد وپسند فرمود وبااوعتابی نکرد بلکه عنایت ونوازش نمود.

نقل ازسعدی تاجامی ص ۲۱۳

۱- پیش ازحرکت ازشیراز امیرتیمور شاهزادگان‌آل مظفررا بشرح زیر مورد ملاطفت قرار داده وبه‌ترتیب شاه یحیی را بحکومت شیراز وسلطان محمود را دراصفهـان وسلطان احمد را درکرمان وسلطان ابواسحق را درسیرجان ابقا نمود ونیز حکومت قم وکاشان را به پیرمحمد وساوه وری بموسی جوکار ونواحی مازندران وگیلان را بامراء محلی و فیروزه‌کوه را باسکندر شیخی ودامغان را بامیرجمشید قارن واسترا باد را بیکی ازنبیرگان طغاتیمور خان واگذاشت و همچنین هنگام حرکت ازشیرازعالم وفاضل معروف میرسید شریف جرجانی‌را همراه‌خود بسمرقند برد ونیزدستورداد امیرعلاءالدین که‌ازاعیان‌دستگاه‌شاه‌شجاع بود بمعیت عده‌ئی ازاساتید موسیقی ازشیراز بسمرقندعزیمت نمایند بدین ترتیب امیرتیمور توانست علاوه برجمع مال وذخائرفراوان

ورود امیر تیمور بسمرقند موجب شد که لشگریان فاتح تغتمش خان ازحدود سمرقند عقب نشینی نمایند معروف است امیر تیمور برای رسیدگی بجهات و علل شکست لشگریان خود ازتغتمش خان دستور داد مجلس تحقیق ورسیدگی تشکیل شود چون درپایان دادرسی معلوم شد که عده‌ای ازسران لشگر سستی وغفلت نموده و مسبب خرابی اوضاع درغیبت او شده‌اند یکان یکان مقصرین را بیاسای رسانیده ودرمقابل عده قلیلی ازمأمورین راکه درضمن محاربه شجاعت و شهادت بخرج داده بودند مورد تشویق قرار داد [1] سپس مصمم بدفع غائله تغتمش وتلافی شکست و تلفاتی که درغیاب او بلشکریان شاهزاده عمرشیخ وارد شده بود گردید .

اواخرسال ۷۹۰ هجری امیرتیمور عازم سرکوبی تغتمش خان بود که در این ضمن خبر رسید که اطرافیان تغتمش چون ازتصمیم وغضب امیرتیمور مطلع شده بودند فرار را برقرار ترجیح داده ومتواری گردیده‌اند ازاینرو امیرتیمور موقتاً ازتعقیب تغتمش صرفنظر نموده عازم تسخیر خوارزم گردید.

تسخیر خوارزم بدون هیچگونه مقاومتی میسر شد لیکن امیرتیمور که ازخوارزمیان عقده زیادی در دل داشت دستور داد شهر را چنان خراب وزیر و رو کردند که کمترین اثری ازآن بلاد معروف وآباد نماند بطوریکه تامدت سه سال جانداری درآن ناحیه ساکن نشد عاقبت تیمور درسال ۷۹۳ ازسر تقصیر باقیمانده خوارزمیان گذشت وموافقت کرد که نسبت باباد ساختن دیار خراب شده خویش همت گمارند .

در هنگامی که امیرتیمور عازم خوارزم بود سیور غتمش خان را بمقام خانی اولوس جغتای انتخاب نمود سیور غتمش درسال ۷۹۰ هجری در گذشت سپس بتصویب امیرتیمور سلطان محمد فرزندش بجانشینی پدر انتخاب شد .

امیر تیمور پس از مدتی توقف در سمرقند برای تهیه مقابله با تغتمش خان دست بکار شد .

تغتمش خان دراین اردوکشی توانست باسپاهیان فراوانی که ازاقوام چرکس وبلغار وقبچاق وآلان و سایر قبائل مغولی واهالی ولایات جوجی جمع آوری نموده بود خود را

---

۱ ـ امیر تیمور پس ازمعاودت بسمرقند دستور داد که کلیه امراء وارکان دولت وسردارانی که درمعرکه جنگ شرکت داشتند واهمال وسستی نموده بودند جمع آورده بعدازتحقیق وتفتیش بدواً باامیرسلیمان شاه عتابی عظیم نمود وسپس دستور داد یکی ازمقصرین راکه درجنگ سستی کرده بود برحسب حکم ریش تراشیدند وبرروی او سپیدآب مالیدر وچادر بسرش نهادند وبدور شهر گردانیدند . بااختصار نقل ازروضة‌الصفا جلد ششم .

ازناحیه اصفهان وفارس عده زیادی ازدانشمندان واساتید فنون و حرف مختلفه را برای رونق دستگاه سلطنتی خود بماوراءالنهر اعزام دارد .

بحوالی زرنق بخارا رسانیده و آماده جنك باامیر تیمور شود دراین برخورد نیروی امیر تیمور توانستند جبران تلفات گذشته را بنمایند تغتمش‌خان چون غلبه امیرتیمور را دراین مصاف قطعی‌دانست ناچار فرار اختیارکرده عازم مرکز ولایتش قبچاق گردید دراین فرار وعقب نشینی تلفات فراوانی براطرافیان‌اووارد شد واسراء زیادی بچنك نیروی امیرتیمور وسرداران تیموری درآمد .

درخلالیکه سرداران امیرتیمور در تعقیب قوای متفرق وفراری تغتمش خـان بودند باطلاع امیر تیمور رسانده شده‌که درنواحی خراسان جـانی قربانـی مجدداً علم طغیان برداشته وباتفاق عده‌ای ازطرفداران سربداران شورشی بر پاساخته‌اند ونیزعلی‌رغم امیر تیمور خطبه بنام تغتمش خان خوانده‌اند تصمیم دارندکه خـراسان را مسخرخـود سازند امیرتیمور امیرزاده میرانشاه را ازطریق سبزوار مأمور دفع مخالفین‌نمود میرانشاه‌توانست برجانی قربانی غلبه ساخته ویاغیان را سرکوبی نماید وآخرالامر شهر طوس راکه تبدیل بقلعه وحصاری برای مخالفین شده بود تصرف‌کنند ـ سپس میرانشاه بشهر جام وارد شده و هرچه سعی نمودکه ازجنك با سربداران جلوگیری نماید میسر نشد تااینکه بین طرفین زد وخورد شدیدی رویداد ونزدیك بود میرانشاه‌کشته شود لیکن در پـایان جنك موفقیت نصیب میرانشاه‌گردید وغنائم فراوان بدست لشکریان او افتاد وسپس بامرمیرانشاه از کله کشته شدگان بیاد بود این پیروزی مناره‌ای درسبزوار برپاساختند .[1]

بعداً میرانشاه برای اعلام این فتوحات عازم سمرقند وديدار پدر شد .

امیر تیمور دراین فاصله‌که قریب دوسال میشود توانست بازد وخورد های مکـرر و خونینی‌که درحوالی شمال قفقازیه وورود خانه اترك بالشگریان تغتمش واطـرافیان اونمود عاقبة‌الامر این حریف قوی پنجه را مغلوب و منکوب سازد و ناچارش ساخت که بطرف دشت قبچاق‌عقب نشینی نماید امیرتیمور پس‌ازاین پیروزی‌درسال ۷۹۳ عازم‌سمرقند شدپس از چهار سال بار دیگر قصد یورش بایران وفتح عراق وبغداد را دنبال نمود .

یورش پنج ساله ۷۹۴ - ۷۹۹ هجری

مردم ولایات ایران‌که مدتی از چنك خونریزی وقتل و کشتار لشگریان امیرتیمور

---

۱ ـ معروف است دراین جنك غنائم واموال فراوانی نصیب لشگریـان تیموری‌گردید و چون ازاموال غارتی سهمی برای میرانشاه‌آوردند این شاهزاده ازآنهمه نفایس و جواهرات فقط بگرفتن دومجلد‌کتاب : بحرالانساب‌ودیوان ابن یمین‌فریومدی‌شاعراکتفی‌وبقیه‌را برای‌تقسیم بین لشکریان واگذارد .

نفسی براحتی کشیده بودند ومحاربات تیمور باتغتمش خان ومغولان وامراء خوارزم وخیوه وسایر گردنکشان و مخالفین فرصتی داده بود که سروسامانی باوضاع داخلی خوددهند بار دیگر (باستثنای شورشی که درخراسان بظهور رسید وظاهراً این شورش درائر شایعه شکست لشگریان تیمور ازتغتمش خان بود) گرفتار ترکتازی وحملات خونین گردیدند .

درمدتیکه امیرتیمور درخارج ازایران مشغول جنك وستیز بود بدو اطلاع داده بودندکه حکام برخی ازنواحی سر زمین ایران مانند مازندران علم طغیان برداشته از اینرو تیمور در رجب سال ۷۹٤ از بخارا بعزم ایران خارج شد درخارج شهر مریض گردید بدینجهة مدتی حرکت وی بتعویق افتاد تا آنکه پس از بهبودی ازناحیه جیحون عبور نموده ازخبوشان بجرجان روی‌آورد در جرجان سیدبر که‌که شرح آن درصفحات قبل گذشت باتفاق سید غیاث‌الدین فرزند سید کمال‌الدین حاکم شهرساری برای اظهار اطاعت نزد امیرتیمورآمدند و چون امیرتیمور بساری رسید متوجه شدکه حاکم آن ناحیه فرار اختیار نموده وبقلعه ماهانه سرآمل که ازقلاع محکم و در وسط جنگل واقعشده نزد سید رضی‌الدین پناهنده گردیده‌امیرتیمورپس‌ازورود بامل‌سعی‌نمودکه باوساطت سید غیاث‌الدین پدرش را عفونماید لیکن چون سید کمال‌الدین حاضر نشدکه ازقلعه خارج شود درنتیجه زد وخورد شدیدی بین‌طرفین رویداد وبااینکه وصول سپاهیان امیرتیمور بقلعه بعلت نداشتن راه وپوشیده بودن‌آن نواحی ازجنگلهای عمیق بسیار دشوار بود لیکن بهرترتیب که میسر بود نیروی امیرتیمور توانست که‌باقطع اشجار کوره راهی ساخته خودرا بماهانه سربرساند سیدکمال‌الدین ناچارشدکه شخصاً برای عذرخواهی نزد امیر تیمور حاضرشود امیر تیمور پس از تسخیر این قلعه تاریخی آنرا باخاك یکسان نمود وجمع کثیری از اهالی را بقتل رسانده وسپس سید کمال‌الدین وهمراهان اورا بتاشکند فرستاد .

بدین ترتیب ولایات‌ساحلی بحرخزر وهمچنین نواحی ری وقزوین ودامغان وسمنان وسلطانیه ولرستان وبروجرد وخوزستان ودزفول وشوشتر مسخر شد ودرضمن تصرف این نواحی قتل وکشتار زیادی ازالوار در قسمت لرستان پیش آمد چون نقاط بالا بتصرف‌آمد امیرتیمور دربین راه شیراز قلعه سفید را که حصاری مستحکم داشت بگرفت وبافتح این قلعه سلطان زین‌العابدین راکه از دوچشم بدست شاه منصور نابینا شده بود از زندان قلعه نجات داده وبرشاه منصور آل‌مظفرهم‌غلبه‌یافت‌وسپس شاه منصور وکلیه رجال مظفری رابقتل رسانیده عمرشیخ فرزند خودرا بحکومت شیراز منصوب ساخت وبعزم بغداد عازم اصفهان وهمدان شد . امیرتیمور پس ازفتح فارس دستور داد مانند فتوحات پیشین کلیه هنرمندان وپیشه وران فارس وعراق را بسمرقند کوچ دادند .

امیرتیمور پس ازتسخیر شیراز وکشتار خاندان‌آل مظفر مدتی را دراصفهان گذرانید

ودرشکارگاههای این شهر حرم سلطنتی وعده‌ای ازفرزندان وی بدو پیوستند وپس ازورود بشهرهمدان قاصدی ازجانب امیرزاده میرانشاه رسید وباطلاع امیرتیمور رساندکه قرامحمد ترکمان بازهم درمقام‌شورش وطغیان برآمده امیرتیمور باتفاق امیرانشاه ترکمانان رامطیع ساخته و سپس بقصد از بین برداشتن‌سلطان احمدجلایرکه باعملیات ورفتار مستبدانه‌اش باعث غضب امیرتیمور شده بود ودرعراق عرب (بغداد) فرمانفرما بود عازم گردید.

دراین خـلال که امیرتیمور بسوی بغداد میشتافت سفیری بنام شیخ‌الاسلام نورالدین عبدالرحمن‌اسفراینی که ازز هادعصر بود ازجانب سلطان احمد در رسید این سفیرکه بعداً مشمول مراحم امیر تیمور گردید باستحضار رسانید: «سلطان احمد میگوید که بنده وحدمتکارم ودرمقام متابعت ثابت قدم‌یارأی آن ندارم که سعادت پای بوسی‌حاصل کنم.» که شخصاً توانائی بحضور امیر تیمور را ندارم. این عذر مورد قبول واقع نشد لیکن امیر تیمور ایلچی را بااغرار واکرام بسیار روانه ساخت.

امیرتیمور درشوال‌سال ۷۹۵ واردبغداد شده[۱] سلطان احمدکه تاب مقاومت نیاورده بود باشکستن‌جسر دجله وغرق ساختن قایقها ازراه کربلا بجانب دمشق گریخت امیرتیمور قصرسلطان احمد را برای اقامت خود انتخاب نمود وسپس چند تن از سرداران را مأمور تعقیب ودستگیری سلطان واژگون بخت کرد این عده درنزدیکی شهرکربلا بسلطان احمد رسیده درنتیجه حمله‌ای که براو نمودند با اینکه سلطان احمد فرار نمود لیکن توانستند غنائمی فراوان بدست‌آورده وعده‌ای اززنان وفرزندان اورا باسارت ببغدادنزد امیرتیمور

۱ــ مولانا نظام‌الدین‌شنب‌غازانی که تاریخی علیحده مشتمل بر قضایای حضرت صاحبقرانی ثبت نموده است میگوید که من‌درآن اوان ساکن دارالسلام بغداد بودم وازمردم‌آن دیار اول این بنده بشرف بساط جلالت مناط اختصاص یافتم وحضرت صاحبقرانی نسبت بمن صنوف عاطفت و مرحمت بتقدیم‌رسانیده برزبان‌گوهرافشان‌گذرانیدکه خدایتعالی برتورحمت کنادکه‌نخست ازمردم این شهر تو پیش‌ما آمدی. غرض ازتقریر این حکایت آنکه مولانای مشارالیه مرویست که گفت درآن زمان‌که از بغداد بعزم بساط بوسی بیرون می‌آمدم روی دجله را از کثرت لشکر منصور که عنان فراآب داده بودند ازصحرا بازنشناختم و متعجب شدم‌که‌آیا این چه طایفه‌اندکه‌آب و خاك پیش ایشان یکسانست... از حافظ نورالدین عبدالله المشتهر بحافظ ابرو منقولست‌که‌گفت من ازحضرت‌صاحبقران شنیدم‌که فرمودکه ازمن درآن روزتقصیری واقع شد چه اگر درآنزمان که بکنار دجله رسیدم خودرا برآب زده‌میگذشتم سلطان احمد را میگرفتم، باختصارنقل ازجلد ششم روضةالصفا خطی.

... برای روشن جریان فتح بغداد وتصویر میدان قتال‌آن حق‌این است که بنوشته‌ای ازکتاب، تیمور لنگ تألیف هارولدلمب ترجمه‌آقای علی جواهرکلام متوسل شویم.

بیاورند.

« در این اثنا پیامی از امیران اطراف بغداد رسید که تیمور را بطرف جنوب متوجه کرد.

ظاهراً فرمانده قوای بغداد از آن شهر دفاع میکرد. سلطان احمد از بغداد گریخته نزد ایلدرم رفته و ضمناً دستور داده بود که اگر خود تیمور بطرف بغداد آید شهر تسلیم شود ولی امیر تیمور شخصاً نیاید باید تارسیدن نیروی ترکان از شهر دفاع شود. از آنروز فاتح تاتار در تخت روانی نشسته باعجله بطرف جنوب شتافت.

خبر آمدن تیمور بافسران سلطان احمد رسید یکی از آنان که تیمور را دیده بود شخصاً بیرون آمد تا او را ببیند واز آمدنش مطمئن شود فرج فرمانده قوای بغداد چنین مقتضی دید که دستور سلطان احمد را اجراء نکند. شاید برای اینکه پس از بستن دروازه‌های بغداد بروی تیمور از تسلیم شدن بیم داشت و شاید تصور میکرد که گرمای تابستان تنور گداخته‌ای در دره نیل مشتعل کرده واین گرمای سوزان تاتار را عقب برمی گرداند. اما او بایستی متوجه میشد که از چهل سال بآن طرف سپاهیان تاتار از محاصره هیچ قلعه‌ای بعقب برنگشته.

مردم بغداد بدیوارهای ضخیم سنگی شهر اعتماد داشتند وگمان میکردند در برابر تاتار مقاومت می‌توانند آخرین چیزی که تیمور می‌خواست محاصره وتسلیم بغداد بود در آن موقع سپاهیان وی قریب دوسال در میدانها بدون استراحت می‌جنگیدند نیروی عمده وی در تبریز برای مقابله باترکان گرد آمده بود ونقشه‌اش این بود که خودش هم در آنموقع در آنجا باشد وچون باشتاب زیاد بطرف بغداد آمده بود ناچار صحراهای خشك سوزان بی آب وعلف را طی کرده باکمی علیق وخواربار دست بگریبان بود.

ولی چه میشود کرد بغداد کلید دجله ومحل آسایش وتلاقی احتمالی سپاهیان مصر و آخرین سنگر دشمنان تیمور درآسیا بشمار میآمد. درظرف یکساعت فکر تیمور عوض شد وقاصدی ازاردوگاه خود نزد شاهرخ فرستاد که باده هنك کارآزموده جنك دیده وعده‌ای مهندس برای محاصره بغداد ازشمال عزیمت کند. دسته‌ای هم برای مراقبت عملیات ترکان درآسیای صغیر مأموریت یافتند ودستوری برای محمد مقیم سمرقند فرستاده شد که باسپاهیان سمرقند بطرف مغرب بشتابد همینکه شاهرخ نزدیك بغداد رسید تیمور فرمان داد ازسواران وی رسماً بازدید شود لذا صدهزار سوار با پرچم ها و طبل وکوس جنگی در برابر چشم مردم بغداد رژه رفتند این نمایش هم موثر واقع نشد و تیمور را باحالت وحشیانه وادار بکار ساخت.

در پائین شهر بغداد پلی از قایقها روی دجله افکندند وسپاهیان را ازآن کرانه بآن

کرانه انتقال دادند تاازفرار مردم شهر جلوگیری نمایند. اطراف شهر بباد قتل وغارت رفت وهمه نقاط تابعه بتصرف سپاهیان درآمده ومحاصره حلقه مانند بمساحت دوازده میل آغازگردید. ازجنگل‌های دور دست الوار بسیاری‌آوردند وازآن الوار برجهائی ساختند وروی‌آن برجها منجنیق و سنك افکن برده داخل شهر بغداد وبرج وباروهای شهر را سنگباران نمودند.

درعین‌حال نقب چیان زیر پایه‌های برج وبارونقب زدند درظرف چند روز دیوارهای قسمت خارج شهرپائین‌آمد امامردم بغداد پشت این‌دیوارهای درهم‌ریخته دیوارهای دیگری باسنك وآهك برپاداشته بوسیله‌آتش افکن ها آنرا مجهز کردند.

سرداران تیمورخ‌واهش کردند که دستورحمله بدهد گرماکشنده بود بقسمی که مطابق اظهارات مورخان پرنده در میان زمین وآسمان جان میداد سربازانی‌که در پرتو حرارت منعکس ازگل‌های سوزان مشغول کار بودند میان اسلحه های آهنین خودآب پز میشدند.

تاتار پیر راضی نمیشد که دهل بزرك بصدا در آید حمله را اعلام دارد يك هفته گذشت ومهندسین عملیات محاصره را ادامه دادند سربازان از نزدیکهای ظهر تاعصر به پناهگاهها میرفتند.

ولی ناگهان يك روز دروسط ظهر تیمورضربت خود راواردآورد درآن ساعت ظهر که مدافعین‌شهر درپناهگاهها بسرمیبردند وفقط چنددیده بان روی برج‌ها کشیك میدارند ناگهان دلیران برگزیده تاتار بانرده بام‌ها ازکمین‌گاه بیرون جستند همین عمل ناگهانی موجب موفقیت شد نورالدین‌که درجنگهای پیش‌تیموررا ازحمله توکتامیش نجات داده بود درآن موقع بقلعه حصار رسید وپرچم دم اسب راکه باهلال طلا مزین بود برفراز قلعه بر افراشت.

آنگاه‌کوس بصدا درآمد وتمام هنك‌ها بطرف شهر روآوردند نورالدین واردحیابان بغدادگشت وپشت سراو تاتار سلحشور فرودآمدند درآن ظهرگرماکه همه چیز سوخته و برشته بود تاتار یکی ازمحلات بغدادرا تصرف‌کرده مردم‌آنجا را بطرف رودخانه راندند وقسمت شهر که درکرانه رود بود مورد حمله قرارگرفت و بطوریکه شرح وتوصیف مناظر وحشتناك‌آن قابل‌ذکر نیست وچه بهترکه بسکوت برگزارگردد مردان تیمورکه ازکثرت تلفات ورنج گرما خشمگین ومتأثر بودند دیوانه وار مردم بغداد را قتل عام نمودند.

مورخ‌آنان میگوید: بغدادی‌که دارالسلام لقب داشت در آنروز دارالعذاب وجهنم شدفرخ فرمانده دفاع بغدادکه داخل‌قایق‌بطرفی می‌گریخته باتیر تاتارکشته شد وجسدش را ازقایق بکرانه رودکشیدند.

صد وبیست مناره از سرهای بریده برپاگشت وشاید نود هزار نفر درآن روز بقتل

رسید تیمور فرمان داد لبه دیوارهای را باخاك یکسان سازند و باستثنای مساجد وپاره‌ای عمارات مذهبی بقیه بناها را بکوبند .

باین‌قسم نام بغداد ازصفحه تاریخ محو شد. گرچه بعداً خرابه‌های بغداد را تصرف کردند ولی ازآن تاریخ ببعد بغداد درامور جهانی بی‌اهمیت ماند . خبرسقوط بغداد بتمام شهرهای تابع تیمور وهم چنین سلطان بایزید توسط فتح نامه ابلاغ گشت .

فصل بیست وهفتم درتحت عنوان : یوحنااسقف باروپا میرود . »

امیرتیمور ضمن استراحت دربغداد دستور داد علاءالدوله فرزند سلطان احمد را با حرم وی وجماعتی ازهنرمندان واساتید فنون بغداد و همچنین موسیقی دان مشهور خواجه عبدالقادر مراغی‌را بسمرقند اعزام داشتند وهمچنین درتعمیر بقاع متبرکه واماکن مذهبی اوامرلازم صادرنمود سپس‌ازبغداد سفیری بدربار پادشاه مصرالملك‌الظاهر . برقوق فرستاد خلاصه پیام امیرتیمور برای ملك مصرچنین بود :

« درایام فرمانفرمائی‌چنگیزخان صدمات بسیار برآن مملکت‌وارد شد تااینکه بصلح ودوستی ختام پذیرفت اینك که از حدود ماوراءالنهر وایران و عراق عرب درتحت نظر و اطاعت ماآمده‌است مقتضی‌آن میباشدکه با تنظیم و انعقاد عهد نامه مودت وتجاری بیش از پیش از دوستی‌هم بهره مند شویم تابدین ترتیب ابواب مکاتبات مفتوح گردیده و کاروانان تجارتی که‌آبادانی عالم بدیشانست بدون دغدغه خاطر بتوانندآمد وشد نمایند .»

اقدام دیگر امیرتیمور فتح قلعه تکریت ازبلاد شمالی بغداد بود (علت تصرف این قلعه بواسطه تجاوز وعملیات راهزنی‌ساکنین وقلعگیان بودکه‌کاروانان وقوافل تجارتی‌مصر وشام را بجان رسانیده بودند ونامبردگان ناچارشدندکه دست‌توسل برای برقراری‌امنیت بجانب امیرتیمور درازنمایند .).

بااینکه اهالی‌قلعه شجاعانه دفاع‌نمودند لیکن بناچار تسلیم شدند امراء تیموری پس ازاین فتح مناری‌رفیع از سرکشته شده‌گان بیاد بود پیروزی وحس انتقامی‌که از دلاوری مردم تکریت دردل داشتند برپا ساختند ۷۶۹ هجری .

امیرتیمور سپس‌ازکرکوك واربل وموصل وناحیه روحه‌گذشته‌وکلیه امراء این‌نواحی سرباطاعت اونهادند برملك عزالدین‌که درعراق عرب شورش نموده بود غالب‌گشت ونیز والی ماردین سلطان عیسی شخصاً برای عذر خواهی نزد تیمور آمد و بدین ترتیب قلعه ماردین هم برحوزه متصرفات امیرتیمور ملحق شد .

درضمن تصرف قلعه ماردین قاصدی مژده تولد الغ بیك فرزند شاهرخ را درسلطانیه باطلاع امیرتیموررسانید امیرتیمور ازاین خبرخوش بی‌نهایت خشنود شده وبشکرانه نعمت خداوندی ازسرتقصیر نگهبانان قلعه ویاغیان درگذشت .

امیر تیمور پس از فتح این نواحی حکومت بغداد را در غیاب خود بخواجه مسعود سبزواری سپرد وسپس بامحاربات سختی بر بلاد آمد و دیار بکر غـالب شد وضمن عبور ازسیواس و مزش و بطلیس و اخلاط در ناحیه بیابانی آلاداغ بقصد دیدار حرم وفرزندان خود که ازسلطانیه بسوی امیر تیمور میآمدند توقف کرد . سپس عـده‌ای را بتعقیب قـرا یوسف ترکمان که از دشمنان او بود روانه ساخت .

دراین خلال که امیر تیمور عازم بین‌النهرین وعراق بود قاصدی از ناحیه شیراز نزد امیر تیمور آمد و خبر شهادت شاهزاده عمر شیخ فرزند امیر تیمور را در راه کردستان که به تیریکی از کردان کشته شده بود باطلاع او رسانید امیر تیمور دستور داد جسد فرزندش را ازشیراز بناحیه شهر کش (ماوراءالنهر) حمل نموده و دربقعه‌ای درجوار قبر شیخ شمس‌الدین کلار مدفون ساختند .

دراین‌ضمن قلعه آونیك که درقسمت علیای رود ارس واقعشده وحاکم آن مصر نام بود بدست امیرزاده محمد فتح گردید و بنا بامر امیر تیمور این حاکم مغلوب را بسمرقند فرستادند و ضمناً سلطان عیسی هـم در محل حکمرانی سابق خـود ماردیـن ابقاء شد . سپس عازم گرجستان شده با تاخت وتاز وغارت فراوان آن ناحیه را تسخیر کـرده و شهر تفلیس را بتصرف آورد درهمین موقع است که خبر ولادت ابراهیم سلطان فرزند شاهـرخ را باطلاع امیر تیمور رسانیدند .

دراین اوقات شایع شد که تغتمش خان خصم قدیم و متهور امیر تیمور مصمم است که ازطریق دربند قفقاز بحدود متصرفات امیر تیمور دست درازی نماید وازطرفیهم سلطان احمد که درنتیجه غلبه امیر تیمور بر بغداد مدتها متواری ودرنزد پادشاه مصر میگذرانید توانسته است با گرفتن کمك سپاهی بر پایتخت قدیم خود بغداد مسلط شود ۷۹۷ هجری . و در نتیجه خواجه مسعود سبزواری حاکم بغداد که ازطـرف امیر تیمور منصوب گردیده بود بناچار فرار اختیار نموده است .[1]

۱ـ دراین ایام که سلطان احمد با نگرانی ووحشت زیاد در بغداد میگذرانید وهردم انتظار دیدار امیر تیمور را دربغداد داشت مأمورین مخصوص او نامه‌ای را که بخط زیبای فارسی نوشته شده بود بدست سلطان احمد دادند این نامه پاسخ دعوتنامه‌ای بود که چندی پیش سلطان احمد در زمان شهرت واقتدارخود برای شاعر بزرگوار حافظ شیرازی علیه‌الرحمه فرستاده بود وازحافظ دعوت نمود که ببغداد رود .

جواب حافظ که منظوم بود متضمن این اشعار بوده است :

احمدالله علـی معدلـة السلطـان — احمد شیخ اویس حسن ایلکانـی
خـان بن خـان و شهنشاه نـژاد — آنکه میزیبد اگر جان جهانش خوانی
بشکن کاکل ترکانه که در طالع تست — بخشش و کوشش خاقانی وچنگیزخانی

امیر تیمور با اینکه ناگزیر بود عازم بغداد شود لیکن مصلحت بر آن دید که بدواً تغتمش خان فرمانروای دشت قبچاق را بجای خود نشانده بعداً تکلیف سلطان احمد را روشن سازد بااینکه امیر تیموز در اوائل کار حاضر نبود که با تغتمش خان درمیدان جنك روبرو شودسفیری نزد وی، فرستاد که تغتمش را ازسرجنك وجدال بردارد لیکن عاقبةالامر مابین این‌دوسردارجنگهای سخت ومکرردر گرفت تا آنکه تغتمش ناچار بفرارشدکلیه متصرفات دشت قبجاق بحیطه تصرف امیر تیمور درآمد وسپس دامنه این تاخت وتازها تاحدود جنوب روسیه ومسکو ادامه یافت و ببش از مدت یك سال این نواحی در تحت اطاعت و تبعیت امیر تیمور باقی ماندند .

غیبت امیر تیمور ازایران وگرفتاریهای فراوان وی درحدود روسیه موجب بروزیك رشته وقایعی درایران شدکه‌اهم حوادث آن‌بقرارزیر بود :

۱ ـ عصیان قرایوسف ترکمان در ناحیه آذربایجان که با شکست رو برو گردید .

۲ـ مخالفت گودرز درناحیه سیرجان که ازطرف‌شاه ابواسحق عنوان حکومت داشت اختلاف گودرز با امیر تیمور و مقاومت رشیدانه قلعه سیرجان در حدود دوسال بطول انجامید عاقبةالامر بعلت نداشتن‌آذوقه وخرابشدن قلعه وبقتل رسیدن گودرز شهر سیرجان تسلیم گردید .

۳ ـ خروج سلطان محمد طبسی دریزد برنماینده امیر تیمور وتصرف اموال مردم‌آن ناحیه موجب شد امیرزاده پیرمحمد مأموریت یابدکه‌آن شهررا ازدست سلطان‌محمد طبسی آزاد سازد این مأموریت باموفقیت خاتمه یافت .

٤ ـ قیام بهلول درناحیه نهاوند نیز باسوزانیدن بهلول خاتمه یافت .

پس ازرفع شورشهای بالا امیر تیمورماه‌رمضان رادرشهرهمدان گذرانیده دراین‌مدت بیشتراوقات‌را بعبادت‌مصروف داشت وپس‌ازتمشیت امورایران واحضارفرماندهان‌فرمان‌داد که‌کلیه ناحیه خلیج فارس‌ازایالت خوزستان تاهرمزراتحت اطاعت‌درآورندوسپس‌امیر تیمور عازم سمرقند شد .

امیر تیمور درمدت توقف درپایتخت خود سمرقند که مرکز علماء وفضلاء وصنعتگران وهنرمندان‌شرق وغرب عالم آنروز بشمارمیرفت‌دستور دادکه درمرمت وآبادانی‌شهروساختن عمارات وباغات عالی واماکن مذهبی و مساجد اقدام شود و تاآنجاکه امکان داشت شخصاً درطریق عمران وزیبائی سمرقندکوشش نمود بطوریکه مورخین ضبط نموده‌اند درساختمان باغ شمال وکاخ‌رفیع‌آن امیر تیمور نظارت مستقیم داشت‌تاهرچه زود تر اتمام یابد معروف است که‌کلیه ساختمان این‌اثرمشهورکه هم اکنون بهمین نام در سمرقند خوانده میشود مدت

چهل وپنج روز بطول کشید و بنا باعتقاد امیر تیمور بعلم نجوم درساعت سعدی که از جانب منجمین تعیین شده بود گشایش یافت.[1]

ازاقدامات دیگر امیرتیمور درسمرقند برپاساختن ضیافت وجشن‌های بزرگـی بود که بعناوین مختلف برپامیکرد ازجمله جشن باشکوهی بمناسبت اعطاء مقام امارت خراسان ومازندران بفرزند عزیز خود شاهرخ بهادر است که در باغ معروف آق سرا برگذار شد. (۷۹۹ هجری) ونیز درتشویق هنرمندان وصنعتگران واعطاء جوائز وپاداش بآنان وتجلیل مقام سادات وپیشوایان مذهبی وتقدیر ازخدمات سران لشگری ومأمورین خاصه فروگذار ننمود.

انتصاب شاهرخ بفرمانروائی خراسان وهرات موجب آبادی وعمران واستقرار امنیت و عدالت و ایجاد مرکزیت علمی و فرهنگی در آن نواحی گردید و این وضع درزمان جانشینان وی هم ادامه یافت بدین ترتیب شاهرخ و اعقاب فرهنگ پرور وی توانستند علاوه برترمیم خرابیهائی که درهنگام یورش وحمله باین نقاط وارد شده بود بنیان تمدن درخشانی را پی‌ریزی نمایند که بنام مکتب مشهور هرات نامگذاری شده است.

حمله امیرتیمور بهندوستان

امیر تیمور حکومت نواحی سرحدی هندوستان و همچنین کابل و غزنین وقندهار را بامیرزاده محمد جهانگیر واگذار نموده این امیرزاده پس از انتظام امور بلادتحت تبعیت در صدد توسعه قلمرو خودگـردید وپس ازتهیه مقدماتی برعایه افاغنه ناحیه کلات سلیمان کوه وکفار سیاه پوش کافرستان ازتنگه خیبر واطراف رود سند عبور نموده و پس‌از محاصره مولتان قصدتصرف دهلی راداشت.

امیرتیمورپس ازاطلاع برفتوحات امیرزاده محمد ازماوراءالنهر حرکت نموده و با لشکری مسلح بانواع اسلحه گرم وسرد باردوی امیرزاده محمد پیوست که درتصرف هندوستان ومحاربات قریب‌الوقوع آن شخصا شرکت داشته باشد. امیر تیمور بـرای اینکه بهانه‌ای برای حمله بهندوستان دردست داشته باشد فرمانروای هندرا متهم ساخت که نسبت بمسلمانان سختگیری نموده ودرمقام آزار و ایذاءآنان برمیاید و بعلاوه ازلحاظ مذهبی برمسلمانان فرض است که باکفار وبت پرستان هند ونژاد درمقام جنگ وجهاد برآیند تـابتوانند پـرچم

---

۱ ـ نام باغات معروف تیموری درسمرقند که هرکدام شامل عمارات رفیع نیز بوده است چنین ضبط شده: باغ دلکشاو باغ جهان نمای وتخت قراجه است.

اسلام را در آن مملکت کافر نشین با هتزاز آورده و در ترویج مذهب حقه اسلام وامحاء آثار بت پرستی اقدام کنند .

دراین موقع امارت هندوستان باسلطان محمود تغلق دوم بود که بجانشینی اسکندر شاه در ۷۹۵ در آن مملکت بفرمانروائی رسیده بود . امیر تیمور درمدت شش ماهی که مولتان درمحاصره قوای امیرزاده محمد بود توانست بر عده‌ای از حکام وروساء قبایل ونگهبانان قلاع نواحی مختلفه مانند بطیر هندوستان غلبه نماید درهمین خلال شهر مولتان پس از شش ماه محاصره تسلیم گردید وراه برای ادامه عملیات فاتحانه اردوی امیر تیمور بسوی دهلی باز شد .

امیر تیمور پس از یك رشته محاربات فراوان که باقتل وکشتار هندوان و تصرف غنائم توام بود درصفر سال ۸۰۱ هجری باتفاق عده‌ای ازسرداران نامدار تاتار ازپلی که برروی رودخانه سند بدست کارشناسان ساخته شده بود عبور نمود وآماده جنك شد وفرماندهی محاربه را خود بعهده گرفت وتا آنجا که میسر شد درتهیه وسایل حمله وروش جنك وگریز سرداران وقوای خود را شخصاً هدایت نمود زیرا باتمام مجاهدتی که برای تقویت روحیه افرادخود می‌نمود متوجه شد که سپاهیان تاتار از مقابله در میدان جنك بافیلان هندی سخت نگران و دوچار بیم وهراسی شدید میباشند [1] . بهر صورت درجنك وگریزی که در حوالی شهر دهلی (محل پانی پت) رویداد و حیله‌ای که سرداران امیر تیمور برای غافلگیری قوای دشمن بکار بردند توانستند بدون اینکه بمحاصره دهلی اقدام کنند وتلفاتی برنیروی تاتار

---

۱ - شرکت فیلان دراین جنگ موجب ترس ووحشت سرداران و نیروی امیرتیمور شده تابحدی که این نگرانی دربین دلاوران نیروی تاتارهم رخنه پیدا کرده بود چنانکه خواجه افضل کشی ومولانا عبدالجبار خوارزمی که ازارباب عمائم ودانش بشمار میرفتند ودراین جنگ سمت ملازمت امیر تیمور را داشتند از شدت وحشت نتوانستند بیم و ترس خود را درمقابله بافیلان از امیرتیمور پنهان دارند. امیرتیمور برای اطمینان خاطر آنان دستور داد که در رده اول صفوف لشگریان تاتار خندق حفر نمایند وسپس تعدادی گاومیش قوی الجثه را پهلوی هم قرار دهند بطوریکه گردنها وپاهایشان باچرم گاو یکدیگر بسته باشد و همچنین مقداری زنجیر وقلابهای آهنی فراهم نمودند که درهنگام حمله پیلان کمندوار درپای پیلان بیافکنند دراین زمینه یکی از شاعران دربار تیموری که شاهد این آرایش جنگی بوده است ابیاتی سروده که سه بیت آن نقل می‌شود .

پس آنکه بسی گاومیشان نر	بزنجیر بستند بریکدیگر
که درپیش خندق فصیلی بود	وزو هریکی منع فیلی بود
چرا باید ازپیل کردن حذر	که اوچارپائی است چون گاووخر

وارد سازند لشگر هندیان رادوچار شکست ساختند وسپس در تعقیب سلطان محمد وسپهسالار لشگر هند که روبفرار نهاده بودند برآمده وخودرا تا نزدیك حصار دهلی رسانیدند .

امیر تیمور با کروفر فراوان در روز چهار شنبه هشتم ربیع‌اولال سال ۸۰۱ هجری وارد دهلی گردید درمدخل شهر استقبال کنندگان‌را که شامل‌سادات و علماء وارباب عمائم ومسلمین بودند مورد نوازش قرار داده و درنتیجه اهالی دهلی را بجان ومال امان داده لیکن‌چند روزی نگذشت که عده‌ای ازاهالی دهلی کهنه درمسجد جامع شورش نمودند این شورش مختصر بطغیان عمومی‌اهالی هند منجرشد امیرتیمور دونفر ازسرداران خودرا بنام امیرشاه ملك وعلی سلطان را مأمورکرد که در دفع شورش اقدام‌کنند این طغیان باکشتار بیحدوحصر پایان یافت ونتیجه‌آن پس‌ازقتل و کشتار بمصادره اموال عمومی‌مردم منتهی شد وبنابر رویه همیشگی امیرتیمور دستور داد ارباب‌صنایع وحرف را از دهلی بسمرقند کوچ دادند تادرپایتخت خود درانشاء ساختمان مسجد جامعی نظیر مسجد جامع دهلی ازاین هنرمندان استفاده شود .

درباب غنیمتی که نصیب امیرتیمور و لشگریان اوشد داستانهای فراوانی ضبط شده و آنچه‌که محقق شده این‌است که درفتح هندوستان گذشته ازتعداد صد وبیست فیل مقادیر فراوانی اجناس‌و امتعه مختلف وانواع جواهرات وسنگهای قیمتی والبسه زرین واشیاء سیمین و گرانبها وظروف قدیمی ودوعدد طوطی شیرین‌گفتار بعنوان غنائم جنگی بسمرقند وسایر نقاط ماوراءالنهر وایران انتقال‌داده‌شد.

امیرتیمور پس ازپانزده روز توقف واستراحت در دهلی بعزم فتح سایرنقاط ومواضع مهم ومشهور هندوستان ازشهر دهلی خارج شده بفیروزآباد واردگردید والی این شهر که بدون مقاومت تسلیم شد مورد عنایت و ملاطفت قرارگرفت سپس بفتح سایر قلاع و نواحی اطراف رودگنك و شهرلاهور پرداخت سراسر این فتوحات شامل یکرشته وقایع جنگهای بری وبحری است‌که خلاصه‌آن خونریزی وقتل وغارت و کشتار دست جمعی‌وگرفتن غنائم جنگی واسارت مغلوبین میباشد و بس .

قتل عام صد هزار نفری در نزدیك دهلی وکشتار فراوان داخل شهر ازاهم حوادث خونین فتح هندوستان بشمارآمده است[1] .

---

۱ ـ تفصیل وقایع یورش تیمور بهندوستان در رساله تاریخی موسوم به «روزنامه غزوات هندوستان . »

مندرج‌است مولف این رساله‌که خودشاهد این‌وقایع بوده‌است شخصی موسوم بغیاث‌الدین علی بن جلال‌الاسلام یزدیست واین‌کتاب درپطروگراد بطبع رسیده است

نقل ازسعدی تاجامی ص۲۲۱

امیر تیمور درموقع مراجعت ضمن تنبیه‌عده‌ای ازافاغنه که شورش نموده بودند نهری بطول پنج فرسنك برای آبیاری در نزدیکی شهر کابل حفر کرد که امروزه اثری از آن نیست .

دراین موقع امیر تیمور بعلت شنیدن اخبار ناگواری از ایران و بالاخص حدود آذربایجان که درنتیجه عملیات سفیهانه میرانشاه حاکم آن دیار رخ داده بود ناچارازادامه فتوحات درهندوستان چشم پوشیده ازطریق کابل عازم سمرقند شد . حکومت‌هندوستان‌راهم کماکان درخاندان تغلقیه ابقاء نمود .

یورش هفت ساله ۸۰۱ - ۸۰۷ هجری

امیر تیمور که دراین هنگام بمرحله هفتاد سالگی عمررسیده بود مدتی را درسمرقند وماوراءالنهر گذرانید در ضمن استراحت اداره قسمت اعظم ممالك متصرفی را بفرزندان و نوادگان خود واگذاشت و نیز دستور داد از نظریات صاحبان حرف وصنایع که از غرب وشرق جهان‌آنروزجمع‌آوری نموده وبحوزه ماوراءالنهر وسمرقندکوچشان داده بود درساختمان ابنیه مذهبی وقصور سلطنتی وجامع تیموری استفاده شود طبق نظر امیر تیمور

در کتاب عکسی منظوم «جنگ چنگیز باتیمورخان» که‌بخط نستعلیق نوشته شده ومتعلق بکتابخانه‌ملی‌تهران‌میباشددرباره فتح هندوستان چنین ضبط‌شده: چند بیت از اشعار صفحه ۴۱و ۴۸آن بمناسبت مطلب درزیرنقل میشود :

کشیدند عالی فصیلی ز پیل | شده نره پیلان بروج فصیل
حصاری بپرداختند از چپر | که باشد پی دفـع پیلان سپر
به پیش چپر ها که افراختند | ز خندق محیطی بپرداختند
وزآن پس بسی گاومیشان نر | بزنجیر بستند بر یکدیگر
که در پیش خندق فصیلی بود | وزآن هریکی منع پیلی بود
. . . . | . . . .
فتادنـد در بندگـی هندوان | چه‌دانا چه‌نادان‌چه‌پیروجوان
مظفر شه کامران با خـواص | شدازرزمگه جانب‌حوض‌خاص
برآن طرف دریاچه زد بارگاه | نشیمن شدش تخت فیروزشاه
زمین‌بوسه دادنـد نـام‌آوران | ستادند برجای خود سروران
شه از دیده مرحمت دیدشان | نوازش نمود و بپرسیدشان

این ابنیه بصورت عالی وباشکوه احداث شد .

چون رفتارظالمانه میرانشاه که درنواحی ایران غربی ومرکزی حکومت می‌نمود در اثراختلال دماغی که پیداکرده بود (بعلت زمین خوردن از اسب تعادل روحی خود را از دست داده بود.) روزبروز روبتوسعه می‌نهاد وپیوسته عده‌ای را مقتول وتنبیه میکرد بناچار جماعتی از اهالی تبریز که‌عیال اوهم همراه‌آنان بودبرای تسلیم شکایت نزد تیمور رسیدند میرانشاه که ازاین‌وضع وغضب پدر اطلاع یافت شخصاً برای عذر خواهی‌نزد امیرتیمورآمد امیرتیمور میرانشاه را ازسمت امارت وحکومت برکنار ساخت وفرمان حکومت قلمرو او را بنام فرزندش میرزا ابوبکر صادر نمود وبرای‌اینکه‌انتقامی‌ازاطرافیان ظالم میرانشاه بگیرد برخی ازندیمان‌ونویسندگان‌ومباشرین اورا مانند مولانامحمد قهستانی وقطب‌الدین نائی و عبدالمؤمن را محکوم بمرك ساخت . روایت است چون نوبت دار آویختن محمد قهستانی رسید قبل ازشهادت این دو بیت را برزبان راند .

پایان کار وآخر دور است ملحدا	گرمیروی‌وگرنه‌بدست‌اختیارنیست
منصور وارگر ببرندت بپای دار	مردانه پای داروجهان پایدارنیست

چنانکه‌نقل شده ازاقدامات ناپسندیده میرانشاه درتبریزدرمرحله اول‌حکم بتخریب ابنیه تاریخی بوده وشرم‌آور تر ازآن نبش قبری میباشدکه ازمورخ شهیر و وزیر نامی رشیدالدین فضل‌الله نمود بنا بامرمیرانشاه جسد این مرد خدمتگزار رابگورستان یهودیان منتقل ساختند این‌عمل ابلهانه میرانشاه موجب گردیدکه طرفداران وعلاقمندان بمقام علمی واجتماعی این‌مورخ‌مشهوررنجیده خاطرشده و بعلاوه علماءاسلام این اقدام ناروا را تقبیح نموده مترصد فرصت برای گرفتن انتقام شدند .

همچنین عده‌ای ازاهالی گرجستان وحدود عراق‌که ازغیبت امیرتیمور وتوقف اودر هندوستان استفاده نموده بودند درصدد طغیان برآمده وشورشی بپا ساختند مجموع این حوادث موجب گردیدکه امیرتیمور پس از تهیه مقدمات‌کافی بصوب ایران و ممالك غربی حرکت نماید این حرکت ولشکرکشی بنام یورش هفت ساله امیرتیمور نامیده شده [1] ودر حقیقه‌آخرین دوره جنگهای امیرگورکانی می‌باشد .

درطی این مدت جنگها وفتوحات متعددی انجام‌گرفته‌که ازذکر تفصیلی صحنه‌های خونین‌آن صرفنظرمیشود وفقط بذکر مهمترین‌آن اکتفا مینمائیم :

پس ازورود امیرتیمور به تبریز وبرکنار ساختن میرانشاه وانتصاب فرزند اوبجای پدرش وتنبیه عده‌ای ازهمکاران متجاسر میرانشاه بناحیه‌گرجستان تاخت‌تاتلافی شورشی

---

۱ ــ این یورش درحقیقت یورش پنج ساله دوم باید نامیده شود زیرا از ۸۰۲ آغاز وبه ۸۰۷ که امیرتیمور بسمرقند مراجعت نموده است ختم میشود .

که درغیاب اونموده بودند بنماید بااینکه این لشگرکشی در فصل زمستان انجام گرفت و راه وصول بگرجیان بسیار صعب وپوشیده ازجنگلهای انبوه ودرهم وبرهم بود باوجود این امیر تیمور بدون لحظه‌ای توقف ودرنك ازمعابر کوهستانی وجنگلی عبور نموده با قتل و کشتار فراوان سرزمین گرجستان ۱۰ با کلیه‌معابد ودیر وکلیساهای آن‌خراب‌وباخاك یکسان کرد ونیز دستور داد عده‌ای از امـراء میرانشاه راکه درقضیه قلعه النجق تقصیر و غفلت نموده بودند بیاسا رسانیدند و هر کدام از آنانرا بفراخور حال جریمه نموده تعدادی اسب ازامراء بزور وجبر گرفتند .

پس ازفتح گرجستان دراوایل محرم ۸۰۳ بطرف آسیای صغیر حمله ورشد وبرنقاط ارز روم وارزنجان وآونیك غالب گشت لیکن برای تصرف‌شهر سیواس دوچارمقاومت شدید ودلاورانه مردم‌آن دیار شد وپس‌ازغلبه براین شهر دستور داد درحدود چهار هزارنفر از مردم‌مسیحی وارامنه‌آن‌حدود را زنده زنده بگور کردندتنها مسلمانان ناحیه سیواس بودند که اززنده بگورشدن معاف شدند .

قتل عام بغداد و فرار سلطان احمد ۸۰۳ هجری

امیرتیمور برای تنبیه سلطان احمد وگرفتن انتقام‌خون‌چندنفرازسران‌لشکری‌تاتار که‌درمحاصره بغداد کشته شده بودند وهمچنین‌تحریکاتی‌که ازجانب‌سلطان‌احمد وقرایوسف ترکمان‌که با یکدیگر متحد گردیده و علی رغـم‌امیر‌تیمور اقدام می‌نمودند تصمیم‌باخراج سلطان احمد ازبغداد گرفت بدین منظور امیر زاده رستم را باتفاق امیرزاده پیر محمد که درشیراز بود مأموریت داد که‌ازراه‌شوشترو‌ببهبهان عازم‌بغدادشوندآنان‌دربین راه برقلاع بسیاری‌ازجمله‌قلعه مندلی‌غالب شده وراه را برای‌پیشرفت‌بسوی‌بغداد‌بازساختند‌بااینکه‌حکام قلعه مندلی بنام امیرعلی قلندر وخوزستان موسوم بامیرشروان باقوای خود بسلطان احمد پیوسته وکروفری بهمرساندندمعذلك حاکم بغدادبعلت بیم ووحشتی‌که ازعملیات امیرتیمور داشت چنان دوچار سوء ظن وبدبختی وهیجان روحی شده بودکه هرروز عده‌ای از سران لشکر وامراء دولت وحتی اعضاء حرم سلطنتی را بادست خودگردن میزد وبرای اینکه از ورود جاسوسان بشهر جلوگیری نماید دستور داده بود دروازه‌هـای بغداد را بسته ومقفل سازند وپیوسته سعی داشت‌که ازنظر مردم ودرباریان مخفی باشد وجزدرمواقع فرارسیدن تاریکی وشب‌حاضر نمیشدکه‌ازقصرخارج‌شود حتی برای صرف غذا وطعام محارم اوناچار بودندکه سینی غذارا در مواقع معین‌پشت‌دراطاق‌اوبگذارندبدون‌اینکه‌ازوضع‌سلطان‌بخت

برگشته خود اطلاعی بهمرسانند .

دراین هنگام خبر عزیمت امیرتیمور بحدود روم وشام باطلاع سلطان احمد وقرایوسف ترکمان رسانده شد این دونفر پس ازمشورت صلاح دراین دیدند که قبل ازاینکه امیرتیمور براین دوناحیه غالب شود و راه خلاصی را برآنان مسدود سازد هردو نفر با نیروئی که آماده داشتند بکومك ومساعدت سلطان عثمانی بایزید ملقب به ایلدرم بشتابند .

دراین اثنا مابین امیرتیموروسلطان مصربنام الملك الناصر فرج[1] که سفیرامیرتیمور را درقاهره بحبس انداخته وحاضر نشده بود بامیال امیر تیمور تسلیم شود کدورتی سخت پدیدارگشت . این جریانات ویك رشته مکاتبات سیاسی دیگر مابین امیر تیمور وسلطان بایزید درمورد تسلیم وتحویل سلطان احمد وقرایوسف ترکمان[2] بقوای امیرتیمور وعدم قبول این درخواست موجب شد که امیر تیمور عازم ممالك مصر وشام وعثمانی شود دراین اردوکشی تصرف این ممالك هدف اصلی قرارگرفت .

امیرتیمور بقصد حمله و غارت گرجستان ازقشلاق قراباغ عازم گردید بدواً سفیری نزد ملك گرگین که دراین هنگام سلطان گرجستان بود فرستاد وتقاضا کرد که سلطان طاهر فرزند سلطان احمد جلایر راکه ازیاغیان بشمار میرفت و در گرجستان میگذرانید نزد اوفرستد چون ملك گرگین باین تقاضای توجه نکرد امیرتیمور دستور حمله بگرجستان را صادر نمود دراین یورش پانزده قلعه مستحکم بتصرف آورده شدوآنچه میتوانست از مردم آن

---

۱ ــ این سلسله درسال ۷۸۴ هجری بدست الملك الظاهر سیف الدین که ازممالیك بشمار میرفت تشکیل شده بود این سلطان تا سال ۸۰۱ در سلطنت مصر باقی ماند و چون در گذشت فرزندش الملك الناصر ناصرالدین فرج جای پدرراگرفت مقارن حمله امیرتیمور بشام سلطنت مصردردست این سلطان بود. این سلسله آخرین سلاطین مصر میباشند که تاسال ۹۲۲ هجری دراین مملکت سلطنت داشتند تا اینکه بدست ترکان عثمانی منقرض شدند و بدین ترتیب مصر مدتها ضمیمه ممالك عثمانی گردید .

۲ ــ نقل ازکتاب عکسی منظوم جنگ چنگیز باتیمورخان : ص۶۴

چنین زد رقم منشی سحر ساز — خرده پیشه یزدان دانش طراز
که چون شه رایوسف ترکمان — گریزان ز صاحب قران زمان
درین دیر دیرین پناهی ندید — بجز درگه ایلدرم بایزید
عنان تاب شد سوی آن مرزو بوم — که سازد نشیمن دراقصای روم
بدرگاه قیصر چو برد التجا — بهمسایگی از خودش داد جا
چوصاحب قرانزآن خبردار گشت — که قیصر بآن بد منش یار گشت
ز کردار قیصر غضبناك شد — گریبان صلحش ز سرچاك شد

حدود را بقتل رسانید فقط مسلمانان بودند که جان بخلاصی بردند ونگهبانی، شهر تفلیس را بعده‌ای ازاهالی خراسان که همراه او بودندواگذار نموده درنتیجه ملک گرگین روبفرار نهاد ومورد تعقیب امراء امیرتیمور قرار گرفت.

دراین ضمن نیروی امیرتیمور شروع بتاخت وتاز و قتل و کشتار فراوان وتخریب کلیسا ها و گرفتن غنائم فراوان ازاهالی ولایات و قلاع گرجیان نمودند. چون ملک گرگین متوجه شد که با فرار متوالی نمیتواند. امیدی بحفظ تصرفات خود داشته باشد ناچار بدواً دربرکناری سلطان طاهر برای جلب عنایت امیر تیمور نسبت بخود اقدام کرد سپس ایلچی‌ای بنام اسمعیل برای عذرخواهی نزد امیرتیمور فرستاد وبدین ترتیب مورد عفو قرار گرفت.

امیرتیمور پس‌ازغلبه برملك گرگین عازم حدود متصرفات امیرایوائی درگرجستان گردیدکلیه آن نقاط را باخونریزی بسیار بدست‌آورد.

اقدامات سلطان عثمانی بایزید ایلدرم ومطالبه باج و خراجی که ازحکام نواحی ارزنجان وارزروم که تابع امیرتیموربودند می‌نمود موجب شد که سفیری ازناحیه سمرقند بجانب دربار عثمانی روانه شود [1] با اینکه امیرتیمور بکمال قدرت رسیده بود لیکن مایل نبود که باسلطان عثمانی درمیدان جنك روبرو شود چون ایلدرم جواب سختی بنامه نصیحت آمیز داد لذا امیر تیمور پس از عبور ازارزروم وارزنجان درمحرم ۸۰۳ هجری درحوالی قلعه سیواس دست بجنك سختی زد دراین جنك قوای امیرتیمور توانستند با زدن نقب وبکار انداختن منجنیق های آتشین غلبه یابند وتاآنجاکه می‌توانستند درتخریب شهرو ابنیه وگشت وکشتار ساکنین سیواس وتاراج ویغما اموال فروگذار نکردند.

سپس براشرار وباغیان دوناحیه آبلستان و ملطیه غالب شده و عازم فتح شام گردید پس ازتصرف قلاع آنحدود وقلعه عین تاب ناحیه حلب را بازد و خورد شدیدی محاصره و ناچار بتسلیم ساخت [2] دراثر تسلیم این شهر نامی نواحی حما وحمص وبعلبك یکی پس‌از دیگری سرباطاعت گذاردند. پس‌ازفتح این نقاط امیرتیمور عازم دمشق گردید درضمن این اردوکشی‌است که یکی ازفدائیان بتحریك سلطان مصرالملك الناصر قصد قتل امیرتیمور را نمود وچون‌توفیق نیافت سرخود را برداراداد [3].

---

۱ – مابین بایزیدوامیر تیمور سفرائی مبادله شده‌که حامل نامه‌ومکتوباتی نیز بوده‌اند برای اطلاع برمفاد برخی ازاین مکاتبات تاریخی ناچاریم‌که بقسمتی از اشعاری‌که دراین زمینه سروده شده است اشاره نمائیم: ازکتاب‌جنك‌چنگیز با تیمورخان ص۶۵-۶۶.

دبیر خرد پیشه را پیش خواند	که باید زکلکت جواهرفشاند
بتیمور خان نامهٔ ساز کن	بنام خداوندش آغاز کن

شهر دمشق در نتیجه کشت و کشتاری که در آن رویداد تسلیم شد ولی طولی نکشید که دوباره شورشی عظیم در آنجا بظهور رسید بالاخره در ۸۰۳ هجری دمشق مسخر گردید و امیر تیمور با پیروزی، تمام کلیه سواحل سوریه را تا حدود عکا بتصرف آورد. در نتیجه نام امیر تیمور ضمن خطبه‌ای که در مسجد جامع خوانده شد منظور گردید و بدین ترتیب فرمانروائی امیر تیمور بر دمشق تثبیت شد.

کن آرایش نامه صدق و نیاز — زفرمان پری نیز سازش طراز
دبیر سخن دان قلم بر گرفت — زنی آتش آشتی در گرفت
بنامه نویسی چو یازید دست — بنام خداوند طغراش بست
رقم سنج دانای مانی قلم — پس از حمد بیچون چنین زد رقم
که ای سایه ذات یزدان پاک — جهانرا گرامی تنت جان پاک
شهان جهان در پناه تواند — همه خاک راه آستان تواند
خطایی ز ما رفت اگر بیشتر — عطایت بود لیك از آن بیشتر
ز خردان خطا و ز بزرگان عطاست — که اندیشه خرد اکثر خطاست
بدی را بدی سهل باشد با سزا — بدیر انکوئی خوش آید خطاست
شد ان نامه برحسب فرمان تمام — پذیرفت انجام آن و السلام
چو دیبای مکتوب شد نقش گیر — ز انگشترین گشت تمغا پذیر
رسولی گزین کرد عالی نسب — کهن سال و زیرك مثل درحسب
بعزت ببوسید خاك ادب — شد از خاك بوسیش فرخنده لب
چو هنگام خوش دید هنگامه را — رسانید زانو زنان نامه را
خداوند گیتی ستان در جواب — با یندگان کرد زینسان خطاب
نباشد بقیصر مرا کینه — تهی دارم از کینه‌اش سینهٔ
که همواره با کافرانش غزاست — خصومت باو از منی کی سزاست
باو بهر دنیا مرا جنگ نیست — بویرانی ملکش آهنگ نیست
قرایوسف آن ره زن نابکار — که بگریخت از صدستم زین دیار
ازو بند گردیده راه حجاز — برو بر سر حاجیان ترك تاز
همه کارش آزار مردم بود — بر آن کس نه جای ترحم بود
شده در پناه وی آرام گیر — شبان یار گشته بآن گرگ پیر

۲ ـ درجزء غنائم و ارباب حرف و دانشمندان که از حلب بسمرقند فرستاده شد یکی هم مورخ مشهور تیموری نظام الدین شامی بود که از اهالی شنب غازان تبریز میباشد.

۳ ـ ازطرف الملك الناصر سلطان مصر سه نفر مأمور شدند بعنوان رسالت و ایلچی نزد

طولی نکشید که شهر دمشق برای سومین بار دوچار خرابی وزیان گردید این بار بعلت آتش سوزی مهمی بود که در آن روی داد معروف است چون خبر این حریق بامیر تیمور رسید دستور داد بهر ترتیب که ممکن است مسجد جامع بنی‌امیه را که ازابنیه قدیم بود از خطر حریق ونابودی حفظ کنند باوجود مساعی بی‌شماری که برای حفاظت این‌اثر تاریخی بعمل آمد دامنه آتش بمسجد رسید وجامع اموی تبدیل بخاکستر شد .

ضمناً دراین‌خلال فرزندان وامراء امیر تیمور توانستند که برشورش هائی که درنواحی ماردین‌وقلعه النجق‌وگرجستان برپاشده بود غلبه نموده وباغنائم فراوان موجبات رضایت خاطر امیر تیمور را فراهم نمایند .

بدین ترتیب امیر تیمور توانست پس ازاین فتوحات عظیم عازم بغداد وتعیین تکلیف سلطان احمد جلایر شود .

قتل عام بغداد

امیر تیمور پس ازرسیدگی بمهام امور مملکت وصدور یك سلسله فرامین بنام فرزندان وامراء وامر بمراجعت برخی‌ازآنان به‌تبریز ازنواحی شام وموصل گذشته خود ولشکریانش را بحدود دجله رسانید ودرمحل دروازه قریةالعقاب اردو زد. در این اردوکشی سه تن از شاهزادگان تیموری میرانشاه و امیرزاده رستم وامیرزاده خلیل سلطان سمت فرماندهی داشتند وهمچنین شاهرخ بهادرهم بااردوی اختصاصی بسوی‌بغداداحضارشد که‌بالاتفاق دراین محاربه شرکت داشته باشند . اردوی امیر تیمور وسایر اطرافیان وی مدتی در خارج حصار بغداد بانتظار صدور فرمان حمله بسر بردند بااینکه گرمای شدید تابستان آنان را دوچار رنج و ناراحتی ساخته بود معذلك‌توانستند باروی متین بغداد راباخاك یکسان نمایند وپس ازورود بشهر ازکثرت قتل وکشتار محشری بپاکردند وبانتقام خونی که از لشکریان وی درپای حصارشهر ریخته شده‌بود امیر تیمور دستور دادهر فرد ازلشکریان‌اوسر یکنفر بغدادی

امیر تیمور بشتابند دونفر ازاین رسولان که در عداد فدائیان سلطان مصر بودند هر کدام خنجری زهرآلوده درزیر لباس‌خود مخفی داشتند که درموقع فرصت ضربت‌کاری برامیر تیمور وارد سازند تصادفاً سرآنان برخواجه مسعود سمنانی که ازنویسندگان دوره امیر تیمور است روشن شد وچون مطلب باطلاع امیر تیمور رسانده شد دستور داد سریکنفر ازفدائیان را ازتن‌جداکرده وجسداورا سوزانیدند وگوش وبینی دونفردیگر را بریده باناماهئی نزد سلطان مصر فرستادند .

نقل‌از روضةالصفا جلدششم ـ فصل‌تیموریان

را ازتن جداکرده تحویل دهد [1] فتح بغداد که قریب چهل روز طول کشیده درهفتم ذیعقده سال ۸۰۳ اتفاق افتاده است . امراء تیموری پس از انجام زیارت اعتاب مقدسه حدود ولایات حله وواسط را بباد غارت داده و سپس باکلیه قوائی که در رأس آن امیرتیمور فاتح بغداد بود عازم تبریز شدند درهنگام ورود به تبریز استقبال وتجلیل فراوانی ازامیرتیمور وامراء فاتح اوبعمل آمد . بدین ترتیب برای بار دوم بغداد خراب وقتل عام شده بدست امراء تیموری افتاد وسلطان احمد جلایر ناچار بفرار شد .

جنگ آنقره یامقابله امیرتیمور وایلدرم ۸۰۴ هجری

امیرتیمور ازتبریز عازم گرجستان بود لیکن بعلت رسیدن فصل زمستان ازاردوکشی بگرجستان منصرف شد وپس ازمدتی توقف واستراحت درقشلاق قراباغ قصد جنك باسلطان عثمانی ایلدرم بایزید را نمود وبشرحی که سابقا گذشت امیرتیمور درسال ۸۰۳ عازم عثمانی ومقابله بابایزید بود لیکن انجام این مهم بعلل فتوحات دیگر بتعویق افتاد .

سلسله بایزیدعثمانی کهاز نژاد ترکان بودند بداشتن قوت و رشادت وجلادت شهرت داشته ودرکلیه محارباتی که‌درطی مدت سلطنت خود نموده بودندهمواره‌ازصحنه‌کارزارپیروز ومظفر بیرون آمده بدینجهة این خاندان را بعلت شجاعت فطری بلقب ایلدرم (صاعقه)

---

۱ ـ چنانکه صاحب روضة‌الصفا درفصل تیموریان ضبط کرده است : امیرتیمور فرمان داد که هرنفری سرنفری بیاورد و بازار سیاست چنان گرم شدکه دلال اجل پیرهفتاد ساله و کودك هفت ساله را بیك بها میفروخت و شعله غضب پادشاهی چنان بالاگرفت که تر و خشك را یکسان میسوخت‌وتواچیان برحسب یرلیغ سلطانی‌بشمار رؤس مخالفان پرداختند وسادات وعلماء ومشایخ و فضلاکه خود بدرگاه‌گیتی پناه رسانیدند از آفات سالم مانده عاطفت خسروانه ایشانرا نوازش نمود ومرکب وملبوس داده فرمودکه همه را بمامنی‌که خواهند رسانید وباقی خلایق درمعرض تلف‌آمدند وکاراغنیاء ومساکین باین طریق فیصل یافته نوبت بدوره بمساکن رسید فرمان صادر شدکه بغیر ازمساجد ومدارس وخوانق وسایر بقاع خیرمجموع را پست وویران سازند لشگریان روی بآن مهم نهاده عمارات عالیه وسافله ازاسواق وبیوت وباقی بقاع ورباع زیروزبر ساختند وازآن ابنیه اثرنگذاشتند :

ونیز ابن عربشاه درتاریخ خود نوشته است‌که عدد لشکریانی‌که مأمورآوردن سر اهالی بغداد شده بودند در این قتل عام بیست هزار نفر بوده است که هر یك دو سر آدمی میبایستی تسلیم نمایند .

ملقب ساختند چون در اثنائی که امیر تیمور در سیواس بود یکی از فرزندان ایلدرم در جنك کشته شده بود و گذشته از این بعللی که شرح آن گذشت بین این دو فاتح خصومت زیادی ریشه دوانیده بود لذا در اوا بل امیر تیمور مصلحت چنین دید که از طریق مسالمت باسلطان عثمانی درآید از اینرو سفیری نزد سلطان بایزید فرستاد و از اقدامات آن سلطان که خلاف مقام دوستی و وداد بود گله نمود ماموریت این سفیر مورد توجه پادشاه عثمانی قرار نگرفت .

امیر تیمور پس از آماده نمودن سپاهی فراوان از طریق سیواس و محاصره ناحیه قرا شهر درحوالی آنقره باقشون عثمانی که ازورزیده ترین نظامیان آن عصر بودند روبرو شد این کارزر درفصل تابستان رویداد نیروی عثمانی با اینکه رشادت فراوان بخرج دادند لیکن در نتیجه شدت گرما و خستگی تاب مقاومت در برابر قوای امیر تیمور نیاورده دوچار صدمه و تلفات شدند و ضمن اسرائی که بدست لشگریان افتاد شخص بایزید ایلدرم بود. بتدر نج کلیه ولایات آسیای صغیر و شبه جزیره آناطولی اشغال شدند و نیز پایتخت عثمانی بنام بروصه وقونیه وآق شهر تسلیم گردیدند .

درضمن اسراء همسر سلطان عثمانی نیز بود که بااحترام نزد بایزید فرستاده شد وضمنا یکی از دخترهای بایزید را هم بعقد شاهزاده تیموری در آوردند .معروف است که سلطان بایزید راکت بسته نزد تیمور حاضر ساختند. امیر تیمور پس از آنکه تقصیرات ایلدرم را یکایك تشریح کرد اورا بخشید و وعده داد ممالك سابقش را باز بازدهد و گویا موضوع داستان قفص کردن بایزید بتوسط امیر تیمور صحت تاریخی نداشته باشد .[1]

زیرا درهمین هنگام که بایزید مریض شده بود بنا بدستور تیمور چندین پزشك بدرمان وی مشغول شدند وهمواره سعی میشد که درکلیه ضیافتها بایزید درکنار تیمور بسر برد .

شرف الدین علی یزدی مورخ میگوید : که چون بایزید را با دستهای بسته بحضور تیمور آوردند ویرا مخاطب ومعاتب ساخته باعمال گذشته ویرا ملامت کرد سپس ازاینکه با یکنفر برادر ایمانی خود که آنهمه خدمات بزرك باسلام نموده است اقامه حرب نموده اورا سرزنش کرد ومتذکر ساخت که اگر حوادث برعکس ماوقع واقع میشد وی با تیمور احتمالا چگونه معامله میکرد و باین سخن کلام را بپایان میآورد .[2] »

---

۱ ـ داستان معروف قفص آهنین که میگویند، امیر تیمور بایزید را درقفص آهنین محبوس کرد واورا همراه اردوی خود حرکت میداد دراین ایام محل شبهه وتردیداست ظاهراً شرف الدین علی یزدی ودیگر مورخین ایرانی باین واقعه اشاره ننموده‌اند .

لیکن ابن عربشاه که بدشمنی با تیمور شهرت داشته درتاریخ خود کلمه قفص را بطور استعاره بکار برده وخواسته است عمل تیمور را به بدترین صورتی ذکر نماید .

ازسعدی تاجامی ص ۲۲۶

۲ ـ میگویند هنگامیکه بایزیدرا لشکریان تیمور کت بسته بچادر تیمور بردند تیموراز

«امابشکرانه نصرت وفیروزی که ازعنایت مرحمت حق مرا روزی شده درباره تو و فرزندم توجز نکوئی نخواهم کرد خاطرآسوده دار .»

امیرتیمور دراین لشگرکشی شهر بروصه وازمیرکه مقرسلاطین عثمانی بشمار میرفت مورد تاخت وتازقرار داد وویران نمود وعاقبت سلطان بایزیدهم درسال ۸۰۵ هجری در حال اسارت جان داد .

تسلیم شدن ملک مصر

خبر فتح آنقره وگرفتاری بایزید موجب شدکه سلطان مصر سفیر تیمور را ازحبس رهاکرد وسفرائی برای عذرخواهی باتحف وهدایای فراوان پیش امیرتیمور فرستاد وقرار شدکه در مصر وشام خطبه‌وسکه را بنام‌امیرتیمور خوانده‌وضرب‌زنند وهمچنین‌خراج سالانه را مرتباً تادیـه‌نمایند .

امیرتیمور پس‌ازاین‌فتوحات عازم حدود گرجستان شدوچون پادشاه‌این‌خطه گرگین علم طغیان برداشته بود بسوی تفلیس روانه گردید .

اهالی گرجستان که ازقتل عام تیمور وحشت داشتند دست توسل بسوی علماء واکابـر درازنمودند وباقبول پرداخت باج وخراج توانستندکه ازشر نوبت سپاه تیمور مصون مانند

جا برخاسته تادرچـادر باستقبال اورفت . آنگاه تبسمی روی تیره تیمور را روشن ساخت . بایزیدکه‌هنوز غرورو‌جرئت خویش را ازدست نداده بود پس ازمشاهده‌آن تبسم‌گفت :

«کسی راکه خدا ناتوان ساخته نباید مسخره‌کرد .»

تیمور پاسخ دادکه . «تبسم من از آنروست‌که خداوند دنیارا به لنگی مثل من وکوری مثل تودادهاست» سپس تیمور باخشونت‌گفت . «اگرتوغلبه‌کرده بودی سرنوشت من وکسانم معلوم بود.» بایزیدباین‌حرف‌جواب نداد تیمورگفت بندهای بایزید رابگشایندواورا کنارخودش‌متعددر چادر بنشانند. تیمورخشنود بودکه‌اسیری‌مثل‌سلطان‌زیردست‌خودش‌باشد ولذاباو بمهربانی رفتارکرد بایزید خواهش کرد درباره پسرانش تحقیق شود وتیمورفوری‌این خواهش را بپذیرفت . یکی از آنان بنام موسی‌دستگیرشده بحضورآمد وازدست تیمورخلعت گرفت کنارپدرنشست یکی دیگر که در جنگ کشته شده بود پیدا نشد وبقیه‌پسران بایزیدگریخته بودند .

سپاهیان تیمور به تعقیب ترکان پرداختند واز هرطرف تادریا بدنبال‌آنها رفتند نورالدین پس‌ازتصرف بروسه پایتخت بایزید خزانه و زنان بایزید راکه بسیار متعدد و زیبا بودنـد نزد تیمور فرستاد . .

دربرخی ازشهرها اماکن مذهبی ازقبیل کلیسا ودیرها دوچار خرابی وانهدام شدند .

امیر تیموردرحینی که عازم قراباغ بود ازدرگذشت سلطان محمد مطلع شد این خبر موجب کمال تأسف او گردید؛ بلافاصله از تمام ولایات امراء و علماء و اکابر و سادات برای عرض تسلیت بحضور امیر تیمور آمدند و در سال ۸۰۶ هجری از قراباغ عازم سمرقند شد .

درهنگام توقف امیرتیمور در سمرقند هیأتی از طرف پادشاه اسپانیا درتخت ریاست لرد کلاویخو[1] بدربار وی وارد گردید .ازاین سفیر سفرنامه جالب توجهی که ایاب و ذهاب خودرا از اسپانیا تا سمرقند شرح داده و نظریات خویش را در باره تیمور نگاشته است باقی مانده .

درمعیت این سفیر فرستاده‌ای موسوم به محمد القاضی که تیمور اورا باسپانیا فرستاده بود وهم‌چنین شخصی موسوم به گومس دسالازار GOMEZ DESALAZAR وکشیشی مسمی به‌فرای آلنز و GOMEY ALONZO وجود داشته‌اند همه اینها از اشبلیه بطرف شرق حرکت نموده‌اند وازطریق قسطنطنیه ـ طرابوزان ـ ارز روم ـ خوی ـ تبریز ـ تهران ـ مشهد ـ بسمرقند رفته وباتفاق سفراء (پادشاه ناپل) به مقر تیمور وارد شده و بحضورآن پادشاه بار یافته‌اند . وی نوشته است که درآن وقت تیمور درجلو دربزرك قصر زیبائی برکرسی نشسته وسفیر خودرا دربرابرش برروی زمین نشانده . . . . . .

سفرا را خیلی نزدیك وی بردند برای اینکه اوبتواند بخوبی آنها را ببینید زیرا که قوه باصره اوضعیف شده بقدری پیر بودکه مژه‌های اوبرفراز دیده میافتادوی بمهربانی آنها را پذیرفته‌وسئوال کرد . «فرزند من سلطان اسپانیاچگونه است ؟ آیاسلامت وتندرست می‌باشد . »

پس بسوی امراء وبزرگان که دراطراف اوایستاده بودند متوجه شده گفت :

«ببینید این‌سفرا را فرزند من پادشاه اسپانیا که بزرگترین سلاطین فرنگیان است ودرآخردنیا مقام دارد فرستاده است فرنگیان حقیقة مردمی بزرك هستند من برای فرزندم پادشاه اسپانیا طلب خیر میکنم . این‌کفایت میکرد که شما تنها با نامه میآمدید وحاجت بتحف وهدایا نبود بشارت سلامت وآبادی دولت اسپانیا برای رضایت خاطرمابس بود . »

سفرای اسپانیا را بعداً درچند ضیافت دیگر بارداده‌اند که کلاویخو وصف مشروحی باذکر جزئیات بیان‌کرده ازملاقات تیمور حکایت نموده است ظاهراً ازمقدار زیادی طعام و شراب که بمصرف میرسیده و مستی‌هائی که اتفاق میافتاده خیلی تعجب می‌نماید و می‌نویسد :

---

1 ـ Ruy Gonz Alez DE CLAVijo

« می گساری بحدی وفور داشت که بعضی ازحضار درحضور زن تیمور مست ولایعقل میافتادند واین عمل‌را تنعم‌وعیش میدانستند ومی‌پنداشتند که عیش ونوش جز بانوشیدن باده میسر نمیشود. » درموقع دیگرسفراء رادرهنگام سیاست کردن مقصرین احضارکرده بودند. ومیگوید درجایگاهی که تجار خیمه های خودرا بر افراشته بودند بفرمان تیمور چندین چوبه دار نصب کردند تیمور اعلام داشت که دراین بزم وضیافت بهمان گونه که نسبت ببعضی مهربان وبالطف است نسبت بدیگران سخت وقسی میباشد چندین نفر اشخاص مهم را یآن چوبه‌های دار آویزان کرد بعلاوه بعضی ازبازرگانان که اغذیه و طعام گران فروخته بودند وچند نفر کفشگررا نیز بدارآویختند.

کلاویخواضافه می کند که عادت درآنجا برآناست که اشخاص بزرك را چون بخواهند سیاست کنند بدار میاویزند ولی دیگرمردمان زیردست را سرمیبرند واین عادت درست برعکس رسم معمول درانگلستان درقرون وسطی بوده است.

درهنگام توقف سفرا بتدریج کسالت امیرتیمور روبشدت‌نهادمیرزا هاومنشیهای دربار بسفراء امر کردند که عازم مراجعت شوند بااینکه سفرا درابتداء ازانجام این امرامتناع کردندلیکن بعداً ناگزیرشدند که‌شهر سمرقندراترك گفته باتفاق‌سفراءعثمانی‌وسفراءپادشاه‌ناپل حرکت‌کردند وپس‌ازورود به تبریز وشش ماه اقامت دراردوی عمرشیخ میرزادرقراباغ عازم ارمنستان گردیدند.

کلاویخو در باره ساکنین دیار ارمنستان میگوید: «ارامنه مسیحی نژادی شریرند که سفرا وایلچیان راتاقسمتی ازاموال‌آنانرا نستانند اجازه عبور نمیدهند.» بالاخره پس ازعبور از طرابوزان وقسطنطنیه وژن بعد از سه سال دوری در بندر سن لوکار قدم بخاك اسپانیا نهادند. ۱

---

۱ ــ راجع باین سفارت درآثار موزخین ایران کمتر ذکری شده است.

شرف‌الدین علی یزدی درظفرنامه ص ۵۹۸ جلد دوم اشاره بآنها کرده گفته است.« و در آن اثنا ازپیش فرمانده ممالك افرنج ایلچی رسید وبسی تحف فاخر وانواع تبرکات وتنسوقات نادر بموقف عرض رسانید ازآن جمله پرده‌ها بودکه درنقوش‌آن صورتگری بنوعی بافته بودند که اگرکلك مانی همچنان برلوح ارژنگ جاری بودی ازطرح نظیرآن تصویر بصدگونه قصور وتقصیر موسوم گشته وشرمساری کشیدی.»

وبعدازآن حضور سفرای اسپانیارا دریکی ازضیافتهای تیموری یادکرده گفته‌است. «ودر آن طوی‌ایلچیان افرنج حاضر بودند وبهره‌ورکه خس نیزیابدبدریاگذر.»

ظفرنامه ج ۲ ص۶۳۳

گذشته ازمأمورین سیاسی اسپانیاکه بحضور امیر تیمور بار یافتند سفیر دیگری ازطرف

مقدمات حمله بچین ومرگ امیر تیمور

امیر تیمور همواره مترصد بود که مملکت وسیع چین را بتصرف آورد .

ظاهراً درهمین ایام است که تیمور از بستر کسالت برخاسته وباتخریب معابد بودائی زمینه را برای نشر و تبلیغ دیانت اسلام در آن سر زمین پهناور مهیا میساخت بعد ازآنکه تمام ساز وبرگ لازم را تهیه دید و ترتیب انتظام واداره حکومت ممالك پهناور را در غیاب خویش داد در تاریخ ۸۰۷ هجری از سمرقند بسوی شرق درحرکت آمد .

قبل ازحرکت بامر امیر تیمور عمارات ومساجد و بازار جدیدی بنیان نهاده شد وسفرای روم ومصر وپاپ وهند وسایر ممالك را بحضور پذیرفت . محل تجمع قشون را درتاشکند تعیین نمود و بتهیه سپاه عظیمی برای حمله بچین مشغول شد ابتداء شاهزادگان وامراء و سر کردگان تیموری را گرد خود فراخواندمدتی را بعیش و نوش وشادی گذراندوپس ازانجام مراسم وضیافتهای شاهانه وپس ازیافتن اطمینان بر ترتیب سپاهی و انتظام آن باتفاق لشکری فراوان درحدود ٤٥٠ هزار پیاده وسواره ازماوراءالنهر عازم سیحون شد زمستان آن سال بسیار سرد وسخت بود قشون تیمور ازسرما رنج بسیار کشیدند تا اینکه توانستند ازروی یخ رود سیحون عبور کرده بشهر اترار (فاراب قدیم) رسیده اردو زدند. شدت سرما امیر تیمور را که بمیخوارگی نیز سخت معتاد بود مریض کرد وباآنکه مولانا فضل‌الله تبریزی که از بزرگان اطباء آن زمان بود اورا معالجه میکرد بیماری او رو بفزونی نهاد تاآنکه عاقبت در ۱۷ شعبان سال ۸۰۷ هجری بعد از ۷۱ سال عمر و ۳٦ سال سلطنت درگذشت . [1]

هانری سوم که در آنموقع بنام پادشاه کاستیل شهرت داشت وبدربار صاحب قران ماموریت یافت همچنین بمناسبت فتح انقره شارل ششم مراسله تبریك وتهنیت بخدمت امیر تیمور فرستاد این بود خلاصه‌ئی ازروابط امیر تیمور باممالك اروپا .

---

۱ ـ عبدالله معروف بحافظ ابرو که صاحب ذیلی بر کتاب ظفرنامه نظام‌الدین شامی است بنا بامر شاهرخ بهادر در دوران اواخر عمر وهنگام فوت امیر تیمور گورکانی درخدمت امیر تیمور میگذرانیده وچنانکه خود نیز تصریح نموده است ملازم اردوی صاحبقران امیر تیمور بوده وآنچه بقلم آورده از مشاهدات عینی آن مورخ میباشد ازجمله شرح زیر است که درتحت عنوان :

ذکر وفات حضرت صاحبقرانی انارالله برهانه تنظیم کرده است که باختصار در زیر نقل میشود :

وچون هر بدایتی را نهایتی مقدرست وهر آفتابی را زوالی موجل مـزاج مبارك از جاده استقامت وحد اعتدال عدول نمود وعرض همایون اززیور صحت و حلیت خفت خالی وعاطل گشت وصبح نورافزای روح وراحت بشام ظلمت زای رنج وملالت بدل شد حضرت صاحب قرانی انارالله برهانه فرمودند که درمدت العمر طبعا هرگز مرا میل بمسکرات نبود و اینصورت که بـی اختیار واقع شد سبب مرض گشت اگرچه جرایم بسیار دروجود آمده عرصهٔ لاتقنطوا مـن رحمة الله وسیع است بشارت وهوالذی یقبل التوبه عن عباده بسمع تحقیق شنوده توفیق هدایت توبوا الی الله یـافته فرمان کرد تامجموع آلات وادوات ملاهی ومناهی را بشکـستند وازسر اخلاص توبه نصوح فـرموده مستعد ضیافت خانه والله یدعوا الی دارالسلام شد وگوش هوش بفرمان یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربك داشته امراء وارکان دولت ومقربان حضرت چنانکه رسم باشد هریك دعائـی میگفتند در خلال این احوال بندگی حضرت صاحب قرانی اول یك انگشت وبعد از آن دو انگشت برآورد و بچشم اشارتی فرمود پس استفسار مینمود که غرض من ازین چه بود بعضی ازامراء متصدی جـواب گشتند که بندگی حضرت می فرمایند که یك علاج یادوعلاج دیگر مانـده گفت نه آن میخواهم (و مضمون) این ابیات بزمان حال تقریر افتاد .

جهاندار گفتا ازین درگذر — که آمد مرا زندگانی بسر
بفرمان من نیست گردان سپهر — نه من داده ام گردش ماه ومهر
کفی خاکم وقطـره آب سست — ز نر مادهٔ آفـریده نخست
ز پـروردگیهای پـروردگار — بآنجا رسانیدم انجام کار
که چندانکه شایدشدن پیش وپس — مرا بود برجملگی دست رس
گرایوان من سربکیوان کشید — همان زهر مرگم بباید چشید
درآن وقت کردم جهان خسروی — که هم دل قوی بودوهم تن قوی
چو آمد کنون نا توانی پدید — بدیگر سرا رخت بایدکشید

بی اکراه درمقام رضا وتسلیم فرمود که من درمیان شما یك روز یادوروز دیگر بیش نه ام واستشهاد این معنی اطباء راطلب فرمود وامراء قضیه مقدم تقریر کردند بندگی حضرت (فرمود) که راست گویید وخوش آمدمگوئید که راستی مراخوش می آید(اطباء)گفتند بعنایت الهی امیدواریم که سالهای بسیار ، ایه آفریدگار برسرممالك ربع مسکون پاینده باشد فامـا از روی قاعده طبی چنان است که بندگی حضرت میفرماید درین حالت بعضی از ملازمان قهر کردند که چـرا چنین گفتند و بندگی حضرت برایشان محمدت گفت فی الجمله دست تصرف طبیب از دامـن معالجت کوتاه ماند .

طبیبان لشگر بزرگان شهر — نشستند برگـرد سالار دهر
مداوای بیماری انگیختند — ز هرگونه شربت بر آمیختند

امیر تیمور قبل از فوت یکی از نوادگان خود را بنام پیر محمد بن جهانگیر به‌جانشینی اختیار نمود وصایای خود را بنمود [1] بنابر آنچه که شرف‌الدین علی یزدی در ظفر نامه ذکر

ز قاروره و نبض جستند راز | نیامد بکف عمر گم گشته باز

طبیب ارچه داند مداوا نمود | چو مدت نماند مداوا چه سود

نوبت سلطنت بخاتمت پیوست و برقضیه عادت روزگار جفاکار که یعطی فیرجع فی‌عطائه منشور دولتش بارسال ایلچی هادم اللذات وتبلیغ یرلیغ اذاجاء اجلهم لایستاخرون ساعةً و لایستقدمون استرداد رفت .

قلم تقدیر طغرای فنا برمنشور بقای شاه جهان کشید وروح پاك شهریار هفت اقلیم بذروه نه فلك ترقی کرد وازسرای سپنج ومنزل عنا ورنج بریاض انس وحدایق قدس (خرامید) ومکتوب قضای محتوم بختام کل من علیهافان مختوم شد در منتصف شعبان سنه سبع و ثمانمائه در موضع اترار بمقام ابرار رسیده واز دنیای دون که وادی نامرادیست بصدر جنت خرامیده .

زدیوان قضا در نصف شعبان شد برات او | بدیدم صدر جنت بود تاریخ وفات او

و صندوق شهریار روی زمین را بدار السلطنه سمرقند نقل کردند و در مدرسه شاه و شهزاده جهان ولی‌العهد فی‌الزمان المغفور المبرور امیر زاده محمد سلطان نورالله مرقده دفن کردند :

ندارد جهان دوستی باکسی | نیابی درو مهربانی بسی

بخاکش سپردند وگشتند باز | در دخمه کرده برویش فراز

جهانرا برینگونه شد رسم وراه | برآرد بگاه و ندارد نگاه

نه‌زین رشته سر می‌توان تافتن | نه سررشته را میتوان یافتن

این است عاقبت‌حال امیر مرحوم مغفور امیر تیمور گورکان واز آن همگنان همین خواهد بود . هیچ کس راخلعت بقا نپوشیده‌اند وتاج خلود نبخشیده :

چه‌خوش باغیست باغ زندگانی | گر ایمن بودی از باد خزانی

چه خرم کاخ بد کاخ زمانه | گرش بودی اساس جاودانه

از آن سرد آمد این قصر دلاویز | که‌چون جاگرم کردی گویت‌خیز

زفرد اوزدی کس رانشان‌نیست | که آن‌رفت از میان‌وین‌درمیان‌نیست

یك امروزست ما را نقد ایام | بروهم اعتمادی نیست تا شام

ذیل ظفرنامه حافظ ابرو بامقدمه دکتر بهمن کریمی
ص ۲۷ـ۳۲ بنگاه مطبوعاتی افشار تهران

---

۱ - در ذیل ظفر نامه نظام الدین شامی تالیف عبدالله بن لطف‌الله عبدالرشید المدعو بحافظ ابرو که بامقدمه و تصحیح آقای دکتر بهمن کریمی از نشریات بنگاه مطبوعاتی افشار تهران میباشد در

کرده است بآئین اسلام کلمه شهادت بزبان رانده نفس آخررا بداد

ص۱۲ شرح زیرراکه حاوی وصیت نامه وفرمان اعطاء مقام سلطنت وجانشینی امیرتیموربامیر زاده عمر بهادر میباشد درج شده است که عینا برای اطلاع برمفاد وآشنائی بطرزنگارش وانشاء حکم نقل میشود :

سوادحکمی که درآن وقت بجهت امیرزاده عمربهادر نوشته - ازانشای مولانا شمس الدین منشی: اول منشور بدین عبارت مصدر بود هوالغنی، الحکم لله تعالی لقدرة لله تعالی الملک لله تعالی . تیمورگورکان سوز میز . آقایان و اوغلانان و فرزندان ودامادان و امرای اولوس وتومانات و هزارجات وصدجات بدانندکه منشیان رسایل ازل ومستوفیان دفاترلم یزل بوقت امضای حکم انی جاعل فی الارض خلیفة پروانچه تؤتی الملک من تشاء منشور سلطنت و جهانبانی ومثال دولت و کامرانی بتوقیع اوتینامن کل شیی موشح گردانید ودعای رب هب لی ملکا لاینبغی لاحد ازجهت ضبط مملکت باجابت رسانیدند وبیمن طالع سعد حل وعقد اطراف ربع مسکون در قبضه اختیارآمده هذامن فضل ربی والحمدلله رب العالمین صرف همت بنظم امور و ضبط مصالح جمهورکه ادای آن موهبات وشکرآن نعمت باشد ازفرایض شریعت شهریاری وسنن جهانداری دانسته آمد والحمدلله ومنه که زروه سلطنت صفت ارتفاع یافته وسمت امتناع پذیرفته ذلک فضل الله یوتیه من یشاء در این وقت که هریک ازفرزندان دلبند طول الله اعمارهم را بایالت وحکومت طرفی ازممالک محروسه مقرر میفرمودیم فرزند اعزاکرم امجد ارجمند سعادتمند نیکو خصال محض رحمت ایزد متعال عمر بهادر طول الله عمره راکه فراغ روان وچراغ دودمان است بصنوف مهربانی وعنایات وضروب نوازش واصطناعات مخصوص ومحصوص سلطنت وایالت ودارایی وحکومت ممالک فارس وکرمان تاهوموز و عراق عجم ازری تا آذربایجان واران وموغان وقراباغ وجیلانات تماما وشروانات و شماخی ودربند تاباب الابواب وگرجستان وابخاز وکردستان و دیار بکروعراق عرب تاحجاز و بلاد روم تااصطنبول ودیار فرنک ودیار شام تااسکندریه ونیل ومصر بروی مقرر ومفوض فرموده حل وعقد امورآن مهمات بکف کفایت وقبضه شهامت اونهاده آمد واین حکم جهان مطاع واجب الاتباع لازال نافذاًفی الاقطار سمت اصدار یافت تابلوک وحکام وولاة وامرا وعظما وصدور واصول واکابر واعیان واشراف ومشاهیرممالک مذکوره فرزند اعزمشارالیه را صاحب سریرسلطنت وایالت آن مواضع وحاکم نافذالامر وقهرمان باستحقاق دانسته در معظمات امور وکلیات مصالح جمهور کلی رجوع بدو وگماشتگان اونمایند واز فرمان وفرموده اوکه اصل الباب نظام مملکت وعین صلاح حال ایشان تواند بودعدول وتجاوز جایز نشمرند و اوامر ونواهی او راکه هرآینه برنهج معدلت ونصفت باشد باطاعت وانقیاد تلقی نمایند و از منهج فرمان برداری و مسالک خدمتکاری بهیچ تاویل انحراف نجویند واورا وگماشتگان اورا درقطع وفصل قضایای ممالک دست قوی و متمکن وصاحب اختیار ومطلق العنان شناسند وهرنکبت زده که سر ازربقه فرمان اوکشد بی شبهه

بازماندگان بااحترام وتحلیل فراوان نعش راازاترار بسمرقندانتقال داده درآرامگاهی که اودر زمان حیات خود بنانهاده بود وهنوز باقی است بخاك سپردند [1] .

بادرگذشت امیرتیموروانجام مراسم تدفین اودیگرموضوع حمله بچین ازخوشبختی مردم آن دیار ازمیان رفت .

ازدست حوادث ایام وشهور پای مال نکبات نامحصور شود وهرسعادتمندکه پای اخلاص دردایرهٔ اطاعت نهاده دست امیدواری بدامن بختیاری اوزند هرآینه سربلند وسرفرازگردد فرزند اعز مشارالیه نیز بایدکه بشرایط آن کار بزرك بروجهی قیام نمایدکه مطابق معدلت و نصفت گستری و لوازم دارایی ورعیت پروری باشد وقواعدآن برنهجی مرعی داردکه بنظام عالم وصـلاح امربنی آدم انجامد ودرتقویت وتربیت صلحاء وارباب تقوی ورشادواصحاب صدق وسداد وتعمیر مساجد ومدارس ورونق بقاع خیرکوشیده قلع واستیصال مفسدان ومتمردان وشریران وقطاع طریق ورفع بدعتهای نامشروع وقوانین نامستحسن واجب ولازم شناسد تاامور مملکت درسلك نظام قرارگیرد واوضاع سلطنت برقاعده صواب استقامت پذیرد .

ومن الله الاعانة والتوفیق ازجوانب برین جمله بروندوچون بتوقیع رفیع موشح و مزین و محلی گردد اعتماد نمایند تحریراًفی اواخر شعبان المعظم سنه ست وثمانمائةالهجریة .

---

۱ - درباره مرگ امیرتیمور شرحی درکتاب تیمور لنك تألیف هارولدلمب ترجمه آقای علی جواهرالکلام ثبت شده که چون مانند تصویری از آخرین دقایق زندگی این امیرجهانگشای میباشد درزیر نقل میشود :

«مورخان منظره نیم روشنی ازمرگ تیمورنقل کرده‌اند امیران وافسران پشت دیوارهای چوبی قلعه ایستاده بودند درتالارهای عمارت قلعه ملکه بزرگ سارای خانم باکنیزان وملازمان اقامت داشت وی پس ازشنیدن خبرناخوشی تیمور ازسمرقند باترارآمده بـود - بیرون عمـارت در جلوی ایوان ملاها ایستاده وباهم آیات قرآنرا تلاوت میکردند .

ازچند هفته پیش اینان همانجا می ایستادند ومرتب باهم قرآن میخواندند ودعا میکردند ولی حکیم باشی مولانا تبریزی گفته بود . «چاره نیست اجل محتوم است .»

تیمور روی تشك درازکشیده وصورت چوروك خورده اومیان موهای سفیدش پوشیده بود تیمورآخرین فرمان خودرا باامیران خویش چنین داد . «شمشیررا ازدست ندهید متحد بـاشید اختلاف خرابی میآورد ازلشکرکشی بختای برنگردید .»

منقل‌های آتش کنار وی میسوخت وصدای تیمور بزحمت شنیده میشد .

«جامه خودرا مانند دیوانگان پس ازمرگ من ندرید واین طرف آن طرف نروید واگر چنان کنید نظم برهم میخورد .»

تیمورنورالدین وشاه ملك راکنارخویش فراخواند وصدای خودرا بلندکرده گفت :

مورخین وامیر تیمور

تیمور درماه شعبان سال ۷۳۶ هجری درمحله خان نشین شهر کش متولد شد پدرش امیر طرغای نویان ازطایفه برلاس بود. این پدر و پسر درآغاز زندگی صاحب نام و نشانی نبودندودرابتداء کارروزگاری را بشبانی و گله‌داری وهمراهی کاروانان تجارتی میگذرانیدند. بطوریکه درمقدمه فصل تیموریان گفته شد هنگام تولد تیمور قرای سلطان از نسل جغتای حکمران ماوراءالنهر بود. چون ازطرف مامورین این حاکم ظلم وستم برمردم وارد میشد امیرقزغن که ازامراء وی بود برقرای سلطان خروج کرد وغالب شد در نتیجه ناحیه ماوراءالنهر درمدت دوازده سال فرمانروائی امیرقزغن بنعمت امنیت وآبادی رسید تااینکه امیرتیمور بعلت رشادت وصداقت وجوانمردی مورد توجه امیر قزغن قرار گرفت وازهمین تاریخ است که نام تیمور درنزدروساء قبائل ترکستان و تاتار و مغول بااحترام برده‌شد و طولی نکشید که‌نامبرده را بعنوان رئیس قبیله‌وخانزاده انتخاب‌نمودند.

همینکه امیرقزغن‌متوجه شدکه بهادران نسبت به‌تیمور علاقه مندند (بهادران مردانی

«من پیرمحمد پسرجهانگیر را بجانشینی خود برگزیدم اوباید در سمرقند بماند وامور سپاه را بدست خودبگیردوفرمانروای مطلق امورکشوری ولشکری پیرمحمد است. من فرمان میدهم که جان خود را دراختیاراو بگذارید واورا نگاهدارید. اوباید ازسمرقند تادورترین ممالک دنیا را اداره کند واگر اطاعت اورا نکنید کار برهم میخورد.»

امیران وسرداران یکی پس ازدیگری سوگند خوردند که وصیت اورا اجراء کنند آنها اصرار کردند که‌تیمور نواده‌های دیگر خودرا نیزبخواند تاازشخص خودش این وصیت رابشنوند آنگاه تیمور بعادت معهود خود بابیقراری ولکنت زبان وتامل گفت:

«این وداع آخری است خدا چنین میخواهد.»

سپس مثل اینکه تیمور به خودخطاب نموده: «من جزدیدن شاهرخ هیچ نمی‌خواهم ولی این آرزومحال است.»

شاید این یگانه واولین مرتبه‌ای بودکه تیمور چنان سخنی گفت. روح واراده آهنین تیمورکه در تمام عمر جاده زندگانی را می‌شکافت وپیش میرفت آن‌هنگام‌بدون اعتراض پایان زندگی را پذیرفت. بعضی از امیران می گریستند وصدای گریه آهسته زنان شنیده میشدآنگاه ملاها وارد اطاق شده گفتند:

« لااله‌الاالله »

ص ۲۲۴-۲۲۵

بودندکه بواسطه رشادت فوق‌العاده بنام‌بهادر مشهور شده بودند) وتیمورهم تقاضای ریاست قبیله برلاس را داشت برای اینکه روابط خود را باتیمور مستحکم تر سازد یکی ازخوانین درباری و منسوبان خویش را بنام‌آلجای خاتون‌آغا بازدواج امیر تیمورکه جوانی ۲۲ ساله بود درآورد وازهمین تاریخ است‌که تیمور بنام‌گورکان شهرت یافت .

امیرقزغن ازاین پس تیمورکورگان را برتبه مین باشی (فرمانده هزارنفر) ارتقاء داد تیمورکه متوجه مقام ومنزلت خود بود باافراد زیردست و دوستان وآشنایان و اعضاء قبیله بامهربانی‌کامل ونهایت فروتنی رفتار میکرد تاآنکه اختلافی بین امیرقزغن و امیران اوبرسرکشتن پادشاه هرات (امیرقزغن بپادشاه هرات قول داده بود اورا آزاری نرساند وبرای اینکه عهدش‌را انجام دهد پادشاه هرات‌را بهمراهی تیمور روانه پایتختش نمود .) رویداد امیرقزغن در شکارگاه بدست امیران مخالف بقتل رسید تیمور پس از اطلاع بر قتل امیربتعقیب قاتلان پرداخت وپس‌ازغلبه وکشتن و گرفتن انتقام مراجعت نمود در همین اثنا خبر فوت پدرش به تیمور رسید .

بعد از این مقدمات چون جانشین امیر قزغن لیاقت اداره ممالك موروثی را نداشت (معمولا بعدازفوت هرحکمفرمائی مدتی هرج ومرج دربلادی‌که رئیس خود را ازدست‌داده جاری می شد)امیرتیمور ازکلیه حوادثی‌که بر آن گذشته بود باتکاء نیروی معنوی و دلیری وشجاعت وبی‌باکی و صداقت با استفاده ازتجهیزات‌لشگری که در نتیجه ارتقاء بدرجه مین باشی نصیب وی‌گردیده بودبسلامت‌جست بحکم طبیعت ایلی بفکر افتاد که از ضعف وفتوری‌که دردستگاه مغول بافرمانروائی‌تغلق‌خان بروز کرد، برای تثبیت موقعیت حکومت خود اقدام نماید بالاخص رفتار زشت فرمانروای مغول دریغما وچپاول سمرقند وباسارت بردن زنان این شهر وعدم رعایت حرمت سادات چنان احساسات جوانمردی و مسلمانی تیموررا تحریك نمودکه برخلاف نظراطرافیان برضد عملیات مغول وارد کار شد وبهمین علت است‌که برای اولین بارحکم قتل‌تیمور ازطرف مغولان‌صادر گردید.

احترام تیمور بمقام پیر ومرشدش زین‌الدین وقبول‌مذهب اسلام ورعایت جانب علماء وروحانیون ازعلت‌العلل پیشرفت این سردار فاتح بشمار میرود وبدون شك یکی ازعواملی که درممالك‌مفتوحه‌موجب حفظ اماکن مقدسه و مزارات ومساجد و اماکن‌متبرك بالاخص درایران‌گردید مسلمانی تیمور وحفظ احترام صلحاء وزهادعصر بوده است .

از جمله مورخین معروف‌که درنگارش تاریخ امیر تیمور همت گمارده‌اند باید در مرحله اول نام شرف‌الدین علی یزدی صاحب‌کتاب معروف ظفرنامه و احمدبن عربشاه مؤلف‌کتاب عجائب‌المقدور فی‌نوائب تیمور ونظام شامی‌که نام‌کتاب‌اوهم ظفرنامه میباشد برده شود .

گذشته از کتب بالا لازم است که به کتاب دیگری موسوم به . «تـزوکات و ملفوظات تیمور . »که شامل یادداشت هاوکلمات منسوب باومیباشد اشاره شود .

آنچه معلوم شده شرف‌الدین علی‌یزدی ظفرنامه را درتحت حمایت فرزند ان تیمور برشته تألیف‌آورده ودرتمجید و تعریف ازاین سردار تاتار ومداحی اوراه مبالغه‌رفته است تاآنجاکه امیرتیمور را بنام خداوندگار وآیت رحمت وسعادت وجهانگشای نامـی نامیده ودرتنظیم حوادث کتاب‌ظفرنامه سعی‌نموده که رضایت‌خاطر وخوش‌آمدامیرتاتار وجانشینانش را فراهم سازدلیکن درمقابل احمدبن عربشاه که‌بدشمنی وخصومت باامیرتیمور شهرت‌یافته چنان درمعرفی امیرتیمور جانب تعصب راگرفته‌که اورا خائن وجانی وپست وآواره وسرگردان نامیده بدیهی‌است آنچه مورد نظر در ذکر مطالب بالا میباشد قضـاوت منصفانه‌ای است در باره تیمور و عملیات‌آن و مقایسه او بـا چنگیزخان مغول و سایر جهانگشایـان نامی .

امیرتیمور بااصول وعادات وآداب اسلامی موافق بود و درقلمرو وی امـور مذهبی بوسیله روحانیون وعلماء حل و فصل میشد از خراب کردن عمارات مذهبی جـداً احتراز داشت .

ویران کردن مساجدومدارس وبقاع درنظراوحرام بودبیشتر سربازان تیمور مسلمان بودند وتیمورهم نظرمذهبی‌آنان را پیروی مینمود .

تیمور علاقمند بودکه باسلاطین اروپا روابط سیاسی برقرار سازد ودرمکاتباتی که‌با پادشاهان مسیحی و یهودیان ونسطوریان و ارامنه‌گرجستان مینمود بهیچوجه برای خـود عنوان ومقام فرمانروائی اسلام ویالقب الرشید وامثال‌آنرا انتخاب ننمود و برای پسرانش هم چنان عناوینی معمول نداشت . ۱

---

۱ ــ قضاوتی که سرجان ملکم SiRJOHNMALCOLM در باب تیمور نموده مورد قبول هردانش طلب روشنفکری است‌که جـاه وجلال پهلوان پرستی چشم بصیرت‌اوراکورنساخته باشد وکشور ستانان جهانرا مانند اسکندرکبیر وچنگیز و ناپلئون و تیمور بادیـده راست بین بنگردکه چگونه برای اشباع حس جاه طلبی خود اندك قیمتی برای شدائـد وبدبختیهای بشر قائل نمیشده‌اند .

سرجان ملکم درکتاب تاریخ نفیس خودموسوم به HiSTORY OFPERSiA میگوید (طبع بمبئی‌ص۲۳۷)«باششصد یاهفتصد هزار نفرلشکرکه اورا میپرستیدند اعتنائی بخیالات سایر طبقات ناس نداشت.مقصود اوبلندی نام وفتح بلاد بود وبجهت تحصیل اسباب این دومطلب پروا نداشت که ملکی باخاك یکسان شود یاخلقی باتیغ بیجان‌گردد . تیمورچنین وانمـود میکـردکه بشریعت مقید است ودراجرای لوازم مذهب اهتمام داشت وعلماء را احترام میکرد و ایشان نیز

چنانکه در صفحات قبل گفته شد دوصفت متمایز چنگیز در طریق اداره امور مملکتداری ومراعات قانون وایجاد نظم ونسق کشوری ولشکری موجب میشود که نتوانیم اورا باتیمور که ازفاتحین آسیا بشمار میرود مقایسه نمائیم لیکن از آنچه گفته شد میتوان استنباط نمود که علت عمده دوام دولت چنگیزی ومنظم بودن ممالك وسیعه‌ای که بدست لشکریان خان مغول فتح شده و قریب یك قرن ازاقیانوس کبیر تاقلب اروپا با کمال نظم وترتیب اداره میشده

دربرابر انعام وی باومیگفتند خدای تعالی ملك سلاطین دیگررا باو داده است وازگفتن خود اواین عبارت را درهمه‌جا معلوم میشود که بخود معتقد بوده‌است یامیدانسته است که اینگونه صحبتها درخاطرها بی‌اثر نخواهد بود .»

بازمیگوید . «بعدازتمهید مقدمات مسطوره شایدبتوان گفت که تیمور اگرچه ازبزرگترین جنگجویان است لیکن ازبدترین سلاطین است درقابلیت و شجاعت وجوانمردی اوحرفی نیست لیکن جبارومتکبر وظالم بود حیات وعافیت جمیع افراد بشررا درمقابل ترقی واستیفای خواهش خودبه پرکاهی نمیسنجید چنانکه ازولایاتی که ویران ونفوسی که ضایع ساخت معلوم میشود دستگاه حکومت اواگرچه فسحتی بی‌اندازه یافت الاآنکه بنیادش برآب بلکه بر باد بوده تاخود نامی داشت سلطنتش قوامی داشت وبمحض آنکه رشته حیاتش گسیخت بنیاد مملکتش از هم فروریخت اگرچه بعضی اولادش بر برخی ازاطراف مملکت اوسلطنتی کردند لیکن فقط درهندوستان سلطنت ایشان مانند بقایای عمارت ازهم فروریخته به پشتیبانی دولت انگریز برتخت دهلی نشسته و نامی ازپادشاهان برخود بسته دارد ومحل عبرت اصحاب خبرت‌است .

ونیزسرکلمانت مارکهام SiR CLEMEnTS. MARKHAM درکتاب تاریخ ایران میگوید هرچند فتوحات تیمور موجب شدائد ومصائب بسیار برای نوع بشرگردیده معذلك نباید اورا چنانکه عربشاه ودیگردشمنان اووصف کرده‌اند ظالمی تباهکار دانست ودلائلی در دست‌است که میرساند ویرا مقاصد ومطالب عالیه در نظر بوده وموجب این همه قساوت صرف شهوت جهانستانی نمیباشد وهم اومیگوید گرچه نام تیمور (بمعنی آهن) را همواره مرادف نام چنگیرخان ذکرمیکنند معذلك بایدگفت که چنگیزمردی خشن ووحشی‌وبی‌تربیت بوده درصورتیکه شواهدی موجود است‌که تیمور دراغلب علوم متداوله عصر ومملکت خویش دارای بصیرت واطلاعی بوده است .» امادرباب زندگانی شخص تیمور اختلاف عقایدکمتر است .

قتل عامها وکشتارهاوکله منارها راکه برپامیکرده است مورخین ومداحان زمان اومانند شرف‌الدین علی‌یزدی ونظام شامی وهم دشمنان اومانند ابن‌عربشاه عیناً ثبت کرده‌اند منتهی دسته اول براین اعمال وصفات اورا مظهر صفات جلال‌الهی می‌شمرده‌اند وجماعت دوم اورا جلوه‌ای ازشقاوت ابلیس میخوانده .

ازسعدی تاجامی ص۴۳۳ـ۴۳۴

مرهون شالوده صحیحی بوده است که درعصر چنگیز و جانشینانش از نظر سپاهـی و اداری ریخته شده بود بدیهی است دربنیان گذاری اساس تشکیلات وسازمان آن دبیران ومنشیان و وزیران کاردان ایرانی که در خدمت مغول وایلخانان خدمت مینموده‌اند سهم بسزائـی داشته‌اند .

درصورتیکه پس ازمرك تیمور هیچك ازافراد متعدد خاندان او نتوانستندآن ممالك وسیع را درتحت اداره و سازمان واحدی درآورند با اینکه‌میدانیم وسعت ممـالك تیموری نسبت بممالك چنگیزی اندکی کمتر بوده است زیرا اگر چه امیرتیمور هندوستان و قسمتی ازروسیه رافتح نمودلیکن چون اجل مهلتش نداد که بتصرف، چین فائق گردد لـذا وسعت ممالك مفتوحه اوبمقیاس ممالك‌چنگیزی نرسید .

استبداد امیرتیمور وعدم اعتناءاوباموراداری ممالك مفتوحه مانع و سدی بوده است که درزمان او وزیرانی‌کاردان ومدبر مانند وزراء ایام چنگیزیـان بظهور رسد وکسانیکه درایام امیرتیمور عنوان وزارت داشتند همه ازطبقه مردمان عادی وگمنام بوده که در حین احراز مقام وزارت درحکم منشیان و وقایع نگاران امیرتیمور محسوب میشدند .[1]

نتیجه

امیرتیمور تقریبا تمام عمررا درمیدان جنك و لشگرکشی گذرانید.قدرت جسمانی و طاقت سواری وشیوه و روش فرماندهی وعادت بسخت گـذرانی وچادر نشینی و احتراز از تجملات درباری وقساوت قلبی وعزم واراده قوی ونبوغ نظامی اوموجب شد که امیرتیمور لنك را جزء یکی ازچهارسردار نامی بشمارآرند .

قبول کیش اسلام واحترام بمسلمین وسادات وعلماء وفضلاء وروحـانیون وجلوگیری ازتخریب اماکن مقدسه وجهاد باکفارگرجی وهندوان بت پـرست وسایـرصفات ایلی و جوانمردی وی موجب ازدیاد شهرتش گردید .

جمع آوری فضلاء وهنرمندان و مورخین و اتخاذسیاست‌حمایت‌ازآنـان‌واعزام‌ایشان

---

۱ ــ بنا بنوشته شرف‌الدین علی‌یزدی : تیمور درسالهای اخیر سلطنت خود بنویسندگانی که درخدمتش میزیستند دستور داد بطور روزانه حکایات ووقایع رایادداشت‌کنند. ایـن منشیان موظف بودند جریان وقایع را بتفصیل گـزارش دهند سپس تیمور دستور ثبت‌آن اخبار را صادر میکرد وازمجموعه این‌گزارشها ویادداشت ها تاریخ دوره تیمورمدون شد.

بسمرقند وتهیه و تأمین‌وسایل‌زندگانی این‌قبیل مردان ازعلـل معروفیت امیرتیمور شد .
ازمطالعه شرح احوال و تاریخ عملیات امیرتیمور که در حقیقت مـردی قسی‌القلب باخوئی تند بود این نکته ثابت شده که صداقت و حقیقت‌گوئی را شعار خود ساخته بـود از دروغ گوئی بیزار وازدروغگویان متنفر بود . نوشته‌اند که عبارت . «راستی رستی .» را بر نگین خاتم خود نقش نموده بود. [1]

بسیاری ازاسرارنبوغ نظامی‌وموفقیت‌تیموررابایددراین دانست که‌لشکریان تیمورخود را مانند سرکرده خویش شکست ناپذیر میدانستند اورا خداوندگارجنك دانسته غلبه امیر تاتار را بردشمنان درحکم قضا وقدر تعبیر میکردند .

مورخین ایرانی‌واروپائی همواره نام امیرتیمور را بامنارهائی‌که ازکله انسان ساخته شده ذکر میکنند برخی از آنان تشکیل این نوع منارها را دلیل بـر وحشیگری وسبعیت تیمور میدانند بعضی دیگر معتقدندکه تیمور درآن ایام قرون وسطائـی اگـر دست بچنین کشتارهای دست جمعی وقتل عام نمیزد دوچار ضعف و زبونی شده بود زیرا هیچ نوع قرار وقانون ورافت وشفقتی دربین مردم حکمفرما نبود .

بنابراین امیرتیمور را باید مردی سپاهی و جنگجو درعین حال فاتح مدبری از لحاظ‌جنك وسیاست درعصرخود دانست وهرنوع‌قضاوتی را درباره اوبامطالعه اوضاع‌آنروز ودرنظرگرفتن برنامه جهانگشائی وتسکین شهوات وامیال جاه طلبش مورد غـور ومطالعه قرار داد .

جانشینان امیرتیمور

امیرتیمور درهنگام فوت ازپسر ونواده ذکور سی‌نفربازمانده داشت . چنانکه سابقاً درضمن شرح حال اوگذشت دو پسرش درزمان حیات پدر درگذشتند .

---

۱ – نامه‌ئی ازتیمور درآرشیو دولتی فرانسه درپاریس هنوز موجـود است‌که نقش مهر او را باهمین عبارت و سه دایره متوالی که عـلامت اختصاصـی سلطنتی تیمور بـوده است دارا میباشد .

همواره اززیردستان ازعلماء وامراء ودرباریان خود انتظار داشته‌است‌که بـا اوبراستی سخن‌گویند وازکتمان حقیقت بواسطه ترس‌وبیم ومداهنه وچاپلوسی دوری‌گزینند واین خودیکی ازعلل واسباب‌کامیابی اودرجنگها وحصول فتوحات عجیبه اوست .

ازسعدی تاجامی ص ۲۳۵

تیمور را چهار پسر و یك دختر بوده است که چهار فرزند ذکورش‌را بقرار زیر میدانند :

۱ ـ غیاث‌الدین جهانگیر که دراوائل سلطنت پدر درسمرقند فوت کرد ازغیاث‌الدین دوپسر ماند .

۲ ـ میرزا عمرشیخ که ده سال قبل ازفوت پدر درگذشت .

۳ ـ میرانشاه تاسه سال بعد از فوت تیمور زنده بود حکومت و آذربایجان وناحیه جزیره‌وشام‌را بعهده داشت واودرآخرین سالهای زندگی اختلال حواس پیداکرده بود و سرانجام‌ضمن جنگی باقرایوسف ترکمان درحدودآذربایجان بقتل رسید .

٤ ـ میرزا شاهرخ که از طرف امیرتیمور بحکمرانی خراسان و هرات منصوب شده بود .

میرزا سلطان خلیل فرزند میرانشاه ونوه امیرتیمور با اینکه درزمان حیات جدش حکومت خراسان را داشت لیکن اغلب‌اوقات‌همراه‌امیرتیمور بود. پس ازفوت‌امیرتیموروی باحمایت عده‌ای از امراء و متنفذین درسال ۸۰۷ در سمرقند برتخت سلطنت نشست وتمام ماوراءالنهر وترکستان مطیع اوشد .

معروف است‌که سلطان خلیل وارث امیرتیمور وممالك مفتوحه مردی عیاش و بذال وبوالهوس بود چنانکه درمدت‌کوتاهی قسمت زیادی ازخزائن ودفائن وغنائمی‌راکه‌تیمور جمع آورده بود ازبین برد .

علاقه مفرط سلطان خلیل بمطربه‌ای بنام شادملك واعمال و رفتار ناهنجاری‌که از طرف سلطان واین‌مطربه درباره اکابرآن زمان وحرمسرای تیمور سرمیزد داستان مفصلی داردکه شرح‌آن در این جا مقدورنیست لیکن درنتیجه رفتار ناپسند وتبعیض و اهانتی‌که باطرافیان‌ودرباریان نمود اساس سلطنت خود را دوچار اختلال ساخت وفقط توانست مدت چهار سال سلطنت نماید .

درخلال سلطنت‌وی، یکی‌ازامراءمتنفذ اوبنام امیرخدادادعلم طغیان برداشت‌وسلطان خلیل رامحبوس‌ساخت وبجای سلطان‌خلیل پادشاه مغولستان بنام شمع جهان را برحکومت ماوراءالنهر مستقرساخت لیکن طولی نکشیدکه امیر خداداد بسزای یاغیگری خود رسید وبدست شمع جهان‌کشته شدوسرش را نزد شاهرخ بخراسان فرستادند .

بعد از قتل امیر خدا داد سلطان خلیل از زندان رهائی یافت و پس انعقاد مصالحه نامه‌ئی بخدمت شاهرخ رسید ومأمور حکومت عراق وآذربایجان شد تااینکه درسال ۸۱٤ در ری وفات یافت ودر همانجا مدفون شد . [۱]

---

۱ ـ زوجه سلطان خلیل شادملك پس ازاطلاع برمرك سلطان ازطریق عشق و وفاداری با

سلطنت میرزا شاهرخ ۸۰۷ ـ ۸۵۰

شاهرخ در سال ۷۷۹ هجری متولد و در ۲۰ سالگی بحکومت آذربایجان منصوب گردید و تا زمانی که بتخت پادشاهی نشست بیشتر اوقات خود را در خدمت پدرش گذرانید .

دامنه وسعت متصرفات او درنتیجه فتح مازندران درسال ۸۰۹ وتصرف ماوراء النهر در ۸۱۱ وفارس در ۸۱۷ وکرمان در۸۱۹ وآذربایجان در۸۲۳ روز بروزتوسعه یافت‌تا عاقبت برغالب ممالك ایران وتوران مسلط شد .

شاهرخ بااینکه سلطانی صلح طلب بود ، لیکن ناچارشدکه برای رفع‌شورش چندین بار بابرادر زادگان خویش بجنك پردازد همچنین بکرات برعلیه قرایوسف ترکمان و فرزندان او بتاخت و تاز پرداخت تا اینکه قرایوسف بطور ناگهانی درگذشت و میرزا جهانشاه هم سر باطاعت شاهرخ نهاد ودرمقابل حکومت‌آذربایجان بدوتفویض‌شد . ونیزپس ازلشکرکشی بفارس حکومت اصفهان را بمیرزا رستم برادروی اختصاص داد .

دراین خلال پیرمحمد بدست یکی ازمخالفین کشته‌شد. مرك پیرمحمد موجب گردید که مدتها بین برادران اومیرزا اسکندر و میرزا بایقرا ومیرزا رستم‌آتش اختلاف روشن شود تااینکه میرزا اسکندر درسال ۸۱۸ بتحریك برادرانش بقتل رسید و میرزا رستم هم فوت نمود در نتیجه شاهرخ ابراهیم سلطان فرزند خود را مأمور حکومت نواحی فارس کرد .

محاربات مظفرانه شاهرخ برضد خانواده قرایوسف‌قره قوینلو و پسرش اسکندر و باطاعت‌آوردن یاغیان وگردنکشان بمنظوراستقرار نظم و نسقی‌درقلمرو وسیع حکومت خود بوده بطوریکه اغلب مورخین ایرانی وخارجی درباره عملیات اونوشته‌اند قصد جهانگیری نداشته است . [1]

خنجری انتحار نمودوآن هردو را درشهرری دریك قبر بخاك سپردند .

تاریخ ایران جلد اول طبع بمبئی · سرجان ملکم

---

۱ - سرجان ملکم SiRJOHN MALCOLM درتاریخ خود نوشته‌است .

«قصد وی جهانگیری نبود بلکه خرابیهای پدررا میخواست ترمیم کند وی باروهای‌شهر هرات ومروشاهجهان را تعمیرنمود وهرشهر ومملکت راکه درقلمرو ملك وی بود ازنوآبادساخت

بنا بنوشته تذکره دولتشاه از جمله هنرمندان نامی معاصر شاهرخ که مایه شکوه و جلال دربار او بوده‌اند چهار نفر ازمشاهیر آنانرا بشرح زیر می‌توان نام برد :

۱ ـ استاد عبدالقادر مراغی استادموسیقی که در سال ۸۳۸ هجری در هرات ضمن

این پادشاه اهل علم وادب راتشویق میکرد ودرباری باعظمت وبارونق داشت.وی مودت سلاطین معاصر خود را پیوسته جلب مینمود ومادرصفحات مورخ زمان او حکایتی عجیب، میخوانیم از اعزام سفراء ورسل که ما بین اووخاقان چین اتفاق افتاده است . »

از لحاظ وصف سجایا وملکات .شاهرخ، یکی ازمورخین جدید ایران میرزا محمد حسین‌خان ذکاءالملك فروغی تحقیقی بسزا نموده ودرتاریخ ایران طبع تهران گفته است :

« بعدازتیمور پسرش میرزاشاهرخ بجای پدر نشست مردی‌صلحجوو کم آزار بود که‌هیچ گاه قصد لشگر کشی وجهانگشائی نمینمود جزسر کوبی طاغیان که موجب بی‌نظمی واختلال کشور میشدند و اوسر کوبی آنان راواجب میدانست وخلاصه آنکه سلطنتی که بدست تیمور تاسیس شده بود بمجاهده میرزا شاهرخ روی عمران وبهبود گرفت ومدتی طولانی خرابیهای پدررا جبران مینمود وبحال وحاجت رعایای خود میپرداخت واسباب آسایش آنانرا فراهم میکرد واین ازامور فوق‌العاده‌است که پسرمردی چنان قسی‌القلب چنین مهربان وخوش‌خلق وسلیم‌النفس وعلم دوست باشدکه انعام والطافش بهمه خاصه بفضلاء وهنرمندان شامل گردد .

اوکتای‌قاآن پسرچنگیزخان نیزتاحدی همین ملکات را داشته وبه نیکوئی رفتارمیکرد ومخصوصاً درصفحه تاریخ نامش به‌کرم وسخاوت معروف است واورا حاتم عصرخود میشمارند و حکایات بسیار راجع به بذل وبخشش ومهربانی ازدرکتب مورخین ملاحظه شده است . »

دولتشاه سمرقندی نیزهمچنان بمدح اوسخن گفته وباشیوه اغراق‌آمیزخود تا بجائی رفته که‌گفته است . «رعایا آن‌آسودگی وفراغت که بروزگار دولت اویافته‌اند ازعهدآدم الی یومناهذا درهیچ عهد وزمان ودور واوان نشان نداده‌اند . »

وبعلاوه مینویسد که فضائل معنوی اوبحدی بود که دارای مقام و مرتبه ولایت‌گشته وبر مغیبات مطلع شده وکرامات ازاونقل‌کرده . از حکایت که از این مقوله ازشاهرخ روایت نموده یکی را ازقول پدرش که بگفته اوازملازمان خاص شاه بوده روایت میکند ولی بموجب عقیده این نویسنده شاهرخ عاقبةالامر برخلاف وصایای الهی رفتار نمود وسه نفرازعلماء وزهاد راکه دراصفهان بودند وشاه درباره‌ایشان گمان‌بدکرده میپنداشت که نوه‌اش سلطان محمد بایسنغر را برضد اواغوا نموده‌اند امربقتل داد واین‌کار براومبارك نیافتاد وآنها در دقیقه‌آخراورا نفرین کردند وچون درآسمان‌گشوده بود دعای‌آن عزیزان بیگناه مظلوم اجابت شدونسل‌آن پادشاه عالی منزلت منقطع‌گشت وسلطنت بمرکز اصلی تحویل نمود . »

ازسعدی تاجامی ص۴۱۴-۴۱۶

شیوع وبای عام درگذشت .

۲ ـ استاد یوسف اندکانی که درمقام طرب و خوانندگی شهرتی بسزا داشت .

۳ ـ استاد قوام‌الدین شیرازی، مهندس وطراح ومعمار مشهور زمان خود بود .

٤ ـ مولانا خلیل مصور که درفن نقاشی وصورت سازی ثانی مانی بوده است .

بطور خلاصه شاهرخ پادشاهی عاقل وعادل و خیر ونیکوکار بود دراجراء واجبات مذهبی جد بلیغ داشت وبزیور تقوی وزهد وحسن عقیده آراسته بود درهنگام جنك وحضر و سفر ازاداء فرایض پنجگانه غفلت نمی‌ورزید . باحفاظ قرآن مینشست وبتلاوت قرآن کریم مشغول میشد. اشتیاق اوبمجالست باعلماء وادباء وهنرمندان و تشویق آنان بااعطاء مناصب ودادن هدیه وانعام درعصر وی زبان زدخاص وعام بوده‌است وی کمتر درمحاربات وزد و خوردها دوچار شکست شده وحتی میتوان گفت که مغلوب نشد .

دربدو ورود بهرشهر ودیاری بزیارت بقاع متبرکه میشتافت وهمواره سعی داشت که نمازپنجگانه‌رادرمساجد بخواند وچنانکه معروف‌است‌یکبارپس‌ازانجام‌نمازدوچارحمله ناگهانی احمد لر باکارد درمسجد هرات گردید . ۱

شاهرخ پس‌ازصحت یافتن عازم سمرقند شد و میرزا الغ بیك که مدتی دوچار خشم شاهرخ شده بود مورد بخشایش قرار گرفت وباردیگر شاهرخ بصوب عراق وآذربایجان حرکت نمود و در ناحیه سلماس بر میرزا اسکندر ترکمان که راه خلاف و عصیان رفته بود غلبه نمود .

درخلال توقف درسلماس قاصدی ازجانب الغ بیك گورکان که درماوراءالنهر وترکستان

---

۱ - حضرت خاقان عادل پیوسته در اداء واجبات ونوافل اهتمام تمام می‌نمود وهمواره اوقات خجسته ساعات‌را صرف اصناف طاعات وعبادات میفرمود واکثرجمعات بمسجد جامع تشریف حضور ارزانی میداشت وروی نیازبرزمین اخلاص سوده لواء مناجات و عرض حاجات می‌افراشت ودر روز جمعه بیست وسیم ربیع‌الاخر سنه ثلاث وثمانمائه دروقتی‌که بمسجد جامع درون بلده فاخره هرات نمازگزارده بعزم سواری ازمصلی برخواست وروان شدکپنك پوشی احمدلرنام‌که مرید مولانا فضل الله استرابادی بود بصورت دادخواهی‌کاغذی در دست برسرراه‌آمد حضرت خاقانی یکی ازنزدیکان راگفت‌که سخن این شخص را معلوم نمای واحمد لرفرصت یافت وبی اندیشه پیش دویده‌کاردی برشکم آنحضرت رسانید اماچون حمایت قادر بیچون حامی ذات فایض البرکات‌آن پادشاه فرخنده صفات بودکاردکارگر نیفتاد ونکات زخم باحشا و امعا سرایت نکرد . . .

نقل ازحبیب‌السیر جلد سوم درذکر سلطنت شاهرخ

چاپ بمبئی . ص۱۲۷

اقامت داشت بخدمت شاهرخ رسید و اوضاع مغولستان و محارباتی‌راکه درآن‌ناحیه ما بین سلطان محمود اوغلان وبراق‌اوغلان اتفاق‌افتاده‌ودرنتیجه براق درگذشته‌بود باطلاع رسانید وهم چنین ایلچی دیگری ازخراسان خود را به سلماس رسانید جریان فوت شاهزادگان مظفر بایقرا ومیرزا پیرمحمد ومیرزا عمرشیخ را اعلام نمود .

پس از غلبه شاهرخ برترکمانان قراقوینلو و مطیع ساختن مخالفین دیگر ، این پادشاه هنرپرور دست بجنك ولشکرکشی مهمی دراز ننمود تاآنکه توانست دربقیه دوره زندگی وسلطنت خودبه‌تعمیرخرابیها وانشاء ابنیه وحفظ روابط دوستی و مودت باسلاطین کشورهای مجاور مانند چین وهندوستان ومصر بگذراند .

در همین خلال است که میرزا بایسنغر در نتیجه شرب مدام در ۳۷ سالگی و درسال۸۳۷درگذشت وبرحسب دستورشاهرخ‌جنازه‌اودرمدرسه گوهرشادآغا هرات بخاك سپرده شد .[۱]

میرزا بایسنغر دارای‌سه فرزندبود بنام رکن‌الدین علاءالدوله ومیرزا سلطان محمد ومیرزا ابوالقاسم بابرپس ازفوت او میرزا علاءالدوله بحکومت نواحی تحت تسلط پدر از جانب شاهرخ انتخاب گردید .

بایسنغر اززمره‌شاهزادگان معروف خاندان تیموری است‌که بفضل وکفایت وحسن خط ونقاشی‌وادب دوستی وهنر پروری شهرت‌داشته ازاینروسعی کرده است‌که درایام حیات دربار اختصاصی اومرکز علماء وفضلاء وارباب صنایع ظریفه باشد .

ازجمله‌آثاریکه بوی نسبت میدهندکتیبه معروف بایسنغری است‌که باکاشی معرق و بخط عالی درمسجد مادرش بنام گوهرشادآغا درمشهد باقی‌است وازز‌مره زیباترین خطوط وبهترین‌آثار تیموری درخراسان بشمار میرود .

همچنین اوراق گرانبهائی از صفحات‌قرآن‌و مقدمه‌ای‌که بنام او برشاهنامه فردوسی نوشته شده موجب شهرت نام این فردخاندان‌تیموری در عالم‌هنروادبیات‌ایران شده‌است.

پس‌ازدرگذشت بایسنغر درهنگامیکه‌شاهرخ عازم‌آذربایجان‌بود بدوخبررسید که‌میرزا ابراهیم سلطان نیز درشیراز دارفانی را بدرود گفته است .[۲]

---

۱ ــ یکی از فضلاءزمان میرزا بایسنغر رباعی ذیل را در باب وفات او سروده است :

سلطان سعید بایسنغر سحرم	گفتاکه بگو باهل عالم خبرم
من رفتم وتاریخ وفاتم‌این‌است	با دا بجهان عمر دراز پدرم

۲ ــ میرزا ابراهیم سلطان نیزمانند میرزا بایسنغر درتشویق علماءوفضلاء وجمع‌آوری آنان درشیراز ازهیچ اقدامی فروگذار نمیکرد چنانکه بزرگترین مورخ دوران تیموری بنام

فوت شاهرخ ۸۵۰ هجری

شاهرخ دراواخر عمر دوچار طغیان وحق ناشناسی عده‌ای ازحکمرانان و همچنین سلطان محمد فرزند بایسنغر حاکم عراق وتجاوزات امیر فیروز شاه حاکم بلخ بخزانه دولت گردید و تاآخرین دقایق حیات سعی داشت که از بروز هرگونه نا امنی در حوزه متصرفات خویش جلوگیری نماید تا اینکه در شهر ری در ۸۰ سالگی پس از ۴۳ سال سلطنت در بیست وپنجم ماه ذی‌الحجه سال ۸۵۰ فوت نمود واورادر آرامگاه خانوادگی بنام مدرسه گوهرشاد آغا مدفون ساختند .

مورخین ایرانی وخارجی، شاهرخ فرزند امیرتیمور را ازلحاظ اخلاقی مانند اوگتای قاآن فرزند چنگیزخان میداند زیرا پس‌از فوت امیرتیمورکه شرح محاربات خونین و قتل وعام های آن داده شد وجود شاهرخ که فطرتاً پادشاهی صلح جو ورؤف ومهربان و علاقمند بعمران و آبادی بود برای مردم ممالك تحت تسلط وی در حکم ناجی و پیشوای مهربانی بودکه توانست تاحدود زیادی درترمیم آثار خرابی ونهب وغارت که ازدوران پدر یادگار مانده همت گمارد اصولا شاهرخ مایل نبودکه اوقات خویش را درمیادین جنك و آتش بگذراند چنانکه دیدیم پس ازایجاد امنیت ومطیع ساختن خویشان واقرباء وگردن کشان توانست مدت زیادی ازدوران عمرسلطنت خودرا مصروف به رفاه حال مردم وانشاء واحداث ابنیه معتبر وتشویق فضلاء و ارباب صنایع وانجام فرایض مذهبی ودینی بنماید تاآنجاکه مورخین شاهرخ را بپایه مرادی شناخته واورا عالم برمغیبات دانسته و دوران سلطنت وی را ازنظر بسط عدل وداد باایام انوشیروان عادل برابر میدانند .

درمقام بذل وبخشش وعفو واغماض وفضائل معنوی واخلاقی مطالب زیادی درکتب بشاهرخ نسبت داده‌اند که ازمطالعه مجموع این‌مباحث‌چنین برمی‌آیدکه‌شاهرخ ازنظر دین داری ورعایت‌جانب علماء وپیشوایان دین مقام بلندی برای خود احراز نموده وگذشته از

شرف‌الدین علی‌یزدی رامامورنمودکه درتدوین‌کتاب معروف تاریخ ظفرنامه همت‌گمارد . گذشته ازاین درترویج مذهب اسلام ورعایت خاطر مسلمین جد وجهدی وافرداشت . ابراهیم سلطان‌که در۸۳۸ هجری درگذشت جزء پنج فرزند شاهرخ بقرارذیل بود :

۱ ـ میرزا بایسنغر ۲ ـ میرزا ابراهیم سلطان ۳ـ سیورغتمش که‌در ۸۳۰ فوت نمود ٤ ـ محمد جوکی متوفی درسال ۸۴۸ درشهر هرات‌که درجنب برادرش بدفن رسید ۵ ـ الغ بیك‌که بعد ازفوت پدر زنده بود .

این در نتیجه فتوحاتی که نصیب وی گشت (ازسرحد چین تاخاك عثمانی و ترکستان تامرز هندوستان) درعداد پادشاهان فاتح ومملکتدار قلمداد گردید .

اعزام دو نفر از معاریف عهد خود بنام شیخ نورالدین محمد و مولانا شمس‌الدین ابهری بزیارت خانه مکه وتقدیم پرده مخصوص بکعبه معظمه ازعواملی بودکه بر ازدیاد حسن شهرت و مقام دینداری و نفوذ وی در بین مسلمانان جهان آن روز بمیزان زیادی افزود .

جمع آوری فضلاء و علماء و مورخین و هنرمندان وتشویق آنان بنوشتن کتب وتاریخ و احداث ابنیه زیبا ازعلل عهده ومهم رونق در بار هرات در ایام سلطنت شاهرخ بوده است .

چنانکه معروف است هنگامیکه سفیری ازجانب والی مصر و شام برای افتتاح روابط سیاسی و تجاری (الملك الظاهر) بدربار شاهرخ درهرات رسید .

این ایلچی مصر که شاهد رونق بازار علم وادب دربار شاهرخ بودوازنزدیك کتابخانه و خزائن کتب دربار تیموری را مشاهده کرده بودازجانب والی مصر درخواست کرد که تعداد پنج جلد کتاب معتبر ازکتابخانه دربار شاهرخ برای دربار مصر بهمراه برد شاهرخ تقاضای سفیر را بااهداء کتب معروف آن زمان برآورد . [1]

دوران سلطنت الغ بیك

الغ بیك نوه امیرتیمور وفرزند ارشد شاهرخ درسال ۷۹۶ هجری درشهرسلطانیه بدنیاآمد. الغ بیك که درکودکی محمد تراغای نام داشت از پادشاهانی است که بصفت

---

۱ ـ رجوع شود به حبیب‌السیر جلد ۳ جزء ۳ ص ۱۳٤ : پنج کتاب معتبر را بقرارذیل نامبرده است ،

اول ـ تاویلات حجة اهل سنت وجماعت تالیف شیخ ابومنصور.

دوم ـ تفسیر کبیر علامه رازی .

سوم ـ شرح تلخیص جامع تصنیف خواجه مسعود بخاری.

چهارم ـ شرح کشاف مولانا علاءالدین .

پنجم ـ روضه درمذهب شافعی. و باآنکه مجموع این کتب درکتابخانه موجود بود از هر یك یك جلد بخط خوب نوشته وجدول کشیده تسلیم ایلچی گردید .

فضل و عدل و تشویق علماء و فضلاء و بالاخص منجمان و دانشمندان علوم ریاضی و هیئت شهرت داشته .

الغ بیك قریب چهل سال درماوراءالنهرحکومت کرد وهمواره به‌تبعیت ازپدرخود در طریق عمران‌وآبادی‌آن ناحیه کوشید و چون شخصاً بعلم نجوم علاقه داشت بچهارنفر ازعلماء زمان خود دستور دادکه در شهر سمرقند علاوه براحداث مدارس وابنیه مذهبی بتاسیس رصدخانه وزیجی اقدام نمایندواین رصدخانه‌که بنام زیج الغ بیگی یازیج جدید سلطانی شهرت یافته مبدأ استخراج تقاویم شد . ۱

الغ بیك پس‌ازفوت پدر ازماوراءالنهر عازم خراسان گردید وناچارشدکه بامیرزا علاءالدوله فرزند بایسنغر بمنازعه‌پردازد. گذشته‌ازاینکه‌وی‌دراین‌جنك نتیجه‌ای‌بدست‌نیاورد میرزا عبداللطیف فرزندوی بزندان علاءالدوله افتادلیکن‌طولی‌نکشیدکه میرزا عبداللطیف ازحبس نجات یافت و بحکومت بلخ از طرف پدر نامزد گردید . در ایام سلطنت الغ بیك میرزا ابوالقاسم‌بابرفرزند بایسنغر بتصرف مازندران وخراسان وعراق وفارس نائل گردید درنتیجه مابین بابروعلاءالدوله حکمران خراسان پس ازوقوع محارباتی صلح شد همچنین در تعقیب‌بروز اختلاف برای دومین باربین علاءالدوله و میرزاعبداللطیف، الغ بیك ناچار شدکه به تنبیه علاء الدوله اقدام نماید چون ما بین سپاه آنان جنك در گیر شد نیروی علاءالدوله منهزم شد والغ بیك بهرات مراجعت نمود پس از اندك توقفی ناچارشدکه برای گوشمالی‌یاغیان عازم ناحیه جرجان شود دراین‌گیرو دار الغ بیك دوچار طغیان فرزندش عبداللطیف گردیده .

بطوریکه مورخین ضبط نموده‌اند اصولا بین این پدر وفرزند از اوائل زمامداری صداقت وصمیمیتی نبود و هرکدام سعی داشتند بوسایلی بر یکدیگر غلبه کنند . در این بین‌که الغ بیك‌گرفتار طغیان فرزند خود شده بود بدبختی دیگری برای وی پیش‌آمد بدین‌مضمون‌که یکی‌ازامراء اوطریق خیانت درپیش گرفته‌بعزم تصرف سمرقند قدم‌برداشته بود.چون الغ بیك به نزدیك سمرقند رسید اطلاع یافت که عبداللطیف سمرقند را تسخیر نموده وبرتخت سلطنت نشسته است ناچار نزد فرزند عاصی رفت وبفرمان پسرحکم قتل پدر صادر شد طولی‌نکشیدکه عبداللطیف برادر خود میرزا عبدالعزیزراهم که‌دراوان‌جوانی‌بود

---

۱ ــ در باب تاریخ الغ بیك و امپراطوری مغول پرفسور بارتلد BARTHOLD روسی کتابی نوشته است‌که توسط‌آقای حسین احمدی پور ترجمه شده دراین‌کتاب اطلاعات ذیقیمتی در باره زیج الغ بیکی مضبوط است .

از انتشارات کتابفروشی چهر

بدنبال پدر شهید ساخت .[1] ۸۵۳ هجری .

پس از شهادت الغ بیك وعبدالعزیز عبداللطیف توانست فقط مدت سه ماه بانهایت بیرحمی وقساوت سلطنت نماید تااینکه بانتقام خون پدردانشمند وبرادر ناکامش بقتل رسید باکشته شدن این سه تن درفاصله یکسال بساط سلطنت اعقاب امیرتیمور در ماوراءالنهر بر چیده شد و در واقع از همین تاریخ است که مقدمات تجزیه حکومت تیموری فراهم گردید .

---

۱ ــ یکی از فضلاء این قطعه را درتاریخ شهادت میرزا الغ بیك گفته :

الغ بیك آن شاه جم اقتدار — که دین نبی‌را ازاو بود پشت

ز عباس شهد شهادت چشید — شدش‌سال‌تاریخ‌عباس‌کشت۸۵۳

در باب قتل میرزا عبداللطیف : سرش از بدن جدا کردند و از پیش طاق مدرسه میرزا الغ بیك‌آویختند اوبعد ازقتل پدر پیوسته این بیت را تکرار می‌نمود :

پدرکش پادشاهی را نشاید — وگر شاید بجز شش مه نپاید

حبیب‌السیر جلد ۳ جزءسوم ص۱۶۲

---

۱ ــ میرخواند، موضوع کشتن الغ بیك باستناد بیانات حاج‌امیرمحمدخسروی اطلاعات مفصلی در دسترس ما گذاشته‌است؛ بعد ازظهر یکروز الغ بیك وحاج امیر محمد سوار اسباز خود شدند وازسمرقند خارج گردیدند پادشاه مخلوع بانشئه تمام از همه چیزی بحث میکرد بآرامی اسب‌می‌راند هنوز ازسمرقند چندان دور نشده بودکه ازطرف « سولدوز» سروکله یکمرد جغتائی نمایان‌گردید وهمینکه بحضورآنان رسید اوامرخان مغول را برای توقف در قلعه مجاور ابلاغ کرد الغ بیك درحالیکه ازاین دستور شاق فوق‌العاده متاثر و بیمناك‌گردیده بود اجباراً بقلعه مورد نظروارد شد.شاه مخلوع ازفرط سرمادستور دادآتش روشن‌کنند وگوشت پاره‌ای بریان نمایند.در این اثنا جرقه‌ای ازآتش بدامن الغ بیك رسید و قسمتی از پوست وگوشت بدنش را سوزانید وی درحالیکه بلهیب‌آتش سوزان خیره خیره مینگریست زیرلب گفت : «توهم آگاهی.» حکمران سابق ماوراءالنهر بسیارمشوش وناراحت بود.حاج امیرمحمد میکوشید اورا تسلی‌خاطر بدهد لیکن بی‌ثمر بود دراین موقع‌که سایه‌های مهیب‌آتش درصفحه دیوار میرقصیدند در بشدت بازشد وعباس ویك مردناشناس وارد گردیدند(سالها قبل‌بنا بدستورالغ بیك پدرعباس کشته شده بود عباس بتحریك و تشویق عبداللطیف منتظرپیداکردن فرصت برای‌گرفتن انتقام خون پدر بود) الغ بیك همینکه عباس را دید ازفرط هیجان ازجای بشد ومشت محکمی بچشم راست وی زد.مرد ناشناس ازپشت سرالغ بیك را بغل‌کرد وبسرعت پوستین‌آلتائی اورا درآورد عباس برای‌آوردن طناب ازاطاق خارج شد وحاج محمد ازفرصت استفاده کرده در راچفت‌کرد وبازنجیر آنرا محکم بست لیکن عباس بهرنحوی بود در را بازنمود والغ بیك راطناب پیچ‌کرده همراهان الغ بیك از

برای رسیدن بتخت سلطنت عبداللطیف پدر و برادر خودرا بقتل رسانید. لیکن بعلت تندخوئی، وکینه توزی نتوانست شالوده سلطنت خودرا مستحکم سازد. دراوائل امر دو چار حمله ابوسعید فرزندسلطان محمد جهانگیروازدست دادن سمرقند شد. سپس بریختن خون اطرافیان خود پرداخت درنتیجه بحکم خبانتی که بر پدر و برادر نموده بود بشرحی که گذشت بدست مخالفین بسزای خودرسید سرازبدن وی جدا کردند. وبرای عبرت دیگران جسد عبداللطیف را در سردر مدرسه الغ بگی بدار آویختند.

در مورد جانشینی عبداللطیف بین مورخین اختلاف نظردیده میشود چنانکه صاحب حبیب السیرضبط کرده‌است میرزا عبدالله شیرازی (بعلت تولدش درمحل شیراز بنام شیرازی، شهرت‌داشت) فرزند ابراهیم سلطان بجانشینی‌او برخاست. برخی‌دیگر جانشین عبداللطیف را ابوسعید فرزندسلطان محمد جهانگیر میدانند بهرترتیب میرزاعبدالله مدت محدودی در سمرقند سلطنت نمودتااینکه دوچارتاخت وتازابوسعیدگشت مدتی بهمین وضع ادامه داشت. تا اینکه ابوسعید توانست با مساعدت سپاهی ابوالخیر خان حاکم دشت قبچاق برعبدالله غلبه یابد و بدین ترتیب سمرقند بتصرف ابوسعید درآمد دستور داد میرزا عبدالله راکه درحال فرار بود پس‌ازاسارت بقتل‌آوردند، ۸۵۵ هجری.

قبل ازاینکه ابوسعید بامقدماتی‌که فراهم‌آورده بود بتواند بر تخت سلطنت جلوس نمایددوچارحریف قوی ومبارزی مانند ابوالقاسم بابرفرزند بایسنغر شد این رقیب زورمند از خراسان متوجه ماوراء النهر گردید. و پس از زدوخورد با ابوسعید طرفین مصالحه نمودند بدین ترتیب‌که ماوراءالنهر وحدودترکستان دراختیار ابوسعید باقی باشد وعراق وفارس باابوالقاسم بابراختصاص یابد. لیکن طولی نکشیدکه حوزه تصرفات بابر نصیب جهانشاه پسرقرایوسف ترکمان قره قوینلوشد وابوالقاسم بابرهم درسال ۸۶۱ هجری در مشهد درگذشت.

دومین فرزند بایسنغر بنام علاءالدوله، درهنگام فوت شاهرخ حکومت هرات را داشت مابین او و الغ بیك و با بر زد و خورد هائی درگرفت در نتیجه حکومت خراسان بعلاءالدوله‌واگذارگردیدوپس‌ازیك رشته‌محاربات دیگروی‌درسال ۸۵۲ ازالغ بیك شکست خورد و بناحیه بدخشان رفت سپس روزگاری را با نهایت سختی در بیسر و سامانی

ترس جان متواری شدند وعباس الغ بیك را کشان‌کشان کنارتنور برد وبایك ضربه شمشیر کارش را یکسره کرد.

حاج محمد وملازمین الغ بیك پس ازاینواقعه باتأسف زیاد بسمرقند مراجعت نمودند؛
نقل ازکتاب الغ بیك وزمان وی. بارتلدترجمهٔ آقای حسین احمدی پور ص۲۶۵-۲۶۶ ازانتشارات کتابفروشی چهر.

گذرانید و چون آماده مقاومت باسر سختترین دشمنان خاندان تیموری جهانشاه ترکمان قره قوینلو نبود صلح نمود تا آنکه در سال ۸۷۵ زندگی را بدرود گفت .

پس از مرگ علاءالدوله پسرش ابراهیم که بدست ابوالقاسم بابر عموی خود مقید وزندانی شده بود از فرصت استفاده نمود و از زندان خود را خلاصی بخشید وپس ازتهیه سپاهی وجمع آوری اطرافیان پدر باميرزاشاه محمود که قصد تصرف استراباد را داشت روبروشد، ویرا شکست داد ناگاه در همین ضمن گرفتار حمله جهانشاه ترکمان قره قوینلو گشت در این محاربه هرات را از دست داد بعداً با ابوسعیدهم بجنگ پرداخت لیکن نتیجه ای ازاین اقدامات بدست نیاورد تا اینکه در راه مشهد فوت نمود ۸۶۳ هجری .

با مطالعه شرح مختصر احـوالات عبداللطیف وعبدالله بن ابراهیم وابوالقاسم بابر علاءالدوله وابراهیم این مطلب روشن شد که ازتاریخ قتل الغ بیك ۸۵۳ هجری تا زمان پادشاهی سلطان ابوسعید ۸۵۵ که دوسال طول کشید اوضاع ممالك تیموری و جانشینان او روبه پریشانی و تفرقه گذارد و در خلال این مدت بیشتر اوقات بازماندگان این سلسله مصروف جنك وجدال خانوادگی و قتل وکشتار یکدیگر وامراء وبزرگان میشد وازهمین تاریخ است که مقدمات پیشرفت و تسلط امراء ترکمان (جهانشاه قـره قوینلو) روبتوسعه گذارد این خصم ورقیب سرسخت توانست باتاخت وتازهای فراوان شالوده حکومت ترکمانان درنتیجه قره قوینلو را درمتصرفات تیموری بنیان نهد .

سلطنت ابوسعید ۸۵۵-۸۷۳

ابوسعیداز اوائل عمر درنزد الغ بیك بسر میبرد تااینکه الغ بیك کشته شد. ابوسعید هم بحکم عبداللطیف بزندان افتاد پس ازاستخلاص از زندان به بخارا رفت طولی نکشید که عبداللطیف بقتل رسیدابوسعید ازفرصت استفاده نمود وپس ازنزاعی که باعم خود ابوبکر کرد توانست با مساعدت ازبکان نواحی توران وترکستان را بدست آورد وهمچنین درسال ۸۶۱ هجری هرات را متصرف شد. از اقدامات ناروای اودراین ایام کشتن گوهرشادآغا می باشد .

توضیح آنکه ابوسعید که ازبدو کارهمواره درصدد تسخیر ناحیه خراسان بود بعدازشنیدن خبردرگذشت ابوالقاسم بابر تصمیم بتسخیر آن ناحیه گرفت دراین اثنا برهر کدام ازنواحی

مملکت یکی از امراءحکومت مطلقه داشت چنانکه برای تسخیر ناحیه هرات ناچار شد باهمراهی حکمران بلخ اقدام نماید پس از مسخر ساختن هرات وجلوس بتخت سلطنت برای گوشمالی کوتوال قلعه اختیارالدین (مولانا احمد یساول) عازم شد در این بین مغرضین ومفسدان توانستند موجبات سوءظن و بدبینی ابوسعید را نسبت بزوجه شاهرخ گوهرشادآغا که ازخواتین نامدار وخیرخاندان تیمور بشمار است فراهم آورند تا اینکه بنا بامر ابوسعید این بانو را بقتل آوردند. این واقعه ازعوامل موثر سقوط سلطنت ابوسعید میباشد. [1]

سلطان ابوسعید پس از کشتن گوهر شادآغا و بروز حوادث دیگری از خراسان بعزم ماوراءالنهر بحرکت آمد ضمناً اطلاع یافت که میرزا احمد فرزند عبداللطیف ازبلخ بقصد تعرض حرکت نموده ناچار بمقابله اوشتافت درحین منازعه میرزا احمد بقتل رسید وبرادرش میرزا محمدجوکی هم فرار اختیار نمود بدین ترتیب سلطان ابوسعید وارد بلخ شد.

در همین خلال است که مظفرالدین جهانشاه ترکمان از گرفتاری سلطان ابوسعید درناحیه خراسان استفاده نموده هرات را متصرف گشت لذابدون درنك ابوسعید بقصد پس گرفتن هرات بحرکت آمد درنتیجه مابین آنان کار بمصالحه کشید وقرارشد که جهانشاه بهمان حکومت آذربایجان که درزمان سلطنت شاهرخ بدو تفویض شده اکتفا نماید وهرات و ناحیه خراسان وعراق را تخلیه کند پس ازانجام شرایط صلح بار دیگر هرات بتصرف ابوسعید در آمد. متعاقب این پیروزی بر برخی حکام قلاع بین راه خراسان هم که سر ازاطاعت برداشته بودند غلبه یافت ونیز درهمین سال میرزا علاءالدوله و فرزندش میرزا ابراهیم که ازمقابل ابوسعید گریخته ودرحدود دامغان بسر می بردند درگذشتند ابوسعیدهمچنین پس از آرام کردن نواحی جرجان وانتصاب سلطان محمود فرزند خویش بحکومت آن ناحیه وخواباندن طغیان حاکم خطه سیستان و انجام یورش مازندران عازم هرات شد ۸۷۲ هجری. هم در این سال است که جهانشاه ترکمان بدست رقیب خود حسن ترکمان آق قوینلو بقتل رسید.

ابوسعید که مدتها در پی فرصت برای تصرف ولایات حوزه متصرفی جهانشاه بود از موقع استفاده نمود بفکر پیروزی برنواحی غربی ایران بااوزون حسن ترکمان که حاضر بمصالحه بود درمیانه بجنك پرداخت در این مقابله چون لشکریان ابوسعید دوچار مضیقه آذوقه شدند شکست خوردندوابوسعید بدست اوزون حسن اسیر گردیدسپس برحسب دستورامیر

---

۱ ــ مهدعلیا گوهرشاد آغا زوجه شاهرخ از بانوان عفیف و صاحب همت مشهوری است که در احداث ابنیهٔ دوران تیموری در هرات و مشهد سهم بسزائی دارد آرامگاه او در هرات می باشد.

ازآثار معروف اوبنای مدرسه ومسجدی است در هرات وهمچنین مدرسه گوهرشادآغا در مجاورت حرم حضرت رضا (ع) درمشهد ویك رشته ابنیه دیگر.

ترکمان آق قوینلو این سلطان اسیر که بخوشنامی و حمایت ازعلماء وفضلاء و اهل دین شهرت داشت بدست میرزا یادگار محمد بانتقام خون جده‌اش (گوهرشاد آغا) بقتل رسید. ۸۷۲ هجری .

سلطان احمد

سلطان احمد که بزرگترین فرزند ابوسعید بود (در تمام مدت دوازده سال سلطنت پدر) بر ناحیه ماوراءالنهر حکومت داشت پس ازمرك پدر جانشین اوشد و بقصد تصرف خراسان عازم گردید و چون مواجه باغلبه سلطان حسین میرزا گردید بجانب سمرقند روانه شد .

سلطان احمد که بنام هشتمین پادشاه خاندان تیموری شهرت دارد دردوران سلطنت بـا آشوب و طغیان برادران خود (جمال ارغون ملقب بنعمت و عمرشیخ میرزا) وچندتن ازباقیماندگان امراء مغولی روبرو گردید درکلیه‌این تاخت وتازها پیروز شد وبدین ترتیب ولایات جنوبی بحیط تصرف احمد درآمد سپس بقصد تسخیر اندیجان باسلطان محمود طرح مودت ریخت لیکن توفیقی ازاین اتحاد نصیب وی نگردید سلطان احمد ازدرمصالحه باظهیرالدین محمد بابر در آمد وعاقبت دراواسط شوال ۸۹۹ فوت نمود .

سلطان احمد پادشاهی عادل وکریم النفس وشجاع و متدین بود است .

سلطان محمود

نهمین پادشاه تیموری سلطان محمود است که بشجاعت و مردانگی وجود وسخاوت و عیاشی مشهور زمان خود بود درموقع درگذشت پدرش درهرات بود سپس برای دیدار برادر خویش سلطان احمدعازم سمرقندشد دراوائل مابین‌این دوبرادر حسن رابطه بر قرار بود تا اینکه ولایات ترمد وچغانیان وبدخشان (جنوب شرقی ترکستان) را بتصرف آورد. پس ازفوت برادر درسمرقند درسال ۸۹۹ هجری بسلطنت رسید. در دوران سلطنت چندین بار درحدود کشمیر و نواحی هندوکش با کفار آن دیار بجنك پرداخت از اینرو بـه سلطان محمود غازی شهرت یافت . همچنین باسلطان حسین میرزابایقرا چندین بار بمقابله و زد وخورد شتافت .

سلطان محمود برای تحکیم مبانی سلطنت عده زیادی از افراد خاندان تیمـور

را بقتل رسانید وضمناً بامردم و بزرگان واکابرعصر بنای بدرفتاری نهاد وتاتوانست موجبات ایذاء مردم را ازطریق ترویج فساد اخلاق ومحرمات فراهم ساخت تاآنکه در سال ۹۰۰ هجری بدیار نیستی رفت

سلطان حسین

سلطان‌حسین درسال ۸۴۲ هجری درهرات متولد شد دوران کودکی را نزد میرزا الغ بیك گذرانید. تا اینکه پیش میرزا ابوالقاسم بابررفت. سپس بخدمت سلطان ابوسعید پرداخت. طولی‌نکشید که بدست ابوسعید زندانی شدلیکن باوساطت یکی ازخوانین‌درباری مستخلص گردید .

سلطان حسین پس از خلاصی از زندان بابوالقاسم بابر ملحق شد ودر مرو با دختر معزالدین سنجر ازدواج نمود نتیجه‌این مزاوجت ولادت‌بدیع‌الزمان میرزا میباشد پس از چندی بین پدر زن وداماد اختلاف روی‌داد. سلطان‌حسین ناچارشدکه در معیت ابوالقاسم بابر بحدود خوارزم ومروشاهجهان وخیوه فرارنماید .

درسال ۸۶۲ هجری با باباحسن‌که ازمقابل امیرجهانشاه ترکمان و ناحیه جرجان فرارکرده بود بمقابله پرداخت جرجان بتصرف سلطان حسین درآمد وباباجان‌کشته شد. جرجان‌را بپایتختی‌انتخاب نمود ودراین شهر بسلطنت نشست . دراوائل سلطنت ازابوسعید بظاهراطاعت داشت لیکن پس ازتصرف نیشابور وسبزوار علم مخالفت برداشت درمقابله‌ئی که باابوسعید درنواحی رادکان رویداد استرآباد ازدست وی خارج‌ودراختیار ابوسعید در آمدسپس ناچار شدکه بخوارزم فرارکند .

سلطان‌حسین همواره منتظرفرصت بودکه برجرجان تسلط یابد ازحسن اتفاق توانست درهنگامیکه سلطان سعیددرترکستان بامیرزا محمد جوکی‌درنبرد بود عازم استراباد شود این شهر بانضمام سایر نواحی جرجان و مازندران بتصرف او درآمد . ازاین پس عازم تصرف هرات شد بدواً ناحیه سرخس را مسخر ساخت وهرات را متصرف شد . تا اینکه سلطنت او رسمیت یافت ۸۷۲ هجری .

سلطان حسین از خوارزم بحدود سبزوار و نیشابور وترشیز حرکت‌کرد در حوالی ترشیز میان اووسپاهیان سلطان‌سعید جنك درگرفت دراین مقابله رشادت خاصی از ناحیه همراهان‌سلطان‌حسین‌بظهور رسید درنتیجه‌اردوی سلطان سعید دوچارشکست‌شدنیروی فاتح

تمام ناحیه خراسان ومرو وخیوه را متصرف گردید .

دراین اثنا امیرعلیشیر نوائی که بوفور فضل‌ودانش مشهور بود ازدستگاه سلطان احمد دوری جسته و روی بخدمت سلطان حسین آورد حضور این فاضل با کمال از علل اساسی شهرت علمی دربار بایقرا درهرات گردید. زیرا باتشویق وحمایتی که بایقرا و این شاعر دانشمند عالیقدر که بعداً خلعت وزارت‌هم پوشید ازفضلاء وعلماء عصر خود نمودند موجب شد که ازنواحی ماوراءالنهر وآذربایجان وعراق‌وسایر ولایات جمع کثیری ازافاضل واکابر بدور آنان جمع شوند .

بشرحی که گذشت سلطان‌حسین بایقرا کلیه نواحی خراسان وسیستان وبلخ را بدست آورد وبرحدود جرجان حکومت میکرد . چون دامنه متصرفات اوروبفزونی نهاد یادگار محمد نوه شاهرخ بتحریك حسن بیك‌ترکمان شروع بتاخت وتاز دراطراف خراسان نمود تاآنجاکه هرات وخراسان وقهستان برای مدتی بدست دشمنان سلطان حسین افتاد. لیکن طولی نکشید که سلطان حسین‌مجددا هرات را بدست‌آورده ویادگارمحمد را بقتل رسانید. این اوضاع مشوش و یاغیگری اطرافیان تاسال ۸۹۵ ادامه داشت از بدبختیها این شهریار فرهنك پرور مخالفت فرزندش بدیع الزمان میرزا با پدر بود با اینکه در این مقابله فرزندعاصی شکست خورد لیکن با وساطت علماء و روحانیون مابین پدر وپسر مصالحه شد وقرار بر این گردید که حکومت سیستان هم‌به بدیع الزمان میرزا واگذارشود. درهنگامیکه‌سلطان حسین‌دوچار حملات ازبکان شد امیرعلیشیر نوائی نیز درگذشت ۹۰۶ هجری [1].

بافقدان این سیاستمدار صائب‌رأی شکست عظیمی بدستگاه بایقرا وارد گردید زیرا با وجود داشتن چنین وزیر و مشاور عاقلی میتوانست در مقابل حمله ازبکان چاره اندیشی نماید .

درخلال‌همین سنوات است‌که عده‌ای ازفرزندان سلطان حسین‌هم درگذشتند وبعلاوه عده‌ای‌ازامراء ناحیه عراق هم‌ازبیم قدرت روساء قبائل‌آنحدود گریخته بهرات پناه بردند. پس‌ازمرك سلطان‌حسین بایقرا بانی مکتب درخشان علمی وهنری هرات بنا بصلاحدید

---

۱ ـ امیرعلیشیرنوائی بمرض‌سکته درگذشت ومورخ شهیرخواند میرصاحب حبیب‌السیر ماده تاریخی دراین باب سروده است :

جناب امیر هدایت پناهی — که ظاهرازاوگشت آثاررحمت
شدازخار زار جهان، سوی باغی — که‌آنجاشگفته‌است گلزاررحمت
چونازل‌شدانواررحمت‌بروحش — بجوسال فوتش زانواررحمت

اکابر زمان قرار شد بدیع‌الزمان میرزا و مظفرحسین که هردو برادر بودند مشترکاً امور ممالك تیموری را بااتحادکامل که مؤکد بعهد وپیمان بود اداره نمایند این دوبرادر پس‌از حمل جنازه پدر بهرات وانجام مراسم تدفین اقدام باجراء تعهدات خود نمودند .

بدین ترتیب امراء وبزرگان بنام‌آن دو برادر خطبه خوانده وپس‌ازتقسیم ممالك تیموری وتعیین مناصب لشگری وکشوری‌وحدود متصرفات هریك هرات را بپایتختی مشترك انتخاب کردند وباداره امور مملکت پرداختند لیکن‌طولی نکشید که عده‌ای ازشاهزادگان تیموری ببهانه اینکه سلطان مظفر حسین‌میرزا شایسته احراز مقام سلطنت نمیباشد بطغیان و شورش پرداختند .

دوران فترت سلسله تیموری

بنابشرحیکه ضمن دوران‌سلطنت‌الغ بیك‌وقبل‌ازجلوس سلطان ابوسعید گذشت اوضاع ممالك تیموری دراثرجنك وجدال‌داخلی ونفاق وقتل وکشتار خانوادگی وسوءظن وبدبینی شاهزادگان نسبت بیکدیگر روزبروز رو به پریشانی‌وزوال میرفت . ازطرفی قیام تراکمه قره قوینلو وازبکان وقتل گوهرشادآغا عیال‌شاهرخ بدست سلطان سعید وایام معدود سلطنت سلطان احمد ومحمود و گرفتاریهای فراوان سلطان حسین بایقرا واختلاف وی بایادگار محمد ومرك وفقدان مورخ و وزیر عالیقدر امیرعلیشیر نوائی ازاهم علل پاچیدگی اساس خاندان تیموری بود .

مرك سلطان حسین بایقراکه در دوره وی هرات پایتخت او دارای درباری مشهور ومرکز علماءوفضلاءشده‌بود موجب شدکه اختلاف شدیدی بین فرزندان بایقرابوجود آید مجموع این حوادث وعوامل زمینه را برای موفقیت ازبکان‌آماده ساخت .

محمد خان شیبانی‌ازسلسله‌ازبکان که جزء حکام معتبر اولوس جوجی‌خان پسرچنگیز بشمار میرفت پس‌ازآنکه مدتها دربخاراملازم سلطان احمد بود علم طغیان برداشته وباتفاق لشگریانی که ازنواحی‌قبچاق وترکستان‌تهیه‌دیده بود توانست ناحیه‌ماوراءالنهروسمرقندرا تصرف نماید وسپس برفرغانه وتاشکند غلبه‌نمود بدین ترتیب سلسله خاندان‌ازبك را تشکیل داد وبلخ‌را درمحاصره خود درآوردوعازم فتح خراسان شد۹۱۲ هجری . خطه خراسان چون تاب‌مقاومت دربرابر نیروی محمد خان شیبانی را نداشت مانند سمرقند وبلخ تسلیم شد. بدین‌ترتیب‌متصرفات‌تیموریان‌درحوزه ماوراءالنهروخراسان بتصرف‌ازبکان درآمدو کلیه شاهزادگان‌تیموری باستثنای بدیع‌الزمان که بدواً بشاه اسمعیل صفوی‌وسپس بدربار عثمانی

استانبول) پناهنده‌شد بقیه کشته شدند تااینکه محمد خان شیبانی هم در سال ۹۱۶ هجری درجنك مرو ازشاه اسمعیل صفوی شکست خورده و کشته شد .

بدین ترتیب خراسان بین امراء ازبك تقسیم گردید. خطبه وسکه بنام امام محمدخان خلیفه‌خوانده شد. فرزندان سلطان مظفر حسین بنام حسن ومحمد حسین در حوالی مشهد بدست امراء ازبك اسیر و بقتل رسیدند ازبکان همچنین بر پسر سوم سلطان حسین که درقاین بود حمله نمود شاهزاده تیموری پس از شکست در اطراف سبزوار باردوی شاه اسمعیل صفوی پناهنده گشت بعداً درکاشان در گذشت دراین خلال سلطان بدیع الزمان وبرادرش سلطان مظفر حسین که در نواحی استراباد میگذراندند دوچار تعقیب محمدخان شیبانی شدند تا اینکه سلطان مظفر حسین دراستراباد در گذشت ۹۱۴ هجری. سلطان بدیع الزمان هم پس ازمرك برادر ناچار شد که سفری بهندوستان نماید پس ازیك سال اقامت درآن مملکت بشاه اسمعیل پناهنده شد. اواخرعمر بهمراه سلطان سلیم ازتبریز باستانبول رفت ودرآنجا رحل اقامت افکند. طولی نکشید که بمرض طاعون درآن دیار در گذشت.

پس ازمرك سلطان بدیع الزمان یگانه فرزندش محمد زمان که مدتها درنزد شاه اسمعیل صفوی بسر میبرد ازاردوی شاه اسمعیل که بمقابله سلطان سلیم عثمانی میتافت روبرگردانده باسرعت خود را باستراباد رسانید. حاکم استراباد امیرحسین هزارجریبی بپاس حق شناسی بدودمان تیموری شهررا دراختیار محمد زمان گذارد لیکن طولی نکشید که شاه اسمعیل ازمقابله باسلطان سلیم بر گشت ودر حدود آق مشهد ساری بسرکوبی محمد زمان پرداخت محمد دراین برخورد مغلوب شد و اضطراراً به ترکمانان پناهده گردید وازراه ابیورد بناحیه غرجستان (شمال شرقی هرات) که دراختیار یکی ازامراء پدرش بنام امیراردوشاه بود رفت وبامساعدت امیر اردوشاه نواحی بلخ وحوالی بدخشان را متصرف گردید ۸۱۳ هجری. اما پس ازاندك زمانی ما بین این دومتحد نفاق افتاد درنتیجه امیراردوشاه کشته شد. محمد زمان گرفتار ظهیرالدین محمد بابر که درکابل سمت امارت و سلطنت داشت گردید وبالاخره باوساطت اکابرورفت و آمد ایلچیان قرار براین شد که حکومت بلخ کماکان در اختیار او بماند این‌وضع ادامه‌داشت تا آنکه بدست ازبکان حکومت آخرین بازمانده تیموری دربلخ هم بسر رسید .

امپراطوری تیموری درهندوستان ۹۳۳-۱۱۱۹

اززمره افراد نامدارخاندان تیموری ظهیرالدین معروف به‌بابراست. وی که فرزند

عمرشیخ و نوه ابوسعید بوده در سال ۸۸۸ هجری در هرات متولد و در ۱۲ سالگی بامارت ناحیه فرغانه منصوب گردید ومدتها دوچار کشمکش بامنسوبان وسایر شاهزادگان تیموری بود تااینکه ازهرج ومرج اوضاع استفاده نموده ناحیه سمرقند را درسال ۹۰۶ هجری بتصرف آورد .

لیکن بعداً گرفتارحملات محمدخان شیبانی گردید. سمرقندازدست وی خارج شدعاقبت الامر ازتصرف ونگاهداری سمرقند وحوزه ماوراءالنهر هم مایوس ومنصرف گردید .

درهمین زمان حاکم کابل که ازمنسوبان بابر بود درگذشت واوضاع آن ناحیه دوچار اغتشاش گردید بابر ازفرصت استفاده نمود باکوشش و فداکاری زیاد توانست درسال ۹۰۹ هجری آن ایالت رابقبضه خوددرآورد پس ازدوسال که درکابل مستقر شدبعزم فتح هندوستان که ازمقاصد همیشگی وآرزوهای دیرینه اوبود عازم گردید توانست با مقدماتی که تهیه دیده بود به ترتیب برنقاط پنجاب ولاهور واگرا وگجرات ودکن غالب شود.این فتوحات عظیم موجب شد که فاتح هندوستان بتواند بتأسیس سلسله تیموری مشهور به مغول کبیر و یا امپراطوری مغول همت گمارددراین سلسله علاوه بر بنیان گذارآن «بابر» چندتن سلاطین مشهور ظهور نموده اندکه به ترتیب : همایون . اکبر . جهانگیر . شاه جهان . اورنك زیب میباشند .

سلاطین مشهوراین سلسله بااینکه درهندوستان ودهلی سلطنت داشته اند واصولا هیچگونه فرمانروائی برکشورایران نداشته اند لیکن ازاین نظر که دربارآنان دردهلی تاتاریخ ۱۱۱۹ هجری (۱۷۰۷ میلادی) مرکزعلماء وفضلاء وشعرای پارسی زبان بوده است دارای قدر و شوکت واهمیت بسیاری درتاریخ علوم وادبیات فارسی میباشد وازهمین جهت است که دهلی مامن وملجاء دانشمندان آن عصر بشمار میآمد .

بنابراین دوره زمامداری امپراطوران مغول در هندوستان قریب ۱۸۶ سال بطول انجامید (۱۷۰۱-۱۵۲۷ میلادی) تا اینکه پس ازاورنك زیب جانشینان وی نتوانستند آن مملکت وسیع را اداره نمایند بتدریج دوچار ضعف وپریشانی شدند بتدریج بدوران حکومت آنان درهند خاتمه داده شد .

اسامی سلاطین تیموری ومدت سلطنت آنان

۱ ـ امیر تیمور گورکان	۸۰۷-۷۸۳ هجری
۲ ـ سلطان خلیل	۸۱۲-۸۰۷ »
۳ ـ » شاهرخ	۸۵۰-۸۰۷ »
٤ ـ » الغ بیك	۸۵۳-۸۵۰ »

۵ ـ	» عبداللطیف	۸۵۳ــ۸۵۴ »
۶ ـ	» عبدالعزیز	۸۵۴ــ۸۵۵ »
۷ ـ	» ابوسعید	۸۵۵ــ۸۷۲ »
۸ ـ	» احمد	۸۷۲ــ۸۹۹ »
۹ ـ	» محمود	۸۹۹ــ۹۰۰ »
۱۰ ـ	» حسین بایقرا	۹۰۰ــ۹۱۱ »

فهرست امپراطوران تیموری درهندوستان

۱ ـ ظهیرالدین بابر	۹۳۷ــ۹۳۳	
۲ ـ همایون	۹۳۷ــ۹۶۴ هجری که بدربار ایران پناهنده شد	
۳ ـ اکبر	۹۶۴ــ۱۰۱۴	
۴ ـ جهانگیر	۱۰۱۴ــ۱۰۳۸	
۵ ـ شاه جهان	۱۰۳۸ــ۱۰۶۹	
۶ ـ اورنك زیب	۱۰۶۹ــ۱۱۱۹	(۱۵۲۶ - ۱۷۰۷م)



فصل دهم

اوضاع صنعتی و ادبی ایران

(در دوره تیموری)

سلسله تیمورلنك که درحدود یکقرن ونیم دوام کرد و بر کلیه امراء آل مظفر. آل کرت و ایلکانیان. سربداران غلبه نمود توانست علاوه بر تشکیل دولت وسیعی که شرح آن بتفصیل در ضمن فتوحات تیمور و اعقاب فرهنك پرور او گذشت خدمات فراوانی نیز بعالم علم و ادب و هنر از نظر گردآوری فضلاء و دانشمندان و صنعتگران و همچنین در تأسیس مراکز علمی و کتابخانه و مدارس و تحولی در معماری و ساختمان ابنیه تاریخی و سایر رشته‌های هنرهای زیبا بنماید تا آنجا که نام فرزندان امیر تیمور مانند شاهرخ و بایسنغر . الغ بیك. سلطان حسین بایقرا و همچنین زوجه شاهرخ گوهرشاد آغا (بعلت توجه خاصی که در تشویق ادباء و شعراء و خطاطان و نقاشان و مورخین و هنرمندان مبذول داشته‌اند) درعداد پادشاهان هنر دوست و حامیان هنرهای ملی و فرهنك پرور ایران ثبت شده بدیهی است آثار باقیمانده گرانبهای صنعتی و تاریخی این دوران شاهد بارزی از خدمات شهریاران تیموری نیز میباشد .

یکی از نکات مهمی که در رونق ادبی و علمی دربار پادشاهان تیموری موثر افتاد حمایت امیر تیمور و فرزندان وی از ارباب معرفت و حرف بود که در دربار سلسله‌های مختلف که بدست امیر تیمور برچیده شدند . زندگانی می کردند

زیرا با جمع آوری ارباب علم و ادب و اعزام آنان بماوراءالنهر و سمرقند و

بخارا وبعداً بهرات وخراسان مرکزیت علمی خاصی بوجود آمد که در تاریخ ادبیات و علوم بنام مکتب شاهرخ درهرات وبایسنغر و سلطان حسین بایقرا شهرت یافت .

شاهرخ که ازمشهورترین پادشاهان دودمان تیموراست گذشته ازجنبه تقوی وعدالت شخصاً پادشاهی مهربان وفرهنك پرور وعلاقمند بآبادانی ودرعین حال مردی رشید وسلطانی فاتح بوده . دربارش در هرات مرکز اجتماع فضلاء و شعراء و مورخین گردید و بنا بدستوراو کتب تاریخی چندی بزبان فارسی تدوین وتألیف یافت وانتشار این کتب ورونق سایر رشته‌های هنرهای ظریفه اعتبار ورونق خاصی بدربار هرات داده‌است که در نتیجه اجراء سیاست حمایت از ارباب فضل وصنعت تا دوره صفوی ادامه داشت و از همین جهات است که عده‌ای از محققین را عقیده براین است که تمدن درخشان دوران صفوی بالاخص در برخی ازشعب هنری بر بنیان فرهنك دوران تیموری بر پا شده و اساس نهضت را بدوران تیموریان نسبت میدهند .

الغ بیك فرزند شاهرخ که مردی تربیت یافته بودو بفراگرفتن علوم ریاضی دلبستگی خاص داشت وبنای معروف زیج الغ بیگی در سمرقند ازآثاراوست ازبزرگترین حامیان ومشوقین علماء ریاضی ونجوم عصرخود بشمار میآید بهمین جهة دربار این شاهزاده تیموری دارای مقام علمی ونجومی بود وهمواره مرکز اجتماع منجمین وریاضی‌دانان آن عهد بشمار میرفته است .

گذشته ازاینکه دربار سلطان حسین بایقرا در ترویج زبان فارسی خدمات مهمی انجام داد (این سلطان شخصاً مردی فاضل واهل معرفت بوده است) آثار نفوذ این زبان درادبیات ترکی عثمانی آن تاریخ کاملا روشن وواضح است. وجود وزیردانشمند اوامیرعلیشیر نوائی که درنظم ترکی وفارسی شهرتی بسزا دارد دررونق مقام علمی وادبی این ایام بسیار موثر بود ونیزظهور شاعر دانشمند ومشهور ایران بنام عبدالرحمن جامی ومکاتبات منظوم ومنثورآن باسلطان بایزید عثمانی ازاهم علل تأثیرافکار ادبی‌ایران درزبان ترکی ودوره سلاطین عثمانی میباشد .

ارتباط عبدالرحمن چلبی فقیه مشهورترك باجلال‌الدین دوانی فیلسوف وحکیم ایرانی و اقدام سعدالدین تفتازانی درنظم ترکی بوستان سعدی تاثیر مهمی در نفوذ ادبی زبان فارسی درترکی داشته است بدین ترتیب دربار حسین بایقرا با وجود وزیر دانشمند وی از مراکز مهم ادبی و مجمع شعراء و ادباء نامدار دوره تیموری محسوب است .

هنرخط وتذهیب و نقاشی ومینیاتور سازی دراین عهدبمقام بلندی نائل شد و درباب پیشرفت فن خط وجود بایسنغر که خود ازخطاطان نامی بشماراست بسیار موثر بود زیرا

این شاهزاده تیموری در تشویق خطاطان سعی بلیغ داشت و تا آنجا که از آثار خطی آن دوره برمیآید مکتب هنر خط و پیدایش خطاطان مشهور نتیجه مساعی دربار بایسنغر و شخص وی بوده است .

بایسنغر نقاش و شاعر هم نیز بوده است کتیبه‌های ثلث مسجد گوهرشاد مشهد بخط او میباشد اینک برای توصیف و تشریح آثار صنعتی این دوره در مرحله اول بطریق اختصار بشرح مهمترین ابنیه تاریخی این عهد که از لحاظ معماری حائز اهمیت است اشاره مینمائیم سپس بتاریخ ادبی و علمی دوران تیموری میپردازیم .

معماری عصر تیموری

درضمن شرح فتوحات امیر تیمور و اعقاب وی باین نکته اشاره شد که سلاطین تیموری پس از هر فتح و غلبه‌ای تسا آنجاکه میتوانستند هنرمندان و صنعتگران و معماران و نقاشان و طراحان را از نواحی مختلف گرد آورده بحدود ماوراءالنهر و سمرقند و هرات و بخارا اعزام مینمودند بدیهی است از وجود این عده دراحداث ابنیه و کاخهای سلطنتی و مساجد و مدارس و مقابر و سایر ساختمانهای مورد نظر خود استفاده میکردند و در واقع یکی از علل مهم آبادانی پایتخت های تیموری جمع آوری همین ارباب هنر و صنعت و علاقه پادشاهان تیموری بانشاء ابنیه بوده است و بس .

امیر تیمور بعلت قبول اسلام و مسافرت‌های فراوان همواره سعی داشت که دراقامتگاه‌های تابستانی و زمستانی خود دارای باغات و عمارات سلطنتی بوده و درنقاط مهم ماوراءالنهر بساختن مساجد و ابنیه مذهبی همت میگماشت تا بدین ترتیب بتواند درعمران و آبادی و زیبائی تختگاههای خود اقدام نماید. همینکه امیر تیمور در گذشت بازماندگان او در صدد ترمیم خرابیها برآمده و پیش از پیش بفکر ایجاد ابنیه و تزئین و آرایش شدند تا بحدی که شهر هرات پایتخت شاهرخ دارای بسی بناهای عالی و گرانبها گردید .

اختلاط هنرمندان مختلف باصنعتگران ایرانی موجب نهضت خاصی در امر طراحی ساختمان و تزئینات کاشیکاری و نقاشی شد لیکن اسلوب و سبك ساختمانها تحت الشعاع شیوه ایرانی قرار گرفت و این نکته ازمشاهده و ملاحظه آثار معدودی که ازاین دوره درسرزمین کنونی ایران باقیمانده ثابت و هویدا است .

ازابنیه مهمی که ازدوران تیموری قرن نهم هجری (۱۵ میلادی) در ایران میباشند دو بنا از همه مهمتر و سایر ابنیه آن در درجه دوم اهمیت قرار دارند که اینك بشرح

این قبیل ابنیه تاریخی میپردازیم .

مسجد گوهرشاد

مسجد گوهرشادمشهد که جزء ابنیه آستان قدس رضوی بشمار میآید اززمره زیباترین ابنیه تاریخی قرن نهم هجری و دوره تیموریان است که بنام بانی آن گوهرشادآغا زوجه شاهرخ تیموری نامیده میشود این مسجد بسبك مساجد چهارایوانی ساخته شده ساختمان این بنادر سال ۸۲۱ هجری (۱۴۱۸ میلادی) آغاز گردید بنای آن تقریباً ۱۲ سال بطول انجامید و تحت نظر قوام الدین معمار شیرازی پایان یافت. چون این بنا از ابنیه آستان قدس میباشد دارای سر در و مدخل مستقلی نیست . سر در ایوان طرف قبله آن دارای طاق عظیم کاشیکاری است درطرفین آن دومناره کاشی جالب ساخته شده که ازلحاظ زیبائی کاشیکاری آن بسیار قابل توجه وحیرت آور است . در این ایوان مجلل و با شکوه کتیبه کاشی تاریخی مفصل آن باخط بایسنغر و حروف بسیار درشت سفید برروی زمینه آبی سبز رنك که درنهایت زیبائی نوشته شده باعث اعجاب بینندگان است .

گذشته از جنبه کاشیکاری و رنك آمیزیهای متنوع این کتیبه مطلبی که بی نهایت در ارزش هنری وتاریخی این نوشته موثر میباشد شیوه وحسن خط درکتابت مفاد کتیبه است که بوسیله یکی ازشاهزادگان فرهنك پرور وخطاط ونقاش تیموری بیادگار نوشته شده از ازاین رومحققین باستان شناس برای این کتیبه ازلحاظ هنری ونکات تاریخی اهمیت زیادی قائل میباشند وبهمین جهات است که این بنارا با معماری دلپسندی که دارد جزء یکی از شاهکارهای معماری دنیا محسوب میدارند اینك متن کتیبه تاریخی آن :

بسم الله الرحمن الرحیم

قال الله تعالی انما یعمر مساجدالله . . . . و قال النبی علیه السلام من بنی اله مسجداً لیذکر الله فیه بنی الله له بیتاً فی الجنة قال الله جل جلاله وعم نواله وقول النبی صلی الله علیه و آله ، قدانشأت هذاالمسجدالجامع الاعظم والبیت المحرم فی ایام دولت السلطان المعظم و الخاقان الاعدل والاکرم مولی ملوك العرب والعجم السلطان بن السلطان ابوالمظفرشاهرخ بن تیمور کورگانی بهادرخان خلدالله ملکه وسلطانه وافاض علی العالمین بره وعدله واحسانه الحضرة العلیاوالجلیلة الکبراء شمس سماءالعفة والسداد الموصوفة بالشرف والعزوالرشاد

گوهرشاد ابدت عظمتها و دامت عصمتها و کثرت برکاتها بالنیة الصادقة القصوی والعقیدة الراسخه العظمی لحصول المامول راجیة من الله باحسن القبول من عین مالها الحسن مآلها واصلاح بالها یوم تجزی کل نفس اعمالها ابتغاء لوجه الله و طلبا لمرضاته و شکراً علی الائـه وحمداً علی نعمائه فتقبلها ربها بقبول حسن وخیر بها باحسن اجر المحسنین وخصها باحمل مااعده بعباده الصالحین کتبه راجیاً الی الله بایسنقر بن شاهرخ بن تیمور کورگانی فی ۸۲۱ .

بطوریکه ازمفاد این کتیبه تاریخی بر میآید، این مسجد را گوهرشاد آغا ازعین مال خود ساخته و بایسنغر هم تا حدودی که محل نصب کتیبه جای داشته ازمحاسن وفضائل و تقوی مادرخویش تمجید و ستایش نموده است . بنظر عده‌ای از اهل تحقیق که آشنائی کامل بشیوه خطوط مختلف دارند معتقدند که قسمت زیادی ازاین کتیبه که بخط بایسنغر بوده است ریخته شده وبعداً درحین تعمیر باخط محمد رضا امامی که ازخطاطـان مشهور دوره صفوی است تجدید وترمیم گردیده ضمناً درآغاز وپایان کتیبه تاریخی دوسطر دیگر بدین ترتیب خوانده میشود که حاوی نام معمار معروف این بنا میباشد .

«اتفق تحریرها فی اوائل شهرالله المبارك رجب المرجب سنة احدی عشرین وثمانمائه عمل العبد الضعیف الفقر المحتاج بعنایة الملك الرحمن قوام الدین ابن زین الدین شیرازی الطیان ؟ . » از مطالعه این کتیبه معلوم میشود که معمار این بنای شگرف و عظیم تاریخی قوام الدین شیرازی میباشد .

گذشته ازتاریخ ۸۲۱ هجری چند تاریخ دیگر دراین مسجد چهارایوانی گنبد دار که دراطراف آنهم حجرات دوطبقه‌ای ساخته شده موجود است که اغلب ایـن سال‌ها دلیل برتعمیر ومرمت بنا یاالحاق قسمتی بربنای اصلی میباشد .

گنبدکاشی این مسجد پیازی شکل وبرنك سبزتیره مزین است و نقوش واشکال زرد رنگی درآن بنظر میرسد و هم چنین کتیبه بزرك سیاه رنك آن کـه بخط کوفـی جلب توجه مینماید براهمیت منظره گنبد افزوده است . مجموع این ابنیه وکاشیکاریهای معرق وخوش آب ورنك وکتیبه‌های زیبای آن موجب شده که این مسجد ازهرجهت کامل ودرعداد یکی از شاهکارهای معماری دنیا محسوب شود . بطورکلی مسجد گوهرشاد شامل: جامع تاریخی ـ صحن ـ ایوان مقصوره ـ منبرصاحب الزمان . شبستانها . گنبد ومنارهٔ است. در جوار مسجد مشهور گوهرشاد آغا مسجد دیگری بنام پیرزن میباشد که بنای آنراهم بدوره شاهرخ نسبت میدهند .

۱ ـ کتیبه ایوان روی بقبله حاکی از تعمیراتی است که در زمان شاه عباس که در داخل مسجد بعمل آمده .

۲ ـ در طـرفین در ورود کتیبه‌هائی بنظر میرسد در پایان یکی ازآنها نام استاد

علی بنا و تاریخ ۱۰۵۳ نقش بسته .

۳ ـ کتیبه‌ای بخط محمدرضا امامی مربوط بپایان یافتن تعمیر مسجد درزمان شاه سلطان حسین صفوی است .

٤ ـ درسمت راست وچپ ایوان ورودی کتیبه منظومی در باره تعمیر مسجد توسط زال بیك درعهد سلطنت‌شاه سلیمان صفوی‌خوانده‌میشودا ین کتیبه‌مورخ‌بسال ۱۰۸۸ هجری وماده تاریخ‌آن چنین است:

شد رقم تعمیر مسجد کرد زال ـ عمل حقیر فقیر . شجاع بناء اصفهانی .

۵ ـ کتیبه پیشانی ایوان بخط زمینه زرد باکاشی معرق حاکـی از تعمیرات دوران شاه سلیمان صفوی تاریخ این کتیبه سبع وثمانین وبعد الف ۱۰۸۷ ونویسنده‌آن محمد رضا امامی است .

٦ ـ کتیبه خروجی سمت چپ برروی‌کاشی معرق دارای تاریخ سنه احدی وعشرین وثمانمانه ۸۲۱ هجری درکنار این‌کتیبه بخط نستعلیق برکاشی لاجوردی چنین ثبت شده :

بتوفیق حق ایـن مبارك مقام　　　بمعماری کمترین شد تمـام

محمد باقر هزار وهشت

۷ ـ درایوان دارالسیاره درروی‌سنك بخط ثلث چنین نقرشده : الفقیرشمس‌الدین جعفرالموسوی سنه‌اثنی وستین و ثماتمانه وهمچنین‌کتیبه دیگری مورخ بسال۱۱۱۱ هجری ونام‌کاتب‌آن محمد رضا امامی دراین مکان موجود است .

۸ ـ کتیبه‌ای مربوط بتعمیر مسجد بسرکاری عبدالله در تایخ ۱۰۸٤ هجری‌کاتب‌آن محمد رضا امامی است .

۹ ـ کتیبه‌ای در پیشانی ایوان بخط ثلث بر روی‌کاشی معرق دارای تاریخ ۱۰۸۷ باامضاء محمد رضا امامی .

۱ ـ درطاق وسط مجاورمنار سمت راست تاریخ ۱۰۸۷ ضبط شده .

گذشته ازسالهائی‌که ذکرشد یك رشته‌کتیبه‌های دیگری‌که حاکی‌ازتعمیرات مکرر ابنیه‌آستانه است در گوشه و کنار ساختمانها موجود است . تاریخ کلیه این‌کتیبه هـا بین ۱۱۹۵ـ۱۲۷٤ هجری است .

دربین‌این‌کتیبه‌هامتن و قفنامه‌ای است بنام شاهرخ بهادر وگوهرشادآغاکه حاکی ازواگذاری موقوفاتی برمسجد است این وقفنامه مورخ بسال ۸۲۹ هجری اسث .

۲ ـ بطوریکه شهرت داردبرای تکمیل‌ساختمان مسجد معروف گوهرشادآغا حاجت بضمیمه نمودن صحن‌کنونی مسجد پیر زن بود چون صاحب زمین‌که‌بانوی سالخوردی بود حاضر نشدکه قطعه زمین ملکی خود را واگذار نماید گوهرشادآغا از اضافـه نمودن‌آن

زمین بمسجد صرف‌نظر نمود وضمناً بنا بدرخواست صاحب زمین‌مسجدی هم برای مشارالیها احداث نمود بهمین مناسبت است که مسجد مجاوررا پیر زن می نامند .

مسجد شاه

یکی دیگر ازابنیه معروف قـرن نهم هجری بنای مسجد شاه مشهد است که دارای گنبدی بزرك ومزین بکاشیکاری ودارای ایوان و دومناره وفضای مناسبی میباشد بطوریکه ازمطالعه متن‌کتیبه ایوان که بخط ثلث باکاشی سفیددرمتن‌لاجوردی نقش بسته معلوم میشود ساختمان بنای اصلی‌مسجدتیموری درسال ۸۵۵ هجری پایان یافته است : «.... فی رجب سنة خمس وخمسین وثمانمائةالهجریة» درآخرکتیبه نام معمار بنا بدین ترتیب ثبت شده : «عمل . . . . ابن شمس‌الدین محمدالتبریزی بناء»

در قسمت پایه‌گنبد و در فواصل پنجره ها بخط‌کوفی باکاشی سفید رنك‌کلماتی مانند الحکم‌لله والملك‌لله ثبت شده قسمتی ازاین خطوط هم محو وریخته است .

دومناره کاشی که‌درطرفین ایوان‌قرارگرفته دارای کتیبه‌هائی‌میباشند مفاد این‌کتیبه‌ها احادیث وآیات قرآنی‌است .

بطورکلی این بنا صدمات فراوانی دیده. متأسفانه بیشترکاشیهای اصیل‌آن فروریخته وتزئینات بعدی‌آن معرف تعمیراتی است‌که دراین اواخرانجام شده .

مدرسه شاهرخ (یامدرسه دو در)

بنای مدرسه دو درمتعلق‌بزمان شاهرخ بهادر بنا برکتیبه تاریخی معرق‌آن باهتمام غیاث‌الدین یوسف خواجه‌بهادر درمحرم سنه ۸۴۳هجری ساخته شده اینك قسمتی ازکتیبه تاریخی سردر .

«. . . . قداسست هذه‌العمارة فی‌ایام دولت‌سلطان الاعظم ظل‌الله فی‌الارضین مغیث ـ المسلمین ابی المظفر شاهرخ بهادر سلطان خلد الله ملکه و سلطانه باهتمام الامیر الاعظم غیاث‌الدین یوسف خواجه بهادر دامت معدلته تقبل‌الله منه فی‌محرم سنة ثلاث و اربعین و ثمانمائه .

در زیر گنبد آثار قبری مشاهده میشود این قبر دارای کتیبه‌هائی که شامل آیاتی از قرآن و آیة‌الکرسی وهمچنین معرف صاحب قبراست میباشد. بطوریکه از متن کتیبه بدست میآید این قبر متعلق بغیاث‌الدین امیر یوسف خواجه بهادر است که بانی مدرسه میباشد. تاریخ وفات صاحب قبر ۸۴۶ هجری ثبت شده و بعد از تاریخ نام سنگتراش قبرخوانده میشود: عمل العبد عطاءالدین عبدالله . . .

گذشته از کتیبه‌های مذکور کتیبه دیگری بخط ثلث گچبری شده که دارای تاریخ ۸۴۳ هجری است و نیز کتیبه های دیگری بخط کوفی و سایر انواع خطوط در دور گنبد باقی مانده که قسمتی ازمتن آن **ریخته** وازآنچه بنظر میاید معلوم میشود که حاوی ابیاتی دایر بر بی‌ثباتی دنیا میباشد. بطور کلی مدرسه‌دودرازنمونه‌های کامل معماری شیوای قرن‌نهم هجری بشمار است که ازلحاظ تزئین وکاشیکاری معرق ومجموعه خطوط مختلفه ونقوش جالب قابل کمال توجه ومطالعه بنظرمیرسد .

مدرسه پریزاد

این مدرسه نیز ازابنیه دوره تیموری است که بعدا درزمان شاه سلیمان صفوی بسال ۱۰۹۱ هجری تعمیر شده وبنام بانی‌آن پریزاد شهرت یافته . [۱]

بااینکه مسجد درنتیجه تعمیرات مکرر ازصورت‌اصلی‌خارج شده معذلك استخوان‌بندی بنا معرف معماری عصر تیموریان است . [۲]

آستان قدس رضوی

درضمن‌مجموعه‌ابنیه‌مقدس آستان قدس‌رضوی(ع) درمشهد که مشتمل بر بناهای متعددی

---

۱ ـ مدرسه پریزاد خانم بنای کوچکی است این زن ازجواری گوهرشاد آغا است ودر همان وقت که خانم اومسجد گوهرشاد را میساخت اونیز این مدرسه را بناکرد وموقوفه‌ای برای آن قرار داد . . . مطلع‌الشمس جلد ۲ ص۲۸ .

۲ ـ درکتاب یادداشتهای آسیای مرکزی تألیف خانیکف در ص۱۰۷ اشاره بساختمان این مدرسه می‌نماید واطلاعاتی درباب ساختمان آن بدست میدهد .

KHANIKOF. MEMOIRE SUR LA PARTIE MERIDIONALE DE L ASIE CNTRALE

است [1] علاوه برمسجد گوهرشاد ومدرسه بالاسر (در بازارحرم) چند کتیبه وتاریخ بنظر میرسد که متعلق بقرون ششم وهفتم وهشتم هجری است [2] .

درحال حاضر ابنیه تیموری این بنای عظیم شامل قسمتهائی ازرواق غربی آستانه و سردر متصل بآن میباشدساختمان سردرصحن عتیق منسوب بدوره تیموری است لیکن بیشتر قسمتهای آن بامرشاه عباس مرمت یافته تنها کاشیکاری این بنا مدت چهل سال بطول انجامید وبالاخره درزمان سلطنت شاه عباس دوم پایان یافته است .

ایوان طلای صحن عتیق مشهور بایوان طلای نادری ازبناهای امیرعلیشیر نوائی وزیر دانشمند دربار سلطان حسین میرزا بایقرا است که بعداً در زمان نادر شاه افشار طلا کاری شده .

اینك متن کتیبه ایوان شمالی :

«فی ایام دولت سلطان الاعظم والخاقان المعظم مالك الرقاب الامم مولی ملوك العرب والعجم شاه سلطانحسین میرزای بایقرا بهادر خلدالله تعالی ملکه .»

---

1 ـ بناهای زیرجزء ابنیه آستان قدس رضوی میباشند .

الف ـ حرم مطهر، رواق دارالحفاظ، رواق توحیدخانه، دارالسیاده، دارالسیاده. گنبدالله‌وردیخان، ایوان طلای نادری، دارالضیافه، ایوان عباسی درصحن عتیق ـ صحن عتیق، گنبدمطلا و منارههای آن ، صحن جدید، ایوان طلای عهد قاجاریه، آرامگاه شیخ بهائی . بطور کلی ابنیه آستان قدس نماینده معماری وتزئینات هنری وشامل شیوههای مختلف خطوط وریزه کاری هنرمندان و صنعتگران درطی قرون مختلفه تا امروز میباشد ازاین رو میتوانیم ابنیه آستان قدس را بمنزله راهنمای دقیقی درباره نهضت وتکامل معماری وهنرتزئین وفلزکاری در دوران گذشته بدانیم .

کتیبه های آستانهٔ مقدس رضوی درمشهد

کتیبهٔ گنبد طلای امام رضا (ع) بخط ثلث طلا برمتن لاجوردی

بسم الله الرحمن الرحیم

من عظایم توفیقات الله سبحانه ان وفق السلطان الاعظم مولی ملوك العرب والعجم وصاحب‌ـ النسب الطاهر النبوی والحسب الباهر العلوی تراب اقدام خدام هذه العتبة المطهرة اللاهوتیه غبار نعال زوار هذه الروضة المنورة الملکوتیه مروج مآثر اجداده المعصومین السلطان بن السلطان بن السلطان ابوالمظفر شاه عباس الحسینی الموسوی الصفوی بهادر خان فاستسعد بالمجئی ماشیاعلی قدمیه من دارالسلطنة اصفهان الی زیارة هذا الحرم الاشرف وقد تشرف بتزیین هذه القبة من خالص ماله فی

۱۰۱۰ سنة الف وعشر وتم فی سنة الف وست عشر ۱۵۱۶ .

بخط نسخ ریز درزیر کلمهٔ الحسینی نوشته است : العبد علیرضا العباسی .

کتیبه دیگر که بر بدنه گنبد درچهار لوحه بخط ثلث طلا برمتن لاجوردی میناکاری نوشته شده است

بسم الله الرحمن الرحیم

من مامن الله سبحانه الذی زین السماء الدنیا بزینة الکواکب ورصع هذة القباب العلی بدرر الدراری الثواقب ان استسعد السلطان الاعدل الاعظم والخاقان الاکرم الافخم اشرف ملوك الارض حسباً ونسباً واکرمهم خلقا وادبا مروج مذهب اجداده ائمة المعصومین محیی مراسم آبائه الطیبین الطاهرین السلطان بن السلطان بن السلطان شاه سلیمان الحسینی الموسوی الصفوی بهادرخان بتذهیب هذة القبة الملکوتیة وتزیینها وتشرف بتجدیدها وتحسینها اذتطرق الیها الانکسار وسقطت لبناتها(؟) الذهبیة التی کانت تشرق کالشمس فی رابعة النهار بسبب حدوث الزازلة العظیمة فی هذة البلدة الطیبة الکریمة فی سنة اربع وثمانین والف وکان هذه التجدید الجدید سنة ست وثمانین والف .

کتیبه‌های کوچك درزیر الواح چهارگانه فوق بخط نسخ وبهمان سبك :

زیرلوحه دوم: که باشد زرگر این قبهٔ خضرای نورانی. محمد باقراب ماجی(؟)زمان استاد جیلانی.

زیرلوحه سیم : کرده تقدیر برین صفحه رقم. عمل قاسم فراش حرم. التوفیق علی الله.

زیرلوحه چهارم بخط ثلث درشت : کتبه محمدرضا الامامی الاصفهانی .

کتیبه در جنوب حرم برواق : کاشی طلائی دارای نقوش برجسته و کتیبه برنك آبی سیر بخط نسخ برجسته :

بسم الله الرحمن الرحیم

هذة الروضة المنورة المقدسة المعظمة المطهرة لمولانا الامام المعصوم الشهید المظلوم الرضا علی بن الکاظم موسی ابن الصادق جعفر ابن الباقر محمد ابن زین العابدین علی ابن الشهید بکربلا الحسین اخی الحسن ابن علی ابن ابیطالب امیرالمؤمنین و امام المتقین وصی رسول رب العالمین محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب صلواة الله علیه وعلی آله الطیبین الطاهرین واصحابه المنتجبین وسلم.

بخط نسخ ریز برروی یکی از کاشیهای مزبور عبارت ذیل نوشته شده است :

مدرسه خرگرد (خراسان)

مدرسه خارگرد یا خرگرد از ابنیه قرن نهم هجری و برطبق کتیبه تاریخی متعلق بسال ۸۴۸ هجری وزمان شاهرخ بهادر است که توسط پیراحمد خوافی وزیر ساخته شده[1] این مدرسه درخارج شهر خرگرد وازمدارس چهار ایوانی است که دارای حجرات دوطبقه میباشد. دروسط ایوان غربی آن کتیبه زیر خوانده میشود :

«بنیت هذه المدرسة المبارکة الغیاثیة علی یدالعبد المرحوم استاد قوام الدین شیرازی وتمت بعمل العبد استاد غیاث الدین شیرازی.» ازاین کتیبه معلوم میشود که معمار اولیه بنا قوام الدین بوده که بعداً بدست غیاث الدین اتمام یافته واز همین جهة است که بنام مدرسه غیاثیه هم خوانده میشود.

دیگر قسمتی از کتیبه تاریخی آن است که بخط ثلث درقسمت چپ ایوان باقیمانده وبقیه کتیبه سمت راست که بایدآغاز آن باشد ازبین رفته است :

اضعف عباد الله محمد بن ابی ظاهر بن ابی الحسن بعد ماعمله وصنعه فی تاریخ غره جمادی الاولی سنه اثنی عشروستمائه غفرالله اه ولوالدیه ولجمیع المؤمنین والمؤمنات بمحمد و عترته الطاهرین.

درلوحۀ بالای درکتیبه‌ای است که شرح آن درجلد دوم مطلع الشمس موجود وآخر آن این عبارت دیده میشود :

تقرب بهذه العمارة ... العبدالضعیف الذلیل المحتاج الی رحمة الله تعالی مولی آل محمد عبدالعزیز ابن آدم بن ابی نصر القمی حشره الله معه ومع آله.

در داخل حرم کتیبه‌های فراوانی بنظر میرسد که تاریخ اثنی عشر وستمائه (۶۱۲ هجری) وستین وسبعمائه (۷۶۰ هجری) وتسع وخمسین وسبعمائه (۷۵۹ هجری) برروی کاشیهای ستاره شکل وهشت پروکتیبه‌های برجسته ازاره دیده شده لکن بنابرگفتۀ مطلع الشمس باید تاریخ... وخمسمائه نیز وجود داشته باشد که نگارنده ندیدم ممکن است بادقت مکرر دیده شود چون شرح مفصل وصحیح کتیبه‌های استان حضرت رضا (ع) درجلد دوم مطلع الشمس ثبت شده لذا از ذکرمکرر آنها صرفنظر شد.

---

۱ ـ خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی وزیر سلطان شاهرخ بهادر بوده این مدرسه و مزار زین الدین ابوبکر تایبادی و شیخ زین الدین خوافی را بنا نمود مدفن وی در بقعه بابا عبدالله واقع است.

« . . . . الخاقان ابن‌الخاقان ابوالمظفر شاهرخ بهادرخان خلدالله تعالی ملکه و سلطانه . . . . خسروصاحبقران بسعی‌العبد الضعیف المحتاج الی‌الله الوافی‌احمدبن اسحق ابن مجدالدین محمدالخوافی سنة ثمان اربعین وثمانمائه [1] .

مسجد مولانا در طیبات یاتایباد

درتایباد نزدیك مرزایران وکشور افغانستان بنای زیبائی ازدوران شاهرخ تیموری بنام مسجد ومزار مولانا شیخ زین‌الدین [2] ساخته شده‌که بانی این بنا هم همان پیراحمد خوافی وزیراست‌که علاوه بر این‌مسجد بنیان‌گذار چند بنای دیگر درخرگرد وهرات می‌باشد .

بنای این مزارکه بنام مزار مولاناشهرت داردازبرجسته‌ترین بناهای زیبای‌دوران شاهرخ تیموری است برخی‌عقیده دارند که با بنای مسجد گوهرشاد مشهد قابل مقایسه میباشد. این نظریه تااندازه‌ای قابل قبول است بدلیل‌آنکه باتطبیق زمان ساختمان وکاشی‌کاری ونقش‌ونگارهائی‌که دراین دوبناملاحظه میشود (مسجدگوهرشاد ومزارمولانا) تفاوت واختلافی مشاهده نمیشود بالاخص باتوجه باین نکته‌که قسمتی ازتزئینات‌کاشی‌الوان‌آن‌که باسنگهای شفاف‌مرمراختلاط پیداکرده‌است منظرولطف‌خاصی باین‌ساختمان‌تاریخی مرزی داده‌است دراین بقعه‌گرچه‌نام معمار وبناءدیده نمیشود لیکن بحکم قرائن موجود واینکه بانی مزارومدرسه‌خرگرد یکی میباشد میتوان (پیراحمد خوافی) معماران این ساختمان را همان قوام‌الدین وغیاث‌الدین دانست .

درضمن دوکتیبه این بنا نام شاهرخ بهادر وپیراحمد خوانده میشود :

« . . . . . . هذه‌البقعة الشریفة فی‌ایام دولةالخلیفة اعظم الخواقین ملکا و قدراً واشرف السلاطین عدلا وفضلا معین اهل‌الحق و الایمان شاهرخ بهادر خان خلدالله سلطانه بسعی واهتمام العبدالملك الخلاق الوافی پیراحمد بن اسحق‌الخوافی . »

دومین‌کتیبه‌که درلوحه چهارگوش دیوار سمت راست باقیمانده :

---

۱ ــ این مدرسه دارای سردری است‌که بشبستان گنبد داری منتهی میشود از اختلافی‌که دراسلوب طاق زدن حجرات‌آن بدست میآید چنین تصور میشود که یك جهة بنا را قوام‌الدین و سمت دیگررا غیاث‌الدین ساخته وپرداخته است .

۲ - شیخ زین‌الدین خوافی ازمشاهیرعرفاء زمان شاهرخ بهادر میباشد .

« . . . . . . بناء هذه العمارة المبارکة الشریفة فی ایام دولة زینهاالله تعالی بسلطنة السلطان الاعظم و الخاقان المعظم سلطان سلاطین العرب و العجم شاهرخ بهادر سلطان خلدالله تعالی . . . . »

کتیبه مورخ دیگری درلوحه چهار گوش سمت چپ قراردارد که شامل نام پیراحمد و تاریخ سال ۸۴۸ هجری است :

« . . . . . پیراحمد بن اسحق بن مجدالدین محمدالخوافی . . . . فی سنة ثمان و اربعین ثمانمائه . »

بر بالای این سه کتیبه جملات الملك لله بخط کوفی باکاشی معرق طلائی رنك زیبا خوانده میشود. همچنین از باقیمانده کتیبه دیگری که درایوان این بنا بخط ثلث باآجر برجسته بر متن کاشی آسمانی رنك تعبیه شده نام کاتب کتیبه بدین ترتیب بدست میآید :

« کتبه العبد الاحقر جلال الدین محمد بن جعفر . »

همچنین قسمتی از کتیبه روی سنك قبر بدینقرار است : « . . . . الصاحب الاعظم المغفور صنادیدالوزراء والصدور قدوة ارباب القلم بالرای الرزین وعمدة اشراف العجم بالفضل المبین الواصل الی جوار رحمة ربه الودود خواجه زین الملة والدین محمود بن الصاحب الفاضل المعظم خلاصة الاعالی . . . . خواجه . . . الخوافی زین . . . . »

اشعاری بر بالای سنك قبر بخط نستعلیق نقر شده که میرساند متعلق بزمان شاه عباس اول صفوی باشد . ۱

درپایان بطورکلی اهمیت این بنا بیشتر ازجنبه کتیبه‌های تاریخی زیبا وکاشیکاری سردر وحواشی بناست که از هرجهة معرف نکات معماری وتزئینات گرانبهای کاشیکاری معرق دوره تیموری است که خوشبختانه قسمت اعظم کتیبه‌های کم نظیر آن حفظ شده وازدستبرد حوادث زمان مصون مانده است .

تربت جام

شیخ احمدجامی که ازمعاریف عرفا واهل سلوك اواخر قرن پنجم واوائل ششم هجری

۱ـ در زمان خسرو گیتی ستان	شاه عباس آن شه عالی مقام
نقد اولاد امیر المومنین	شاه گردون حشمت کیوان غلام
عبدا کبرخواجه درویش آنکه بود	درفن جود وسخا مرد تمام
بهر قبر شیخ زین الدین علی	این محجر ساخت ازسنك رخام
در هزار و سی بتوفیق اله	تا بماند نام نیکش بردوام

بشمار است (درسال ٤٤٠ هجری درقریه نامق ترشیز متولد شد وتا ٥٤٦ هجری میزیسته) بلقب شیخ‌الاسلام نائل گردید لیکن ساختمان مزار این عارف مشهور درعداد ابنیه قرن نهم هجری محسوب است که بعداً درنتیجه اضافات وملحقاتی که بآن افزوده شده بصورت کنونی درآمده است.

قسمتی ازخانقاه محقراین مزارکه تاریخ ساختمان آنرا بروزگار شیخ جامی نسبت میدهند وهم اکنون نمونه مختصری باقی‌است بکرات مرمت شده نخستین تعمیر آن تصورمیرود توسط شیخ قطب‌الدین نبیره صاحب مزار انجام‌یافته‌این تعمیرات بتدریج ادامه داشته تا اینکه درسال ۹۰۱ هجری بوسیله سلطان حسین میرزا بایقرا ترمیم کلی یافت.

ساختمان مسجدی که بنام گنبد سفید شهرت دارد درسال ٦٣٢ هجری بناشده وپس ازآن درسال ۷۰۳ هجری بامر ملک غیاث‌الدین محمدکرت وسعت یافت.

احداث بنای مدرسه دیگری راکه آثارآن کم و بیش دیده میشود بدوران امیر تیمور منسوب میدارند ونیز ساختمان بناء مدرسه بزرك که درمجاورت بقعه‌قرار داردمتعلق بزمان شاهرخ گورکانی است که باید درسال ٨٤٦ هجری بپایان رسیده باشد. همچنین تاریخ رجب سال ۷۳۲ هجری که برروی دری حك شده معرف تکمیل بنا در قرن هشتم هجری می‌باشد.

تاریخ اصلی قسمتی از بنای کنونی برطبق کتیبه‌ای که درلوحه سمت راست جبهه بنا نصب شده مورخ بسال ٨٤٤ هجری است دراین لوحه نام معمار و کارگر بنا بدین ترتیب نقش بسته: «استاد حاجی محمود زین.، جامع شیرازی[1].» خط‌کتیبه این قسمت را ببایسنغر نسبت میدهند.

عده‌ای از باستان شناسان بدون توجه بسنواتی که در بنا موجود است اظهار عقیده نموده‌اند که بنای کنونی مزارازاحداثات شاه عباس اول صفوی میباشد وبرای تأیید نظریه خود بروایت فتح قندهار متوسل میشوند.[2]

---

۱ ـ درکتاب هنرایران ۱۰. پوپ امریکائی معتقد است معمار این بنا که خود را بنام جامع شیرازی معرفی میکند ممکن است که از معماران مسجد جامع شیراز باشد جلد ۲ ص۱۱٦۲.

۲ ـ مشهور است زمانیکه شاه عباس بقصد فتح قندهار ازجام عبور می‌نمود بعلت شهرت شیخ احمد جامی بمذهب تسنن حکم بتخریب مقبره جامی صادرکرد چون مزار را خراب‌کردند نبش قبرنمودند طوماری که دال بر تشیع شیخ بود بدست آوردند شاه عباس ازعمل خود نادم و پشیمان شد ونذر وتعهد نمود درصورتیکه فتح قندهار میسرگردد در مراجعت بارگاهی شایسته برمزارجام بنا نماید اتفاقاچون شاه عباس موفق بفتح‌قندهار شد بنذر خود وفا نمود وآنچه حالا

در صورتیکه گذشته از چند تاریخی که درابنیه‌کنونی مزار جام بنظر میرسد شکل ساختمان سردربلند واسلوب معماری حاکی از این میباشدکه بنای سر در از ابنیه‌ای‌است که دارای خصائص روشن معماری تیموری است .

تاریخ دیگری برروی‌کاشی معرق ایوان غربی باقی‌است این تاریخ که بسال ۹۷۳ هجری است متعلق به تزئین ونصب قسمتی ازکاشیکاری ایوان میباشد .

دراین مزار یادگار نفیسی ازمحمدهمایون پادشاه هندوستان برروی سنگی نقرشده که اکنون سنك حاوی یادگار که دارای تاریخ ۹۸۱ هجری است درموزه ایران باستان تهران حفظمیشود. برروی سنك‌که دوپاره شده رباعی ذیل نقر گردیده :

ای رحمت توعذر پذیر همه‌کس　　ظاهر بجناب تو ضمیر همه کس
درگاه ودر توقبله‌گاه همه خلق　　لطفت بکرشمه دستگیر همه کس

«سرگشته بادیه بی‌سرانجامی‌محمد همایون پادشاه هندوستان۱٤ شوال سنه ۹۵۱ .»

شهرت واهمیت دیگر مزارجام مرهون دارا بودن چهار جلد قرآن باتفسیر فارسی روانی‌است‌که بخط نسخ وتذهیب‌زیبا میباشد مجموعه این قرآنهای تاریخی را باواخرقرن ششم‌هجری‌نسبت میدهند. ازنظرتذهیب‌وحواشی‌وسرلوحه‌دارای‌کمال‌اهمیت و از نفایس‌آثار مقدس مذهبی بشمارند . اکنون این کتب نفیس آسمانی درضمن مجموعه قرآنهای خطی موزه حفظ میشود .

بنابراین مزار شیخ احمد جامی‌که ازمشاهیرعرفای عهد خود بشمار میامده پیوسته مورد احترام و ستایش ارباب عرفان بوده و میباشد و نیز از الحاقاتی‌که باصل بنا در طی قرون مختلف افزوده شده وتعمیراتی‌که درآن‌انجام یافته‌حاکی‌بر اهمیت مقام عرفانی صاحب مزارمیباشد.

تزئینات بنا ازنظر کاشیکاری معرق وخطوط کتیبه ها وگچبری‌مسجد کرمانی[1] دارای مقام ومنزلت خاص هنری وتاریخی است. ونیزنماسازی بقعه‌تربت‌حیدریه‌هم ازعهد شاهرخ تیموری میباشد .

باقی است از بنا های شاه عباس است وآن عبارت از باغ بزرگی است در سمت شرقی مقبره و دریاچهٔ در وسط باغ؛ مرآت البلدان جلد ۴ ص۹۴ .

در این بنا تاریخ سال ۱۰۲۲ هجری توأم با نام معمار بنا بنام :«امیربن حاجی محمود نطنزی . » موجوداست بنظرنگارنده این تاریخ معرف تعمیرات وکاشیکاری معرق ایوان وسایر قسمتهای بنا در دوران این شهریار صفوی است .

---

۱ ــ یکقطعه ازگچبری مسجد جامع کرمانی‌که ازنظرظرافت‌کار بی‌نهایت جالب توجه

مزار شاه نعمة‌الله ولی در ماهان کرمان

درآرامگاه شاه نعمةالله (ماهان کرمان) کهموردا حترام وستایش عرفاء ومشایخ بزرك متصوفه ومریدان وی میباشد ضمن مطالعه کتیبه‌های موجودآن تاریخ سال ۸٤۰ هجری که مصادف بازمان سلطنت شاهرخ بهادر تیموری (۸۰۷ـ۸۵۰) استخوانده‌میشود بدین‌لحاظ عده‌ای ازباستان شناسان و مورخین خارجی مانند سرپرسی سایکس[1] مقبره ماهان کرمان را از بناهائی معرفی نموده که توسط امیر تیمور و شاهرخ‌ساخته شده .

بطورکلی بقعه‌کنونی شامل مجموعه‌ای ازابنیه قرن نهم ودهم و یازدهم ودوازدهم هجری است که قدیمترین تاریخ آن که در بنا بنظرمیرسد عبارت است ازتاریخ کتیبه‌کاشی که دربالای سردری که بدرون حرم منتهی میگردد با زمینه خط سفید بر رویکاشی‌سیاه رنك نصب شده اینك مفادکتیبه :

«حضرت سلطنت پناه‌حشمت ومعدلت دستگاه نصفت وعظمت ورفعت انتباه شهاب‌الملك والدنیا والدین احمد شاه ابوالغازی بانشاء این گنبد حصین الارکان وبناء این عمارت گردون رفعت عالی بنیان امرفرمود در زمان دولت فرزند دلبندآنحضرت مغفرت پناه سلطان علاءالدوله والدنیا والدین احمد شاه اتمام یافت تحریراًفی ایام عشرمحرم الحرام سنة اربعین وثمانمائة الهجریة والنبویة الهلالیة المصطفویة المحمدیة .»[2]

تاریخ ۸٤۰هجری‌را باید سال بنای گنبدکه قدیمترین اجزاء ابنیه‌کنونی‌آستانه است دانست .

است بموزه ایران باستان تهران منتقل شده و اکنون زینت بخش غرفه آثار اسلامی قرن نهم هجری میباشد .

۱ـ SiR P.M. SYKES. A HiSTQRY OFPERSiA.

ترجمه‌آقای فخرداعی‌گیلانی تهران چاپخانه رنگین ۱۳۲۰ص۲۲۴ .

۲ ـ قدیمترین‌قسمت بناگنبدی است‌که درزیرآن مقبره شاه نعمت‌الله ولی‌میباشد. مطابق شرح کتیبه احمد شاه‌که ازخاندان بهمنی دکن هندوستان ویکی ازمریدان شاه نعمت‌الله بوده در سال ۸۴۰ هجری (۱۴۳۷م.) آنرا بنانموده ملحقات مهمی شاه عباس اول ومحمد شاه قاجار در

ازشرح سایرمتعلقات مزار که متعلق بدوره تیموری نمیباشد صرف نظر می نمائیم .[1]
دومین تاریخی که درمزار بنظر میرسد تاریخ سال ۹۹۸ هجری است که در بالای سر در برروی کاشی چنین خوانده میشود :

«الله و محمد علی یار تو باد	حفظ ازلی حق نگهدار توباد»
«درزمان دولت سلطان یعقوب این مزار	نوبت ثانی عمارت یافت بادا برقرار
«به نهصد ونود وهشت بعد هجرت شد	که بازروضه سید زنوعمارت شد.»

بقعه ماهان که محل اجتماع مریدان شاه نعمت الله ولی و زیارتگاه مردمان باذوق و سالکین میباشد اینك درعداد ابنیه بسیار زیبا ومفرح ودلچسب استان کرمان است. ساختمان متناسب وایوان ومناره های بلند کاشیکاری و درهای گرانبها واشجار سرو وآسمان شفاف آن جلوه خاصی باین بنای تاریخی داد است. خوشبختانه چون از قدیم الایام این مزارمورد توجه قلبی سلاطین و مریدان شاه نعمةالله قرارگرفته برای حفظ آبادی آن همت گمارده شده چنانکه درحال حاضر ابنیه کامل وسالم آن جلب توجه زائرین را می نماید .

امامزاده جعفر دامغان

ساختمان مزار امامزاده جعفر درشمال عربی شهر دامغان واقعشده. طبق شجره نامه‌ای که دربناموجود است نسب صاحب بقعه به شش واسطه بحضرت علی علیه‌السلام میرسد. برطبق مطالعاتی که درسبك بنا شده باید از دوران سلجوقی باشد. درقسمتی ازصحن این امامزاده بنای محقری است بنام امامزاده محمد این قسمت را باستناد کتیبه سر درآن که بخط ثلث تهیه شده ازبناهای عهد شاهرخ تیموری میدانند :

«وبناء هذاالعمارة فی ایام دولةالسلطان الاعظم شاهرخ بهادر خلدالله ملکه . »

دردرون ایوان مقدار زیادی کاشیهای ستاره‌ای شکل، هشت پر ودوازده پر برنك سبز روشن ولاجوردی نصب میباشد که بیشتر این کاشیها مصور بصورحیوانات ویادارای کتیبه‌های منظوم بخط نستعلیق میباشد درروی یکی ازاین کاشیها تاریخ سنه خمس وستین وستمائه ۶۶۵ هجری خوانده میشود .

آن بناکرده‌اند . فهرست شماره ۱۳۲ اداره کل باستانشناسی .

---

۱ ــ گذشته ازشرحی که درتوصیف مزارداده شده این بناشامل حرم وچله خانه ورواقهای متعدد ودوصحن بنام صحن محمد اسمعیل وکیل الملکی وسردر ومناره مرتضی قلیخانی و صحن خوش منظر اتابیکی وآرامگاه شاه خلیل دوم نواده شاه نعمت‌الله وچند تن ازدروایش این سلسله می باشد .

همچنین الواح سنگی دیگری در این بنا باقی مانده که مهمترین آنها دارای تاریخ سنة خمس وعشر وثمانمائة الهلالیه (۸۱۵ هجری) وسنه احدی وخمسین و ثمانمائه (۸۵۱ هجری) است .

ایوان مسجد جامع سمنان

ساختمان جامع کنونی سمنان که درپای مناره سلجوقی [۱] قرار گرفته بر روی مسجد جامع دوره سلجوقی ساخته شده این نکته گذشته از اینکه ازساختمان مناره بدست میآید از مطالعه برخی اجزاء ساختمانی دوران سلجوقی که هنوز در گوشه و کنار مسجد بنظر میرسد تائیدمیگردد .

ایوان بناء کنونی که مورخ بسال ۸۲۸ هجری است ازابنیه ایست که بدروان شاهرخ تیموری تعلق دارد وبانی آن ملك حسین نام که ازاعاظم آن عهد بوده است میباشد. اینك متن کتیبه آن :

« اتفق بناء العمارة المبارکة الشریفه فی ایام دولة سلطان الاعظم رقاب الامم مولـی ملوك العرب والعجم ظل الله فی الارضین الموید بتائید رب العالمین باسط الامن والامان ... المومنین معین الاسلام والمسلمین شاهرخ شاه ادام الله ملکه وسلطانه وافاض علی العالمین مرحمة واحسانه. والموفق ببناءِ الخیرمن خالص مالله الصاحب الاعظم دستورالوزراء فی الامم ملك الحاج وزایر الحرمین مغرالدنیا والدین ملك حسین بن الصاحب الاعظم خواجه عزالدوله والدین محمد بالیچه ؟ سمنانی وکتب فی رجب سنه ثمان وعشرین وثمانمائه . »

در این ایوان فرامین و الواح سنگی چندی باقی مانده که متعلق بسالهای ۹۶۲-۱۰۲۱-۱۰۳۹-۱۱۰۶ هجری میباشد که ازذکر متن ومفاد آنها صرفنظر میشود .

سردر مسجد جامع کبیر یزد

ساختمان اصلی مسجد جامع یزد را بابوجعفر عـلاء الدوله در سال ۵۲۷ هجری

---

۱ ـ منارهای که امروه بنام مناره مسجد جمعه سمنان شهرت دارد طبق اسلوب ساختمانی وبنا بر کتیبهای که بخط کوفی درمتن آجری جای گرفته بنا بفرمان ابوحرب بختیار بن محمد درزمان سلجوقیان ساخته شده .

نسبت میدهند [۱] لیکن جامع کنونی مربوط بزمان آل مظفر (۷۷۷-۸۹۱هجری) است . بطور کلی این مسجد تاریخ مفصلی دارد و بیشتر قسمتهای آن درادوار مختلف ساخته‌شده[۲].

مسجد دارای سر دری رفیع و بلند و درعین حال جذاب و نفیسی است دو مناره زیبا باتزئینات کاشیکاری ومقرنس های درون سردرجلوه وعظمت خاصی بمدخل این بناداده است که درکمتر ابنیه اسلامی ایران میتوان نظیر آنرا یافت. (متاسفانه تزئینات اصلی این سر دربمرور ایام خراب شده و همچنین بمقرنس های داخل وکتیبه کوفی آجری آن که در متن کاشی فیروزه‌ای، نصب گردیده وکتیبه کاشی معرقی که بخط ثلث سفید برروی کاشی لاجوردی جای داده‌شده آسیب فراوان رسیده) بااینکه تاریخ پایان کتیبه ثلث سردر ازبین رفته لیکن چون متن کتیبه متضمن نام شاهرخ بهادر تیموری است معلوم میشود که قسمت اعظم تزئینات کاشیکاری این سر در رفیع جامع کبیر یزد در عهد سلطنت شاهرخ انجام یافته است .

در زیر این کتیبه، کتیبه دیگری بنام ابوالمظفر سلطان جهانشاه بتاریخ سال ۸۶۱ هجری نصب شده که مربوط بسلطان جهانشاه قره قوینلو می‌باشد .

---

۱ - مسجدقدیم جمعه درشهرستان ازاحداثات ابوجعفرعلاءالدوله است وبردر ده پهلوی مسجد مناری عظیم بلند یك قفصه بساخت والقاب اسلان خاتون بکاشی‌تراشیده در دور زیرقفصه مناره ثبت‌کردند ومشهور بود بمناره دردهوااین مناره قائم بود تاسنه اثنی وثلاثین وثمانمائه . تاریخ جدید یزد . مقاله ۴ ص۶۵ .

۲- صنیع‌الدوله در مرآت البلدان جلد ۴ ص۱۲۴-۱۲۵ شرح مفصلی درباب مسجد جامع یزد مینویسدکه خلاصه قسمتی ازآن نقل میشود :

گویند ابتداء سلطان علاءالدوله گرشاسب‌بن علی فرامرزبن سلطان علاءالدوله کالنجار مسجدی عالی ساخته درسنه ۷۲۴ سیدرکن قاضی طرح مسجدی نوانداخت وپس ازاو شرف‌الدین علی‌دراتمام‌آن سعی‌نمود ومناره‌ای برسرگنبد قدیم بساخت درسنه ۷۷۷. دهلیز مسجد بحکم‌امیر شمس‌الدین ساخته شد وپس ازآن نصرةالدین یحیی مظفری گنبد ومقصوره وصفه عالی درآن بنا کرد وسپس در زمان شاهرخ گورگانی وزیر یزد نظام‌کرمانی بکاشی‌کاری مسجد پرداخت کتیبهٔ بخط بهاءالدین هزار اسب‌که سرآمد خوشنویسان‌آن عصر بود نصب نمود ومحرابی از مرمرکار گذاشت درکتیبه درگاه مسجد اسم شاهرخرا ثبت نمود. در زمان طهماسب جمال الدین محمدکه وزارت‌یزد را داشت مسجد را مرمت‌کرد ودومناره بنانمود ودرسال۸۶۲ بدستور امیرنظام‌الدین جهانشاهی نام جهانشاه را باکاشی تراشیده درمسجد نصب‌کردند وهمچنین در زمان حکومت امیر جلال‌الدین چخماق صحن مسجد توسط زوجه‌او فاطمه‌خاتون باسنك مرمر مفروش شد و دوستون ازمرمر در دوجانب صفه‌گذاشت ص۱۲۴-۱۲۵

بطور کلی مسجد جامع یزد که بنیان آن ازقرن پنجم هجری گذارده شد و سپس در ادوار بعد دارای اضافات وملحقاتی گردید وبتدریج برتزئینات جالب آنهم افزوده گشت در عداد یکی ازمهمترین آثار تاریخی وهنری کشور بشمار میرود زیرا گذشته ازعظمت سر در کم نظیر اسلوب رنك آمیزی وکاشیکاری های معرق و تزئینات مقرنس و قطار جالب و یك رشته کتیبه‌های تاریخی باخطوط عالی ووجود الواح وفرامین قدیمی ومحراب زیباوگرانبهای آن موجب شده است که مقام ممتازی بین ابنیه تاریخی کشور که حقاً استحقاق دارد بدست آورد. [1]

ایوان مسجد جامع ورامین

بطوریکه ضمن شرح تفصیلی مسجد جامع ورامین درفصل ابنیه تاریخی دوران مغول در ورامین گذشت در ایوان مسجد و شبستان زیر گنبد دو لوحه یاقاب آجری از دوران شاهرخ بهادر تیموری موجود میباشد که از مطالعه مفاد کتیبه این دوقاب چنین برمیآید که اتمام ساختمان جامع ورامین مصادف با دوران پادشاهی شاهرخ تیموری بوده است و این میرساند که باید کلیه تزئینات شبستان و گچبریهای نفیس محراب و اطراف آن از آثاری باشد که بدستور این شهریار هنرپرور تیموری انجام شده باشد.

ازتفصیل و بحث درسایر خصوصیات وعوامل این جامع که متعلق بقرن هشتم و نهم هجری است بعلت توصیف آن درفصل آثار مغول صرف نظر مینمائیم.

شبستان بیت‌الشتاء ـ مسجد جامع اصفهان

چنانکه درضمن توصیف فصل ابنیه تاریخی دوران مغول دراصفهان ومسجد جامع عتیق گذشت درسر در شبستانی که دارای محراب گچبری مورخ سال ۷۱۰ هجری است کتیبه‌ای باکاشی معرق اززمان سلطان محمد تیموری باقیمانده‌است این کتیبه معرف وحاکی ازساختمان شبستانی زمستانی مشهور به بیت‌الشتاء میباشد. درپایان این کتیبه سال (احدی وخمسین و ثمانمامه) ۸۵۱ هجری خوانده میشود:

---

۱ ـ بیان شرح مفصل تاریخچه این بنا وتزئینات جالب آن حاجت بتهیه رساله خاصی بنام تاریخ مسجد جامع کبیر یزد دارد.

مسجد جامع اشترجان

شرح ساختمان مسجد جامع اشترجان که متعلق بقرن هشتم هجری است ضمن آثاردوره مغولی اصفهان گذشت در روی یکی ازجرزهای این مسجد در درون لوحی کتیبه‌ای بخط رقاع گچبری شده که دارای تاریخ سال ۸۳۱ هجری است.

متن کتیبهٔ این لوح که متعلق بتعمیر مسجد درزمان ابوالنصر حسن بك بهادرخان آق‌قوینلو میباشد چنین است:

«درزمان خلافت حضرت پادشاه اسلام السلطان الاعظم مالك رقاب الامم ابوالنصر حسن بهادر خان خلدالله ملکه وسلطانه تعمیر یمین ویسار مسجد جامع اشترجان نمود ازخاص مال خود ابتغاءاً لمرضاةالله تعالی امید که قبول حضرة ... گردد بدعا بانیش یاد کنند فی تاریخ ربیع الثانی سنه (احدی وثلاثین وثمانمهٔ)

مسجد جامع گرگان

بناءاصلی جامع گرگان ازعهد سلجوقی است.[1] این مسجد درادوار بعد بحدی دوچار ترمیم وتعمیر شده که ازصورت قدیمی خارج گردیده درقاب چوبی منبر تاریخی آن که اکنون موجوداست (بدنه سمت راست آن بعلت اتصال بدیوار ودراثر رطوبت ازبین رفته) بخط ثلث در دوسطر این کتیبه حکاکی شده:

« قدتم فی ایام دولة السلطان الاعظم مولی ملوك العرب والعجم معین الدنیا والدین ابوالقاسم بابر بهادر[2] خلدالله تعالی ملکه وسلطانه بسعی الامیر الاعدل بانی مبانی الخیرات مظفر الدنیا والدین بابا حسن ... عمت معدلته سنه ۸۵۹.»

۱ــ بناء کنونی جامع گرگان جانشین جامع دوره سلجوقیان میباشد زیرا باتوجه بساختمان و اسلوب مناره کوتاه آجری و کتیبه کوفی که در گوشه سمت چپ سردر باقی است میتوان بقدمت بناء جامع سلجوقی که مختصر آثاری ازآن عهد باقی مانده پی برد.

۲ـ میرزا ابوالقاسم بابر پسر بایسنغر فرزند شاهرخ تیموری وجزء سلاطین آن سلسله است. بدیهی است که این ابوالقاسم بابر غیرازظهیرالدین بابر کبیر است.

ازمتن این کتیبه معلوم میشود که ساختمان قسمتی ازمسجد درزمان دولت میرزا بوالقاسم یا برسعی بابا حسن در سال ۸۵۹ هجری اتمام پذیرفته ، گذشته از این تاریخ سنوات دیگری در کتیبه‌های مسجد بنظر میرسد که کلا حاکی ازساختمان بعضی ازاجزاء مسجد ویا تعمیرات آن است .[1]

امامزاده قاسم جاپلق

در ناحیه جاپلق قریه معروف امامزاده قاسم بقعه ای است که ساختمان آن متعلق بقرن هشتم ونهم هجری میباشد بناء این امامزاده منسوب بدوره شاه‌رخ تیموری است : نکته‌ای که‌دراین مزارمورد توجه‌هنرمندان وباستانشناسان قرار گرفته‌صنایع ظریفه‌ای‌است ازقبیل نجاری وحکاکی‌روی دوصندوق‌چوبی مرقد ودرهای‌آن وزیبائی‌خطوط مختلفی‌است که‌بشیوه رقاع وثلث دراین بنا جلوه گری می‌نماید .

این دوصندوق در روی صفه بلندی دروسط مزار قرارداده شده دربالای سرهرکدام کتیبه‌ای بخط ثلث که معرف نام ونشانی صاحبان قبور است بدین ترتیب خوانده میشود :

متن کتیبه صندوق اول بدین‌قرار میباشد: «هذا مشهد مقدس امام‌الاعظم شهید زیدبن حسن‌بن علی اللهم اغفروارحم . سید نظام‌الدین سید مرتضی‌بن سید زید قاسم فی‌اوائل ماه مبارك صفر سنة خمسین وثمانمائه نصرمن‌الله وفتح قریب» .

درحاشیه زیرصندوق این عبارت درطرف راست وچپ مشاهده میشود :

«ملکا معبودا پادشاها پروردگارا . ایام دولت پادشاه اسلام شاه‌رخ بهادر خلدالله مدظله امیرزاده اعظم سلطان محمد بهادر . »

کتیبه حاشیه صندوق دوم چنین است :

« هذامشهد الامام المکرم‌امام قاسم‌بن‌زیدابن حسن‌ابن علی‌ابن ابی‌طالب علیه‌السلام . . . . . سید نظام‌الدین‌محمودبن سید اعظم سید مرتضی اکبر بن سعید مغفور سید زید قاسم‌آبادی فی‌غره ماه صفرسنه خمسین ... هذابسعی امیر جلال بن صدیق بن امیر داود علیه‌الرحمة » .

کتیبه ای که بر روی در گرانبهای مدخل بقعه بخط رقاع برجسته کنده شده

---

۱ ـ درپایان بعضی ازفرامین وکتیبه‌های مسجد تاریخ سال ۹۰۷ و۱۱۰۸ و ۱۰۱۸ و ۱۰۵۷ و۱۲۱۹ هجری خوانده میشود کلیهٔ این سنوات حاکی ازتعمیراتی است که در مسجد بعمل آمده است .

چنین است :

«هذه المقبرة المتبركة الشریفة لخلیفةالله فی الارضین امام المتقین خلاصة الماء و الطین زبدة آل طه و یس المويد بتائید رب العالمین زین الاصحاب الناطق بالصواب قاسم زید طاب الله ثراه و جعل بجنة مثواه رضی الله عنه وعز ابائه ؟ »

سپس با این عبارت خاتمه میابد :

«تم هذا الباب فی شهر محرم الحرام سنه ثمان وثلاثین وسبع مائه عمل مفخر النجار و نقاش استاد حسن بن جمال احمد شیرکیر جانیاری ؟ .»

ازمطالعه مفاد مجموع این کتیبه ها این نکته روشن میشود که دراین بقعه ده تن از اولاد حسن بن علی بنام زیدبن حسن و دیگری بنام قاسم بن زید مدفون میباشند . ساختمان بقعه کنونی در زمان شاهرخ بهادر سال ۸۵۰ هجری اتمام یافته است .

مسجد کبود تبریز

مسجد کبود تبریز که متعلق بقرن نهم هجری میباشد درزمان جهانشاه قره قوینلو [1] ساخته شده بانی این بنا صالحه خاتون دخترجهانشاه بوده است و بمناسبت کاشیکاری زیبا بنام فیروزه اسلام هم خوانده شده. لیکن عده ای وجه تسمیه آن رابرای بکار بردن کاشی های کبود رنك دراین بنادانسته‌اند .

درسر درساختمان کتیبه بسیار نفیسی باکاشی معرق و مقرنس کاری ظریفی باقی‌مانده ازمطالعه مفاد کتیبه معلوم میشود این مسجد را بنام مظفریه هم خوانده‌اند .

دراین بنا تاریخ فی اربع ربیع الاول سنهٔ سبعین و ثمانمائه خوانده میشود که ظاهراً باید در این تاریخ (۸۳۰ هجری) ساختمان مسجد باتمام رسیده باشد وهمچنین درپایان این کتیبه چنین نوشته شده :

« اقل العباد نعمةالله بن محمدالبواب . » بنظر میرسد که نعمة الله باید کاتب کتیبه باشد .

---

۱ - ابوالمظفرجهانشاه‌بن قرایوسف ازسلسله قراقوینلو در سال ۸۴۹ بحکم میرزا شاهرخ بحکومت آذربایجان منصوب گردید بعداً در جنگ با حسن بیك حاکم دیار بکر گرفتار و در حین فرار کشته شد ۸۷۲ هجری. جهانشاه هفتاد سال عمر داشت پس ازقتل جسدش را به تبریز منتقل ودر مظفریه که خود درخیابان تبریز بناکرده بود دفن کردند .

لب‌التواریخ باب پنجم فصل اول

شهرت این بنا بیشتر ازنظر دارا بودن کاشیهای بسیار زیبا وشیوه معرق‌کاری ظریف وخطوط عالی وداشتن سنگهای مرمر شفاف وریزه‌کاری هنری‌آن میباشد . متاسفانه قسمت اعظم آثارجالب آن ازبین رفته است لیکن ازآنچه‌که از اجزاء اصلی وقدیمی بنا برمیاید حاکی برعظمت وشکوه خاص این بنا در روزگارآبادی‌آن است .

مسجد میدان کاشان

ساختمان مسجد میدان کاشان درزمان‌سلطنت جهانشاه قراقوینلو اتفاق افتاده وبرطبق مفاد کتیبه گچبری سردرساختمان مسجدبایددرسال ۸۶۸ هجری بهمت عمادالدین شیروانی پایان یافته باشد اینك قسمتی ازمتن کتیبه سردر :

« . . . . اتفق بناء هذاالجامع تقرباً الی‌الله فی‌ایام دولة‌السلطان‌الاعظم اعاظم‌الخواقین فی‌العالم‌المنظور بانظار عواطف‌الله و معزالدنیا والدین ابوالمظفرجهانشاه خلدالله ملکه و سلطانه ولحرم الشریفة‌العلیا[1] ایدالله مملکتها‌الموفق باالتوفیق السبحانی عمادالدین محمود الشیروانی ایده‌الله تعالی وزدفی حیوته وفی‌اجتهاده ... سنه ثمان وستین ثمانمانه . »

سردرتاریخی این مسجد بکرات مرمت شده آخرین تاریخ تعمیرآن سال ۱۲۴۳ هجری است‌که بنابامر حاکم وقت‌کاشان مرمت یافته .

اهمیت وشهرت این‌مسجد بیشتر بواسطه دارا بودن احکام وفرامین تاریخی متعددی است‌که درجلوخان‌آن نصب گردیده وازنظر شناسائی‌تاریخ اجتماعی‌واداری ایران درقرن نهم و ادوار بعد قابل استفاده و مطالعه میباشد .

درزیرشبستان ومجاور محراب منبری ازکاشی معرق مشاهده میشودکه ازلحاظ هنر کاشی‌کاری معرق واختلاط رنك و ظرافت تراش جزء یکی ازشاهکارهای این هنر محسوب میشود . دربدنه راست منبر مزبور عبارت زیر در دوسطربخط رقاع نوشته شده است :

« فی‌ایام دولة السلطان الاعظم والخاقان الافخم الاکرم غیات الدنیا والدین سلطان ابوسعید کورگان خلدالله ملکه و سلطانه . » یا غیاث المستغثین اغثنی . عمل حیدرکاشی

---

۱ ـ حرم العلیا زوجه جهانشاه میباشدکه در نزد سلطان منزلت بسزا داشته و در امور سیاست و حکومت مداخله مینموده است؛ روضة الصفا جلد ششم در احوال ابوسعیدکورگانی .

تراش .

ابنیه تاریخی قرن نهم هجری در مازندران

در ضمن یك سلسله ابنیه تاریخی که در حوزه مازندران از قرن هشتم و نهم برپا مانده آثار هنری و صنعتی از قرن ۹۹۸ بدست آمده که ازلحاظ صنعت حکاکی و نجاری قابل کمال مطالعه و مداقه میباشد: اینك بطور اختصار تا آنجاکه مناسب این مقال است بدانها اشاره می‌نمائیم :

در بنای امامزاده یحیی ساری صندوق منبت کاری چوبی میباشد که در روی مرقد نصب شده این صندوق که از نظر هنر نجاری و ظریف کاری مورد توجه هنرشناسان قرار گرفته دارای کتیبه‌ای است که معرف بانی صندوق بنام خواجه حسن در تاریخ جمادی الاول سال ۸۴۹ هجری است. کاتب کتیبه آنهم فخرالدین آملی میباشد . اینك متن کتیبه :

«امر بعمارة هذا الصندوق المبارك المعظم المنور زین الاماجد و الاعالی خواجه حسن ابن المرحوم پیرعلی الر... تقبل‌الله حسناته فی عشر جمادی اولی سنه تسع واربعین وثمانمائه کتبیه فخرالدین مطهر بن عبدالله الداعی الحسنی الاملی غفرالله له ولوالدیه برحمتك یاارحم الراحمین . »

در کتاب استراباد ومازندران. رابینو صورت کتیبه‌ای ذکر میکند که درروی پنجره چوبی امامزاده یحیی ساری خوانده میشده . اکنون آن پنجره تاریخی که متضمن نسب امامزاده یحیی هم نیز بوده است ازبین رفته [1] .

در برج زین‌العابدین که مجاور امامزاده یحیی است چند در منبت وصندوق چوبی و پنجره نفیس تاریخی موجـود است که ازلحاظ مقام هنری و صنعت دارای ارزش گرانبها می‌باشد .

---

۱ - ص۲۲ مفاد کتیبه پنجره امامزاده یحیی ساری کتاب RABINO

۲ - هذا الروضة المبارکة الامیر الاعظم صاحب الکرامته والامامه یحیی بن موسی الکاظم علیه السلام والثانی اخوه حسین ابن الامام موسی الکاظم علیه السلام والثالث اختهم سکینه بنت الامام موسی الکاظم علیها السلام فی احد عشر شهر ربیع الاولی سنه ست واربعین و. . . عمل استاد حسین واستاد محمد نجار گیل .

بدین ترتیب معلوم میشود علاوه بر امامزاده یحیی در این بقعه برادر او وهمچنین قبر دیگری نیز میباشد .

در اطراف صندوق که از شاهکار های هنری محسوب میشود کتیبه ای بخط ثلث برجسته عالی کنده شده که معرف هویت یکی ازصاحبان قبور است .

متن کتیبه بدین ترتیب میباشد :

«صاحب هذه الصندوق المرقدالمبارکة الشریف السلطان الاعظم الاکرم برهان السادات والاشراف المرحوم المغفور سلطان امیرشمس الدین امیر کمال الدین الحسینی طاب نژاه فی تاریخ وفات یوم الاثنین خامس عشرین شهرجمید الثانی سابع عشرخوزداد ماه سنه خمس وتسعمائه.[1] »

کتیبه دیگری هم برروی خشت کاشی دردرون برج بنظر میرسد که معرف نام ونشان صاحب برج است :

«هذا گنبد المرقد المبارکة الشریفه حضرةالسلطان الاکرم اعظم الامیر الکبیر المغفور امیرزین العابدین ابن امیر کمال الدین الحسینی . »

کتیبه دیگری نیز برروی پنجره چوبی بالای سرمرقد میباشد : درپایان کتیبه تاریخ سال ۸۹٤ هجری ثبت شده .

بدین ترتیب در این بنا دوتاریخ ۸۹٤ و ۹۵۰ هجری موجـود است اولی بر روی صندوق ودومی در روی پنجره .

دربنای امامزاده عباس که درقریه آزاد کله واقع شده تاریخ سال تسع وتسعین وثمانمائه ۸۹۹ هجری در کتیبه بنا خوانده میشود. ساختمان هرمی شکل این بنا از لحاظ نکات معماری قرن نهم قابل مطالعه است .

بنای سلطان محمد طاهر که در بابل واقعشده برطبق کتیبه ازابنیه قـرن نهم هجری میباشد. درروی صندوق چوبی مرقد این بنا کتیبه ایست که درپایان آن سنه خمس وسبعین وثمانمائه ۸۷۵ هجری باقیمانده اینك بقسمتی ازآغاز و پایان این کتیبه که جنبه تـاریخی دارد اشاره می نمائیم .

«صاحب اختیار هده العمارة مشهد منور مقدس مطهرامام اعظم سلطان طاهرابن امام الموسی کاظم علیه التحیته والرضوان و بناءالعمارة بامر امیراعظم شاه معظم امیر کبیرخلاصة اولاد سیدالمرسلین امیرمرتضی الحسینی طاب نژاه . . . . معمار هده المجاور استاد مولانا شمس الدین ابن نصرالله المطهری بتاریخ سنه خمس و سبعین وثمانمائه . »

درروی درچوبی بقعه کتیبه ای بخط رقاع برجسته کنده شده که شامل نام معماربنا نیز

---

۱ ــ این کتیبه ازنظرخط زیبا وتطبیق تاریخ هجری وخورشیدی دارای امتیازخاصی نیز میباشد

می باشد :

« معمار هذا العمارت مولاناشمس‌الدین‌ابن نصرالله مطهری عمل استاد علی‌بن استاد فخرالدین نجار ... »

در بابلسر دوبنای تاریخی بنام امامزاده ابراهیم وسکینه خاتون واقعشده ایـن دو بنا متعلق بقرن نهم هجری بوده درامامزاده ابراهیم دو تاریخ بسال ۸۵۸ و۷۵۸ هجری موجود است . درسکینه خاتون هم تاریخ ۹۸۳ هجری خوانده شده است .

درقصبه لیمرك امامزاده ای بنام امامزاده احمد میباشد این بقعه مورخ بسال ۸۷۳ هجری است .

بامعرفی آثارتاریخی دوره تیموری درناحیه مازندران ازذکر و بحث درباره سایر آثار قرن نهم که‌بدوره تیموری‌منسوب میباشند بعلت نداشتن تاریخ وکتیبه‌صرفنظر میشود لیکن برای تکمیل این فصل بچند کتیبه مورخ دوره تیموری وآق قوئیلوکه بشرح زیـر درآثار حجاری تخت جمشد موجود است اشاره می شود . ۱

---

۱ ـ کتیبه های بسیاری بخط پهلوی وکوفی و سایر انواع خطوط برروی جرزهای در و پنجره تالارآینه وایوان‌جنوبی‌آن درتخت‌جمشیدخوانده میشود اینقبیل‌کتیبه وسنگ‌نبشته‌ها بیشتر جنبه یادگاری نیز داردکه مهمترین‌آن نبشته ها بدینقرارند :

بفرمان سلطان ابراهیم پسر شاهرخ نوه امیرتیمور درسال ۸۲۶ هجری اشعار ذیل بخط ثلث برپایه سنگی جنوب غربی ایوان نقرشده :

« کرادانی از خسروان عجم — ز دست حوادث نشد پایمال
نه برباد رفتن‌سحرگاه و شام — سریر سلیمان علیه السلام
بآخر ندیدی که بر باد رفت — خنك‌آنکه با دانش‌وداد‌رفت
الا تا درخت کرم پروری — که بی‌شك‌بر کامرانی خوری

کتبه ابراهیم سلطان‌بن شاهرخ‌فی‌سنه ست وعشرین وثمانمائه »

اشعاردیگری بخط ثلث درروی جرز غربی درگاه جنوبی‌تالارآینه درتاریخ ۸۸۱ هجری بحکم سلطان علی پسرسلطان خلیل پسر حسن‌آق قوینلو نقر گردیده بموجب بیتی‌که درزیرتاریخ نوشته شده معلوم میشود خط کتیبه را سلطان علی در سن ۹ سالگی نوشته بعداً سنگتراشی‌اشده است :

«یکی ازعنایات حق است این — که نه‌ساله‌ام می‌نویسم چنین»

هفت بیت شعر دیگر جزء مجموعه این خطوط است که در پایان اشعار ایـن کتیبه نقر شده :

« حرره علی‌بن سلطان خلیل بن‌سلطان حسن اصلح‌الله شانهم فی‌شهور سنه احدی و ثمانین

بطوریکه ضمن شرح حال تیمور و جانشینان وی گذشت امیر تیمورکورگان سمرقند را برای پایتختی امپراطوری خویش انتخاب نمود و بااستفاده ازگروه هنرمندان وصنعتگرانی که ازایران و ماوراء قفقاز وآسیای صغیر وهندوستان جمع‌آوری کرده بود در تجدید ساختمان وتوسعه سمرقند همت گماشت بدین‌ترتیب مجموعه ابنیه. مشهور به شاه زنده تیموری را درمجاورت مزار قاسم ابن عباس نخستین مروج و مبلغ آئین اسلام درسمرقند بنیان نهاده است.

ابنیه‌شاه زنده آرامگاه اختصاصی‌خانواده تیمور وسردارانش‌میباشد. بعضی ازبناهای شاه زنده باقیمانده، ازبرخی ازآن ساختمانها فقط آثار سردری بجااست. بقیه‌آنهم بکلی منهدم وویران شده.

مجموع بناهای شاه زنده که اززیباترین ابنیه تاریخی دوره اسلام بشمار میرود و حاکی ازمراحل عالی ذوق وابتکار ونبوغ هنرمندان‌آسیای میانه‌آنروز است شامل مساجد تابستانی وزمستانی‌وچندین‌آرامگاه. مقابرترکان‌آغا (۸۸۹ هجری) وشیرین بك‌آغا (۷۸۰ هجری) وامیرزاده(۷۸۱ هجری) است‌که ازلحاظ تزئینات‌آجری وکاشیکاری معرق‌که با رنك‌آبی‌آسمانی شفاف مزین‌گردیده بی‌نهایت جالب وسحرانگیزاست.

بنای مشهورومسجد وآرامگاه تومان‌آغا یکی ازهمسران سوگلی امیرتیمور درعداد زیباترین ساختمانی است‌که ازنظر معماری وتناسب وهیأت بنادربین‌سلسله ابنیه شاه زنده مقام ارجمندی را دارا میباشد.

بنای‌کاخ‌آق‌سرا(سپید) وسایرابنیه شهرکش (سبز) وهمچنین‌مسجد بی‌بی‌خانم ومقبره گورامیردرشهرسمرقنددرعدادابنیه تاریخی‌وهنری بشمارند که کلاحاکی برعظمت وقدرت وجلال‌امیرتیمور ودولت‌وی‌میباشند. این‌امیرتاتارخواسته‌است بابرپاکردن این‌ساختمانهای مقدس جاودان‌ومذهبی مسلمانان جهان‌آنروز را بمیزان اخلاص‌واحترام خودبسنن اسلامی

وثمانمائه.»

«آنکه پاینده وباقی است خدا خواهد بود.

صحبت دنیا که تمنا کند / با که وفا کرد که با ما کند
ملك‌سلیمان‌مطلب‌کان هبااست / ملك‌همان‌است سلیمان‌کجاست
زین گهروگنج‌که نتوان شمرد / سام چه‌برداشت‌سلیمان‌چه‌برد
خاك‌شدانکس که دراینخاك‌زیست / خاك‌چه‌داندکه‌دراینخاك کیست
هر ورقی چهره آزاده ایست / هرقدمی‌فرق‌ملك زاده‌ایست
عمر بخشودی دلها گذار / تاز تو خشنود بود کردگار
هرکه به نیکی عمل آغاز کرد / نیکی او روی بدو بازکرد

آشنا سازد تاهمواره بتواند ازپشتیبانی و حمایت عالم اسلام که از نکات اساسی سیاست این فاتح جنگجوی بوده برخوردار گردد .

مسجدبی‌بی‌خانم ازلحاظ عظمت بنا وداشتن گنبد رفیع وسردر بلند (ارتفاع آن ۴۱ متر) ومناره‌های زیبا وسنگتراشی وبکار بردن سنك مرمروکاشی معرق الوان هندسی شکل ازمعتبرترین ابنیه‌ایست که بدستورامیرتیمور بنا نهاده شده. متأسفانه بعلت عدم دقتی که در بنیان گذاری‌ساختمان‌اولیه‌آن شدقسمت‌اعظم‌آن منهدم گردیدمعذلك آنچه که امروزه بعنوان بقایای بنای اصلی جلوه گری میکند خود شاهد کافی بر عظمت ومجد و جلال دیرین این بنا است .

درزمان الغ بیك این بنا در دست تعمیر ومرمت قرار گرفت و ستون مرمری که در داخل مسجد است متعلق بزمان این شهریار ستاره شناس میباشد .

سردر ورودی این مسجد که درطرفین‌آن‌دو مناره زیبا قرار داده شده و گنبد اصلی آن راکه چهارصد ستون مرمر نگاهداری مینموده از شاهکار های بی‌نظیر معماری تیموری بوده است .

اهمیت وارزش هنری وتزئیبات روکش این بنا ومجموعه ساختمانهای شاه زنده کمتر قابل‌قیاس باسایر ابنیه اسلامی است .

آخرین ساختمانی که بامر تیمور درسمرقند ساخته شد مقبره گور امیر است . امیر تیمور این‌آرامگاه مجلل‌را در زمان حیات خود برای نوه‌اش محمد سلطان که مورد علاقه وی بود بناکرد .

منظره خارجی آرامگاه مانندکثیرالاضلاعی که دارای هشت ترك است میباشد داخل مقبره چهار گوش وگنبد رده داری برنك‌آبی تمام ساختمان‌آرامگاه را می‌پوشانده اهمیت این‌گور از نظر تناسب بنا وتزئینات وکتیبه‌های فراوان وعظمت و ابهتی است‌که در آن مشاهده میشود. وسعت قسمت داخلی‌آرامگاه وپنجره‌های مشبك و حاشیه دیوار هاکه‌برنك عقیقی درآمده توأم بانقش و نگارهای زرین برجسته است وهمچنین نرده سنك مرمر شفاف ازاجزاءمهم این‌اثرجاودان صنعتی میباشد .

مزیت دیگر هنری این‌آرامگاه سنك یك پارچه یشم است که روی‌قبر تیمور درنهایت زیبائی وسادگی جلب توجه بینندگان را مینماید .

درسرداب این‌آرامگاه‌قبورچندی‌دیده‌میشود این قبورمتعلق باجسادتیمور والغ‌بیك. محمد سلطان وسایر اولاد وحرم سلطنتی وسرداران تیموری میباشد .

این‌آرامگاه درسال ۸۳۸ هجری (۱۴۲۹ میلادی) توسط محمد اصفهانی ساخته‌شده است. بطورکلی ابنیه‌ای‌که درزمان تیمور درسمرقند احداث شده واکنون بقایائی ازآنهمه

بناهای تاریخی بنظر میرسد کلامعرف توجه خاص امیرتیمور بعظمت وجلال وتزئین وآرایش نام وتمام این ابنیه بودهٔاست درصورتیکه ازمطالعه ومشاهده بناهای دوره الغ بیك ومقایسه آن ابنیه با بناهای دوره‌جدش تیمور معلوم میشود که درزمان الغ بیك کمتر توجه بآرایش وایجاد نقش ونگار وزینت وآئین بندی ساختمانها شدهٔ است .

مدارس معروف الغ بیك دربخارا وسمرقند

درعین حال که ازنظر معماری واسلوب کاملا تابع اصول معماری دوران تیمور قرار گرفته لیکن ازقید وتعلق آرایش آزاد شدهٔ در این ابنیه جنبه سادگی بنا بیشتر از جهات دیگر جلب توجه می‌نماید .

مسجد الغ بیکی درشهرسبز (کش) که بنام گوك گنبد یامسجد نامیدهٔ شده ازابنیه‌ای است که بعلت تزئینات کاشیکاری آبی‌رنك معروفیت داشته است . ونیز آرامگاههای واقع در آق سرا وعشرت خانه درسمرقند ازابنیه این دورمحسوب میشوند .

شهرتاشکند که درقلمرو امیرتیمور بود درقرن نهم هجری روبآبادی ووسعت گذارد. ابنیه عظیم مذهبی که شامل مجموعه‌ای ازآثار معماری است درآن‌شهر بنیان گـذارده شد: مانند مدرسه براق خان وآرامگاههای دیگری که معروفترین آن مقبره‌شیخ ابوبکراست که اکنون پس‌ازتعمیرات مفصلی بر پا میباشد .

مدرسه‌شیردار که روبروی مدرسه الغ بیك ساخته شدهٔ یکی دیگرازابنیه این دوران است .

گذشته ازابنیه‌ای که نام‌آنان‌دربالا ذکرشد یك‌رشته بناهای‌دیگری درناحیه سمرقند وبخارا وخیوه ونخجوان وباکو وپایتخت دولت شروانشاهان از دوران قرن نهم هجری و عصر تیموریان وشروانشاهیان باقی ماندهٔ که مهمترین‌آن بناها مسجد وآرامگاه سید یحیی باکوی و آرامگاهٔ خاندان سلطنتی شیرو انشاهیان میباشد که اسلوب ساختمانـی این ابنیه نیزمانند مدارس‌ومساجدعصر تیموراست. ازوصف سایرآثاری که‌ازلحاظ‌معماری‌درمرتبه دوم وسوم قرارگرفته اند صرفنظر مینمائیم .

بطورکلی درعصرتیموریان صنعت معماری و تزئین ونقش ونگار درابنیه بطرز شگفت انگیزی ترقی وپیشرفت نمود بالاخص علاقه صنعتگران بکاشی‌کاری وقرار دادن روکش‌های رنگی ازکاشی معرق برروی سردر وگنبد ومنارهٔ های مساجد ومدارس وآرامگاهـها جلوهٔ خاصی بساختمانهای تـاریخی آن دوران داده است که درتاریخ صنایع اسلامی کمتر نظیر

دارد .

در این زمان تغییراتی در اسلوب ساختن گنبد بـزنك پیازی شکل رویداد کـه در ادوار بعد مورد تقلید قرار گرفت . تااینکه کاملترین انواع ایـن قبیل گنبد هارا در دورهٔ صفوی درابنیه تاریخی عظیم اصفهان مانند گنبد مسجد شاه ومدرسه سلطانی می‌بینم . گنبد دوپوشه واتصال جدارگنبد خارجی بگنبد داخلی بوسیله تیروشمعك از امتیازات صنعتی و معماری این عهد است . احداث طاق ضربی در این دورهٔ معمول شده آجرکاری دراین عهد تبدیل بکاشیکاری الوان خشتی ومعرق گردید .

مختصری در باب هنرهای یدی عصر تیموریان

باشرحیکه درباب آثارهنری ومعماری دوره تیموری داده شد میزان پیشرفت وترقی صنعت معماری وتزئین درآن عصر روشن گردید بدیهی‌است این نهضت عظیم درتکمیل‌سایر صنایع وهنرهای یدی هم نیز مؤثر افتاد .

از طرفی اعزام هنرمندان و صنعتگران فنون مختلفه ازکلیه ممالك مفتوحه تیموری علی‌الاخص از بغداد بسوی تختگاه سمرقند و هرات بدون شك درایجاد مکاتب‌علمی و فنی بدون تأثیرنبود . چنانکه دررشته فلزکاری . شیشه . بلور . کاشی‌سازی. مینا ومنبت‌کاری وهمچنین درشعب‌نقاشی . مینیاتور . تذهیب ومنسوجات زربفت اثرات بسزائی کرد . اینك بارعایت اختصار درباره اهمیت مقام هنری هریك ازاین فنون یدی بحث مینمائیم .

فلزکاری

در عصرتیموریان صنعت فلزکاری بالاخص هنر ترصیع بمنتهی ترقی رسید وازمطالعه برخی‌آثار فلزی‌که منسوب باین دورهٔ است چنین برمیآیدکه نقوش فلزی تصاویر ایرانی جـای اشکال دورهٔ قبل را گرفت و نام اغلب صنعتگران در روی فلزات نقش‌شد . ازجمله «شمعدان‌فلزی[1] است‌که دارای تاریخ ۷۷۱ هجری(۱۳۶۰ میلادی) وامضاء «محمدبن رفیع‌الدین شیرازی .» میباشد وجود این شمعدان معرف‌کامل هنرفلزکاری قرن هشتم هجری‌در شیرازاست .

چندین کلاهٔ خود جعبه ای ، شمعدان ، کـاسه فلزی ، شمشیر ، قمه ازدورهٔ تیموری

---

۱ ــ این شمعدان درموزه قاهره میباشد .

باقی مانده که در روی آنان تصاویر و نقوشی ازطبیعت و مناظر زندگی و چوگان بازی ترسیم شده که از نظر شناسائی تاریخ هنرملی ایران قابل کمال مطالعه ودارای ارزش بسیار است .

کاسه‌ای ازاین عهد در موزهٔ قاهرهٔ میباشد که بازر وسیم ترصیع شده از لحاظ هنر ظریف وممتاز ترصیع سرمشق ومورد تقلید اساتیدمرصع کاری بعدی قرار گرفته . ونیزهنر قلمزنی در روی اشیاء فلزی وخنجر وقدارهٔ معمول بوده‌است قلمزنان برای تیمن وتبـرك مصنوعات وتکمیل هنرخویش برروی این قبیل صنایع فلزی آیاتی ازقرآن کریم ویا اشعاری دال برشجاعت وپهلوانی صاحبان سلاح نقش زده‌اند. قبضه‌اینقبیل شمشیرها بطلا ونقره‌کوبی ومرصع کاری وجواهرنشانی مزین میشده .

ازدقت و بررسی در اینقبیل آثار باقیمانده فلزی این نکته روشن میشودکه بااینکه اینقبیل صنایع چکیدهٔ دست صنعتگران اقوام مختلفه بوده است لیکـن سلیقه و ذوق ایرانی دراین آثارکاملا مشهور ونمایان است .

درموردشیشه وبلورسازی عده‌ای‌ازمحققین‌را عقیدهٔ برآن‌است که‌هنرمندان‌ایرانی در فن‌آبگینه سازی ومیناکاری مهارت وشهرت بسزائی داشتند . اصولا هنر میناکاری برروی چراغ وقندیل مساجد ازایران بکشورهای مصر وسوریه ودمشق وحلب انتقال یافته . ونیز همچنین عدهٔ زیادی ازصنعتگران این فن از ایران بمراکـز مهم‌آبگینه سازی معروف‌آن عصر رفته‌اند .

یکی ازآثار مهم این صنعت چراغی است‌که برروی‌آن نام « امیرشهاب‌الدین احمد مهماندار. » وتاریخ۷۳۳ هجری نقش شدهٔ . اکنون در موزهٔ متروپولیتن امریکا میباشد . برروی این چراغ تزئینات طلائی فراوانی دیده میشود .

بیشترظروف شیشه‌ای وبلورین ومیناکاری دوره تیموری شامل چراغ وقندیل مساجد وجام وآبخوری است .

کاشی سازی

ظروفی ازکاشی‌مانند بشقاب وجام وپیاله وکاسه ازدوره تیموری بدست‌آمده‌که معرف صنعت‌کاشی پزی و اشکال ونقوش زیبائی است‌که بـرروی آنان نقش بسته. نقوش این ظروف اغلب شامل مناظر طبیعی ونمایاندن قطعات ابر وشکارگاه است .

رنك این اشیاء بیشتر سیاه ویا بالعاب فیروزه‌ای وسبز جلوه‌گری مینماید .

چندجام کاشی منقش ازاین دوران باقیمانده که دارای تاریخ . ۸۷۳ و ۸۷۸ و۸۸۵ و ۹۰۰ هجری است .[1]

گذشته ازظروف کاشی لعاب داراصولا میتوانیم عالیترین نمونه صنعت کاشیکاری این عصررا درابنیه مذهبی وآرامگاههای پادشاهان تیموری بیابیم . درداخل وخارج این‌امکنه وروکش گنبدها ومناره وسردرهای بلند تزئینات فراوانی باکاشی خشت ومعرق وجود دارد که زمینه رنك آنها بیشترزرد وآبی وفیروزه‌ای وسبز. لاجوردی است که باطرح‌ونقش ورسم گل وبرك توأم گردیده ازمطالعه خطوط وکیتبه‌های معرق ایندوره پیش از بیش بمقام عالی این‌هنرآگاه میشویم.

ازنمونه‌های آثار گچبری دوره تیموری‌دربرخی‌ازابنیه‌آن‌دوره بالاخص‌درساختمانهای حوزه سمرقند وگور امیر بقایائی باقیمانده‌که معرف تکمیل صنعت گچبری وریزه‌کاری در این عهد میباشدآنچه‌که بنظرمیرسد این است‌که مکتب گچبری دراوایل قرن هشتم بمرحله کمال خود رسیدة بود (محراب مورخ ۷۱۰ هجری مسجد جامع اصفهان) بدیهی است در قرن نهم چون این هنرمورد توجه‌کارشنان تیموری بوده وطرحهای میناتوری زیبائی برای تجسم و نمایش در دسترس گچکاران گذارده شده بود بیش از پیش بررونق و ظرافت آن افزوده شد. برای دسترسی بنمونه سنگتراشی وحجاری این دوره باید متوسل بسنك قبور ومحراب مساجدشویم. ازجمله‌آثار وشواهـد این صنعت سنك قبر مرمری است‌که دارای کتیبه‌ای بخط‌کوفی میباشد . نام صاحب قبر و تاریخ سنك بسال ۷۵۲ هجری برروی آن نقرشده است . وهمچنین محرابی‌است ازسنك مرمر که معرف اشکال میناتور ومقرنس‌کاری این قرن است. صنعت‌کاشی پزی وکاشیکاری وساختن‌کاشی معرق در دوره تیموریـان‌درکلیه نقاط ایران رواج کلی‌داشته . لیکن‌مهمتریـن‌کارگاههای‌آن درتبریز واصفهان وسمرقندو مشهد بودة است .[2]

حکاکی و منبت‌کاری

هنرتزئین در روی چوب طی قرون هشتم و نهم هجری در ایـران معمول و رواج داشت بدین‌ترتیب‌که در روی رحلهای چـوبی ودرمساجد و مدارس وآرامگاهها وصندوق روی قبور با هنر حکاکی طرحهای طبیعی و اشکال هندسی وکتیبه هائی بخط‌کوفی و سایر

۱ ـ این مجموعه جام درموزه ویکتوریا وآلبرت لندن‌میباشد.

۲- مسجدکبود تبریزودرب امام اصفهان وآرامگاه‌امیرتیموردرسمرقند ومدرسه‌گوهرشاد مشهد بهترین دلیل بررواج صنعت‌کاشی سازی دراین مراکزمهم دوره تیموری است .

شیوهای مرسوم آنزمان وجود دارد که ازلحاظ فنی وهنری بدرجه کمال رسیده است:

ازجمله رحل قرآنی است که دارای کتیبه‌ای بنام دوازده امام و امضاء سازنده آن «حسن بن سلیمان اصفهانی.» وتاریخ ذیحجه سال ۷۶۱ هجری است.[۱]

همچنین چندین در چوبی درابنیه ترکستان وآرامگاه امیرتیمور وشاه زنده ومدرسه الغ بیك درسمرقند است که بیشتر آنها مانند درالغ بیکی (۸۲۰ هجری) متعلق به نیمه اول قرن نهم هجری است این درها دارای تزئینات مختلفی ازاشکال هندسی وشاخ وبرك نباتی می‌باشد.

چند در وتابوت وپنجره گرانبها ازاین عصر که اغلب دارای کتیبه وتاریخ هستند در بناهای تاریخی مازندران وگرگان باقیمانده که معرف کامل ترقی صنعت چوب بری وحکاکی است که شرح برخی ازانواع آن درفصل بناهای تاریخی آن استان دادهٔ شد.[۲]

تابوتی از چوب که در رمضان سال ۸۷۷ هجری درمازندران ساخته از جهة اینکه متضمن کتیبه و کنده کاری زیبائی میباشد در جزء بهترین شاهکار چوبی این دوره بشمار است.

درباب خاتم‌کاری ومیناسازی وقطعات عاج نقاشی‌شده تاکنون نمونه‌های مهمی ازاین دوره بدست نیامده لیکن آنچه که پس ازتحقیق ومطالعه معلوم شده این‌صنعت اززمان بسیار قدیم درمشرق زمین مرسوم بوده که ازعالیترین انواع آن یك قطعه تخته چوبی خاتم کاری شده میباشد. همچنین جعبه‌ای است که باچوب‌وعاج درسال ۸۸۸ هجری برای سلطان بایزید ثانی ساخته شده.

نقاشی ومینیاتور

پس‌ازاینکه‌سمرقنددرزمان‌امیرتیموربمقرتختگاه تبدیل‌وهرات‌هم درعهدشاهرخ‌مرکزیت علمی‌وصنعتی‌یافت. هنرنقاشی‌ومیناتور سازی درایران‌باوجود پیدایش‌هنرمندان وصنعتگران وتشویق وترغیب موثری‌که از جانب شاهرخ و بایسنغر و سلطان حسین بایقرا ازاستادان این فنون بعمل میآمد بمنتهی ترقی رسید.

ازنسخ خطی دوره امیرتیمور چند کتاب باتصاویر زیبا موجود است که متعلق بمکتب هنری شیراز وبغداد میباشد. ازجمله سه نسخه شاهنامه مکتب شیراز است که یکی دارای

۱ـ این‌رحل درموزه متروپولین‌آمریکا است.

۲ـ صندوق امامزاده یحیی ساری. صندوق سلطان محمد طاهردربابل.

تاریخ ۷۷۲ هجری است و متعلق بکتابخانه اسلامبول میباشد . دیگری که تاریخ آن ۷۹۶ هجری است در کتابخانهٔ قاهره است. قسمتی از نسخه سوم شاهنامه که مورخ بسال ۸۰۰ هجری است تعلق بموزه بریتانیا دارد .

همچنین یك نسخه خطی ازدیوان خواجوی کرمانی درموزه بریتانیا است که متعلق بمکتب بغداد بوده ودارای تاریخ ۷۹۹ هجری است درذیل یکی ازمیناتورهای این کتاب امضائی ازنقاش آن بنام جنید نقاش سلطانی خوانده میشود .

اسلوب و سبك تصاویر ومیناتور سازی این کتب ضمن اینکه شباهت کاملی بیکدیگر دارند بمنزله‌مقدمه مکتب معروف میناتورسازی هرات بشمار میروند که بعداً درمکتب هرات بمرحله کمال هنری رسیده است .

بطوریکه میدانیم شاهرخ شخصاً پادشاهی هنرمند وشهریاری باذوق بود از این رو دستورداد ازوجودهنرمندان واستادان فن دراستنساخ ومصور ساختن کتب کتابخانه سلطنتی هرات استفاده شود . معروف است که شاهرخ درهرات کتابخانه‌ای تأسیس نمود که درحدود چهل نفر از اساتید فن نقاشی ومیناتور وخوش‌نویسان و صحافان معروف آن زمان در آن کتابخانه مشغول بهنر نمائی شدند . از جمله معاریف آن اساتید فن یکی خلیل نقاش بوده است که در عصر خود ازهنرمندان کم نظیر بشمار میرفته و عده‌ای ویرا تالی مانی نام نهاده‌اند .

اصول کار این هنرمندان بر دقت و ظرافت کار بوده است مخصوصاً بریزه کاری اهمیت‌زیاد داده‌اند. درانتخاب رنك‌ونمایاندن مناظرطبیعت. نمایش نباتات وگل وگیاه و اسمان‌حد اعلی‌ذوق وابتکار را بکاربرده‌اند. تااینکه توانستند بایجاد چنان مکتبی درهرات نائل‌شوند که نظیر آن دیده وشنیده نشده است. ایجاد سبك ملی ایرانی را دررشته نقاشی و مینیاتورسازی باید مرهون مکتب هرات در عهد شاهرخ دانست .

در عهد بایسنغر مانند دوران پدرش شاهرخ تشویق هنرمندان در سر لوحه برنامه علمی وصنعتی وی بود وچون شخصاً مردی هنرمند و خطاطی مشهور بشمار میرفته لذا در جلب خاطرارباب هنر بعلت رشته اتصال ذوقی که داشته است سعی و جدکافی مینمود ، از جمله خطاطان معروف مکتب بایسنغر یکی بنام جعفر خطاط است که مشهورآن زمان بوده ونیز دربین نقاشان چیره دست بایسنغری امیرشاهی سبزواری وغیاث‌الدین شهرت بسزائی داشته‌اند .

این هنرمندان درمصور ساختن مجالس شاهنامه وکتب خمسه نظامی ودیوان جامی وبوستان وگلستان سعدی با یکدیگر رقابت هنری میکردند واین رقابت موجب گردید که سبك جدیدی ابداع شود که متناسب بامعانی ومفاهیم‌اشعار رزمی وبزمی باشد .

علاقه قلبی وطبیعی شاهرخ ووزیر معروفش امیر علیشیر نوائی و بایسنغر بآثار جاودان سعدی و نظامی و همچنین شاعر معروف دربارخود جامی موجب شد که نقاشان باابتکار ونبوغ هنری خود بتوانند صحنه آرایش جدیدی برای ابراز عوالم قلبی و اخلاص خویش اختراع نمایند. از نتایج عالمگیر سرپنجه این ارباب هنر است که امروزه مکتب نقاشی میناتور ایران درجهان هنرهای ظریفه دارای مقامی بس ارجمند و ارزنده است.

گذشته اززمان شاهرخ و بایسنغر درمدتیکه سلطان ابراهیم فرزند شاهرخ درشیراز حکومت مینمود شعبه‌ای ازمکتب هنری هرات درشیراز دایر نمود وتوانست بااستفاده از نبوغ ذاتی هنرمندان شیرازی مکتبی بوجود آورد که امروزه بنام مکتب میناتور و نقاشی شیراز شناخته شده ، ار آثار مشهور مکتب شیراز نسخه مصوری از شاهنامه و مجموعه مصوری ازاشعار فارسی است که دارای تاریخ سالهای ۸۱۳و۸۲۳ هجری است وبنام سلطان ابراهیم نیز نوشته شده : اکنون قسمتی ازاین نسخ گرانبها در موزه بریتانیا وبعیه متعلق بدارندگان مجموعه شخصی اوراق زرین است.

از مطالعه اوراق وصفحات میناتور و تصاویر کتب مکتب شیراز یکنوع هم آهنگی و اختلاط در رنگ آمیزی ملایم و مطبوع ودرعین حال ساده‌ای مشاهده میشود که بر لطف و ظرافت مجالس مصور افزوده است.

مجموعه‌ای ازکتب خطی منسوب بمکتب هرات مانند، خمسه نظامی و گلستان سعدی، که دارای مهر مخصوص کتابخانه بایسنغر (۸۳۰ هجری) و نسخه‌ای ازکتاب معراج نامه (۸٤۰ هجری) وديوان شاعر معروف جامی، که درزمان حيات اين شاعر بوسيله خطاط مشهور عبدالکریم خوارزمی استنساخ شده ونسخه دیگری ازاین دیوان که بخط عبدالرحیم خوارزمی برادر عبدالکریم نوشته شده مجموعاً دارای مجالس نقاشی ومینیاتور گرانبهائی میباشند که ازجمله شاهکار ونفایس این هنر ظریف ودقیق ملی ایران است.[۱]

دو نسخه ازکتب نجومی متعلق بکتابخانه الغ بیك پادشاه ستاره شناس که متعلق بمکتب هنری سمرقند است اکنون موجود میباشد یك نسخه از این کتاب درکتابخانه ملی پاریس و دیگری که دارای پنجاه تصویر از ستاره ها و صورفلکی است بکتابخانه موزه متروپولیتن آمریکا تعلق دارد. این دو اثر نفیس علمی شامل تصاویر بسیار دقیق و گرانبها است.

نقاشی و خطوط آثاری که گذشت متعلق بنقاش سلطانی نیمه دوم قرن هشتم هجری.
جنبید نقاش ونقاشان دربار بایسینغر امیرشاهی سبزواری وغیاث الدین است.

خطاط واستنساخ کنندگان اکثراین نسخ عبارتندازمیرعلی تبریزی وجعفر بایسینغری وبرادران خطاط معروف خوارزمی بنام عبدالکریم و عبدالرحیم که فرزندان عبدالرحمن

---

۱ ـ این مجموعه نفیس درموزه متروپولتیس آمریکا است.

خوش‌نویس معروف میباشند .

از آثار کم نظیر دوره بایسنغر که نصیب موزه سلطنتی گلستان تهران میباشد یکی شاهنامه خطی جعفر بایسنغری است که در تاریخ ۸۳۳ هجری نوشته شده ـ دیگر کتاب کلیله ودمنه‌است این دو یادگار گرانبهای اصیل تیموری جزء شاهکارهای کم نظیر میباشد زیرا تصاویر و مناظر مجالس این دونسخه متعلق بمکتب هرات حاوی درخشان ترین و زیباترین مشخصات نقاشی این دورهٔ است و هم چنین از نظر ظرافت و دقت‌کار درعالم هنر مینیاتور بی‌نظیر میباشد .

مکتب نقاشی بهزاد وشاگردان وی

کمال‌الدین بهزادنقاش‌معروف‌واستاد یگانه فن‌مینیاتور که‌بنا بقولی‌شاگردمکتب‌هنری پیر سیداحمد تبریزی بوده‌است. درحدود سال ۸۴۳ هجری‌متولدشده‌دررونق‌هنرواعتلاءنام‌مکتب ایران‌نقاشی‌درشهرهرات‌ودوران‌سلطنت سلطان‌حسین‌میرزا بایقرا وصدارت‌امیرعلیشیرنوائی وزیرفرهنك‌پرور(که‌خوداز‌شعراء ونقاشان‌وموسیقیدانان‌عصر بشمار)میرفت‌تأثیر بسزائی‌داشت که از اهم اثرات ظهور این نابغه هنر ایجاد مکتب خاصی است بنام مکتب بهزاد که در ادوار بعد مطالعه آثار وی مورد توجه‌کلیه مجامع علمی و هنری طراحان و نقاشان دنیا گردید [1] .

استاد بهزاد مدتی ازعمرخود را درنزد سلاطین شیبانی گذراند وپس ازروی‌کارآمدن سلسله صفویه و فتح هرات بدست شاه اسمعیل صفوی بهزاد در تحت حمایت خاص این شهریار صفوی قرار گرفت وطولی نکشید که‌اداره امور کتابخانه و صنایع یدی بوی واگذار شد .

این اعجوبه‌زمان واستاد مسلم مبتکر سبك خاصی‌در مینیاتور سازی گردید که بنام او بمکتب بهزاد نامیده شده در این مکتب استاد هنرمند طبیعت را با کمال دقت و

---

۱ ـ خوندمیر در باره این استاد مینویسد : بهزاد اشکال شگفت انگیز و نوادر صنعت خویش را در مقابل ما‌مجسم میکند . طراحی وهنرمندی اوچون قلم مانی‌آثار همه نقاشان دنیا را از صفحه روزگار سترده و انگشتان معجزه آسایش‌صور و نقوش همه صنعتگران ونقاشان فرزندان‌آدم رامحوکرده‌است موئی ازقلم اوبامهارت واستادی باشکال بیجان جان می‌بخشد .

راهنمای صنایع اسلامی تألیف دیماند ـ مترجم دکتر عبدالله فریار ص ۵۸

مو شکافی نمایان ساخته . تصاویر را با ترکیب حقیقی و چهره اشخاص را با شخصیت خاص تجسم نموده ودرخلال نبوغ واعجازی که درهنرنمائی خویش بکار برده سعی داشته است که ازطریق ستایش واقعیات بایجاد شاهکارهای هنری توفیق یابد .

از ممیزات هنری دیگر این هنرمند جهانی تمایز چهره های گوناگون وحرکات و جنبش‌های زنده وطبیعی تصاویر است که از دقت در هرتصویر بیننده بحقایق بیشتری آگاه میشود .

انتخاب واختلاط الوان مختلف و رنگ آمیزی عجیب سحرآمیزی که در آثار خود جاودان ساخته است یکی دیگر ازامتیازات هنر بهزاد است که نظیرآن درآثاردیگران دیده نشده .

ازبهزادآثاری که دارای امضاء خود او باشد کمتر دیده شده وآنچه که نسبت آن باین استادقطعیت دارد تصاویری است دردونسخه کتاب خطی خمسه نظامی(۸۴۶ هجری) ودیگری کتاب بوستان سعدی(۸۹۳هجری) که اولی در کتابخانه موزه بریتانیا ودومین در کتابخانه قاهره موجود است .

درزیر دومرقعی که متعلق بکتابخانه سلطنتی موزه گلستان تهران میباشد . این عبارت نوشته شده : «عکس سلطان حسین میرزا، کار بهزاد.» تصاویر این دومینیاتور که مشتمل بر چهره تمام قد عده‌ای ایستاده وبرخی نشسته‌اند معرف ظرافت وتناسب دقیقی ازکار بهزاد است .

شش قطعه میناتور متعلق بکتاب تاریخ ظفرنامه تیموری را کار استاد بهزاد معرفی نموده‌اند. این کتاب که درسال ۸۷۲ هجری بخط شیرعلی خطاط وبنام سلطان حسین بایقرا نوشته شده دارای ارزش هنری وتاریخی میباشد . [۱]

دیگر از کارهائی که ببهزاد منسوب میدانند صفحه مصوری از دیوان جامی شاعر و تصویری از کتاب خمسه نظامی است که در سال ۸۹۹ هجری کشیده شده . [۱]

قسمت زیادی ازمینیاتورهای قرن نهم رابشاگردان وپیروان معروف مکتب بهزادنسبت میدهند: ازجمله شاگردان و پیروان مشهور بهزاد قاسم علی وشیخ زاده خراسانی وآقامیرک تبریزی وسلطان محمد وپیرسید علی ومظفرعلی میباشند که برخی ازتصاویر قلمی این هنرمندان را میتوانیم باآثار استاد عدیم النظیرنشان بهزاد برابر دانیم .

---

۱ ـ این مجموعه متعلق بکتابخانه بالتیمور است و عده‌ای مجالس مینیاتور را متعلق بقاسم علی شاگرد بهزاد میدانند .

صنعت تجلید وصحافی درعصر تیموری بالاخص در دوران شاهرخ وجانشینانش بموازات هنر خطاطی و نقاشی و میناتور سازی پیشرفت زیادی نمود از طرفی صحافان هنرمند خود را مکلف میدانستند . برای حفظ گنجینه اوراق زرینی که توأم با مجالس نقاشی گرانبها و آثار استادان ماهر عصر بود محفظه‌ای فراهم سازند. تاضمن اینکه مناسب مقام حفظ نسخ‌خطی نفیس باشد مدتی هم محتویات آن از گزند زمان مصون‌ماند بنابراین‌میتوان بهترین صنعت صحافی و تجلید کتاب را بدوره تیموری وقرن نهم هجری اختصاص دهیم .

تجلید وصحافی درمدارس هرات که توام با طلاکاری وترسیم نقوش هندسی وکتیبه‌های قرآنی وتاریخی برروی جلد چرمی بود بی نهایت مورد توجه صنعتگران عصرقرار گرفته شد . بدین ترتیب صحافان سعی داشتند که ضمن شیرازه بندی محکم کتب از همکاری نقاشان وطراحان برای‌زینت روی جلدوپشت‌جلد استفاده نمایند. ازجمله نمونه‌های صحافی زیبای این دوره جلد های چرمی است که حاوی نسخ خطی میباشد . تزئین روی جلد بیشتر شامل اشکال مرغان پرنده و یا نباتات وگل وگیاه بانقوش ترنجی وهندسی شکل است .

در روی و پشت اکثر جلدهای چرمی این عهد آثار طلا کاری که توأم باتزئینات فشاری است دیده شده که ازلحاظ هنرترسیم ونقاشی قابل‌کمال توجه ودقت نظراست .

خط و تذهیب

هنرخط وخوش‌نویسی درقرن نهم هجری بمنتهی‌کمال‌خود رسید ودر این عصروجود خطاطان فراوان وبالاخص ترغیب وتشویقی‌که از جانب بایسنغر که خود ازخطاطان مشهور بشمار میرفت وحمایتی‌که ازجانب امیرعلیشیرنوائی وزیر دانشمنداو از طبقه‌خطاطان بعمل میآمد ازاهم علل پیشرفت فن‌کتابت وشیوه هـای مختلفه خوشنویسی درنستعلیق میباشد از خطاطان معروف شیوه نستعلیق‌یکی میرعلی تبریزی است‌که عده‌ای ویرا مبتکرخط نستعلیق (از خط نسخ و تعلیق ترکیب شده) میدانند . از نمونه های خطوط زیبا و مشهور این خطاط دیوان همای وهمایون خواجوی‌کرمانی است‌که درتاریخ ۷۹۹ هجری نوشته شده[۱]

سایر خطاطان مشهور این دوره عبارتند ازسلطان علی مشهدی‌که در دربار سلطان حسین‌بایقرادرهرات‌بسر میبرد . همچنین جعفر بایسنغری‌تبریزی وعبدالکریم وعبدالرحیم خوارزمی فرزندان خطاط معروف عبدالرحمن خوارزمی را باید نام برد .

---

۱ ــ این نسخه متعلق بکتابخانه موزه متروپولتن‌آمریکا است .

یکی دیگر ازمشاهیر ارباب خط وکتابت ابراهیم سلطان فرزندشاهرخ است که شخصاً مردی خوش نویس وحامی خطاطان بوده است . از جمله آثاری که باومنسوب است دوجلد قرآن کریم است که یك جلدآن مورخ بسال ۸۲۷ هجری وجزءمجموعه کتب آسمانی کتابخانه حضرت رضا علیه‌السلام در مشهد میباشد . جلد دیگر که دارای تاریخ ۸۳۰ هجری است درموزه متروپولیتن آمریکا است .

حسن خط وکتابت موجب شدکه تذهیب کاران مستعد در تزئین این نسخ خطی همت گمارند ازاین روفن تذهیب درعصر تیموری باتزئینات فراوانی که ازطبیعت وآثارطبیعی تقلید وپیروی میشد بصورگوناگون خودنمائی کرده اکثرآثارهنری این فن متعلق بمکتب شیراز میباشد. مانند سر لوحه کتاب عجائب المخلوقات قزوینی که بسبك وشیوه ایرانی باشکال پرندگان والوان طلائی برروی زمینه آبی وحواشی سیاهرنك نقاشی وتذهیب گردید .

نسخه خطی شاهنامه مورخ ۸۳۳ هجری کتابخانه موزه ایران باستان تهران از نمونه های عالی تذهیب تزئینی مکتب هرات است. استادان تذهیب دراین نسخه شاهکاری از این هنر بوجودآورده‌اند که ازدقت و مطالعه در شفافی رنك وجزئیات ریزه‌کاری نقوش و رسوم آن قدرت هنری آنان روشن وثابت میشود .

این هنرظریف ولطیف دردوران سلاطین صفوی مورد توجه کامل قرار گرفت تاآنجا که حمایت شهریاران این دودمان موجب شدکه عده‌ای خطاط مشهور واستاد فن تذهیب در دربار صفوی برای استنساخ کتب ونقاشی وتزئین نسخ خطی گردآیند.

منسوجات

بافت منسوجات ابریشمی بعلت اینکه در سرزمین ایران آنروز مراکز مهمی برای پرورش کرم ابریشم (نوغان) مانند، یزد، کرمان، خراسان، گیلان، مازندران وجودداشت اصولا جزء صنایع ملی ایران محسوب میشد تاحدیکه درزمان مغول پیشرفت ورواج این صنعت بجائی رسید که برخی ازولایات مجبور شدند قسمتی از مالیات جنسی حوزه خویش راباابریشم تادیه نمایند و بدین ترتیب مواد ابریشمی ازمهمترین صادرات بشمارمیرفت. همچنین منسوجات ابریشمی درعداد نفیسترین تحف وهدایائی بودکه درداخل کشور مبادله میشد. چنانکه در ضمن تاریخ تیموریان گذشت یکی ازپیشکشهای شاهانه ایران بسایر روساء ممالك آن عهد که بهمراه رسولان وسفیران فرستاده میشد تقدیم منسوجاتی بودکه نسج پارچه های آن ازابریشم مرغوب ایران تهیه شده بود .

بااین ترتیب روشن است که صنعت منسوجات درقرن نهم هجری که دنباله تکمیل این هنردرقرن هشتم باشد رواج کلی داشته باوجوداین تعداد بسیار ناچیزی ازمنسوجات ایرانی را میتوانیم اختصاص باین دوره دهیم، طراحی وتزئین دراین منسوجات مدتها درتحت تأثیر و نفوذ نسوج پارچه های ابریشمین مملکت چین بود لیکن بعداً استادان این فن از زمینه اشکال ونقوشی که درقطعات مینیاتوری پدیدار شد استفاده و تقلید نمودند تا اینکه بتدریج نقاشی وطراحی اینقبیل منسوجات ازقید ونفوذهنری چین آزاد گردید.

یك قطعه نسج زربفت ابریشمین ایرانی ازایندوره وجود دارد اکنون در مجموعه منسوجات تاریخی موزه متروپولیتن امریکا محفوظ است. در این قطعه پارچه گرانبها سبك وصبغه خاص ایرانی که توأم باظرافت کاری ورنك آمیزی مطبوع میباشد نمایان است وباستناد طرح خاصی که دارد این قطعه پارچه را بدورهٔ تیموریان نسبت میدهند.

دراینکه برطبق شواهد و آثار نقاشی و مینیاتورهای موجودکه معرف تصاویر قالی وفرش است باید صنعت قالی بافی درایران قرن نهم رواج داشته باشد وقطعاتی ازآن باقی بماند تردیدی نیست معذلك تاکنون نمونه‌ای که بتوان بطور قطعی باین دوره منسوب ویا نزدیك دانست بدست نیامده.

لیکن ازمطالعاتیکه تاکنون درمورد بقایای قطعات قالیهای قدیم ایران بعمل آمده عقیدهٔ محققین در بارهٔ این صنعت ملی ایران چنین است که قسمت عمده قالیهای قدیمی که درموزه‌های خارجی ومجموعه‌های خصوصی وموزه ایران باستان تهران میباشد متعلق باوایل قرن دهم هجری (۱۶ میلادی) وابتداء سلطنت شاه اسمعیل صفوی میباشد.

بامختصر شرحی که دراطراف اوضاع معماری وصنعتی وهنرهای ظریفه دوران تیموری داده شد. این مطلب واضح وروشن گردید که درعصر این سلسله ضمن وقایع خونین وحوادث وحشتناکی که برسرزمین ایران ومردم آن رسیدتاچه حد مردم ستمدیده وصاحب ذوق این مرز وبوم توانستند که از راه نفوذ معنوی و احیاء آثار صنعتی وهنری درتجدید ملیت خویش قیام واقدام نمایند. واین موهبت خداوندی سبب شد که درقرن دهم هجری باطلوع اقبال دولت صفوی گذشته ازایجاد وحدت ملی ومذهبی که نصیب ایرانیان گردید فصل درخشان دیگری هم برعالم هنر و صنایع ملی ایران افزوده شود تاآنجاکه قسمتی ازمظاهر عالی تمدن آن دوران بصور بناهای تاریخی میدان نقش جهان ومجموعه آثار صنعتی اصفهان خودنمائی مینماید که امروزه مورد بازدید شهریاران جهان ومطاف صاحبان ذوق وارباب هنر شده است.

اوضاع ادبی ایران در دوره تیموری

درعصریکه تیموریان برایران سلطنت میکردند گذشته ازنهضت عظیمی که درمعماری

ونقاشی ومینیاتورسازی وتذهیب وسایر هنرهای زیبا وملی ایران حاصل شد (شرح مختصر آن درفصل سابق گذشت) نیز دراوضاع ادبی ایران هم تأثیر بزرگی نمودزیرا دراین دوران است که دربار شاهرخ. الغ بیك. سلطان حسین بایقرا. بایسنغر مرکز تجمع ادباء و فضلاء عصر بوده آثار نغزی ازاشعار فارسی سروده شد. ویکی ازبزرگترین افتخارات ادبی عصر تیموروجود شاعر نامدارخواجه حافظ شیرازی میباشد که دراین زمان میزیسته ونیز نورالدین عبدالرحمن جامی است که مورد توجه خاص سلطان حسین میرزا بایقرا بوده و بسیاری دیگر از نویسندگان و گویندگان وعلماء وحکماء درعلوم عقلی ونقلی ومورخین که آثار نفیسی از خود گذاشته اند متعلق باین دوره میباشند .

بنا بفهرستی که تهیه شده ارباب علم وهنراین دوران درحدود هزار دویست وسی تن میباشند . آنچه که دراین فصل با رعایت اختصار بدان اشاره خواهد شدشامل ذکر چند تن ازمشاهیر شعراء و فضلاء و مورخین این عهد است .

شاه نعمت الله ولی

امیر نورالدین نعمةالله که درسال ۷۳۰ هجری درحلب بدنیا آمده مدتی ازعمررا در عراق ومکه معظمه گذرانید. دراواخر زندگی مقیم سمرقند. هرات. یزد. شد تااینکه رحل اقامت درماهان کرمان انداخت وپس ازصد سال عمر در ۸۳٤ هجری درگذشت ومدفن وی مزار اهل سلوك وصوفیان گردید .

شاه نعمةالله که موسس سلسله نعمةاللهیه میباشد گذشته ازمقام شاعری شهرت وی بیشتر ازجنبه تصوف وعرفان است . این عارف مشهورهمواره مورد احترام ومحبت شاهرخ تیموری واحمد شاه بهمنی حکمران دکن هندوستان بوده ومریدان وی در روزگاراقامتش درماهان ازاکناف واقصی نقاط برای اظهار اخلاص بخدمتش میپیوستند ودرتجلیل مقام عرفانی این سالك طریقت جد وافی داشتند . دیوان شاه نعمةالله بچاپ رسیده وبیشترحاوی اشعار عرفانی واستعاراتی دایر برعالم مغیبات میباشد. گذشته ازدیوان اشعار رسالاتی در عالم تصوف هم بوی نسبت میدهند . [1]

---

۱ ــ خوندمیر در حبیب‌السیر جلد سوم ص ۱٤٤ چاپ بمبئی چنین ضبط کرده : که در هنگام نزع شاه نعمةالله قطعه ذیل را سروده است .

نعمةالله جان بجانان داد ورفت	بردر میخانه مست افتاد و رفت
کل شیئی هالك الا وجهه	خواند بردنیا بسی بنیاد ورفت

چون ندای ارجعی از حق شنید | زنده‌دل درعشق اوجان دادورفت
نعمت‌الله دوستان یادش کنید | تا نپنداری که رفت از یاد رفت

حافظ شیرازی

شمس‌الدین محمد حافظ که نام پدرش بهاءالدین یا کمال‌الدین بوده. باحتمال قوی دراوائل قرن هفتم هجری متولد شده وچنانکه آثارش گواهی میدهد ازآغاز عمر بتحصیل راغب شد . ودرقسمتی ازعلوم بالاخص تفسیر قرآن مهارت یافت .

شهرت حافظ که دارای‌القاب متعددی‌مانند لسان‌الغیب. ترجمان الاسراراست مدیون اشعار صوفیانه‌ای‌می باشد که ازوی باقیمانده . برخی‌نوشته‌اند که حافظ درسلسله فقر مرید شاه نعمةالله ولی‌بود وبعضی اورا پیرومکتب صدرالدین موسی‌فرزند شیخ‌صفی‌الدین اردبیلی دانسته لیکن دلیلی براثبات این‌مطالب بدست نیامده .

حافظ کلام‌الله مجید رامحفوظ خاطر داشت‌وبهمین‌جهت‌تخلص‌خود راحافظ قرارداد.

ممدوحین خواجه

حافظ طرف‌توجه شیخ ابواسحق اینجو[1] وملوک آل مظفر گردید. لیکن‌ازمبارزالدین مظفر که بزهد وریا توسل میجست و با قساوت و بیرحمی درفارس حکومت میکرد آزرده خاطر شده (حافظ این حکمران ظالم را در اشعارش به محتسب تعبیر می‌نمود) تا اینکه شاه شجاع جانشین پدر شد .

حافظ اشعاری درمدح شاه شجاع دارد طولی نکشید که درنتیجه سعایت عماد فقیه که مورد علاقه‌کامل شاه شجاع بود مابین حافظ و ممدوحش‌کدورت حاصل شد. سپس شاه منصور وسلطان احمد جلایر را مدح نموده است .

حافظ مدتی دریزدنزد شاه یحیی رقیب شاه شجاع بسر برد ونیز بامحمود شاه بهمنی وبنگالی و سلاطین هندوستان وهمچنین با امراء وحکام بندر هرمز سابقه مودت وارتباط داشت .

خواجه درسال ۷۹۱ هجری درشیراز درگذشت آرامگاه مجلل وی اکنون زیارتگاه مردم وصاحبدلان‌میباشد.

دیوان حافظ مجموعه‌ایست ازافکار تابناك واسرار حکمت وعرفان. حافظ درکلیه فنون شعر تبحر داشته . لیکن درغزلسرائی استاد بیمانند و بی‌نظیری است . سبك حافظ جذاب و مناسب وکامل میباشد. درکلام این استاد عالیقدر افکار فلسفی عمیق ومعانی عرفانی توأم بالطف وذوق فراوان دیده میشود .

امیر قاسم انوار

امیرقاسم انوار که تخلص شعری آن قاسم است درسال ۷۵۷ هجری درسرآب تبریز متولد شده. مدتها درسلك مریدان وشاگردان شیخ صدرالدین اردبیلی واوحدالدین کرمانی در آمده سپس زمانی رادرگیلان بسر برد. دردربار شاهرخ والغ بیك وبایسنغر درسمرقند مورد احترام بود . دراواخر عمر عازم خراسان شد تاآنکه در سال ۸۳۷ هجری بدرود حیات گفت درقصبه خرگرد جام مدفون شد .

امیرقاسم گذشته ازکمالات عرفانی وکراماتی که بوی نسبت میدهند ازشعراء معروف، قرن نهم هجری است دیوان قاسم مشحون ازغزلیات صوفیانه میباشد. همچنین مثنوی معروف انیس العاشقین هم از منظومات او بشمار میرود.

کاتبی نیشابوری

محمد بن عبدالله کاتبی نیشابوری را ترشیزی هم خوانده‌اند این شاعر مدت درازی ازعمرخویش رادرهرات ومازندران وخراسان وآذربایجان واصفهان گذرانید وعاقبة الامر درسال ۸۳۸ هجری در استراباد گرگان فوت نمود .

کاتبی در سرودن غزل وقصیده دست داشته و باسلمان ساوجی و عارفی هراتی شاعر معاصر بود. وبا بدر شیروانی که از شاعران زمان وی بود در مقام معارضه ادبی برآمد چند منظومه ومثنوی ازاین شاعر باقیمانده ازجمله: مثنوی حسن وعشق ، ناظرومنظور، بهرام و گل اندام . تجنیسات، مجمع البحرین .

عارفی هراتی

مولانا محمود عارفی ازمثنوی سرایان معروف قرن نهم هجری است که دراواخر قرن

هشتم هجری متولد شد ودرمقام شاعری بنام سلمان ثانی خوانده میشد دارای دیوان غزلیاتی میباشد که مطلع آن چنین است :

عهد کردم که نیابم بدر ازمیخانه تاب‌آن دم که مرا پر نشود پیمانه

وهمچنین مثنوی گوی وچوگان وی شهرت دارد.

جامی

نورالدین عبدالرحمن جامی (۷۱۷-۸۹۷) درقصبه خرگرد جام متولد شد (۷۱۷ هجری) و بنا بگفته مولف مجمع الفصحا جد وی شمس‌الدین محمد اصفهانی بود . تخلص وی بجامی ازانتساب بمولدش میباشد.

چنانکه خود گفته است :

مولدم جام و رشحه قلمم جرعه جام شیخ‌الاسلامی است
لاجرم در جریده اشعار بدو معنی تخلصم جامی است

جامی دراوان جوانی بعلوم متداول زمان خودآشنائی بهمرساند نحو وصرف ومعانی وبیان را نزد مولانا جنید اصولی وعلوم عقلی را درنزد مولانا سمرقندی که ازشاگردان میرسید شریف جرجانی بود فراگرفت سپس روی بسمرقند برد. دراین شهرچنان مشهور شد که‌دانشمندان وفضلاء بسیاری بدیدارش آمدنداز جمله علمائی که بدیدن وی آمد قاضی زاده است که از دانشمندان علم ریاضی آن عهد بود که در تشکیل زیج الغ بیکی دخالت داشته .

جامی بعد از اتمام تحصیلات ادبی وفقه و تفسیر بتصوف گرائید ودر خدمت خواجه سعدالدین کاشغری [1] که مرادش بشمار میآید بسیروسلوك مشغول شد ، بدین ترتیب طولی نکشید که درعداد مشایخ صوفیه نقشبندیه بشمارآمد .

ازجمله ممدوحین جامی که دردیوان وی نام‌آنان برده شده : ابوسعید گورگان ، ابوالقاسم بابر. سلطان‌حسین‌میرزا بایقرا. امراء ترکمان میباشند. پیشرفت وشهرت جامی بیشتر مرهون محبت وحمایتی است که امیرعلیشیر نوائی وزیر از وی مینموده این وزیر دانشمند بیشتراوقات فراغت خویش را درمجالس ادبی که جامی حضور داشت میگذرانید .

آثار منظوم جامی که بنام سبعه‌جامی نامیده میشود شامل داستان است: مانند سلسله الذهب. سلامان وابسال ، یوسف و زلیخا ، لیلی ومجنون ، تحفة‌الاحرار . سبحة‌الاحرار، خردنامه اسکندری که درمقابل اسکندرنامه نظامی سروده است .

---

۱ ـ خواجه سعدالدین ازخلفای بهاءالدین نقشبند موسس فرقه نقشبندیه است .

از مهمترین کتب نثر فارسی جامی یکی شرح فصوص‌الحکم محیی‌الـدین و دیگـر نفحات‌الانس است که بنام امیرعلیشیر نوائی نوشته است .

دیگر شواهدالنبویه. اشعةاللمعات. لوامع. لوایح. سومین کتاب وی‌ازلحاظ‌نثرفارسی برسایرکتب جامی رحجان دارد نثراین‌کتاب عرفانی وعمیق است .

کتاب بهارستان‌جامی شامل‌هشت فصل است. که بتقلید گلستان سعدی‌نوشته شده لیکن ازجهت روانی مطلب و فصاحت کلام قابل مقایسه بـا گلستان نمیباشد . ازآثـار مهم زبان عربی جامی شرحی است که جامی برکافیه ابن حاجب درنحونوشته است.

تألیفات و تصانیف دیگری از جامی مانده است مانند نی‌نامه ـ تفسیر سوره فاتحه ، شرح چهل حدیث. رسالاتی درعروض وقافیه. موسیقی وترجمه‌ای در احوالات جلال‌الدین رومی وخواجه عبدالله انصاری . خواجه پارسا . ورسالهٔ درباب احادیث منقول ازابوذر .

جامی‌دررویه شاعری مقلد نظامی وسنائی‌است . وهمچنین درآثارش تقلیدی ازحافظ وسعدی و امیر خسرو دهلوی دیده میشود . عزلیاتش ازنظرصناعت شعری مقدم برقصایدش میباشد درکلیه‌آثار این شاعر که خاتم متقدمین و استاد بدون شك متاخرین بشمار است ، افکارعالی‌عرفانی درمذمت وترك‌زندگی ودنیا درآثارآن زیاد دیده میشودبطورکلی اشعارش دارای شور وعشقی است که خواننده را مجذوب وبحال وجدمیآورد.

وفات جامی در۸۹۸ هجری واقعشده معروف است که در تشییع جنازه ایـن عـالم بزرك سلطان حسین میرزا بایقرا وامیرعلیشیر نوائی باکلیه شاهزادگان تیموری ورجال درباری وفضلاء وعلماء حاضر بودند .

مولانا حسین کاشفی

کمال‌الدین‌حسین واعظ از فضلاء نامی ووعاظ مشهور دوره خود بوده‌که بنابرنوشته حبیب‌السیر بیشتر ایام هفته را درمدارس ومساجد بوعظ وارشاد وتدریس علم‌کلام وحدیث ونجوم میپرداخت . آثار نثری واعظ براشعار وی رحجان دارد و مهمترین‌کتاب اوانوار سهیلی است، انشاء این‌کتاب مانندکلیله ودمنه مملو ازلفاظی میباشد .

دیگرکتاب روضةالشهداء. اخلاق محسنی. مواهب علیه. مخزن الانشاء است‌که باید نامبرده شود .

مولاناکاشفی درسال ۹۱۰ هجری درگذشت . فرزند مولانا حسین بنام فخرالدیـن علی نیز در مقام وعظ وخطابه قائم مقام پدر شد مثنوی معروف به « محمود وایاز » ازآثار

وی میباشد .

جلال‌الدین محمد دوانی

جلال‌الدین معروف بعلامه دوانی‌منسوب بقریه دوان‌کازرون فارس میباشد که درسال ۸۳۰ هجری متولدشده بعداً ازدوان بشیرازرفت ومدتها درمدرسه دارالایتام شیرازبتدریس مشغول بود. درحکمت واخلاق دست داشت . از جمله کتب مشهور وی کتاب لوامع الاشراق فی‌مکارم الاخلاق است . موضوع این کتاب اخلاق عملی است .

این کتاب بنام‌اخلاق جلالی مشهورشده گذشته ازمقدمه‌آن که ازمسائل ماوراءالطبیعه بحث میکند شامل سه قسمت است که هرقسمت را لامع نام گذارده:

لامع اول درتهذیب اخلاق است . لامع دوم درعلم منزل میباشد . لامع سوم دربحث سیاست مدن است . وهرکدام ازاین سه‌لامع مشتمل برفصول مختلفی میباشند .

بطورکلی اخلاق جلالی شامل دوفصل متمایز : آداب واخلاق است وآنچه‌که معلوم میشوددوانی بکتاب‌اخلاق‌ناصری‌تألیف‌خواجه نصیرالدین‌طوسی‌نظر کلی‌داشته وهمچنین پیرو فیثاغورث حکیم درتأثیر اعداد بوده است. رسالات دیگری بوی نسبت میدهنددوانی‌درزمان اوزون حسن وسلطان یعقوب شهرتی‌بسزا یافت.

جلال‌الدین دوانی در سال ۹۰۹ هجری درگذشت ودرقصبه دوان مدفون است .

مکتبی شیرازی

مکتبی ازشعراء اواخر قرن نهم واوائل قرن دهم میباشدکه درآغاز زندگی درشهر شیراز مکتب داربوده سپس سفری بهندوستان وعربستان نموده وپس ازاطلاع برقصه لیلی ومجنون بقول مجمع‌الفصحا بتقلید نظامی درصدد نظم این داستان برمیآید درآغاز وانتهی این داستان منظوم بمدح وستایش نظامی‌پرداخته وبکتاب منظوم لیلی ومجنون نظامی وامیر خسرو دهلوی اشاره میکند ومیگوید‌که قصد دارم خمسه‌ای مانند خمسه نظامی بسازم تاریخ این دیوان منظوم ۸۹۵ هجری میباشد و ابیات‌آن ۱۲۶۰ است . این‌کتاب را درشیراز بنام امیرقاسم ابن امیرمنصورکه والی فارس بوده است درآورد .

دیگرازآثارمکتبی‌مثنوی‌معروف بکلمات علیه‌است که‌بنا بدرخواست ملك علی این کتاب

را بنظم ساخته . در این مثنوی ده تمثل از داستانهای هند توأم باحکم و امثال و حکایاتی (مانند بودا) ذکر کرده . مکتبی طریقه تصوف داشته ، آثار ادبی وی دقیق و شورانگیز است ازکلمات قصار استفاده نموده وابیاتی دراین زمینه سروده‌است .

امیرعلیشیر نوائی

امیرعلیشیر درسال ۸٤٤ هجری درشهرهرات متولد شد. این وزیر دانشمند درزمره فضلائی بوده است که گذشته ازجنبه شاعری در زبان فارسی و سرودن اشعار ترکی توانائی خاص داشت ونیز درفن موسیقی و نقاشی دارای قریحه و استعداد فراوانی بوده است . در مقام حمایت وتشویق فضلاء وشعراء ومورخین واحداث ابنیه خیریه مانند مدارس ومساجد وخانقاه درعصرخود بی‌نظیر بوده است وازهمین‌جهة است که درتاریخ ادبی دوران سلطان حسین بایقرا مقام ارجمندی را حائز گردیده و نسبت بشاعر مشهور جامـی وهنرمند نامی بهزاد تعلق خاطر فراوان داشت . تألیفات فراوانی ازوی باقیمانده است ازآن جمله در لغت‌ترکی‌چهار دیوان غزل وشعرمثنوی ساخته دیگر کتاب «محاکمه اللغتین . » و«میزان الاوزان» درعلم عروض است . امیر علیشیر در ۹۰٦ هجری وفات یافت و در شهر هرات مدفون گشت .

ازمورخین معروف بذکر مولانا نظام‌الدین شامـی وحافظ ابرو وشرف‌الدیـن علی یزدی. ابن عربشاه. فصیحی خوافی، کمال‌الدین عبدالرزاق سمرقندی ، اسفرازی ، خواند میبر ومیرخواند اکتفی مینمائیم .

مولانا نظام‌الدین شامی

نظام‌الدین شامی یاشنب غازانی از مورخین زمان حیات امیرتیمورکورگان است که قسمت‌اعظم وقایع دوران تیموررا برشته تحریرآورده وچنانکه درمبحث فتح بغداد بدست تیمورگذشت شامی جزء نخستین جماعتی بوده است که پس از ورود قوای فاتح تاتار ببغداد نزد امیر تیمور رسید ، این مطلب را خواند میرمورخ بدین ترتیب نقل نموده است : «از مولانا نظام‌الدین مرویست که گفت درنـوبت اول که امیر تیمور لشگر ببغداد کشید وسلطان احمد جلایررا منهزم گردانید ازمردم دارالسلام اول من‌ببارگاه عالمپناه رفتم وآنحضرت

بنظر التقات وعاطفت درمن نگریسته برزبان مبارك راندكه خدایتعالی برتو رحمت كنادكه نخست ازمتوطنان این بلده توپیش ماآمدی ومرا تربیت فرمود. »

ازاین پس امیرتیمور نظام‌الدنن شامی را مأمور ساخت که از مطالعه اخبار و وقایع روزانه تاریخ تیموری را تدوین سازد این تاریخ که بنام ظفرنامه نظام شامی معروف است کلیه حوادث زمان تیمور را تاسال ۸۰۶ هجری نگاشته است و ازآن پس شرف‌الدین علی یزدی در کتاب دیگری که‌آنهم بنام ظفرنامه معروف است تاریخ تیمور را نوشته ایـن دو تاریخ از موثقترین منابع تاریخی زمان امیرتیمور بشمارمیرود .

حافظ ابرو

مولانا نورالدین لطف‌الله مشهور بحافظ ابرو اصولا ازمردم هرات بود. لیکن مدتی را درشهر همدان گذرانیده بعد ازدرگذشت امیرتیمور در دربار شاهرح و بایسنغر صاحب منزلت و احترام گشت . زبدة التواریخ که بنام"مجمل التواریخ سلطانی هم نامیده شده از آثار مشهور ایـن مورخ نامی است .

مجموعه حافظ ابروشامل چند جلد تاریخ نفیسی بدین شرح میباشد : مجلدات اول تاسوم متضمن بروقایع وحوادث تاریخی‌تازمان جنگیزخان است . جلد چهارم اززمان در گذشت ابوسعید بهادر ۷۳۶ تا ۸۳۰ هجری که خـاتمه‌کتاب است . ایـن قسمت را بنام زبدة التواریخ بایسنغری هم نامیده‌اند .

ازحافظ ابروکتابی درجغرافی باقیمانده که درسال ۸۳۰ برای شاهرخ تیموری تألیف یافته است . حافظ ابرو درسال ۸۳۳ درزنجان درگذشت .

شرف‌الدین علی یزدی

شرف‌الدین ازدانشمندان ومورخین قرن نهم هجری بود. که دراغلب علوم متداول زمان خوددست داشت چنانکه صاحب حبیب‌السیروتذکره دولتشاه ویرا اشرف فضلا والطف علماء عصردانسته. درروزگار شاهرخ وپسرش‌ابراهیم سلطان در فارس وعراق مرجع فضلاء وندیم خاص پادشاهان تیموری بشمار میرفته .

از آثار مشهور شرف‌الدین تاریخ فتوح تیموری است بنام ظفرنامه یزدی که بتشویق

ابراهیم سلطان تألیف شده این تاریخ گرچه دارای استعارات واصطلاحات خاص درباری میباشد لیکن حاوی لطائف ادبی وعبارات منشیانه است. تدوین ظفرنامه درسال ۸۲۸ هجری پایان یافته وماده تاریخ آن صنف فی شیراز میباشد.

ازتألیفات دیگر شرف الدین شرح قصیده برده [1] ورساله کنه المراد فی وفق الاعداد. ورساله حلل مطرز درعلم معما ولغز است.

شرف الدین درفن شاعری دست داشته وتخلص وی شرف است. مثنویات و قصاید و رباعیاتی ازاو باقیمانده که بیشتر این آثار منظوم را در کتاب تاریخ ظفرنامه خود بمناسبت موضوع گنجانیده است.

تاریخ وفات شرف الدین در نیمه اول قرن نهم هجری است که دریزد درگذشت و مدفن وی درخانقاه تفت میباشد.

ابن عربشاه

احمدبن محمد بن عبدالله مشهور بابن عربشاه ازمورخین قرن نهم هجری است که در سال ۷۹۱ هجری درشهردمشق متولد گردید ودرسمرقند بتحصیل علوم متداول زمان وکسب دانش در نزد میرسید شریف جرجانی که از دانشمندان مشهور زمان بود پرداخت. این مورخ نامی پس ازسیروسیاحت ومسافرت به ترکستان وخوارزم مدتها درشهرآدرنه عثمانی ودربار سلطان محمد اول باکمال احترام بسر برد وبزیارت مکه نیز نائل گردید.

این عربشاه دارای کتابی است بنام «عجائب المقدور فی نوائب تیمور» در شرح حال تیمور که درتاریخ ۸۴۰ هجری برشته تألیف آورد. عده‌ای ازمورخین ومحققین معتقدند که ابن عربشاه درتدوین تاریخ تیمور رعایت جانب انصاف وبی‌نظری را ننموده ونسبت‌غرض ورزی باو داده‌اند بهرصورت این کتاب نیز ازمدارك مهم تاریخ دوران زندگی امیرتیمور است.

علاوه براین تاریخ یك رشته تألیفات دیگری ابن عربشاه داردکه معروف ترین آن کتاب فاکهة الخلفا است که شامل حکایاتی است برسبیل کتاب کلیله ودمنه میباشد. مولف عجایب المقدور سعی نموده که این کتاب را بارعایت سجع وقوافی تألیف نماید

۱ـ این قصیده که درنعت ومدح حضرت پغمبراکرم(ص) است ازآثار شرف الدین ابوعبدالله مصری است که درقرن هفتم هجری میزیسته.

تاریخ فوت ابن عربشاه را در ۸۵۴ هجری ضبط نموده‌اند . [۱]

فصیحی خوافی

احمدبن جلال‌الدین فصیحی خوافی صاحب مجمل‌التواریخ که اززمره مورخین در بار شاهرخ وصاحب مقامات اداری نیز بوده ازفضلاء معروف قرن نهم هجری بشمار است مقدمه کتاب وی شامل تاریخ عالم ازابتداء خلقت تازمان ولادت نبی‌اکرم (ص) است قسمت دوم ازاول هجرت تاسال ۸۴۵ هجری است. پایان مجمل التواریخ شامل‌شرحی درباره ناحیه خواف میباشد فصیحی وقایع تاریخ خودرا برحسب سال تنظیم ساخته ودرضمن شامل تاریخ‌ادبی وشرح‌حال عده کثیری‌از شعراء وادباء میباشد. اهمیت این تاریخ گذشته ازمتن تاریخی و ادبی روانی و سلاست انشاء آن است که با سایر کتب آن عصر قابل مقایسه نمی‌باشد.

کمال‌الدین عبدالرزاق سمرقندی

عبدالرزاق‌سمرقندی ازمورخینی‌است که بیشتر ایام حیات خویش رادر دربارشاهرخ واعقاب وی گذرانیده وازطرف دربار شاهرخ بعنوان سفیر بهندوستان ماموریت یافت و در اواخر عمر درهرات انزوا اختیار نمود تااینکه درسال ۸۸۷ هجری درخانقاهی که بسر میبرد زندگانی را بدرود گفت :

کتاب مطلع‌السعدین متعلق باین مورخ شامل وقایع تاریخ از زمان ولادت ابوسعید مغول تاسال درگذشت میرزا ابوسعید تیمورکورگان است ، این تاریخ ازبسیاری جهات جزء موثقترین اسناد تاریخی است زیرا مولف‌آن وقایعی را ضبط نموده که خود شاهدآن حوادث‌بوده است .

معین‌الدین محمد اسفرازی

اسفرازی مولف تاریخ هرات است‌که کتاب‌آن بنام روضات الجنات فی‌تاریخ مدینة

---

۱ ــ کتاب‌تاریخ عجائب‌المقدور فی‌نوائب‌تیمورازطرف‌بنگاه ترجمه‌ونشرکتاب بوسیله‌آقای محمد علی نجاتی بنام «زندگانی شگفت‌آورتیمور . » ازعربی بفارسی ترجمه شده است . مطبعه بانك بازرگانی . تهران۱۳۳۹

هرات شهرات دارد این اثر نفیس که شامل تاریخ دوران اسلام تا سال ۸۷۵ هجری است بنام سلطان حسین بایقرا میباشد . این تاریخ از لحاظ اوضاع جغرافیائی و تاریخی هرات قابل کمال دقت است .

خواند میر صاحب تاریخ حبیب السیر

غیاث‌الدین خواند میر درسال ۸۷۰ هجری متولد شد. در دوران تحصیل بکسب علوم متداول عصر خویش و بالاخص بمطالعه تاریخ وقایع امم بیشتر ازمباحث دیگر پرداخت تا اینکه درعداد مورخین نامدار گردید .

خواند میر بنا بتشویق یك تن از بزرگان هرات بنام امیرمحمد حسین بتالیف کتاب خود مبادرت نمود چون جلد اول آن بپایان رسید مشوق وی در گذشت وازطرفی هرات و خراسان دوچارشورش شدخواند میرمدتی‌رادرنزد خواجه حبیب که ازبزرگان ادب پرور زمان بود گذرانید وبدرخواست خواجه حبیب دنباله تألیف خود را ادامه داد تا آنکه در سال ۹۳۰ هجری تاریخ حبیب السیر را بنام همین خواجه حبیب‌الله باتمام رسانید و ماده تاریخ اتمام حبیب‌السیر. آثارالملوك والانبیاء است .

خواند میر درسال ۹۳۳ هجری‌بقندهارشتافت وبعداً بشهرآکره هند رفت زمانی را درنزد بابرشاه ونصیرالدین‌محمد همایون شاه گذرانید کتاب قانون همایون را بنام همین مخمد همایون نگاشته ودرسال ۹۴۲ فوت کرد. جنازه خواند میررا برحسب وصیتش بدهلی منتقل کردند ودرمزار امیرخسر ودفن نمودند .

خواند میردرحبیب‌السیر گاهی‌باانشاء ساده وفارسی‌بلیغ وزمانی‌چنان دوچار تصنیع ولفاظی شده که ازنظرروانی باید قسمتی از نثرآنرا نزدیك به نثرشیرین قرن ٤ هجری وقسمت دیگررا ازلحاظ صناعت ادبی‌مانند کتاب تاریخ وصاف دانست سبك انشاء حبیب‌السیر واسطه بین روضة الصفا میرخواند و جهانگشاه است این کتاب از نظر اعتبار مطالب از موثقترین تواریخ دوره تیمور و اوائل دوره صفوی است .

میرخواند (خاوند شاه) مولف روضة‌الصفا

نام میرخواند محمد وپدرش برهان الدین بود کتاب تاریخ معروف روضة‌الصفاکه در

شش‌مجلد میباشد تالیف میرخوانداست که بنا بتشویق امیرعلیشیر نوائی‌وزیر دانشمند بتدوین آن همت گماشت .

اجداد خواند میر ازسادات بزرك بخارا بودند. پدرش برهان الدین مدتها دربلخ اقامت داشت ودرهمانجا درگذشت. ازاین رواست که عده‌ای‌خواند میررا بلخی دانسته‌اند خواندمیردرسال ۸۳۷هجری‌متولدشد پس‌ازتکمیل تحصیلات‌متداول زمان بیشتر اوقات خویش را بمطالعه تاریخ و تحقیق احوال منشیان میگذرانید تاآنکه در فن وقایع نگاری سرآمد زمان خود شد. بعداً بمجلس ادیب عصر ووزیردانشمند امیرعلیشیر نوائی راه یافت وبنا بتشویق وترغیب این وزیر بتألیف تاریخ خود توفیق یافت .

تألیف روضةالصفا تاسال ۹۰۳ هجری بطول انجامید مولف‌آن پس‌ازشصت وشش سال عمر درهرات بسال ۹۰۳ هجری درگذشت .

مرحوم‌رضاقلیخان هدایت متممی برروضةالصفا افزوده است که ازمنابع مهم تـاریخ معاصر ایران بشمار میرود .

نثر روضةالصفا تعقید لفظی ومعنوی فراوان دارد . عبارات‌آن اغراق‌آمیز و مصنوع است . چون این سبك در دربار هرات مقبول و مستحس بود . لـذا نثر این‌کتاب مرجع و نمونه‌کامل نثرآن زمان میباشد . تأثیر و نفوذ اسلوب ادبی زمان نگارش روضةالصفا در سبك منشات هندی‌آن عصر روشن واضح است .

علماء وفقهاء مشهور تیموری

ازمشاهیر علماء وفقهای عصر تیموری باید در مرتبه اول نام سعدالدیـن مسعود بن فخرالدین عمرتفتازانی معروف به ملاسعد ونیزسید شریف علی محمد بن جرجانی معروف به میر وعضدالدین ایجی را نام برد .

تفتازانی

تفتازانی از علماء مشهور قرن هشتم هجری است که سرآمـد فضلاء عصر خود بشمار میرفت اصـل وی از قریـه تفتازان آبـادی نسا در خراسان میباشد که در ۷۲۲ هجـری متولد شد .

تفتازانی درعلوم وفنون ادبیات عرب درزمان خویش عالمی بی‌نظیرشناخته شده بود مدتی‌را دردربار پادشاهان کرت وخوارزم وسرخس گذرانیدوسپس بامرامیرتیموردرسمرقند رحل اقامت‌افکند ازآثار مشهور وی‌کتاب مطول ومختصراست‌که این دوکتاب شامل شرح مفصل و مختصری است بر تلخیص المفتاح قزوینی. این دوجلدازمهمترین کتب‌درسی علوم بلاغت وفصاحت است‌که حواشی متعددی برآن نوشته‌اند .

دیگر تهذیب المنطق . مقاصد الطالبین در علم‌کلام . ارشاد الهادی درنحو . شرح تصریف است‌که درشانزده سالگی‌تألیف نموده ودرعلم صرف میباشد. ونیز بوستان سعدی را بنظم ترکی‌ساخته است .

تفتازانی درمدتیکه نزد امیرتیمور بسرمیبردهمواره مورد احترام ومحبت بود. ودر سال ۷۹۲ هجری درسرخس درگذشت ودرهمان شهر مدفون شد .

علامه میرسید شریف جرجانی (۸۱۶-۷۴۰)

علامه میرازاهالی جرجان وازمعاصرین تفتازانی ومدرسین مشهور قرن هشتم بشمار میرودمدتی درمدرسه دارالشفاء شیراز تدریس‌نمود بعدازآنکه شیراز بدست امیرتیمور فتح شد ازجمله غنائمی‌که بسمرقند انتقال داده شد علامه بودکه دراین شهر برای دومین بار بمصاحبت تفتازانی رسید. معروف‌است مابین این دوفاضل‌زمان مباحثات ومحاورات زیادی درگرفت. مصنفات علامه‌را تاحدود پنجاه‌کتاب نوشته‌اند. مشهورترین تصانیف وی درزبان فارسی : یکی صرف میر . دیگر رساله الکبری فی‌المنطق است .

بیشتر شهرت علامه مرهون‌کتاب التعریفات والاصطلاحات وی میباشد .

قاضی عضدالدین ایجی

عبدالرحمن بن احمد الایجی (قصبه ایج درفارس است) که ازفقهاء مذهب شافعی قرن‌هشتم بشماراست. گذشته ازمسلک‌عرفانی‌دارای منصب قضاوت شافعی‌مذهبان بوده‌است . قاضی‌عضددارای تألیفات متعددی‌است. مشهورترین کتاب‌وی‌مواقف درعلم‌کلام. فوائد غیاثیه درمعانی وبیان‌که بنام غیاث‌الدین محمدبن رشیدالدین فضل‌الله موسوم است. براین‌کتاب شرحی نوشته شده بنام تحقیق الفوائد .

عضدالدین درسال ۷۵۶ هجری درگذشقه است .

ابوطاهر محمدبن یعقوب فیروزآبادی (۸۱۷ - ۷۲۹ هجری)

ازعلماء مشهور ومنسوب بفیروزآباد فارس میباشد این دانشمند نامی مدتـی ازعمر خویش را درسفرهای عدیده وممالك بین‌النهرین ودمشق وآسیای صغیر ومکه وهندوستان و مصر واورشلیم گذرانید درشیراز بملاقات امیرتیمور رسیده دریمن منصب قاضی‌القضاة مذهب مالکی را داشت ودر سال ۸۱۷ هجری درهمین شهر درگذشت.

ازتألیفات مشهور فیروزآبادی کتاب قاموس درلغت عرب است.

ونیزچند تن ازعرفاء نامی‌مانند باباسنکو. مولانازین‌الدین ابوبکر تایبادی وخواجه بهاءالدین نقشبند ومولانا محمد مشهور بمغربی و شیخ کمال خجندی که در عصر امیرتیمور میزیستند همواره مررد احترام بوده‌اند چنانکه درشرح احوال برخی ازآنان ملاحظه شد امیرتیمورشخصاً بملاقات آنان شتافته است. ازجمله هنگامیکه امیرتیمور قصد تسخیرهرات را داشت درقصبه تایباد خراسان بدیدار مولانا ابوبکر تایبادی نائل شد. اعتقاد امیرتیمور کورگان بمشایخ وسادات وعرفاء زمان ورعایت جانب حرمت آنان ازاهم عللی است که در حفظ آثار وابنیه مقدس عصر تیموری دخالت بسزا داشته است.

باید باین‌مطلب توجه‌شود همانطورکه درمقدمه این فصل گذشت درعصر تیموریان تعداد کثیری ازشعراء وگویندگان ونثرنویسان وعرفا وفضلا و مورخین و اساتید فنون وصنایع دیگر زندگی میکرده‌اندکه ازذکراحوال وآثارآنان صرفنظر گردید ودرحقیقت دراین فصل بانهایت‌اختصار سعی شد نام بزرگانی برده شودکه جملگی از معاریف و علماء طراز اول عصرخود بوده اند.

اوضاع تجاری

استیلای امیرتیمور وقوم تاتارکه دراوائل با برچیده شدن اساس حکومت آل جلایر آل مظفر. آل کرت. سربداران وسایرحکام وامراء طاغی ویاغی توأم بود موجب‌ازبین رفتن یك سلسله مرزهای سیاسی و سدهای بزرگی گردیدکه قبل ازغلبه امیر تیمور مانع آشنائی کافی‌وخلط وآمیزش ورفت وآمد مردم آن ممالك با یکدیگر میشد. ازطرفی همین عدم معرفت باحوالات محلی و نداشتن ارتباط مستقیم و بـی‌خبری بزرگترین مـانع استفاده

بازرگانان ازطرق تجارتی وکاروانی ومبادله مال‌التجاره‌های نفیسی بودکه‌آنروز درقسمت اعظم‌آسیا وجود داشت .

امیرتیموراصولا معتقد بودکه رفت وآمد تجاروانجام‌معاملات تجارتی‌موجب‌آبادانی وتولید ثروت ورونق اقتصادخواهد شد ازاین جهة همواره در دوره سلطنت خویش سعی‌کافی داشت که‌کلیه راههای تجارتی ومعابرمهم‌کاروانی برروی‌کاروانان ممالك مفتوحه وکشورهای اروپائی باز ومورد استفاده بازرگانان قرارگیرد برای اجراء این اصل سیاسی واقتصادی در تأمین امنیت راهها و گماردن مأمورین امین و رشید در معابر کوهستانی وقلع و قمع راهزنان بمنظورحفاظت امتعه تجاروجان ومال مسافرین ازهیچگونه مساعدت وسختگیری وتنبیه فروگذار نمیکرد. تظاهرتیموربمذهب اسلام وتمایل قلبی وی درباره ایجاد اطمینان برای زائرین مکه معظمه واماکن مقدس مشهد وعراق ازاهم علل توسعه و رونق داد وستد کاروانان تجارتی‌آنروز بشمارمیرفت.

درمرحله دوم اثرات تشکیل دولت بزرك تیموری در ایران وعراق‌عرب والجزیره وگرجستان وارمنستان‌وهندوستان ودشت قبچاق‌وحلب وشام وممالك‌عثمانی وقسمتی ازروسیه درافتتاح طرق تجارتی وکاروانی واختلاط وآشنائی مردم این نقاط بایکدیگر بسیار نافع افتاد بالاخص رفت وآمد قوافل تجاری بین ممالك تیموری وچین ومغولستان خود نیز در گشایش روابط سیاسی دربار تیمور باممالك اروپائی‌نیز تأثیر بسزا داشت .

چنانکه‌هانری سوم پادشاه‌کاستیل‌برای‌کسب اطلاع ازفتوحات تیمور در۸۰۳ هجری (۱۴۰۰م) دونفرسفیر ازطریق‌آسیای صغیرنزد امیرتیمور بآنقره فرستاد امیرتیمورنسبت بسفراء با محبت و لطف رفتار نمود ودر موقع مراجعت‌آنان دستور داد که قاضی محمد جغتائی‌که ازبزرگان درباروی‌بود باتحف‌وهدایای فراوانی که‌شامل جواهرات ومنسوجات ابریشمی وزربفت بود بعنوان سفیر بمعیت‌آنان عازم دربار اسپانیا شود ، این سفیر حامل نامه‌ئی از امیر تیمور برای هانری سوم بود . از نتایج مهم سفارت قاضی محمد اعزام هیأتی ازدربار اسپانی بایران میباشدکه در تحت ریاست‌کلاویخو و دونفر دیگر مأموریت یافتندکه در دربار امیرتیمور حاضر شوند . [۱]

دیگر سفرائی‌است‌که از دربار هرات به چین وبه هندوستان۸۱۲ هجری (۱۴۱۹م) روانه‌شدند. سفارت چین بعهده غیاث‌الدین نقاش بودکه درحدود سه سال بطول انجامید. مأموریت‌سفارت هندراهم عبدالرزاق سمرقندی مولف مطلع السعدین داشت‌که ازمهمترین

---

۱ ـ سفرنامه‌کلاویخو . CLAViJO (۱۴۰۳-۱۴۰۶ م) سفیر پادشاه اسپانی در دربارتیمور: ترجمه‌آقای مسعود رجب‌نیا. مجموعه‌ایران شناسی‌بنگاه ترجمه ونشرکتاب درتهران، ۱۳۳۷ بطبع‌رسید .

بنادر تجارتی آنروز ایران بندر هرمز رفت و آمد نمود. ضمناً در باب اهمیت تجاری این بندر شرحی نگاشته که دلیل کافی بر رواج بازار تجارت در آن عصر میباشد.[1]

همچنین ازمتن نامه امیرتیمور کورگان بشارل ششم پادشاه فرانسه که تاریخ تحریر آن غره محرم سال ۸۰۵ هجری ومهمور بمهر امیرتیمور (عبارت راستی ورستی) میباشد[2] این نکته درکمال وضوح روشن میشود که در زمان امیر تیمور افتتاح روابط تجارتی در نتیجه امنیت طرق وشوارع وازدیاد ثروت کاملا موردنظر وتوجه بوده تابحدی که امیرتیمور ضمن اینکه خواستار سلامتی شارل ششم باعنوان امیرکبیری شده بلافاصله مینویسد ؛ «دیگر می باید که بازرگانان شمارا بدین طرف فرستاده شود که این جایگه ایشان را معزز و مکرم سازیم ونیز بازرگانان مابدان طرف رجوع سازندایشان را نیز معزز ومکرم سازند وبرایشان کسی زور وزیادتی نکند. زیرا دنیا ببازرگانان آباد است.»

---

۱ - «این هرموز که اورا جرون گویند درمیان دریا بندری است که در روی زمین بدل ندارد.

تجار اقالیم سبعه از مصر وشام وروم وآذربایجان وعراق عرب وعجم وممالک فارس وخراسان وماوراءالنهر وترکستان ومملکت دشت قبجاق ونواحی قلماق وتمام بلاد شرق چین وماچین وخانبالغ روی توجه بآن بندر دارند. ومردم دریا بار ازحدود چین. جاوه. بنگاله وسیلان وشهرهای زیرباد وتناصری وسقوطری، وشهرنو وجزائر دیوا محل. تادیار مالابار وحبشه وزنگبار وبندرهای بیجانگر وگلبرکه وگجراب وکانابائیت وساخل برعرب وعدن وجده وینبوع نفائس وظرائف که ماه وآفتاب و فیض سحاب آنرا آب وتاب داده وبر روی دریا توان آورد بآن بلده آورند. و مسافران عالم ازهرجا که آیند وهرچه آورند در برابر هرچه خواهند بی‌زیادت جستجوی درآن شهریابند هم نقد دهند و هم معاوضه. و دیوانیان غیرزرونقره ازهمه چیز عشرستانند واصحاب ادیان مختلفه بل کفار درآن شهر بسیارند وبیرون ازعدل باهیچ آفریده معامله ندارند وباین سبب آن بلده را دارالامان گویند و مردم آن بلده را تملق عراقیان وتعمق سندیان باشد.

ازسعدی تاجامی ص ۴۳۴

۲ - اصل این نامه در خزانه اسناد رسمی پاریس درتحت نمره J.937 ضبط است و متن آن با ترجمه لاتین و تحقیقات دقیق از طرف مستشرق معروف سیلوستردوساسی - SiLVESTREDESACY درتذکره MEMOiRE آکادمی فرانسه چاپ شده و مرحوم قزوینی در رمضان ۱۳۳۹ متن وترجمه‌ای از آن درمجله کاوه منتشر نموده که بعدها درجزو بیست مقاله جلد اول نقل گردید: اسناد ومکاتبات تاریخی ایران گردآورنده : دکتر عبدالحسین نوائی.

چنانکه گذشت شعار تجارتی امیر تیمور واعقاب وی شامل این عبارت (دنیا ببازرگانان آباد است) بوده است . از طرفی چون اعقاب تیمور بالاخص شاهرخ برخلاف پدر سعی وافی داشت که در ترمیم خرابیها وتجدید عظمت تختگاه وآبادی ممالك زیر سلطه خویش اقدام نماید بنابراین در دوره تیموریان امر آبـادی وعمران همواره با ایجاد بازار های تجارتی و کسب وکار توأم شده بود. بدیهی است چون رفاه وآسایش خاطر بازرگانان داخلی وخارجی وعدم تجاوز بحقوق آنان درسرلوحه برنامه بازرگانی منظور گـردیده بود ازهر جهة موجبات پیشرفت اوضاع تجارتی فراهم بود این قبیل ارتباطات سیاسی در رواج بازار تجارت بسیار موثر افتاده ازطرفی در برخی ازمراکز مهم وپایتختهای تیموری مانند سمرقند. بخارا . هرات که محل تجمع وتمرکز درباریان واکابر دوران وبازرگانان عصر بود امور داد وستد بعلت وفور ثروت رونق خاصی داشت .

تهیه پارچه‌های ابریشمین وزربفت وقالیهای بافت ایـن عهد که بیشتر متعلق بحدود آذربایجان وخراسان وسلطانیه بود ازاهم کالاهای تجارتی بشمار میرفت زیـرا گذشته از مرغوبیت دارای شهرت جهانی درعصر خود بوده وبازرگانان خارجی. اسپانیائی وونیزی بااشتیاق کامل درمعامله این امتعهٔ ظریفه پیشقدم بودند .

منسوجات زربفت دوره تیموری ازمهمترین صنایع مشهور یدی آن عصر بشمار میرفته چنانکه کلاویخو درسفرنامه خود قید نمودة جزء تحف وهدایای گرانبهائی که ازجانب تیمور برای پادشاه اسپانی وسایرسلاطین اروپائی ارسال میشد اکثراً ازانواع همین نسوج زربفت بوده که درعداد مهمترین هدایای سلطنتی دربار تیموریان بشمار میرفته است.

گذشته از بندر هرمز که بصورت یکی ازبندرگاه‌های بین المللی آن دوره درآمده بود درنتیجه بازشدن راه تجارت بین هندوستان ومغولستان وایران وعراق وخلیج فارس انواع واقسام مال التجارهای ایرانی که شامل مواد ابریشمی وکتان و پنبه و صنایع یدی دیگر مانند اسلحه وآلات وادوات چوبین نیز بوده درمعرض مبادلات تجارتی قرارداشته . همچنین افتتاح راه تجارتی طرابوزان ومساعی بازرگانان ونیزی واسپانیائی وفرانسوی درطریق ازدیاد معاملات تجاری ازجهات موثر گرمی بازار معاملات آن دوره میباشد .

راة قدیم تبریز بطرابوزان درعهد تیموریان مورد استفاده تجارتی و مسیر کاروانی بازرگانان داخلی وخارجی بوده است همچنین درزمان صفویه هم این راه پس از استقرار امنیت بصورت شاهراه اقتصادی درآمد وبمنتهی اعتبار واهمیت رسید تاآنجاکه درحکم یکی ازطرق بین المللی تجارتی عصر محسوب شد .

مسکوکات

در دوران فرمانروائی سلاجقهٔ بزرك (٤٢٩ - ٥٥٢ هجری) امور اداری مملکت درتحت نظم ونسقی اداره میشد. وضع اقتصادی بعلت مرکزیت وعدم نفوذ ملوك الطوایفی دارای اعتبار و رونق بود ضرب سکه در آن ایام که اغلب بصورت دینار و درهم از زر وسیم بسیار مرغوب‌تهیه‌شد رایج گردید. این مسکوکات ازحیث‌قطع واندازه‌ونوع‌ضرب بسیار جالب و درعین حال هم از لحاظ هنری دارای ارزش بوده لیکن همینکه قدرت مرکزی‌سلجوقیان ازبین رفت موضوع ضرب ووزن مسکوکات درنزد سلاجقه کرمان وشام و عراق وکردستان‌وروم (٤٣٣ - ٧٠٠ هجری) وهمچنین در دوره اتابکان(قرن ششم وهفتم هجری) بصورت نامطلوبی درآمدکه ازهرجهت فاقد جنبه هنری وصنعتی بود بدینمعنی‌که مسکوکات زرین دراین مدت ازنظرجنس فلز وخالص نبودن عیار وعدم تناسب شکل ضرب قابل توجه نبوده وبیشتر سکه‌هائی‌که درجریان بوده ازمس میباشد.

نکته‌مهمی که‌ازملاحظه وتحقیق درروی مسکوکات دوره سلاجقه کشف شده ودر تاریخ مسکوکات و پرچم ایران حائز اهمیت میباشد این است که بر روی‌مسکوکات سلاجقه روم نقش شیر وخورشید ضرب‌گردید.

مسکوکات دورهٔ خوارزمشاهیان (٤٩٠ - ٦٤٨ هجری) هم نیز مانند دوران اتابکان وامرای سلاجقه ازلحاظ فلز و ضرب فاقد هرگونه خصوصیات صنعتی وهنری می‌باشند.

درعهد ایلخانان (٦٥٤ - ٧٥٠ هجری) هریك ازحکام نواحی روم وآذربایجان و فارس‌وکرمان وگرجستان ومازندران بعیارهای مختلف سکه میزدند واین اختلاف عیار و وزن موجب فساد امور معاملاتی میشد و در نتیجه برای بازرگانان و داد وستد خالی از زحمت نبود لذا ارغون خان یرلیغی صادرکردکه عیار زر وسیم در تمام نواحی ایلخانی یکسان باشد. درزمان‌ایلخانی گیخاتوهم بهمین قرار اجراء شد بدینمعنی‌که عیار زر وسیم ازده وهشت تجاوز نکرد لیکن طولی نکشیدکه دراثراسراف وتبذیر این ایلخان واعضاء دیوانی زر وسیم نایاب شد لذا بنابردستور خواجه صدرالدین‌احمد خالدی زنجانی وزیر گیخاتوملقب بصدر جهان بتقلید ازکشور چین پول‌کاغذی بنام چاوجانشین مسکوك زر و سیم گردید.

رواج چاو باعدم رضایت بازرگانان واعتراض مردم روبرو شد تااینکه درعهد غازان مجدداً وضع مسکوکات زر وسیم بصورت مطلوب وقابل اعتمادی درآمده ازجمله سکه های غازانی مسکوکاتی ازطلا بوده است که بنام «درست» ضرب گردیده این قبیل مسکوکات طلا بیشتر دراعیاد وجشن ها از طرف ایلخانان و نزدیکان وی توزیع و بعنوان انعام وعیدی اهداء میشد .

در زمان غازان خان ترتیبی برای وحدت اوزان ومقیاسها وگیل درسراسر ممالك تابعه داده شد بدینمعنی که کلیه وزنه‌ها را ازفلزآهن ساخته وبرروی هروزنه میزان وزن را حك نموده وبمهر معتمدان هم ممهور شده بود تادیگران نتوانند بتهیه اوزان تقلبی اقدام نمایند .

مسکوکات زمان آل جلایر (۷۳۶ ـ ۸۱٤ هجری) ازلحاظ شکل و وزن تقلیدی از دوران ایلخانان بود درعصرآل جلایر ضرابخانه دارای تشکیلات وسیعی بود و متصدی آن آن بنام حاکم دارالضرب ویامعیر نامیده میشد .

ضرابخانه آل جلایر برای تهیه نقره ناچارشدکه مقداری نقره ازبازرگانان ببهای هرمثقال به ده درهم خریداری نماید .

دراین عصر واحد پول رایج دینار وتومان (ده هزار دینار یك تومان میشد) بود و یك مثقال دینار طلا بادوازده مثقال درهم نقره برابر بود .

شکل مسکوکات درکلیه ضرابخانه‌های جلایری یکسان بوده وفقط برای اینکه تشخیص داده شود هرسکه مربوط بکدام شهر وضرابخانه است روی مسکوکات نام شهر وضرابخانه خوانده میشود ضرابخانه های معروف آل جلایر به ترتیب در بغداد ـ موصل ـ اردبیل ـ شماخی ـ زنجان ـ سلطانیه ـ همدان ـ کاشان واصفهان دایر بوده است .

خط روی مسکوکات کوفی بودهٔ لیکن درچندسکه بطوراستثنائی نام شاه بخط اویغوری دیده شده .

در دوره آل مظفر وسربداران و امرای کرت وضع مسکوکات مانند اواخر دوره ایلخانان می باشد .

بطورکلی مسکوکات دوره تیموری ازلحاظ شکل شباهت کاملی باسکه‌های اواخر دوره ایلخانان دارد . ازنظرخط و القاب صاحبان سکه قابل مطالعه و دقت میباشد . در روی سکه‌های تیموری نام ولقب پادشاهان ودرپشت سکه : لااله‌الاالله ـ محمد رسول‌الله ودردورآن نام خلفای راشدین ضرب شده‌است.

این مسکوکات بنا برنوشته‌ئی که درروی آنان ضرب شده متعلق بضرابخانه‌های تبریز ـ شیراز ـ سمرقند ـ هرات ـ یزد ـ سلطانیه ـ استراباد میباشند.

تاکنون ازمسکوکات زرین دوره تیموری سکه‌ای نصیب مجموعه مسکوکات موزه ایران باستان تهران نشده وآنچه که بدست آمده مسکوك سیمین است . این مسکوکات فاقد جنبه هنری بوده وازلحاظ صنعتی جالب بنظر نمیرسند .

قطرسکه‌های تیموری که شامل مسکوکات امیر تیمور. شاهرخ. الغ بیك. عبداللطیف سلطان محمد بهادر ـ عبدالله ـ ابوالقاسم بابر بهادر ـ ابوسعید کورگان ـ احمد تیمور که در فاصله سالهای ۷۷۱ تا ۸۹۹ هجری است بطور متوسط بین ۲۲ تا ۲۸ میلیمتر ووزن آنها بین ۲ تا $\frac{1}{2}$ ٤ گرم است .

مسکوکات دوران قره قوئیلو وآق قویونلو نیز نظیر سکه‌های آل جلایری است درروی سکه نقره نام سلطان ودرپشت آن : لااله‌الاالله . محمد رسول‌الله ونام ضرابخانه شهر و در حاشیه نام خلفای راشدین ضرب شده‌است ـ جنس مسکوکات ازنقره خالص می‌باشد که قطر اغلب آنان ۱۷ میلیمتر ووزن هریك درحدود ٤ گرم است .

اینك برای نمونه بتوصیف برخی ازمسکوکات ادواری که شرح داده شده میپردازیم.

از جمله مسکوکات دوره سلجوقیان و ایلخانان وآل جلایر . آل مظفر . تیموری و وقره قوئیلو . آق قوینلو:

۱ـ رکن‌الدین ابوطالب طغرل بیك
۴۲۹ تا ٤٥٥ هجری
روی سکه
الله
محمد رسول‌الله
القائم بامرالله
السلطان المعظم
طغرل بیك ابوطالب
دور سکه ـ
محمدرسول‌الله ارسله بالهدی ودین الحق لیظهره علی‌الدین کله و لوکره ـ المشرکون

پشت سکه
لااله‌الا
الله وحده
لاشریك له
القائم بامرالله
دورپشت سکه ـ بسم‌الله
ضرب هذالدنیر ... فی‌سنه ...
اربعین و اربعمأئه
لله‌الامر من‌قبل ومن بعد ولومئذ یفرح
المؤمنون
وزن ٤ گرم . قطر ۲۳ میلیمتر

۲ـ الب ارسلان ۴۵۵ـ۴۶۵ هجری

روی سکه

محمد رسول‌الله

السلطان المعظم

ملك‌الاسلام

الب ارسلان

در حاشیه آن آیات قرآنی ضرب شده .

پشت سکه

لااله الا

الله وحده

لاشریك له

القائم بامرالله

سنه . . . اربعمائه

وزن ۴ گرم

قطر ۲۴ میلیمتر

۳ ـ جلال‌الدین ابوالفتح ملکشاه

۴۶۵ تا ۴۸۵ هجری

روی سکه

الله

محمد رسول‌الله

الملك المعظم

رکن الاسلام

ابوالفتح ملکشاه

بن محمد

دور سکه

محمدرسول‌الله ارسله بالهدی ودین الحق لیظهره علی‌الدین کله ولوکره المشرکون .

پشت سکه

لااله‌الا

الله وحده

لاشریك له

المقتدی بامرالله

بسم‌الله هذاالدنیر بالری‌فی‌سنه احد وسبعین واربعمائه لله الامرمن قبل ومن بعد ویومئذ یفرح‌المؤمنون

وزن ۴ گرم

قطر ۲۲ میلیمتر

۴ ـ رکن‌الدین ابوالمظفر برکیارق

۴۸۷ تا ۴۹۸ هجری

روی‌سکه ـ

محمد رسول‌الله

السلطان المعظم

رکن‌الاسلام

برکیارق

ابوالمظفر

در حاشیه آن آیات قرآنی ضرب شد .

پشت سکه ـ

لااله‌الا

الله وحده

لاشریك له

المقتدی بامرالله

در دور پشت سکه سنه ومحل ضرب وآیاتی ازقرآن‌خوانده میشود:

وزن ۴ گرم

قطر ۲۵ میلیمتر

۵ ـ غیاث‌الدین ابوشجاع محمد
۴۹۸ ـ ۵۱۱
روی سکه

الله

السلطان المعظم

غیاث‌الدنیا والدین

ابوشجاع محمد

پشت سکه

لااله‌الا

الله محمد رسول‌اله

الامام المستظهر

بالله

دور آن ـ ضرب نیشابور خوانده میشود .

وزن ٤ گرم

قطر ۲۳ میلیمتر

۶ ـ معزالدین ابوالحارث سنجر
۵۱۱ ـ ۵۵۲ هجری

روی سکه

محمد رسول‌الله

السلطان المعظم

معزالدنیا والدین

ابوالحرث سنجربن

ملك شاه

پشت سکه .

الله

لااله‌الا

الله وحده

لاشریك له

الامام المسترشد

بالله

وزن ۳٫۹۵ گرم

قطر ۲۲ میلیمتر

۷ ـ هلاکوخان ٦٥٤ ـ ٦٦٣ هجری .

روی سکه

قاآن

الاعظم هو

لاکو ایلخان

المعظم

دورآن سائیده شده

پشت سکه

لااله الاالله

وحده لاشریك له

محمد رسول‌الله

قطر ٢٦ میلیمتر

وزن ۲ گرم

۸ ـ آباقا «ایلخان مغول» ٦٦٣ تا ٦٨٣ هجری

روی سکه

قاآن

الاعظم

اباقا

پشت سکه

دروسط علامتی

دورآن

لااله‌الاالله محمد رسول

الله

قطر ۲۲ میلیمتر

وزن۳ گرم

۹ ـ ارغون ۶۸۳ تا ۶۹۰ هجری

روی سکه

باخطایغوری‌ونام‌ارغون بخط کوفی

پشت سکه

دروسط لااله

الاالله محمد

رسول الله

دورآن ضرب . . . . سنه . . . .

ستمائه

قطر ۲۱ میلیمتر

وزن ۳ گرم

۱۰ـ غازان ۶۹۴ تا ۷۰۳ هجری

روی سکه

باخطایغوری و دروسط نام غـازان

نوشته شده .

پشت سکه دروسط

الله

لااله الاالله

محمد رسول

الله

دور آن ضرب . . . . سنه . . .

سبعمائه

قطر ۲۲ میلیمتر

وزن ۳٫۵ گرم

۱۱ ـ الجایتو ۷۰۳تا۷۱۶ هجری

(محمد خدابنده)

روی سکه :

السلطان الاعظم مالك‌الامم الجایتو

سلطان‌غیاث‌الدنیا والدین خدابنده محمد

خلدالله ملکه .

دور سکه (قسمت رو)

ضرب‌هذاالدرهم و‌سنه عشر وسبعمائه

پشت سکه وسط

الله

لااله‌الا

الله محمد

رسول‌الله

علی‌ولی‌الله

ودورآن محمد وعلی وحسن وحسین و

جعفر و . . .

قطر ۲۶ میلیمتر

وزن ۳٫۵ گرم

۱۲- ابوسعید ۷۱۶ تا۷۳۶ هجری

روی سکه

ضرب فی‌ایام دولت السلطان‌الاعظم

ابوسعید بهادرخان خلدالله ملکه

دورآن سنه ... عشرین و سبعمائه

پشت سکه

لااله‌الا

الله محمد

رسول‌الله

ضرب ساوه

دورآن ابوبکر و عمر وعثمان وعلی ...

قطر ۲۳ میلیمتر

وزن ٤ گرم

۱۳ ـ سلیمان مغول ۷٤۰ تا ۷٤٤ هجری .

روی سکه

السلطان العادل سلیمان خان خلد۔ الله ملکه

دورآن: ضرب. . . اربعین سبعمائه

پشت سکه

لااله

الاالله محمد

رسول الله

دورآن ابوبکر وعمر وعثمان وعلی

قطر ۲۲ میلیمتر

وزن ۳ گرم

١٤ ـ شیخ اویس جلایری ۷۵۷ ـ ۷۷۷ هجری

روی سکه

السلطان اعظم اویس بهـادر خـان خلدالله ملکه

دور سکه

ضرب تبریز سنه ...

پشت سکه

لااله الاالله

محمد رسول‌الله

دورآن ـ نام خلفای راشدین

جنس نقره

وزن سکه ۲ گرم

قطر ۱۸ میلیمتر

۱۵ ـ سلطان احمد جلایر ۷۸٤ ـ ۸۱۳ هجری

روی سکه

السلطان‌الاعظم‌السلطان احمدبهادر خلدالله ملکه

دورسکه سنه ... سبعمائه

پشت سکه

لااله‌الاالله

محمد رسول‌الله

دورآن نام خلفای راشدین

جنس نقره

وزن۲ گرم

قطر ۱۹ میلیمتر

۱٦ ـ آل مظفر از ۷۱۳ تا ۷۹۵ هجری

سکه های این دوره نیز شباهت بـه سکه‌های :وره آخر ایلخانان مغول دارد برای نمونه‌خصوصیات‌سکه‌شاه‌شجاع شرح داده‌میشود .

شاه شجاع ۷۵۹ تا ۷۸٦ هجری

روی سکه امیرالمؤمنین

زیرآن: السلطان‌المطاع‌شاه شجاع خلدالله ملکه

ضرب شیراز

دورآن سنه احدی وسبعین وسبعمائه

پشت سکه

لااله الاالله

محمد رسول الله

دورآن نام خلفای راشدین

جنس نقره

وزن ۳ گرم

قطر ٢٤ میلیمتر

۱۷ ــ روی سکه السلطان محمود خان امیر تیمورگورکان خلدالله ملکه در دور آن محل ضرب و تاریخ خوانده میشود .

پشت سکه در وسط

لاالاالله

محمد رسول‌الله

همچنین نام‌خلفای راشدین ضرب ضرب گردیده .

جنس نقره

وزن ٦ گرم

قطر ۲۸ میلیمتر

۱۸ــ شاهرخ تیموری ۸۰۷ تا ۸۵۰ هجری

روی سکه

السلطان الاعظم شاهرخ بهادرخان خلدالله ملکه وسلطانه

دورآن محل ضرب شهر و سنه‌آن میباشد .

پشت سکه

لااله‌الاالله

محمد رسول‌الله

نام خلفای راشدین خوانده میشود

جنس نقره

وزن ٤٫٥ گرم

قطر ۲۳ میلیمتر

سکه امرای قره‌قویونلو وآق قویونلو نیز نظیر سکه‌های جلایری میباشند و برای نمونه یك سکه قره‌قویونلو شرح داده میشود .

۱۹ ــ جهانشاه قره قویونلو ۸٤۱ تا ۸۷۲ هجری

روی سکه

السلطان العادل ابوالمظفر جهانشاه بهادر خلدالله ملکه

پشت سکه

لااله‌الاالله

محمد رسول‌الله

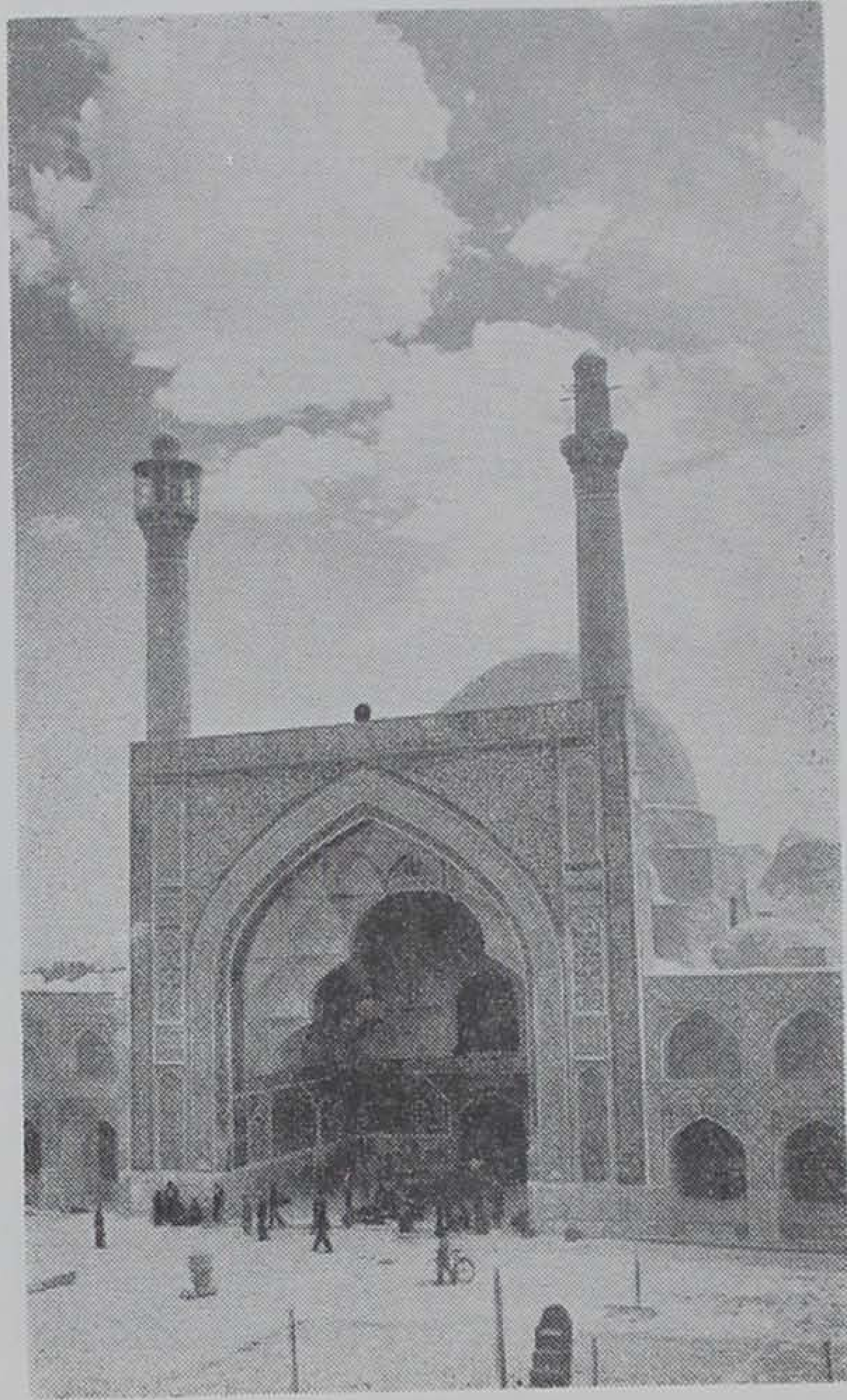
دورآن نام خلفای راشدین‌وسنه ضرب قراردارد .

جنس نقره

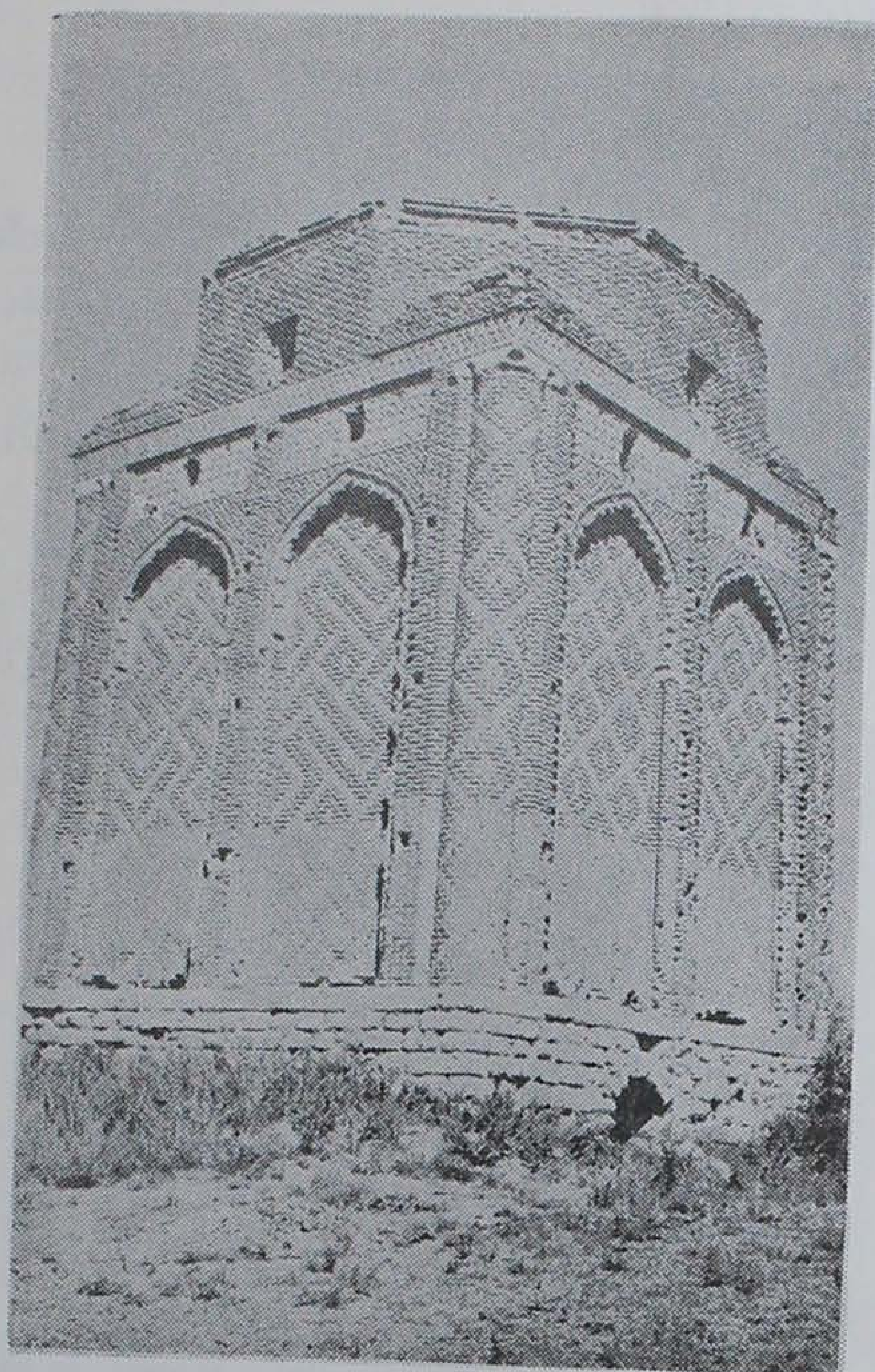
وزن ٤ گرم

قطر ۱۷ میلیمتر

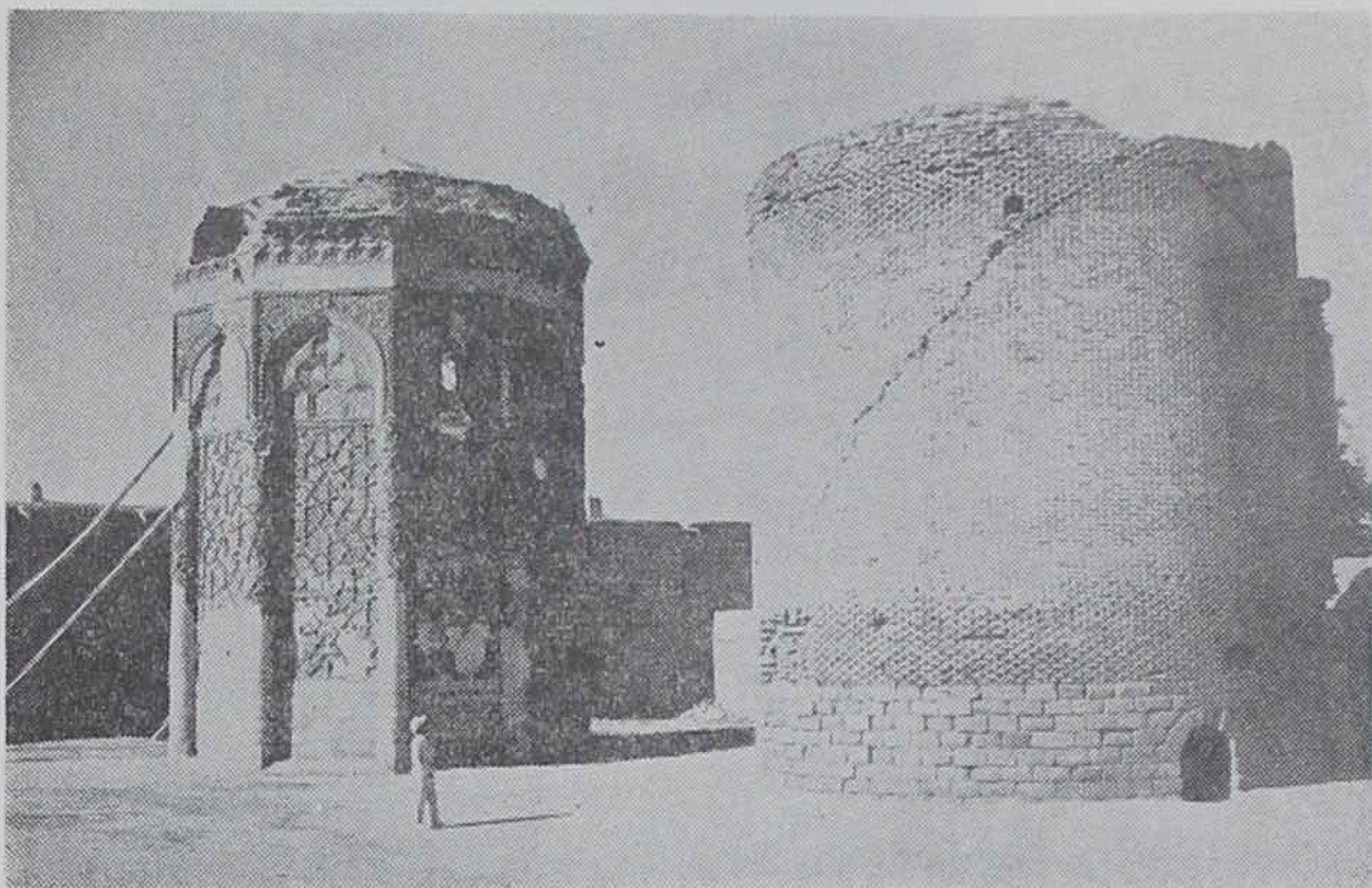
پایان



اصفهان : مسجد جامع (صفه صاحب)



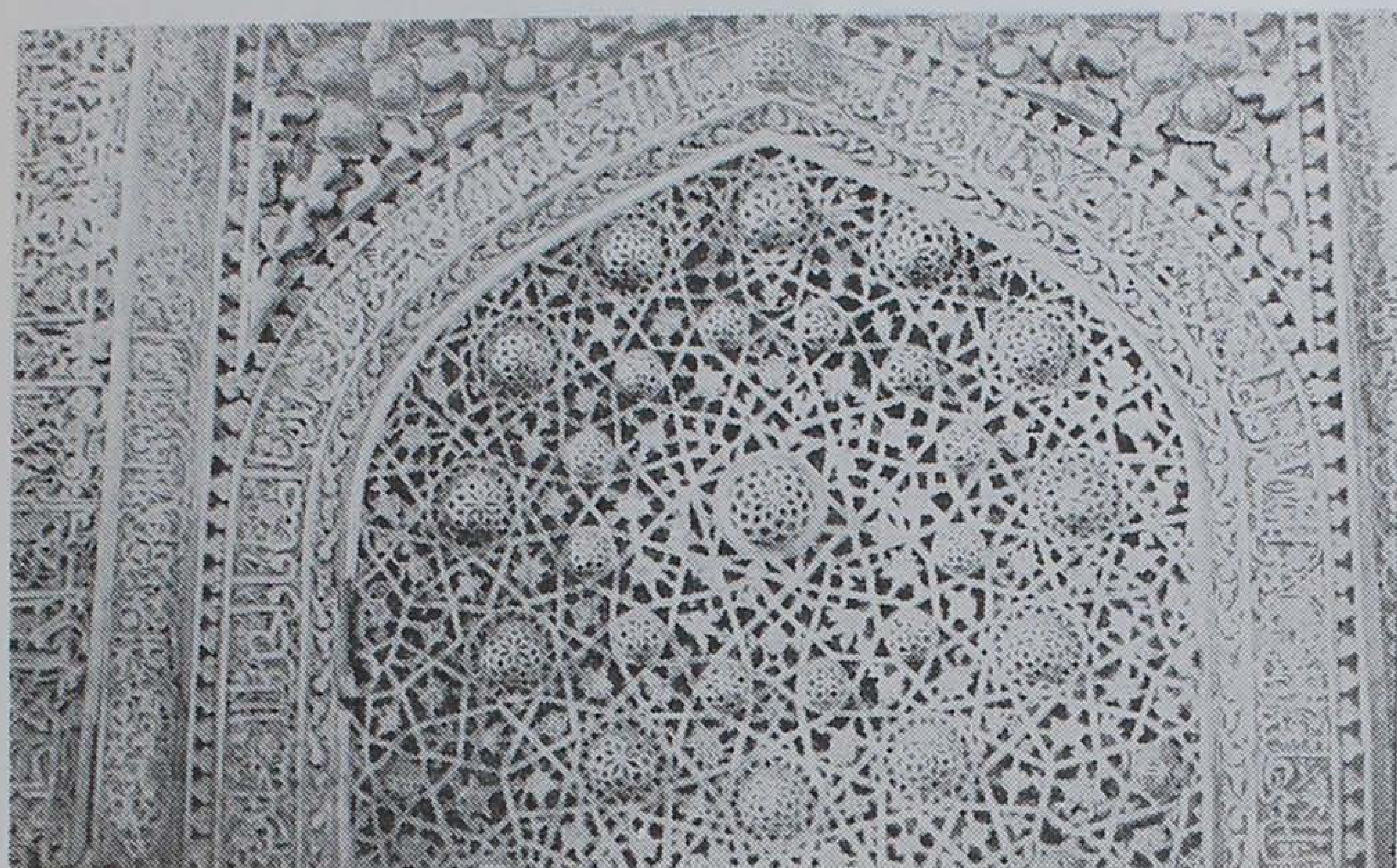
مراغه ـ گنبد سرخ از بناهای دوره سلجوقی دارای تاریخ سال ۵۴۲ هجری است



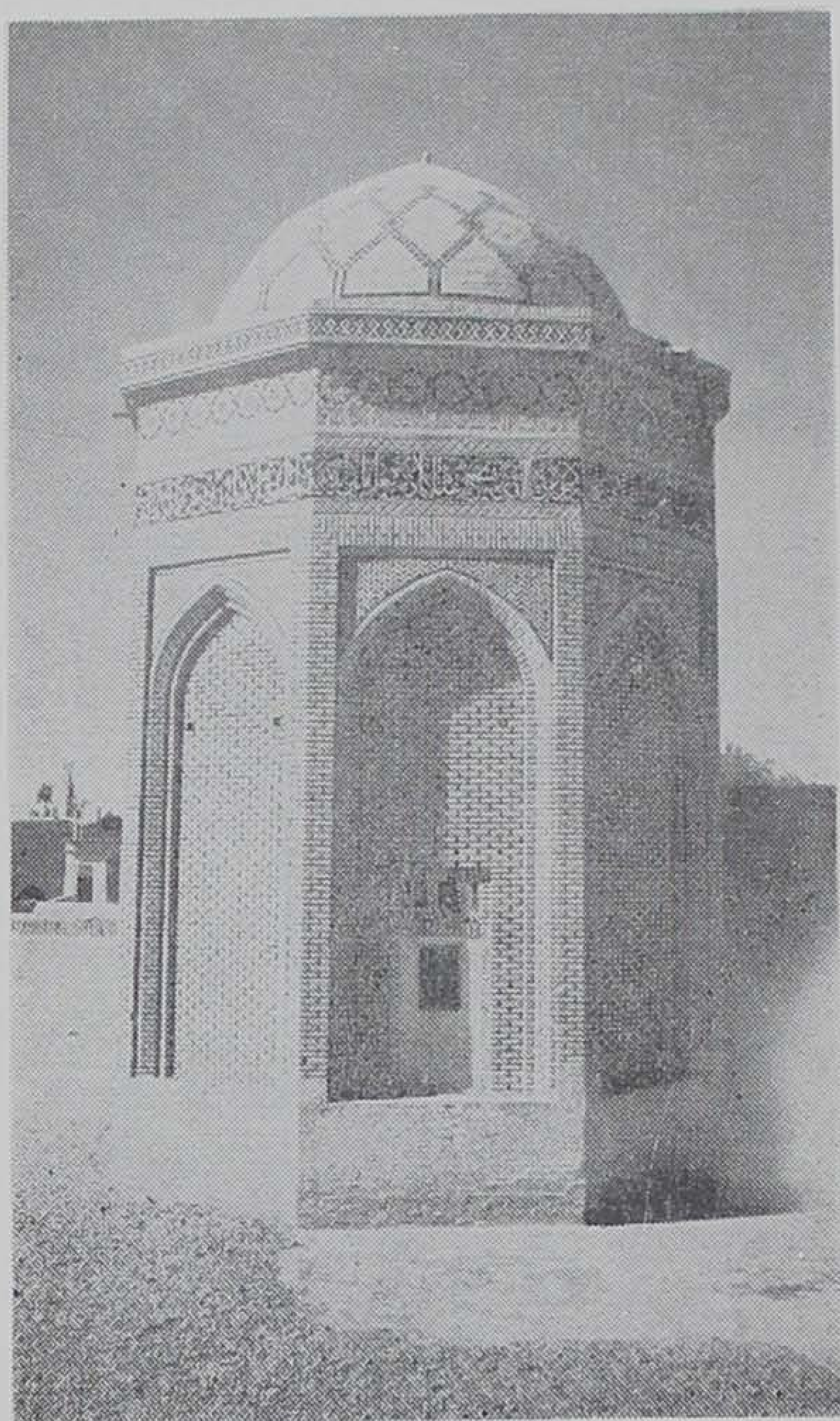
گنبد کبود (که بنام قبرمادر هلاکو شهرت دارد) .

مراغه :

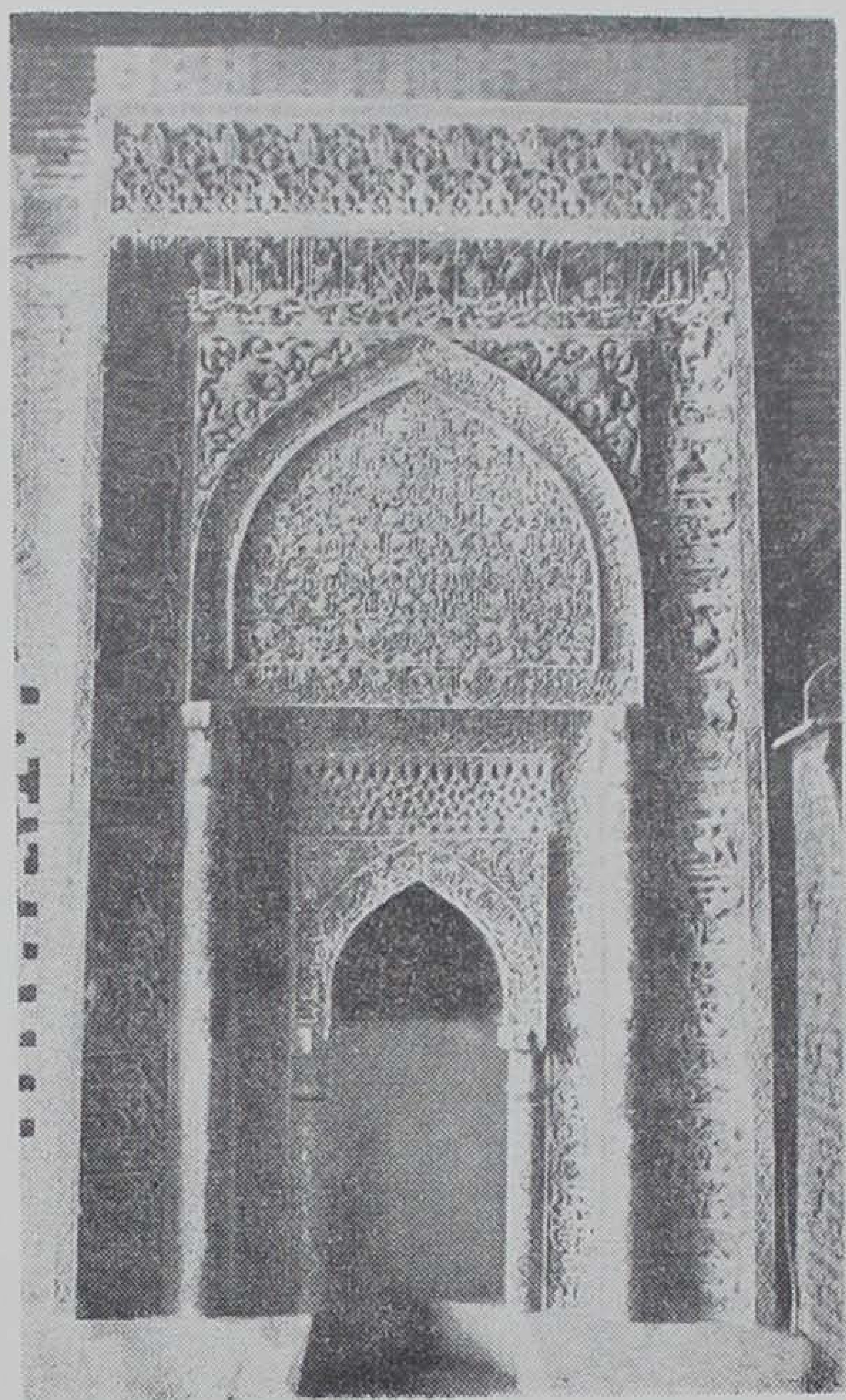
برج مدور دارای تاریخ سال ۵۶۳ هجری میباشد



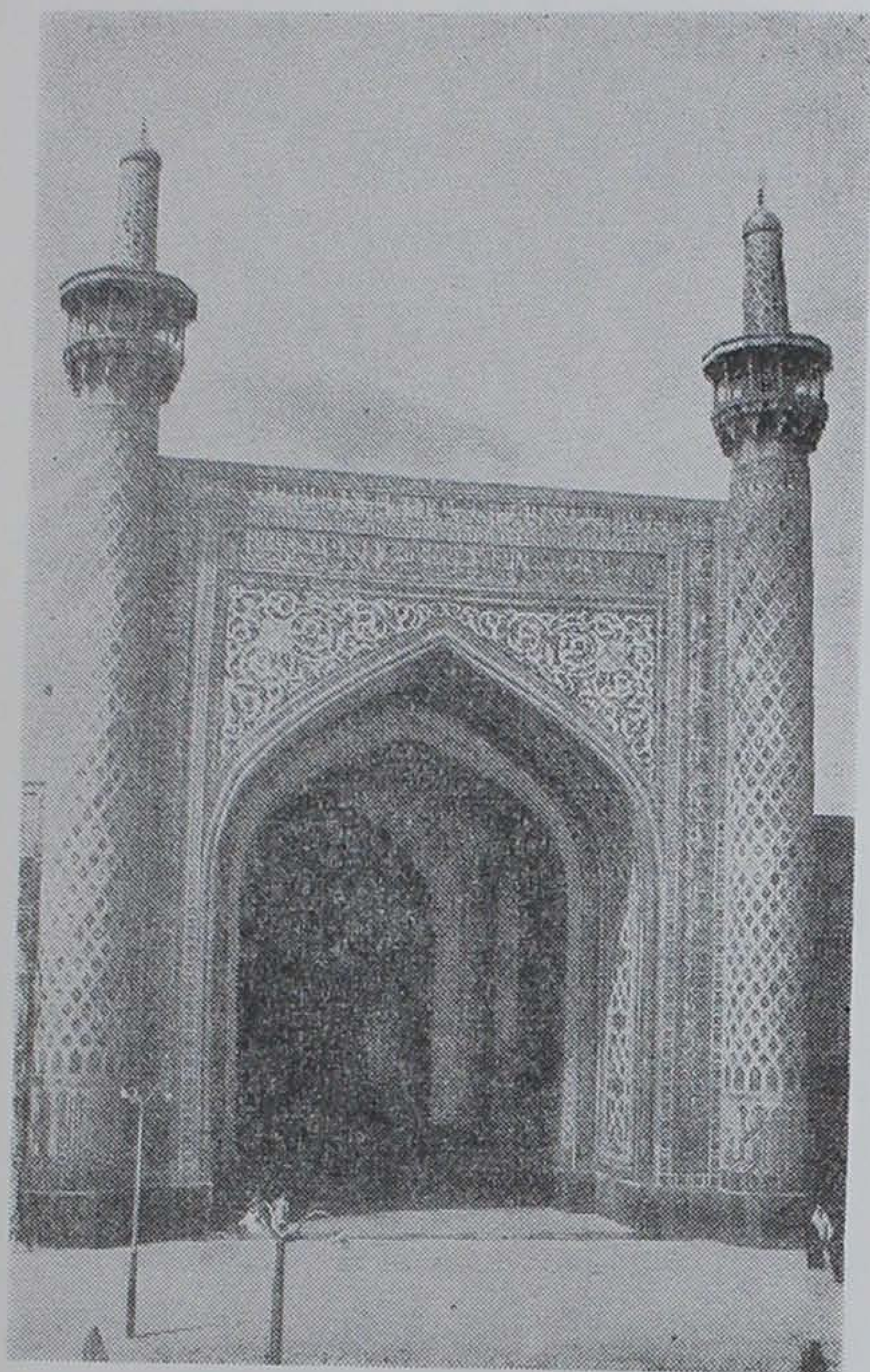
زضائیه : محراب مسجد جامع دارای تاریخ سال ٦٧٦ هجری



اصفهان : امامزاده جعفر یاجعفریه دارای تاریخ سال ۷۲۰ هجری



مسجد جامع اصفهان ـ محراب مغولی دارای تاریخ ۷۱۰ هجری



مشهد ـ ایوان تیموری (گوهرشاد آغا)



سلطانیه ـ گنبد خدابنده

مسکوکات سلجوقی:



۱ – طغرل بیك



۲ -- الب ارسلان



۳ -- جلال الدین ابوالفتح ملکشاه



٤ – ركن الدين ابو المظفر بركيارق



٥ – غياث الدين ابو شجاع محمد



٦ – معز الدين ابو الحارث سنجر

مسکوکات مغولی



۷ — هلاکو



۸ — آباقا



۹ — ارغون



۱۰ -- غازان خان



۱۱ -- الجایتو



۱۲ -- ابوسعید بهادرخان



۱۳ - سلیمان خان

مسکوکات آل جلایر



۱۴ - شیخ اویس جلایر



۱۵ - سلطان احمد جلایر



۱۶ - شاه شجاع

فهرست اعلام تاریخی

آ

الف

ب

پ

ت

د

ر

ش

ص

ك

گ

م

ن

و

ه

ی

فهرست اعلام جغرافیائی

ب

ت

ج

چ

ك

گ

ل

م

ن

و

ه

ی

فهرست منابع و مآخذ

۱ـ کتاب راحة‌الصدور و آیة‌السرور . در تاریخ سلجوق . تألیف محمدبن علی‌بن سلیمان الراوندی در سنهٔ ۵۹۹ هجری. بسعی وتصحیح محمد اقبال دیماه۱۳۳۳ .

۲ـ سلجوقنامه تألیف خواجه امام ظهیرالدین نیشابوری با ذیل تألیف ابوحامد محمدبن ابراهیم که درسنهٔ ۵۹۹ تألیف شده. ازنشریات کلاله خاور تیرماه ۱۳۳۲ .

۳ـ تاریخ روضة‌الصفا. میرخوند.

۴ـ تاریخ حبیب‌السیر. خواندمیر.

۵ـ تاریخ جهانگشا. جوینی.

۶ـ جامع‌التواریخ رشیدی. رشیدالدین فضل‌الله.

۷ـ تاریخ وصاف. ادیب عبدالله شیرازی.

۸ـ تاریخ گزیده. حمدالله مستوفی.

۹ـ ظفرنامه تیموری. شرف‌الدین علی‌یزدی.

۱۰ـ مطلع‌السعدین. عبدالرزاق سمرقندی.

۱۱ـ زبدة‌التواریخ. حافظ ابرو.

۱۲ـ تاریخ فتوحات امیرتیمور کورگان معروف به‌ظفرنامه. تألیف نظام‌الدین شامی.

۱۳ـ جنگ تیمور وچنگیز. خطی متعلق به‌کتابخانه ملی تهران.

۱۴ـ کتاب نفثة‌المصدورفی فتور زمان . تألیف خواجه نورالدین محمد زیدری خراسانی با مقدمه مرحوم رضاقلی‌خان هدایت.

۱۵ـ سعدی تا جامی. تألیف ادوار براون انگلیسی. ترجمه وحواشی بقلم جناب آقای علی اصغر حکمت.

۱۶ـ تاریخ جدید یزد. تألیف احمدبن حسین‌بن علی‌الکاتب. با هزینه ادارهٔ‌فرهنگ یزدو به سرپرستی آقای محمد مهدی راد سرشت رئیس ادارهٔ‌فرهنگ یزد در سال ۱۳۱۷

بطبع رسید.
۱۷ـ تاریخ مغول. تألیف شادروان عباس اقبال آشتیانی.
۱۸ـ اسناد ومکاتبات. تألیف آقای دکترعبدالحسین نوائی.
۱۹ـ زندگانی شگفت‌آور تیمور. تألیف ابن عربشاه. ترجمه آقای محمدعلی نجاتی.
۲۰ـ میراث ایران. تحت نظر ا. ج. آربری. ترجمهٔ چندتن ازفضلاء.
۲۱ـ سفرنامهٔ کلاویخو. تألیف کلاویخو . ترجمه آقای مسعود رجب‌نیا.
۲۲ـ کتاب آثارایران. تألیف. آ. گدارفرانسوی ۶ مجلد.
۲۳ـ تیمورلنگ. هارولدلمب، ترجمه آقای علی جواهرکلام.
۲۴ـ تاریخ صنایع ایران. تألیف کریستی ویلسن ترجمهٔ آقای دکترعبدالله فریار.
۲۵ـ راهنمای صنایع اسلامی. تألیف دیماند ترجمهٔ » »
۲۶ـ تاریخ ایران. تألیف سرپرسی سایکس. ترجمهٔ آقای فخرداعی گیلانی.
۲۷ـ لب‌التواریخ. یحیی بن‌عبداللطیف حسینی قزوینی.
۲۸ـ تاریخ کرمان سالاریه . تألیف احمد علی خان وزیری کرمانی با تصحیح آقای دکتر باستانی پاریزی.
۲۹ـ ابنیه وآثارتاریخی اسلام دراتحاد شوروی . از انتشارات موسسهٔ روحانی مسلمانان آسیای میانه‌ـتاشکند.
۳۰ـ فهرست تاریخی ادارهٔ کل باستان شناسی.
۳۱ـ یادداشتهای شخصی درباب مآخذ آثار باستانی.
۳۲ـ فهرست کتب ومراجع خارجی درباب آثارمعماری وصنایع اسلامی این کتاب در ذیل شرح هر فصلی ثبت وذکر شده است.

غلطنامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح	زائد
١٧	١١	آن	او	
١٨	٢٢	ایاز	ملکشاه	
٢٠	٩	اسماعلیه	اسماعیلیه	
«	١٠	هشتم	ششم	
«	٢٩	کاملا	کامل	
٢١	٧	لسیا	بسا	
٢٣	٢٩	بپاشا	بپادشا	
٢٤	١٠	٥٩٠ - ٦١١	٤٩٠-٥١١	
٢٥	١٢ و ١٨	آن	او	
٣٦	١	بالمله	بالله	
٤٠	٨	میرمت	میرفت	
٤٠	٢٦	مترسلانی	منشیانی	
٤٥	٢	انیهمه	ابنیه	
٤٦	١	حکایت	حاکی	
«	«	-	-	بر
٥٤	٩	آن	او	
٥٥	١٠	درکذشت	اسیرگشت	
٥٦	٢ و ٦	آن	او	
٦٠	٧و٢٠	«	«	
٦٠	١٦	دراین	در	
٦١	٦	آن	او	
٦٢	٣	و ادیاء و انشاء	و ایجاد	
٦٢	٨ و ١٩	«	«	

صفحه	سطر	غلط	صحیح	زائد
٦٤	٢٠	و ازطرین نیافارقین	وازطریق میافارقین	
٦٦	١٩	قائل	نائل	
٧٠	٣	وازطریق میافارقین	وازطریق نیافارقین	
٧١	١٥	ستائی	سنائی	
٩٦	٩	پایان	پای	
١٠٦	١٨	ستائی	سنائی	
«	٢٠	نامه	ماند	
١٠٨	٢	آن	او	
«	١٧	٦٨٢	٥٨٢	
«	٢١	آن	او	
١١١	١٦	—	—	او
١١٤	٥	ترشیر	ترشیز	
١١٤	٨	٥٥٩	٥٩٨	
١١٦	٤	پس از حیات	سپس از جانب	
١١٧	١٢	کاشمر	کاشغر	
١١٨	١٤	توهمین	توهین	
١١٨	٢٧	الاحرام	الاحترام	
١٢٠	٢٠	صاحاء	صلحاء	
١٢٨	١	آید	آمد	
١٣٧	١٥	طرحی بریزد بتواند تا	طرحی بریزد تا بتواند	
١٣٩	٤	عظیم ایشان	عظیم الشان	
١٤٤	١٦	حدس	حدس زد	
«	٢٦	—	—	آن
١٤٦	٥	مناصبت	مناصب	
١٤٧	٧	اطرافیانش	اطرافیانشان	
١٤٧	١٦	معاصره	محاصره	
١٥٢	١٦	مشفقر	مشفقتر	
١٥٦	٣	جلال الدین جلال الدین	جلال الدین در آمد جلال الدین جلال الدین	

صفحه	سطر	غلط	صحیح	زائد
۱۶۸	۱۸	نمائیم	ننمائیم	
۱۸۰	۲۱	سردارا	سرداران	
۱۸۷	۱۷	سیر	سر	
۱۸۸	۹	تجربه	تجزیه	
۱۹۱	۱۶	بطام	بسطام	
۱۹۵	۱۶	نیصب	نصیب	
۲۰۷	۱۶	میوانم	میتوانیم	
۲۴۹	۱	منحصر	مختصر	
۲۵۵	۵	--	--	می‌شود
۲۷۳	۱۷	برآنم	برآئیم	
۲۷۷	٤	اولاس	اولوس	
۲۸۱	۲۳	۷۰۸	۷۷۳	
۲۸۵	۱۰	مسیحی	شیخی	
۲۹۰	۱۹	تیمورا	تیمور را	
۲۹۷	۲۳	آرموزده	آزموده	
۳۱٤	۱۹	متعددر	در	
۳۲٤	۱۰	آن	او	
۳۳۳	۸	میداند	میدانند	
۳۸۳	۱۰	ایران نقاشی	نقاشی ایران	

ضمناً در موارد چندی بر اثر شتابزدگی از پاره‌ئی کلمات نقطه‌ای افتاده یا به بعضی کلمات نقطه‌ای افزوده‌شده‌که خوانندگان گرامی با بزرگواری‌خود تصحیح‌خواهندفرمود .